

تکمیل
تجربینہ امی از
دکتر ابراهام کهن

تالیف
دکتر ابراهام کهن

ترجمہ انگریزی
امیر مسعود بیرون کرگانی

ترجمہ و تفسیق باسٹون عربی
یوشوع فرن الی



مکتبہ اسلامیہ

تسلیم بود

תַּלְמוּד

بجانبہ از

تلمود

تألیف : راب ، دکتر ، ا ، کهن

دکتر ا ، از دانشگاه لندن . فوق لیسانس از دانشگاه کمبریج

EVERYMAN'S TALMUD
BY

THE REV. DR. A. COHEN

M.A. (Cantab.), Ph.D. (Lond.)



- ترجمہ از متن انگلیسی ، امیر فریدون گرگانی
ترجمہ و تطبیق با متون عبری
یہوشوع ، تنالی
- عنوان کتاب ، بخط استاد عبدالرسولی
 تصحیح چاپ : غلامرضا ملکی

باہتمام

امیر حسین صدیقی پور



مطبعات سائبر

۳۵۵

BM 504
.C6E9
1382
C-2

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

Cohen, Abraham	۴	کهن، آبراهام، ۱۸۸۷
گنجینه‌ای از تلمود / تالیف آبراهام کهن؛ مترجم امیر فریدون گرگانی. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.		
ISBN 964-331-129-5		۳۹۳ ص.: مصور. (انتشارات اساطیر، ۳۵۵)
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.		
عنوان اصلی: Everyman's Talmud: the major teaching of the rabbinic sages		
۱. تلمود -- خداشناسی. ۲. حقوق یهودی. الف. گرگانی، فریدون، ۱۳۰۲-۱۳۵۸، مترجم ب. عنوان.		
	۲۹۶/۱۲	BM ۵۰۴/۳/ک ۹
۸۱-۱۶۱۵۲	۱۳۸۱	کتابخانه ملی ایران



۳۳۵۰۶۸



انتشارات اساطیر

گنجینه‌ای از تلمود

تألیف: آبراهام کهن

ترجمه از متن انگلیسی: امیر فریدون گرگانی

ترجمه و تطبیق با متون عبری: یهوشوع تنن‌الی

به اهتمام: امیرحسین صدری پور

زیر نظر: یهودا حی

چاپ اول: ۱۳۸۲

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۱۲۹-۵

حق چاپ محفوظ است.

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۳۰۰۱۴۸-۸۸۲۱۴۷۳-۸۳۰۱۹۸۵

سخن ناشر

در دهه‌های اخیر دین‌پژوهی بطور عام و اسلام‌پژوهی بطور خاص مورد توجه و اقبال دانش‌پژوهان قرار گرفته است بطوری که علاوه بر رونق بیش از پیش مدارس علمیه، در دانشگاه‌ها هم رشته‌های ادیان و مذاهب مورد توجه و استقبال قرار گرفته است، چنانکه در حال حاضر جدای از طلاب حوزه‌های علمیه بیش از هفده هزار دانشجو در رشته‌های ادیان و مذاهب دانشگاه‌های سراسر کشور اعم از دولتی و آزاد، روزانه و شبانه مشغول به تحصیل هستند.

از ضروریات این طلاب و دانش‌پژوهان، مراجع دست اول و متون اصلی ادیان و مذاهب است. انتشارات اساطیر که بیشترین هم‌خود را از بدو تأسیس تاکنون به موضوع دین‌پژوهی بصورت عام و خاص آن اختصاص داده است، پیوسته بر آن بوده که درین زمینه در حدّ مقدمات به نیاز پژوهندگان پاسخ گوید.

از جمله کتب مرجع در شناخت آیین یهود بعد از کتاب عهد عتیق (تورات) کتاب تلمود است که به اصول مذهبی، تاریخ، آداب و سنن این قوم می‌پردازد. این کتاب را نمی‌توان یک اثر ادبی یا دینی منظم به معنی دقیق کلمه خواند، ولی اگر به صورت کلی در نظر بگیریم انبوهی از مطالب و مواد نامتجانس و نامرتب است که عنوان ثبت‌کننده دقیق مذاکرات و مباحثات دارالعلم‌ها را به خود می‌گیرد. تلمود کلیه مطالبی را که در آن مدارس مورد بحث قرار می‌گرفت در نهایت صداقت منعکس می‌سازد.

اولین چاپ از نسخه کامل تلمود در سال ۱۵۲۰ م. در ونیز صورت گرفت و سپس به زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی ترجمه شده که با شروح و تعلیقات آن به ۳۶ مجلد در قطع وزیری می‌رسد. از آنجایی که اصل کتاب

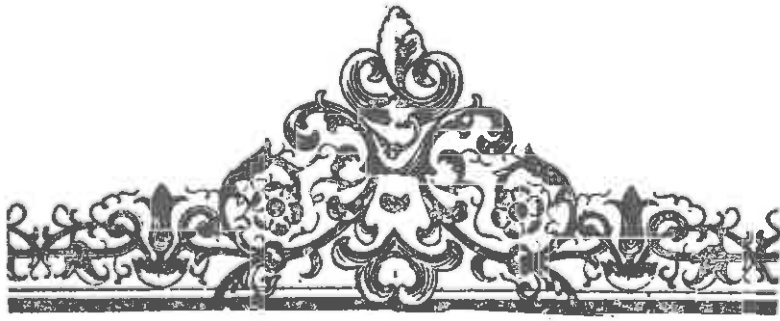
تلمود بسیار مفصل و حجیم و استفاده از آن برای همگان آسان نبود دکتر آبراهام کوهن خلاصه‌ای از آن ترتیب داد و آن خلاصه در سال ۱۳۵۰ به فارسی ترجمه و انتشار یافت و در حال حاضر بسیار بسیار کمیاب است. انتشارات اساطیر همین ترجمه قدیم را به صورت افسانه تقدیم پژوهندگان ادیان و مذاهب می‌نماید، باشد که در امر تحقیق و پژوهش گامی ناچیز برداشته باشد.

در باره تلمود و چگونگی تطور آن مترجم و مؤلف آنچه را که بایسته است در مقدمه کتاب آورده‌اند و نیازی به تکرار آن نیست و ناشر فقط این نکته را متذکر می‌شود که خوانندگان ارجمند و پژوهشگران گرامی برای شناخت بیشتر و پی بردن به ارزش حقیقی تلمود به منابع ذیل مراجعه فرمایند:

نقد و نگرشی بر تلمود، تألیف ظفرالاسلام خان ترجمه محمدرضا رحمتی از انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی حوزه علمیه قم.

مقاله جوهره تلمود به قلم آقای باقر طالبی دارابی در مجله هفت آسمان شماره هفتم پاییز ۱۳۷۹.

ع. جریزه‌دار



فهرست مطالب این کتاب

- سخنی کوتاه درباره کتاب
مقدمه مؤلف ۱
سوابق تاریخی ۴
- فصل اول: یکتا خدای جهان آفرین . ۲۷
وجود خدا، وحدانیت، نداشتن جسم و ماده، حضور در همه جا، قدرت مطلق، علم نامتناهی، ابدیت، عدالت و رحمت، ابوت، قدوسیت و کمال، نامی بیرون از حدود بیان .
- فصل دوم: خدا و کائنات . ۵۲
پیدایش عالم و انتظام آن، خارج بودن از جهان مادی و نفوذ مطلق در عالم، فرشتگان، اسرائیل و سایر ملل جهان .
- فصل سوم: انسان ۸۷
وجود انسانی، روح، ایمان، دعا و نماز، دوانگیزه (غریزه) اختیار و آزادی عمل، گناه، توبه و کفاره، پاداش و کیفر .
- فصل چهارم: وحی و الهام ۱۳۹
نبوت، تورات، تحصیل تورات، تورات کتبی، تورات شفاهی، انجام دادن فرامین تورات.
- فصل پنجم: زندگی خانواده ۱۷۷
زن و همسر، ازدواج و طلاق، فرزند، تعلیم و تربیت، وظایف فرزند در قبال والدین .
- فصل ششم: زندگی اجتماعی ۲۰۳
فرد و جامعه، کار و زحمت، کار فرما و کارگر، صلح و عدالت .
- فصل هفتم: زندگی اخلاقی ۲۳۰
پیروی از خدا، محبت برادرانه، تواضع و فروتنی، خیرات و صدقه، درستکاری، عفو و بخشایش، اعتدال و میانه روی، وظایف انسان در مقابل حیوانات
- فصل هشتم: زندگی جسمانی ۲۵۹
توجه و مواظبت از بدن، قوانین بهداشتی، علم تغذیه، معالجه و درمان بیماریها .
- فصل نهم: آداب و رسوم . ۲۷۵
ارواح، چشم بد، سحر و جادو، غیبگوئی و فال بینی، رؤیا و کابوس، مبارزه با خرافات .
- فصل دهم: علم قانون، قسمت اول ۳۰۰
دادگاه ها، سنهدرین کبیر، دادگاه های جنائی، دادگاه های مدنی، قضاوت و گواهان، محاکمه، طریقه مجازات .
- فصل یازدهم: علم قانون، قسمت دوم ۳۲۵
خسارات و غرامات، اموال یافته شده، امانت داری و نگهداری، اجاره و استجاره، فروش و تحویل و انتقال، حق مالکیت از طریق مرور زمان، قوانین وراثت .
- فصل دوازدهم: جهان آینده ۳۵۱
ماشیح، رستاخیز مردگان، جهان آینده، آخرین داورى، جهنم، باغ عدن یا بهشت .

ای خداوند خدای ما
میل و رضای تو بر این تعلق گیرد که به ما عمری دراز عطا فرمائی
عمری مشحون از صلح و سلامت
پر از نیکی و رحمت
آکنده از برکت
با معیشت و روزی حلال
همراه با تندرستی و نیروی جسمانی
قرین با ترس از خطا
عمری که در آن خجالت و شرمندگی یافت نشود
عمری توأم با ثروت و عزت و سعادت
که در آن ترس از تو،
دل و جان ما را پُر کند
و تو در آن،
همه آرزوهای قلبی ما را به خوبی و خوشی برآورده سازی
ای خداوند خدای ما
میل و رضای تو بر این تعلق گیرد
که در دل هیچ انسانی کینه و دشمنی علیه ما وارد نشود
و کینه و عداوتی علیه هیچ انسانی بر دل ما نگذرد
حسادتی نسبت به ما در دل هیچ کس رسوخ نکند
و نسبت به هیچ کس نیز حسد به دل ما راه نیابد
در سراسر روزهای عمر
اجرای فرایض تو مشغله ما باشد
و سخنان ما به حضور تو
التماس و تضرع محسوب گردد



مقدمه مؤلف

وظیفه‌ای که هنگام تدوین این کتاب برعهده گرفته شده است ، در دسترس نهادن خلاصه‌ای از تعالیم تلمودی درباره دین ، اخلاق ، فولکلور و دانش شریعت یهود است .

اشکال فراوان تدوین این کتاب را ، همه کسانی که با متن اصلی تلمود آشنائی دارند ، تصدیق خواهند کرد . نه تنها دامنه ادبیات تلمودی بسیار وسیع است بلکه برای مردمی که دارای افکار جدید هستند ، این ادبیات بدون نظم و ترتیب به نظر می‌رسد و به ندرت یک موضوع بطور کامل در یک قسمت مورد بحث قرار می‌گیرد . درباره یک نکته ، بایستی از سراسر مجلدات تلمود ، مطالبی گرد آورد ، و آنها را به هم پیوند داد . بعلاوه نظریات و عقایدی که در صفحات تلمود منعکس شده است ، از فکر صد ها دانشمند که در طی دورانی متجاوز از شش قرن می زیسته اند ، تراوش کرده است .

از این رو به سختی میتوان انتظار داشت که همه این نظریات ، درباره یک موضوع بخصوص ، هم آهنگ و یکسان باشد . ما معمولاً با نظر های گوناگونی مواجه می‌شویم که غالباً متناقض با یکدیگرند و به همین جهت ، عرضه داشتن یک عقیده ، به صورتی مرتبط و منطقی ، کار آسانی نیست .

گاهی لازم دانسته‌ام که این تباعد و تناقض عقاید را همان گونه که در ، تلمود ، ذکر شده است نقل کنم . و در هر جا که امکان داشته است ، به عقیده‌ای که به نظر می‌رسد معرف نظریه دانشمندان یهود (ربانیم) است اشاره کرده‌ام . سعی کرده‌ام که در امر انتخاب نظریات و عقاید بیطرف باشم و تنها به نقل مطالبی که بر وفق مراد هستند ، و « تلمود » را به جلوه دلخواه می‌سازند ، اکتفا نکرده باشم . گفتار های تند و خشنی که در تلمود یافت می‌شود ، و مخالفین علاقه دارند که آنها را برای بدنام نمودن « تلمود » نقل کنند نیز در این کتاب آمده است ، تا تصویری حقیقی از « تلمود » ارائه شود . ولی در عین حال ، از اوضاع و احوالی که باعث یافت شدن این مطالب در « تلمود » شده نیز سخن گفته‌ام .

ادعائی درباره کامل بودن هیچ یک از مطالب مورد بحث این کتاب در میان نیست . مطالب مندرج در ، تلمود ، به اندازه‌ای زیاد است که گردآوری نکات مربوط به هر یک ، و بحث درباره جزئیات آن ، می‌تواند هر فصل را به صورت یک کتاب جداگانه درآورد . آنچه در این کتاب به نظر خوانندگان می‌رسد ، تعداد کافی قطعات منتخبه است ، تا خواننده بر اساس آن بتواند نظری کلی درباره عقاید تلمودی پیدا کند .

مسئله مهمی که واجب بود در آغاز کار درباره آن تصمیم گرفته شود، مربوط به تفسیر کلمه «تلمود»، بود. این کلمه، همان طور که در دیباچه این کتاب شرح داده خواهد شد، معمولاً شامل کتاب‌های «میشناوگمارا» می‌شود. ولی اگر ما بخواهیم فقط از منابع «میشناوگمارا» استفاده کنیم، امکان نخواهد داشت که بتوانیم صورت جامع و صحیحی از تعالیم دانشمندان یهود را ارائه دهیم. زیرا «تلمود» تنها قسمتی از ادبیات تلمودی است. به طور کلی می‌توان گفت که تلمود، ما را فقط با دارالعلمهای فلسطین و بابل، که تورات در آنجا مورد بحث و تفسیر قرار می‌گرفته است، آشنای می‌سازد. لکن مدارس دیگری نیز وجود داشته است که در آنها به منظور افزایش معلومات عامه مردم، تورات مرتباً تفسیر می‌شده است، و این مدارس کنیسه‌ها بوده است. در این معابد، نکته‌های اخلاقی و دستورات و احکام دین یهود به مردم تعلیم داده می‌شد، و این تعلیمات به مرور زمان به صورت تألیفاتی درآمد که به نام «میدراشیم» (جمع میدراش) خوانده می‌شوند. و نادیده گرفتن این منبع اضافی تعلیمات دینی، ناگزیر به پیدایش تصویری ناقص از ادبیات علمای یهود منجر خواهد شد.

برای استفاده از منابع «میدراشیم» بایستی دقت کافی به کار برده شود. زیرا قسمتی از این «میدراشیم» در زمان نزدیکتری تألیف شده، و شیوه‌های فکری را که توسعه مؤخری از عقاید رایج در «دوران تلمودی» می‌باشند منعکس می‌سازد. به همین لحاظ، تا حدی که ممکن بوده است، به استفاده از قسمتهایی از «میدراشیم» که نام گویندگان آنها در «تلمود» ذکر شده است اکتفا کرده‌ام، و از «میدراش» هائی که نام گویندگانشان مجهول است، فقط آنهایی را برگزیده‌ام، که به ظاهر در دوران «تلمودی» تألیف شده‌اند.

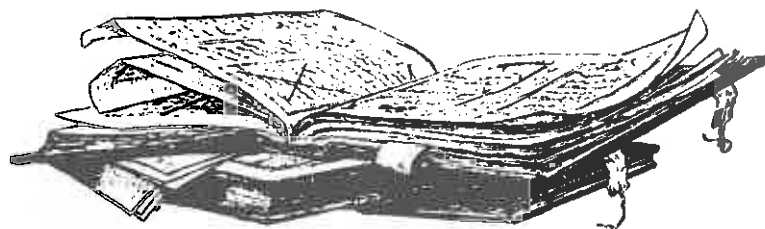
مؤلف امید فراوان دارد که این کتاب مدرك قابل اعتماد برای کسانی باشد که می‌خواهند درباره اعتقادات راهنمایان دینی یهود در قدیم و نحوه تفکراتشان در زمانهای بحرانی قبل و بعد از خرابی معبد «بیت همیقداش» (بیت المقدس) و زوال دولت یهود، اطلاعاتی صحیح و خالی از تعصب به دست آورند. این سخن کاملاً صحیح است که می‌گوید: «چنانکه تاریخ دورانهای بعدی نشان داد، توفیق عظیم مردم آن ادوار، پدید آوردن يك نوع یهودیت مأخذ دار، و برقرار ساختن آن با تسلطی غیر قابل انکار در سراسر دنیای یهود بود». (رجوع شود به صفحه سوم از فصل اول کتاب «یهودیت» تألیف مور Moore). تأثیری که علمای یهود در طی دو هزار سال گذشته بر یهودیت داشته‌اند، قطعی و عظیم بوده است. مردم بی‌شماری در طی مدت زمانی که بیش از چهل نسل را در بر گرفته است، دانشمندان یهود را راهنمایان الهام بخشی یافتند که تعالیم ایشان از لحاظ عقلانی باعث تنویر افکار، و از لحاظ روحانی، فرح بخش و نشاط انگیز بود. به همین جهت، این تعالیم را نباید به سادگی رد کرد، و یا نادیده گرفت و در عین حال بجاست که هشدار می‌دهم نیز داده شود و آن این است که نباید درباره این تعالیم از روی معیارهای جدید و قیاسهای معاصر قضاوت نمود. ابتدا باید این تعالیم را در اعصاری که آنها رابه وجود آورده‌اند جای داد و سپس در باره آنها رأی صادر کرد، معنی و مقصود واقعی این تعالیم بایستی به خوبی فهمیده شود، و هدف آنها درك گردد تا بتوان شیوه فکری صاحبان آنها را به درستی ارزیابی نمود. اگر این کتاب برای دانش پژوهان و یا خواندگانی که در جستجوی چنین مقصودی هستند کمکی باشد، به زحمت تألیف آن به نحو احسن پاداش داده شده است.

در خاتمه وظیفه خود می‌دانم، که از دوستانی که در انجام این امر مرا یاری کرده‌اند، سپاسگزاری

کنم . پیشنویس فصل مربوط به علم تفسیر شریعت راربی ز ، هودس . Rabbi.z.Hodes. از شهر بیرمنگهام ، و آقای جی . جی . و بر . G.J.Webber. استاد حقوق در دانشگاه منچستر خوانده ، و نظریات سودمندی ابراز داشته‌اند . ولی تنها خود من مسئول گردآوری و تنظیم مواد و مندرجات این کتاب بوده‌ام . همکار من . هاراباس . آی سولومونز . Rev.S.I. Solomons. وظیفه مشکل غلط گیری را برعهده گرفتند ، و برای این لطف بزرگ ، از صمیم قلب از ایشان تشکر می‌کنم .

۱. کهن

بیرمنگهام دسامبر ۱۹۳۱



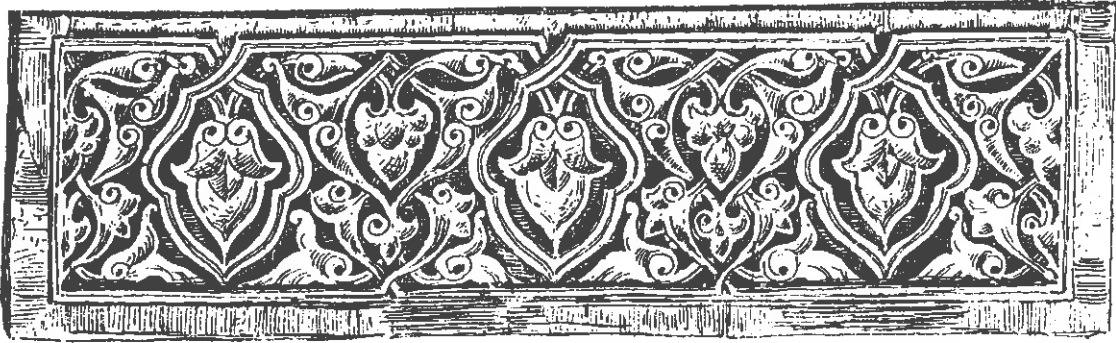
تذکری درباره آخرین چاپ کتاب که در آن تجدید نظر شده است

استقبالی که از این کتاب به عمل آمد ، بسیار مایه خرسندی است . این کتاب چندین بار تجدید چاپ شده ، و به زبانهای فرانسه و ایتالیایی نیز ترجمه گردیده است . نامه های بسیاری که از دانشمندان مسیحی و حقوقدانان به من رسیده است ، همه مبین آن است که این کتاب کمک موثری برای دریافت ادبیات علمای یهود به ایشان کرده است . در این چاپ نیز اصلاحات چندی به عمل آمده است ، که امیدوارم این کتاب را در نظر خوانندگان سودمندتر جلوه دهد .

۱. کهن

بیرمنگهام جولای ۱۹۴۸

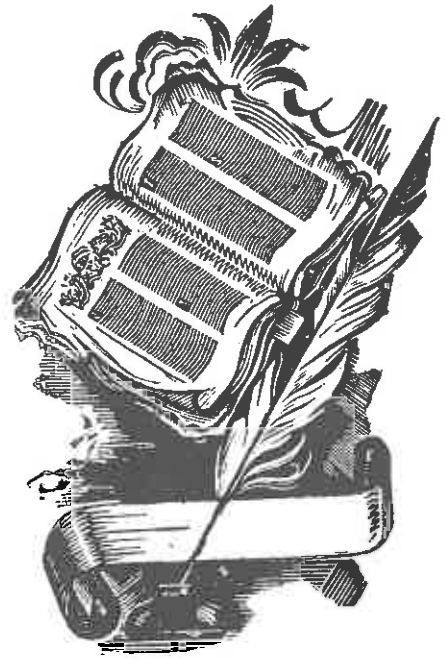




دیباچه

سوابق تاریخی

در سال ۵۸۶ پیش از میلاد، کشور پادشاهی «یهودا»، که در آن زمان باقیمانده قلمرو ملت اسرائیل در سرزمین «کنعان» بود، نشان می‌داد که خود در معرض آزمایشی نابود کننده قرار گرفته است. معبد «بیت همیقداش» در بیت المقدس ویران شده و آئین عبادت در آن به پایان رسیده بود و نخبه افراد ملت به اسارت بابل درآمده بودند، «و رئیس جلادان، بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاخی واگذاشت» (کتاب دوم پادشاهان،



۲۵ : ۱۲) . می‌بینیم که برای این فریاد نومیدانه : «چگونه شهری که پراز مخلوق بود تنها نشسته ، و همچون زن بیوه‌ای شده است ؟ آن شهر که در میان ملت ها بزرگ ، و در میان سرزمین ها سرور بود ، چگونه خراج گزار شده است ؟» (مراثی یرمیا ۱ : ۱) توجیهی تلخ یافت می‌شد .

این بحران ، از لحاظ ملی ، به سبب اوضاع و احوال یک قرن و نیم پیش از آن ، یعنی سال ۷۲۲ قبل از میلاد ، شدت یافته بود . بدین معنی که کشور شمالی «اسرائیل» که از ده سبط تشکیل یافته بود ، در آن سال مغلوب سپاهیان «آشور» گردیده بود ، و ساکنان آن به دیار های بیگانه تبعید شده ، و اکثر ایشان در آن سرزمین ها تحلیل رفته بودند . اگر مصیبتی که بر سر کشور «یهودا» آمد نیز همین سرانجام را می‌داشت ، همه ملت یهود از میان می‌رفت ، و نام «اسرائیل» از صفحه روزگار محو می‌شد .

این اندیشه رعب‌انگیز بایستی رهبران یهود را در «بابل» سخت هراسناک کرده و ایشان را وادار کرده باشد تا درباره مسئله بقای ملت خود چاره‌ای بیندیشند . چگونه میتوان سرنوشت نابودی ملت را تغییر داد ؟ با علم به این حقیقت که وجه تمایز ملت اسرائیل با سایر ملتها پیوسته دین و آئین ایشان بوده ، و مرکز آن دین نیز معبد «بیت همیقداش» شناخته شده است ، رهبران یهود ناچار از خود چنین می‌پرسیدند : اکنون که معبد ویران شده ، و یهودیان در سرزمین های اجنبی مسکن گزیده‌اند و در معرض تهدید قدرت های بیگانه قرار گرفته‌اند چگونه میتوان این وجه تمایز را حفظ کرد ؟

نوشته های کتاب مقدس که به آن دوران مربوط میشود ، اطلاعات مفصلی درباره وقایع آن زمان در

سخن ناشر در باره این کتاب

از همان لحظه‌ایکه بوته مشتعل خار را حضرت موسی در کوه سینا بنظر آورد و پیش رفت تا چگونگی آنرا بنگرد و ندا آمد که « ای موسی ... من هستم خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب (سفر خروج ، ۳ : ۴ ، ۶) . و موسی به پیامبری مبعوث شد و تورات بر او نازل گردید ، تار و پود آسمانی کتاب تلمود پدید آمد زیرا تلمود تفسیر هائی است که طی قرون و اعصار دانشمندان و علمای طراز اول یهود بر آیه های تورات (کتبی و شفاهی) نهاده‌اند و درباره این تفاسیر و فلسفه بوجود آمدن تلمود ، شادروان ، دکتر ، ا ، کهن ، در دیباچه متن انگلیسی این کتاب که ترجمه آن خواهد آمد ، مبسوط تر و شیواتر و گویاتر از آنچه که تاکنون گفته‌اند و نوشته‌اند ، اندیشمندان سخن گفته است .

در حقیقت دکتر کهن ، را تنها مترجم گفتارهای گونه‌گونی که بر مجموع آن نام تلمود نهاده‌اند نباید دانست زیرا این دانشمند فقید علاوه بر کار ترجمه متون عبری به انگلیسی به کار مهمتری دست زده است که تحت عنوان « گنجینه‌ای از تلمود » اینک در دست شما است ، دکتر کهن تلمود بزرگ را که به‌طور پراکنده ضمن چندین مجلد برای نخستین بار در سال‌های ۱۵۲۰ تا ۱۵۲۴ میلادی در ایتالیا به زیور طبع آراسته شده است در طول مدت یک‌هفتاد و نزدیک به نیم قرن مورد تحقیق و مطالعه و مذاقه قرار داده ، و از میان بسیار گفتارهای پرمغز و پرمايه آن که نمونه‌عالیترین تحول نظریات متالین یهود است . با زحمت فراوان و کوشش مداوم ، گلچینی فراهم آورده و این گلچین معانی را بر طبق اسلوب و آداب و رسوم تدوین و تالیف عصر و زمان ما به زنجیر زرین نظم و ترتیب کشیده و طی دوازده فصل چون گوهری گرانبها و بصورت مجموعه‌ای مورد استفاده همه‌کس در آورده است ، و خود در این زمینه گوید : « نه‌تنها دامنه ادبیات تلمودی بسیار وسیع است ، بلکه برای مردمی که دارای افکار جدید هستند ، این ادبیات بدون نظم و ترتیب بنظر میرسد . درباره یک نکته بایستی از سراسر مجلدات تلمود ، مطالبی گرد آورد و آنها را بهم پیوند داد ، چون به ندرت یک موضوع بطور کامل در یک قسمت مورد بحث قرار میگیرد و آنچه در این کتاب بنظر خوانندگان میرسد تعداد کافی قطعات انتخاب شده است ، تا خواننده براساس آن بتواند نظری کلی درباره عقاید تلمودی پیدا کند . »

و اما انگیزه من در کار برگردانیدن مطالب این کتاب به زبان فارسی ، به جرأت میتوانم بگویم انگیزه من در اینکار ، علاوه بر علاقه فردی ، خواست و آرزوی شادروان ، اسمعیل ، حی ، پدرم بود که در زمان حیات همواره به اشاعه فرهنگ و دانش توصیه میفرمود و در دوران زندگی از شایسته‌گان و خدمتگزاران صدیق دانش و فرهنگ بشمار می‌آمد و از همین روعامل موثری در بنیانگذاری سازمان فرهنگی کورش ، که اکنون دبیرستانی هم بهمین نام دارد بحساب آمد و با توجه به نام این سازمان فرهنگی ، درمی‌یابیم که انتخاب نام کورش ، بی‌شک سرف مقام و منزلتی است که شخصیت جهانی کورش بزرگ در اندیشه و ذهن آن شادروان یافته ، و او نیز چون دیگر انسان‌های اندیشمند ، مجذوب و حقیقت‌ساز عظمت معنوی این راد مرد بزرگ بوده است ، و جای تعجب نیست که با عنایت پروردگار یکتا ، وصایای او در مورد اشاعه فرهنگ و دانش ، که پرتوی از آن اینک بصورت این مجموعه گرانبها درآمده است تقدیم به دانش‌پژوهان میشود .

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

کتاب ...

باید اذعان داشت که ترجمه و چاپ چنین کتابی آنچنانکه در بادی امر بنظر میآید ، کاری ساده و آسان نیست ، چهار سال بطول انجامید تا ترجمه این مجموعه گرانقدر فراهم آمد ، ابتدا نسخه اصل کتاب که

لاجرم به زبان انگلیسی بود از لندن خواسته شد و سپس بلمست مترجمی سیرده شد که در زمینه ترجمه اینگونه مطالب مهارت و

استادی داشته باشد ، زیرا اسلوب عبارات و جملات کتاب ، در نوع خود قالب خاصی دارد و علاوه بر آن جملات و عبارات کتاب

اکثراً متضمن استعارات و لغات و اشارات ویژه‌ای است که کار ترجمه را ، آنهم در نهایت

امانت ، بسیار دشوار میکند . بهر تقدیر این ترجمه با کوشش بیگیر و مداوم ، به زبان فارسی برگردانیده شد و از اینجا بود که مشکل عمده آغاز گردید ، گفتارها و مطالب

کتاب همة ، متون و مقالات فشرده

A PAGE OF THE BABYLONIAN TALMUD

صفحه‌ای از تلمود ، بابلی ، که در سالهای ۱۵۲ تا ۱۵۴

برای نخستین بار در ایتالیا به چاپ رسیده است

ادبی و علمی و در عین حال دینی بود که هر یک به چندین آیه از کتاب مقدس . اشارت داشت یا از آنها مایه میگرفت و به سبب وسعت معانی لغات و کلمات و جملات و عبارات ، در زبان عبری ، این مورد بیش آمد که بی شک و بدون تردید باید گفتارها و آیه‌ها و متون و مقالات ترجمه شده از متن عبری به انگلیسی ، یکبار هم از همان متن به زبان فارسی ترجمه شود و سپس با ترجمه نخستین کتاب مورد مطابقت قرار گیرد و اینکار از عهده کسی ساخته بود که هم به زبان عبری و به اصول دین یهود تسلط داشته باشد و هم به زبان انگلیسی آشنا باشد و هم اینکه برگردان مطالب را در زبان فارسی بداند .

باری این مشکل هم گشوده گشت و مترجم آزموده و استاد و دقیق ، که در زبان های انگلیسی و فارسی و مخصوصاً عبری تبحر داشته باشد برگزیده شد و متون کتاب ، آنچه که از عبری بود با اصل تطبیق داده شد و سپس با انگلیسی مقابله گردید و بهتر بگویم ، دوباره مطالب عمده کتاب از متن عبری به فارسی ترجمه شد و یکبار هم هر دو ترجمه ، از انگلیسی و از عبری ، یکجا و با اصلاح یک کلمه شد و

به فارسی درآمد ، و از این پس برای اینکه جملات و عبارات فارسی روان باشد و بتواند مورد استفاده عموم قرار گیرد ، تمام کتاب از نو ، هر جمله و عبارت آن ، بطوریکه امانت کامل در ترجمه رعایت شود و درعین حال به قالب فارسی درآید ، تا آنجا که امکان داشت و میسر بود ، بررسی گردید و اصلاح شد و اینکار مشکلتر از همه بود ، زیرا اگر تنها یک لغت با یک نام یا یک کلمه و عبارت جابجا می شد مفهوم کلی درهم میریخت و تمام دقت و توجه در این بود که از این عمل جلوگیری شود ، و همینطور هم شد ، و کتابی که اکنون در دست شما است تا حد امکان با رعایت امانت و صداقت در ترجمه از اصل عبری و انگلیسی ، فراهم آمده و هر کلمه و جمله و عبارت سر جای خود برقرار است ، البته ادعائی درباره اینکه ترجمه کتاب کمال مطلوب است و خالی از نقص ، در میان نیست و غرض از توضیحات فوق آن است که تا آنجا که در توانائی خدمتگزاران ترجمه و چاپ این مجموعه پر ارزش بود ، سعی و اهتمام بعمل آمد تا این هدیه دانش و فرهنگ گذشتگان هر چه بهتر تقدیم دانشجویان و اهل مطالعه و تحقیق و پویندگان طریق خداشناسی قرار گیرد . در پایان از برادران بزرگوار و ارجمندم که از هر گونه مساعدت معنوی در کار چاپ و انتشار این کتاب دریغ نفرمودند از صمیم قلب سپاسگزارم و از دوستان و آنان که ترجمه و بررسی و نظارت بر چاپ این مهم را برعهده گرفتند در نهایت حقشناسی ممنون و شاکرم ، و از خوانندگانیکه پس از مطالعه این گنجینه ، توشه معنوی برمیگیرند و در راه تقرب به یکتا خدای جهان آفرین گامهای بلندتری برخواهند داشت ، در نهایت فروتنی استدعای دعای خیر دارم .

مهرماه ۱۳۵۰ ، یهودا ، حی



دسترس ما قرار نداده است. لکن بعضی اشاره‌ها که شده است، کمکی است برای درک جریان حوادث. در آن روزگار، برجسته‌ترین شخصیت در میان جامعه اسراء، «حزقیال» نبی بود، و او بود که برای حل مسئله‌ای که از لحاظ انسانی، بقا و حفظ ملت اسرائیل بدان بستگی داشت، گام پیش نهاد.

«حزقیال» در گفتارهای نبوتی خود از سه موقعیت سخن به میان می‌آورد، که «مشایخ یهودا» در خانه وی گرد آمدند (۱) و مامی توانیم حدس بزنیم که در این محفلها مسئله‌ای که ذهن ایشان را بیش از هر چیز بخود مشغول داشته بود، بایستی مورد بحث قرار گرفته باشد.

راه حلی را که ایشان یافتند، می‌توان در یک کلمه خلاصه کرد، و آن، «تورات» است. این کلمه عبری که به طور نادرست اغلب «قانون یا شریعت» ترجمه می‌شود. در حقیقت به معنی «آموزش و هدایت» است. برای یهودیانی که در غربت و اسارت بسر می‌بردند، «تورات» به معنی مجموعه‌ای از قوانین و رسوم مکتوب و منقول بود، که از ادوار کهن و از زمان حضرت موسی بدیشان به ارث رسیده بود. بدون آنکه وارد مسئله مبداء «تورات» و تاریخ تدوین «اسفار پنجگانه» شویم، می‌توانیم فرض کنیم که یهودیان به‌هنگام اسارت در «بابل»، الهامات و تعلیمات حضرت موسی را به یک صورت یا به صورت دیگر در دست داشتند، و نیز گفتارهایی از انبیاء و «مزامیر داود» در اختیار ایشان بود. تنها صخره‌ای که یهودیان آواره از وطن می‌توانستند در میان محیطی غیر یهودی با ایمنی روی آن بایستند تا زمانی که خداوند ایشان را به سرزمین اصلیشان بازگرداند، همین باز مانده‌های حیات ملی و دینی ایشان بود. بالنتیجه، این نوشته‌های مقدس می‌بایستی بر ذهن ایشان نقش بسته، و بر قلبهایشان اثر گذاشته باشد، تا بدین وسیله به خاطر آورند که اگرچه در «بابل» بسر می‌برند، «بابلی» نیستند، و وظیفه مقدس ایشان آن است، که به صورت ملتی مجزا از ملل دیگر باقی بمانند.

در میان دانشمندان، درباره این عقیده که کنیسه‌ها در زمان اسارت در «بابل» تاسیس یافته‌اند، توافق عمومی وجود دارد. عنوان عبری کنیسه «بیت هکنست» که به معنی خانه و محل اجتماع است، به طور دقیق به مقصود اصلی آن دلالت میکند. «کنیسه» محل گرد آمدن یک ملت بی وطن بود، و در این اجتماعات، نوشته‌های کتاب مقدس را می‌خواندند و آنرا تفسیر می‌کردند. با گذشت زمان، خواندن نماز نیز در آن معمول گردید، و کنیسه به صورت مکانی برای نیایش درآمد. اثر این اجتماعات آن بود، که علاقه افراد برای مطالعه نوشته‌های مقدس عبری برانگیخته شود و تمایل توده‌های مردم به فراگرفتن دانش، ناگزیر نیاز به مردان دانشمندی را که بتوانند وظیفه معلم را انجام دهند، موجب شد. این معلمان را «سوفریم» Sopherim. (مفرد آن سوفر) یا «کاتبان» می‌خواندند. البته نه به معنی آنکه ایشان نویسنده و محرر بودند. بلکه به عنوان آنکه آنها «مردان کتاب» به شمار می‌رفتند. بیگمان نام برخی از آنها در فهرست اشخاصی که در آیه شانزدهم از باب هشتم از «کتاب عزرا» به عنوان «معلمان» خوانده شده، و در آیه هفتم از باب هشتم از کتاب «نحمیا» به عنوان «مردانی که سبب شدند تا مردم تورات را درک کنند»، ذکر شده است.

برجسته‌ترین شخصیت در میان این طبقه از معلمان، «عزرا» بود، که وی را به عنوان «یک کاتب ماهر تورات موسی» شناخته‌اند. (عزرا، ۷: ۶) و آن به معنی یک «سوفر» خبره است. «عزرا»

کسی بود که راهی برای نتیجه گرفتن از کوششهای پیشینیان خود پیدا کرد. «تلمود» به حق کاری را که «عزرا» برای ملتش کرد، با توفیقی که حضرت موسی به دست آورده بود، برابر می‌داند. حضرت موسی به‌عنوان يك قانونگذار بزرگ، با دادن «تورات» بدیشان، از بردگانی آزاد شده ملتی به‌وجود آورد. همین‌گونه «عزرا»، با اعاده «تورات» به عنوان رهنمونی برای زندگانی، نیروی حیاتی يك ملت مشرف به موت را، چه در «بابل» و چه در «یهودا»، تجدید کرد. در تمجید از توفیق «عزرا»، علمای یهود چنین گفته‌اند: «اگر موسی بروی پیشدستی نکرده بود، عزرا شایسته آن بود که تورات به توسط او با اسرائیل عطا گردد.» (سنهدرین، ۲۱ ب) «هنگامی که اسرائیل «تورات» را فراموش کرد، «عزرا» از «بابل» آمد و آن را بار دیگر برقرار ساخت» (سوکا، ۲۰ الف).

نویسنده این کتاب، در جای دیگر سیاست «عزرا» را با این عبارت وصف کرده است: «زانگویل» Zangwill. زمانی گفته است: «تاریخ که بیشتر عبارت از ثبت وقایع تحلیل اقلیتها در میان اکثریتهاست، هرگز از بقای يك گروه که در محیطی محدود و مجزا نشده، به وسیله ایمانی سوزان یا سرحدی آتشین محافظت نشده باشد ذکری نکرده است». این درس تاریخ را «عزرا» ظاهراً درک کرده بود. او فهمیده بود که یهودیان مطلقاً نمی‌توانند در محیط مجزا باشند. نه تنها شاخه‌های شجره ملی را که در «مصر» و «بابل» و «ایران» بودند می‌بایستی به حساب آورد. بلکه تماس گرفتن یهودیان ساکن «یهودا» با همسایگانیشان نیز نمی‌توانست اجتناب پذیر باشد. پس اگر می‌بایستی ملت یهود حفظ شود، لازم می‌بود که گرد آن حلقه‌ای از «ایمان سوزان و سرحدی از آتش» کشیده شود. این استعاره بسیار به‌جا و مناسب است، چون خود کتاب مقدس نیز از يك «شریعت آتشین» سخن به‌میان آورده است. یهودی باید دینی داشته باشد، که نه تنها پیوسته وی را از بت پرستان متمایز سازد، بلکه برای او يك یادآور مداوم باشد که او به نژاد و ایمان و دین یهود تعلق دارد. یهودی باید از همسایگان خود، نه تنها به سبب ایمان، بلکه بخاطر يك شیوه زندگی خاص نیز متمایز باشد. روش او باید به طرز دیگری، و خانه‌اش باید به وضع دیگری باشد. او حتی در اعمال عادی روزانه خود باید ظواهر متمایزی داشته باشد، که پیوسته یهودی بودن او را به وی یادآور شود. زندگانی او در تمام جزئیات، باید به وسیله «تورات»، یعنی شریعت حضرت موسی و نفوذ آن در حیات ملت، رهبری و نظارت شود. زیرا لزوم حفظ و بقای ملت، چنین امری را ایجاب می‌کرد (۱).

تا این منظور کاملاً درک نشود، امکان فهم طرز تفکر علمای یهود و شیوه فعالیت‌های ایشان، و روش آنها در تفسیر کتاب مقدس، مقدور نخواهد بود. این بذری بود که «تلمود» از آن رشد کرد. این نکته به نحوی بسیار روشن در توصیف عمل «عزرا» شرح داده شده است: «زیرا عزرا قلب خود را برای طلب نمودن تورات خداوند و برای انجام دادن فرامین آن، و برای آموختن قوانین و احکام دینی به اسرائیل آماده ساخت.» (عزرا، ۷: ۱۰). کلمه عبری «طلب نمودن» در این جمله «دارش» است، که برای آنکه مقصود ما به خوبی درک شود، اهمیت بسیار دارد. معنی واقعی آن، تفسیر کردن مطالب و استنتاج نکاتی است که مطالعه عمیق کتاب مقدس می‌تواند آن را روشن سازد. این نحوه استنتاج و تفسیر را «میدراش» می‌نامند، و آن عبارت از روش تفسیری است که در سراسر ادبیات دانشمندان

یهود به کار رفته است. به وسیله «میدراش»، از یک جمله کتاب مقدس، بسیار بیش از آنچه که بطور سطحی از آن استنباط می‌شود معنی به دست می‌آید، و کلمات مقدس آن بصورت کانی تمام ناشدنی در می‌آید، که هرچه بیشتر در آن کاوش شود، گنجینه‌های غنی تری از تعالیم دینی و اخلاقی نصیب انسان می‌کند. با علم به این حقیقت بدیهی که اراده الهی در تورات آشکار شده است، «عزرا» به افراد ملت خود تعلیم می‌داد، «که زندگی روزانه یک نفر یهودی باید در هر مرحله طبق دستورهای تورات تنظیم گردد و چون تورات باید راهنمای کامل زندگانی شناخته شود، پس باید بتواند در کلیه مراحل زندگی انسان، به وی یاری و مددکاری کند.» شرط اول توفیق در این مقصود، دانستن تورات است. پیش از آنکه از مردم انتظار رود که بتوانند دستورهای دینی را به کار بندند، واجب است که آن دستورها را عمیقاً بدیشان بیاموزند. «عزرا» سپس قرائت اسفار پنجگانه تورات را در اجتماعات مرسوم کرده، تا توده مردم با مطالب آن آشنا شوند. «ایشان کتاب تورات خداوند را با تفسیرش خواندند، و آن را با عقل و بصیرت معنی کردند، و بدین گونه ایشان خوانده‌ها را فهمیدند» (نحمیا، ۸: ۸)

طبق روایات یهود، عزرا «کنست هگدولا» Keneset Hagedolah. یا «مجمع کبیر» را تاسیس کرد، و آن عبارت از یک شورای دینی متشکل از معلمان و دانشمندان بود. ایشان مجموعه احکام دینی را که از دوران موسی تا به روزگار ایشان باقی مانده بود فراگرفتند، و آن را بنا به مقتضیات اوضاع و احوال زمان خود توسعه دادند، و سپس به پیشروان دانشمندان «تلمودی» انتقال دادند. سلسله منابع «تلمود» و «میدراش» را بدین گونه وصف کرده‌اند: «موسی تورات را در کوه سینا دریافت کرد و آن را به «یوشع» سپرد. «یوشع» آن را به پیران قوم داد، و پیران قوم آن را به انبیاء و انبیاء به اعضای «مجمع کبیر» سپردند» (میشنا آووت، ۱: ۱) ماهیت وجودی چنین مجمع دینی مورد بحث دانشمندان معاصر قرار گرفته است. باید پذیرفت اوضاع و احوال دو قرن و نیمی که در پی دوران «عزرا»، آمد همه پیچیده در ابهام است و عملاً هیچ ثبت تاریخی درباره آن دوره در دست نیست. ولی دلیل بارزی هم نداریم تا درباره وجود و فعالیت یک هیئت رسمی متشکل از معلمان و دانشمندان در طی آن دوران تردیدی به خود راه دهیم. باور کردنی نیست که مصلحی مانند «عزرا» و با آن همه دور اندیشی، نتواند این نکته را دریابد، که شالوده کارهای او پس از مرگش در هم ریخته و متلاشی خواهد شد، مگر آنکه مردانی همانند او مشحون از غیرت و حمیت کارها و سیاست او را ادامه دهند پس تاسیس یک شورای با قدرت و نفوذ که مردم برای کسب تعلیمات بدان روی آورند، به ظاهر بدیهی ترین کاری بود که «عزرا» می‌توانست انجام دهد.

بعلاوه، وقتی که حجاب ابهامات احتمالی گذشته به کنار زده میشود، ما خود را در اوائل قرن دوم پیش از میلاد و شاهد کوششهای شجاعانه گروه کوچکی از یهودیان می‌یابیم، که می‌کوشند تا در برابر حمله‌ای که به منظور از بین بردن دین ایشان صورت می‌گیرد مقاومت کنند. «حشموئایی‌ها علیه سپاهیان سوریه به مبارزه برخاستند، زیرا آنتیوخوس اپیفانس Antiochus Epiphanes. جرات کرده بود بدیشان فرمان دهد که به احکام دینی یهود تجاوز کنند، بدین نیت که شاید ایشان تورات را فراموش کنند و همه فرمانهای آنرا دگرگون سازند.» (مکابیان، قسمت اول، فصل ۱، بند ۴۹). هنگامی که «متتیا» Mattathias. پرچم عصیان را برافراشت چنین اعلام داشت. «هر آن کسی که غیرت تورات دارد و عهد آن را به جا می‌آورد، مرا پیروی کند» (ماخذ فوق، فصل ۲، بند ۲۷). او پیش از مرگ به پسرانش چنین

اندروز داد: « دلیر باشید و خود را نشان دهید که مردان تورات هستید » (ماخذ فوق ، بند ۶۴) .

از این رو می‌بینیم که بدون تردید ، در اوائل قرن دوم پیش از میلاد ، تورات دست کم در میان يك طبقه از یهودیان سخت ریشه دوانیده بود . اگر مجرائی نبوده باشد که دانش تورات به وسیله آن مجرا از قرن پنجم پیش از میلاد ، یعنی از زمانی که «عزرا» ، در آن می‌زیست ، به یهودیان دوران های بعد برسد ، پس چگونه می‌توان علاقه زوال ناپذیر به تورات را که اسباب امتیاز و سربلندی «حشمونایی» ها شد توجیه کرد ؟ حقایق معلوم تاریخی به طور مسلم ثابت می‌کنند که مجمعی از دانشمندان که آن را « مجمع کبیر » می‌نامیدند وجود داشته است . اگر چنین باشد ، احتمال آن می‌رود که اکثر اعضای آن از میان طبقه «سوفریم» (کاتبان) انتخاب شده باشند . زیرا کاتبان برای انجام وظایفی که برعهده «مجمع کبیر» محول بود ، بیش از هر کس دیگر واجد شرایط بودند (۱) .

سه اندرز مهم از قول اعضای این مجمع به دست ما رسیده است « در داوری صبور و با احتیاط باشید ، مریدان بسیار گرد آورید ، و برگرد تورات حصارى بکشید » . (میشنا آووت ، ۱ : ۱) . این سه قاعده کلی انگیزه فعالیت های ایشان است . «داوری باید سنجیده و توام با صبر و احتیاط باشد» ، بدین معنی است که مسائل و مشکلاتی که بایستی طبق دستورات تورات حل شود ، باید جزء به جزء مطالعه شده و بررسی دقیق در اطراف آن به عمل آید ، و سپس فتوای مقتضی درباره آن صادر شود . این امر یکی از علل تحقیق و مداقه دانشمندان در متن کتاب مقدس بود که اسباب امتیاز « دانشمندان تلمودی » شد . مطالعه سطحی فقط می‌تواند منتج به يك نوع داوری عجولانه شود . برای آنکه داوری سنجیده و صحیح باشد ، تحقیق دقیق شرطی اساسی است . اگر دانش تورات باید به نسل آینده تحویل داده شود ، پس گرد آوردن مریدان بسیار بایستی بدون شك مورد علاقه مداوم مریدان و دانشمندان باشد . این فکر گسترش تلمذ : و احترامی که در باره معلم و محصل تورات مراعات می‌شد ، موجب انگیزه‌ای قوی برای کسب و بسط دانش شد ، و به جمع آوری مندرجات « تلمود » و تدوین آن انجامید .

« کشیدن حصارى بر گرد تورات » ، يك نتیجه منطقی از میل به زیستن مطابق احکام تورات است . اگر شخصی به اجرای احکام تورات به طور سطحی اکتفا کند ، ممکن است از روی عدم اطلاع ، از این احکام تخطی نماید . همان گونه که يك کشتزار باید پرچینی پیرامونش باشد تا از تجاوز های احتمالی محفوظ بماند ، همین طور حیطه مقدس تورات نیز باید با اقدامات احتیاطی اضافی به نیت اجتناب از تجاوز غیر عمد محصور گردد . بنابراین ، نیاتی که اعضای « مجمع کبیر » را به فعالیت انداخت ، باعث ابداع نوعی مطالعه شد که دانشمندان نسلهای بعد نیز آن را تأیید کردند . کار ایشان افشاندن بذری بود که سرانجام محصول فراوان « تلمود » را به بار آورد .

نکته‌ای مهم و تاریخی در این گفتار نهفته است : « شیمون دادگر یکی از آخرین بازماندگان مجمع کبیر بود » (میشنا آووت ، ۱ : ۲) اما متأسفانه ارزش این گفتار به خاطر این تردید که مقصود از این

۱ - از « کنست هگدولا » و « سوفریم » در میدراش تنحوما قسمت « بشاح » بند ۱۶ سخن به میان آمده است . يك روایت می‌گوید که « مجمع کبیر » دارای یکصد و بیست عضو بود . (مکیلا ، ۱۷ ب) و دلیل انتخاب این تعداد را می‌توان از این حقیقت تاریخی دریافت که : « داریوش مصلحت دانست که بر کشور خویش یکصد و بیست استنادار بگمارد » . (دانیال ، ۱ : ۶)

نام چه کسی بوده است تخفیف می‌یابد، زیرا یوسفوس (۱) مورخ مشهور یهود در این مورد اشاره میکند که يك كاهن اعظم به نام « شیمعون » به سبب پرهیزگاری و شفقتی که در قبال افراد ملت خود داشت، دادگر خوانده می‌شد.

(قدمت یهودیان، قسمت ۱۲، فصل ۲، بند ۵، وی در حدود سال ۲۷۰ پیش از میلاد در گذشته است. « یوسفوس » از يك كاهن اعظم دیگر نیز به نام « شیمعون » که نواده « شیمعون » نامبرده بوده است یاد می‌کند، (ماخذ فوق، قسمت ۱۲، فصل ۴، بند ۱۰)، که در حدود سال ۱۹۹ پیش از میلاد فوت کرده است و برخی این هر دو شیمعون را يك تن میدانند و علت آنکه « شیمعون » جد را با « شیمعون » آخرین بازمانده از اعضای مجمع کبیر یکی می‌دانند، این است که « یوسفوس » وی را نیز « دادگر » خوانده است ولی حقیقت تاریخ علیه این نظر است. زیرا اگر مجمع کبیر در سال ۲۷۰ پیش از میلاد تعطیل شده باشد، نظر مزبور يك اشکال تاریخی ایجاد می‌کند « میشنای آووت » به ما اطلاع می‌دهد که « آنتیگونوس » اهل سوخو. Antigonos of sokho. شاگرد « شیمعون » دادگر بوده است، و « یوسه بن یوعزر » Yossé Ben Yoézer. و « یوسه بن یوحانان » Yossé Ben. yohanen. تورات را از ایشان فرا گرفتند » (میشنای آووت، ۱ : ۴) لیکن این دانشمندان در حدود سال ۱۶۰ پیش از میلاد در گذشته‌اند. و اگر مفهوم مطلب فوق آن باشد که هر دو نفر ایشان شاگردان « شیمعون » و « آنتیگونوس » بوده‌اند، یا باید قبول کنیم که زندگی این دو تن بسیار دراز مدت بوده است و یا اینکه برای پر کردن این فاصله از زمان میتوان با توجه باین قسمت از خبر که می‌گوید « تورات را از ایشان فرا گرفتند » اشاره بيك سلسله از دانشمندان شده است که نام ایشان را ثبت نکرده‌اند.

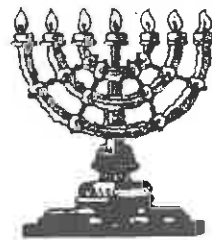
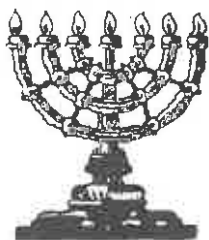
به‌رحال چنین به نظر می‌رسد که « مجمع کبیر » در اواسط قرن سوم قبل از میلاد و یا در پایان آن قرن دیگر وجود نداشته است و جایگزین « مجمع کبیر »، سازمان دیگری بنام « سنهدرین (۲) Sanhedrin. شد که وظیفه اداره امور جامعه را در کشور « یهودا » به دست گرفت. در نامه‌ای که « آنتیوخوس » سوم به « بطلمیوس » Ptolemy. نوشته و « یوسفوس » رونوشت آن را در دست داشته است، این مجمع بنام « سنا » خوانده شده است. (قدمت یهودیان، قسمت دوازدهم، فصل ۳، بند ۳). روایت یهود حاکی از آن است که در آن زمان پنج « زوگوت » Zugoht. یا (جفت دانشمندان به توالی) وجود داشته‌اند که آخرین ایشان هیلل. Hillel. و شمای: Shammai بودند که در حدود سال ۱۰ بعد از میلاد وفات یافتند از هر زوج يك نفر به نام « ناسی » Nassi. یا رئیس و سرور خوانده می‌شد، و دیگری عنوان « آو بیت دین » یا رئیس محکمه شرع را داشت و نایب و معاون « ناسی » محسوب میشد (میشناحگیگا، ۲ : ۲).

۱ - یوسفوس فلاویوس. Josephus Flavius. (۹۵-۲۷ میلادی) مورخ و سپهسالار یهود بوده است که در سال اول سلطنت « کالیگولا » امپراطور روم (۴۸ - ۴۷) به دنیا آمد. او پیش از آنکه به سن نوزده سالگی برسد در دین یهود مطالعه کرد، و پس از آن که سه سال با راهبی بنام « یانوس » در بیابان گذرانید، مرام فرقه « فریسیان » را انتخاب کرد. او در سال ۶۴ میلادی به رم رفت و در سال ۶۶ با تفاق یهودیان دست به انقلاب و شورش علیه رومیان زد. در سال ۶۷ میلادی سپاهیان متواری شدند و وی اسیر سردار رومی « وپاسیان فلاویوس » گردید. « یوسفوس » پیشگویی کرد که « وپاسیان » به امپراطوری روم خواهد رسید و چون پیشگویی او به حقیقت پیوست، از اسارت آزاد گردید و از اشراف رم شد و نام خانوادگی « وپاسیان » یعنی « فلاویوس » را بر خود نهاد و همراه « وپاسیان » به اسکندریه رفت.

۲ - سنهدرین شکل عبری شده لغت یونانی Sunhedrion است.

تحقیقات تاریخی معاصر به نتیجه دیگری رسیده است. «سهدرین» عبارت از مجمعی از کاهنان و مردم عادی بوده است که ریاست آنرا «کاهن اعظم» به عهده داشت و در طی مباحثاتی که در جلسات آن انجام می‌گرفت، اختلافاتی ایجاد شد که منجر به تشکیل دو دسته مجزا گردید. کاهنان، طرفدار سیاستی مبنی بر سازش با افکار و عقاید یونانی و پیروی از آن، حتی به بهای خیانت نسبت به تورات بودند و در مقابل ایشان، مردم عادی که همان وارثان مستقیم «عزرا» و «سوفریم» بودند صف آرائی کردند. و ایشان خواهان پیروی کامل و صمیمانه از احکام تورات بودند. رهبران دسته اخیر، دانشمندانی بودند که به نام «زوگوت» یا «زوجها» معروف شده‌اند. کشمکش مابین این دو دسته طی جنگهای «مکابیان» Maccabbis با یونانیان متوقف گشت، ولی در زمان سلطنت «یوحانان هورقانوس» Yohanan Hyrcanus (۱۰۵ - ۱۳۵ پیش از میلاد) بار دیگر نمودار شد و به تدریج گسترش یافت، تا آنکه دو فرقه به نام «صادوقیان» و «فریسیان» پدید آمدند. در میان نکات مورد اختلاف که سبب تفرقه بین این دو گروه شد، نکته‌ای بود که در توسعه یهودیت دارای اهمیت بسیار است. «یوسفوس» بدان نکته چنین اشاره می‌کند: «فریسیان آئین‌های بسیاری را که در طی نسلها از پدران خود به ارث برده‌اند، و در کتاب تورات موسی به ظاهر ذکری از آنها نشده است به مردم تعلیم می‌دهند. ولی «صادوقیان» آن را رد می‌کنند و می‌گویند: ما باید به آن سلسله از آئین‌ها احترام گذاریم و آنها را واجب‌الاجرا بدانیم که در تورات مکتوب وجود دارد، و نباید آنچه را که از روایتها و سنتهای اجدادی ما سرچشمه گرفته است رعایت کنیم. و به خاطر این نکات، ستیزه‌های بسیار و اختلافات فاحش میان ایشان به وجود آمده است» (قدمت یهودیان، قسمت ۱۳، فصل ۱۰، بند ۶).

این مباحثات که درباره تورات منقول صورت می‌گرفت سبب شد که مدافعان آن مطالعات بیشتر و عمیق‌تری در متن کتاب مقدس بکنند. ایشان تصمیم گرفتند ثابت کنند که تورات منقول بخش لاینفکی از تورات مکتوب است، و هر دو تار و پود یک نسج هستند. علاوه بر آن ایشان شیوه‌های مخصوصی برای تفسیر مطالب تورات و استنتاج از آن به کار می‌بردند تا بدان وسیله مدلل سازند که روایتها و سنتهایی که «صادوقیان» آن را رد میکنند، جزو «اسفار پنجگانه» و در آن مستتر است. بدین ترتیب، کشف اسرار مکنون تورات وارد مرحله تازه‌ای شد، و به طور مستقیم سبب «پیدایش تلمود» گردید.



۲- میشنا

با ابداع شیوه های تازه تفسیر، تورات به صورت يك علم درآمد، و تنها مردانی که به حق صلاحیت شرح دادن مندرجات کتاب مقدس را داشتند، می توانستند به طور مستند در باره مطالب آن اظهار نظر کنند. به این دانشمندان عنوان «تنائیم» Tannaim یعنی معلمان را دادند و در طی دورانی که تدوین قوانین دینی یهود در «میشنا» آغاز شده و به پایان رسید، عنوان دانشمندان بزرگ یهود همین بود. یکی از پیشروانی که اثر عمیقی در تألیفات ایشان بجای گذارد، «هیلل» بود. «هیلل» اصلاً اهل «بابل» بود، و به طوری که تاریخ روایت می کند، از طرف ما در یکی از اخلاف داود پادشاه یهود به شمار می آمد. وی به سرزمین «یهودا» مهاجرت کرد، و مدت چهل سال یکی از رهبران به نام جامعه و قوم خود محسوب می شد.

«هیلل» نظریات «فریسیان» را با ذکر امثله به نحو احسن روشن ساخت. وی معترف بود که زندگانی انسان با شرایط دائم التغییر خود نمی تواند در چارچوب يك شریعت مکتوب ثابت و تغییر ناپذیر باقی بماند. «هیلل» در اصل آزادی تفسیر که تورات منقول شفاهی آنرا مجاز دانسته است، برای متناسب ساختن احکام تورات با اوضاع و احوال متغیر زندگی، وسیله ای بس گرانبها یافت.

يك نمونه جالب از روش او، طرز تفسیر حکمی است که مورد بحث آیه های نخستین از باب پانزدهم از «سفر تثئیه» است: «در پایان هر هفت سال، انفکاک نما» و قانون انفکاک چنین است «هر طلبکاری وامی را که به همنوع خود داده باشد منفک سازد، و از همنوع و برادر خود آنرا به زور مطالبه نکند» معنی این آیه چنین است: اگر يك وام در سال هفتم (سال شمیطا یا انفکاک) پرداخته نشد، دیگر نمی توان آن را ادعا کرد، این حکم کتاب مقدس در واقع مربوط به يك عمل خیر خواهانه می شود که يك یهودی در باره یکی از افراد قوم خود که در تنگنا قرار گرفته است انجام میدهد. و مقصود از آن وامی که در جریان عادی تجارت تولید می شود نیست. زمینه اجتماعی این حکم وضع معیشت يك ملت خرده مالک است که هر يك از افراد آن با محصول قطعه زمینی که نصیبش شده است امرار معاش می کند. هنگامی که شرایط زندگی دگرگون شد و يك قسمت بزرگ از مردم از راه تجارت و کسب امرار معیشت کردند، این دستور تورات باعث اشکال و زحمت گردید و مردم از دادن وام به همنوعان خویش خودداری می کردند، زیرا می ترسیدند که با فرا رسیدن سال آزادی «شمیطا» (انفکاک)، دیگر نتوانند طلب خود را وصول کنند، و در نتیجه رنج و مشقتی که از این راه نصیب افراد مستمند می شد، بسیار زیاد بود.

از لحاظ «صادوقیان»، هیچ وسیله ای برای رفع این اشکال وجود نداشت: زیرا شریعت چنین گفته بود و می بایستی همانگونه عمل شود. ولی «هیلل» با این عقیده موافق نبود، و اظهار میداشت که مطالعه دقیق متن تورات، راهی را برای رهایی از این اشکال پیش پا خواهد گذاشت وی با در نظر گرفتن این اصل که در تورات حتی يك کلمه یا يك حرف زائد وجود ندارد، بدین آیه اشاره کرد: «هر آنچه از مال تو نزد برادرت باشد، دست تو آنرا منفک سازد» (سفر تثئیه، ۱۵: ۳). در نظر اول چنین می نماید که این جمله يك تکرار غیر لازم از آیه پیشین آن است که گفته است: «او از همنوع و برادر خود آن را به زور مطالبه نکند» ولی این چنین نمی تواند باشد. زیرا در تورات جمله یا کلمه یا حرف زائدی یافت نمی شود. بنابراین کلمات: «هر آنچه از مال تو نزد برادرت باشد» می بایستی مخصوصاً

اضافه شده باشد تا يك مورد را مستثنی کند یعنی آن موردی که « هر آنچه از مال تو است » نزد شخص بدهکار نباشد . با چنین نحوه استدلال « هیلل » استنتاج کرد ، که اگر طلبکار سندی به يك محکمه شرعی بدهد و طبق آن سند حق طلب خود را به یکی از اعضای آن محکمه منتقل نماید ، او مجاز خواهد بود که طلب خود را به توسط محکمه و حتی پس از سپری شدن سال هفتم « شمیطا » از بدهکار مطالبه نماید .

اگر بخواهیم ، می توانیم این نحوه استدلال و استنتاج را به عنوان « شیوه حل مشکلات اخلاقی یا «دینی» مورد انتقاد قرار دهیم . لکن استفاده از این شیوه سبب شد که يك منظور حیاتی و اساسی به کار بسته شود و آن عبارت از این بود که تورات راهنمای يك زندگی فعال ، با ارزش دائمی گردد . تورات چون همواره قابل تفسیر مجدد برای وفق دادن احکام آن با مقتضیات زمان است ، هرگز نمی تواند کهنه و از کار افتاده شود .

« هیلل » موجد یکی از مکتب های « تناییم » (معلمان) بود و همکار هم عصر وی « شمای » نیز مکتب دیگری تاسیس کرد ، و در طی هفتاد سال اول قرن یکم میلادی ، این دو استاد و شاگردان آنها بر افکار و عقاید رایج در مجامع « فریسیان » تسلط داشتند به صورت کلی ، پیروان مکتب « شمای » نظری شدید تر و سختگیر تر اتخاذ می کردند و « تلمود » بیش از سیصد نکته را که مورد اختلاف ما بین ایشان بوده ثبت کرده است . و لازم است یادآور شویم که سرانجام نظریات پیروان مکتب « هیلل » پذیرفته شد . لازمه تاسیس يك مکتب ، ارائه مرتب و متوالی مطالب مورد مطالعه بود . این نکته را باید در نظر داشت که نیروی حافظه مردم مشرق زمین حتی امروز نیز بیشتر از قوه حافظه مغرب زمینی هاست . در مشرق زمین ، انبوهی از دانستنی ها نه از طریق کتاب ، بلکه از طریق گفتار معلم فرا گرفته می شود . از این رو « هیلل » لازم دانست که قواعد استنتاج و تفسیر را که از نسلهای پیشین به مردم عصر او رسیده بود مورد آزمایش قرار دهد ، و آن رشته از قواعد را که به نظر وی از لحاظ منطق دارای قوت و اعتبار بیشتری هستند به شاگردان خود توصیه کند . وی هفت اصل را برای تفسیر برگزید ، و آن اصول که در مراحل بعدی اصول دیگری بدانها افزوده شد ، به طور کلی مورد قبول و استفاده دانشمندان قرار گرفت . « هیلل » در طی تدریس ، مقدار معتناهی از دانستنی های تاریخی و روایتی را برای سهولت کار دانش پژوهان تحت نظم و ترتیب خاصی درآورد . آنچه وی در این زمینه تنظیم کرد به طور منقول حفظ شد ، و می توان آنرا نخستین دوره « میشنا » دانست .

شخصیت دومی که جلب توجه می کند ، ربان یوحانان بن زکای Rabban Yohanan Ben Zakkay از جواترین و ممتاز ترین شاگردان « هیلل » است ، که استادش اندکی پیش از مرگ درباره وی چنین گفته بود : « پدر دانش و پدر نسل های آینده دانشمندان » (یروشلمی نداریم ، ۴ ب) « ربان یوحانان بن زکای » ، در زمانی که تیتوس . Titus معبد بیت المقدس را ویران ساخت ، بزرگترین مرجع دینی بود . وی چون شکست یهودیان را در پیکاری که با رومیان داشتند پیش بینی می کرد ، لزوم صلح را تأکید می نمود ، زیرا برای او حفظ دین یهود بیش از استقلال ملی ارزش داشت . و چون یهودیان اندرز او را نپذیرفتند وی طرحی ریخت تا در زمانی که معبد بیت المقدس و دولت یهود وجود نداشته باشد ، قوم یهود به وسیله آن طرح از انقراض محفوظ بماند ، روایتی چنین نقل می کند :

« ربان یوحانان » ، برای آنکه از شهر اورشلیم که به وسیله سپاهیان رومی در محاصره قرار گرفته و

دروازه‌های آن بسته بود و سلحشوران یهود از آن به سختی دفاع می‌کردند خارج شود، نقشه‌ای کشید و خبر بیماری و بعداً خبر مرگ خود را در شهر شایع کرد. سپس عده‌ای از مریدان قابل اعتماد او وی را در تابوتی گذاشتند و برای تدفین به بیرون شهر بردند. فقط احترامی که مردم برای «ربان یوحانان» قائل بودند سبب گردید که وی خود را از آسیب نیزه نگهبانان دروازه که با فرو کردن نیزه در بدن مرده‌ها اطمینان حاصل می‌کردند کسی زنده از دروازه‌های اورشلیم نمی‌گذرد، رهایی دهد. «ربان یوحانان» خود را به اردوی رومیان رسانید، و توانست به حضور «و سپاسیان» فرمانده کل سپاه روم برسد و از او درخواست کند که: شهر یونه (۱) Yavneh و دانشمندانش را در اختیار او بگذارد (گیطین، ۵۶ ب). «و سپاسیان» که در همان جلسه باو خبر رسید که به امپراطوری روم برگزیده شده است، درخواست وی را قبول کرد، و شهر «یونه» در امان ماند. در پایان جنگ، «ربان یوحانان» بدانجا رفت، و در نتیجه دانشگاه دینی آن شهر که پیش از آن کوچک و کم اهمیت بود، مرکز حیات دانش و اندیشه یهود گردید. «یونه» به جای شهر مقدس اورشلیم مقر «سهندین» شد، و در واقع پایتخت تازه یهودیان فلسطین گردید. «ربان یوحانان» با روشن بینی خود تورات و دین یهود را از انهدام احتمالی در هنگام وقوع مصیبت حفظ کرد، و از این راه، ادامه بقای ملت شکست خورده خود را تامین نمود.

پیش از فاجعه خرابی بیت همیقداش (بیت المقدس) و انقراض دولت یهود، «ربان یوحانان» بزرگترین مخالف نظریه «صادوقیان» درباره تورات بود. وی با دلایل عقلانی ثابت کرد که آن طرز تلقی و نظر نارسا است، و حوادث بعدی ضعف موقعیت «صادوقیان» و نیروی معنوی و روحانی «فریسیان» را عملاً ثابت کرد. در نظر «صادوقیان»، دین یهود عبارت از روشی محدود و تعصب آمیز بود که با پیروی از احکام اسفار پنجگانه برای همیشه ثابت میماند، و گذشته از آن، به نحوی جدایی ناپذیر با آئین عبادت در معبد بیت همیقداش بستگی داشت. بنابراین هنگامی که دوره معبد بیت همیقداش به پایان رسید، «صادوقیان» نیز بلافاصله پس از آن از بین رفتند، و از این رو، نظریه توجه به تورات منقول «فریسیان» در آن زمانهای بحرانی پشتیبانی و استواری قابل توجهی بدست آورد. تورات منقول به وسیله انطباق با شرایط و وضع تازه‌ای که ایجاد شده بود، دین رازنده نگاهداشت، و هیچ کس بیش از «ربان یوحانان» بن زکای در این امر توفیق حاصل نکرد. وی دانشی را که از استادش «هیلل» آموخته بود، در دانشگاه خود در «یونه» به شاگردانش آموخت، و ایشان نیز به نوبه خود معلمان نسل آینده شدند. «ربان یوحانان» بدینگونه حلقه‌ای دیگر در سلسله دانش‌روایتی و سنتی یهود ایجاد کرد.

از این دوران که بگذریم، به اول قرن دوم میلادی می‌رسیم و به دو نام برجسته برمی‌خوریم. نام اول مربوط به «ربی یشماعل بن الیشاع» است. Ishmael Ben Elishaa. وی مؤسس مکتب معروفی بود، و در دوران ظلم و شقاوت «هادریان» امپراطور روم شهید شد. «ربی یشماعل» در مطالعه شریعت یهود تخصص یافت، و اصول تفسیری هفت گانه «هیلل» را به سیزده اصل رسانید، که بعد از وی اصول پذیرفته‌ای برای تفسیر تورات گردید. کار اصلی او کوششی بود در راه هماهنگ ساختن فتوایهای بیشمار علمای یهود به ترتیب ارتباط آنها با متن آیه‌های کتاب مقدس که از آن استنتاج شده بود. وی تفسیری درباره آیات مربوط به آن قسمت از شریعت یهود که در چهار کتاب آخر اسفار پنجگانه تورات یافت

۱ - «یونه» شهری بوده است در فلسطین که در کتاب دوم تواریخ ایام باب ۲۶، آیه ۶ از آن یاد شده است. نام یونانی آن «یامنی» Yamnia و محل آن نزدیک کرانه دریا در جنوب فلسطین بوده است.

می‌شوند نوشت ، ولی فقط تفسیری که درباره « سفر خروج » کرده بود و آغازش از فصل دوازدهم آن کتاب است به جای مانده است ، که آن هم بعداً تدوین و تنظیم شده است . این تفسیر به نام « مخیلنا » Mekhilta . یا « پیمانہ » معروف است . کار « ربی یشماعل » درباره کتابهای دیگر ، پایه‌ای برای تفسیر های مشابه گردید که بعداً در « میشنا » وارد شد ، و ما در اینجا به آنها اشاره می‌کنیم . این آثار عبارتند از : « سیفرا » . Sifra (۱) درباره « سفر لاویان » ، که آن را « حیابن ابا » . Hiya Ben Abba . که در آغاز قرن سوم میلادی می‌زیست تدوین کرد ، و « سیفره » . Sifreh . (۲) درباره « سفر اعداد » و « سفر تثیبه » ، که بیگمان هر کدام تنظیم کننده جداگانه‌ای داشته‌اند ، و با اینکه این دو کتاب باهم انتشار یافتند معذالك چنین به نظر می‌رسد که تفسیر سفر اعداد همزمان با « کتاب سیفرا » تدوین شده ، و تفسیر « سفر تثیبه » به زمانی موخرتر تعلق داشته است .

هر دو کتاب « سیفره » و « سیفرا » اثری از نفوذ يك استاد بزرگ دیگر ، یعنی « ربی عقیو ابن یوسف » که در سال ۱۳۲ میلادی به دست رومی هاشمید شد ، در بردارد . « ربی عقیوا » علم « میدراش » را بحداعلی توسعه داد . وی معتقد بود که حتی يك حرف از کتاب مقدس زائد نیست ، و نشانه‌هایی از تیز هوشی و فراست خارق‌العاده او در تفسیرهایی که نوشته آشکارا دیده می‌شود . با استفاده از شیوه استنتاج و تفسیر « ربی عقیوا » ، هیچ عمل سنتی از شریعت مکتوب در تورات جدا نمی‌ماند ، و برای هر سنت می‌توان به نحوی پایه و اساسی متین و معتبر در آیات کتاب مقدس یافت .

« ربی عقیوا » ، علاوه بر کار خود به عنوان يك مفسر و يك معلم در ترتیب و تنظیم احکام تورات نیز بسیار کوشید . گفته‌اند که « وی تورات را به صورت حلقه‌های به هم پیوسته يك زنجیر درآورد » (آووت ربی ناتان ، ۱۸) . از این گفته باید چنین استنباط شود که « ربی عقیوا » نکات شرعی بسیار زیادی را که تا زمان وی گرد آمده بود مقابله و تطبیق و مرتب کرد ، و به حق می‌توان وی را معمار طرح « میشنا » که يك قرن بعد از او به وجود آمد دانست . بدون پیشگامی و زحمات وی ، شاید هرگز « تلمود » تدوین نمی‌شد و شاگردان او در همان راهی که وی نشان داده بود پیش رفتند ، و نفوذ موثری در علم تحصیل تورات برای نسلهای بعدی به جای گذاشتند . مهمترین این شاگردان « ربی مئیر » . Meir . است . وی مؤلف يك « میشنا » بود که « ربی یهودا هناسی » از آن میشنا به عنوان زمینه کار خود در تدوین « میشنای فعلی » که اکنون در دست ماست استفاده کرد .

« تلمود » اشاره می‌کند که : « وقتی ربی عقیوا » مرد ، « ربی یهودا هناسی » به دنیا آمد « (قیدوشین ، ۷۲ ب) البته مقصود از این سخن آن نیست که فوت « ربی عقیوا » و تولد « ربی یهودا هناسی » در يك زمان بوده است زیرا تاریخ ولادت « ربی یهودا هناسی » سال ۱۳۵ میلادی است ، در صورتی که « ربی عقیوا » در سال ۱۳۲ میلادی شهید شده است مفهوم این گفته آن است که این دو دانشمند بزرگ طی تاریخ ادبیات دینی یهود ، بدنبال یکدیگر آمدند بدین معنی که آنچه را که « ربی عقیوا » شروع کرد ، « ربی یهودا هناسی » به کمال رسانید . به روایت دیگر ربی « عقیوا » معمار طرح « میشنا » بود ، و « ربی یهودا هناسی » سازنده آن .

« ربی یهودا هناسی » فرزند دانشمندی معروف به نام « ربان شیمون بن گمئیل دوم بود ، و ظاهراً

۱ - کلمه « سیفرا » (به عربی سفر) به معنی « کتاب » است ، و خلاصه کلمات « سیفرا دبراو » . Sifra De be Rav به معنی کتاب مدرسه استاد می‌باشد

۲ - « سیفره » به معنی « کتابها » یا اسفار است ، و با احتمال قوی خلاصه کلماتی است شبیه به نام کتاب پیشین .

به يك خاندان ثروتمند و متنفذ بستگی داشت. تحصیلات او روشنفکرانه و خالی از تعصب انجام گرفته بود و زبان یونانی را نیک میدانست. و از دوستی، با اشراف‌روم نیز برخوردار بود. دانش و شخصیت والای اجتماعی او دست به هم داده و مقام و نفوذ غیر قابل انکاری در میان یهودیان فلسطین بدست آورده بود و تا زمان مرگش که در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ میلادی اتفاق افتاد، یعنی بیش از پنجاه سال، منصب «ناسی» Nassi. به معنی رئیس و سرور را در اختیار داشت و مردم او را رسماً رهبر جامعه می‌شناختند.

توفیق عظیم زندگانی «ربی یهودا هناسی»، تکمیل مجموعه احکام دینی یهود است، که به نام میشنا. Mishnah خوانده شده است. این نام ریشه‌اش از کلمه «شانو» Shanoh. «به معنی تکرار کردن» است، و به تعلیمات شفاهی یعنی آنچه که به وسیله تکرار کردن می‌توان فراگرفت اشاره می‌کند. این اسم در مقابل کلمه «میقرا» Mighra. یعنی قرائت متن کتاب مقدس آورده میشود و از این رو کلمه «میشنا» بر مجموعه احکام شرعی تورات منقول مستخرج از «اسفار پنجگانه» تورات مکتوب دلالت می‌کند «ربی یهودا هناسی» موفق شد مجموعه‌ای از احکام دینی تألیف کند که در سراسر مدارس «فلسطین و بابل» پذیرفته شود و در نتیجه، مجموعه‌های دیگری که دانشمندان دوره‌های قبل برای آموزشگاه‌های خود تدوین کرده بودند، از رواج افتاد.

زبانی که کتاب «میشنا» به آن زبان نوشته شده است، شکلی از زبان عبری بومی است، با زبان عبری کتاب مقدس فرق دارد. و صفت مشخص آن موجز بودن جملات، و فقدان پیرایه‌های ادبی در آن است. این زبان به نحوی قابل ستایش برای تفهیم مطالب کتاب «میشنا» مناسب است.

از قرون وسطی تا به امروز، این موضوع مورد بحث قرار گرفته است که آیا «ربی یهودا هناسی»، کتاب «میشنا» را خود به رشته تحریر درآورده و یا اینکه مندرجات این کتاب تا مدت زمانی سینه به سینه و به‌طور شفاهی نقل شده است. محققان هنوز در این باره توافق کامل ندارند، ولی اکثر دانشمندان با این نظر که «میشنا» از همان هنگام تدوین در کتابی نوشته شده است، موافقت می‌کنند.

«میشنا» در شش قسمت تنظیم شده است که آنها را «سداریم» (جمع سدر) Seder. یا «بخشها» می‌خوانند. هر سدر شامل تعدادی «مسخت» Massekhet. یا «رساله» است، که جمع کل آنها شصت و سه رساله می‌شود، و هر يك از آنها به فصلها و بندها تقسیم می‌گردد و جمع کل فصلها به ۵۲۳ می‌رسد (۱).

ترتیب بخشها و موضوع مندرجات «میشنا» به‌طور خلاصه به قرار زیر است:

۱- سدر یا بخش «زراعیم» Zeraiim. (بذرها)

۱- مسخت «براخوت» Berakhot. به معنی «برکات» شامل دستوراتی است درباره آداب خواندن ادعیه و نمازها.

۲- پناه. Peah. «گوشه» بحث این «مسخت» درباره مسائلی است مربوط به قانون محصول گوشه‌های کشتزار (سفر لاویان، ۱۹: ۹)

۳- «دامای» Damay. «مشكوك» مربوط به احکام محصولات کشاورزی است که از شخص مشكوك

۱- اگر فصل ششم میشنای «آووت» را که بعداً ضمیمه آن شده است جزو فصول «میشنا» به شمار آوریم، تعداد کل فصلها به ۵۲۴ خواهد رسید.

خریداری شده باشد و شك در این باشد که مبادا «تروما» و عشریه آنرا به کاهنان و لاویان نداده باشد.
 ۴ - « کیلاییم ». K. ilayim. « اختلاط ها » یا « دو گونه ها ». درباره احکام مربوط به کاشتن بذر های مختلف باهم و جفتگیری حیوانات مختلف الجنس با یکدیگر که در سفر لاویان باب ۱۹ ، آیه ۱۹ از آن بحث شده است .

۵ - شویعیت . Sheviith . « سال هفتم » که در باره احکام مربوط به سال هفتم « شمیط » سخن می گوید . (سفر خروج ، ۲۳ : ۱۱ - سفر لاویان ، باب ۲۵ از آیه ۲ به بعد - سفر تثیبه ، باب ۱۵ : از آیه ۱ به بعد) .

۶ - « تروموت » . Terumoth . « هدیه ها » مربوط به احکام هدایایی است که بایستی از محصولات کشاورزی به کاهنان بدهند . (سفر اعداد ، باب ۱۸ : از آیه ۸ به بعد) .

۷ - « معسروت » . Maaseroth . « عشریه ها » درباره احکام مربوط به عشریه هایی است که بایستی از محصولات زمین بدهند ، (سفر اعداد ، باب ۱۸ : از آیه ۲۱ به بعد) .

۸ - « معسرشنی » . Maaser Sheni . « عشریه دوم » درباره مقرراتی است که به متن آیه های ۲۷-۲۲ از باب ۱۴ از « سفر تثیبه » مربوط می شود .

۹ - « حلا » . Hallah . « گرده نان » درباره احکام مربوط به گرده نانی است که بایستی از هر تغار خمیر به کاهن داد . (سفر اعداد : ۱۵ : ۲۱) .

۱۰ - « عرلا » . Orlah . « نامختونی » درباره احکام مربوط به میوه های درختان در طی چهار سال اول غرس آنها است (سفر لاویان ، باب ۱۹ از آیه ۲۳ به بعد) .

۱۱ « بیکوریم » . Bikkurim . « نوبر ها » درباره احکام مربوط به نوبر میوه هائی که به معبد بیت همیقداش برده می شود بحث می کند . (سفر تثیبه ، باب ۲۶ : از آیه ۱ به بعد) .

۴- سدر یا بخشش (موعد) . Moed . (عید)

۱ - « شبات » . Shabbat . « شنبه » درباره کار های ممنوع طی شب و روز شنبه و سایر احکام مربوط به این روز .

۲ - « عرووین » . Eruvin . « اختلاطها » درباره موردی که از قوانین مربوط به شنبه بوجود آمده است ، یعنی تعیین حدودی که در شب و روز شنبه نباید از آن تجاوز کرد ، و چگونه می توان آن را گسترش داد .

۳ - « پساحیم » . Pesahim . « قربانیا یا عید های پسح » درباره مقررات مربوط به عید پسح و نان فطیر .

۴ - « شقالیم » . Sheghalim . « شقل ها » در باره مالیات سالانه که باید به خزانه معبد بیت همیقداش پرداخته شود . (سفر خروج ، باب ۳۰ : از آیه ۱۲ به بعد) .

۵ - « یوما » . Yoma . « روز » درباره آیین روز کیپور (کفاره) . (سفر لاویان ، باب ۱۶) .

۶ - « سوکا » . Sukkah . « سایبان » در باره احکام مربوط به عید سایبانا بنا به آیه های ۴۴ - ۳۴ از باب ۲۳ از سفر لاویان .

۷ - « بیصا » . Beitzah . « تخم مرغ » که « یومطو » . Yomtov . یا عید نیز خوانده می شود ، و

مربوط به اعمال جایز و غیر جایز در روز های اعیاد مقدسه است .

۸ - « روش هشانا » . Rosh Hashanah . « اول سال » ، که مربوط به احکام روز های عید سال نو می باشد .

۹ - « تعنیت » . Taanith . « روزه » درباره احکام روزه های عمومی .

۱۰ - « مگیلا » . Megillah . « طومار » در باره قرائت « کتاب استر » در جشن « پوریم » بنا به آیه ۲۸ از باب نهم از کتاب استر ، و سایر احکام مربوط به این جشن .

۱۱ - « موعد قاطان » . Moed Ghatan . « عید کوچک » . مربوط به احکام ایام وسط عید های پسخ و سوکوت .

۱۲ - « حگیگا » . Hagigah . « قربانی های عیدها » در باره قربانی هایی است که بایستی در موقع زیارت بیت همیقداش در اعیاد سه گانه به حضور خداوند تقدیم شود . (سفر تثیبه فصل ۱۶ از آیه ۱۶ به بعد) .

۳- سدر یا بخش « ناشیم » . Nashim . زنان »

۱ - « یواموت » . Yevamoth . « درباره احکام » ازدواج مردی با بیوه برادر خود در صورتی که از آن برادر فرزندی باقی نمانده باشد (سفر تثیبه ، باب ۲۵ : از آیه ۵ به بعد) و ازدواج های ممنوع . (سفر لاویان ، باب ۱۸) .

۲ - « گتوبوت » . Ketuboth « اسناد ازدواج » مربوط به احکام مهر و عقد های ازدواج .

۳ - « نداریم » . Nedarim . « نذر ها » در باره احکام مربوط به نذر ها و ابطال آن ، بویژه نذر های زنان .

۴ - « نازیر » . Nazir . « نذیره » درباره احکام مربوط به نذر های « نذیره ها » .

۵ « سوطا » . Sotah . « زن منحرف » درباره احکام مربوط به زنی که شوهرش باو مشکوک است که شاید مرتکب زنا شده باشد .

۶ - « گیطین » . Gittin . « طلاق ها » درباره احکام مربوط به طلاق .

۷ - « قیدوشین » . Ghiddushin . « تقدیس » درباره احکام ازدواج .

۴- سدر یا بخش « نزیقین » . Nezighin . آسیبها و خسارات »

۱ - « باواقما » . Bava Ghamma . « نخستین باب » درباره زیان هایی که به اموال و یا جرحی که به اشخاص وارد شود .

۲ - « باوامصیعا » . Bava Metyiaa . « باب وسطی » درباره لشیاء یافته شده ، ضمانت ، خرید و فروش ، اجاره و استیجاره و غیره .

۳ - « باوابترا » . Bava Bathra . « آخرین باب » درباره احکام مربوط به املاک و مستغلات و وراثت و غیره .

۴ - « سنهدرین » . Sanhedrin . « دادگاه ها » درباره محاکم شرعی و طرز کار آنها و جنایت و جنحه و غیره .

۵- « مکوت » . Makkoth . « ضربات تازیانه » درباره مجازات شخصی که شهادت دروغ بدهد ، و احکام مربوط به شهر های پناهگاه « سفر اعداد ، باب ۳۵ : از آیه ۱۰ به بعد » و جرمهایی که مرتکب آنها با تازیانه مجازات میشود .

۶- « شووعوت » . Shevuoth . سوگند هادر باره سوگندهائی که در دادگاه و یا در خارج از آن یاد شود .

۷- « عدویوت » . Eduyoth . « گواهیها » مجموعه‌ای از گواهیهای علمای یهود درباره فتواهائی که دانشمندان پیشین داده بودند .

۸- « عوودازارا » . Avodah Zarah . « بت پرستی » درباره آئین ها و نیایشهای بت پرستان و تحذیر از آن .

۹- « پیرقه آووت » . Pirghei Avoth . « فصلهای پدران » . رساله‌ای است اخلاقی و مجموعه‌ای است از اندرز های سودمند دانشمندانی که تناییم (معلمان) خوانده شده‌اند . این مسخت (رساله) ضمیمه‌ای نیز دارد که آن را « فصل ربی‌مئیر درباره تحصیل تورات » خوانده‌اند .

۱۰- « هورایوت » . Horayoth . « تعلیمات یا فتواها » درباره گناهان سهوی که در اثر سهل انگاری پیشوایان دینی انجام شود .

۵- سفر یا بخش «قداشیم» . Ghocdashim . مقدسات»

۱- « زواحیم » . Zevahim . « قربانیا » . مربوط به احکام قربانیا در معبد بیت همیقداش (سفر لاویان ، باب ۲) .

۲- مناخوت . Menahoth . « هدیه های آردی » . مربوط به هدایای آردی و ریختنی که در بیت همیقداش تقدیم می‌شد .

۳- « حولین » . Hullin . « چیز های غیر مقدس » . در باره احکام ذبح حیوانات و پرندگان و دستورات مربوط به تغذیه .

۴- « بخوروت » . Bekhoroth . « نخست زادگان » . درباره احکام مربوط به نخست زادگان انسان و حیوانات . (سفر خروج ، باب ۱۳ : از آیه ۱۲ به بعد - سفر اعداد ، باب ۱۸ از آیه ۱۵ به بعد) .

۵- « عراخین » . Arakhin . « ارزیابی ها » در باره ارزیابی کردن اشخاص و اشیایی که نذر « بیت همیقداش » کرده می‌شود .

۶- « تمورا » . Temurah . « تبدیل » درباره احکام مربوط به تعویض حیواناتی که برای قربانی تخصیص داده شده‌اند . (سفر لاویان ، باب ۲۷ : آیه‌های ۱۰ و ۳۳) .

۷- « کریتوت » . Keritoth . « اقطاعها » . درباره گناهانی که مجازات آن منقطع شدن روح شخص گناهکار از نعیم عالم باقی است .

۸- « معیلا » . Melliah . « خیانت » درباره خیانت به مقدسات و اموال معبد بیت همیقداش .

۹- « تامید » . Tamid . « قربانی همیشگی » . درباره آداب عبادت روزانه در بیت همیقداش .

۱۰- « میدوت » . Middoth . « ابعاد » درباره نقشه و ابعاد ساختمان و قسمت های مختلف

بیت همیقداش .

۱۱ - « قینیم » Ghinnim « لانه پرندگان ». درباره قربانیهایی که از نوع پرندگان تقدیم می‌کردند. (سفر لاویان ، باب ۱ : آیه ۱۴ - باب ۵ : آیه ۷ باب ۱۲ : آیه ۸) .

۶- سدر یا بخش « طهاروت . Teharoth . طهارت‌ها »

۱ - « کلیم » Kelim . « ظروف » . درباره پاکی و ناپاکی ظروف و لوازم خانه (سفر لاویان باب ۱۱ از آیه ۳۳ به بعد) .

۲ - « اوهالوت » Ohaloth . « خیمه ها » . درباره پلیدی هائی که از جسد مرده ایجاد می‌شود . (سفر اعداد ، باب ۱۹ : از آیه ۱۴ به بعد) .

۳ - « نگاعیم » Negaiim . « آفت ها » درباره احکام مربوط به آفت برص . (سفر لاویان ، از باب ۱۳ به بعد) .

۴ - « پارا » Parah . « ماده گاو » درباره احکام مربوط به ماده گاو قرمز رنگ . (سفر اعداد باب ۱۹) .

۵ - « طهاروت » Teharoth . « طهارت‌ها » درباره نجاستهایی که تا غروب آفتاب باقی می‌مانند . (سفر لاویان ، باب ۱۱ از آیه ۲۴ به بعد) .

۶ - « میقواوت » Mighvaoth . « حوض غسل » درباره حوض های مورد نیاز برای غسل تطهیر . (سفر لاویان ، باب ۱۵ از آیه ۱۱ به بعد) .

۷ - « نیدا » Niddah . « ناپاکی دوره حیض » . درباره احکام مربوط به مطالب باهای ۱۲ و ۱۵ از سفر لاویان .

۸ - « مخشیرین » Makhshirin « آماده کنندگان » . درباره مایعاتی که اشیاء را برای قبول نجاست آماده می‌کنند . (سفر لاویان ، باب ۱۱ از آیه ۳۴ به بعد) .

۹ - « زاویم » Zavim . « اشخاصی که از بیماری جریان رنج می‌برند » . درباره ناپاکیهایی که بر اثر بیماری جریان ، ایجاد می‌شود . (سفر لاویان ، باب ۱۵ از آیه ۲ به بعد) .

۱۰ - « طوول یوم » Tevul Yom . « غسل کرده در طی روز » در باره احکام مربوط به شخصی که غسل کرده ولی طهارت تا خورشید غروب نکند کامل نمی‌شود .

۱۱ - یادیم . Yadayim . « دستها » . درباره پلیدی و تطهیر دستها .

۱۲ - « عوقصین » Ughtzin . « دم میوه‌ها » . درباره دم میوه ها بعنوان هادی پلیدیها بحث می‌کند .

« رساله‌هایی که بعد از دوران میشناتودین و نام مؤلفین آنها معلوم نیست »

۱ - « آووت ربی نانات » . Avoth Rabbi Nanat . مکمل میشنای « پیرقه آووت » .

۲ - « سوفریم » Sopherim . « کاتبان » . درباره مقررات مربوط به نوشتن طومار های تورات برای استفاده از آن در کنیسه و دیگر آئین های مربوط به کنیسه .

۳ - « اول رباتی » . Evel Rabbati . « سوگواری بزرگ » که آن را از روی حسن تعبیر معمولاً « سماحوت » . Semahoth . یعنی « شادیاها » می‌نامند و مربوط به مراسم کفن و دفن میت و آداب سوگواری است .

۴ - « کلا » . Kallah . « عروسی » رساله کوتاهی است درباره عفت .

۵ - « درخ ارض ربا » . Derekh Eretz Rabbah . « رساله‌ای بزرگ در باره رفتار نیکو » . مربوط به ازدواج‌های غیر مجاز و رفتار اخلاقی انسان .

۶ - « درخ ارض زوطا » . Derekh Eretz Zuta . « رساله‌ای کوتاه در باره رفتار نیکو » مجموعه‌ای از مقررات درباره رفتار نیک انسان .

۷ - « پرق شالم » . Peregh Shalom . « باب صلح و آشتی » .

۸ - « گریم » . Gerim . « تازه یهودی شدگان » . درباره مقررات مربوط به غیر یهودیانی که می‌خواهند به دین یهود در آیند .

۹ - « کوتیم » . Kutim . « سامریها » درباره مراسم مذهبی سامریها و تناقض آن با مراسم دینی یهودیان .

۱۰ - « عوادیم » . Avadim . « بردگان » . درباره مقررات مربوط به غلامان عبری .

باید چهار رساله کوچک دیگر را که ربی کرشهایم . Kirchheim . در سال ۱۸۵۱ میلادی به چاپ رسانیده است به صورت فوق‌افزود . این چهار رساله عبارتند از :

۱ - « سفر تورا » . Sefer Torah . « طومار تورات » .

۲ - « مزوزا » . Mezuzah . « علامتی روی قائمه درهای خانه » .

۳ - « تفیلین » . Tephillin .

۴ - « صیصیت » . Tzitzith .

يك اثر دیگر نیز به ما رسیده است که شبیه « میشنا » ست و به نام « توسیفتا » . Tosifita . به معنی « ضمیمه یا متمم » خوانده می‌شود . « توسیفتا » نیز مجموعه‌ای است از قوانین دینی یهود به صورت مرتب که در بسیاری از موارد به موازات میشناست ، ولکن موادی اضافه بر مندرجات « میشنا » در آن دیده میشود . سبک « توسیفتا » از آنچه که « ربی یهوداهناسی » در « میشنا » به کار برده است مفصل تر ، واکثراً حاوی مطالب اثباتیه‌ای است که معمولاً از « میشنا » حذف شده است . رابطه دقیق « توسیفتا » با مجموعه رسمی احکام دینی یهود تاکنون معین نشده ، و بسیاری از مسائل مربوط به هویت مولفین آن هنوز در بوته ابهام باقی مانده است . هسته اصلی این اثر را تألیف دو دانشمند می‌دانند که در قرن سوم میلادی میزیسته‌اند و آن دو ، « ربا » . Rabbah . و « اوشعیا » Oshaaya نام دارند . ولی احتمال آن نیز می‌رود که « توسیفتا » به صورت کنونی خود در قرن پنجم میلادی تدوین شده باشد .

۳- گمارا، میدراش

هدفی که «ربی یهودا هناسی» در تالیف «میشنا» داشت، تثبیت شرایع و احکام دینی یهود نبود. زیرا چنین نیتی برخلاف انگیزه‌ای بود که دانشمندان یهود را به جنبش درآورده بود، و با اصل اساسی تورات منقول مغایرت پیدا می‌کرد. بلکه مقصود و منظور او تسهیل مطالعه و آموزش تورات منقول یا تورات شفاهی بود، و به همین جهت وی نظرهای متضاد دانشمندان مختلف را نیز ثبت نموده است، و هر گاه به فتوا و رای پذیرفته شده‌ای رسیده بدان اشاره کرده است روش او در تدوین احکام دینی به جای آنکه دامنه تحقیق و پژوهش را محدود سازد، سبب گسترش آن شد.

«میشنا» کتابی را که بسیار مورد نیاز دانش‌پژوهان بود، برای مدارس فراهم ساخت و در نتیجه استفاده از آن، مطالعه و تحصیل تورات، چه از حیث کیفیت و چه از لحاظ کمیت سرعت پیشرفت کرد. هر جمله از «میشنا» به قصد تحقیق درباره اعتبار و معنی و وسعت مفهوم آن به دقت مورد بررسی و بحث قرار گرفت. مولف به هیچ وجه همه موادی را که در دسترس داشت در کتاب خود نگنجانیده بود، و نظریات و عقاید بیشماری که بسیاری از دانشمندان به‌طور کتبی یا شفاهی از خود بجای گذاشته بودند در «میشنا» وارد نشده بود. این اظهار نظرها در خارج از «میشنا» مانده بود، «برایتا» Baraita یا «آنچه که خارجی است» خوانده می‌شود. بحث درباره یک بند از «میشنا» اغلب با نقل یک «برایتا» که به ظاهر نظر دیگری درباره حکم مورد بحث دارد آغاز می‌شود، و هوشمندی و زیرکی فراوانی برای هماهنگ ساختن آن دو نظر بکار می‌رود.

در طی چند قرن بعد، تحصیل علم میان یهودیان غالباً عبارت بود از فراگرفتن «میشنا» و شرح و تفسیرهایی که به تدریج گرد مطالب آن جمع شده بود. این تفسیرها را بنام «گمارا». Gemara. یا «تکمیل» می‌خوانند. زیرا «گمارا» در واقع کامل کننده «میشنا» محسوب می‌شود. مفسران «گمارا» را، بر خلاف دانشمندان دوره میشنا «ربانیم» و قبل از آن که «تنائیم». Tannaiim. (معلمان) نامیده می‌شوند، «امورائیم». Amoraaim. به معنی «سخنگویان یا توضیح دهندگان» می‌خوانند. (۱) مهمترین مدارس که تحصیل «گمارا» در آن انجام می‌شد، در شهرهای «قیصریه». Caesarea. «سپفورس». Sepphoris «طبریا». Tiberias. «واوشا». Usha. در فلسطین و «نهدعا». Nehardea. «سورا» Sura. و «پومبدیتا». Pumbeditha در «بابل» بود.

اگرچه علمای یهود غالباً مابین دو کشور «فلسطین» و «بابل» تردد داشتند و بدین گونه موجب تبادل نظر بین دانشمندان این دو کشور می‌شدند، معذک دارالعلمهای مختلف این دو مرکز علم تورات، پژوهشهای خود را به طور مستقل انجام می‌داد. برجسته‌ترین معلمان «فلسطین»، «ربی یوحانان بن نپاحا». Yohanan Ben Nappaha. (۲۷۹ - ۱۹۹) رئیس دارالعلم «طبریا» بود. وی گردآوری بحث‌هایی را که در باره «میشنا» در مدارس فلسطین انجام می‌گرفت آغاز کرد. ولی

۱ - دانشمندانی که اجازه تعلیم و تدریس به‌آنها داده می‌شد، مانند فارغ‌التحصیلان دانشگاههای امروزی یک عنوان افتخار دریافت می‌کردند. «تنائیم» و «امورائیم» فلسطین لقب «ربی». Rabb. داشتند، و «امورائیم بابل» با عنوان «راو». Rav. خوانده می‌شدند در صورتیکه عنوان محترمانه «ربان» Rabban. مختص تلملیل. Gamliel. اول و دوم و «شیمعون بن گملیل» «یوحانان بن زکای» بود. در این کتاب همگی با عنوان «ربی» خوانده شده‌اند.

بخلاف آنچه که غالباً تصور می‌رود، افتخار تالیف «تلمود فلسطین» نصیب او تنها نیست. زیرا دانشمندانی که تا سه قرن بعد از او می‌زیسته‌اند نامشان در آن «تلمود» آمده است. ولی می‌توان گفت که او بنای عظیمی را که دیگران تا پایان قرن چهارم میلادی بر آن افزودند و آن را به شکل نهائی در آوردند، پایه‌گذاری کرد. مجموعه «میشنا» همواره با تفسیری که همان «گمارا» باشد، به نام «تلمود» (تحصیل) که مخفف کلمات «تلمود تورا» است خوانده می‌شود.

بنابراین، «تلمود فلسطین» شامل متن «میشنا» و تفسیر هائی که درباره آن در دارالعلمهای آن کشور شده است می‌باشد. در همین زمان، همین عمل در «بابل» نیز انجام می‌گرفت. یهودیان «بابل» تعدادشان بیشتر بود، و تحت شرایط بهتری از همکیشان فلسطینی خود زندگی می‌کردند، و در نتیجه توانستند دانشمندان روشنفکر و عالی‌قدری را میان خود پیروانندیا به سوی خویش جلب کنند. بهر حال تعلیم تورات در مدارس بابل عمیقتر و کاملتر بود، و این فرق و امتیاز را می‌توان در گمارائی که در بابل تالیف شده است بوضوح مشاهده کرد. راواشه. Rav Ashé. (۴۲۷ - ۳۵۲) وظیفه تالیف گمارای بابلی را به‌عهده گرفت و سی سال صرف این کار کرد، و به هنگام مرگ آن را ناتمام گذاشت و «راوینا». Ravina. کار ناتمام او را در سال ۴۹۹ میلادی به پایان رسانید.

هیچ یک از «تلمود» های فلسطینی و بابلی شامل یک گمارای کامل نمی‌شوند. شواهدی در دست است که برای برخی از رساله‌های «میشنا»، «گمارا» یافت می‌شده است، ولی اکنون نشانی از آنها برجای نمانده است. «تلمود فلسطینی» درباره‌سی و نه رساله، و «تلمود بابلی» درباره‌سی و هفت رساله از «میشنا» در دست است. ولی «گمارای بابلی» از حیث کمیت هفت تا هشت برابر «گمارای فلسطینی» است.

دوره کامل هر دو «تلمود» که اکنون در دست ماست، برای اولین بار توسط دانیال بومبرگ. Daniel Bomberg. در شهر «وینز» ایتالیا چاپ و منتشر شد. «تلمود بابلی» در سالهای ۳ - ۱۵۲۰ و «تلمود فلسطینی» در سالهای ۴ - ۱۵۲۳ میلادی به چاپ رسید. صفحه بندی خاصی که «دانیال بومبرگ» به کار برد تقریباً در همه چاپ‌های بعدی حفظ شده است. وی تلمود «فلسطینی» را بدون هیچ گونه تفسیری چاپ کرد، و هر صفحه آن عبارت از دو ستون است. لیکن «تلمود بابلی» را با قسمتی از «گمارا» در وسط صفحات چاپ کرد که در یک طرف آن تفسیر «ربی شلوموبن اسحق» که بنام «راشی» معروف است و در سالهای ۱۱۰۵ - ۱۰۴۰ میلادی می‌زیسته است دیده می‌شود، و در طرف دیگر یادداشت‌ها و توضیحات مفسران بعدی که آنها را «توسافیت». Tosafist. (صاحبان «توسافوت» یا تفسیرات اضافی) می‌خوانند به نظر می‌رسد.

زبان دو «تلمود» نیز با هم فرق می‌کند و هر کدام یک لهجه مختلف از زبان آرامی هستند. «گمارای فلسطینی» به لهجه آرامی غربی نوشته شده و بسیار شبیه به زبان آرامی کتابهای «عزرا و دانیال» است. «گمارای بابلی» به لهجه آرامی شرقی است که بیشتر به زبان ماندایی. Mandaitic. نزدیک است. از شرحی که در باره تاریخ پیدایش «تلمود» داده شده این نکته واضح می‌شود که «تلمود» را نمی‌توان یک اثر ادبی منظم به معنی دقیق کلمه خواند، زیرا قواعد عادی ادبی در آن به کار نرفته است. اگرچه تا آنجا که از متن «میشنا» پیروی نمی‌کند «گمارا» دارای یک نظم نسبی است، ولی

اگر آن را به صورت کلی در نظر بگیریم، «تلمود» انبوهی است از مطالب و مواد نامتجانس و نامرتب که عنوان ثبت کننده دقیق مذاکرات و مباحثات دارالعلمها را بخود میگیرد «تلمود» کلیه مطالبی را که در اندرون دیوارهای آن مدارس مورد بحث قرار گرفته است در نهایت صداقت منعکس میسازد.

در طی این مباحثات، معلمان و شاگردان به خود اجازه می‌دادند که از موضوع بحث منحرف شوند و به میل خود درباره هر موضوع معقول دیگری به گفتگو بپردازند. هنگامی که از یکنواختی يك بحث مشکل درباره يك نکته پیچیده شرعی کسل میشدند، بی‌درنگ به موضوعی سبکتر می‌پرداختند. ایشان برای استفاضه یکدیگر، گنجینه‌هایی که درباره تاریخ، روایت، فولکلور، طب، هیئت، گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی، و انبوهی دیگر از مطالب در خاطر داشتند، در میان می‌گذاشتند و نه تنها مباحثات عمیق علمی که با تیز هوشی انجام می‌شد در «تلمود» ثبت شده است، بلکه گفتگوهای عادی نیز که بین ساکنان دارالعلمها به عمل می‌آمده، همه به نحوی زنده و جالب در این مجموعه منعکس گردیده است.

علاوه بر این، آن‌طور که دانشمندان یهود پی برده‌اند، تورات با هر نکته از زندگانی انسانی و با همه هستی و وجود او مربوط می‌شود. مذهب، نکات اخلاقی، امور زندگانی جسمانی و حتی خرافات بشری نیز در آن مورد بحث قرار گرفته و هیچ موضوعی که مربوط به انسان باشد از نظر آن دور نمانده است. از این رو، معلمان و شاگردان نمی‌توانستند بحث‌های خود را فقط محدود به مسائل شریعت کنند. ایشان با توده مردم تماس نزدیک داشتند و آنچه که مردان و زنان عادی می‌گفتند و یا آنچه که درباره‌اش می‌اندیشیدند، در مدارس و دارالعلمها نفوذ می‌کرد و در صفحات «تلمود» جایی برای خود می‌یافت.

مواد گوناگونی که موضوع مطالب «تلمود» را تشکیل می‌دهد، به دودسته اصلی تقسیم می‌شود، و آن دو عبارتند از «هلاخا» HalakhaH. و «اگادا» Aggadah. که کلمه اول به معنی راه رفتن و روش است، و به راه و زندگی که باید در توافق با احکام تورات پیموده شود اشاره می‌کند. از این رو «هلاخا» شامل تمام «میشنا» و آن قسمت از «گمارا» که به موضوعات شرعی مربوط است می‌شود «هلاخا» عبارت است از شرحها و تفسیرهای منطقی گروهی از دانشمندان درباره احکام تورات حضرت موسی و نظریاتی که «عزرا» برای نجات ملت یهود اظهار کرده بود «هلاخا» برای جامعه بطور کلی و برای فرد فرد اعضای آن مجموعه‌ای از احکام مشخص فراهم آورده که هدف آن زنده نگاه داشتن وجدان و هوشیاری ملت یهود است «هلاخا» اصول زندگی فرد یهودی را در قالب ریخته و نیز قدم‌های او را استوار و هدایت میکند تا با فروتنی در راه خدای خود گام بردارد و نیز سدی آفریده است تا در پناه آن شخص یهودی را از نفوذ اجنبی که می‌خواهند وی را از لنگرگاه ملی و نژادیش دور سازند ایمن بدارد. شایستگی «هلاخا» به عنوان نیروی محافظ ملت یهود، در طی قرن‌ها تجربه تا به امروز آزمایش و ثابت شده است. «هلاخا» حکومتی است که یهودیان در دورانهای گذشته در پناه آن به عنوان یهودی زیسته‌اند و برای همیشه نیز به عنوان یهودی خواهند زیست، و نیز جوابگوی این سؤال است که چگونه اقلیت یهود در طی تاریخ طولانی حیات ملی خود توانسته است هویت اصلی خود را حفظ کند، و در میان اکثریت‌هایی که احاطه‌اش کرده‌اند تحلیل نرود.

حتی اگر میسر بود «هلاخا» را از دیگر مفاهیم «تلمود» مجزا کنند، بازهم در نظر گرفتن آن به عنوان يك نظام قانونی خشك و فاقد محتوای روحانی، یعنی همان چیزی که منتقدان همواره ادعا

می‌کنند، کار غلطی است. یکی از پژوهندگان معاصر ادبیات علمای یهود چنین گفته است: «فریسیان» و دانشمندان یهود قبل از هر چیز معلم بودند، و آنچه ایشان می‌خواستند تدریس کنند، یک دین عملی بود، یعنی به‌جا آوردن اعمال خوب و پسندیده در راه پرستش خداوند و برای خدمت بانسان و انسانیت. ایشان در جستجوی عواملی بودند که سبب ایجاد وحدت و صلح و عدالت، حقیقت، پاکدامنی، محبت برادرانه، شفقت، ترجم و بردباری در میان افراد ملت گردد. و به عبارت دیگر قصدشان آن بود که سطح اخلاق ملت خود را در هر دوران بیش از دورانه‌های گذشته بالا ببرند. هنگامی که ایشان «هلاخا» را تدوین می‌کردند این نکات را در نظر داشتند، و مانع آن شدند که «هلاخا» یک نظام زندگی خشک و خشن باشد. ایشان «هلاخا» را وسیله‌ای برای تعلیم اخلاق پسندیده قرار دادند، و رفتار درست را به صورت کلیات اخلاقی مترقی جلوه‌گر ساختند، و این یک روش صحیح زندگی است که با مرور زمان پیوسته اعتلایافته و هرگز ارزش خود را از دست نداده است» (۱).

از سوی دیگر محال است بتوان «هلاخا» را از عامل دیگر متشکل کننده آن یعنی «اگادا»، بدون این که به زیبایی تعلیمات علمای یهود لطمه وارد آید جدا کرد. «اگادا» نیز مورد توجه و علاقه همان دانشمندی بود که درباره اصول «هلاخا» تفکر می‌کردند و این دورا در کنار هم در همان مدارس و به همان شاگردان تعلیم میدادند، و این دوتار و پودی شدند که از آن نسج زیبای «تلمود» بافته شد.

«اگادا» که معنی آن «روایت» است، معرف بخشی از ادبیات علمای یهود است که از بخش قوانین مجزاست، و به همان اندازه «هلاخا» برای فهم درست جهان و اندیشه‌هایی که دانشمندان یهود طی دورانه‌های گذشته با عشق و علاقه سرشار آن را تکمیل کردند حائز اهمیت است. اگرچه فرق میان «هلاخا» و «اگادا» بسیار زیاد است، معذالک این دو مکمل یکدیگرند، از یک ریشه بر می‌خیزند. و به سوی یک هدف پیش می‌روند. اگر «هلاخا» شیوه زندگی مقدس و خدایی را به انسان می‌آموزد اگادا نیز همان کار را انجام می‌دهد. «آیا تومیل‌داری آن را که سخن گفت و جهان پدید آمد، بشناسی؟ در این صورت «اگادا» را بیاموز. زیرا از طریق آن به شناخت ذات قدوس متبارک نائل می‌شوی و به راههای او می‌گروی» (سیفیه سفر تثنیه بند ۴۹، صفحه ۸۵ الف).

«اگادا» و «هلاخا» هر دو از یک جا رشد کرده‌اند. درست همان‌طور که علمای یهود می‌کوشیدند برای توجیه تصمیمات و فتواهای خود از متن تورات دلایلی به دست آورند، همان‌گونه سعی میکردند در درسهای اخلاقی و روحانی خود را با ذکر شواهدی از همان منبع تأیید و تقویت نمایند. غالباً در پی جملات: «زیرا گفته شده است» و یا «زیرا نوشته شده است» آیه‌ای از یکی از قسمت‌های کتاب مقدس می‌آید، و این شیوه عادی معرفی یک قطعه از «اگادا» است. لکن باید به یک نکته مهم اختلاف بین «هلاخا» و «اگادا» توجه کرد. و در حالی که یک «هلاخا» یک حکم دینی محسوب می‌شود، که تا روزی که به وسیله یک مرجع تقلید صلاحیت دار نسخ نشده، عمل به آن واجب است، یک «اگادا» در مقابل پیوسته به عنوان نظر شخصی دانشمندان به‌شمار آمده، و برای جامعه به صورت کلی یا فردی، دارای نیروی الزام آور نبوده است.

يك دانشمند یهود رابطه مابین « هلاخا » و « آگادا » را با جملات زیر به خوبی تعریف کرده

است :

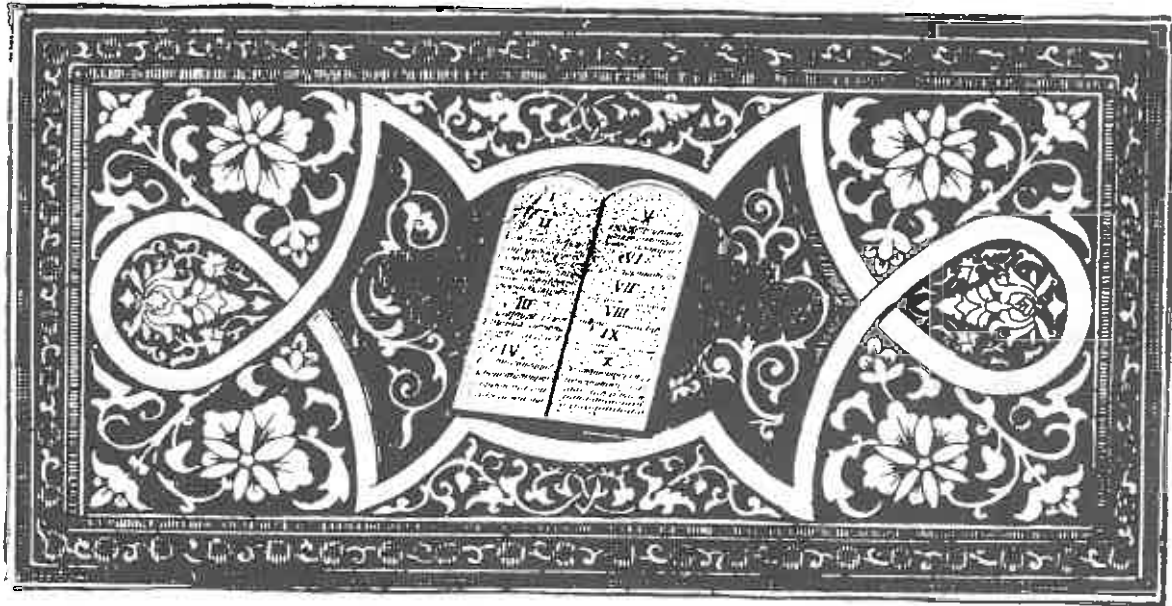
« هلاخا » شریعت مجسم است . « آگادا » روایاتی آزاد است که قانونی که اثری اخلاقی بر خود دارد آن را تنظیم کرده است . « هلاخا » طرفدار حکومت جدی شریعت و اهمیت مطلق احکام شرعی است یعنی همان احکام و شرایعی که « آگادا » به وسیله افکار عمومی و اصول وجدان کامل اخلاقی آن را جلوه گر میسازد . « هلاخا » شامل احکام و فریضی است که تورات منقول آن را مقرر داشته و همان تفسیرات شفاهی قانون مکتوب در طی قرن هاست ، که همراه با بحثهای دارالعلم های « فلسطین » و « بابل » پیش رفته ، و نتیجه آن تنظیم نهایی دستورات « هلاخائی » است . اگرچه « آگادا » همواره با کلمات کتاب مقدس شروع می شود ، ولی آن کلمات را تجزیه و تحلیل می کند ، و آنها را به کمک روایات ، داستانها ، اشعار ، تمثیل ها ، افکار عالی و خاطرات تاریخی شرح می دهد . برای « آگادا » ، کتاب مقدس نه تنها قانونی اعلی است که از دستورات آن نمی شود تخطی کرد ، بلکه میخ زرینی است که « آگادا » بافته های پرشکوه خود را به آن می آویزد ، به طوری که سخنان مقدس مقدمه و متن و موضوع تفسیر های شاعرانه « تلمود » می شود . وظیفه « هلاخا » این بوده است که بر روی اساس دستورات تورات بنای شرعی محکمی بسازد که بتواند از آسیب روزگار مصون بماند ، و بدون توجه به سختیها و ناملایمات زمانه ، صورت منطقی و نهایی احکام عملی تورات را برای نسلهای آینده ترسیم کند . مأموریت اخلاقی عالی « هلاخا » تسلی دادن و آموختن رفتار پسندیده و اندرز گویی و تعلیم دادن به ملتی بوده است که رنجهای فراوان کشیده ، در اسارت و دربدری و در معرض خطر نابودی معنوی قرار داشته است ، و دیگر اینکه به او گوشزد کند که افتخارات گذشته مقدمه آینده ای بس درخشان است و نیز اینکه سختیها و ناکامیهای عصر حاضر قسمتی از نقشه الهی است که طرح آن در تورات ترسیم شده است . اگر این تشبیه صحیح باشد که « هلاخا » حصاری برگرد هستی ملت اسرائیل است که هر فرد یهودی تا آخرین قطره خون خود آماده دفاع از آن است « آگادا » را بایستی باغی دانست پر از گلهای رنگارنگ و رایحه دلپذیر که در پناه این حصار قرار گرفته است . (۱) دیدیم که از زمان اسارت « بابل » این رسم در میان یهودیان رایج شد که گردهم آیند و قرائت اسفار پنجگانه تورات و تفسیر های آن را بشنوند و از این اجتماعات « کنیسه » به وجود آمد ، در سراسر دوران « تلمودی » و هم چنین در دورانهای بعدی ، « کنیسه » برای مردم هم مدرسه بود و هم محل عبادت . توده مردم که فرصت یا تمایل یا قدرت فهم بحث های منطقی و استدلالی دانشمندان را درباره « هلاخا » نداشتند ، نیازی به آموختن تعلیمات دینی احساس می کردند ، و این نیاز در محیط دیوار های « کنیسه » برآورده می شد . علی الخصوص ، که بعد از ظهرهای شنبه به استماع سخنرانی هایی می گذشت که برای خرسندی خاطر جمعیت در کنیسه و تقویت فکر و تهذیب اخلاق ایراد می شد . موعظه هایی که هدف آن از بین بردن خطاها و گناهان متداول در بین مردم بود ، سخنرانی هایی که مقصود از آن ، برانگیختن امید و شهامت در يك جامعه رنج دیده بود و حفظ عشق و علاقه این جامعه به زندگی ، گفتار هایی در باره علاقه خداوند به مخلوقات و یا رابطه انسان با آفریدگار ، استنتاجهای هوشمندانه از متن آیه های کتاب مقدس که جنبه های تازه ای را آشکار می ساخت و افقهای تازه ای را برای تفکر به مردم نشان می داد ،

همه اینها غذای روحانی متنوع و لذت‌بخشی بود که برای بالا بردن سطح فکر و معلومات افراد جامعه و صفا بخشیدن به روح آنها، در «کنیسه» در دسترسشان قرار می‌گرفت.

با بودن چنین هدف جامعی در مد نظر، به آسانی می‌توان فهمید که واعظ فقط به تفسیر سطحی مطالب کتاب مقدس قناعت نمی‌کرده است. معلمان و متعلمان بیش از آنچه که به تفهیم و تعلیم مفهوم سطحی يك آیه علاقه داشتند، به دانستن تفسیر صحیح و دریافت معنی واقعی و عمیق آن اظهار اشتیاق می‌کردند. برای نیل به این منظور، از چهار روش استنتاج و تفسیر استفاده می‌شد، که حروف اول کلمات عبری این چهار روش، کلمه «پردس» Pardes. (به معنای فردوس یا باغ بهشت) را تشکیل می‌دهد. این چهار روش تفسیر به ترتیب عبارت است از: ۱ - «پشاط» Peshat. یا «معنی ساده» که اشاره به معنی لغوی و تحت‌اللفظی آیات میکند، ۲ - «رمز» Remez. یا «رمز و اشاره» که معنی آن «تفسیر از طریق ذکر مثال» است، ۳ - «دراش» Derash. یا «شرح و توصیف» که به تفسیرات و عظمی اشاره می‌کند، ۴ - «سود» Sod. یا «اسرار»، و آن اشاره به تعلیمات سری و کشف رازهای پوشیده مطالب کتاب مقدس است که آن را در دسترس همه کس قرار نمی‌دهند.

از سخنان فوق چنین استنباط می‌شود که، گذشته از مدارس، «کنیسه»‌ها نیز يك منبع فیاض تعالیم «آگادایی» به شمار می‌آمدند و با مرور زمان، تمایلی احساس شد که این تعالیم را گردآوری کنند تا مورد مطالعه و استفاده افراد مردم قرار گیرد. این تمایل و نیاز، بخشی از ادبیات دانشمندان یهود (ربانیم) را که «میدراشیم» یا میدراشها خوانده می‌شوند به وجود آورد. مهمترین این میدراشها، «میدراش ربا» Midrash Rabbah. یا میدراش بزرگ است که به شکل يك نوع «گمارای آگادایی» درباره اسفار پنجگانه تورات و پنج «مگیلوت» Megiloth. یا طومار است که عبارتند از: غزل‌های سلیمان، روت، مراثی یرمیا، جامعه سلیمان، و استر، که در طی مراسم عبادت در کنیسه‌ها در مواقع مختلف سال خوانده می‌شوند. مطالب این میدراشها در زمانهای مختلف بین قرنهای پنجم و دوازدهم میلادی گردآوری شده‌اند، ولی در اصل همگی متعلق به دوران «تلمودی» می‌باشند. يك اثر «آگادایی» مهم دیگر در باره اسفار پنجگانه تورات «میدراش تنحوما» است که مولف آن يك دانشمند فلسطینی به نام «ربی تنحوما» بوده که در نیمه دوم قرن چهارم میلادی می‌زیسته است، ولی صورت فعلی آن در دورانهای بعدی تدوین شده است.

میدراش دیگری بنام «پسیقتادراو کهن» Pesiqta DeRav Kahana. وجود دارد که در قرن ششم میلادی تالیف شده، و مندرجات آن مربوط به مطالبی است که در روزهای عید و در بعضی از روزهای شنبه خوانده می‌شوند، و «میدراش» دیگری نیز در باره کتاب «مزامیر داود» در دست است. اینها منابعی بودند که در این کتاب برای شرح و توضیح عقاید و اصول تعلیماتی «تلمود» از آنها استفاده شده است. این منابع در نهایت صداقت‌راهنمای جهان اندیشه‌هایی است که یهودیان در دوران شکل دهنده و با عظمت «تلمودی»، یعنی از قرن سوم پیش از میلاد تا پایان قرن پنجم بعد از میلاد در آن زیسته‌اند. همان دورانی که شاهد توسعه و پیشرفت عطیه‌های گرانبها و فنا ناپذیر حضرت موسی و انبیای بعد از او در میان یهودیت بوده است، یهودیتی که تا به امروز به حیات و بقای خود ادامه داده است.



فصل اول ، یکتا خدای جهان آفرین

وجود خدا ، وحدانیت ، نداشتن جسم و ماده ، حضور در همه جا ، قدرت مطلق ، علم نامتناهی ، ابدیت ، عدالت و رحمت ، ابوت ، قدوسیت و کمال ، نامی بیرون از حد و بیان

۱- وجود خدا

به همان شیوه کتاب مقدس ، در سراسر آثار و نوشته های دانشمندان یهود (۱) وجود خداوند به عنوان حقیقتی مسلم و بدیهی پذیرفته شده است و برای معتقد ساختن فردی از افراد یهود به اینکه خدائی باید وجود داشته باشد دلائلی اقامه نشده است . در ضمن به سبب این که هنگام سخن گفتن ، بنا به فرمان سوم از ده فرمان ، (۲) از بی حرمتی بنام مقدس خداوند احتراز شود و نام ، او ، تعالی ، بیهوده بر زبان نیاید تسمیه های گوناگونی برای خداوند معمول شده است که از همه عادی تر « آن که سخن گفت و جهان به وجود آمد » و « آفریدگار » است و این اسامی و عناوین خودمبین این حقیقت است که ایمان به وجود خداوند نتیجه مسلم آگاهی از هستی جهان و کائنات است که بدون خالق و آفریدگار پدید نیامده است و به عبارت دیگر هستی جهان نتیجه قهری وجود خدا است .

این موضوع طی اولین گفت و شنودی که بنا به روایت « میدراش » . بین فرعون و موسی و هارون صورت گرفته ، به نحوی شایسته بیان شده است . هنگامی که سلطان مصر از موسی و هارون پرسید : « خدای شما کیست تا که من کلام او را بشنوم » چنین پاسخ دادند : « جهان آکنده از اقتدار و جبروت خدای ما است ، او پیش از خلقت کائنات وجود داشت و پس از پایان جهان نیز وجود خواهد داشت ، او ترا آفریده و در کالبد تو روح حیات دمیده است ، او آسمان ها را گسترانیده و زمین را پی افکنده است ،

۱ - غرض از دانشمندان و علمای یهود ، همان « ربانیم » (زبان عبری است ، جمع کلمه « ربانی » در لغت عبری « ربانیم » می شود و جمع کلمه « ربان » ربانان است که به معنی علما و دانشمندان دوران « میشنا » است ، « ربانی » به معنی عالم و فقیه و مدرس و پیر در دین یهود ، است ، و یک درجه کمتر از آن « ربی » است و از آن کمتر « راو » است .

۲ - نام خدای خود را به باطل مبر زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد بی گناه نخواهد شمرد . (فرمان سوم از

صدای او زبانه های آتش را برش می‌دهد ، کوه هارا می‌شکافد و صخره ها را درهم می‌شکند . کمان او آتش ، تیر های او شعله ، نیزه او مشعل ، سپر او ابرها ، و شمشیر او آذرخش است ، او کره ها و تپه ها را آفریده ، و آنها را با علفها پوشانیده‌است ، او باران و شبنم را می‌فرستد ، و گیاهان را می‌رویاند ، او جنین را در شکم مادرشکل می‌دهد و او را به صورت موجود زنده به دنیای آورد . (شموت ربا، ۱۴: ۵) .

طبیعت خود بهترین گواه و نشانه وجود خداست ، این حقیقت در حدیثی که ضمن آن ابراهیم استدلال می‌کند . « جمیع موجودات ناگزیر از داشتن خالق و صانع هستند » . و از همین راه به وجود خدا پی می‌برد ، به خوبی شرح داده شده است .

درباره این مکاشفه ابراهیم ، دو روایت در دست است ، بنا به یک روایت ، هنگامی که ابراهیم علیه بت پرستی قیام کرد ، پدرش او را به نزد « نمرود » پادشاه وقت برد ، و « نمرود » به ابراهیم گفت که چون نمی‌خواهد بت ها را پرستش کند پس آتش را عبادت کند ، و در نتیجه آن این بحث میان آن دو در گرفت : « ابراهیم در پاسخ « نمرود » که گفت ، آتش را پرستش کن ، جواب داد : پس بهتر است به عبادت آب که آتش را خاموش می‌کند پردازیم ، « نمرود » به او گفت : پس آب را پرستش کن . ابراهیم پاسخ داد : اگر چنین باشد ، نیکوتر آن است که ابر را عبادت کنیم که آب را در خود حمل می‌کند ، « نمرود » گفت : پس ابر را پرستش کن ، ابراهیم در جواب گفت : اگر چنین است پس به جا است که باد را عبادت کنیم ، زیرا که ابر را پراکنده می‌سازد . « نمرود » گفت : پس باد را پرستش کن ، ابراهیم گفت : پس بهتر آن است که به عبادت انسان که باد را در خود حمل می‌کند (۱) پردازیم . « (برشیت ربا ، ۳۸ : ۱۳) .

بنا به روایت دیگر ، ابراهیم را پس از تولد از انظار پنهان کردند ، زیرا پیش از ولادت او منجمان به « نمرود » گفته بودند ، کودکی در شرف بدنیا آمدن است که در آینده سلطنت او را منقرض خواهد کرد ، و به وی توصیه کردند - که آن طفل را در اوان کودکی به قتل برساند ، بدین سبب ابراهیم مدت سه سال با دایه خود در غاری به سر برد . داستان چنین ادامه می‌یابد : « هنگامی که ابراهیم از غار بیرون آمد ، اندیشه‌اش پیوسته متوجه راز آفرینش جهان بود ، ابتدا بر آن شد که کلیه ستارگان و ماه و خورشید را پرستش کند تا هنگامی که دریابد کدام يك از آنها آفریدگار جهان هستند او ماه را دید که در ظلمت شب از کران تا کران فضا را منور ساخته و اختران فروزانی به گردش پراکنده‌اند . ابراهیم با خود گفت : « خدای جهان همین است » ، و سراسر شب را به پرستش ماه پرداخت . صبحگاهان که خورشید برآمد و در مقابل آن ماه فروغ و جلوه خود را از دست داد ، ابراهیم با خود گفت : « روشنایی ماه باید از روشنایی خورشید مایه گرفته باشد ، و هستی جهان بسته به وجود آفتاب است » . او در تمام روز خورشید را نیایش کرد ، شامگاهان خورشید در پس افق ناپدید گشت و نیرویش زوال گرفت و بار دیگر ماه باسیارات و ثوابت در آسمان شب جلوه گر شدند . پس ابراهیم با خود گفت : « بیگمان اینها همه آفریده هستند و آفریدگار و خدائی دارند . » (از میدراش هگادول) .

دیگر از آثار علمای یهود حاکی از آن است که انسان می‌تواند به فراست و هوشیاری روحانی خود

وجود خدا را درک کند و از همین طریق بود که ابراهیم و بزرگان دیگر به وجود خدایی بردند. « ابراهیم به کمک خرد و اندیشه خود ذات قدوس متبارک را شناخت و هیچ کس این مطلب را به او نیاموخت. او یکی از چهارتن کسانی است که به مدد عقل خویش خدا را شناختند و سه تن دیگر عبارتند از: « ایوب ، حزقیاس سلطان یهودا ، و پادشاه ماشیح ». (بمید بار ربا ، ۱۴ : ۲) .

خداوند نه تنها آفریدگار جهان است ، بلکه نظم عالم هستی نیز همواره بسته به میل و اراده او است . آفرینش حادثه‌ای نیست که در گذشته روی داده باشد و اکنون خود به خود ادامه یابد . رویداد های طبیعت ، قدرت آفرینش الهی را که پیوسته در کار است به جهانیان نشان میدهد . « همواره خداوند برای جمیع موجوداتی که در جهان هستند و یا به آن قدم می‌نهند به قدر نیازشان روزی فراهم می‌آورد ، و هر زنده‌ای را از روی میل و رضا سیر می‌کند ، و این کار را نه فقط برای خدا پرستان و نیکو کاران انجام می‌دهد ، بلکه برای بدکاران و بت پرستان نیز چنین می‌کند ». (مخیلتا مربوط به آیه دوازدهم از باب ، ۱۸ ، از سفر خروج ، صفحه ، ۵۹ ، الف) . « در ربع سوم روز خداوند به رزق و روزی جهانیان ، از نیرومندترین تا ناچیز ترین آنها می‌پردازد ». (عوود از ارا ، ۳ ب) .

دانشمندان یهود گاه مجبور می‌شدند در مباحثات خود با بت پرستان ثابت کنند خدای نادیده‌ای که مورد پرستش ایشان است ، خدای حقیقی است .

روایت شده است که « هادریان » امپراتور روم ، به « ربی یهوشوع بن حنینا » چنین گفت : « میل دارم خدای شما را ببینم ، ربی یهوشوع در پاسخ گفت : نمی‌توانی او را ببینی ، زیرا این امر امکان پذیر نیست . امپراتور گفت : در هر صورت می‌خواهم او را ببینم ، و تو باید او را به من نشان دهی . آن روز شدت گرمای تابستان بود ، ربی یهوشوع ، به امپراتور گفت : به خورشید نگاه کن ، امپراتور گفت : نمی‌توانم . آنگاه ربی یهوشوع بوی گفت : تو نمی‌توانی به خورشید که فقط یکی از ملازمان ذات قدوس متبارک است بنگری ، پس به طریق اولی نخواهی توانست خود خدا را ببینی ». (حولین ، ۵۹ ب) .

درباره این امر که الحاد ، به معنای انکار قطعی وجود خداوند ، ممکن است مورد قبول فردی از مردم دوران کتاب مقدس و عصر دانشمندان یهود بوده باشد ، باید تردید داشته باشیم ، لکن چه در کتاب مقدس و چه در تلمود ، از ملحد بالفعل که رفتارش در زندگی چنان است که گوئی هرگز از وی بازخواست نخواهد شد ، یاد شده است . در کتاب مقدس ، جمله « خدائی وجود ندارد » توسط ، ناوال . Naval . ادا شده است و او شخص فاسد الاخلاقی است ، که در عین حال که معترف به وجود آفریدگار است ، نمی‌خواهد قبول کند که خداوند به کلیه اعمال بندگانش توجه دارد و آنها را زیر نظر می‌گیرد . (مزامیر داود ، مزمور ، ۱۴ : آیه ، ۱ - مزمور ۵۳ : آیه ، ۲ - مزمور ، ۱۰ آیه ۱۳ - یرمیا ، باب ۵ : آیه ۱۲) . همانند او در تلمود ، اپیکوروس (۱) . Epikoros . است که وی نیز « منکر اصول اساسی دین است ». (باو ابترا ، ۱۶ ب) . علمای یهود ملحد را چنین تعریف می‌کنند: کسی که می‌گوید در جهان « نه محاکمه کننده‌ای هست و نه محاکمه‌ای » ، (برشیت ربا ، ۲۶ : ۶) . و توجهی به بی‌اعتقادی او به وجود خداوند ندارند

۱ - بانی و موجد فرقه ، اپیکوریان ، از فلاسفه قدیم یونان است ، این فرقه اعتقادشان بر این بود که ذرات عالم از ابتدای موجود بوده و از اتحاد اتفاقی آنها جمیع اشیاء خواه مرئی و خواه نامرئی موجود گردید . همچنین امتقاد داشتند که خدایان در عالم جاودانی بوده ، ایشان را در این دنیا مدخلیتی نیست ، و قضایای الهی و لازالی انسان و روز رستاخیز را معتقد نبودند و جان را مانند جسم فانی میدانستند

چنین نقل شده است: هنگامی که، ربی رئوون. Réuven. در شهر، «طبریا» توقف داشت، فیلسوفی از او سؤال کرد: «منفورترین کس در جهان کست؟ ربی رئوون، در پاسخ گفت: کسی که منکر وجود آفریدگار خویش است. فیلسوف پرسید: مقصود چیست؟ ربی رئوون، در جواب گفت: خداوند در تورات فرموده است، پدر و مادر خود را احترام نما، قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، علیه همنوع خود شهادت دروغ مده، به هیچ چیز که متعلق به همنوعت باشد طمع مکن، هیچ کس یکی از این فرامین الهی را تقض نمی‌کند مگر اینکه منکر اصل آنها. (یعنی خدائی که آنها را امر فرموده است). شود و هیچ کس مرتکب گناهی نمی‌شود، مگر آنکه نخست خدائی را که منع کرده است، منکر شود». (توسیفنا شو و عوت، ۶: ۳).

از این روی، بنابر تعلیمات، تلمود، اعتقاد بوجود خداوند امری بیش از یک پذیرش عقلانی است، و این امر شامل یک وظیفه اخلاقی نیز می‌شود، خواندن این آیه: «بشنوای اسرائیل، خداوند خدای ما، خدای یکتاست» (سفر تثویه، ۶: ۴). که بخش مهمی از نماز صبح و مغرب یهودیان را می‌سازد، به‌عنوان «قبول و گردن گرفتن یوغ سلطنت خداوند آسمانها» تعریف شده است (میشنا براخوت، ۲: ۲). و به‌معنی تسلیم به رضا و انضباط الهی است.



۲ - وحدانیت

اعتقادی که دانشمندان یهود به خداوند دارند، مبتنی بر عالیترین مرحله درک توحید است. «خداوند در آغاز آدم را تنها و بصورت واحد آفرید، تا آنکه ملحدان و کافران نگویند که در آسمان چندین خدا وجود دارد.» (سهدرین، ۳۸ الف) زیرا اگر در ابتدای خلقت آدمیان بیشتری آفریده می‌شد، ممکن بود این عقیده اظهار شود، که بعضی از آنها را خداوند آفریده، و برخی را خدایان دیگر، روز اول خلقت (اولین یکشنبه) هیچ یک (از فرشتگان) آفریده نشدند. تا نگویند که میکائیل حاشیه جنوبی عرصه آسمان را گسترانید، و جبرائیل حاشیه شمالی آن را، بلکه: «من هستم خداوند سازنده همه چیز. و که آسمان‌ها را به‌تنهایی گسترانیدم.» (یشعیا، ۴۴: ۲۴). (برشیت ربا، ۱: ۳).

در باره آیه: «بشنوای اسرائیل، خداوند خدای ما، خدای یکتا است»، چنین تفسیر شده است: «ذات قدوس متبارک به اسرائیل فرمود: فرزندانم، هرآنچه من در زمین آفریدم، زوجی دارد. آسمان و زمین، خورشید و ماه، آدم و حوا، این جهان و جهان آینده، همگی باهم زوج هستند، ولی من خود در عالم یکتا هستم.» (دواریم ربا، ۲: ۳۱).

به منظور مبارزه با دو اعتقاد و مسلک متداول در آن زمان، وحدانیت خداوند مورد تاکید قرار گرفته است.

۱- بت پرستی، که علمای یهود آن را زندگی غیر اخلاقی خوانده‌اند، و این مسلک را افکار و عقاید یونانیان و رومیان مشرک و بت پرست پدید آورده بود. «بت پرست یوغ احکام الهی را گردن نمی‌نهد.» (سیفره بمیدبار، فصل ۳: صفحه ۳۱ ب). و این بدان معنی است که او بدون هیچ قید و بند اخلاقی زندگی می‌کند.

عبارت دیگر همین مفهوم را با صراحت بیشتری بیان می‌کند. « هر آن کس که پرستش بت کند، ده فرمان را انکار کرده است ». (ماخذ فوق). رد نیمه اول ده فرمان، منتج به نقض نیمه دوم آن خواهد شد. همین عقیده زمینه‌ای برای چنین سخنانی شده است: « احتراز از بت پرستی معادل است با اجرای همه فرمانهای تورات ». (هورایوت، ۸، الف). «موضوع بت پرستی آنچنان مهم است، که هر کس آنرا انکار کند، مانند این است که گوئی همه تورات را تصدیق کرده است ». (حولین، ۵، الف).

مفهوم اخلاقی این عبارات را می‌توان از روی این فتوای دانشمندان یهود دریافت: « اگر به کسی بگوئید از یکی از فرمانهای تورات بگذر تا کشته نشوی، او باید از آن فرمان بگذرد و کشته نشود، به استثنای فرمانهایی که مربوط به بت پرستی و زنا و قتل نفس است » (سنهدرین، ۷۴، الف).

۲- علمای یهود ناگزیر بودند از یکتا پرستی در مقابل حمله مسیحیان نخستین نیز که شالوده‌ای برای اعتقاد به تثلیث در کتاب مقدس می‌جستند، دفاع کنند، گفتار پراهمیتی که به این موضوع مربوط است چنین است: « تنی چند (۱) از ربی سیملای. Simlai پرسیدند: عام را چند خدا آفریده است؟ ربی سیملای. پاسخ داد: گوئی سخن و سؤال شما از روز های نخستین خلقت است. به همان ترتیب که مکتوب است: « زیرا که از ایام پیشین که قبل از تو بوده‌اند پیرس، از روزی که خداوند آدم را بر روی زمین آفرید » (سفر تثنیه، ۴: ۳۲). نوشته نشده است « آفریدند » بلکه « آفرید » همین پاسخ را می‌توان درباره آیه اول از باب اول از سفر پیدایش نیز به کار برد.

(ربی سیملای، گفته است: هر کجا مطلبی یافتی که مخالفان از آن برای اثبات و تأیید نظر خود استفاده می‌کنند، وجه بطلان آن نظر را در همان مطلب خواهی یافت). آن چند نفر دوباره سؤال کردند: غرض چیست که در تورات آمده است: « آدمی را به صورت و به شباهت خودمان بسازیم » (سفر پیدایش، ۱: ۲۶). ربی سیملای در جواب گفت: آنچه را که بعد از آن مکتوب است، بخوانید، نوشته نشده است: خدایان آدم را به صورت خودشان آفریدند، بلکه گفته شده است: خداوند آدم را به صورت خود آفرید. هنگامی که آنها محضر او را ترک گفتند، شاگردان ربی سیملای گفتند: ای استاد، تو این چند تن را با برهانی ضعیف از سرباز کردی، حال بگو پاسخ ما چیست؟ ربی سیملای، به آنها گفت: در آغاز آدم از خاک آفریده شد، و سپس حوا از آدم پدید آمد. لکن از آن بعد، کار خلقت آدمیان، « به صورت و به شباهت خودمان » انجام خواهد گرفت. یعنی آنکه، مرد بدون زن، و زن بدون مرد، و هر دوی ایشان بدون کمک، شخینا، (نور جلال الهی) قادر به وجود آوردن انسانی نخواهند بود.

آن چند نفر باز گشتند و از ربی سیملای پرسیدند: مقصود چیست که مکتوب است: « خداوند خدا، پروردگار، خداوند خدا پروردگار (۲)، او می‌داند » (یهوشوع: ۲۲: ۲۲)؟ ربی سیملای در پاسخ ایشان گفت، نوشته نشده است: « آنها می‌دانند » بلکه مکتوب است: « او می‌داند ». بعد از آنکه برای دومین بار آن چند نفر محضر استاد را ترک گفتند، شاگردان ربی سیملای گفتند، این بار هم آنها را با برهانی ضعیف از سرباز کردی، اما بگو پاسخ ما چیست؟ ربی سیملای گفت: این هر سه، نام خداوند

۱ - اشاره به مسیحیان نخستین است.

۲ - در زبان عبری برای نام خداوند سه کلمه وجود دارد، و همین موضوع باعث شده است که مسیحیان نخستین آن را اشاره‌ای به تثلیث، بدانند.

است . همان طور که انسان يك سلطان رومی را با القاب ، بازیلوس . Basileus . قیصر . Caesar . و یا ، اوگوستوس . Augustus . خطاب می‌کند . (یرشیت ربا ، ۸ : ۸) .

و حدیثی زمینه این تفسیر است : « ذات قدوس متبارک چنین فرمود : « من اول هستم و من آخر هستم ، و غیر از من خدائی نیست » (اشعیاء نبی ، ۴۴ : ۶) . من اول هستم ، چونکه پدری ندارم ، و من آخر هستم ، زیرا که برادری ندارم و غیر از من خدائی نیست ، به سبب آنکه فرزندی ندارم » (شموت ربا ، ۲۹ : ۵) . و از آنجا که یکتاپرستی اصل اختصاصی و مهم دین یهود بود که آن را از سایر ادیان رایج در آن عصر و زمان متمایز می‌ساخت ، لذا چنین سخنی داریم : « هر آن کس که منکر بت پرستی باشد ، یهودی خوانده می‌شود » (مگیلا ، ۱۳ ، الف) .



۳ - نداشتن جسم و ماده

اعتقاد به وحدانیت خداوند و تفهیم و تعلیم این که « او » تعالی ، تجسم‌پذیر نیست ، به هم آمیخته است .

برای توضیح آیات بسیاری که در کتاب مقدس آمده و در آنها اعضای جسمانی برای خداوند ذکر شده است ، دانشمندان یهود چنین گفته‌اند : « ما اصطلاحات مربوط به بندگان خدا را درباره خود او به کار می‌بریم تا بتوانیم او را درک کنیم » . (مخیلتا مربوط به آیه ، ۱۸ ، از باب ۱۹ ، از سفر خروج ، صفحه ۶۵ ، الف) (۱)

برای کمک به درک وجود خدائی که تجسم‌پذیر نیست ، مقایسه ای با بخش غیرمادی و جسمانی آدمی ، یعنی روح او شده است : « همان طور که ذات قدوس متبارک همه جهان را از وجود خود آکنده است ، به همان ترتیب روح نیز تمام بدن را پر کرده است . همچنان که ذات قدوس متبارک می‌بیند و خود دیده نمی‌شود ، به همان ترتیب روح نیز می‌بیند ولی دیده نمی‌شود ، همان طور که ذات قدوس متبارک همه جهانیان را روزی می‌دهد . روح نیز تمام بدن را روزی می‌دهد ، همچنان که ذات قدوس متبارک در ، درونی ترین بخش عالم است ، روح نیز در ، درونی ترین ، بخش جسم به سر می‌برد » (براخوت ، ۱۰ ، الف) .

« همان طور که کس نمی‌داند ، در کالبد جایگاه روح کجا است ، به همان ترتیب ، هیچ کس از مقام ذات قدوس متبارک مطلع نیست ، حتی ، حیوت . Hayyoth . مقدس (۲) که اورنگ جلال الهی را حمل می‌کنند ، نمی‌دانند که جای او کجاست ، و از این روست که گفته می‌شود : « جلال خداوند از مقام خودش متبارک باد » (حزقیال نبی ، ۳ : ۱۲) (۳) . روایت است که شخصی از ربان گملیئل سؤال کرد که ذات قدوس متبارک کجاست ؟ ربان گملیئل در پاسخ او گفت : نمی‌دانم . آن شخص به ربان گملیئل گفت :

۱ - در تلمود ، به شکل دیگری نیز درباره این موضوع توضیح داده شده است . « تورات به زبان آدمیان صحبت کرده است » (براخوت ، ۲۱ ، ب) . و این گفتار اغلب برای توجیه آیاتی است که در آن نسبت های جسمانی به خداوند داده شده است .

۲ - نومی از فرشتگان که در فصول اول و دوم کتاب (خرقیال نبی) به آنها اشاره شده است .

۳ - آنها اصطلاح مبهم « از مقام خودش » را به کار می‌برند ، زیرا که از محل دقیق او اطلاعی ندارند .

آیا معقول است که شما هر روز به حضور خدای خود نماز گزارید لکن ندانید که او کجاست؟ ربان گملیل به وی گفت: تو درباره چیزی پرسیدی که از من به اندازه سه هزار و پانصد سال راه دور است (۱). ولی من درباره چیزی از تو سؤال می‌کنم که شبانه روز با تو است، مقصودم روح تو است، به من بگو که آن کجاست؟ آن مرد گفت: نمی‌دانم. آنگاه ربان گملیل به او گفت: تو جای چیزی را که همواره با تو است نمی‌دانی، لکن از من می‌خواهی او، را که سه هزار و پانصد سال راه از من دور است بگویم کجاست؟ آن مرد در جواب گفت: با آنچه که گفتم پس آئین ما بهتر است چون ساخته دستان خود (بت‌ها) را که همیشه می‌توانیم ببینیم پرستش می‌کنیم. ربان گملیل گفت: بلی، شما ساخته دستان خود (بت‌ها) را می‌بینید، ولی آنها شما را نمی‌بینند. ولی ذات قدوس متبارک ساخته های دست خود را می‌بیند، اما آنها او را نمی‌بینند» (میدراش تهیلیم مربوط به آیه ۱ از زمزمور ۱۰۳ از مزامیر داود، صفحه ۲۱۷ الف).

علی‌رغم تأکیدی که شده است که خداوند بری از جسم دانسته شود، معذک در ادبیات دانشمندان یهود عبارات متعددی یافت می‌شود که خواننده را تا حدی به شگفتی وامیدارد. نوشته شده است که «او» نماز می‌خواند، به مطالعه تورات می‌پردازد، (عوودازارا، ۳ ب) و بر درماندگی و بیچارگی بندگان خود می‌گرید (حگیگا، ۵ ب)، و غیره. همچنین اعمالی را که شایسته یک انسان نیکوکار عالی مقام است به او نسبت می‌دهند، از قبیل عیادت بیماران، تسلی دادن به سوگواران و تدفین مردگان. (برشیت ربا، ۸: ۱۳).

هر طور که عبارات فوق را بررسی کنیم، معذک نمی‌توانیم قائل شویم که گویندگان آن اعتقاد بر این داشته‌اند که خداوند وجودی مادی و جسمانی است. یکی از محققان درباره عبارات فوق چنین می‌گوید: «قائل شدن خصائص انسانی برای خداوند و نسبت دادن صفات و اعمال بشری به او، بدین منظور است که او را بیشتر در دسترس فهم و دریافت انسان بگذارند» (۲). به احتمال بیشتر، مقصود واقعی این عبارات، اصل تقلید از کارهای خداوند است. زیرا همان طور که بعداً اشاره خواهد شد، تقلید از اعمال الهی، یک اصل مهم در علم الاخلاق علمای یهود است، و شامل سراسر زندگی انسان، چه در انجام فرائض دینی و چه در رفتار و اخلاق او می‌شود. در نتیجه خداوند چنین معرفی شده است که خود همان کارهای نیک را انجام می‌دهد که اسرائیل را به اجرای آن فرمان داده است.

این نظریه با گفتار زیر تأیید شده است: «خصائل ذات قدوس متبارک مانند خصائل انسانی نیست. یک انسان به دیگران دستور می‌دهد که کاری را انجام دهند. ولی خود آن کار را نمی‌کند. لکن ذات قدوس متبارک چنین نیست، هر آنچه را که خود می‌کند، به اسرائیل نیز فرمان می‌دهد» (شموت ربا، ۳۰: ۹).

۴ - حضور در همه جا

یکی از نتایج این اصل که خداوند جسم و ماده نیست، حضور او در همه جا است. جسم محدود است و باید در مکان معینی قرار گیرد، اما برای ذات لایتناهی، جا و مکان معنایی ندارد. «یک پادشاه،

۱ - مبنای این سخن بر این عقیده بود که خداوند در آخرین آسمان یعنی آسمان هفتم جای دارد، و فاصله بین هر دو آسمان را به اندازه پانصد سال راه می‌دانستند.

۲ - نقل از کتاب «جنبه های علم الهی دانشمندان یهود» به قلم شختر، صفحه ۳۶.

هنگامی که در خوابگاه است ، نمی‌تواند در عین حال در بارگاه حضور داشته باشد ، و بالعکس . ولی جلال ذات قدوس متبارک هم عالم بالا را فراگرفته است و هم عالم دنیا را . چنانکه گفته شده است : « جلال او (در عین حال) فوق زمین و آسمان است » (مزامیر داود ، ۱۴۸ : ۱۳) . و نیز گفته شده است : « مگر نه اینکه من آسمان و زمین را (از جلال خود) مملو ساختم ؟ (ارمیاء نبی ، ۲۳ : ۲۴) (میدراش تهیلیم مربوط به آیه اول از مزمور ۲۴ ، مزامیر داود ، ۱۰۳ الف) .

در آثار و نوشته‌های علمای یهود . خداوند معمولاً به نام « مکان » خوانده می‌شود ، که منشاء آن این است . « ذات قدوس متبارک مکان جهان است ، لکن جهان مکان او نیست » . (پرشیت ربا ، ۶۸ : ۱۰) . مقصود آن که خداوند بر مکان محیط است و لکن مکان را بر او احاطه‌ای نیست .

اصل حضور خداوند در همه جا ، ضمن این روایت به خوبی بیان شده است : « بت پرستان باکشتی به دریا سفر می‌کردند و کودکی از یهود در میان مسافران آن کشتی بود ، ناگهان توفانی عظیم برخاست و بت پرستان هر یک بت خویشان را برداشتند و با توسل به آن دعا کردند (شاید از غرق شدن نجات یابند) اما از این کار سودی نبردند و هنگامی که دریافتند دعایشان بی‌نتیجه ماند ، به آن کودک یهود گفتند : فرزند برخیز و بدرگاه خدایت دعا کن شاید ما را نجات بخشد زیرا شنیده‌ایم که هرگاه بدرگاه او دست نیاز برآورد شما را اجابت می‌کند ، و نجات می‌بخشد ، و او قادر و توانا است ، کودک بیدرنگ به نماز ایستاد و از صمیم دل به حضور خداوند استغاثه کرد ، خداوند دعای او را اجابت فرمود و دریا آرام شد .

چون به خشکی رسیدند از کشتی پیاده شدند تا مایحتاج خود را تهیه کنند و از آن کودک پرسیدند : آیا تو قصد خرید نداری ؟ . کودک در جواب گفت : از همچو منی غریب و درمانده چه توقع دارید ؟ آنها به وی گفتند : تو خود را غریب و درمانده می‌خوانی ؟ غریب و درمانده ما هستیم که گروهی اینجا ایستاده‌ایم اما خدایان ما در بابل هستند . برخی از ما اینجا هستیم ، لکن خدایان ما در ، روم ، مأوی دارند و بعضی نیز خدایان خود را همراه داریم اما هیچ کدام از این خدایان سودی به حال ما ندارند ، و کاری از آنها ساخته نیست ، در صورتیکه تو بهر کجا که روی خدایت همراه تو است » (یروشلمی براخوت ، ۱۳ ب) .

روایتی نیز دربارهٔ مرد بت پرستی است که از یکی از دانشمندان یهود پرسید : « خدای شما چه مقصودی داشت که از میان بوتهٔ خار با موسی سخن گفت ؟ دانشمند در جواب وی گفت : خداوند ، خواست این نکته را تعلیم دهد که هیچ مکانی خالی از حضور الهی ، نیست ، حتی درون شیئی ناچیز مانند یک بوتهٔ خار » (شموت ربا ، ۲ : ۵) . این را نیز به خداوند نسبت می‌دهند : « هر جا که رد پای انسانی را یافتی ، من آنجا هستم » (مخیلتا مربوط به آیهٔ ۶ از باب ۱۷ از سفر خروج ، صفحهٔ ۵۲ ب) .

تلمود برای اثبات اصل حضور خداوند در همه جا ، چنین استدلال می‌کند : « پیغمبران خدا ، همانند پیک و یا پیامبران بشری ، نیستند پیامبران بشری ، ناگزیرند به نزد آنکس که فرستنده پیام است بازگردند و انجام مأموریت خود را به او اطلاع دهند لکن پیغمبران خدا به همان جا باز می‌گردند که بدان فرستاده شده‌اند . چنانکه گفته شده است : « آیا تو برق‌ها را می‌فرستی تا روانه شوند و به تو بگویند اینک حاضریم ؟ » (ایوب ، ۳۸ : ۳۵) . گفته نشده است « تا برگردند ، » بلکه « تا روانه شوند و به تو بگویند » . یعنی به هر جا که بروند ، در حضور خداوند هستند . از این مطلب می‌توان چنین دریافت که جلال

الهی در همه‌جا حضور دارد» (مخیلتا مربوط به آیه یکم از باب ۱۲ از سفر خروج، باوا بترا، ۲۵ الف). بدین پرسش که خداوند چگونه می‌تواند در عین حال همه‌جا باشد، جوابهای گوناگون داده شده است. اما این مثال از همه گویاتر است: «غاری لب دریا قرار دارد. دریا طوفانی می‌شود و غار پر از آب، لکن از دریا چیزی کم نمی‌شود. همین‌طور خیمه‌میعاد از فروغ و شکوه شخینا. Shekhinah. (نور جلال الهی) پر می‌شد، ولی از آنچه که در جهان بود چیزی نمی‌کاست.» (بمیدبار ربا - ۱۲ - ۴).

پاسخ‌های دیگری که به‌سئوال فوق داده شده، در داستانهایی مانند آنچه که نقل می‌شود منعکس شده است: «مردی سامری از ربی‌مئیر پرسید: «آیا ممکن است خدایی که درباره او نوشته شده است: «مگر نه اینکه من آسمان و زمین را (از جلال خود) مملو ساختم» (ارمیا، ۲۳: ۲۴)، از بین دو دستک صندوق عهد با موسی سخن گفته باشد؟ ربی‌مئیر به او گفت: تا آینه‌ای بزرگ‌نما بیاورد و تصویر خود را در آن ببیند. سامری خود را در آینه بزرگ‌تر دید. سپس به‌وی گفت که آینه‌ای کوچک‌نما بیاورد و تصویر خود را در آن ببیند. سامری خود را در آینه کوچک‌تر دید. آنگاه ربی‌مئیر به‌وی گفت: تو که انسان ساخته شده از گوشت و خون هستی، به‌دلخواه تصویر خود را کوچک و بزرگ می‌کنی، پس به‌طریق اولی خدایی که سخن گفت و جهان به‌وجود آمد، می‌تواند چنین کند!» (برشیت ربا، ۴: ۳).

ربی دیگر چنین گفته است: «گاه می‌شود که جهان با همه عظمت گنجایش «جلال الهی»، را ندارد و گاه نیز خداوند از میان موهای سر انسان باوی سخن می‌گوید» (مأخذ فوق).

کافری به‌ربان گملیئل گفت: «شما دانشمندان یهود گفته‌اید هر جا که ده تن برای نیایش گرد هم آیند، شخینا (جلال الهی) میان آن جمع ساکن می‌شود. مگر چند شخینا، هست؟ ربان گملیئل خادم آن کافر را نزد خود طلبید و وی را با ملاقه‌ای (ملقه) زد. مرد کافر برآشفت که چرا خادم مرا آزرده؟ ربان گملیئل گفت: به‌سبب این که از تابش خورشید به‌درون خانه تو که کافری هستی ممانعت نکرده است.

کافر گفت: نور خورشید بر همه جهانیان می‌تابد! ربان گملیئل گفت: اگر خورشید که یکی از هزاران هزار ملازمان خداوند است بر همه جهانیان می‌تابد، پس به‌طریق اولی شخینا قادر است در سراسر عالم جلوه‌گر باشد» (سنهدرین، ۳۹ الف).

سبب اینکه چنین تأکیدی در باره اصل حضور خداوند در همه جا شده آن است، که این حقیقت در ذهن آدمی جایگزین شود، که وی همواره تحت توجه و نظارت الهی است. ربی یهودا هناسی، تنظیم‌کننده میشنا، چنین گفته است: «درباره سه چیز بیندیش تا هرگز مقهور نیروی گناه نشوی: بدان که بالای سر تو چیست، چشمی که (اعمال تو را) می‌نگرد، گوشی که (سخنان تو را) می‌شنود، و دفتری که تمام اعمال تو در آن دفتر ثبت می‌شود.» (میشنا آووت، ۲: ۱).

حقیقت حضور خداوند در همه جا، به‌نحوی جالب و روشن در اندرزی که ربان یوحانان بن زکای در بستر مرگ به شاگردان خود داد، بیان شده است. او به آنها چنین گفت: «آرزو مندم مشیت الهی براین تعلق گیرد که شما از خداوند به همان اندازه بترسید که از انسان تشکیل یافته از گوشت و خون بیم دارید. شاگردان به وی گفتند: فقط به‌همان اندازه؟ ربان یوحانان در پاسخ گفت: ای کاش به همان اندازه باشد. زیرا شما خود می‌دانید هنگامی که انسان قصد دارد مرتکب خلاف شود، باخود می‌گوید کاش کسی مرا نبیند» (براخوت، ۲۸ ب). پس اگر انسان اندیشه کند که همواره تحت نظارت و توجه خداوند است،

این خود عامل نیرومندی خواهد بود که او را از گناه باز خواهد داشت .
این حقیقت که محال است بتوان از حضور الهی گریخت ، در گفت و شنودی که میان ربی یوسه و بانوئی از اشراف روم در گرفت ، بیان شده است . « بانوی رومی به ربی یوسه گفت : عظمت خدای من از خدای تو بیشتر است . زیرا هنگامی که خدای تو خود را از میان بوتهٔ مشتعل خار به موسی آشکار کرد ، موسی فقط چهره خود را پوشانید ، لکن همینکه موسی مار را که خدای من است دید ، از برابرش گریخت . (سفر خروج ، ۴: ۳) . ربی یوسه پاسخ داد : هنگامی که خدای ما خود را از میان بوتهٔ خار به موسی آشکار کرد ، اگر موسی می‌گریخت به کجا می‌رفت ، هر کجا می‌رفت خداوند همانجا بود ، زیرا خداوند همواره در همه جا حاضر است . اما اگر انسان از برابر مار که خدای تو است دو یا سه قدم بگریزد ، می‌تواند از گزندش در امان بماند » (شموت ربا ، ۱۲: ۳) .

۵ - قدرت مطلق

بیشک خداوند منشاء نیرو های بیشماری است که ، بزعم ما انسان‌ها ، بنام « قدرت مطلقه » خوانده می‌شود . دانشمندان یهود چنین مقرر داشته‌اند که « هنگام مشاهده شهاب ثاقب ، ستاره دنباله‌دار ، بروز زمین لرزه ، جهش برق ، غرش رعد و وزیدن بادهای بسیار شدید ، این دعا خوانده شود : متبارک هستی تو ای خداوند خدای ما ، ای پادشاه عالم که قدرت و نیرویت جهان را پر کرده است » (میشنا براخوت ، ۲: ۹) .

اصولا می‌توان گفت که حدی برای قدرت الهی معین نشده است . « خداوند همانند آدمیان نیست . آدمی چنین است که نمی‌تواند دو چیز را در یک زمان بگوید ، لکن ذات قدوس متبارک ده فرمان را در یک زمان ادا کرد .

انسان قادر نیست بفریاد دو تن در آن واحد گوش کند . لکن ذات قدوس متبارک چنان است که حتی اگر تمام جهانیان به حضورش فریاد زنند ، او فریاد همه را می‌شنود » (مخیلتا مربوط به آیهٔ ۱۱ از باب ۱۵ از سفر خروج ، صفحه ۴۱ ب) .

یک اصل مهم که علمای یهود اغلب آنرا یاد می‌کنند ، چنین است : « همه چیز در اختیار خداوند است ، جز ترس از خدا » . (براخوت ، ۳۳ ب) . توضیح آن که خداوند سرنوشت هر کس را قبلا مقدر ساخته جز در یک مورد ، که او خدا ترس خواهد بود یا نه . زیرا این امر به اختیار خود انسان گذاشته شده است و فقط خود اوست که می‌تواند خوب یا بد باشد .

در این که خداوند آیات و معجزات عظیم ظاهر ساخته و می‌سازد ، هرگز تردید نشده است ، و مقصود از این معجزات ، « تقدیس نام اعظم او در جهان » است . (سیفیه دواریم ، ۳۰۶ - صفحه ۱۳۲ ب) . ولی همواره این تمایل در میان بوده است که از تفسیر و رویداد های اعجاز آمیز به عنوان انحراف از نظم طبیعی عالم اجتناب کنند . زیرا ممکن است این انحراف را دلیل آن بدانند که خلقت نواقصی دارد . از این رو چنین گفته‌اند ، ظهور معجزاتی که در کتاب مقدس از آنها یاد شده ، در آغاز خلقت ، و از پیش مقدر بوده است .

« در حین خلقت جهان ، خداوند در باره فرموده که به موقع برای عبور فرزندان اسرائیل شکافته شود .

به خورشید و ماه گفت، که به فرمان (یوشع) از حرکت باز ایستند. غراب، را بر آن داشت که هنگام لزوم برای، ایلای نبی، غذا تهیه کند، آتش را فرمود، که به حنیا و میثائل و عزریا، آسیبی نرساند. شیران را گفت که رام دانیال نبی باشند، و با ماهی پیمان گذاشت که «یونس» را از دهان خود بازگرداند (برشیت ربا، ۴:۵).

همان اندیشه در این عبارت نهفته است: «ده چیز بعد از ظهر اولین جمعه به هنگام شفق، آفریده شد: دهان زمین (سفر اعداد، ۱۶: ۳۲)، دهان چاه (سفر اعداد، ۲۱: ۱۶)، دهان الاغ (سفر اعداد، ۲۲: ۲۸)، رنگین کمان، «من» (مائدة آسمانی)، عصای موسی (سفر خروج، ۴: ۱۷)، کرم شامیر Shamir (۱)، شکل حروف الفبا، خط والواح سنگی (که ده فرمان بر آنها نقش بست) (میشنا، ۵: ۶).

پس از آنکه رومیان معبد بیت‌همیقداش را در بیت‌المقدس ویران کردند و حکومت یهود را برانداختند، بلاها و مصائبی گریبانگیر یهودیان شد، که در ذهن برخی از ایشان شك و تردیدی درباره قدرت مطلقه الهی پدید آورد. همین شك و تردید به ظاهر انگیزه چنین گفتاری بوده است: «اگر او همانطور که خالق ماست، خداوند همه مخلوقات نیز هست، ما او را پرستش خواهیم کرد و در غیر این صورت، او را پرستش نخواهیم کرد. اگر او احتیاجات ما را تأمین کند، او را خواهیم پرستید. و گرنه، ما او را بندگی نخواهیم کرد» (مخيلتا مربوط به آیه ۷ از باب ۱۷ از سفر خروج، صفحه ۵۲ ب).

يك هدف اعتداری به‌طور وضوح علت بیان عبارات زیر است که از ایمان به قدرت مطلقه الهی دفاع می‌کند.

«روایت شده است که وقتی تراژان امپراتور روم خواست لولیانوس برادرش پاپوس را در لادقیه به‌قتل برساند، بدانها گفت: اگر شما از قوم حنیا و میثائل و عزریا هستید، پس خدایتان بیاید و شمارا از دست من نجات بخشد، همان‌طور که آنها را از دست نبوخذ نصر (بخت‌النصر) نجات داد. ایشان در جواب او گفتند: حنیا و میثائل و عزریا نیکوکاران کمال‌یافته‌ای بودند، و شایستگی آنها داشتند که بخاطر آنها اعجازی به‌ظهور رسد، و نبوخذ نصر نیز سلطانی لایق بود، و شایستگی آنها داشت که در مقابل او معجزه‌ای صورت گیرد. لکن تو بی ارزش هستی، ولیاقت آنها نداری که در برابر تو معجزه‌ای رخ دهد. اما درباره ما، خداوند ما را محکوم به مرگ کرده است. و اگر تو ما را نکشی، خداوند جلادان بسیار دارد که ما را به‌قتل رسانند، و خرسها و شیران زیادی دارد که به ما حمله کنند و ما را بکشند. خداوند ما را بدین منظور به‌دست تو سپرده است، که در آینده انتقام خون ما را از تو بگیرد (تعنیت، ۱۸ ب).

«آیا هرگز شنیده‌ای که خورشید بیمار شود و نتواند طلوع کند؟ یا مهتاب رنجور گردد و نتواند در آسمان جلوه‌گری نماید؟ برای خادمان پروردگار نمی‌توان بیماری‌هایی که سبب ناتوانی می‌شوند قائل شویم. پس چگونه می‌توانیم برای خدای قادر لایزال بیماری و ضعف و ناتوانی تصور کنیم؟ این امر را می‌توان به‌کار دلاور جنگجویی تشبیه کرد که در شهری می‌زیست و ساکنان آن شهر به‌او پشت‌گرم بودند و می‌گفتند: اگر سپاهی به شهر حمله‌ور شود، بیدرنگ پهلوان دلاور در برابر آن سپاه ظاهر می‌شود و دشمن از صولت و سطوت او آنچنان هراسان خواهد شد که به‌الفور می‌گریزد، روزی

۱ - چون به‌کار بردن ابزارهای آهنین در ساختمان معبد بیت‌همیقداش ممنوع بود، لذا حضرت سلیمان برای بریدن سنگها از کرمی به‌نام شامیر، استفاده کرد، که هرگاه روی سنگی می‌خزید، محل عبورش خط می‌افتاد و می‌ترکید.

دشمن به شهر حمله برد و تصور می‌کنید دلاور جنگجو چه کرد؟ او گفت: مرا معذور دارید زیرا که دست راست من آسیب دیده است. اما ذات قدوس متبارک چنین نیست بلکه: «هان دست خداوند کوتاه نیست که نتواند نجات دهد» (اشعیاء، ۵۹: ۱). (یلقوت شیمعونی بند ۴۹۷).

«از مشایخ یهود که در روم مسکن داشتند پرسیدند: اگر خدای شما از بت پرستی مردم راضی نیست چرا معبود و مورد پرستش آنها را محو و نابود نمی‌سازد؟، ایشان در پاسخ گفتند: اگر مردم اجرام و اشیائی را می‌پرستیدند که نظام عالم به آن بستگی نداشت، خداوند همه را بر میگرفت، لکن مردم خورشید و ماه و ستارگان و پروج را می‌پرستند، آیا خداوند باید جهان را به خاطر گروهی از ابلهان درهم ریزد؟ آنگاه رومیان گفتند: اگر چنین است، پس خداوند آنچه را که برای جهان بیفایده است نابود کند، و آنچه را که مورد نیاز عالم است باقی گذارد! مشایخ یهود در پاسخ گفتند: اگر چنین شود، عقیده باطل کسانی که ماه و خورشید و ستارگان و از قبیل آنها را می‌پرستند راسخ‌تر خواهد شد و آن گمراهان برای معبود خود ارزش بیشتر والوهیتی قائل می‌شوند، زیرا می‌توانند بگویند: چون این اشیاء و اجرام نیست و نابود نشدند، پس بی شک خدایانی هستند» (میشناعوودازارا، ۴: ۷).

۶- علم لایتناهی

علم و دانش خداوند نیز، مانند قدرت کامله او، لایتناهی اعلام شده است. این کلام تورات، که خداوند همه چیز را می‌داند، در تعلیمات دانشمندان یهود به‌عالیترین حد بسط و توسعه یافته است.

«کسی که گروه کثیری را می‌بیند باید بگوید: متبارک است خداوندی که دانای رازهاست، همان‌گونه که صورت افراد این گروه متفاوت است، عقل و اعتقاداتشان نیز با هم تفاوت دارد.» (یروشلمی پراخوت، ۱۳ جیم). «همه چیز نزد خداوند مکشوف و معلوم است زیرا گفته شده است: «خداوند می‌داند که در تاریکی چیست، و روشنائی نزد وی منزل دارد» (دانیال، ۲: ۲۲). (مخیلتنا مربوط به آیه، ۲۳ از باب ۱۲، از سفر خروج، صفحه ۱۲، الف).

درباره اینکه هیچ چیز از نظر خداوند پوشیده نیست، به تمثیل گفته و توضیح داده‌اند. «معماری شهری را با حجره‌های مخفی و فاضلابها و سردابهای بنا کرد، و پس از مدتی همین معمار مأمور وصول مالیات و خراج شهر شد. مردم شهر بیدرنگ اموال و دارائی خود را در اندرون حجره و سردابها از نظر وی پنهان کردند (تا ظاهراً از پرداخت مالیات معاف شوند). معمار به آنها گفت: مگر نه این است که من خود این سردابها و حجره‌ها را بنا کردم؟ پس چرا شما اموال خود را از نظر من پنهان می‌کنید؟. همین‌طور «وای بر آنان که مشورت خود را از نظر خداوند پنهان می‌کنند، و اعمال ایشان در ظلمت و تاریکی است، و می‌گویند چه کسی ما را می‌بیند، و چه کسی ما را می‌شناسد» (اشعیاء، ۲۹: ۱۵) (برشیت ربا، ۲۴: ۱).

«اگرچه خداوند در آسمان است، با وجود این چشمانش می‌بینند، و پلکهایش آدمیان را می‌آزمایند. تمثیل: پادشاهی باغ میوه‌ای داشت، و در آن باغ برجی بلند بنا کرد و بر فراز آن شد و دستور داد کارگرانی را به باغ بفرستند تا کارهای وی را انجام دهند. شاه فرمود: هر آن‌کس که کار خود را خوب انجام دهد، پادشاه خود را به‌طور کامل خواهد گرفت، و هر آن‌کس که در کار خود دستی نشان دهد، مجازات خواهد شد» (شموت ربا، ۲: ۲) سلطان از بالای برج بلند که در باغ است کارگران را می‌بیند

و ارزش کار آنها را می‌سنجد. همین‌طور خداوند از بالای آسمانها مراقب اعمال بندگان خویش است. کیفیت مافوق طبیعی علم و دانش الهی به‌صورت واضح چنین بیان شده است: «حتی پیش از آنکه موجودی در زهدان مادر شکل گیرد، فکر او در حضور خداوند مکشوف است..... حتی پیش از آنکه فکری در ضمیر انسان پدید آید، این فکر در حضور خداوند آشکار است» (برشیت ربا، ۳:۹). «حتی پیش از آنکه انسان سخنی بگوید، خداوند می‌داند که در ضمیر او چیست» (شموت ربا، ۳:۲۱).

علم غیب به‌شیوه‌ای ناگسستنی با صفت علم لایتناهی پیوسته است. علاوه بر آنکه خداوند هر آنچه را که بوده و هست می‌داند، از آنچه که بعداً به‌وقوع خواهد پیوست نیز اطلاع دارد. جمله: «همه چیز پیش‌بینی شده است»، از گفته‌های ربی عقیوا و بخشی از عقاید تلمودی است. (میشنا آووت، ۱۵:۳).

«همه چیز به‌توسط ذات قدوس متبارک پیش‌بینی شده است» (تنحوما - شلح، بند ۹). «خداوند هر آنچه را که در آینده واقع خواهد شد می‌داند» (سهندرین، ۹۰ ب).

ضمن عبارات بسیاری درباره‌ی خداوند گفته شده است که وقوع يك حادثه را مدتها قبل از آنکه روی دهد پیش‌بینی کرده است و بعضی از آنها را به‌عنوان مثال نقل می‌کنیم: «اگر ذات قدوس متبارک (هنگام خلقت جهان) پیش‌بینی نکرده بود که بعد از بیست و شش دوره فرزندان اسرائیل تورات را قبول خواهند کرد، چنین کلامی را در تورات نمی‌گذاشت: «به‌فرزندان اسرائیل فرمان ده»؛ «با فرزندان اسرائیل سخن بگو». (۱) (برشیت ربا، ۱: ۵). «تنها خورشید برای روشنایی جهان آفریده شد. در این صورت ماه چرا آفریده شد؟ به‌جهت اینکه ذات قدوس متبارک پیش‌بینی کرده که در آینده بت‌پرستان خورشید و ماه را به‌عنوان خدایان خواهند پرستید، و از این‌رو چنین گفت: اکنون که اینها زوج هستند و یکدیگر را انکار می‌کنند، بت‌پرستان آنها را به‌این نیت که خدایانی هستند خواهند پرستید. پس اگر فقط یکی از آنها وجود داشته باشد، به‌طریق اولی که آنرا پرستش خواهند کرد» (برشیت ربا، ۱۰:۶) «چرا داستان دوازده جاسوس بیدرنگ بعد از شرح سعایت میریام از موسی آمده است؟ (سفر اعداد، ۱۲). به‌جهت اینکه ذات قدوس متبارک پیش‌بینی کرده بود که جاسوسان مطالبی ناروا و افترا آمیز درباره‌ی سرزمین کنعان خواهند گفت. از این‌رو، برای آنکه نگویند که ما از مجازات بدگویی اطلاع نداشتیم خداوند داستان جاسوسان را به‌داستان میریام پیوست، تا همه بدانند که بدگویی چگونه مجازاتی در پی دارد» (تنحوما - شلح، بند ۵).

از نظریه معجزات که در فصل پیش بدان اشاره شد، چنین استنباط می‌شود که علمای یهود معتقد هستند که خداوند سرنوشت و وقایع تاریخ جهان را حتی هنگام آفرینش آن پیش‌بینی کرده است. این موضوع صریحاً در این گفتار بیان شده است: «از آغاز آفرینش جهان، ذات قدوس متبارک اعمال نیکوکاران و بدکاران را پیش‌بینی کرد» (برشیت ربا، ۲: ۷). این نکته که چگونه این اعتقاد اصل اختیار را نیز در بردارد، در یکی از فصول آینده این کتاب شرح داده خواهد شد. (۲)

۱ - این عقیده برای مناست که تورات پیش از آفرینش جهان وجود داشته است.

۲ - رجوع شود به قسمت پنجم از فصل ۲ («اختیار»).

دانشمندان یهود گاه مجبور می‌شدند از این عقیده در مقابل انتقادات خصمانه دفاع کنند. این مکالمه که میان یک بت‌پرست و یک دانشمند روحانی یهود به عمل آمده است، شاهد بر این مدعاست. « بت‌پرستی از ربی یهوشوع بن قرحا پرسید: شما می‌گویید که خداوند از آینده خبر دارد؟ ربی یهوشوع گفت: بی‌گمان. بت‌پرست گفت: پس چرا در تورات نوشته شده است: «خداوند از اینکه انسان را بر روی زمین خلق کرده بود پشیمان شد و در دل خود مجزون گشت»؟ «سفر پیدایش، ۶:۶». ربی یهوشوع از او پرسید: آیا اولاد ذکور داری؟ پاسخ داد آری، گفت هنگام تولد او چه کردی؟ بت‌پرست گفت: هم خود شاد شدم و هم دیگران را شاد کردم. ربی یهوشوع گفت: مگر تو نمی‌دانستی که این پسر سرانجام روزی خواهد مرد؟ بت‌پرست گفت: چرا. لکن در موقع شادی باید شاد بود، و در هنگام عزا باید سوگواری کرد. ربی یهوشوع گفت: رسم ذات قدوس متبارک نیز چنین است. خداوند قبل از آنکه طوفان نوح را بر جهان آرد، هفت روز به خاطر نابودی بندگانش سوگواری کرد» (برشیت ربا، ۷:۲۷).

۷- ابدیت

در مورد خداوند، زمان را معنی و مفهومی نیست. به‌عنوان آفریننده عالم، خداوند می‌بایستی قبل از خلقت کائنات وجود داشته باشد، و بعد از پایان عالم نیز هستی او ادامه یابد. یکی از دانشمندان یهود خطاب به خداوند چنین گفته است: «همه چیز فرسوده و پوسیده می‌شود، جز تو که فرسوده و پوسیده نخواهی شد» (ویقرا ربا، ۱۹:۲). در زبان عبری، با تغییر دادن حرکات کلمات (ان بیلتخا) Ein Biltekha. به معنی: «غیر از تو کسی نیست» (کتاب اول سموئل، ۲: ۲). می‌توان آنرا چنین خواند: «ان بلوتخا». Ein Biltekha. که معنی آن چنین است: «کسی نیست که ترا فرسوده کند.» و در این باره چنین تفسیر شده است: «ذات خداوند همانند انسان‌ها نیست. انسان چنین است که ساخته دستانش او را فرسوده می‌کند و خود پس از او باقی می‌ماند. اما ذات قدوس متبارک دست‌ساخته های خود را فرسوده میکند و بعد از آن بقا از آن اوست» (مگیلا، ۱۴ الف).

یکی از سخنان اخلاقی علمای یهود چنین است: «حقیقت و راستی، مهر خداوند است». زیرا سه حرف الف، میم تاء که کلمه «امت» (حقیقت و راستی به زبان عبری) را تشکیل می‌دهد، حروف اولی و وسطی و آخری الفبای عبری (ابجد) می‌باشند، این امر نشانه آن است که خداوند در اول و در وسط و در آخر زمان قرار دارد. (برشیت ربا، ۸۱: ۲).

اغلب به تفاوت میان «یک سلطان که امروز زنده است و فردا در آرامگاه ابدی خفته است» و «پادشاه پادشاهان که تا ابد الابد زنده و جاوید است» اشاره شده است. (براخوت، ۲۸ ب).

درباره اضافه شدن کلمات «به‌حضور من» در فرمان دوم از ده فرمان، چنین توضیح داده‌اند: «می‌خواهد تعلیم دهد، همان‌طور که من تا ابد الابد زنده و جاوید هستم، همان‌گونه تو و نسل‌های آینده تو تا پایان همه دوره‌ها نباید بت‌پرستی کنید» (مخیلتا مربوط به آیه سوم از باب ۲۰ از سفر خروج، صفحه ۶۷ ب).

در یک مثال اخلاقی چنین گفته‌اند: امپراتوری وارد شهری شد. همه ساکنان شهر به استقبالش رفتند و او را ستودند. امپراتور را خوش آمد و به ایشان گفت: من فردا برای شما گرمابه‌های

گونگون خواهی ساخت ، و روز دیگر برای شما نهر و جوی آب پدید می‌آورد سپس برای خفتن به بستر رفت و دیگر از آن برنخواست . امپراتور کجا شد و وعده‌های او چه شد ؟ لکن ذات قدوس متبارک چنین نیست . زیرا او خداوندی است زنده و جاوید و پادشاهی است که تا ابد سلطنت می‌کند » (و یقرا ربا ، ۱:۲۶)

در يك مثال دیگر چنین گفته‌اند : « شخصی فرزندش را گم کرده بود و به جستجوی او به گورستان رفت . فرزانه‌ای او را دید و از او پرسید : فرزندى که گم کرده‌ای ، زنده است یا مرده ؟ پدر جواب داد : زنده است . آن فرزانه گفت : ای ابله‌ترین مردم جهان ! آیا معقول است که مردگان را در میان زندگان و زندگان را میان مردگان جستجو کنند ؟ همیشه رسم چنین بوده است که زندگان احتیاجات مردگان را رفع کنند . آیا ممکن است که مردگان کارگزار زندگان باشند ؟ همین نکته درباره‌ی خداوند که زنده و جاوید ابدی است صادق است . چنانکه گفته شده است : « و خداوند ، خدای حقیقی است . او خدای زنده و پادشاه ابدی است » (ارمیا ، ۱۰ : ۱۰) . خدایان بت پرستان اشیاء بی‌جانى هستند . آیا سزاوار است که ما خداوندی را که تا ابد زنده و جاوید است ترك گوئیم و به اشیاء بی‌جان سجده کنیم ؟ (و یقرا ربا ، ۶ : ۶)

نکته قابل توجه ، تفسیری است که درباره‌ی این آیه کرده‌اند : « دشمنان نیست شده ، خرابه‌ها ابدی گردیده‌اند » (مزامیر داود ، ۷۶:۹ یا ۷۶:۹) . دشمنان نیست شدند ، ولی شهرهایشان (۱) برای همیشه باقی مانده است . فی‌المثل ، قسطنطین قسطنطنیه را بنا کرد ، آپولوس شهر آپولیا را ساخت ، رومولوس روم ، آنطیوخوس انطاکیه ، اسکندر اسکندریه ، وسلوکوس سلوکیه را پی‌افکند . سازندگان این شهرها از میان رفتند ، اما شهرهایی که ساختند ، باقی مانده است لکن درباره‌ی تو ، ای خدا ، اگر بتوانیم بگوئیم : « شهرهایی را که تو ویران ساخته‌ای ، حتی یاد آنها نیز فراموش شد (دنباله‌ی آیه فوق) . این اشاره است به صیون و اورشلیم . همان‌طور که مکتوب است : « شهرهای مقدس تو بیابان شدند ، صیون بیابان ، و اورشلیم ویرانه گردید » (اشعیاء ، ۱۰:۶۴) « ولى خداوند تا ابد خواهد نشست و تخت خویش را برای داوری برپا داشته است » (مزامیر داود ، ۸:۹) . ذات قدوس متبارک آن شهرها را بار دیگر آباد خواهد کرد . بناکنندگان آن شهرها ، فقط انسان بودند ، از این جهت نابود شدند و ریشه آنها قطع گردید . همان‌گونه ، شهرهایی که بنا کردند ، برای همیشه ویران خواهد شد . اما خداوند که تا ابد زنده و جاوید است ، « تا ابد خواهد نشست و تخت خویش را برای داوری برپا داشته است » . او اورشلیم و صیون و سایر شهرهای سرزمین یهودا را از نو بنا خواهد کرد . همان‌طور که گفته شده است : « در آن زمان اورشلیم را اورنگ خدا خواهند نامید ، و تمامی ملتها به جهت (تکریم) نام خدا در اورشلیم اجتماع خواهند کرد ، و ایشان بار دیگر از نیت بد و هوی و هوس خویش پیروی نخواهند کرد (ارمیا ، ۱۷:۳) (میدراش تهیلیم مربوط به آیه ۷ از زمور ۹ مزامیر داود ، صفحه ۳ الف - ب) .

۱ - چنین بنظر میرسد که میدراش در اینجا کلمه « حوراوت » (Horavoth) را به جای آنکه « خرابه‌ها » معنی کند ، « شهرها » معنی کرده است . دانشمندی بنام « دایشی » (Daiches) نشان داده است که در کتاب مقدس کلمه « حوراوت » در چند مورد به معنی « شهرها یا قصرها » است ، و نه به معنی « خرابه‌ها » .

۸ - عدالت و رحمت

حضرت ابراهیم ، نخستین سرور عبرانیان ، خداوند را « داور تمام زمین » خواند (سفر پیدایش ، ۲۵:۱۸) و تلمود نیز درباره خداوند همین نظر را دارد خداوند به‌عنوان آفریننده جهان و خالق انسان بندگانش را مسئول روشی که در زندگی پیش می‌گیرند می‌داند و بندگان باید درباره اعمال خود در پیشگاه عدل الهی جوابگو باشند . داوریهی خداوند همواره درست و عادلانه است . « خداوند منصف است ، فراموشکار نیست ، از کسی ملاحظه نمی‌کند ، و رشوه نمی‌گیرد » (میشنا آووت ، ۲۲:۴) . ربان یوحانان بن زکای در بستر مرگ به شاگردان خود گفت ، که به‌زودی در پیشگاه خدایی که « نمی‌توانم باسخنان دلنشین از او استمالت کنم و یا زر و مال به‌او رشوه بدهم » دآوری خواهم شد . (براخوت ، ۲۸ ب) .

داوریهی و تصمیمات خداوند منصفانه است و از روی استبداد نیست . « بانوئی از اشراف روم به‌ربی یوسه گفت : خدای شما هرآن‌کس را که بخواهد به‌خود نزدیک می‌کند ، بدون آنکه عدالت را در نظر گیرد . ربی یوسه سبدی پر از انجیر برابر بانوی رومی گذاشت و آن بانو بهترین انجیرها را برچید و خورد . آنگاه ربی یوسه به‌او گفت : تومی دانی چگونه آنچه را که بهتر است برای خود انتخاب کنی . آیا ذات قدوس متبارک نمی‌تواند چنین کند ؟ خداوند هرآن‌کس را که اعمالش نیک است برمی‌گزیند و بخود نزدیک می‌کند » (بمیدبار ربا ، ۲:۳) .

در فرهنگ و ادبیات دانشمندان یهود درباره بی‌کاری مداوم ، میان عدالت الهی و رحمت او سخن بسیار رفته است . به‌ندرت می‌توان عبارتی را یافت که به‌خداوند به‌عنوان داور جهانیان اشاره کند و در ضمن از رحمت بی‌پایان او سخن نگوید .

کلمه « الوهیم » که « خدا » ترجمه می‌شود ، به‌جنبه دآوری « او » اشاره می‌کند ، و اسم اعظمی که از چهار حرف یاء - هاء - واو - هاء (۱) تشکیل یافته و « خداوند » ترجمه می‌شود ، به‌رحمت « او » اشاره می‌نماید ، (برشیت ربا ، ۳:۳۳) ، و درباره ترکیب این دو نام در آیه : « این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها ، در روزی که « خداوند خدا » زمین و آسمانها را ساخت » (سفر پیدایش ، ۲:۴) ، چنین توضیح داده شده است : « پادشاهی پیمان‌های بلورین داشت . پادشاه گفت : اگر من آبی را که در حال جوشیدن است درون پیمان‌ها بریزم همه آنها درهم می‌شکنند . و اگر آب بسیار سرد بریزم ، پیمان‌ها ترك برمی‌دارند . پس پادشاه چه کرد ؟ او آب گرم و سرد را درهم آمیخت ، و آن را درون پیمان‌ها ریخت ، و ظرفها سالم ماند . همین‌گونه ، ذات قدوس متبارک چنین فرمود : اگر من جهان را فقط با صفت رحمت بیافرینم ، گناهان مردم بی‌اندازه خواهد شد . و اگر جهان را با صفت عدالت بیافرینم ، چگونه دوام خواهد آورد ؟ پس جهان را با هر دو می‌آفرینم ، وای کاش که با این حال پایدار بماند » (برشیت ربا ، ۱۵:۱۲) .

درواقع ، چون در آفرینش جهان صفت رحمت مستولی بود ، از این‌روی به‌وجود آمدن انسان ممکن شد . « هنگامی که ذات قدوس متبارک خواست آدم ابوالبشر را بیافریند ، پیش‌بینی کرد که نیکوکاران و بدکاران از او به‌وجود خواهند آمد . » او تعالی ، گفت : اگر انسان را بیافرینم ، بدکاران از او به‌وجود

خواهند آمد. و اگر او را نیافرینم، پس نیکوکاران چگونه از نسل او پدید خواهند آمد؟ پس « او » چه کرد؟ « او » تعالی، شیوه و رفتار بدکاران را از مد نظر دور کرد، و رحمانیت به خود گرفت و آدم را آفرید « (برشیت ربا، ۴:۸) .

اگر رحمت سبب آفرینش جهان شد، چیره شدن این صفت بر عدالت محض، سبب ادامه بقای جهان علی‌رغم گناهکاران و شرارت آدمیان است. « از آدم ابوالبشر تا نوح ده دوره بود، تا معلوم شود که بردباری خداوند تا چه اندازه بسیار است. زیرا که مردم همه این دوره‌ها خدا را خشمگین می‌ساختند و این کار همچنان ادامه داشت، تا اینکه طوفان نوح را بر آنها آورد » (میشنا آووت، ۲:۵) .

هنگامی که ابراهیم از خداوند شکوه و گلایه کرد، چنین گفت: « آیا داور همه زمین انصاف نخواهد کرد؟ » (سفر پیدایش، ۲۵:۱۸) . معنی سخنان ابراهیم این بود: اگر تو میل داری که بقای جهان ادامه یابد، پس عدالت محض می‌تواند اجرا شود. و اگر تو می‌خواهی که عدالت محض اجرا شود، دیگر جهانی وجود نخواهد داشت « (برشیت ربا، ۶:۳۹) .

کلمه عبری برای بردباری پروردگار « ارخ اف » . Erekh Af . نیست، بلکه « ارخ اپییم » Erekh Appayim . است که شکل تشبیه دارد. این مطلب چنین توضیح داده شده است، که خداوند نه فقط در مقابل نیکوکاران بردبار است، بلکه در مقابل بدکاران نیز شکیبایی نشان می‌دهد. (باواقما، ۵۰:۵۰) . کتاب مقدس روایت می‌کند که وقتی خداوند صفات خود را بر موسی عیان ساخت، « موسی شتاب کرد و سر خود را بزمین خم نمود و سجده کرد » (سفر خروج، ۸:۳۴) . به این سؤال که « موسی چه دید که چنین کرد »، این پاسخ داده شده است: او به بردباری و شکیبایی الهی پی برد. (سنهدرین، ۱۱۱ الف) .

چیرگی ظاهری شر بر خیر در جهان، علامت تجلی رحمت الهی دانسته شده است. « موسی خدا را چنین توصیف کرد: « خدای عظیم و جبار و سهمناک » (سفر تشبیه، ۱۰:۱۷) . ارمیا او را « خدای عظیم و جبار » خطاب کرد. (ارمیا، ۳۲:۱۸) . زیرا گفت: در صورتی که بت‌پرستان در معبد او به رقص و پایکوبی می‌پردازند، کجاست سهمناکی او؟ دانیال او را « خدای عظیم و سهمناک » خواند (دانیال، ۴:۹) . زیرا گفت: در حالی که بت‌پرستان فرزندان « او » را به غلامی و بردگی می‌پزند و آنها را به کار می‌گیرند و زجرشان می‌دهند، کجاست جبروت او؟ هنگامی که اعضای مجمع کبیر سرکار آمدند، او را به همان ترتیب که موسی وصف کرده بود پذیرفتند، و بار دیگر وی را « خدای عظیم و جبار و سهمناک » خطاب نمودند. (نحمیا، ۹:۳۲) . زیرا گفتند: به عکس. این بزرگترین تجلی قدرت و جبروت اوست که بر خشم خود چیره می‌شود و در مقابل بدکاران شکیبایی نشان می‌دهد. و همین خود نیز تجلی سهمناک بودن اوست. زیرا اگر سهم و ترس او نبود، چگونه يك ملت تنها و بی‌کس و ضعیف می‌توانست در میان سایر ملل به هستی خود ادامه دهد؟ » (یوما، ۶۹ ب) .

چنین تعلیم داده شده است: « صفت رحمت پانصد برابر از کیفر گناهان بشر بیشتر است. این نتیجه از این حقیقت برمی‌آید، که هنگام کیفر دادن به افراد بشر، خداوند « انتقام گناهان پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آثانیکه او را دشمن می‌دارند می‌گیرد » (سفر خروج، ۵:۲۰) اما هنگام رحمت، خداوند « تا هزار پشت بر آثانی که او را دوست دارند و احکام او را نگاه میدارند رحمت

می‌کند» (مأخذ فوق ، آیه ۶) . در جمله اخیر ، متن عبری کلمات « هزارپشت » ، کلمه « الایم » Alafim . است ، که معنی لغوی آن « هزاران » می‌باشد ، و دست‌کم به دو هزار اشاره می‌کند . بنابراین ، تنبیه و مکافات حداکثر شامل حال چهار نسل می‌شود ، در صورتی‌که رحمت الهی لااقل بر دو هزار نسل می‌رسد . (توسیفنا سوطا ، ۱:۴) .

تلمود می‌گوید : « حتی هنگام غضب ، خداوند رحمت را بیاد می‌آورد » (پساحیم ، ۸۷) . و درباره خداوند گفته شده است : او به خود دعا می‌کند تا آنکه رحمتش بر خشمش چیره گردد . این فکر موجب تصور دلیرانه‌ای شده است که در این گفتار بیان میشود : ربی یوحانان از قول ربی یوسه گفته است : چگونه می‌دانیم که ذات قدوس متبارک دعا می‌کند ؟ از آنجا که گفته شده است : « ایشان را به‌کوه قدس خود خواهیم آورد و در خانه نماز خودم شادمانشان خواهیم ساخت » (اشعیاء ، ۵۶ : ۷) . گفته نشده است « نماز خودشان » ، بلکه « نماز خودم » . از این رو مدلل است که ذات قدوس متبارک نماز و دعا می‌خواند . دعای « او » کدام است ؟ راو زوطرا بر طویا ، از قول « راو » گفته است (متن دعای خداوند چنین است) : اراده من چنین باشد که رحمت‌های من خشم را فرو نشانند ، و رحمت‌هایم بر صفت‌هایم چیره گردند ، و با فرزندانم از روی رحمت رفتار کنم ، و هنگام داوری ، ارفاق و گذشت را درباره ایشان روادارم .

دانشمندان روایت کرده‌اند : ربی یشماعل بن الیشاع کاهن اعظم گفته است : روزی وارد محوطه قدس اقداس (در معبد بیت همیقداش) شدم تا بخور تقدیم دارم . دیدم که خداوند رب الجنود فراز اورنگی متعال و رفیع نشسته است . او به من فرمود : ای فرزندم یشماعل ، برای من دعا کن . من نیز چنین گفتم : الهی اراده تو بر این تعلق گیرد ، که رحمت‌های تو غضبت را فرو نشانند ، و رحمت‌هایت بر صفت‌هایت چیره گردند ، و با فرزندانم از روی صفت رحمت رفتار کنی ، و هنگام داوری ، ارفاق و گذشت را درباره ایشان رواداری » (براخوت ، ۷ الف) .

با همین لحن در جای دیگر چنین گفته شده است : « طی سه ساعت در هر روز ، خداوند پرمسند قضاوت جلوس می‌فرماید و همه اهل جهان را داوری می‌کند . هنگامی که می‌بیند دنیا به سبب چیرگی ظلم و فساد مستحق نابود شدن است ، از اورنگ عدالت بر می‌خیزد و بر سریر رحمت می‌نشیند » (عودازارا ، ۳) .

این اصل و عقیده ، بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد : « من خواهان مرگ شخص شریر و بدکار نیستم ، بلکه می‌خواهم که شخص شریر از طریق (بد) خود بازگشت نموده زنده بماند » (حزقیال نبی ، ۳۳ : ۱۱) .

روی همین اصل ، نظریه ندامت و توبه که در فلسفه و تعلیمات دانشمندان یهود جای بسیار مهمی را اشغال کرده است پی‌ریزی شده است . این عقیده به طرز با شکوهی در گفتار زیر نشان داده شده است : « صفات بشر همانند ذات قدوس متبارک نیست . هنگامی که یک انسان مغلوب می‌شود ، اندوهگین می‌گردد . اما هنگامی که خداوند مغلوب می‌گردد ، (بدین معنی که وقتی کسی باعث می‌شود که او خشم را از خود دور کرده و برحمانیت رفتار کند) شادمان می‌شود » (پساحیم ، ۱۱۹ الف) .

رحمت الهی در میل فراوان او به رهایی انسان از محکومیت آشکار می‌گردد . « حتی اگر نهصد و

نود و نه فرشته به محکومیت فردی رأی دهند ، و فقط يك فرشته به برائت او رأی دهد ، ذات قدوس متبارك شاخص ترازوی عدالت را به نفع آن فرد متمایل می‌سازد. (یروشلمی قیدوشین ، ۵ دال) . وقتی که « او » از روی عدالت مجبور می‌شود که بدکاران را عقوبت کند ، این کار را با تأسف و تحمل رنج انجام می‌دهد . این نکته به طرز جالبی در شرح واقعه غرق شدن مصریان در دریای سرخ بیان شده است . در آن هنگام ، فرشتگان خدمتگزار خواستند به سبب پیروزی خداوند در نابود ساختن شریران سرود افتخاری بسرایند . لکن پروردگار ایشان را از این کار باز داشت و چنین فرمود : « بندگان من به دریا غرق می‌شوند و شما می‌خواهید به درگاه من سرود بخوانید ؟ » (سنهدرین ، ۳۹ ب) .

بنابراین ، در عین حال که علمای یهود معتقدند خداوند داور جهان است ، مسرورند از اینکه او را « رحمانا » (رحمن) خطاب کنند و به ما آموخته‌اند که « جهان با نیکی و رحمت داوری می‌شود » (میشنا آووت ، ۳ : ۱۵) .

۹ - ابوت

در سراسر گفته‌های دانشمندان یهود در تلمود ، رابطه‌ای که بین آفریدگار و آفریدگان وجود دارد ، به شکل رابطه بین پدر و فرزند تصور شده است . خداوند را همواره « ای پدر ما که در آسمان هستی » خطاب می‌کنند . فی‌المثل ، یکی از اندرزهای دانشمندان یهود چنین است : « همچون پلنگ نیرومند ، همچون عقاب چابک و تیزپرواز ، همچون آهو بادپای ، و همچون شیر دلیر و زورمند باش ، تا رضای پدر را که در آسمان است فراهم آوری » (میشنا آووت ، ۲۰:۵) . وجود این رابطه نزدیک و آشکار شدن آن بر آدمی ، نشانه التفات خاص و بیش از حد معمول از جانب خداوند شناخته شده است : « افراد ملت اسرائیل عزیز هستند ، زیرا که فرزندان خدای حاضر در همه جا خوانده شده‌اند . محبت بیشتری که نسبت به ایشان شده این است که به خودشان اطلاع داده شده است که فرزندان خدای حاضر در همه جا خوانده شده‌اند . زیرا گفته شده است : « شما فرزندان خداوند خدای خود هستید » (سفر تثنیه ، ۱۰:۱۴) (میشنا آووت ، ۱۴:۳) . اگرچه این سخن که مبنایش بر یک آیه از کتاب مقدس است ، ظاهراً در وصف ملت اسرائیل گفته شده است ، معذالك باید گفت که اصل ابوت محدود به يك ملت نیست ، بلکه شامل حال کلیه افراد نوع بشر می‌شود ، زیرا که همگی بندگان خدا هستند .

درباره اینکه آیا این عطیه گرانبها به‌طور مشروط یا غیر مشروط به انسان داده می‌شود ، اختلاف نظر وجود دارد . درباره آیه « شما فرزندان خداوند خدای خود هستید » ، ربی یهودا چنین گفته است : هنگامی که رفتار شما همانند فرزندان خوب و وظیفه‌شناس باشد ، شما فرزندان خدای خود خوانده می‌شوید . لکن اگر رفتار شما آنچنان نباشد ، فرزندان خدای خود خوانده نمی‌شوید . ربی میثیر ، از طرف دیگر چنین عقیده دارد ، که « در هر حال شما فرزندان خدای خود خوانده می‌شوید » . و او برای اثبات مدعای خود از آیه‌های زیر دلیل و برهان می‌آورد : « ایشان فرزندان ابلهی هستند » (ارمیا ، ۲۲:۴) و « فرزندانانی هستند که در ایشان امانت و وفاداری نیست » (سفر تثنیه ، ۲۰:۳۲) . از آیه‌های فوق چنین استنباط می‌شود ، که اگر هم افراد ملت اسرائیل شایستگی نداشته باشند ، معذالك هنوز « فرزندان خدا » خوانده می‌شوند . (قیدوشین ، ۳۶ الف) .

در خطاب به ملت اسرائیل، خداوند این سخنان را فرموده است: « همه آیات و معجزات عظیم که من بخاطر شما ظاهر ساختم، به این قصد نبود که شما به من پاداش بدهید. بلکه برای آن بود که شما همچون فرزندان وظیفه‌شناسی مرا محترم بدانید و مرا پدر خود بخوانید» (شموت ربا، ۲۲: ۵).

به انسان اندرز داده شده است که علی‌الخصوص هنگام ادای نماز، چنین پندارد که از خدایی که برای او جنبه پدری دارد حاجات خود را می‌طلبد چنین روایت شده است که: « پرهیزگاران و پارسایان دورانهای پیش، نخست ساعتی در سکوت و تفکر می‌ماندند و سپس به ادای نماز می‌پرداختند، تا بدین وسیله بتوانند روی دل خود را متوجه پدر آسمانی خویش سازند» (میشنا براخوت، ۱: ۵). یکی از کهن‌ترین دعاها در کتاب نماز یهودیان با این کلمات آغاز میشود: ای خداوند خدای ما، تو ما را با محبت ابدی دوست داشته‌ای، و با شفقتی عظیم و سرشار بر ما رحمت کرده‌ای. ای پدر ما، ای پادشاه ما، برای خاطر اسم اعظمت، و برای خاطر پدران ما که بتو توکل داشتند، و تو نیز قوانین زندگی را به ایشان آموختی تا رضای ترا از صمیم قلب به جای آورند، ما را نیز مورد شفقت خود قرار ده. (۱). دعایی که ربی عقیوا در یکی از مواقع خشکسالی خواند و در گمارا ثبت شده است، چنین است: « ای پدر ما، ای پادشاه ما، ما به حضور تو گناهکاریم ای پدر ما، ای پادشاه ما، بجز تو ما پادشاهی نداریم. ای پدر ما، ای پادشاه ما، به خاطر خودت بر ما ترحم فرمای» (تعنیت، ۲۵: ب).

عقیده ابوت الهی بارها و به تکرار در تشبیهات و تمثیلات دانشمندان یهود منعکس شده است. برای توضیح درباره علت اختلاف آنچه که به ابراهیم خطاب شد: « پیشاپیش من بخرام» (سفر پیدایش، ۱۷: ۱). و وصفی که از نوح شده است: « با خدا راه می‌رفت» (سفر پیدایش، ۶: ۹)، چنین گفته‌اند: « تمثیل، پادشاهی دو پسر داشت، یکی بزرگ و دیگری کوچک. به پسر کوچک گفت: همراه و پایای من بیا. ولی به پسر بزرگ گفت: پیشاپیش برو» (برشیت ربا، ۳۰: ۱۱).

درباره این آیه: « و فرشته خدا که پیشاپیش اردوی اسرائیل می‌رفت حرکت کرده از عقب ایشان خرامید» (سفر خروج، ۱۴: ۱۹)، چنین توضیح داده شده است: « مردی به راهی می‌رفت و فرزندش پیشاپیش او بود. راهزنان آمدند تا کودک را برابیند. پدر طفل را از پیش برداشت و پشت سر خود قرار داد. گرگی از قفا پیدا شد. پدر کودک را برداشت و در جلوی خود قرار داد. آنگاه راهزنان از جلو و گرگ از قفای او آمدند. پدر فرزند را برداشت و در بازوان خود گرفت. کودک از تابش خورشید و گرمای آن به رنج آمد، پدر جامه خود را به روی او کشید، طفل گرسنه شد، پدر به او غذا داد تشنه شد، پدر سیراب کرد. خداوند نیز هنگامی که ملت اسرائیل را از بردگی مصریان نجات بخشید و از سرزمین مصر بیرونشان آورد با آنها همین گونه رفتار کرد» (مخیلتا مربوط به آیه فوق الذکر، صفحه ۳۰ الف).

یک مثال دیگر که دارای همان جنبه اخلاقی است، چنین می‌گوید: « شاهزاده‌ای از طریق صواب منحرف شد و به فساد گرائید. پادشاه ربی فرزند رانزد او فرستاد و چنین پیام داد: « فرزندم به راه راست و به سوی من برگرد». شاهزاده در جواب پیام پدر گفت: « باچه رویی به سوی تو بازگردم؟ من از تو شرم دارم، پدر دوباره برای او پیام فرستاد: « آیا ممکن است که فرزندی از بازگشت به سوی پدر شرم کند؟، چنانکه بازگردی، مگر نه این است که به نزد پدرت بازگشته‌ای؟» (دواریم ربا، ۲: ۲۴).

عقیده و اصل ابوت در این تعلیم که خداوند در کار ، ولادت انسان شرکت دارد ، به نحو جالبی چشمگیر است : « در کار ولادت انسان ، سه کس شرکت دارد : ذات قدوس متبارک ، پدر و مادر . پدر ماده سفید را تولید می‌کند ، که استخوانها ، پی‌ها ، ناخنها ، مغز سر و سفیدی چشم از آن است و مادر ماده قرمز را پدید می‌آورد ، که پوست بدن ، گوشت ، موها و سیاهی چشم از آن است . و ذات قدوس متبارک به طفل نفس ، روح ، قیافه بینائی ، شنوائی ، قدرت تکلم ، توانائی حرکت و فهم و شعور عطامی فرماید (نیدا ، - ۳۱ الف) . این بدان معنی است که والدین فقط جسم و کالبد انسانی را پدید می‌آورند و قوای روحانی و آنچه که شخصیت آدمی را می‌سازد ، همگی عطایای پدر آسمانی است .

ابوت خداوند مترادف با علاقه و محبت او نسبت به نژاد بشر است . هر مخلوقی خوددلیل زنده‌ای است بر اینکه پدر همه موجودات خدای واحد محبت است . بهترین توضیح که درباره این موضوع داده شده است در کلمات قصار ربی عقیوا یافت می‌شود : « انسان عزیز است ، زیرا که به صورت خدا آفریده شده است . محبت بیشتری که نسبت به او شده این است که ، به خود او نیز معلوم گشته است که به صورت خدا خلق شده است . زیرا گفته شده است : « چونکه خداوند انسان را به صورت خود ساخته است » . (سفر پیدایش ۹ : ۶) (میشنا آووت ، ۳ : ۱۴) .

۱۰ - قدوسیت و کمال

برای دانشمندان یهود ، اصل وجود خداوند ، يك مجرد ماوراء الطبیعه نیست ، بلکه خود شالوده زندگی اخلاقی صحیح و شایسته انسان است . همان‌گونه که قبلا اشاره شد ، بت پرستی هم‌آهنگ با اخلاق نکوهیده و پستی و ناشایستگی است . و بالعکس ، اعتقاد به خداوند ، از يك سطح فکر عالی و زندگانی پاک و قابل تحسین حکایت می‌کند و در صفحات بعدی این کتاب نشان داده خواهد شد که اصل « تقلید از خدا » اساس و پایه اصول اخلاقی تلمود است .

صفت اختصاصی که خداوند را از این لحاظ مشخص و متمایز می‌سازد « قدوسیت » است . این صفت دال بر آن است که خداوند از هر پستی و پلیدی بدور است و دارای کمال واقعی است . یهودی دانشمند و متدین همواره از خداوند به‌عنوان « ذات قدوس متبارک » یاد می‌کند و این رایج ترین نامی است که خدا را با آن می‌خوانند .

قدوسیت الهی و مفهوم آن برای انسان ، در این عبارت نهفته است : « ذات قدوس متبارک به انسان چنین گفت : من پاک هستم ، مسکن من پاک است ، خادمان من پاک‌اند و روانی که به تو داده‌ام پاک است . اگر تو روح خود را به همان پاکی که به تو دادم به من باز گردانی ، چه بهتر . و گرنه ، آن را پیش چشم تو نابود خواهم کرد » (ویقرا ربا ، ۱۸ : ۱) .

« قدوسیت » هنگامی که به خداوند نسبت داده می‌شود ، دارای اشاره ضمنی خاصی می‌گردد ، زیرا قدوسیت الهی دارای کمالی است خارج از حدود فهم انسانی . در این آیه : « زیرا او خدای قدوس است » (یوشع ، ۲۴ : ۱۹) ، صفت « قدوس » در متن عبری به صورت جمع آمده است ، و مقصود بیان این معنی است که : « او قدوس است با همه انواع قدوسیت » ، یعنی آنکه « او » تعالی ، کمال قدوسیت است . (یروشلمی براخوت ، ۱۳ الف) . درباره این که « مقدس باشید » (سفر لاویان ، ۱۹ : ۲) چنین

تفسیری شده است: « آیا می‌توان تصور کرد که انسان قادر است مانند خداوند مقدس باشد؟ از این رو، تورات چنین ادامه می‌دهد؟ « زیرا من قدوس هستم ». قدوسیت من بالاتر از هر قدوسی است که شما بتوانید به آن نایل شوید » (ویقرا ربا، ۲۴: ۹).

دانشمندان یهود نه تنها به قدوسیت کامل خداوند معتقدند، بلکه اصرار نیز دارند که هر فرد یهود عالی‌ترین وظیفه خود را این بداند که با احتراز از رفتار ناپسند قدوسیت خدا را از بی حرمت شدن حفظ نماید. خاندان اسرائیل به‌عنوان قوم برگزیده الهی محافظان نام و شهرت نیک خداوند در جهان هستند و با اعمال نیک و پسندیده خود بر اعتبار و افتخار « او » می‌افزایند و « نام او را تقدیس می‌کنند ». در مقابل، رفتار بد و ناپسند آنها باعث « حیلول هشم » (Hillul Hashem)، یعنی بیحرمتی به نام مقدس پروردگار می‌شود.

این ایمان که مربوط به رابطه بین خداوند و ملت اسرائیل است، از کتاب مقدس ریشه گرفته، و به عالی‌ترین وجه در ضمن نبوت‌های حزقیال نبی اظهار شده است. (۱) و علمای یهود آن را به خوبی درک کرده و به سرحد کمال رسانیده، و عامل و محرک اصلی و اساسی انسان در کلیه امور زندگی قرار داده‌اند. برای یک فرد یهودی، عمل بد تنها یک گناه انفرادی و خصوصی نیست، بلکه در عین حال خیانتی است نسبت به خداوند و جامعه بشری. بنابراین، بد کردن در حق یک غیر یهودی، گناهی سنگین‌تر و مذموم‌تر شناخته شده است از بد کردن به یک یهودی همکیش. « فریب غیر یهود و آزار رسانیدن به وی، گناهی است بسیار سنگین‌تر و ناپسندتر از فریب یک یهودی و بد کردن به او. به این جهت که بد کردن به غیر یهود باعث « حیلول هشم » (بیحرمتی به نام خدا) نیز می‌شود » (توسیفتا باواقما، ۱۰: ۱۵).

« حیلول هشم » یکی از شنیع‌ترین گناهان به‌شمار می‌آید. شناختی را که برای این گناه عظیم قائل شده‌اند، می‌توان از عبارت زیر دریافت: « کسی که مرتکب گناه « حیلول هشم » شده و نام خدا را خوار می‌کند، توبه و ندامت وی قادر نیست که مجازات او را به تعویق بیندازد، روز کیپور (کفاره) نمی‌تواند کفاره معصیت او باشد، ورنجها و ناملایمات نمی‌توانند آن را بشویند و پاک کنند. بلکه تنها مرگ شخص گناهکار است که می‌تواند گناه او را زایل کند و آن را محو سازد » (یوما، ۸۶ الف). در بخش‌های دیگر می‌بینیم که به « حیلول هشم » با نظر بدتری نگریسته‌اند، و کسی که باعث خوار شدن نام الهی می‌شود جزو پنج گروه از گناهکارانی است که برای آنها بخشش و آمرزشی نیست. (آووت ربی ناتان، ۳۹)

در اغلب موارد، قانون یهود برای خطای عمد و غیر عمد تفاوت قایل می‌شود. اما درباره گناه « حیلول هشم » تفاوتی در میان نیست. « هر آنکس که نام خدا را در خفا خوار کند، به‌طور آشکار او را مجازات خواهند کرد. چون در مورد گناه « حیلول هشم »، چه از روی سهو باشد و چه از روی عمد، مجازات یکسان است ». (میشنا آووت، ۴: ۴).

اگرچه به صراحت گفته شده است که رفتار انسانی انعکاسی بر نام الهی دارد، معهذا قدوسیت خداوند وابسته به اعمال بندگانش نیست، و از آن جدا است. از این رو درباره آیه « شما مقدس باشید زیرا من خداوند که خدای شما می‌باشم قدوس هستم »، چنین تفسیری شده است: « می‌خواهد بگوید، که

اگر شما مقدس شوید ، در دفتر اعمال شما این چنین رقم زده می‌شود که مرا تقدیس کرده‌اید . و اگر خود را مقدس نسازید به حساب شما چنین رقم زده می‌شود که مرا تقدیس نکرده‌اید . شاید تصور کنید مقصود از این آیه چنین باشد : اگر شما مرا تقدیس کنید ، من مقدس خواهم بود ، و گرنه ، من مقدس نخواهم بود ؟ نه . چونکه تورات چنین می‌افزاید : « زیرا من قدوس هستم » . من در قدوسیت خود باقی هستم ، چه شما مرا تقدیس کنید و چه نکنید » (سیفرا مربوط به آیه ۲ از باب ۱۹ از سفر لاویان) .

۱۱ - نامی بیرون از حدودیدیان

برای مردم مشرق زمین، اسم تنها وسیله‌نمایدن اشخاص نیست . بلکه اسم را معرف و مشخص ماهیت فرد و یا شیئی که به آن موسوم است می‌دانند . از این لحاظ یهودیان احترام خاصی برای «شم همفوراش» . Shem Hameforash . یا اسم اعظم خداوند که خود آن را بر ملت اسرائیل آشکار ساخته و همان نام تشکیل شده از چهار حرف یاء - هاء - واو - هاء می‌باشد (۱) قائل هستند .

چنین به نظر می‌رسد که در دوران کتاب مقدس به کار بردن این اسم در مکالمات روزمره منع نشده است . افزودن « یا - ه » یا « یا - هو » به عنوان « پسوند » به اسامی اشخاص (مانند یسعیاہ - یسعیاہو - حزقیاه - حزقیاهو) که حتی بعد از اسارت بابل نیز در میان یهود معمول و رایج بوده است نشانه آن است که به کار بردن و تلفظ اسم اعظم چهار حرفی ممنوع نبوده است . لکن در اوائل کار دانشمندان یهود ، این اسم را می‌بینیم که فقط در مراسم عبادت و نماز در معبد بیت‌همیقداش تلفظ می‌شده است . و بنظر می‌رسد که در آن موقع چنین قانونی وضع شده باشد : « در بیت‌همیقداش ، اسم اعظم همان طور که نوشته می‌شود همانگونه هم تلفظ می‌گردد، ولی در خارج بیت‌همیقداش آن را به صورت دیگری ادا می‌کنند » (میشنا سوطا، ۶: ۷)

اسم اعظم چهار حرفی ، در ضمن دعای خیر کاهنان که همه روزه در معبد بیت‌همیقداش خوانده می‌شد ، صریحاً تلفظ می‌شد . (سیفره بمیدبار ، فصل ۳۹ ، صفحه ۱۲ الف) . این نام توسط کاهن اعظم در روز کپیور (کفارہ) ، هنگامیکه وی سه بار از جانب خود ، و از جانب کاهنان و از جانب جماعت حاضر در معبد به گناهان اعتراف می‌کرده نیز تلفظ می‌شد . مرحله سوم اقرار به گناهان بدین نحو وصف شده است : « آن‌گاه کاهن اعظم به حضور خداوند به زاری چنین می‌گفت : ای خداوند، قوم تو، خاندان اسرائیل، به حضور تو خطا کرده‌اند ، مرتکب گناه شده‌اند و عصیان ورزیده‌اند . ای خدا ، به خاطر نام خودت از حضور تو استدعا دارم که خطاها گناهان و عصیانهای قوم خودت خاندان اسرائیل را که به حضور تو خطا کرده ، مرتکب گناه شده و عصیان ورزیده‌اند کفارہ کنی، همان طور که در تورات موسی بندهات مرقوم است : « زیرا که در این روز برای شما کفارہ خواهد کرد تا شما را تطهیر نماید ، و شما از جمیع خطاهای خود به حضور خداوند ظاهر خواهید شد » (سفر لاویان ، ۱۶ : ۳۰)

هنگامی که کاهنان و جماعتی که در معبد حضور داشتند اسم اعظم را که به وضوح از دهان کاهن اعظم خارج می‌شد ، می‌شنیدند ، همگی زانو زده و سجد می‌کردند و بر روی خود می‌افتادند و می‌گفتند : « متبارک باد نام جلال ملوکانه‌اش تا ابد الابد » . (میشنا یوما ، ۶ : ۲)

در اواخر دوران معبد بیت همیقداش ، در تلفظ صریح اسم اعظم چهار حرفی ابراز بی میلی می‌شد و سخنان ربی طرفون که از خاندان کهانت بود گواه بر این مدعا است . او چنین نقل می‌کند ، که در اوان کودکی ، پیش از آنکه به سن بلوغ برای انجام وظائف کهانت برسم : « روزی به دنبال خالوی خود به سکوی مخصوص دعای کاهنان در معبد همیقداش برآمدم ، و گوش فرا دادم تا بشنوم که کاهن بزرگ چه می‌خواند ، و شنیدم که او اسم اعظم را هنگامی که دیگر کاهنان سرود می‌خواندند ، آنچنان تلفظ کرد که صدای او با صدای آنها مخلوط گردد و اسم اعظم شنیده نشود » (قیدوشین ، ۷۱ الف) .

در پس این احتیاط در تلفظ صریح اسم اعظم چهار حرفی ، می‌توان به تنزل سطح اخلاق کاهنان آن دوران پی برد . تلمود می‌گوید : « در دورانهای پیشین ، کاهن بزرگ اسم اعظم چهار حرفی را به صدای بلند تلفظ می‌کرد . لکن از هنگامی که مردان هرزه درای و افسار گسیخته فراوان شدند ، وی اسم اعظم را به صدای کوتاه بر زبان می‌آورد » (یروشلمی یوما ، ۴ دال) .

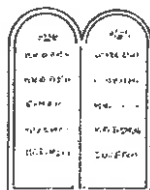
از طرف دیگر ، زمانی نیز بوده است که اسم اعظم آزادانه و به صدای بلند ، حتی توسط اشخاص عادی بازگو می‌شده است ، میشنا می‌گوید : « دانشمندان یهود چنین مقرر داشتند که انسان با ذکر اسم اعظم به دوست خود سلام گوید و احوال او را جو یا شود » (میشنا براخوت ، ۹ : ۵) . چنین گفته‌اند که این رسم از آن جهت معمول شد تا میان یهودیان و سامریان و نیز میان یهودیان متدین و یهودیان مسیحی شده تفاوتی باشد .

لکن این رسم خیلی زود متروک شد ، و « در میان کسانی که از جهان آینده و عالم باقی سهمی نخواهند داشت آن کسی است که ، اسم اعظم را آنطور که نوشته می‌شود تلفظ کند » (میشنا سنهدرین ، ۱۰ : ۱۰) . یکی از علمای یهود قرن سوم میلادی چنین فتوی داده است : « هر آن کس که اسم اعظم چهار حرفی را آنطور که نوشته می‌شود به‌طور صریح تلفظ کند ، مرتکب گناه کبیره‌ای شده است » (پسیقتا ، ۱۴۸ الف) .

در موقع خواندن کتب مقدس و یا نمازهای روزانه ، اسم اعظم چهار حرفی را « ادونای » (سرور من) تلفظ می‌کنند . روایتی هست که دانشمندان و معلمان دینی تلفظ اصلی و صحیح اسم اعظم چهار حرفی را يك يا دو بار در هر هفت سال به شاگردان خود تعلیم می‌دادند . (قیدوشین ، ۷۱ الف) . این رسم نیز بعد از مدتی موقوف شد ، و امروزه شیوة تلفظ صحیح اسم اعظم را کسی به‌طور یقین نمی‌داند . از آنچه که تاکنون راجع به خدا گفته شد چنین استنباط می‌شود ، که یهودیان در دوران تلمود ، همانند پیشینیان خود در عصر کتاب مقدس ، تنها يك مسبب اولیة محض را پرستش نمی‌کردند . بلکه خدای ایشان در اصل يك خدای « اختصاصی » بود ، یعنی خدایی که برای شناسندگان و پرستندگان خوديك حقیقت و واقعیت است . نزدیک بودن خداوند به بندگانش ، و در دسترس بودن او برای آنها ، در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت . و بقدر کفایت ، مطالبی گفته شد تا معلوم شود که تفکر درباره خدا به این منظور است که این تفکر الهامی باشد برای يك زندگی صحیح و مقدس و آمیخته با عدالت .

بعضی از اصول و عقاید درباره خداشناسی و خداپرستی ، بنا به مقتضیات زمان به توسط دانشمندان یهود قوت بیشتری یافت ، و مورد تأکید خاصی قرار گرفت . در زمانی که مسیحیان اولیه شروع به تبلیغ اصل تثلیث در میان مردم کردند ، لازم دانسته شد که به اصل وحدانیت خدا بیش از پیش توجه شود و

به‌عنوان اعتراض به‌اعمال خلاف اخلاق و ننگ‌آمیزی که ملل همسایه یهود به‌خدایان عجیب و غریب خود نسبت می‌دادند ، اصل تجسم‌ناپذیر بودن خداوند و قدوسیت او پیوسته مورد تأکید قرار می‌گرفت .
 علمای یهود می‌کوشیدند تا اعتقاد خود را به‌خداوند پاک و دور از آلودگی و فساد نگاه‌دارند ، تا آنکه این اعتقاد نیرویی باشد برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و اعتلای روح افرادی که به‌خدا ایمان‌دارند و او را می‌پرستند . او برای ایشان خدایی است که می‌توانند به‌وی نزدیک شوند ، با وی صمیمانه گفتگو کنند و راز دل خود را با او در میان نهند . او پدری است بخشنده و مهربان که خانواده زمینی خود را دوست دارد و خواستار خوشبختی و سعادت ایشان است . اگرچه او به‌خاطر عظمت بی‌پایان و کمال مطلقش بالضروره از مخلوقات خود جدا و دور است ، معهذایک رابطه محکم و مطمئن بین وی و آفریدگانش همواره برقرار است ، زیرا که او انسان را به‌صورت خود آفریده است . این عقیده و اصل بی‌نهایت مهم ، بشر را از سایر موجودات زنده ممتاز ساخته ، و انسانیت را به‌سوی الوهیت بالا می‌برد ، هرچند که حفاصل بین خدا و انسان هرگز از میان برداشته نخواهد شد .





فصل دوم ، خدا و کائنات

پیدایش عالم و انتظام آن ، خارج بودن از جهان مادی
و نفوذ مطلق در عالم ، فرشتگان ، اسرائیل و سایر ملل
جهان .

۱- پیدایش عالم و انتظام آن

توجه به تحقیقات نظری در علوم ماوراءالطبیعه که وجه تمایز فیلسوفان و متفکران یونان و روم محسوب می شد ، آن قدرها مورد علاقه دانشمندان اسرائیل نبود . نظریه های ارسطو و افلاطون درباره آفرینش عالم ، احتمالاً برای برخی از این دانشمندان پوشیده و بی اثر نبوده است . لکن این علوم به عنوان موضوعی برای تحصیل و آموزش ، در مدارس فلسطین و بابل رسوخ و توسعه نیافته بود . بلکه به عکس . به طوری که از اطلاعیه زیر برمی آید تحصیل این گونه علوم را به شدت منع می کردند .

« هر آن کس که درباره چهار موضوع بیندیشد و غور رسی و تحقیق کند ، برای او بهتر آن می بود که به دنیا نیاید . آن چهار عبارتند از : در بالا چیست ، در پایین چه خبر است ، قبل از خلقت جهان چه بوده است ، و بعد از انقراض عالم چه خواهد شد » (میشناحگیگا ، ۱:۲) .

این گفتار بن سیرا Ben Sira . (یکی از علمای روحانی یهود) در تلمود نقل شده و مورد تأیید قرار گرفته است : « درباره آنچه که برای توشگفتی آور و اسرار آمیز است تحقیق مکن ، و راجع به آنچه که از تو پوشیده است غور رسی منما . درباره آنچه که به تو اجازه داده شده است تفکر کن ، و با رازهای پنهانی کار نداشته باش » (حگیگا ، ۱۳ الف) و به این پرسش که چرا داستان آفرینش جهان با حرف الف که اولین حرف الفبای عبری است شروع نشده ، بلکه با دومین حرف یعنی حرف بت . Beth آغاز گشته است (۱) ، این پاسخ داده شده است : « همچنان که حرف بت از سه جهت بسته و فقط از

۱ - اولین حرف نخستین کلمه سفر پیدایش حرف بت است که دومین حرف الفبای عبری است . شکل آن یک مربع است که ضلع طرف چپ آن برداشته شده است : (ا) . خط عبری از راست به چپ نوشته می شود .

طرف جلو باز است ، همان‌طور مجاز نیستی تحقیق کنی که در بالا چیست ، در پائین چه می‌گذرد ، قبل از آفرینش عالم چه بوده است ، و بعد از انهدام جهان چه خواهد شد . بلکه فقط اجازه داری که درباره آنچه که بعد از خلقت عالم روی داده است تحقیق کنی». (یروشلمی حگیگا ، ۳ جیم) .

مخالفت با این‌گونه تحقیقات ، به دو جهت بوده است . نخست آنکه چنین تحقیقاتی برای ایمان مذهبی خطرناک بود (۱) و سبب سستی ایمان می‌شد ، تا آنجا که برخی از دانشمندان بلندپایه یهود از این خطر مصون نماندند . روایتی بس جالب در تلمود یافت می‌شود که چنین می‌گوید : « چهار نفر به «پردس» (۲) Pardes . قدم نهادند (درباره اسرار وجود الهی تحقیق و تعمق نموده و در صدد کشف رازهای آفرینش جهان برآمدند) . آنان بن عزای ، بن زوما ، الیشاع احرو و ربی عقیوا بودند . ربی عقیوا بدیشان گفت : هنگامی که شما به سنگهای مرمر پاك و شفاف و صیقل یافته رسیدید مبادا به تصور باطل بگوئید : آب ، آب . زیرا که گفته شده است : « دروغگو پیش نظر من نخواهد ماند » (مزامیر داود ، ۱۰۱ : ۷) . بن عزای خیره نگریست و مرد ، بن زوما نگاه کرد و از آنچه که دید دیوانه شد ، و الیشاع احرو نهالها را قطع کرد (۳) . فقط ربی عقیوا به سلامت از آنجا خارج شد » (حگیگا ، ۱۴ ب) .

مفهوم واقعی گفتار فوق نامعلوم است ، لکن اشاره‌ای که به آب شده است ممکن است کلیدی جهت حل این معما باشد . یونانیان و پس از آنها معتقدین به عرفان ، چنین تعلیم می‌دادند که آب عنصر اصلی بود که عالم از آن آفریده شد ، و در تلمود نیز به این موضوع اشاره شده است . از این رو چنین احتمال می‌رود که مقصود ربی عقیوا این بوده است که وقتی ایشان در تحقیقات خود به « سنگهای مرمر پاك » یعنی به اورنگ خداوند که مظهر حقیقت نهایی است می‌رسند ، باید از تفکر درباره این نظریه که آب عنصر اصلی بوده که جهان از آن به وجود آمده است احتراز جویند .

دلیل دیگر برای آنکه چرا این‌گونه تحقیقات را مذموم می‌پنداشتند این بود که دانشمندان یهود احساس می‌کردند مسائل این جهان برای مشغول داشتن ذهن انسان آن اندازه زیاد است که توجه به فرضیه‌های مربوط به جهان غیرمادی فکر انسان را از امور زندگی واقعی که دارای اهمیت بیشتری است منحرف می‌سازد . جمله : تحقیق و پژوهش اصل کار نیست ، بلکه عمل مهم است » (میشنا آووت ، ۱ : ۱۷) ، اصل هادی و راهنمای ایشان بود .

معهدا رشته‌هایی از تحصیل و تحقیق وجود دارد که بعضی از علمای یهود در آن وارد شده و آن را توسعه داده‌اند . این رشته‌ها عبارتند از « معسه برشیت » . Maaseh Béréshit . (اسرار کیفیت آفرینش جهان) که مبتنی بر فصل اول سفر پیدایش است و دیگری « معسه مرکاوا » Maaseh Merkavah (اسرار اورنگ جلال الهی) است که مأخوذ از باب اول کتاب حزقیال نبی است . مطالب مذکور را فقط پنهانی و به‌طور انفرادی به شاگردان و مریدان برگزیده و قابل اطمینان تعلیم می‌دادند و از این تعالیم پنهانی

۱ - در حقیقت باید گفت که علمای یهود به طور کلی با تحقیقات عقلانی و منطقی مخالف نبودند ، و عقیده داشتند که ایمان باید بر عقل و منطق متکی و استوار باشد . در این باره می‌توان گفته هیلل را شاهد آورد که می‌گوید : « يك شخص جاهل و بیسواد نمی‌تواند بارسا و پرهیزگار باشد » (میشنا آووت ، ۲ : ۵) .

۲ - فردوسی یا بهشت .

۳ - « احرو » به معنی « شخصی دیگر » است . نام اصلی او الیشاع بن ابویا بوده است . او شکاک شد و از دین یهود کناره گرفت . بدین جهت همقطاران سابقش با چنین عنوان ننگ آمیزی بدو اشاره می‌کردند . اصطلاح « قطع کردن نهالها » به معنی منکر اصول دین شدن و کافر گشتن است .

ظاهراً نوشته مدونی در دست نیست، جز آنکه بخش‌هایی از آن که اشاره به کیفیت آفرینش جهان و نظم عالم هستی می‌کند، در تلمود و در میدراش وارد شده است. این مطالب نتیجه تحقیقات علمی درباره پدیده‌های طبیعی نیست، بلکه کوششی شده است تا حقایق درباره اصل و مبدأ و ساختمان جهان هستی از متن آیه‌های کتاب مقدس استنباط گردد.

علت اینکه دانشمندان یهود به کتاب مقدس به عنوان منبعی برای تنویر فکر و کسب اطلاعات درباره موضوعهای فوق‌الذکر مراجعه کرده‌اند، به آسانی قابل فهم است. آیه‌ای از کتاب مقدس چنین می‌گوید: «خداوند مرا (یعنی عقل و دانش را) به وجود آورد و مبدأ طریق خود قرار داد، قبل از اعمال خویش از ازل. من از ازل برقرار شدم، از ابتداء و پیش از به وجود آمدن زمین» (امثال سلیمان، باب ۸. آیه‌های ۲۳-۲۲).

عقل و دانش که طبق آیه‌های فوق حتی قبل از آفرینش جهان به وجود آمده است، طبعاً با تورات یکی دانسته شده است. و چون خداوند آن را قبل از هر چیز دیگر آفرید، «او تعالی» بایستی این کار را از روی نیت خاصی انجام داده باشد. این نیت طرح نقشه‌ای بود که می‌بایستی عالم هستی از روی آن ساخته شود. «تورات چنین می‌گوید: من ابزار معماری و ساختمانی ذات قدوس متبارک بودم. معمول چنین است که وقتی که یک پادشاه کاخی را بنا می‌کند، این کار را از روی فکر خود انجام نمی‌دهد، بلکه از فکر و نظر یک مهندس و معمار کمک می‌گیرد. معمار نیز کاخ را از فکر خود و بدون طرح نقشه نمی‌سازد بلکه نخست نقشه کاخ را با تمام جزئیاتش می‌کشد، تا بداند که اطاقها و مدخلهای آن را کجا و چگونه بسازد. ذات قدوس متبارک نیز همین‌گونه رفتار کرد. او بر تورات نگریست و از روی آن جهان را آفرید» (برشیت ربا، ۱: ۲).

این یک عقیده افلاطونی است که فیلون فیلسوف معروف یهود آن را پذیرفته و چنین نوشته است: «خداوند که تصمیم بر ایجاد یک دنیای عظیم گرفته بود، ابتدا نقشه و شکل آن را در ذهن و خاطر خود مجسم کرد، و سپس از روی آن جهانی ساخت که فقط به وسیله عقل قابل درک بود، و آنگاه عالم دیگری که به وسیله حواس خمس محسوس باشد به وجود آورد، که جهان اولی الگو و نمونه آن بود». (۱). تورات منعکس کننده اراده و مشیت خداوندی است، و از این رو علمای یهود کلمات آن را مورد تحقیق و کاوش قرار می‌دادند تا درباره اسرار خلقت و ساختمان جهان اطلاعاتی به دست آورند. این فرضیه، بیشتر نظریاتی را که دانشمندان روحانی یهود درباره عالم هستی اظهار داشته‌اند و در فرهنگ و ادبیات دانشمندان یهود یافت می‌شود، به خوبی توجیه می‌کند.

همچنانکه قبلاً دیدیم، این حقیقت که خداوند پیش از همه چیز وجود داشته است، یکی از صفات خاص «او» است. از این حقیقت این نتیجه به دست می‌آید که هر آنچه در عالم وجود دارد بایستی آفریده شده باشد، و نمی‌توانسته است که مانند «او تعالی»، آغاز وجود داشته باشد. ارسطو به ابدیت وجود ماده عقیده داشت و آن را تعلیم می‌داد، ولی دانشمندان یهود مخالف این نظر بودند. این مسأله موضوع بحثی است که بین یک فیلسوف و ربان گمیلیل در گرفت. فیلسوف گفت: خدای شما صنعتگر بزرگ و ماهری است. ولی چیزی که هست او مصالح مناسبی آماده یافت که در کار آفرینش به او کمک کردند. این مصالح



عبارت بود از: تهو. Tohu (ویرانگی)، بهو. Bohu. (جای نهی) (۱)، تاریکی، باد، آب، و لجه‌ها. ربان گملیل در جواب او گفت: وای بر تو! کتاب مقدس می‌گوید که همه اینها آفریده شده‌اند. درباره «تهو و بهو» گفته شده است: «من سازنده صلح و سلامتی و آفریننده‌ی بدی هستم» (اشعیا: ۴۵: ۷). درباره تاریکی: «من به وجود آورنده روشنایی و آفریننده تاریکی هستم» (آیه فوق). درباره آب: «ای فلک الافلاک! او را تسبیح بخوانید، وای آبهایی که فوق آسمانها جای دارید» (مزامیر داود، ۱۴۸: ۴). چرا آنها باید او را تسبیح گویند؟ «زیرا که او فرمود و آنها آفریده شدند» (مزمو ر فوق: آیه ۵). درباره باد: «زیرا اینک آن «خدایی» که کوههارا ساخته و باد را آفریده است...» (عاموس، ۴: ۱۳). درباره لجه‌ها: «هنگامی که لجه‌ها هنوز نبودند من مولود شدم» (امثال سلیمان، ۸: ۲۴) (برشیت ربا، ۱۲: ۱).

همین تأکید درباره اصل «خلقت از هیچ» را می‌توان در عبارت زیر یافت: «ده چیز در نخستین روز خلقت آفریده شدند، و آنها عبارتند از آسمان، زمین، تهو، بهو، روشنایی، تاریکی، باد، آب، مدت روز و مدت شب» (حگیگا، ۱۲ الف). در این فهرست نام عناصر اولیه‌ای که جهان از آنها تشکیل یافته بود برده شده است، و تفسیری که تلمود درباره آنها کرده است این چنین یاد می‌شود.

آسمان - لغت عبری آسمان «شامیم» Shamayim است و آن را ترکیبی از دو کلمه «شام» (آنجا) و «میم» (آب) یا «اش» (آتش) و «میم» دانسته‌اند، مقصود آن که آسمان از دو عنصر فوق ساخته شده است. (حگیگا ۱۲ الف).

در کتاب مقدس هفت نام برای آسمان یافت می‌شود، و از این رو آسمان را دارای هفت طبقه دانسته‌اند، و نامهای آن از این قرار است: ویلون. Vilon، راقیح. Raghiaa، شحاقیم Shehaghim، زوول Zevul، ماعون Maon، ماخون Makhon، عراوت Aravoth، زمین - مانند آسمان، زمین را نیز دارای هفت طبقه دانسته‌اند، زیرا برای آن هفت کلمه در کتاب مقدس یافت می‌شود. (استر ربا، ۱: ۱۲).

درباره اینکه آیا آسمان و زمین هر کدام مستقلاً ساخته شده‌اند یا نه، عقاید مختلفی ابراز شده است «ربی الیعزر گفت: هر آنچه که در آسمان است، از آسمان به وجود آمده است، و هر آنچه که در زمین است، از زمین تولید شده است» دلیل او از آیه‌های ذیل است: «خداوند را از آسمانها تسبیح بخوانید... خداوند را از زمین تسبیح بخوانید...» (مزامیر داود، ۱۴۸). ربی یهوشوع گفت: هر آنچه که در آسمان و زمین است، از آسمان به وجود آمده است. دلیل وی از این آیه است: «زیرا به برف می‌گوید بر زمین بیفت». (ایوب، ۳۷: ۶). همان‌طور که برفی که روی زمین است از آسمان به وجود آمده است، همان‌گونه نیز هر آنچه که در آسمان و زمین است، از آسمان تولید شده است. راهونا از قول راهو یوسف گفت: هر آنچه که در آسمان و زمین است، از زمین به وجود آمده است. زیرا گفته شده است: همان‌طور که باران و برف از آسمان می‌بارد...» (اشعیا، ۵۵: ۱۰). همان‌گونه که باران از آسمان بر زمین می‌بارد ولی اصل آن از زمین است، همان‌طور نیز هر آنچه که در آسمان و زمین

۱ - تمام این کلمات در آیه‌های اول سفر پیدایش یافت می‌شود. «تهو و بهو» را معمولاً ویرانه یا بائر و نهی ترجمه می‌کنند. تفسیری

که علمای یهود درباره این کلمات کرده‌اند خواهد آمد.

است ، از زمین به وجود آمده است » (برشیت ربا ، ۱۲ : ۱۱) .

درباره تعداد ستونهایی که زمین بر آنها استوار است ، عقاید مختلفی ابراز شده است . « ربی یوسه گفت : وای به حال مردمی که می‌بینند ، ولی نمی‌دانند چه چیز را می‌بینند . ایستاده‌اند ، ولی نمی‌دانند روی چه ایستاده‌اند . زمین روی چه تکیه دارد ؟ بر روی ستونها . زیرا گفته شده است « آن (خدائی) که زمین را از مکانش می‌جلباند و ستون‌هایش متزلزل میشوند » (ایوب ، ۹ : ۶) . ستونها روی آب قرار دارند . زیرا گفته شده است : به آن (خدائی) که زمین را بر آنها گسترانیده است » (مزامیر داود ، ۱۳۶ : ۶) . آب روی کوهها استوار است . زیرا گفته شده است « آبها بر کوهها ایستاده‌اند » (مزامیر داود ، ۱۰۴ : ۶) . کوهها روی باد استوار هستند . زیرا گفته شده است : « زیرا اینک آن (خدایی) که کوهها را ساخته و باد را آفریده است » (عاموس ، ۴ : ۱۳) . باد روی طوفان قرار دارد . زیرا گفته شده است : « و (تو ای) باد طوفانی که فرمان او را به جامی آوری » (مزامیر داود ، ۱۴۸ : ۸) و طوفان نیز بر بازوی قدرت ذات قدوس متبارک تکیه دارد . زیرا گفته شده است : « و در زیر بازوهای جاودانی است » . (سفر تثنیه ، ۳۳ : ۲۷) دانشمندان می‌گویند که زمین روی دوازده ستون استوار است . زیرا گفته شده است : حدود ملت‌ها را قرار داد بر حسب شماره (اسباط) بنی اسرائیل » (سفر تثنیه ، ۳۲ : ۸) . برخی معتقدند که تعداد ستونها هفت است . زیرا گفته شده است : « حکمت خانه خود را بنا کرده ، و هفت ستونهای خویش را تراشیده است » (امثال سلیمان ، ۹ : ۱) . ربی المازار بن شموع گفت : زمین روی يك ستون پایدار است که نامش « شخص نیکوکار » است . زیرا گفته شده است : « اما شخص نیکوکار شالوده و اساس جهان است » (امثال سلیمان ، ۱۰ : ۲۵) (حکلیگا ، ۱۲ ب) .

توضیح - البته باید توجه داشت که اگر علمای تلمود برای زمین پایه‌ها و ستونهایی فرض کرده‌اند ، مقصود ایشان پایه‌ها و ستون‌های مادی و جسمانی نبوده است . زیرا ایشان از روی این آیه که می‌گوید : « آن (خدائی) که شمال را بر ویرانگی و خلاء پهن می‌کند و زمین را روی هیچ آویخته می‌سازد » (ایوب ، ۲۶ : ۷) ، می‌دانستند که زمین بر پایه یا ستونی تکیه ندارد ، و « روی هیچ » ، یعنی در فضای لایتناهی معلق و در گردش است . بلکه ایشان می‌خواستند با رموز و اشاره بفهمانند که زمین و دنیای هستی به خاطر صفات عالیة انسانی و به حق نیکوکاران و اعمال حسنة ایشان برقرار و پایدار است . به عبارت دیگر ، دانشمندان یهود ، مردان نیکوکار و صفات پسندیده آنان را ضامن بقای عالم هستی می‌دانستند ، و عقیده داشتند که خداوند به خاطر و به حق آنان کره زمین را از انهدام بر اثر عوامل گوناگون حفظ می‌کند . هر يك از دانشمندانی که به آنها اشاره شد ، عقیده شخصی خود را در این باره بیان داشته‌اند . ربی شمول الیمرز هلوی ایدلش ، یکی از مفسران عالیقدر تلمود که به « مهارشا » معروف است ، درباره اظهارات علمای تلمود راجع به ستونها و پایه‌های زمین توضیحاتی داده است که خلاصه آن چنین است :

فرض از ستونهایی که زمین بر آنها قرار دارد عواملی است که خداوند به خاطر آنها جهان را از انهدام حفظ می‌کند و بقای آن را ادامه می‌دهد . این ستونها یا عوامل به عقیده شیمون همدیق سه تاهستند و عبارتند از : ۱- تورات (علم و دانش) ، ۲- عبادت الهی ، ۳- خیر و احسان مردم نسبت به یکدیگر . (میشنا آووت ، ۱ : ۲) . بنا به عقیده ربان شیمون بن گمیلیل این ستونها عبارتند از : ۱- حقیقت و راستی ، ۲- قضاوت عادلانه ، ۳- صلح و صفا . (میشنا آووت ، ۱ : ۱۸) .

این که گفته‌اند ستونها روی آب قرار دارد ، فرض از آب اشاره به تورات است که آب زندگی خوانده شده ، و مقصود این است که بدون طم و دانش هیچ يك از ستونهای نامبرده پایدار نخواهد بود فرض از کوهها اشاره به دانشمندان و عرفای است که مانند کوه در برابر سختیها و رنجهای زندگی استوار می‌ایستند و دقیقه‌های از کسب علم و دانش و ترکیه نفس خود فارغ نمی‌مانند ، و بدون وجود ایشان ، جهان بی‌فولهای وحشتناک پیش نخواهد بود .

فرض از باد که کلمه عبری آن نیز به معنی روح نیز هست ، اشاره به روحیه قوی دانشمندان و اراده تزلزل‌ناپذیر آنان برای مقابله با مشکلات زندگی است که جهت کسب دانش و صفا بخشیدن به نفس و روح خویش همه رنجا را بر خود هموار می‌سازند ،

فرض از طوفان اشاره به غرائز نفسانی است که همواره روح انسان را متلاطم می‌کند و برای از پای درانداختن او دائم در تلاش است ، ولی شخصی با نیروی اراده بر آن غالب می‌شود و آن را تحت تسلط خود می‌آورد .

این که گفته‌اند طوفان روی بازوی قدرت الهی قرار دارد ، اشاره به آن است که اگر کمک پروردگار نباشد ، انسان ، به تنهایی نخواهد توانست در نبرد با غرائز نفسانی و وسوسه‌های شیطانی پیروز گردد . (بقیه زیر صفحه مقابل)

تهو و بهو - این دورا چنین وصف کرده‌اند: « تهو خط سبزی است که همه جهان را احاطه کرده است و از آن تاریکی به وجود آمد » چنانکه گفته شده است: « او تاریکی را مخفی گاه خود و خیمه گرداگرد خویش قرار داد . » (مزامیر داود ، ۱۸ : ۱۲) . بهو اشاره به سنگهای لجن آلوده‌ای است که در ژرفناها فرو رفته‌اند و از آنها آب تولید شده است . چنانکه گفته شده است : « او بر آنها خط ویرانی (تهو) و شاقول‌های خلاء (بهو) را خواهد کشید » (اشعیاء ، ۳۴ : ۱۱) (حگیگا ، ۱۲ الف) الف . بنابراین تهو و بهو دو عنصر اصلی بودند که عالم از آنها بوجود آمد. یکی تاریکی که آن را موجودی خلق شده میدانستند و نه عدم روشنایی ، و دیگری آب .

روشنایی - این مسئله که آیا روشنایی پیش از آفرینش جهان خلق شده است یا نه، مورد بحث قرار گرفته است . « ربی یهودا گفت : قبل از هر چیز ، روشنایی آفریده شد : تمثیل ، پادشاهی خواست کاخی بسازد ، اما محل آن در تاریکی فرو رفته بود . پادشاه چه کرد؟ او چراغها و فانوسهایی روشن کرد تا بداند که شالوده بنارا کجا بریزد . به همانگونه ، روشنایی قبل از هر چیز آفریده شد . ربی نحیما گفت : نخست جهان خلق شد ! تمثیل ، پادشاهی قصری ساخت و سپس آن را با چراغها و فانوسها مزین نمود (برشیت ربا ، ۳ : ۱) . از آنجائی که خورشید تا روز چهارم نور نداشت ، پس منبع روشنایی چه بود ؟ به این سؤال دو جواب داده شده است . يك ربی گفته است : « ذات قدوس متبارك به نور ملبس شد ، و فروغ شکوه او سراسر جهان را منور ساخت » (برشیت ربا ، ۳ : ۴) . ربی دیگر اظهار داشته است که روشنایی از محل معبد بیت همیقداش ، که مرکز آفرینش زمین بود سرچشمه گرفت . (مأخذ فوق) . هر دو گفته مبین این عقیده است که فقط با روشنایی معنوی که از جلال الهی پرتوافکن است ویرانی و آشفته‌گی می‌تواند به آبادی و نظم مبدل گردد .

تاریکی - قبلا به این موضوع اشاره شد که تاریکی را نتیجه عدم روشنایی نمی‌پنداشتند ، بلکه آنرا ذات و جوهری مخلوق می‌دانستند . یکی از سؤالاتی که بنا به روایات ، اسکندر مقدونی از « پیران جنوب » نمود این بود که آیا نخست روشنایی آفریده شد یا تاریکی ؟ اعتقاد اکثریت بر این بود که تاریکی ابتدا به وجود آمد . (تامید ، ۳۲ الف) .

باد - کلمه عبری « رووح » . Ruah مذکور در آیه ۲ از باب اول از سفر پیدایش را می‌توان « روح » یا « باد » ترجمه کرد . تلمود مفهوم دومی را انتخاب کرده ، و باد را یکی از عناصر لازم برای جهان به‌شمار آورده ، و خلقت آن را در آغاز آفرینش دانسته است . چنین نظری اظهار شده است : « چهار نوع باد در هر روز می‌وزند ، و باد شمال همراه همگی آنهاست . و اگر چنین نبود ، جهان حتی لحظه‌ای پایدار نمی‌ماند » (باوا برتا ، ۲۵ الف) . باد شمال که طبق تفسیر راشی مفسر معروف نه زیاد گرم و نه بسیار سرد است ، دیگر

دانشمندی که معتقد است زمین روی دوازده ستون قرار دارد ، مقصود او یازده فصل نیکی است که برای شخص صالح در مزبور ۱۵ از مزامیر داود ذکر شده است به اضافه صفت ایمان به خداوند . یازده صفت مزبور عبارتند از : ۱- درستکاری ، ۲- عدالت ، ۳- راستگویی ، ۴- اجتناب از سخن‌چینی ، ۵- احتراز از بدی به‌همنوع ، ۶- خوار و خفیف نکردن دیگران ، ۷- تنفر از مکروهات ، ۸- احترام خدا ترسان ، ۹- نقض نکردن قول و سوگند خود ، ۱۰- احتراز از رباخواری ، ۱۱- نگرفتن رشوه .

دانشمندی که گفته است زمین بر هفت ستون استوار است ، اشاره او به شش صفتی است که اشعیاء نبی در آیه ۱۵ از باب ۳۳ کتاب خود برای نیکوکاران برشمرده است ، علاوه بر صفت ایمان به پروردگار . شش صفت مزبور عبارتند از : ۱- عدالت ، ۲- راستگویی ، ۳- تنفر از حرص و طمع ، ۴- اجتناب از رشوه گرفتن و رشوه دادن ، ۵- احتراز از اعمالی که سبب خون‌ریزی و قتل نفس میشود ، ۶- دوری گزیدن از بدیها .

ربی العازار بن شموع عقیده دارد که شخصی که مرام و هدف زندگی‌اش نیکوکاری است ، به خودی خود دارای کلیه صفات حسنه فوق‌الذکر می‌باشد و وجود او باعث پایداری دنیا است .

بادها را ملایم می‌کند و آنان را قابل تحمل می‌سازد.

اثر بادهای گوناگون را در این قطعه از روایات باستانی چنین شرح داده‌اند: «در پایان آخرین روز عید سوکوت (عیدسایانها) (۱)، نگاه همه مردم متوجه دودی بود که از روی قربانگاه به بالا می‌رفت. اگر این دود به سوی شمال متمایل بود (۲)، فقرا شاد می‌گشتند و مالکین زمین‌های زراعتی محزون می‌شدند. به جهت آنکه در آن سال باران زیاد می‌بارید و محصولات انبار شده فاسد می‌شد. (۳) اگر دود به سوی جنوب متمایل بود، فقرا اندوهگین می‌شدند و مالکین شادی می‌کردند. زیرا در آن سال باران کم می‌بارید و محصولات انبار شده سالم می‌ماند. اگر دود به طرف مشرق متمایل بود، همه شاد بودند (۴). و اگر به طرف مغرب متمایل بود، همگی محزون می‌شدند» (۵). (یوما، ۲۱ ب).

عقیده فوق با نظرهای دیگری که درباره باد اظہار شده است موافق نیست. در جای دیگر باد شرقی را آورنده باران وصف کرده‌اند. «باد شرقی بمانندیک دیو تمام جهان را طوفانی می‌کند» (باواپترا، ۲۵ الف) «باد شرقی آسمان را به رنگ یک بزیاه می‌سازد» (سیفره دواریم مربوط به آیه ۲ از باب ۳۲ از سفر تثییه). باد شمالی، در مقابل، باعث کمبود باران می‌شود. «باد شمالی باعث ارزان شدن قیمت طلا می‌گردد» (باواپترا، ۲۵ الف). «باد شمالی آسمان را بمانند طلا پاک می‌سازد» (سیفره دواریم مربوط به آیه فوق‌الذکر از سفر تثییه). این باد آسمان را از ابرها پاک می‌کند، و باعث خشک‌سالی می‌شود. در نتیجه محصول اندک و ارزش پول کم می‌گردد.

باد جنوبی را نیز آورنده باران دانسته‌اند. «باد جنوبی باعث نزول رگبارها و بلند شدن علفها می‌شود» (باواپترا، ۲۵ الف). گفته شده است که «ربی‌زیرا، در روزی که باد جنوبی می‌وزید از نخلستان عبور نمی‌کرد» (شبات، ۳۲ الف). زیرا این باد چنان شدید بود که بیم آن می‌رفت که درختان را از ریشه برکند.

در جای دیگر بادها را چنین وصف کرده‌اند: «باد شمالی در تابستان نافع و در زمستان مضر است. باد جنوبی در تابستان مضر و در زمستان سود بخش است. باد شرقی همیشه مفید و باد غربی همواره مضر است» (سیفره دواریم مربوط به آیه ۲ از باب ۳۲ از سفر تثییه).

آب - بین پیروان دو مکتب عمده قرن اول میلادی، یعنی مکتب هیلل و مکتب شمای، درباره بسیاری از مسائل، از جمله موضوع پیدایش عالم و انتظام آن، اختلاف عقیده وجود داشت. راجع به اختلاف نظر ایشان درباره اینکه آیا آسمان نخست آفریده شده است یا زمین، پس از این سخن خواهیم گفت. از این اختلاف نظرها این مسأله پیش آمد که آیا آب را باید جزو عناصر اصلی محسوب داشت یا نه.

یک نظر افراطی این است که آب مبدأ اصلی موجودات بود که کلیه عناصر از آن به وجود آمدند. «در آغاز خلقت، جهان آبی در دورن آب بود. چنانکه نوشته شده است: «و روح خدا بر روی آبها پرواز میکرد» (سفر پیدایش، ۱: ۲). خداوند آب را به برف و یخ مبدل ساخت. چنانکه نوشته شده است:

۱ - این عید در مهر ماه واقع میشود.

۲ - یعنی باد از جنوب می‌وزید و دود را به سوی شمال می‌برد.

۳ - در نتیجه مالکین می‌ترسیدند محصولات کشاورزی خود را در انبارها نگاه دارند و مجبور بودند که آنها ارزان بفروشند.

۴ - زیرا باران به اندازه می‌بارید و محصول فراوان می‌شد.

۵ - چونکه باد شرقی خطر خشکسالی را همراه داشت.

« یخ خود را چون ریزه‌ها فرو میریزد » (مزامیر داود، ۱۴۷: ۱۷). سپس از آن زمین را ساخت. چنانکه مکتوب است: « زیرا به برف می‌گوید بر زمین بیفت » (ایوب، ۳۷: ۶). (یروشلمی حکیگا، ۳ الف). دربارهٔ مبدأ باران بحث شده است. « ربی الیعزر گفت: تمام عالم از آبهای اقیانوسها سیراب می‌شود. زیرا که گفته شده است: « و مه از زمین برآمده و تمام روی زمین را سیراب می‌کرد » (سفر پیدایش، ۲: ۶). ربی یهو شوع به او گفت: مگر نه آنکه آب اقیانوس شور است؟ ربی الیعزر در پاسخ گفت: آب اقیانوس در ابرها شیرین می‌شود. ربی یهو شوع گفت: تمام عالم از آبهای بالای آسمان سیراب می‌شود. زیرا که گفته شده است: « زمینی که از بارش آسمان آب می‌نوشد » (سفر تثییه، ۱۱: ۱۱) (تعنیت، ۹ ب).

مدت شب و روز - از آنجایی که در تورات می‌گوید که قبل از تبدیل خورشید و ماه به منابع روشنایی، شب و روز وجود داشته است، این نتیجه گرفته می‌شود که زمان به‌طور جداگانه آفریده شد. خداوند مدت شب و روز را معین کرد، و سپس خورشید و ماه را منبع نور ساخت. در پس این نظریه شاید این فکر نهفته باشد که برای خداوند زمان را مفهوم و معنایی نیست، و قبل از آفرینش جهان، وقت و زمان وجود نداشته است.

یک فرضیهٔ جالب توجه این است که همهٔ موجودات یکجا و یکدفعه در نخستین روز آفرینش به وجود آمدند، ولی هر کدام در مراحل مختلف پدیدار شدند. « ربی یهودا و ربی نحیمیا دربارهٔ مراحل آفرینش باهم بحث داشتند. ربی یهودا گفت: « (کار خلقت) آسمانها و زمین و همه لشکر آنها به پایان رسید » (سفر پیدایش، ۲: ۱).

یعنی هر کار در یک مرحلهٔ گوناگون تمام شد. ربی نحیمیا به او گفت: مگر نه اینکه نوشته شده است: « این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها، در روزی که خداوند خدا زمین و آسمانها را بساخت » (مأخذ فوق، آیهٔ ۴). این به ما می‌آموزد که همگی در یک روز آفریده شدند و در همان روز هم موالید خود را بیرون دادند. ربی یهودا گفت: مگر نه اینکه تورات از روزهای اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم خلقت یاد می‌کند؟ ربی نحیمیا در پاسخ گفت. این موضوع شبیه به کارگرد آوردن گان انجیر است. انجیرها همه باهم در یک سبداست. لکن هر یک به هنگام خود برگزیده می‌شود» (برشیت ربا، ۱۲: ۳).

کدام یک نخست به وجود آمد، آسمان یا زمین؟ « پیروان مکتب شمای، می‌گفتند: اول آسمان آفریده شد و سپس زمین. پیروان مکتب هیلل می‌گفتند: ابتدا زمین به وجود آمد و بعد آسمان. هر کدام از این دو دسته دلیلی برای اثبات صحت نظریهٔ خود می‌آوردند. پیروان مکتب شمای می‌گفتند: پادشاهی نخست اورنگی برای خود ساخت و سپس کرسی زیر پای خویش را. زیرا ذات قدوس متبارک چنین گفته است: « آسمانها تخت پادشاهی من و زمین پای انداز من است » (اشعیاء، ۶۶: ۱). پیروان مکتب هیلل می‌گفتند: پادشاهی کاخی را برای خود بنا کرد. ابتدا طبقات پایین را ساخت و سپس طبقات بالا را. ربی شیمعون بن یوحای گفت: من در حیرتم که چگونه این پدران جهان یعنی پیروان مکتب شمای و هیلل می‌توانستند دربارهٔ این موضوع اختلاف نظر داشته باشند. من می‌گویم که آسمان و زمین هر دو باهم ساخته شده‌اند. چنانکه گفته شده است: « من آنها را (یعنی آسمان و زمین را) می‌خوانم و با هم

برقرار می‌شوند» (اشعیاء ۴۸: ۱۳). از او پرسیدند: اگر چنین است، پس چرا تورات گاهی آسمان را پیش از زمین، و گاهی نیز زمین را قبل از آسمان ذکر می‌کند؟ وی در جواب گفت: برای اینکه می‌خواهد این حقیقت را بفهماند که آسمان و زمین در اهمیت با هم برابر هستند (برشیت ربا، ۱: ۲۱).
 ربی یوحانان که همان تشبیه پیروان مکتب هیلل را به کار می‌برد، به نتیجه دیگری رسیده بود: «یک پادشاه هنگامی که کاخی را بنا می‌کند، ابتدا طبقات پایین را می‌سازد و سپس طبقات بالا را. و لکن ذات قدوس متبارک طبقات پایین (زمین) و طبقات بالا (آسمان) را در یک زمان ساخت» (برشیت ربا، ۱۲: ۱۲).

درباره ستارگان، چنین از قول خداوند نقل می‌کنند: «من در آسمان دوازده صورت فلکی به وجود آورده‌ام. برای هر صورت فلکی سی سپاه، برای هر سپاه سی هنگ، برای هر هنگ سی صف، برای هر صف سی گردان، و برای هر گردان سی اردو آفریده‌ام» (۱)، و در هر اردو به شماره روزهای سال شمسی سیصد و شصت و پنج هزار بیور (۲) ستاره آویخته‌ام» (براخوت، ۳۲ ب).
 تعدادی که در این گفتار برای ستارگان آسمان قائل شده‌اند، حتی بیش از حساب و تخمین منجمان معاصر است، و نباید آنرا به‌طور تحت‌اللفظی در نظر گرفت. این گفتار دلیل آن است که دانشمندان روحانی یهود به کثرت تعداد اختران آسمانی پی برده بودند. یکی از آنها ستارگان را در سه گروه تقسیم بندی کرده است: ستارگان بزرگی که در روز نیز دیده می‌شوند، ستارگان کوچکی که در شب بنظر می‌رسند و ستارگان متوسط (که در شفق مرئی هستند) (شبات، ۳۵ ب).

درباره این نکته توافق آراء حاصل شده است که چون جهان آفریده خدا است و خدا هم کامل است، پس جهان نیز باید از هر لحاظ کامل باشد. حتی در آغاز آفرینش نیز کمال جهان تجلی کرد. درباره این آیه: «او (خداوند) همه چیز را در وقتش زیبا و و نیکو ساخته است» (جامعه سلیمان، ۳: ۱۱). چنین تفسیری شده است: «جهان در موقع مناسب خود آفریده شد، و شایسته نبود که پیش از آن به وجود آید. از این مطلب می‌توان چنین استنتاج کرد که ذات قدوس متبارک جهان‌های متعددی را ساخت و آنها را خراب کرد، تا اینکه جهان کنونی را به وجود آورد، و فرمود: از وجود این جهان رضایت دارم و خشنودم، در صورتی که از جهانهای قبل رضایت نداشتم» (برشیت ربا، ۹: ۲). تمثیل پادشاهی کاخی را بنا کرد. پادشاه از کاخ دیدن کرد و از بنای آن مشعوف گشت و چنین گفت: ای کاخ، کاش که همواره مانند این لحظه از تو خشنود باشم همین‌گونه ذات قدوس متبارک خطاب به جهان فرمود: ای جهان ای کاش که همیشه از تو خشنود باشم همین‌طور که اکنون هستم» (برشیت ربا، ۹: ۴).

طبق این فرضیه، هر آن چیزی که آفریده خداوند است، بایستی نفعی از وجود آن حاصل گردد. درباره وجود کلمه «بسیار» در این آیه: «و خداوند هر چه را که ساخته بود دید و اینک بسیار نیکو بوده» (سفر پیدایش، ۱: ۳۱)، چنین تفسیر کرده‌اند که این کلمه اشاره به مرگ، و سوسه‌های شیطانی، رنج و مشقت و دوزخ می‌کند، بدین معنی که هر کدام از چهار عامل فوق سرانجام باعث می‌شوند که سعادت و خوشبختی نژاد بشر تأمین گردد. (برشیت ربا، ۹: ۵).

۱ - آنچه در این جملات به کار رفته است، از اصطلاحات سازمان نظامی روم قدیم است، و تصور شده است که تقسیم بندی تشکیلات اختران آسمانی به طرح ارتش روم قدیم است.
 ۲ - هر بیور ده هزار است.

حتی موجوداتی که به نظر تو در جهان زائده‌ستند، مانند مگسها، کیکها و پشه‌ها، همگی اجزای لازمی برای نظم جهان‌اند، و ذات قدوس متبارک به وسیله همگی آنها مقصود خود را انجام می‌دهد، و حتی به وسیله ماران و پشه‌ها و وزغها (برشیت ربا، ۱۰: ۸). این عقیده را در تلمود بدین گونه اظهار کرده‌اند: «در میان تمام موجوداتی که ذات قدوس متبارک در جهان آورده‌است، حتی یکی را بیهوده نیافریده است. او حلزون را به عنوان درمانی برای جرب، مگس را برای مداوای گزیدگی زنبور سرخ، پشه را برای خنثی کردن گزند زهر مار، مار را برای معالجه ناسور، و عنکبوت را برای درمان نیش عقرب آفریده‌است» (شبات، ۷۷ب) چرا داستان آفرینش عالم با حرف «آلف» که نخستین حرف الفبای عبری است شروع نشده، بلکه با حرف «بت» که دومین حرف این الفباء است آغاز گشته است؟ بجهت آنکه «بت» اولین حرف کلمه «براخا» (برکت)، و «آلف» نخستین حرف کلمه «اریرا» (Arirah، لعنت) است. ذات قدوس متبارک چنین فرمود: من آفرینش دنیا را با حرف آلف شروع نمی‌کنم، تا مردم نگویند، دنیایی که خلقت آن با اولین حرف کلمه لعنت آغاز شده است، چگونه پایدار خواهد ماند. بلکه من آفرینش را با حرف بت که اولین حرف کلمه برکت است و خجسته است آغاز می‌کنم، و امیدوارم که دنیا پایدار بماند» (یروشلمی حگیگا، ۳ جیم).

براستی که خلقت جهان، فوق هر انتقادی قرار دارد. «هنگامی که سلطانی کاخی را بنا می‌کند، کسانی که قدم در آن می‌نهند، انتقاد می‌کنند و می‌گویند: اگر ستونهای آن بلندتر بود، کاخ زیباتر می‌نمود. اگر دیوارهای آن را مرتفع‌تر می‌ساختند، قصر زیباتر به نظر می‌رسید. اگر سقف آن بالاتر بود، بهتر می‌شد. ولی آیا تاکنون اتفاق افتاده است که کسی بیاید و بگوید: اگر من سه چشم یا سه دست یا سه پا می‌داشتم، یا اگر روی سر راه می‌رفتم، یا اگر صورتم در قفا می‌بود، آن وضع را بیشتر دوست داشتم و زیباتر بنظر می‌رسیدم؟ اگر می‌شد که بگوئیم می‌گفتیم، که پادشاه پادشاهان ذات قدوس متبارک با ملازمان بارگاه خود (فرشتگان) درباره وجود آوردن هر یک از اعضای بدن انسان شور نموده و تصمیم گرفته و آن عضو را در جای مناسب خلق کرده است» (برشیت ربا، ۱: ۱۲ - سیفره دواریم، بند ۳۰۷، صفحه ۱۳۲ ب).

جهان به عنوان مکانی برای سکونت بشر خلق شده، و هر آنچه که در آن وجود دارد، برای استفاده انسان است. خداوند آدم را به منظور خاصی خلق کرد. زیرا که نخست مایحتاج زندگی و خوراک او را آماده کرد و سپس خود او را آفرید. فرشتگان خدمتگزار بحضور ذات قدوس متبارک چنین عرض کردند: ای پروردگار عالم «انسان چیست که او را به یاد آوری، و بنی آدم (چه ارزشی دارد) که از او تفقد نمایی؟» (مزامیر داود، ۵: ۸). این منبع شر و فتنه و درد و غم برای چه باید آفریده شود؟ خداوند در پاسخ آنان فرمود: در این صورت، پس: «گوسفندان و گاوان جمیعاً، و بهائم صحرا نیز، و مرغان هوا و ماهیان دریا» (مزموور فوق، آیه‌های ۸ و ۹) برای چه آفریده شدند؟ تمثیل، پادشاهی برجی انباشته از جمیع نعمتها دارد. اگر او مهمانانی نداشته باشد، از این نعمتها چه استفاده و لذتی خواهد برد؟ آنگاه فرشتگان جواب دادند: «ای خداوند خدای ما، چه بزرگوار است نام تو در تمامی زمین!» (مزموور فوق، آیه ۱۰). هر آنچه که به حضور تو خوش آیند است همان را انجام ده. (برشیت ربا، ۵: ۸).

پس خداوند به کدام منظور جهان و بشر را آفرید؟ هدف غائی قصد و نیت او از این آفرینش،

در کلمات قصار زیر بیان شده است: « هر آنچه را که ذات قدوس متبارک در جهان خود خلق کرده است ، آن را فقط برای عزت و افتخار خود آفریده است » (میشنا آووت ، ۶ : ۱۱) بعداً خواهیم دید که همین فکر در عقیده دانشمندان یهود درباره انسان نیز بسط یافته است .

۲- خارج بودن از جهان مادی و نفوذ مطلق در علم

طبق تعالیم دانشمندان یهود ، رابطه خداوند با جهان چه نوع رابطه‌ای است ؟ آیا او را بسیار برتر و دور از آفریدگانش تصور کرده‌اند ، یا آنکه او را نزدیک به مخلوقاتش و در تماس با آنها پنداشته‌اند ؟ جواب صحیح را باید در ترکیبی از این دو عقیده یافت . علمای یهود به این دو عقیده به عنوان متناقض یا ردکننده یکدیگر نگریسته‌اند ، بلکه هر یک را متمم دیگری می‌دانند .

هنگامی که دانشمندان یهود درباره عظمت آفریدگار و کمال محض و نیروی بی‌حد و حصر او می‌اندیشند ، از روی احترام از « اوتعالی » ، به عنوان وجودی که بی‌نهایت از حدود جهان مادی به دور است یاد می‌کنند . لکن در عین حال این حقیقت را درک کرده‌اند که اگر خداوند در واقع خارج و دور از جهان مادی باشد ، برای نوع بشر که با مشکلات زندگی دست به‌گریبان است ، و در سرگردانیها و مبارزاتش در جستجوی یک یاور و یاری دهنده و رهنماست ، چندان مفید نخواهد بود . از این رو بر این عقیده که خداوند در سراسر جهان وجود و حضور دارد، و به کسانی که او را از صمیم قلب می‌طلبند بسیار نزدیک است ، با تأکید تکیه می‌کنند .

درباره این کلمات سرود موسی : « برای خدا سرود می‌خوانم زیرا که بی‌حد بلند مرتبه و بزرگوار است » (سفر خروج ، ۱۵ : ۱) ، چنین تفسیری کرده‌اند : « باید برای کسی سرود خواند که بلند مرتبه و رفیع است مافوق تمام بزرگواران و صاحبان جلال . چنانکه یکی از دانشمندان گفته است : سلطان ددان شیر است ، سلطان دامان گاو است ، سلطان مرغان عقاب است ، و انسان برهنگی آنها رفعت یافته است ، و ذات قدوس متبارک که بر جملگی آنها و بر تمام جهان رفعت دارد » (حگیگا ، ۱۳ ب) . مقصود چنین تعلیمی این است که عظمت الهی را مورد تأکید قرار دهند ، و در عین حال از عقیده وحدت وجود ، که خالق را با مخلوق یکی می‌داند دوری جویند .

نکته‌ای که در ادبیات تلمودی بسیار بدان اهمیت می‌دهند ، عقیده به حضور الهی در سراسر جهان و نزدیکی او به انسان است . عبارت ذیل به خوبی نشان می‌دهد که علمای یهود چگونه در ترکیب این دو جنبه الوهیت موفق شده‌اند : « بت نزدیک به انسان به نظر می‌رسد ، ولی در واقع از وی دور است . چرا ؟ زیرا که بت را روی دوش برداشته و می‌برند و در جایگاهش می‌گذارند ، و او برقرار میماند و از جای خود حرکت نمی‌کند و انسان هر قدر نزد او استغاثه کند ، آن بت جوابی نمی‌دهد و شخص را از عذاب و گرفتاری نجات نمی‌بخشد » (اشعیاء ، ۴۶ : ۷) . نتیجه امر این است که بت پرست ، بتی را در خانه نزد خود دارد ، و آن قدر نزد او استغاثه می‌کند تا بمیرد ، ولی بت ، صدای او را نمی‌شنود ، و وی را از عذاب و گرفتاری نجات نمی‌دهد . لکن ذات قدوس متبارک اگر چه به ظاهر چنین به نظر می‌رسد که از بشر دور است ، مع هذا کسی نزدیکتر از او به انسان نیست . سپس شرحی درباره فاصله عظیمی که زمین را از مسکن جلال الهی جدا ساخته است داده شده ، و این نتیجه اخلاقی به دست آمده است : « بین خداوند چقدر از

جهانش دور است. معذالك وقتی که شخص وارد کنیسه می‌شود و در پس ستون و در جای تاریکی می‌ایستد و بهنجوا دعا می‌کند و نماز می‌خواند، ذات قدوس متبارك دعای او را اجابت می‌کند. آیا خدایی نزدیکتر از این یافت می‌شود، که به همان اندازه که دهان از گوش فاصله دارد، او به آفریدگانش نزدیک است؟» (یروشلمی براخوت، ۱۳ الف).

در متن عبری این آیه: « زیرا کدام قوم بزرگ است که خدائی نزدیک به خود داشته باشد، مثل پروردگار خدای ما، (که) در هر وقت که به حضور او دعا می‌کنیم، (دعای ما را اجابت می‌کند) (سفر تشیه، ۷:۴)، « نزدیک » به صورت جمع آمده است. این نکته را چنین توضیح داده‌اند: « با هر نوع نزدیکی، یعنی نزدیکی به منتهی درجه آن. (مأخذ فوق).

مهمترین هدف تبلیغات ابراهیم این بود که سلطه خداوند را بر زمین و آسمان اعلام دارد. « تا زمانی که ابراهیم نیامده بود، ذات قدوس متبارك فقط خدای آسمانها محسوب می‌شد. چنانکه گفته شده است: « خداوند خدای آسمانها، که مرا از خانه پدرم و از زمین مولدم برگرفت » (سفر پیدایش، ۷:۲۴).

ولی از وقتی که ابراهیم پابهجهان گذاشت، او خدا را سلطان زمین نیز اعلام کرد. چنانکه گفته شده است: « تا تو را به خداوندی خدای آسمانها و خدای زمین سوگند دهم » (مأخذ فوق، آیه ۳) (سفره دواریم، بند ۳۱۳ صفحه ۱۳۴ ب).

تسمیه عادی « پادشاه » که درباره خداوند به کار می‌رود، مفهومش آن نیست که او از آفریدگان خود دور است. این فکر صحیح نیست که خداوند را شبیه يك سلطان مستبد دورانهای قدیم بدانیم که خود را با کمال شدت و خشونت از رعایای خویش دور می‌ساخت. مقام « سلطنت » که به خداوند نسبت داده می‌شود، چیزی جز اشاره به جنبه عظمت او نیست، و هنگامی که وی را با ادای کلمات « ای پدر ما، ای پادشاه ما » به یاری خود می‌خوانیم، تصور انزوای مستبدانه درباره او از میان می‌رود.

با اتکاء بر حقیقت نفوذ مطلق خداوند در سراسر جهان، و در عین حال با احتراز از تصور اینکه می‌توان جای خاصی را برای او در نظر گرفت، دانشمندان یهود اصطلاحاتی را ابداع کرده‌اند که مبین حضور خداوند در دنیا است، بدون آنکه جسمانیتی برای او قائل گردند. معمولترین این اصطلاحات کلمه « شخینا ». Shekhinah. است، که معنی تحت‌اللفظی آن « مسکن » است. این کلمه به تجلی خداوند بر صحنه جهان اشاره می‌کند، در عین آنکه « او » در دوردست‌ترین آسمانها مأوی دارد. همان‌گونه که خورشید در آسمان است ولی با اشعه خود هر گوشه از زمین را روشن می‌کند، همان‌طور « شخینا » یا تابش نور جلال الهی می‌تواند حضور خود را در همه جا محسوس سازد. (سنهدرین، ۳۹ الف).

از این رو، « شخینا » غالباً به معنی روشنائی و نور جلال پروردگار تعبیر و تفسیر می‌شود. درباره این آیه: « و زمین از جلال او منور گردد » (حزقیال، ۲:۴۳) چنین گفته شده است: « این جلوه شخینا بود » (آووت ربی ناتان، ۲). و این آیه از دعای خیر کاهنان را که می‌گوید: « خداوند نور چهره خود را بر تو تابان سازد و بر تو مرحمت کند » (سفر اعداد، ۶:۲۵)، چنین تفسیر کرده‌اند: « خداوند از فیض فروغ شخینا بر تو به بخشاید » (بمیدبار ربا، ۵:۱۱).

حقیقت حضور الهی در همه جا، او را در نزدیکترین تماس با افراد بشر قرار می‌دهد، تا آن حد

که او خود را شریک غمهای ایشان می‌داند. «هنگامی که انسانی در رنج و عذاب است، شخینا چنین می‌گوید: سرم سنگین است، بازویم سنگین است. اگر ذات قدوس متبارک حین ریخته شدن خون شریران و بدکاران این چنین متألم می‌گردد، پس به‌طریق اولی که از ریخته شدن خون ناحق صالحان و نیکوکاران افسرده و اندوهگین خواهد بود» (حگیگا، ۱۵، ب).

با آنکه شخینا در همه جا حضور دارد، معذالك وجود او در مکان‌های مقدس و در مواردی که، قدوسیت آن انسان را به‌خدا نزدیک می‌سازد، خیلی بیشتر محسوس می‌شود. علی‌الخصوص با توجه به این آیه: «برای من يك ميشكان (مسكن مقدس) بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم» (سفر خروج، ۸:۲۵)، خیمه اجتماع مکانی بود که شخینا در آن به‌روشن‌ترین وجه جلوه‌گر می‌شد. چراغدان هفت شاخه طلا «بیرون حجاب شهادت» (سفر لاویان، ۳:۲۴) روشن بود، «تا برای همه اهل عالم شهادت باشد که شخینا در میان ملت اسرائیل جلوه‌گر است» (شبات، ۲۲، ب). مقصود از ساختن میشکان، آن بود که واسطه‌ای احداث شود تا خداوند به‌وسیله آن در میان آفریدگان خود مأوی‌گزیند. این نظر به‌خوبی در گفتار زیر ابراز شده است: «از نخستین روزی که ذات قدوس متبارک جهان را آفرید، همواره مشتاق آن بود که در میان آفریدگان خود در جهان دنیا، مسکن‌گزیند، ولی این کار را نکرد. اما هنگامی که میشکان برپا شد و ذات قدوس متبارک شخینای خود را در آن جلوه‌گر ساخت، فرمود: چنین نوشته شود که دنیا امروز آفریده شده است» (بمیدبار ربا، ۶:۱۳). این‌طور به‌نظر می‌رسد که مقصود از گفتار فوق این است، که تا زمانی که شخینا، مسکن خود را با برپا کردن میشکان، در میان آدمیان قرار نداده بود، نمی‌توان گفت که جهان، به‌معنی واقعی وجود داشته است.

به این سؤال که چگونه خداوند که همه فضا را از جلال خود پر کرده است، می‌تواند محل سکونت زمینی، برای خود گزیند، چنین پاسخ داده شده است: «هنگامی که ذات قدوس متبارک به‌موسی فرمود: «يك ميشكان برای من بساز»، موسی به‌حیرت افتاد و بخود گفت: «جلال ذات قدوس متبارک دنیاها را بالا و پائین را پر کرده است، و او اکنون به‌من فرمان می‌دهد تا يك ميشكان برایش بسازم؟ سپس موسی در عالم نبوت مشاهده کرد که در آینده سلیمان معبد بیت همیقداش را که به‌مراتب از میشکان بزرگتر خواهد بود بنا خواهد کرد، و به‌حضور ذات قدوس متبارک چنین خواهد گفت: «آیا خداوند فی‌الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک آسمان و فلك الافلاك نمی‌توانند تو را در خود جای دهند، تا چه رسد باین خانه‌ای که من بنا کرده‌ام» (کتاب اول پادشاهان، ۲۷:۸). موسی گفت: «اگر سلیمان که معبدی بسیار بزرگتر از میشکانی که من ساختم بنا خواهد نمود چنین اظهاری بکند، پس به‌طریق اولی که من باید چنین بگویم» آنگاه موسی این کلمات را بر زبان آورد: «آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است» (مزامیر داود، ۱:۹۱). لکن ذات قدوس متبارک بدو گفت: «نه آن‌گونه که تو فکر میکنی من می‌اندیشم. بلکه اگر رضایم بر این تعلق گیرد، مسکن خود را در محوطه‌ای قرار می‌دهم که بیست تخته در شمال، بیست تخته در جنوب، و هشت تخته در مغرب آن قرار دارد (۱). نه همین و بس. بلکه من می‌توانم نزول کنم و شخینای خود را درون يك ذراع مربع محدود سازم» (شموت ربا، ۱:۳۴). آنچه که درباره میشکان و معبد بیت همیقداش صادق بود، درباره عبادتگاه‌ها و مدارس نیز که به‌همان

گونه ذهن آدمی را متوجه خدا می‌کنند ، صدق می‌نماید . « از کجا می‌دانیم که ذات قدوس متبارک درکنیسه حضور می‌یابد ؟ از این آیه که می‌گوید : « خداوند در (میان) جماعت خدا (ترسان) ایستاده است » (مزامیر داود ، ۱:۸۲) . و از کجا می‌دانیم هنگامیکه ده تن برای ادای نماز جماعت گردهم آیند، شخینا در میان ایشان است؟ از آنجا که گفته شده است : خداوند در (میان) جماعت خدا (ترسان) ایستاده است » (۱) . از کجا پی می‌بریم که وقتی سه تن برای قضاوت می‌نشینند شخینا ، با ایشان است ؟ از آنجا که گفته شده است : « او در میان قاضیان (۲) قضاوت میکند » (آیه فوق) . از کجا معلوم که وقتی دوتن به مصاحبت یکدیگر سرگرم آموختن تورات می‌شوند، شخینا با آنهاست ؟ از آنجا که گفته شده است : « آنگاه ترسندگان خداوند با یکدیگر مکالمه کردند (۳) و خداوند گوش گرفته (سخنان) ایشان را شنید (ملاکی ، ۳ : ۱۶) . و از کجا بدانیم که حتی اگر يك نفر هم بنشیند و مشغول مطالعه و تحصیل تورات شود ، شخینا با او خواهد بود ؟ از این آیه که می‌گوید : « در هر جا که باعث شوم که نامم در آن ذکر شود ، نزد تو خواهم آمد و تورا برکت خواهم داد » (سفر خروج ، ۲۴:۲۰) (براخوت ، ۶ الف) . و نیز ربی شیمعون بن یوحای چنین گفته است : « عادلان و نیکوکاران به هر جا که می‌روند شخینا بالای سر و به همراه آنهاست » (برشیت ربا ، ۷:۸۶) .

همان گونه که ادای نماز و مطالعه کتب مقدس شخص را نسبت به شخینا حساستر می‌کند ، همان طور ارتکاب گناه اثر معکوس می‌بخشد ، و شخینا را از انسان دور می‌سازد ، به طوری که حضور « او » دیگر احساس نمی‌شود ، و چنان به نظر می‌رسد که گویی دیگر وجود ندارد . علمای یهود چنین گفته‌اند : « آنکس که در پنهانی مرتکب گناه می‌شود ، مثل این است که گام‌های شخینا را سنگین ساخته است » (قیدوشین ، ۳۱ الف) . « انسان نباید چهار ذراع با قامت کشیده و غرور آمیز راه برود ، زیرا که سراسر زمین از جلال الهی آکنده است » (مأخذ فوق) . « هنگامی که انسان پدر یا مادر خود را رنج می‌دهد و سبب ناراحتی آنان می‌شود ، ذات قدوس متبارک می‌گوید : « خوب شد که در میان آنها مأوی نکردم . زیرا اگر در بین آنها مسکن گزیده بودم ، مرا نیز رنج می‌دادند » (مأخذ فوق) .

در آغاز ، جای شخینا در عالم پایین بود . هنگامی که آدم ابوالبشر مرتکب گناه شد ، شخینا به آسمان اول صعود نمود . هنگامی که قایلین (قایل) با قتل برادر خود ههول (هابیل) مرتکب جنایت شد ، شخینا به آسمان دوم بالا رفت . در دوران انوش . Enosh . (۴) به آسمان دفت . دد طوفان نوح به آسمان چهارم رفت ، در دوره مردمی که برج بابل را بنا کردند تا به خیال خود با خدا بجنگند ، به آسمان پنجم صعود کرد ، مردم « سدوم و عمورا » باعث شدند که شخینا به آسمان ششم بالا دود ، و مصریان معاصر ابراهیم سبب شدند که به آسمان هفتم صعود نماید . در مقابل ، هفت مرد عادل و نیکوکار باعث شدند که شخینا به جای اول خود ، به عالم دنیا بازگردد . ابراهیم آنرا به آسمان ششم پایین آورد ، اسحق به پنجمین ،

۱ - برای خواندن نماز جماعت باید لااقل ده نفر ذکور که سن آنها از سیزده سال به بالا باشد در محل حاضر باشند .

۲ - در این آیه لغت عبری برای « قاضیان » کلمه « الوهیم » است که دارای معانی زیر می‌باشد : خدا، خدایان، فرشتگان، قاضیان، اعیان و اشراف . طبق قانون یهود باید دست کم سه نفر قاضی در دادرسی و قضاوت شرکت کنند .

۳ - « با یکدیگر » دست‌کم به دونفر اشاره می‌کند . و چون ایشان « ترسندگان خداوند » خوانده شده‌اند ، حدس زده می‌شود که مکالمه درباره مطالب تورات بوده است.

۴ - آیه ۲۶ از باب ۲۴ سفر پیدایش را که می‌گوید : « در آنوقت با (بیحرمتی) شروع به خواندن به اسم خدا شد » ، چنین تفسیر کرده‌اند : نام خدایار روی بتها گذاشتند و شروع به بت پرستی نمودند.

یعقوب به چهارمین ، لوی پسر یعقوب به سومین ، قهات پسر لوی به دومین ، و عیرام پسر قهات آن را به اولین آسمان فرود آورد . سپس موسی فرزند عیرام (عمران) سبب شد که شخینا از بالا به پایین بر روی زمین نزول اجلال نماید (بر شیب ربا ، ۱۹ : ۱۳) مقصود از گفتار فوق ، گوشزد کردن این حقیقت است ، که همان‌طور که شیریان و بدکاران شخینا را از میان انسانها دور می‌سازند ، به‌همان‌گونه عادلان و نیکوکاران برکات « او » را برای نژاد بشر به‌ارمغان می‌آورند .

عامل دیگری که دانشمندان یهود برای نشان دادن نزدیکی خدا به انسان و تفوذ مستقیم او در زندگی نوع بشر از آن یاد می‌کنند ، « روح هقودش » Ruah Haghodesh . یا روح القدس ، است . گاهی چنین به نظر می‌رسد روح القدس که دلالت بر تفوذ مطلق خدا در سراسر عالم دارد واز آنچه در جهان می‌گذرد متأثر می‌شود ، با شخینا یکی است . فی‌المثل چنین روایت شده است که بعد از خرابی معبد بیت همیقداش دوم ، و سپاسیانوس امپراطور روم سه کشتی پر از پسران و دختران جوان یهود به روم فرستاد ، تا ایشان را در روسبی خانه‌ها مورد استفاده عیاشان قرار دهند . لکن این نوجوانان که مرگ را بر زندگی خفت‌آمیز ترجیح می‌دادند ، طی راه همگی خود را به دریا افکندند و غرق شدند . داستان با این سخن ، پایان می‌یابد ، که با دیدن این منظره دلخراش ، روح القدس گریست و گفت : « برای این‌ها من گریه می‌کنم » (مراثی ارمیا ، ۱ : ۱۶) (ایخاربا ، ۱ : ۴۵) .

اصطلاح روح القدس اغلب برای توصیف حالت شخصی که دارای موهبت‌های عالی خاصی است به کار می‌رود . پیشگوئی و نبوت به معنی قدرت انسان در ابلاغ و تفسیر میل و اراده الهی ، اثری است که روح القدس سبب و عامل آن است .

کسی که از روح القدس بهره‌ور است ، دارای قدرت پیش‌بینی و پیشگویی است . از این رو گفته‌اند : « مردان دوران‌های پیشین (۱) که می‌توانستند از روح القدس استفاده کنند ، نامهایی بر نوزاد خود می‌گذاشتند که آن نامها اتفاقاتی را که بعدها در طی زندگی آن نوزاد رخ می‌داد پیشگوئی می‌کردند . لکن ماکه توانایی استفاده از روح القدس را نداریم ، نام اجداد خود را بر فرزندان خود می‌نهیم » (برشیت ربا ، ۳۷ : ۱۰) .

اسحق برای دومین بار یعقوب فرزند خود را برکت داد ، « زیرا که به وسیله روح القدس پیش‌بینی کرد که در آینده فرزندان یعقوب در میان ملت‌های جهان به غربت و در بدری خواهند افتاد » (برشیت ربا ، ۷۵ : ۸) . به این سؤال که چرا یعقوب وقتی که راحل را بوسید به گریه افتاد (سفر پیدایش ، ۲۹ : ۱۱) ، چنین پاسخ داده شده است : « یعقوب به وسیله روح القدس پیش‌بینی کرد که راحل با او در يك مقبره دفن نخواهد شد » (برشیت ربا ، ۷۰ : ۱۲) . « موسی به نیروی روح القدس پیش‌بینی کرد که فرزندان اسرائیل در آینده در معرض ظلم و جور ملل بت‌پرست قرار خواهند گرفت » (یروشلمی هورایوت ، ۴ - جیم) . همان‌طور که انسان می‌تواند با کارهای نیک یا بد خویش شخینا را به خود نزدیک کند یا از خود دور سازد ، همین عمل را نیز می‌تواند در باره روح القدس انجام دهد . « هر آنکس که تورات را می‌آموزد به منظور آنکه فرامینش را بجای آورد ، شایسته آن می‌شود که روح القدس در او حلول کند » (ویترا ربا ، ۳۵ : ۷) . « هنگامی که فرزندان شموئل رفتار خود را اصلاح نموده و خوبی کردن را پیشه

خود ساختند، شایسته آن شدند که روح القدس در ایشان حلول کند» (بمیدبار ربا، ۱۰: ۵). و بالعکس، «عیسو فرزند اسحق با اعمال بد و شرارت‌های خود باعث شد که روح القدس از پدر او دور شود» (برشیت ربا، ۶۵: ۲).

موضوع دیگر برای تجلی جلال الهی در جهان، «بت قول» (ندای آسمانی) است، که معنی لغوی آن «دختر صدا» است. بت قول، طریقه‌ایست فوق طبیعی برای ابلاغ اراده و فرمان الهی به انسانها، مخصوصاً از هنگامی که یهودیان از داشتن نبی و پیامبر محروم شده‌اند. «پس از فوت، حجی، زکریا و ملاکی، که آخرین پیامبران یهود بودند، روح القدس از ملت اسرائیل دور شد. معهذا ایشان به وسیله بت قول، اطلاعات و فرمانهایی از جانب خداوند دریافت می‌داشتند» (توسیفتا سوطا، ۱۳: ۲). فی‌المثل: «یوحان کاهن اعظم (۱) از درون قدس الاقدس يك بت قول شنید که می‌گفت: جوانانی که برای جنگ علیه دشمنان به انطاکیه رفته‌اند، پیروز شده‌اند» (سوطا، ۳۳ الف) (۲). «هنگامی که سلیمان می‌خواست اعلام کند که مادر واقعی طفلی که دو زن ادعا می‌کردند فرزند آنهاست، کدام يك است، يك بت قول اعلام داشت: «این زن مادر اوست» (کتاب اول پادشاهان، ۳: ۲۷) (برشیت ربا، ۸۵: ۱۳).

بت قول، انسان را از خواست‌ها و اراده و مقصود خدا نیز مطلع می‌سازد. وقتی یکی از دانشمندان یهود داخل خرابه‌ای شد تا در آنجا نماز گزارد. «وی يك بت قول شنید که مانند کبوتر زمزمه می‌کرد و می‌گفت: افسوس به حال فرزندانم که به خاطر گناهان آنها خانه‌ام را ویران کردم، معبدم را سوزاندم، و ایشان را میان ملت‌ها تبعید و پراکنده ساختم» (بر اخوت، ۳ الف). هنگامی که رومیان ربی عقیوا را شهید می‌کردند، و او با ادای کلمات «خدایکتاست» جان را تسلیم نمود، يك بت قول ندا در داد و گفت: «خوشا به حال تو ای ربی عقیوا، که جان خود را با ادای کلمات توحید به جان آفرین سپردی» (بر اخوت، ۶۱ ب).

گفته‌اند که بت قول به يك مباحثه طولانی که مدت‌ها میان پیروان دو مکتب بزرگ هیلل و شمای در جریان بود، پایان داد. «مدت سه سال پیروان مکتب شمای با پیروان مکتب هیلل بحث داشتند، و هر دسته ادعا می‌کردند که فتوای دینی بایستی طبق عقیده ایشان صادر گردد. تا آنکه بت قول ندا در داد و گفت: سخنان هر دو دسته مطالب خدای زنده و جاوید است، ولی فتوای دینی مطابق عقیده پیروان مکتب هیلل خواهد بود» (عرووین، ۱۳ ب).

اما در مواردی که می‌بایستی تعیین شود حق با کدام يك از دو طرف يك بحث دینی است، اظهار نظر بت قول همواره پذیرفته نمی‌شد. زمانی بحث شدیدی میان ربی الیعزر و همکارانش درباره موضوع دینی در گرفته بود. هر دلیل منطقی که توسط ربی الیعزر اقامه می‌شد، همکارانش آن‌را با جوابهای قانع‌کننده رد می‌کردند. موقعی که ربی الیعزر متوجه شد که دلایلش ایشان را مجاب نکرده‌است، گفت: اگر این بحث دینی طبق نظر من باشد، درخت خرنوب حقانیت مرا ثابت کند. درخت خرنوب یکصد ذراع و بنا به روایت دیگر چهارصد ذراع از جای خود حرکت کرد. دانشمندان مخالف ربی الیعزر به وی گفتند: در جایی که عقل و منطق بایستی حکم کند، از درخت خرنوب دلیل نمی‌آورند. ربی الیعزر سپس گفت: اگر

۱ - همان یوحانان هور قانوس سلطان سرزمین یهودا است که مدت سی سال یعنی در سالهای ۱۰۵ - ۱۲۵ قبل از میلاد سلطنت

کرد

۲ - همین مطلب به وسیله یوسفوس فلاویوس مورخ مشهور نیز نقل شده است. (فتحت یهودیان، قسمت ۱۲، فصل ۱۰، بند ۲).

حق من باشد ، این جوی آب بر حقانیت من گواهی دهد . جریان آب به عقب برگشت . ایشان به او گفتند : در موردی که بایستی از دلایل عقلانی و منطقی استفاده کنند ، از جوی آب دلیل نمی‌آورند . ربی‌اليعزر گفت : اگر در این بحث حق با من است ، دیوارهای مدرسه حقانیت مرا ثابت کنند . دیوارها کج شدند و نزدیک بود فرو ریزند . ربی یهوشوع به دیوارها نهیب زد و گفت : هنگامی که دانشمندان دربارهٔ مسائل دینی با هم بحث دارند ، شما به چه حق در کار آنها مداخله می‌کنید ؟ دیوارها محض خاطر ربی یهوشوع فرو نریختند ، و به احترام ربی‌اليعزر راست نشدند ، و همان‌گونه کج و خمیده باقی ماندند . سرانجام ربی‌اليعزر به مخالفان خود گفت : اگر این قانون دینی طبق نظریهٔ من باشد ، از آسمان برحقانیت من گواهی دهند . يك بت قول ندا در داد و گفت : شما چرا با ربی‌اليعزر بحث و مخالفت می‌کنید ؟ زیرا که در تمام مسائل دینی ، حکم شرع طبق نظریهٔ اوست . ربی یهوشوع به پاخواست و گفت : « (حکم) نه در آسمان است » (سفر تثنيه، ۱۲:۳۰) . مقصود این آیه چیست ؟ ربی برمیآید گفت : چون تورات قبلاً در کوه سینا به ما داده شده است ، از این رو در مواردی که بر سر يك موضوع دینی بحثی در می‌گیرد ، ما توجهی به بت قول نمی‌کنیم (بلکه فقط از عقل و منطق پیروی می‌نماییم) (باوا مصیعا ، ۵۹ ب) . با این شیوهٔ جالب توجه صریحاً خاطر نشان شده است ، که در تفسیر صحیح مطالب تورات ، فقط عقل و منطق باید مورد نظر باشد و فتوای لازم را صادر کند .

برای ابطال عقیدهٔ اشخاصی که ادعا دارند که تلمود خدا را از جهان و جهانیان دور می‌داند ، به اندازهٔ کافی صحبت شد . هر چند که دانشمندان اسرائیل منکر نظریهٔ « یکی بودن خدا با جهان » هستند و تأکید می‌کنند که او بسیار دور از مسکن آدمیان تجلی دارد ، مع هذا ایشان عقیده دارند که شخینا ، در همه جا حاضر است و سراسر جهان انباشته از نفوذ اوست . خدا در عین حال هم در فوق جهان قرار دارد ، و هم مایهٔ وجود و روح عالم هستی است .

۳ - فرشتگان

طبق نظریهٔ تلمود ، دو طبقه از موجودات عاقل در جهان وجود دارند . یکی طبقهٔ « علیونیم » یا ساکنان جهان بالا که همان فرشتگان هستند ، و دیگر طبقهٔ « تحتونیم » یا ساکنان عالم پایین که نوع بشرند . اگرچه در ادبیات دانشمندان یهود ، فراوان از فرشتگان سخن رفته است ، لکن علم به احوال فرشتگان از ایشان شروع نشده است . تصویر يك دربار آسمانی ، که خدا پادشاه آن است و جمع کثیری از فرشتگان او را احاطه کرده‌اند ، در کتاب مقدس یافت می‌شود (۱) ، و از فرشتگان به عنوان خدمتکاران و فرمانبران ذات اعلی به کرات در روایتهای آن یاد شده است .

محرک اصلی علمای یهود در تشریح وضع فرشتگان ، برخلاف آنچه عده‌ای اظهار داشته‌اند ، بیگمان این بوده است که واسطه‌هایی بین خدا و جهانیان ایجاد کنند . زیرا آنچه دربارهٔ نفوذ مطلق خدا در عالم هستی گفته شده است نشان می‌دهد که به چنین واسطه‌هایی نیاز نیست . بلکه مقصود واقعی دانشمندان یهود از این کار ، تجلیل از خداوند بوده است . زیرا مردم در زندگی روزانه خود می‌دیدند که سلطان کشور دارای عالیترین افتخارات و شکوه و جلالی بی‌نظیر است ، و رعایا عمیقترین احترامات را برای وی قائل

هستند. و هر اندازه که بارگاه او باشکوه‌تر باشد و تعداد ملازمان و خدم و حشم او زیادتر، به همان اندازه مردم نسبت به او بیشتر خاضع و خاشع خواهند بود.

يك يهودی باید طبق قوانین دینی خود به پادشاه مملکتش احترام گذارد، او را از جان و دل دوست بدارد و اوامرش را صمیمانه اطاعت کند. او موظف است که هنگام دیدن يك پادشاه غیریهود این دعای خیر را بخواند: «متبارک هستی تو ای خداوند خدای ما، پادشاه عالم، که از جلال خود به آفریدگانت بخشیده‌ای» و نیز او باید کوشش کند که پادشاه را در حین عبور ببیند، او را تهنیت گوید. (بر اخوت، ۵۸ الف). با وجود این، او يك سلطان زمینی را فردی می‌داند که از گوشت و خون تشکیل یافته، و مانند خود او موجودی فانی است. در حالی که خدا برای او پادشاه پادشاهان و فرمانروای مطلق ولایزال تمام جهان است. و او در عالم تصور «سلطنت پادشاه زمینی را نمونه‌ای از سلطنت پادشاه آسمانها» می‌داند (مأخذ فوق)، ولی نمونه‌ای با مقیاسی بی‌نهایت کوچک. به عنوان فرمانروای يك چنین جهان عظیم و پهناور، خداوند برای خود جمع بی‌نهایت کثیری از ملازمان و خدمتکاران به وجود آورده است تا فرمانهای او را انجام دهند.

از آنجا که فرشتگان این شایستگی را دارند که در جوار اورنگ جلال الهی بایستند، به طور قطع موجوداتی هستند بسیار کاملتر از انسانها. معذالك ایشان نیز مخلوق هستند و هرگز نمی‌توانند به درجه کمال خداوند برسند. فرشتگان کی آفریده شدند؟ ربی یوحانان گفت: در روز دوم خلقت. زیرا که نوشته شده است: آن (خدائی) که سقف حجره‌های فوقانی خود را از آب ساخته است. (۱).... آن (خدائی) که بادها را رسولان خود می‌گرداند و خادمان خود را آتش مشتعل» (مزامیر داود، ۱۰۴: آیه‌های ۳-۴). ربی حنینا گفت: فرشتگان در روز پنجم آفرینش به وجود آمدند. زیرا که مکتوب است: «و پرندگان بالای زمین بر روی فلك آسمان پرواز کنند» (سفر پیدایش، ۱: ۲۰). و در جای دیگر گفته شده است: «(و فرشته سرافی) باد و بال پرواز می‌کرد» (اشعیاء، ۶: ۲). در هر صورت جملگی متفق‌الرأی هستند که فرشتگان در روز نخستین خلقت هنوز آفریده نشده بودند، تا آنکه مردم نگویند که میکائیل دامنه جنوبی آسمان را گسترانید و جبرائیل دامنه شمالی آنرا (برشیت ربا، ۱: ۴).

نظریه دیگر درباره آفرینش فرشتگان را می‌توان در مکالمه‌ای که بین هادریان امپراطور روم و ربی یهوشوع بن حننیا Yehoshua Ben Hanyah. صورت گرفت، یافت. امپراطور پرسید: «آیا درست است که شما می‌گویید که هر دسته از فرشتگان بیش از يك بار به حضور خداوند سرود و تسبیح نمی‌خوانند، بلکه در هر روز ذات قدوس متبارک گروه تازه‌ای از فرشتگان را می‌آفریند، و آنان به حضور او سرود و تسبیح می‌خوانند و می‌روند؟- ربی یهوشوع گفت: آری، چنین است. - امپراطور سؤال کرد: این فرشتگان به کجا می‌روند؟ به همان جایی که از آن آفریده شده بودند. - ایشان از کجا به وجود می‌آیند؟- از نهر آتش. (۲) - وضع و صفت نهر آتش چیست؟ - این نهر مانند رود یردن (اردن) است که در روز و در شب جاری است، و جریان آن هرگز متوقف نمی‌شود. - این نهر از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ - از عرق حیوت (نوعی فرشتگان آسمانی) که در موقع حمل اورنگ جلال الهی از وجود آنها به بیرون می‌تراود» (برشیت

۱ - از آنجایی که تقسیم آنها و جدا شدن آنها در روز دوم خلقت انجام گرفت (سفر تکوین، ۱: ۶)، و گوینده مزامیر «حجره‌های فوقانی» را منزل فرشتگان می‌داند، بنابراین فرشتگان نیز می‌بایستی در روز دوم آفریده شده باشند.
۲ - رجوع شود به کتاب دانیال، ۷: ۱۰.

ربا ، ۷۸ : ۱)

فرضیه فوق دربارهٔ منشأ فرشتگان مورد تردید و اعتراض قرار گرفته ، و فرضیه‌های دیگری ارائه شده است « از هر سخنی که توسط ذات قدوس متبارک ادا می‌شود ، يك فرشته به وجود می‌آید . چنانکه گفته شده است : » به کلام خداوند آسمانها ساخته شد ، و به نفخه دهان او تمامی سپاهیان (۱) آنها (به وجود آمدند) (مزامیر داود ، ۳۳ : ۶) (حگیگا ، ۱۴ الف) . بنا به يك نظر دیگر ، فرشتگان از همان عناصری که آسمانها را تشکیل داده‌اند به وجود آمده‌اند .

اعتقاد عموم بر این است که فرشتگان جاودانی هستند و تولید مثل نمی‌کنند . (برشیت ربا ، ۱۱ : ۸) . اما در صورتی که گروهی از فرشتگان با اراده الهی مخالفت نمایند ، او آنها را نابود می‌کند . (سنهدرین ، ۳۸ ب) . فرشتگان نیازی به تغذیه جسمانی ندارند . (برشیت ربا ، ۱۶ : ۴۸) . زیرا ایشان از فروغ شخصینا نیروی حیات می‌گیرند . (شموت ربا ، ۳۲ : ۴) . فرشتگان تحت تأثیر « یتصرهاراع » . Yetzer Haraa یا غریزهٔ بدی و شرارت واقع نمی‌شوند ، و در نتیجه احساسات و شهوات طبیعی انسانی بر آنها سلطه‌ای ندارد . (برشیت ربا ، ۴۸ : ۱۱) .

موجودات انسانی از سه جنبه شبیه فرشتگان هستند . « آدمیان همچون فرشتگان خدمتگزار ، عقل و معرفت دارند ، همچون فرشتگان خدمتگزار باقامتی راست و کشیده راه می‌روند ، و همچون فرشتگان خدمتگزار ، به زبان مقدس عبری تکلم می‌کنند » (حگیگا ، ۱۶ الف) . در مورد زبان چنین گفته شده است ، که جز گبرئیل (جبرائیل) که بتمام زبانها آشناست ، سایر فرشتگان از زبان آرامی اطلاعی ندارند . و به همین جهت ، شخص نباید دعا و نماز خود را به این زبان بخواند ، زیرا یکی از وظائف فرشتگان آن است که نمازهای خوانده شده را به حضور الهی تقدیم کنند . (سوطا ، ۳۳ الف) . چنین اظهار عقیده شده است که در پس گفتار فوق مقصودی نهفته است ، و آن مقصود ، علاقه به حفظ زبان عبری است لاقلاً به عنوان زبان نماز . زیرا که برای یهودیان آن دوران ، زبان آرامی جانشین زبان عبری شده بود .

همان گونه که خواهد آمد ، فرشتگان مأمورانجام وظائف خاصی هستند ، و یکی از ایشان مأموریت یافته است که وظیفه‌ای را در مورد دعا و نماز آدمیان انجام دهد . چنین گفته شده است : « پس از آنکه حاضرین در همهٔ کنیسه‌ها خواندن نماز را به پایان رسانیدند ، فرشته‌ای که مأمور دعا و نماز است ، کلیهٔ دعاها و نمازهایی را که در تمامی کنیسه‌ها خوانده شده است جمع می‌کند ، و از آنها تاجهایی می‌سازد و آن تاجها را بر سر ذات قدوس متبارک می‌نهد » (شموت ربا ، ۲۱ : ۴) . از آنجائی که چنین آیه‌ای یافت می‌شود که می‌گوید : « ای که دعا و نماز را می‌شنوی ، تمامی افراد بشر نزد تو خواهند آمد » (مزامیر داود ، ۶۵ : ۳) ، پس مقصود گفتار فوق نمی‌تواند این باشد که فرشته واسطه‌ای است بین نمازگزار و خدا . زیرا چنین عقیده‌ای با این تعلیم که خداوند به تمام کسانی که او را به حقیقت می‌خوانند نزدیک می‌باشد ، کاملاً متناقض است . در آیهٔ فوق ، کلمهٔ « نزد تو » به زبان عبری « عادخا » . Adekha است ، و در گفتار نامبرده روی کلمهٔ « عادخا » بازی شده ، و با تغییر حرکات آن ، این کلمه را « عدیخا » Edyikha . خوانده‌اند که معنی آن « زیور تو » می‌باشد ، و بدون شك ، مقصود از نیازهایی که در گفتار مزبور به آن اشاره شده است ، مدح و ثنای پروردگار است که در مراسم دعا و نیاز یهودیان اهمیت

به‌سزایی دارد .

از طرف دیگر ، ممکن است که بین مردم آن زمان چنین مرسوم بوده است که از فرشتگان استمداد نمایند . ازین گفتار چنین برمی‌آید که دانشمندان یهود این روش را تقبیح کرده‌اند . « (خداوند فرموده است) اگر برای انسان سختی و مشقتی پیش آید ، به‌میخائیل (میکائیل) یا گبرئیل (جبرائیل) استغاثه نکند . بلکه به‌حضور من استغاثه نماید ، و من بیدرنگ حاجت او را برخواهم آورد » (یروشلمی براخوت ، ۱۳ الف) .

هرچند که در کتاب مقدس از فرشتگان زیاد سخن به‌میان آمده است ، لکن نامی از آنها برده نشده است ، تا آنکه به‌کتاب دانیال می‌رسیم و در آنجا نامهای گبرئیل (جبرائیل) (دانیال ، ۸ : ۱۶ و ۹ : ۲۱) و میخائیل (میکائیل) به‌چشم می‌خورند . میخائیل در این کتاب به‌عنوان « یکی از امیران طراز اول » (دانیال ، ۱۰ : ۱۳) و « امیر اعظم » (۱ : ۱۲) وصف شده است . همین امر سبب شده که علمای یهود چنین نظری را اظهار کنند : « اسامی فرشتگان از بابل به‌دست آنها رسید » (یروشلمی روش هشانا ، ۲ دال) اشاره به « یکی از امیران طراز اول » ، نشان می‌دهد که فرشتگان دارای درجات مختلفی هستند . در رأس آنها چهار فرشته اعظم قرار دارند ، به‌تعداد چهار سپاه اسرائیل که در باب دوم از سفر اعداد از آنها سخن رفته است . « همان‌گونه که ذات قدوس متبارک چهار جهت اصلی را آفرید و چهار پرچم (برای چهار سپاه اسرائیل در بیابان) معین کرد ، همان‌طور هم چهار فرشته به‌وجود آورد تا اورنگ جلالش را احاطه کنند . این چهار فرشته عبارتند از میخائیل ، گبرئیل ، اورئیل ورفائل . میخائل در سمت راست او و مقابل سبط رثوون . Reuven . ایستاده است . اورئیل در سمت چپ او و مقابل سبط دان است که در جهت شمال اردو می‌زد . گبرئیل در سمت جلو و مقابل سبط یهودا و نیز موسی و هارون است که در جهت مشرق اردو می‌زدند . و رفائل در سمت عقب و مقابل سبط افرائیم است که در مغرب قرار داشت » (بمیدبار ربا ، ۲ : ۹) .

میخائل و گبرئیل بزرگترین فرشتگانند ، و غالباً از هر دو با هم یاد می‌شود که در انجام وظیفه‌ای با یکدیگر تشریک مساعی می‌کنند . آنان هنگام ازدواج آدم با حوا ساقدوشهای ایشان بودند (برشیت ربا ، ۸ : ۱۵) ، و هنگام دفن موسی در آنجا حضور داشتند (دواریم ربا ، ۱۱ : ۶) . مقام میخائل از مقام گبرئیل عالی‌تر است (براخوت ، ۴ ب) ، و در هر جا که میخائل ظاهر می‌شود ، جلال شخصیت او نیز در آنجا آشکار می‌گردد . (شموت ربا ، ۲ : ۸) . هرملت فرشته نگهبانی دارد ، و میخائل فرشته نگهبان ملت اسرائیل است .

هنگامی که سائل گناهان اسرائیل را به‌حضور خداوند برمی‌شمارد و آنها را به‌خلافکاری متهم می‌سازد ، میخائل به‌عنوان وکیل مدافع از ایشان دفاع می‌کند . (شموت ربا ، ۱۸ : ۵) . او به‌سارا زن ابراهیم مژده داده خداوند به‌ایشان فرزند ذکوری عطا خواهد فرمود . (باوا مصیعا ، ۸۶ ب) . او آموزگار موسی بود . (دواریم ربا ، ۱۱ : ۶) . در طول تاریخ اسرائیل ، او غالباً نشان داده است که حامی قابل اعتماد این ملت است . او سپاه سنحریب سلطان آشور را نابود کرد . (شموت ربا ، ۱۸ : ۵) . هنگامی که خداوند می‌خواست ملت اسرائیل را تسلیم دشمن کند تا آنها را به‌اسارت ببرند ، میخائل کوشید تا از این مصیبت جلوگیری کند و به‌حضور خداوند چنین عرض کرد : « ایشان را به‌خاطر نیکمردانی که

در میانشان وجود دارند نجات بده» (یونا، ۷۷ الف). ولی گناهان ملت اسرائیل سنگین‌تر از آن بود که این شفاعت مؤثر واقع شود. وقتی که هامان صدراعظم خشایارشا نقشه نابودی یهودیان مقیم امپراطوری ایران را می‌کشید، میخائیل از ایشان در آسمان دفاع می‌کرد. (استر ربا، ۷۶: ۱۲).

گبرئیل در موارد عدید، مأمور و پیام‌آور خداوند بوده است. او یکی از سه فرشته‌ای بود که به دیدن ابراهیم رفت، و وظیفه او منهدم کردن سدوم و عمورا و سه شهر دیگر بود. (باوا مصیعا، ۸۶ ب). او می‌خواست ابراهیم را از کوره آتشی که به فرمان نمرود وی را در آن افکنده بودند نجات دهد، لکن خداوند به او فرمود: «من در جهان یگانه هستم و ابراهیم نیز در دنیا یکتاست. از این رو صحیح آن است که من که یگانه هستم او را که یکتاست نجات دهم» (پساحیم، ۱۱۸ الف). او تامار عروس یهودا را از سوختن در آتش به گناه بی‌عصمتی نجات داد. (سوطا، ۱۰ ب). او حامی یوسف در مقابل مقاصد شریرانه، پوطیفار، بود (مأخذ فوق ۱۳ ب) و هم‌او بود که هفتاد زبان را به یوسف آموخت. (مأخذ فوق، ۳۳ الف). او کنیزان دختر فرعون را که می‌کوشیدند تا بانوی خود را از نجات موسی از آب نیل منصرف سازند به هلاکت رسانید. (مأخذ فوق ۱۲ ب). او در همان هنگام موسای شیرخواره را زد و به گریه انداخت تا دختر فرعون بر وی ترحم نماید و نجاتش دهد. (شموت ربا، ۲۸:۱). او یک بار موسی را از مرگ رهانید، آن هنگام که فرعون بتوصیه مشاور خود، یثرو. Ythro. موسی را آزمایش کرد تا بداند آیا این همان کودکی است که بنا به پیشگویی منجمان مصر سلطنت او را به هم خواهد زد یا نه. به فرمان فرعون دو سینی جلوی موسی نهادند، که یکی پر از زر سرخ، و دیگری مملو از پاره‌های آتش فروزان بود. اگر موسی دست خود را به سوی زر سرخ دراز می‌کرد، بیدرنگ او را به قتل می‌رسانیدند. موسی خواست زر سرخ را به دست گیرد، ولی گبرئیل فرود آمد و دست او را به میان آتش‌ها برد و موسی پاره‌ای از آن را برداشت و در دهان نهاد. (مأخذ فوق، ۳۱:۱).

یک روایت جالب توجه درباره گبرئیل چنین می‌گوید: «هنگامی که سلیمان با دختر فرعون ازدواج کرد، گبرئیل فرود آمد و یک نی در دریا فرو کرد و گرد آن نی یک توده گل و لجن جمع شد و بر روی آن توده، شهر بزرگ روم ساخته شد» (سنهدرین، ۲۱ ب). چنین به نظر می‌رسد که مقصود از این روایت این است که به واسطه اشتباه سلیمان و نافرمانی او از دستور تورات که ازدواج با زنان غیریهودی را منع کرده است، امپراطوری تازه‌ای به وجود آمد که بعدها مأموریت یافت تا دولت اسرائیل را منقرض سازد.

گبرئیل همان فرشته‌ای است که حزقیال نبی درباره او روایت کرده است (حزقیال، ۳:۹) که با دوات کاتبان مجهز بود و برپیشانی آن عده ساکنان اورشلیم که می‌بایستی از نابودی نجات یابند، یک نشانه گذاشت. (شبات، ۵۵ الف) اوحنیا و میسائل و عزریا را از سوخته شدن در آتش رهائی داد. (پساحیم، ۱۱۸ الف - ب). او کمک کرد تا نجات ملت اسرائیل از قتل عام زمان سلطنت احشوروش (خشایارشا) شاهنشاه ایران میسر گردد، بدین طریق که مانع از آن شد که وستی ملکه احشوروش از فرمان همسرش اطاعت کند و در مجلس ضیافت مردانه حضور یابد (مگیلا، ۱۲ ب)، و در نتیجه باعث شد که استر بجای وستی ملکه ایران شود. هم او بود که گزارش خدمتی را که مردخای در کشف توطئه‌ای علیه جان خشایارشا انجام داده بود بار دیگر در دفتر تاریخ سلطنتی نوشت، زیرا این گزارش که قبلا در این دفتر ثبت شده بود به وسیله شیمشای. Shimshay. یکی از طرفداران و همدستان هامان دشمن یهودیان محو گردیده بود. (مأخذ فوق، ۱۶ الف).

درباره دو فرشته اعظم دیگر، مطالب قلیلی گفته شده است. رفاثل، همان‌گونه که از نامش بر می‌آید (در عبری «روفه» بمعنی پزشک است) مأمور شفای بیماران است. او همراه میخائل و گبرئیل به دیدن ابراهیم رفت، و وی را از ناراحتی و کسالتی که پس از ختنه شدن به او دست داده بود شفا داد. (باوا مصیعا، ۸۶ ب). اورئیل که در عبری به معنی «نور خدا» است، واسطه است که از طریق آن معرفت الهی به آدمیان می‌رسد. «چرا نامش اورئیل خوانده شده است؟ به خاطر تورات، نویسیم (کتابهای پیامبران) و کتویم (کتابهایی که به قدرت روح القدس نوشته شده‌اند) (۱) که بدان وسیله ذات قدوس متبارک گناهان اشخاص را عفو می‌کند و به اسرائیل روشنایی می‌بخشد» (بمیدبار ربا، ۱۰:۲).

بر هریک از عناصر و عوامل طبیعت، فرشته‌ای به عنوان سرور و فرمانروا گمارده شده است. گبرئیل گماشته بر آتش است (پساحیم، ۱۱۸ الف) «یورقمی» بر تگرک (مأخذ فوق)، «ریدیا» بر باران (تعنیت، ۲۵ ب)، «رهب» بر دریا (باوا ترا، ۷۴ ب)، «لیلا» بر شب (سنهدرین، ۹۶ الف) و نیز بر آبستنی (نیدا، ۱۶ ب). «دوما» فرشته مرگ است. (براخوت، ۱۸ ب). به فرمانروایان و گماشتگان دیگری نیز اشاره شده است بدون آنکه نام ایشان ذکر شود. فی‌المثل فرمانروای دنیا (یواموت، ۱۶ ب)، و فرشته موکل بر جهنم. (عراخین - ۱۵ ب).

«فرمانروای دنیا» را نویسندگان بعدی با فرشته‌ای که متاترون. Metatron. نام دارد یکی دانسته‌اند. او همان ملکی است که در بیابان پیشاپیش فرزندان اسرائیل می‌رفت. (سفر خروج، ۲۳:۲۰). برای وی احترام زیادی قائل هستند، و از این رو تأکید خاصی شده است که نباید به حضور او دعا و نماز خواند.

«یکی از صادقان (۲) به‌راو، ایدیت گفت: در تورات نوشته شده است: «و به موسی گفت: نزد خداوند بالایا» (سفر خروج، ۲۴: ۱). اگر دستور دهنده خداوند می‌بود، می‌بایستی بگوید: «نزد من بالایا!» راو ایدیت در پاسخ گفت: این دستور دهنده متاترون، بود که نام او با نام صاحبش (خداوند) یکی است. زیرا که نوشته شده است: «چونکه نام من در اوست» (سفر خروج، ۲۳: ۲۱). صادقان گفت: در این صورت، ما باید متاترون را پرستش کنیم! راو ایدیت گفت: نه. زیرا نوشته شده است: «به‌او تمرد نکن»، و این جمله را می‌توان چنین تعبیر کرد: مرا با او عوض مکن. (۳). صادقان گفت: اگر چنین است، پس چرا در همان آیه نوشته شده است: «زیرا او تقصیر شما را نخواهد بخشید؟» راو ایدیت در جواب گفت: مطمئن باش که ما او را حتی به‌عنوان یک رسول و پیشرو نیز نپذیرفتیم، زیرا که مکتوب است: «(موسی) به حضور او (خداوند) عرض کرد: اگر حضور تو همراه ما نیاید، ما را از اینجا مبر» (سفر خروج، ۳۳: ۱۵) (سنهدرین، ۳۸ ب).

به نظریه کفرآمیز یکی دانستن متاترون، با خدا در جای دیگر نیز اشاره شده است. درباره ایشاع احمر (مرتد) روایت شده است که وقتی به بهشت صعود کرد، «متاترون را دید که به او اجازه داده شده است هنگامی که وصف خوبیها و اعمال نیک ملت اسرائیل را ثبت می‌کنند، نشسته باشد. ایشاع احمر

۱ - نام قسمت های سه‌گانه کتاب مقدس .

۲ - از بیروان صادق که به تورات منقول عقیده نداشت.

۳ - در زبان عبری افعال «تمرد کردن» و «عوض کردن» دارای یک ریشه هستند. دانشمندان یهود اغلب برای تفسیر یک مطلب و استنتاج از آن از معانی مختلف ریشه یک کلمه استفاده می‌کنند.

با خود گفت: به‌ما تعلیم داده بودند که در آسمان، نشستن و مجادله و ققا (۱) و خستگی یافت نمی‌شود. پس آیا، استغفرالله دو حکومت وجود دارد؟» (حگیگا، ۱۵ الف).

فرشتگان ملاء اعلی و بارگاه الهی را تشکیل می‌دهند، و ما بین ایشان گاه مجادلاتی رخ می‌دهد که صلح را در زمین مختل می‌سازد. از این‌رو، یکی از دانشمندان یهود این درخواست را به‌نمازهای روزانه خود می‌افزود: «ای خداوند خدای ما، رضایت و اراده تو بر این تعلق‌گیرد که صلح و صفا را در میان ملازمان بارگاه خود در آسمان، و در بین ملازمان بارگاهت در زمین (دانشمندان) برقرار سازی» (براخوت، ۱۶ ب).

فرشتگان بارگاه آسمانی را تشکیل می‌دهند، و خداوند بدون مشورت با ایشان کاری را در جهان انجام نمی‌دهد. لکن اخذ تصمیم نهایی فقط با خود اوست (یروشلمی سنهدرین، ۲ الف). از این‌رو خداوند با فرشتگان درباره آفرینش انسان مشورت کرد و خرده‌گیریهای ایشان را نپذیرفت. (برشیت‌با، فصل ۸، بندهای ۴-۵).

گروه فرشتگان به‌صورت یک واحد متشکل، نیرویی را می‌سازند که برای بسط عدالت و نیکوکاری در جهان به‌کار می‌رود، اگرچه همان‌طور که بعداً خواهیم دید فرشتگان شریری نیز در میان ایشان یافت می‌شوند. این گفته‌ها قابل توجه است: «هنگامی که فرزندان اسرائیل گفتند «هرآنچه را که خداوند فرموده است خواهیم کرد» و سپس گفتند «گوش خواهیم گرفت»، (۲) (سفر خروج، ۲۴: ۷)، شصت بیور (ششصد هزار) از فرشتگان خدمتگزار آمدند، و هر کدام از آنها دو تاج بر سر هر یک از افراد ملت اسرائیل نهاد، یکی برای «خواهیم کرد»، و دیگری برای «گوش خواهیم گرفت». و هنگامی که ملت اسرائیل با پرستش گوساله زرین گناهکار شدند، یکصد و بیست بیور، از فرشتگان خرابکار آمدند و آن تاجها را از سر آنها برداشتند» (شبات، ۸۸ الف).

«در شب شنبه دو فرشته خدمتگزار همراه هر یک از افراد ملت اسرائیل از کنیسه به‌خانه او می‌روند، یکی نیک و دیگری بد. وقتی که داخل خانه می‌شوند و می‌بینند که چراغ شنبه روشن و میز چیده و بستر گسترده و مرتب است، فرشته نیک می‌گوید: خدا کند که شنبه دیگر نیز همین‌طور باشد، و فرشته بد، علی‌رغم خود، می‌گوید: آمین. اما اگر خانه آن‌طور که باید برای احترام شنبه مرتب و آماده نباشد، فرشته بد می‌گوید: خدا کند که شنبه دیگر نیز این چنین باشد، و فرشته نیک علی‌رغم خود، می‌گوید: آمین» (شبات، ۱۱۹ ب). در اینجا مقصود از فرشته، پرتو لطف و رحمت الهی است که انسان را تشویق می‌کند تا در انجام وظائف دینی خود با وفا و کوشا باشد. در جای دیگر گفته شده است که دو فرشته خدمتگزار پیوسته همراه انسان هستند تا درباره رفتار روزانه او در محکمه عدل الهی گواهی دهند (حگیگا، ۱۶ الف). این سخن مبین و مؤید این حقیقت است که هر کاری که انسان ولودر خفا و پنهانی انجام دهد، در دفتر اعمال زندگی او ثبت می‌شود، و همین ثبت هنگام محاکمه او در دادگاه الهی مورد

۱ - گفته شده است که فرشتگان دارای قفا نیستند بلکه چهار صورت دارند تا بدین وسیله بتوانند همواره متوجه خدا باشند. (حزقیال، ۱: ۶). وقتی الیشاع اجر دید که متاترون نشسته است، در صورتی که تمام فرشتگان باید در حضور خدا بایستند، از این‌رو چنین استنتاج کرد که متاترون نیز باید یک وجود خدایی باشد.

۲ - فعل شاموع. Shamo. دارای دو معنی است: گوش گرفتن و اطاعت کردن. در تفسیر فوق دانشمندان یهود معنی اولی را برای این فعل به‌کار برده‌اند تا نشان دهند که فرزندان اسرائیل آنچنان علاقه باطاعت از فرامین الهی دارند که حتی قبل از شنیدن و بی بردن به مقصود این اوامر، آنها را انجام می‌دهند.

استفاده قرار می‌گیرد .

داستان فرشتگان مطرود که از آسمان به زمین افتاده باشند، نظیر آنچه که در نوشته های مکاشفه‌ای مسیحیان آمده است، در تلمود و یا در میدراش یافت نمی‌شود. در ادبیات دوران علمای یهود، فرشتگان آسیب رسان چیزی جز وسیله‌ای برای بیان خشم الهی نیستند، و هنگامی که خداوند می‌خواهد آدمیان را برای بدکاریها و شرارتهايشان کیفر دهد، وظیفه این دسته از فرشتگان اجرای حکم مجازات است. این موضوع در چندین مورد به وضوح ذکر شده است. فی‌المثل: «مقصود چیست که گفته شده است خداوند پر حوصله و دیرخشم است؟ مقصود آن است که «او» خشم و غضب را از خود به دور می‌دارد. تمثیل، پادشاهی دو لشکر از سربازان بیرحم داشت. پادشاه با خود گفت: چنانچه این سربازان با من در شهر منزل کنند، اگر مردم شهر مرا به خشم آورند، سربازان من با آنها به مبارزه برخاسته و با ایشان بیرحمانه رفتار خواهند کرد. از این رو سربازان را به راه دوری می‌فرستم، تا اگر مردم شهر مرا به قهر آورند، به زودی بتوانم سربازان را فرمان دهم و اگر از پی آنها بفرستم تا مراجعت کنند فرصتی باشد که مردم شهر از من دلجویی نموده و خشم مرا فرو نشانده باشند. همین گونه ذات قدوس متبارك چنین فرمود: «اف».

Aph. (خشم) و «حما». Hemah. (قهر)، این دو فرشتگان مأمور انهدام هستند. اینک من ایشان را به راه دوری می‌فرستم. اگر بنی اسرائیل با اعمال بد خود مرا به خشم آورند، تا من از پی فرشتگان مذکور بفرستم و آنها را بازخوانم، فرزندان اسرائیل توبه خواهند کرد و من توبه ایشان را خواهم پذیرفت و از مجازات ایشان صرف نظر خواهم کرد» (بروشلمی تعنیت، ۳ ب). «هنگامی که ذات قدوس متبارك به موسی فرمود: «برخیز و از اینجا زود پائین رو» (سفر تثیبه، ۹: ۱۲)، پنج فرشته آسیب رسان آن سخن را شنیدند و قصد کردند به موسی آزار برسانند. این فرشتگان عبارت بودند از اف، حما، قصف (غضب)، مشحیت (تباه‌کنند)، و مخله. Mekhallelh (فناکننده)» (دواریم ربا، ۳: ۱۲).

«سمائل فرشته خرابکار، سر دسته همه ساطانها (شیطان‌ها) است» (دواریم ربا، ۱۱: ۱۰).
 باین صورت سپاه فرشتگان خرابکار و فرمانده ایشان وصف شده است. «ساطان» (شیطان) تجسم خرابکاری است. نکته جالب اینجا است: «ساطان، يتصرها راع (غریزه شهوات نفسانی و بدی) و ملك-الموت هر سه یکی هستند». (باوآترا، ۱۶ الف) این عبارت به این حقیقت اشاره می‌کند که میل انسان به فساد و شرارت، بیشتر از نیرویی که در اندرون اوست سرچشمه می‌گیرد تا از يك محرك خارجی. و نیز این را توضیح می‌دهد که چرا خداوند به شیطان اجازه آزادی عمل می‌دهد و او را نابود نمی‌سازد. علت این امر بنا بر آنچه بعدا شرح داده خواهد شد این است که يتصرها راع، یکی از ارکان اصلی طبیعت انسانی است، که بدون آن، نسل آدمی معدوم خواهد شد.

شخص باید پیوسته بیدار و هوشیار باشد تا گرفتار دام شیطان نشود. یکی از دانشمندان یهود مقرر داشته است که میهمان هنگام قرائت دعای برکت بعداز غذا، چنین دعای خیری را به سود میزبان خود بخواند. «خدا کند او در بهره‌برداری از مایملك خود کامیاب شود، و شیطان بر کارهای او و اعمال ما تسلط نیابد، و هیچ اندیشه خطا و تجاوز و یا گناهی به مخیله او و به مخیله ما، از اکنون تا به ابد، راه نیابد» (براخوت، ۴۶ الف).

چنین توصیه شده است: «انسان هرگز نباید دهان خود را برای شیطان باز کند» (براخوت، ۱۹).

الف). یعنی آدمی نباید سخنی ناخوش آیند بگوید و خویشتن یا دیگران را نفرین کند، چون ممکن است آن نفرین گریبانگیر خود او شود و در این مورد روایتی عجیب درباره شخصی بنام پلیمو. Pelimo. داریم. «پلیمو را عادت بر آن بود که هر روز بگوید: «تیری به چشم شیطان فرو رود» (۱). یک بار در آدینه روز کیپور (کفاره) شیطان به شکل گدائی بر او ظاهر شد و به درخانه او آمد. پلیمو، قرص نانی بدو داد. شیطان گفت: در چنین روزی که همه مردم درون خانه‌ها هستند، آیا باید من بیرون منزل باشم؟ پلیمو، او را به درون خانه آورد و قرص نانی پیش او گذاشت. شیطان گفت: در چنین روزی که همه مردم گرد هم می‌نشینند (تا خود را برای روزه گرفتن آماده کنند)، آیا من باید تنها در گوشه‌ای بنشینم؟ او را به جمع خانواده راه دادند. هنگامی که کنار آنها نشسته بود دیدند که بدنش پر از دملها و زخمهاست و حرکات نفرت‌انگیزی از او سر می‌زند. پلیمو به او گفت: درست بنشین و با ادب باش. شیطان به اهل خانه گفت: برای من یک جام شراب بریزید. جامی از شراب به وی دادند. سرفه‌ای کرد و خلط سینه خود را در جام شراب انداخت. به او نهیبی زدند و سرزنشش کردند. بیدرنگ بر زمین افتاد و چنین وانمود کرد که مرده است، در این هنگام کسی از کوچه بانگ برداشت که: پلیمو یک نفر را کشته است، پلیمو قاتل است. پلیمو گریخت و خود را در مستراحی پنهان کرد. شیطان او را تعقیب کرد و خود را در برابر او بر زمین افکند و هنگامی که دید پلیمو به شدت ناراحت است، هويت خود را بروی آشکار ساخت و از او پرسید: چرا عادت کرده‌ای که چنین بگوئی «تیری به چشم شیطان فرو رود»؟ پلیمو گفت: پس چه بگویم. شیطان گفت: چنین بگو: خدای رحمن بر شیطان نهیب زند (که از مادور گردد) «(قیدوشین، ۸۱ الف - ب)».

از آنجا که شیطان در آن واحد فقط در یک جامی تواند حضور یابد، لذا او باید مأموران بسیاری داشته باشد که دستورات او را اجرا کنند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، فرشتگان نیک همراه عادلان و نیکوکاران، و فرشتگان آسیب رسان همراه شریران و بدکاران هستند. از این رو چنین اندرزی داده شده است: «اگر قصد مسافرت داشتی و شخص نیکوکاری نیز به همین قصد بود، سعی کن با او همسفر شوی، گرچه مستلزم آن باشد که سه روز زودتر یا سه روز دیرتر به عزم آن سفر عزیمت کنی. زیرا که فرشتگان خدمتگزار چنین شخصی را همراهی می‌کنند. چنانکه گفته شده است: «زیرا که (خداوند) فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راه هایت ترا حفظ نمایند» (مزامیر داود، ۹۱: ۱۱). لکن اگر شخص بدکاری را دیدی که عازم سفر است و تو نیز ناگزیر همراه او بودی مسافرت خود را تا سه روز جلو و یا تا سه روز به تعویق انداز تا آنکه با آن شخص بدکار همسفر نشوی. زیرا که فرشتگان زیر دست شیطان همراه بدکاران هستند. چنانکه گفته شده است: «مردی شریر و بدکار را براو بگمار و شیطان به سمت راست او بایستد» (مزامیر داود، ۱۰۹: ۶) (توسیفتا شبات، ۱۷: ۲).

شیطان سه عمل انجام می‌دهد: آدمیان را می‌فریبد و گمراه می‌کند، در حضور خداوند انسان را متهم می‌سازد و علیه او اعلام جرم می‌کند و سپس اجراگر حکم مرگ او است. (باواپترا، ۱۶ الف). او فریب دهنده و گمراه کننده بی‌نظیری است، و شیوه‌های عمل او در رفتاری که با ابراهیم اولین سرور ملت اسرائیل کرد، به خوبی تشریح شده است. در کتاب مقدس آمده است که: «روزی که اسحق را از شیر باز داشتند، ابراهیم ضیافتی عظیم کرد» (سفر پیدایش، ۸: ۲۱). درباره این آیه، تلمود چنین

می‌گوید: « شیطان به حضور ذات اقدس متبارک عرض کرد: ای پروردگار عالم تو به این مردسالخورده در صد سالگی فرزندی عطا فرمودی. لکن او در این ضیافت با شکوه حتی به فکر این نبود که يك فاخته یا يك جوجه کبوتر به درگاه تو قربانی کند. خداوند به او چنین پاسخ داد: مگر او همه این کارها را برای فرزندش نکرده است؟ اگر من بگویم که او را برای من قربانی کن، بیدرنگ اطاعت خواهد کرد » (سنهدین، ۸۹ ب).

شیطان که خود سبب این آزمایش شد، کوشش فراوان به عمل آورد تا ابراهیم در آن شکست بخورد. « سائل به نزد ابراهیم آمد و به وی گفت: ای پیرمرد، آیا تو مشاعر خود را از دست داده‌ای؟ آیا واقعاً می‌خواهی فرزندی را که خداوند در سن صدسالگی بتو عطا فرموده است ذبح کنی و بکشی؟ ابراهیم گفت: البته که این کار را خواهم کرد. سائل پرسید: اگر خداوند تورا مورد آزمایش های دشوارتری قرار دهد، آیا خواهی توانست از آن پیروز بیرون آیی؟ ابراهیم گفت: اگر آزمایشی دشوارتر از این هم از من بشود، باکی نخواهم داشت و پیروز خواهم شد. سائل گفت: فردا خداوند به تو خواهد گفت: ای قاتل خونریز! تو مرتکب قتل فرزند خود شده‌ای و گناه خون او به گردن تو است! ابراهیم گفت: با وجود این، من فرمان خدا را اطاعت خواهم کرد. وقتی سائل دید که نتوانست ابراهیم را از راه بدر برد، به نزد اسحق آمد و گفت: وای بر مادر تو، پدرت می‌خواهد تورا ذبح کند و بکشد. اسحق جواب داد: اهمیتی ندارد، من مطیع پدر هستم. سائل گفت: پس تمام آن جامه‌های زیبایی که مادرت برای تو دوخته است، به برادرت به میراث خواهد رسید. آیا به این موضوع نیز اهمیتی نمی‌دهی؟ اگرچه وسوسه شیطان در اسحق اثری نبخشید، اما بخشی از آن خاطر او را مشوش و آشفته کرد. این است که نوشته شده است: « واسحق پدر خود ابراهیم را خطاب کرده گفت: ای پدرم ». (سفر پیدایش، ۲۲: ۷). در این آیه، کلمه پدر دوبار آمده است، و این نشانه آن است که اسحق خواست پدر را نرم کند و به رحم آورد (و خون او را نریزد) (برشیت ربا، ۵۶: ۵).

شیطان باعث شد که فرزندان اسرائیل گوساله‌زیرین را در بیابان بسازند. در تورات نوشته شده است: « افراد قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تاخیر (بعبری: بوشش) نمود » (سفر خروج، ۳۲: ۱). تلمود در این باره چنین تفسیر می‌کند: « این کلمه را: بوشش، Boshesh. بخوان بلکه آن را: با او شش. Baü Shesh. بخوان. یعنی ششمین (ساعت) فرا رسید. هنگامی که موسی به بالا رفته بود، به قوم اسرائیل گفته بود: در پایان چهلمین روز و در آغاز ساعت شش من باز خواهم گشت. در پایان چهلمین روز شیطان آمد و دنیا را آشفته کرد و به ملت اسرائیل گفت: سرور شما موسی کجاست؟ ایشان در پاسخ گفتند: او به آسمان صعود کرده است. شیطان بدیشان گفت: ساعت شش سپری شده است (و موسی هنوز نیامده است و دیگر هم نخواهد آمد). آنان اعتنایی نکردند. شیطان سپس گفت: او مرده است. باز هم توجهی نکردند. آنگاه شیطان کاری کرد که ایشان شبیه موسی را خفته در تابوتی بینند. آن وقت بود که آنها به هارون گفتند: « زیرا این موسی، مردی که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی‌دانیم چه بر سرش آمده است » (شبات، ۸۹ الف).

علاوه بر فتنه انگیزی بر روی زمین، شیطان متهم کننده آدمیان در پیشگاه الهی است. از این رو گفته شده است: « شیطان فقط در مواقع خطر اعلام جرم می‌کند » (یروشلمی شبات، ۵ ب). « در موقع

تولد كودك ، ملك الموت (که همان شیطان است) درباره زانو اعلام جرم میکند (و خطاهای گذشته او را به یاد می آورد) . در سه مرحله خطر ، شیطان از موقعیت استفاده می کند، و درباره انسان اعلام جرم می نماید . یکی هنگامی که شخص در خانه خرابه‌ای ایستاده است که هر آن ممکن است فرو ریزد ، یکی هنگامی که او تنها به راهی می رود ، و دیگر وقتی که انسان بر روی دریا سفر می کند « (قوهلت ربا ، ۳ : ۳) .

روایت شده است که : « هنگام خروج فرزندان اسرائیل از مصر ، سماء به پاخاست تا در باره ایشان اعلام جرم کند . او در پیشگاه ذات قدوس متبارک چنین گفت : ای پروردگار عالم افراد این ملت تاکنون بت پرستی می کردند ، و تو خواهی دریا را برای آنان بشکافی؟ » (شموت ربا ، ۷ : ۲۱) . در طی ده روز توبه که بین اول سال نو (روش هسانا) و روز کفار (کیپور) واقع است ، و در این ایام فرزندان اسرائیل برای گناهان خود طلب عفو می کنند ، شیطان بیش از هر وقت دیگر کوشش و فعالیت دارد ، ولی رحمت الهی مانع از آن است که او به مقصود خود نائل شود . « نواختن شوفار (شاخ قوچ) در روز روش هسانا ، شیطان را آشفته و پریشان حال می کند » (روش هسانا ، ۱۶ ب) .

« در روز کیپور شیطان اجازه آن را ندارد که علیه فرزندان اسرائیل شیطنت و بدگویی کند . شماره حروف نام او (به عبری : هسطن) به حساب ابجد ۳۶۴ میشود (۱) . یعنی آنکه شیطان در ۳۶۴ روز از سال اجازه بدگویی کردن و اعلام جرم دارد ، ولی در روز کیپور اجازه چنین کاری به وی داده نمی شود » (یوما ، ۲۰ الف) .

بالاخره او وسیله مرگ و نابودی آدمیان است ، و به همین جهت است که او را ملك الموت یا فرشته مرگ نیز می نامند . در این زمینه درباره او زیاد سخن رفته است . « هنگامی که قورح (قارون) علیه موسی علم طغیان برافراشت ، ملك الموت خواست برضد ملت اسرائیل اقدام کند و به ایشان آسیب برساند . و اگر چنین اقدامی را به عمل آورده بود ، تمامی آنها را نابود می کرد » (بمیدبار ربا ، ۵ : ۷) . ولی فعالیت موسی مانع آن شد که وی در این امر موفق گردد .

یکی از اندرزهایی که ربی یهودا هناسی به فرزندان خود می داد این بود : هنگامی که يك گاو نر از علفزار خارج می شود ، در مقابل او نایستید ، زیرا که شیطان در بین شاخهای او می رقصد « (پساحیم ، ۱۱۲ ب) . مقصود او این بود که در چنین موقعی گاو نر بیش از همه وقت مست و مغرور و درصدد شاخ زدن و کشتن انسان است .

بهترین وسیله برای دفع وسوسه های شیطانی و مصون ماندن از آزار فرشته مرگ ، آموختن تورات و انجام دادن فرامین آن است . این نحوه فکر باعث چنین گفتاری شده است : « هنگامی که ملت اسرائیل در پای کوه سینا ایستادند و گفتند : «هر آنچه را که خداوند فرموده است خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت » (سفر خروج ، ۲۴ : ۷) ، ذات قدوس متبارک به فرشته مرگ خطاب کرد و فرمود : اگر چه من تورا حکمران و فرمانروا بر آدمیان قرار داده ام ، معذالك ترا با این قوم کاری نخواهد بود ، زیرا که ایشان فرزندان من هستند » (و یقرا ربا ، ۱۸ : ۳) .

علی رغم این حقیقت که ، اعتقاد به قدرت فرشتگان عمیقاً در میان یهودیان دوران تلمود ریشه

دوانیده بود، معه‌ذا شواهدی در دست است که کوشش‌هایی برای تضعیف اعتقاد مردم به نیروی فرشتگان و کم کردن اهمیت آنها به عمل آمده است. بویژه درباره این مطلب تأکید شده است که آدمی چون خدا ترس باشد، از فرشتگان والا تر است. روی همین اصل گفته‌اند: «آدم ابوالبشر هنگامی که در باغ عدن به سر می‌برد (و هنوز مرتکب گناه نشده بود)، برمتکا تکیه می‌داد و فرشتگان خدمتگزار برای او گوشت کباب می‌کردند و شراب صافی می‌ساختند» (سنهدرین، ۵۹ ب). در جای دیگر گفته شده است: «عادلان و نیکوکاران از فرشتگان خدمتگزار برترند» (سنهدرین، ۹۳ الف). و نیز: «هر آنکس که از جادوگری احتراز جوید، او را در آسمان جای خواهند داد، مکانی که حتی فرشتگان خدمتگزار نمی‌توانند داخل آن شوند» (نداریم، ۳۲ الف). و این تعلیم در این گفتار به عالیترین وجه آمده است: «در آینده، ذات قدوس متبارک منزلگاه عادلان و نیکوکاران را در ملکوت آسمان، درونی‌تر از منزلگاه فرشتگان خدمتگزار قرار خواهد داد» (یروشلمی‌شبات، ۸۸ دال)، در نتیجه نیکوکاران به اورنگ جلال الهی نزدیکتر خواهند بود تا فرشتگان.

۴ - اسرائیل و سایر ملل جهان

پس از آنکه «علیونیم» Elyonim. یعنی موجودات آسمانی را مورد بررسی قرار دادیم، اکنون به «تحتونیم» Tahtonim. یا مخلوقات زمینی می‌پردازیم. با توجه به مندرجات باب دهم از سفر پیدایش، علمای یهود اظهار داشته‌اند که در آغاز، مردم روی زمین تشکیل هفتاد ملت را می‌دادند، و زبان‌های معمول ایشان نیز به همین عدد بود.

تعجبی ندارد اگر ببینیم در آثار و نوشته‌هایی که دانشمندان یهود برای یهودیان باقی گذاشته‌اند اهمیتی استثنایی برای ملت اسرائیل قائل شده و سکنه زمین را به دو قسمت تقسیم کرده باشند: اسرائیل و سایر ملل. آنان به این اصل اساسی معتقد بودند که اسرائیل قوم برگزیده الهی است. البته این عقیده کتاب مقدس است، که در ادبیات و تفسیرهای دانشمندان یهود به حد اعلی گسترش یافته است. تلمود مکرر این مطلب را گوشزد می‌کند که بین خدا و یهود رابطه‌ای صمیمی و ناگسستی وجود دارد.

به عنوان نمونه، از این طرز فکر، می‌توان گفتاری را نقل کرد: «ذات قدوس متبارک به ملت اسرائیل چنین فرمود: من خدای همه عالم هستم، لکن نامم را فقط بر شما نهاده‌ام. مرا خدای بت پرستان نمی‌خوانند، بلکه به عنوان خدای اسرائیل شناخته شده‌ام» (شموت ربا، ۲۹: ۳). «ذات قدوس متبارک اسم اعظم خود را بر اسرائیل نهاده است. مانند پادشاهی که کلیدی برای صندوقچه‌ای داشت. او گفت: اگر من از این کلید مواظبت نکنم مفقود خواهد شد. پس زنجیری برای آن می‌سازم، تا اگر کلید گم شود، زنجیر آن را نشان دهد. همین گونه، ذات قدوس متبارک چنین فرمود: اگر من ملت اسرائیل را به حال خود بگذارم، در میان سایر ملل جهان محو خواهند شد. پس اینک من نام اعظم خود را بر آنها می‌نهم تا آنکه ایشان زنده باقی بمانند» (یروشلمی تعنیت، ۳ دال).

گفتار فوق علت این را که چرا این عقیده مقام شامخی در تعالیم دانشمندان یهود احراز کرده است، بیان می‌کند. این عقیده هنگامی قوت گرفت که ملت اسرائیل بحران دهشتناکی را طی می‌کرد. معبد بیت همیقداش ویران شده بود و دولت یهود منقرض گردیده، و ملت اسرائیل در ممالک بیگانه پراکنده

ماندند و بسیاری از آنان می‌بایستی در غم و اندوهی که در آن فرو رفته بودند چنین تصور کرده باشند. که خدا ایشان را ترك گفته و به دور افکنده است. از این رو، در مدارس و در کنیسه‌ها، این پیام آرامش‌بخش را به مردم ابلاغ می‌کردند که اسرائیل هنوز ملت برگزیده و محبوب خدا است، و حمایت او از ایشان سلب نشده است.

نمونه‌ای از این پیام جرات بخش را نقل می‌کنیم: «بنگر که افراد ملت اسرائیل تا چه حد نزد ذات قدوس متبارک عزیز هستند. زیرا به هر جا که ایشان به غربت می‌رفتند، شخینا، همراه آنان بود. ایشان به مصر به غربت رفتند، شخینا همراهشان بود. چنانکه گفته شده است: «آیا من خود را برخاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصر در خانه فرعون بودند ظاهر نساختم؟» (۱) کتاب اول سموئل، ۲: ۲۷). ایشان به بابل به غربت رفتند، شخینا همراهشان بود. چنانکه گفته شده است: «به خاطر شمان (جلال خود را) به بابل فرستادم» (اشعیاء، ۴۳: ۱۴). در آینده نیز که ایشان از غربت و اسارت نجات خواهند یافت، شخینا همراهشان خواهد بود. چنانکه گفته شده است: «خداوند خدایت با اسیران تو باز خواهد گشت» (سفر تثنیه، ۳۰: ۳). گفته نشده است که «اسیران تو را باز خواهد گردانید»، بلکه «با اسیران تو باز خواهد گشت». این آیه به ما می‌آموزد که ذات قدوس متبارک همراه ایشان از غربت و اسارت باز خواهد گشت (مگیلا، ۲۹ الف).

همین تمایل را می‌توان در تفسیری که درباره آیه ذیل شده است یافت. بنی اسرائیل در سرودی که پس از گذشتن به سلامت از دریای سرخ به درگاه خدا سرودند، چنین گفتند: «خداوند قوت من و تسبیح من است» (سفر خروج، ۱۵: ۲). ایشان می‌خواستند بگویند - و یهودیان دورانهای بعدی نیز این درس را به خوبی به خاطر داشتند - که: «خداوند کمک‌کننده و تکیه‌گاه تمام اهل عالم است، و برای ما از همه بیشتر. همه ملت‌های جهان حمد و ثنای ذات قدوس متبارک را می‌گویند، ولی حمد و ثنای ما به درگاه او مقبول تر و خوشتر است تا حمد و ثنای ایشان. بنی اسرائیل می‌گویند: «بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما، خدای یکتاست» (سفر تثنیه، ۶: ۴)، و روح القدس به بانگ بلند می‌گوید: «کیست مانند قوم تو اسرائیل، ملت یکتا در زمین؟» (کتاب اول تواریخ ایام، ۱۷: ۲۱). بنی اسرائیل می‌گویند: «کیست مانند تو ای خداوند در میان خدایان» (سفر خروج، ۱۵: ۱۱)، و روح القدس به بانگ بلند می‌گوید: «خوشا به حال تو ای اسرائیل، کیست مانند تو؟» (سفر تثنیه، ۳۳: ۲۹). بنی اسرائیل می‌گویند: «(کیست) مثل خداوند خدای ما، در هر وقت که بحضور او دعا می‌کنیم» (سفر تثنیه، ۴: ۷)، و روح القدس به بانگ بلند می‌گوید: «زیرا کدام قوم بزرگ است که (مانند ما) خدائی این چنین نزدیک بخود داشته باشد» (آیه فوق). بنی اسرائیل می‌گویند: «زیرا که فخر قوت ایشان تو هستی» (مزامیر داود ۸۹: ۱۷)، و روح القدس به بانگ بلند می‌گوید: «ای اسرائیل که من بوسیله تو مفتخر میشوم» (اشعیاء، ۴۹: ۳) (مخیلتا مربوط به آیه ۲ از باب ۱۵ از سفر خروج، صفحه ۳۶ ب).

مسئولیت اصلی اسرائیل، نگرانی از الهام الهی یعنی تورات است. از آنجا که مقصود از آفرینش جهان این بوده است که نام خدا به وسیله تورات تجلیل شود، و نیز چنین مقدر شده بود که ملت اسرائیل

۱ - فعل «گالو» که در آیه فوق به معنی ظاهر شدن آمده است، دارای معنی تبعید شدن و به غربت رفتن نیز هست. تلمود در اینجا معنی دومی را برای این فعل برگزیده است، تا از آن استنتاج کند که شخینا به مصر به غربت رفت.

تورات را دریافت دارد، بنابراین: «پیش از آفرینش جهان مشیت الهی بر این تعلق گرفته بود که اسرائیل را به وجود آورد» (برشیت‌ربا، ۱: ۵). مقصود عبارات فوق ستایش بیجا از اسرائیل نیست. چونکه این گفتار ها به اسرائیل فقط به‌عنوان نگاه‌دارنده تورات اشاره می‌کنند، و در نتیجه حاکی از يك کیفیت معنوی و روحانی می‌باشد.

تعیین اسرائیل به عنوان قوم برگزیده و محبوب پروردگار يك انتخاب دلخواه و بدون جهت نبود. و برای آنکه این نسبت به خداوند داده نشود که اشخاص فاقد لیاقت و شایستگی را مورد توجه و لطف خود قرار می‌دهد، روایت شده است که قبول تورات به همه ملت‌های جهان پیشنهاد شد، لکن تنها قوم اسرائیل حاضر به پذیرفتن آن شدند. «چه جهت داشت که ذات قدوس متبارک ملت اسرائیل را انتخاب کرد؟ برای آنکه تمامی ملت‌های بت‌پرست تورات را رد کردند، اما قوم اسرائیل پذیرفت، و ذات قدوس متبارک و تورات او را برای خود انتخاب کرد» (بمید بار ربا، ۱۴: ۱۰ یا ۲۲).

این فکر در این روایت به خوبی بیان شده است: «هنگامی که خدای حاضر در همه جا خود را عیان ساخت تا تورات را به بنی اسرائیل عطا کند، او خود را نه تنها برایشان، بلکه بر همه ملل جهان ظاهر کرد. او نخست به نزد فرزندان (عیسو) پسر اسحق رفت و بدیشان گفت: آیا تورات را قبول می‌کنید؟ پرسیدند: در تورات چه نوشته است؟ خداوند فرمود: یکی از فرامینش این است: قتل مکن. در پاسخ گفتند: ای پروردگار عالم ما نمی‌توانیم چنین توراتی را قبول کنیم، زیرا خصلت و فطرت جد ما عیسو خونریزی و آدمکشی بوده است چنانکه گفته شده است: «دستها، دستهای عیسو است» (سفر پیدایش، ۲۷: ۲۲). و به همین جهت اسحق پدرش به او قول داد که: «تو به شمشیرت خواهی زیست» (مأخذ فوق، آیه ۴۰). او سپس بنزد بنی عمون Ammon و موآو Moav رفت و بدیشان گفت: آیا تورات را قبول می‌کنید؟ پرسیدند در این تورات چه نوشته است؟ در جواب گفت: یکی از احکامش این است که: زنا مکن گفتند: ای پروردگار عالم برای ما ممکن نیست که چنین توراتی را بپذیریم، زیرا بنیاد ملت‌های ما بر روی زنا استوار بوده است چنانکه گفته شده است: «هر دو دختر لوط از پدر خود آبتن شدند» (سفر پیدایش، ۱۹: ۳۶). ملتی نماید که خداوند نزد آنها نرفته و قبول تورات را به ایشان پیشنهاد نکرده باشد. و به همین جهت است که گفته شده است: «ای خداوند، تمام سلاطین روی زمین حمد و ثنای تو را خواهند گفت، زیرا که ایشان سخنان دهان تو را شنیده‌اند» (مزامیر داود، ۱۳۸: ۴). ایشان حتی هفت فرمانی را که فرزندان نوح پذیرفته بودند، نتوانستند نگاه دارند، بلکه آن را از خود دور کردند و به اسرائیل دادند» (سیفره دواریم مربوط به آیه ۲ از باب ۳۳ از سفر تثنیه، بند ۳۴۳، صفحه ۱۴۲ ب).

اگر ملتی یافت نمی‌شد که الهام الهی را بپذیرد، مقصود خداوند از آفرینش جهان حاصل نمی‌گشت، و تمامی مردم دنیا نابود می‌شدند، زیرا که هستی جهان به وجود تورات بسته است. به تمثیل می‌توان گفت مانند پادشاهی که باغی داشت و در آن درختان انجیر، تالک، انار و سیب غرس شده بود. پادشاه باغ را به دست مباشری سپرد و از پی کار خود رفت. پس از مدتی پادشاه بازگشت و باغ را بازرسی کرد تا بداند مباشر چه کرده است. او باغ را پر از خار و خس یافت، و از آن رو چوب‌برانی را طلبید تا درختان را قطع کنند. اما همینکه در میان خارها نگرست، يك گل سرخ دید. او آن گل را چید و بویید و از رایحه آن لذت برد. پادشاه گفت: به‌خاطر این گل سرخ درختان باغ در امان می‌مانند و آنها را قطع

نمی‌کنم . به‌همین‌گونه ، عالم هستی فقط به‌خاطر تورات آفریده شد . پس از بیست و شش دوره ذات قدوس متبارک جهان را بازرسی کرد تا ببیند در چه حالی است ، و آن‌را پر از آبی یافت که به‌وسیله آن چند نسل از شریران و بدکاران هلاک شده بودند . او مأمورانی را برگماشت تا دنیا را نابودکنند . چنانکه گفته شده است : « خداوند بر طوفان جلوس نمود » (مزامیر داود ، ۱۰:۲۹) . لکن او در جهان یک گل سرخ یعنی ملت اسرائیل را یافت و آن را برگرفت و بوید ، و هنگامی که ده فرمان را بدیشان عطا فرمود . لذت برد و شادمان شد . هنگامی که بنی‌اسرائیل گفتند : « هر آنچه را که خداوند فرموده است انجام خواهیم داد و گوش خواهیم گرفت » (سفر خروج ، ۷:۲۴) ، ذات قدوس متبارک فرمود : به‌خاطر این گل سرخ ، باغ من از خرابی مصون بماند ، و به‌حق تورات و ملت اسرائیل جهان از نابودی نجات یابد » (و یقرا ربا ، ۳: ۲۳) .

قوم اسرائیل نیز اگر پس از خروج از مصر در پای‌کوه سینا تورات را نمی‌پذیرفتند ، در همانجا نابود می‌شدند . « ذات قدوس متبارک کوه سینا را همچون طشتی بالای سر آنان وارونه کرد و به‌ایشان فرمود : اگر شما تورات را قبول می‌کنید ، چه بهتر ، وگرنه ، همین‌جا مدفن شما خواهد شد » (شبات ، ۸۸ الف) .

از این‌رو واضح است که به‌نظر دانشمندان یهود ، قوم اسرائیل دارای یک برتری ذاتی استثنایی بر سایر ملل جهان نیستند تا به‌خاطر آن شایسته لطف و مرحمت الهی باشند ، و به‌محض آنکه ایشان تورات را ترک‌کنند و از آن روگردان شوند ، بلافاصله مقام و منزلت خاص خود را از دست خواهند داد گذشته از این ، قوم یهود تورات را ملک مطلق خویش نمی‌دانند . بلکه بالعکس ، ایشان معتقدند که تورات برای جملگی نوع بشر آمده است ، و از روی این اعتقاد چنین گفته‌اند : « هر جمله‌ای که توسط خدای قادر مطلق گفته می‌شد ، به‌هفتاد زبان بگوش می‌رسید » (شبات ، ۸۸ ب) . « موسی تورات را به‌هفتاد زبان شرح می‌داد (برشیت ربا ، ۴۹ : ۲) . این به‌زیباترین وجهی در تفسیر آیه ذیل بیان شده است : « پس شما فریاض و احکام مرا نگاه دارید ، که هر آدمی که آنها را به‌جا آورد ، به‌واسطه آنها زیست خواهد کرد » (سفر لاویان ، ۱۸ : ۵) . « از کجا بدانیم که حتی اگر یک غیریهودی فرمانهای تورات را به‌جا آورد ، او با کاهن اعظم برابر خواهد بود ؟ از این کلمات آیه فوق : « که هر آدمی که آنها را به‌جا آورد ، به‌واسطه آنها زیست خواهد کرد » . گفته نشده است هر کاهن یا هر لاوی یا هر اسرائیلی ، بلکه « هر آدمی » . همین‌طور گفته شده است : « و این است قانون آدمیان ، ای خداوند خدا » (کتاب دوم سموئیل ، ۷ : ۱۹) . گفته نشده است : این است قانون کاهنان یا لاویان یا اسرائیلیان ، بلکه : اینست قانون آدمیان . همین‌طور گفته نشده است : دروازه‌ها را بگشائید تا کاهنان یا لاویان یا اسرائیلیان به‌درون آیند بلکه گفته شده است : « دروازه‌ها را بگشائید تا ملت عادل که امانت را نگاه می‌دارند به‌درون آیند » (اشعیاء ، ۲۶ : ۲) . همین‌طور گفته نشده است : این دروازه خداوند است که کاهنان یا لاویان یا اسرائیلیان از آن داخل خواهند شد . « بلکه گفته شده است : این دروازه خداوند است که عادلان و نیکوکاران از آن داخل خواهند شد . » (مزامیر داود ، ۱۱۸ : ۲۰) . به‌همین‌گونه گفته نشده است : ای کاهنان یا لاویان یا اسرائیلیان ، با خداوند شادی نمایید . « بلکه گفته شده است : « ای عادلان و نیکوکاران ، با خداوند شادی نمایید » (مزامیر داود ، ۳۳ : ۱) . گفته نشده است : ای خداوند به‌کاهنان یا لاویان یا اسرائیلیان خوبی بکن . بلکه گفته شده است : « ای خداوند ، به‌خوبان و پاک‌دلان خوبی بکن » (مزامیر داود ، ۱۲۵ : ۴) . از مطالب فوق چنین استنباط می‌کنیم که حتی

اگر يك غير يهودی فرامین تورات را به‌جا آورد ، او با کاهن اعظم برابر خواهد بود) (سيفرا مربوط به آیه ۵ از باب ۱۸ از سفر لاویان - یلقوط شیمعونی مربوط به آیه فوق ، بند ۵۹۱) .

وسعت و چشم‌انداز جهانی این نظریه بسیار جالب است ، و این فرضیه رایج بین مردم را که طبق اعتقاد دانشمندان یهود ، دین یهود اساساً مبتنی بر تعصب و نژادپرستی است ، رد می‌کند. حتی قربانیهایی که در معبد بیت همیقداش تقدیم می‌شد نیز برای سلامتی و سعادت جمیع عالم بشریت بود . « در هفت روز عید سوکوت ، هفتاد گاو نر در معبد بیت همیقداش به‌عنوان قربانی بدرگاه الهی تقدیم می‌شد ، و منظور از آن درخواست سلامتی و سعادت برای هفتاد ملت جهان بود . وای به حال ملل عالم که نعمت عظیمی را از دست داده‌اند ولی نمی‌دانند از چه سعادت محروم شده‌اند. موقعی که معبد بیت همیقداش آباد و برپا بود ، قربانگاه معبد ، گناهان ملل جهان را کفاره می‌کرد . ولی اکنون چه چیز گناهان ایشان را کفاره می‌کند ؟ » (سوکا ، ۵۵ ب) .

از طرف دیگر ، باید در نظر داشت که در تلمود گاهی به‌گفتارهایی برمی‌خوریم که مبین نظریه دیگری است . فی‌المثل بت‌پرستی که مشغول آموختن تورات شود ، واجب‌القتل است . زیرا که گفته شده است : « موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث‌جماعت یعقوب است » (سفر تثنیه ، ۳۳ : ۴) . این میراث متعلق به ماست ، و نه متعلق به ایشان (سنهدرین ، ۵۹ الف) . موسی از خداوند درخواست کرد که شخینا بر ملت اسرائیل قرار گیرد ، و اجابت شد. چنانکه گفته شده است : « آیا نه از آمدن تو با ما (این امر ثابت خواهد شد) ؟ » (سفر خروج ، ۳۳ : ۱۶) . اوسپس درخواست کرد که شخینا بر سایر ملل بت‌پرست عالم قرار نگیرد ، و این درخواست نیز پذیرفته شد . چنانکه گفته شده است : « تا من و قوم تو از جمیع قومهایی که بر روی زمین هستند ممتاز شویم » (آیه فوق) (براخوت ، ۷ الف) . به‌احتمال قوی چنین اظهاراتی هنگام ظهور مسیحیت شده است . زیرا که مسیحیان نیز با مطالعه کتاب مقدس ادعا می‌کردند که لطف الهی شامل حال ایشان است .

کمال مطلوب آئین علمای یهود ، گسترش ملکوت الهی بر کلیه ملل جهان بوده است ، و یهودیان همواره تذکاری از این نکته را در دستورات دینی دارند : « هر برکتی که در آن ذکری از سلطنت الهی نباشد ، برکت محسوب نمی‌شود » (براخوت ، ۴۰ ب) . مقصود آن است که هر دعای برکتی باید با این کلمات آغاز شود : « متبارک هستی تو ، ای خداوند خدای ما ، پادشاه عالم » . از این مطلب چنین استنباط می‌شود ، که هر غیر یهودی که از روی نیت پاک بخواهد دین یهود را بپذیرد ، مانعی در راه خود نخواهد یافت .

غیر یهودیانی که از روی پاکی نیت و علاقه به دین یهود در می‌آیند ، بسیار مورد احترام هستند . تازه یهودی شدگان نزد خداوند عزیز هستند ، زیرا که در همه‌جا از ایشان به‌عنوان یهودی حقیقی یاد شده است . بنی اسرائیل « بندگان » خدا خوانده شده‌اند . چنانکه گفته شده است : « زیرا برای من ، فرزندان اسرائیل بندگان هستند » (سفر لاویان ، ۲۵ : ۵۵) . تازه یهودی شدگان نیز « بندگان » خدا خوانده شده‌اند . چنانکه گفته شده است : « و بیگانگانگی که به‌خداوند ملحق میشوند تا او را خدمت نمایند و نام خدا را دوست میدارند تا آنکه بندگان او بشوند » (اشعیا ، ۵۶ : ۶) . فرزندان اسرائیل خدمتکاران خدا خوانده شده‌اند : « و شما کاهنان خداوند نامیده خواهید شد ، و (مردم) شما را خدمتکاران خدای ما خواهند خواند » (اشعیا ، ۶۱ : ۶) . تازه یهودی شدگان نیز خدمتکاران خدا نامیده

شده‌اند: «و بیگانگانی که به‌خداوند ملحق میشوند تا او را خدمت نمایند» (اشعیاء، ۵۶: ۶). فرزندان اسرائیل دوستان خدا خوانده شده‌اند: «ای ذریت دوست من ابراهیم» (اشعیاء، ۴۱: ۸). تازه یهودی شدگان نیز دوستان خدا خوانده شده‌اند: «(خداوند) شخص تازه یهودی شده را دوست دارد» (سفر تشبیه، ۱۰: ۱۸). دربارهٔ فرزندان اسرائیل، کلمهٔ «عهد» به‌کار رفته است: «تا عهد من در بدن شما عهد جاودانی باشد» (سفر پیدایش، ۱۷: ۱۳). دربارهٔ تازه یهودی شدگان نیز همین کلمه به‌کار رفته است: «و به عهد من متمسک می‌شوند» (اشعیاء، ۵۶: ۶). دربارهٔ فرزندان اسرائیل کلمهٔ «رضایت» به‌کار رفته است: «تا به حضور خداوند مورد رضایت قرار گیرند» (سفر خروج، ۲۸: ۳۸). دربارهٔ تازه یهودی شدگان نیز همین کلمه گفته شده است: «قربانی‌های سوختنی و ذبایح ایشان بر قربانگاه من مورد رضایت قرار خواهند گرفت» (اشعیاء، ۵۶: ۷). (مخیلتا) مربوط به آیهٔ ۲۰ از باب ۲۲ از سفر خروج، صفحهٔ ۹۵ الف). آیات بسیار دیگری در کتاب مقدس این امر را نشان می‌دهد که یهودیان و تازه یهودی شدگان دقیقاً در يك سطح قرار دارند.

دربارهٔ این آیه: «و نفوسی را که در حاران بدست آورده بودند» (سفر پیدایش، ۵: ۱۲)، چنین تفسیری شده است: «ابراهیم مردها را خداپرست می‌کرد و سارا زنها را. هر آن‌کس که يك بت‌پرست را (به‌خدا) نزدیک کند و او را خداپرست نماید، مثل این است که او را آفریده است» (برشیت ربا، ۳۹: ۲۱).

یکی از دانشمندان یهود چنین گفته است: «ذات قدوس متبارک فرزندان اسرائیل را در میان ملل جهان پراکنده نکرد مگر برای آنکه بت‌پرستان خداپرست شوند و برایشان افزوده گردند» (پساحیم، ۸۷ ب).

گفتاری نیز می‌یابیم که در آن نظری مخالف عقیدهٔ فوق اظهار شده است: «تازه یهودی شدگان برای ملت اسرائیل بمانند بیماری جرب زحمت‌افزاهستند» (یواموت، ۷: ۷ ب). لیکن این نظر از تجربیات زمانی سرچشمه گرفته است که تازه یهودی شدگان برای ملت یهود منبع زحمت و خطر بودند. به همین جهت اگر يك بت‌پرستی می‌خواست به‌دین یهود بگراید، او را دقیقاً مورد بازجویی قرار می‌دادند و دربارهٔ نیت واقعی او از این تغییر مذهب تحقیقات زیادی به‌عمل می‌آوردند. تشریفات پذیرش يك بت‌پرست به‌دین یهود در این گفتار شرح داده شده است: «هرگاه يك بت‌پرست بخواهد در این روزگار به‌دین یهود در آید، به‌او می‌گویند: آیا چه دیده‌ای که می‌خواهی بدین یهود بگروی؟ مگر تو نمی‌دانی که فرزندان اسرائیل در این ایام غمگین، رنج‌دیده، خفت‌کش و پریشان و آشفته هستند و رنج و مشقت بر سر آنها فرو می‌بارد؟ اگر او بگوید که من این‌ها را می‌دانم و معذالك کاش لیاقت آنرا داشته باشم (که در تحمل سختی‌ها و مشقات شریک ایشان باشم)، او را بیدرنگ می‌پذیرند، و بعضی از فریضه‌های سبک و برخی از فریضه‌های سنگین را بدو می‌آموزند، و مجازات سربچی از فرمانهای الهی را به‌اطلاع او می‌رسانند.» سپس به‌او می‌گویند: «تو باید بدانی، که تا وقتی که به‌دین یهود در نیامده بودی، اگر پیه‌راکه خوردنش بر یهودیان حرام است می‌خوردی، و یا قدوسیت شنبه را خوار و بی‌حرمت می‌کردی، مجازات نمی‌شدی. ولی از امروز به‌بعد، اگر یکی از این گناهان را مرتکب شوی، مجازات خواهی شد.» همان‌طور که او را از مجازات گناهان آگاه می‌سازند، همان‌گونه نیز او را از پاداش کارهای نیک با خبر می‌کنند. به‌او

می‌گویند: « تو باید بدانی ، که جهان آینده و نعمات آن مختص عادلان و نیکوکاران است ، و ملت اسرائیل نیز در این روزگار قادر نیست که وفور نیکی و نعمت و یا کیفر و مجازات زیاد را تحمل کنند . » نباید هم که با او زیاد سختگیری و خرده‌گیری کنند . اگر او قبول کرد که یهودی شود بیدرنگ ختنه‌اش می‌کنند . پس از آنکه زخمش التیام یافت ، بلافاصله او را در حوض مخصوص ، غسل می‌دهند ، و هنگامی که درون آب است ، دو تن از دانشمندان نزد او می‌ایستند و برخی از فرائض سبک و بعضی از فرائض سنگین را به او تعلیم می‌دهند . پس از آنکه غسل کرد و از آب بیرون آمد ، او از هر لحاظ يك یهودی به‌شمار می‌آید » (یواموت ، ۴۷ الف - ب) .

هیلیل را می‌توان از برجسته‌ترین طرفداران تازه یهودی شدگان دانست که شعارش چنین بود : « از مریدان و پیروان هارون (برادر موسی) باش ، صلح دوست و صلح طلب و نوع پرور ، و همنوعان خود را به تورات نزدیک کن » (میشنا آووت ، ۱ : ۱۲) . در داستانی روایت شده است که يك بت پرست به نزد شمای آمد و از وی درخواست کرد که او را به دین یهود درآورد ، مشروط به آنکه هنگامی که او روی يك پا ایستاده است ، شمای همه تورات را بدو بیاموزد . شمای او را با نیم‌گری که در دست داشت از خود براند . آن شخص سپس به نزد هیلیل رفت و همان درخواست را از او کرد . هیلیل بدو گفت : « آنچه را که منفور تو است ، بر همنوعت روا مدار . همه تورات همین است ، و بقیه آن شرح و تفسیر می‌باشد . برو و آن را بیاموز » (شبات ، ۳۱ الف) .

به غیر یهودیانی که آماده پذیرفتن دین یهود نبودند ، يك مجموعه احکام اخلاقی که به « هفت فرمان پسران نوح » معروف است عرضه شده بود . این هفت فرمان عبارتند از : « اجرای عدالت ، منع کفر گفتن و بیحرمتی به نام خدا ، بت پرستی نکردن ، مرتکب زنا نشدن ، قتل نمودن ، دزدی و غضب نکردن ، و نخوردن عضوی که از يك حیوان زنده بریده شده باشد » (سنهدرین ، ۵۶ الف) . به وسیله رفتار نیکی که پایه‌اش بر احکام فوق باشد ، غیر یهودیان نیز می‌توانند مورد لطف و رحمت الهی قرار گیرند . درباره این آیه : « عدالت قوم را رفیع می‌گرداند و احسان ملت‌ها کفاره خطای آنهاست » (امثال سلیمان ، ۱۴ : ۳۴) ، ربان یوحانان بن زکای چنین تفسیری کرده است : همان‌طور که قربانی کفاره خطا ، گناهان اسرائیل را پاک می‌کند ، همان‌گونه نیز ، احسانی که افراد ملت‌ها درباره یکدیگر روا می‌دارند گناهان ایشان را کفاره می‌کند » (باو ابتر ، ۱۰ ب) . خداوند آن چنان در داوری خود عادل است که : « غیر یهودیان را از روی اعمال بهترین و صالحترین افرادشان داوری می‌کند » (یروشلمی روش هسانا ، ۳ الف) .

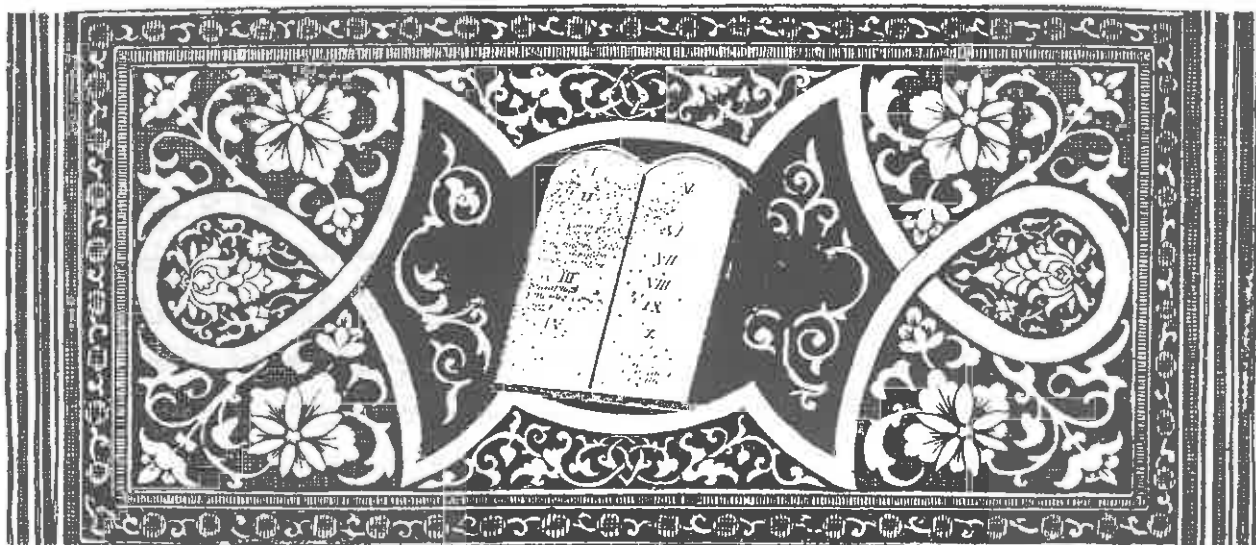
گفته‌های خشنی که گاه به گاه درباره بت پرستان در تلمود یافت می‌شود ، از این اعتقاد سرچشمه می‌گیرد که : « بت پرستان به هرزگی و شهوترانی و فساد اخلاق معتاد و آلوده‌اند » (یواموت ، ۹۸ الف) . دانشمندان یهود از مشاهده فساد اخلاقی که در بین بت پرستان رایج بود رنج می‌بردند ، و از اطلاع بر آرمانهای عالی که دین خودشان در برداشت ، شادمان و سپاسگزار بودند . دعائی که باید در موقع ترك مدرسه و دارالعلم خوانده شود . چنین است : « شکر گزارم به درگاه تو ای خداوند خدای من و خدای اجداد من ، که قسمت مرا جزو قسمت کسانی قرار دادی که در مدرسه‌ها و در کنیسه‌ها به سر می‌برند ، و حصه‌ام را جزو حصه کسانی که وقت خود را در تماشاخانه‌ها و سیرکها تلف می‌کنند معین نکردی . زیرا که هم من کوشش می‌کنم و زحمت می‌کشم ، وهم آنها . ولی من زحمت می‌کشم و بهشت را به میراث

می‌برم ، در صورتیکه ایشان زحمت می‌کشند ولی به‌چاه فنا و نیستی سرنگون می‌شوند » (یروشلمی ، براخوت ۷ دال) .

برخی دیگر از گفته‌های تلخ و درشت ، ازدهان کسانی بیرون آمده است که درد فراوان کشیده و زیر فشار ظلم و جور از اندازه بیرون قرار داشته‌اند . یکی از این گفته‌ها که بیحد مورد انتقاد قرار گرفته است چنین است : « بهترین بت‌پرستان رابکش ، و سر بهترین مارها را بکوب و له کن » (مخیلتا مربوط به آیه ۷ از باب ۱۴ سفر خروج ، صفحه ۲۷ الف) . لکن باید به‌خاطر داشت که گوینده این جملات ربی شیمعون بن یوحای است ، که در دوران وحشتناک ظلم و ستم هادریان امپراطور سفاک روم زندگی کرده ، و دیده است که چگونه استاد نامور و محبوبش ربی عقیوا زیر شکنجه‌های وحشیانه و دهشتناک رومیان جان می‌سپارد ، و خود او مجبور شده بود که مدت‌سیزده سال با فرزندش ربی العازار در غاری پنهان شود تا از دست بیدادگرانی که نسبت به قومش ظلم می‌کردند جان سالم به‌دربرد . سخنان او مبین احساسات شخصی خود او بوده است ، و اگر بخواهیم این گفته‌وی را به‌عنوان نمونه‌ای از اصول اخلاقی دانشمندان تلمود ارائه دهیم ، کاری بس ناصواب انجام داده‌ایم .

از این گفته بخوبی آشکار می‌شود که مخالفت دانشمندان یهود با بت‌پرستان از روی اصول اخلاقی بوده و نه از لحاظ تبعیض نژادی و قومی . « ربی الیعزر گفت : هیچ‌یک از بت‌پرستان و کافران سهمی از جهان آینده نخواهند داشت . زیرا که گفته شده است : « شیران به‌هاویه (دوزخ) برواهند گشت ، و جمیع امت‌هایی که خدا را فراموش می‌کنند » (مزامیر داود ، ۱۸:۹) . « شیران » اشاره به بدکاران قوم اسرائیل است . ربی بهوشوع به ربی الیعزر گفت : اگر آیه فوق چنین می‌بود : « شیران به‌هاویه برواهند گشت و همچنین جمیع امت‌ها » و دیگر بقیه‌ای نمی‌داشت ، من حق را به‌جانب تو می‌دادم . ولی چون در آخر آیه این کلمات آمده است : « که خدا را فراموش می‌کنند » ، پس بدون شك در میان امت‌های جهان عادلان و نیکوکارانی یافت می‌شوند که از جهان آینده و عالم باقی سهم خواهند برد » (توسیفتا سنهدرین ، ۱۳ : ۲) . این نظر که صالحان و نیکوکاران جمیع ملل عالم از نعمات و سعادت جهان آینده و عالم باقی برخوردار خواهند شد ، عقیده و اصلی است که مورد قبول دانشمندان یهود است .





فصل سوم ، انسان

وجود انسانی ، روح ، ایمان ، دعا و نماز ، دو انگیزه
(غریزه) اختیار و آزادی عمل ، گناه ، توبه و
کفاره ، پاداش و کیفر

۱- وجود انسانی

این اصل که انسان شبیه خدا آفریده شده است ، اساس تعلیمات دانشمندان یهود درباره وجود انسانی است . از این لحاظ انسان بر همه مخلوقات جهان فضیلت دارد ، و خود نشان می دهد که عالی ترین نقطه در کار آفرینش است . « انسان محبوب است ، زیرا که شبیه خدا آفریده شده است . محبت بیشترین بود که به خود او اطلاع داده شد که شبیه خدا آفریده شده است . چنانکه گفته شده است : « زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخته است » (سفر پیدایش ، ۹ : ۶) . (میشنا آووت ، ۳ : ۱۸) .

همین خلقت است که به انسان حد اعلای اهمیت را در نظام جهان می بخشد . « يك انسان با همه عالم آفرینش برابر است » (آووت ربی ناتان ، ۳۱) . « انسان نخست يك فرد تنها آفریده شد ، تا به تو بیاموزد ، هر آن کس که جان انسانی را تباه کند ، کتاب مقدس بدو این نسبت را می دهد که گوئی او يك جهان کامل را از بین برده است . و هر آن کس که جانی را از نابودی نجات بخشد ، کتاب مقدس بدو این نسبت را می دهد که گوئی جهان کامل را نجات داده است » (میشنا سنهدرین ، ۴ : ۵) .

گذشته از این ، چون انسان شبیه خدا آفریده شده است ، از این رو بایستی این حقیقت را همواره در روابط خود با سایر انسانها در مد نظر داشته باشد . توهین و بیحرمتی به يك انسان ، در واقع توهین و بیحرمتی به خدا است . « ربی عقیوا عقیده داشت که این آیه : « همنوعت را بمانند خودت دوست ، بدار » (سفر لایوان ، ۱۹ : ۱۸) ، اصل اساسی و مهم تورات است . و از آن این قاعده کلی را استنتاج می کرد : « نباید بگویی : حال که من خوار شده ام ، پس همنوعم نیز با من خوار شود . چونکه من نفرین شده ام ، پس همنوعم نیز مثل من نفرین شود . ربی تنحوما گفت : اگر تو چنین کاری را بکنی ، بدان که چه کسی را

خوار کرده‌ای، زیرا که خدا انسان را به صورت خود آفریده است» (برشیت ربا، ۲۴: ۷) . همان قدر که علمای یهود از رابطه و نزدیکی انسان با خدا صحبت می‌کنند، به همان اندازه نیز به فاصله‌ای که آنها را از هم جدا می‌سازد اشاره می‌نمایند. بخشی از انسان آسمانی، و بخش دیگرش زمینی است. جمله مخلوقاتی که از آسمان به وجود آمده‌اند، هم جسم و هم جانشان آسمانی است. کلیه آفریدگانی که از زمین به وجود آمده‌اند، هم جسم و هم جانشان زمینی است. به استثنای انسان، که جانش آسمانی، و جسمش زمینی است. بنابراین اگر انسان تورات را بیاموزد و رضایت پدر آسمانی خود را فراهم آورد، همانند مخلوقات عالم بالا می‌شود. چنانکه گفته شده است: «من گفتم شما فرشتگان هستید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی می‌باشید» (مزامیر داود، ۸۲: ۶). ولی اگر انسان تورات را نیاموزد، و رضایت پدر آسمانی خود را فراهم نیاورد، همانند موجودات عالم پایین خواهد بود. چنانکه گفته شده است: «لکن مثل آدمیان خواهید مرد» (مأخذ فوق، آیه ۶) (یلقوط شیمعونی مربوط به آیه‌های فوق، بند ۸۳۱).

این طبیعت دوگانه وجود انسانی، به طریق دیگری نیز وصف شده است: «انسان از چهار جنبه شبیه موجودات آسمانی، و از چهار جنبه دیگر همانند مخلوقات زمینی است. مانند حیوانات می‌خورد، می‌آشامد، زاد و ولد می‌کند و همچنین قضای حاجت. همانند فرشتگان خدمتگزار راست می‌ایستد، سخن می‌گوید، عقل و معرفت دارد و می‌بیند» (۱) (برشیت ربا، ۸: ۱۱).

مقصود از آفرینش انسان آن بود که به او مکان و فرصت داده شود تا حمد و ثنای آفریننده جهان را بر زبان آورد. «در آغاز خلقت عالم، حمد و ثنای ذات قدوس متبارک فقط به توسط آنها گفته می‌شد. چنانکه نوشته شده است: «از صداهای آبهای بسیار، و امواج زورآور دریا» (مزامیر داود، ۹۳: ۴). آنها چه می‌گفتند؟ «خداوند در عرش اعلی نیرومند است». ذات قدوس متبارک چنین فرمود: اگر این آبها که نه دهان دارند، و نه قدرت تکلم، بدین گونه حمد و ثنای مرا می‌گویند، چون آدم را بیافرینم، به طریق اولی که مدح مرا خواهد گفت» (برشیت ربا، ۵: ۱).

بنابراین، زندگی انسان باید طبق این نظر و در روشنایی این عقیده طی شود. این آیه که می‌گوید: «مردگان حمد خدا را نمی‌گویند» (مزامیر داود، ۱۱۵: ۱۷)، به همین نکته اخلاقی اشاره می‌کند. «انسان باید همواره کوشش کند که قبل از مردن خود را با آموختن تورات و انجام فرامین آن مشغول سازد. چون همین که مرد، دیگر دستش از تورات و فرامین آن کوتاه می‌گردد، و ذات قدوس متبارک به توسط او تسبیح گفته نمی‌شود» (شبات، ۳۰ الف).

صرف تمامی عمر در تلاش گرد آوردن ثروتهای مادی، کاری عاقلانه نیست، زیرا چنین ثروتی ناپایدار و زودگذر و فانی است. این حقیقت در مثالی که در مجموعه امثله ازوپ. Esope. حکیم معروف یونانی نیز آمده، بخوبی بیان شده است: «روباهی تاکستانی را مقابل خود یافت که دورتادور آن دیواری بود. این دیوار سوراخی داشت و روباه خواست از آن سوراخ به درون تاکستان رود. اما چون سوراخ کوچک بود، نتوانست. روباه چه کرد؟ سه روز روزه گرفت تا آنکه بسیار لاغر شد و توانست از سوراخ داخل تاکستان شود. در آنجا مقدار زیادی انگور خورد و خوب فریبه شد و هنگامی که خواست از تاکستان

خارج شود ، به سبب تنومندی نتوانست از آن سوراخ بگذرد . ناچار سه روز دیگر روزه گرفت تا که بسیار لاغر شد و به حالت اول برگشت ، و موفق شد که از راه سوراخ خارج شود . وقتی که به خارج رسید ، روی خود را به سوی تاکستان نمود و به آن نگاه کرد و گفت : ای تاکستان ؛ تو چه خوب هستی ، میوه‌هایت چقدر نیکو و لذیذ است ، و آنچه که درون تست زیبا و درخور تحسین است . اما برای من چه سودی داشتی ؟ چون با همان وضعی که به درون تو آمدم ، به همان وضع نیز از تو خارج شدم . جهان نیز همین حال را دارد . چون انسان از مادر متولد می‌شود و پیاپی به جهان می‌گذارد ، دستانش مشت کرده‌اند . مانند اینکه می‌خواهد بگوید : همه دنیا از من است ، و من آن را تصاحب خواهم کرد . و هنگامی که از این جهان رخت بر می‌بندد دستانش باز است . گوئی بزبان حال می‌گوید : بنگرید ، من از این دنیا چیزی همراه خود نبردم » (قوهلت ربا ، ۵ : ۱۴ یا ۲۱) .

آنچه که انسان می‌تواند به دست آورد و باید برای گردآوردن آن طی دوران زندگی خویش تلاش و تکاپو کند ، اندوخته‌ای از اعمال نیک و پسندیده است . چنین گنجینه‌ای ارزش خود را حتی پس از مرگ حفظ خواهد کرد . « در ساعت رحلت آدم از این عالم ، نه سیم و زرش همراه او می‌رود ، و نه سنگهای قیمتی و مرواریدهایش ، بلکه فقط تورات و اعمال نیکش با او خواهند بود . چنانکه گفته شده است : « در موقع راه رفتنت ، (تورات) تو را راهنمایی خواهد کرد ، در موقعی که خفته‌ای ، از تو نگهبانی خواهد نمود ، و هنگامی که بیدار میشوی ، با تو مکالمه خواهد نمود » (امثال سلیمان ، ۶ : ۲۲) . در موقع راه رفتنت (تورات) تو را راهنمایی خواهد کرد ، در این دنیا . در موقعی که خفته‌ای از تو نگهبانی خواهد نمود ، در گور و هنگامی که بیدار می‌شوی با تو مکالمه خواهد نمود ، در جهان آینده » (میشنا آووت ، ۶ : ۹) .

از مونو بازوس . Monobazus . سلطان آدیابنه . Adiabene . که در قرن اول میلادی می‌زیست و به دین یهود درآمد روایت شده است که ، زمانی که قحطی بیداد می‌کرد ، تمام ثروت خود را به فقرا بخشید . وقتی بستگانش او را سرزنش کردند که چرا اموالش را بدین گونه تلف می‌کند ، او چنین پاسخ داد : اجداد من گنجینه‌هایی در جهان پایین اندوختند ، ولی من گنجینه‌هایی در جهان بالا برای خود گرد آورده‌ام . ایشان گنجینه‌های خود را مکانی اندوختند که دست هر کس به آن می‌رسد ، اما من گنجینه‌های خود را جایی به امانت گذاشتم که کس را به آن دسترس نیست . ایشان گنجینه‌هایی اندوختند که ثمری به بار نمی‌آورد ، لکن گنجینه‌های من ثمربخش است ایشان گنجینه‌هایی از سیم و زر به جای گذاشتند ، لکن گنجینه‌های من از جانهاست . ایشان گنجینه‌هایی اندوختند که متعلق به دیگران خواهد شد ، لکن من گنجینه‌هایم را برای خود اندوخته‌ام . ایشان گنجینه‌هایی در این جهان اندوختند ، اما گنجینه‌های من برای جهان آینده است » (توسیفتا پناه ، ۴ : ۱۸) .

به این حقیقت که « انسان امروز اینجاست و فردا خواهد رفت » (یروشلمی سنهدرین ، ۳ دال) ، اغلب اشاره می‌شود تا انسان را برانگیزد که اعمال نیک انجام دهد و عمر گذرا را بیهوده تلف نکند . درباره این آیه که می‌گوید : « روزهای عمر ما بر زمین مثل سایه است و آن را دوامی نیست » (کتاب اول تواریخ ایام ، ۲۹ : ۱۵) ، چنین گفته‌اند : « ای کاش عمر ما چون سایه دیوار یا سایه درخت می‌بود . ولی همچون سایه پرنده‌ای است که در حال پرواز باشد » (برشیت ربا ، ۹۶ : ۲) . همین فکر

بدین گونه نیز بیان شده است: «روز عمر کوتاه، و کار بسیار زیاد است. کارگران کاهلند و مزد و پاداش عظیم است، و کارفرما ما را در تنگنا می‌نهد (که کار را تمام کنند.)» (میشنا آووت، ۲: ۲۰). همان‌طور که زندگی انسان با اشتغال به انجام فرامین تورات و اعمال نیک شیرین و غنی می‌شود، عکس آن نیز صادق است. یعنی آنکه ارتکاب گناهان شیرینی زندگی را از بین می‌برد، و حتی آن را کوتاه‌تر می‌کند. «چشم بد (بخل و حسد)، فکر و غریزه بد و کینه‌توزی نسبت به هم‌نوعان، انسان را از جهان به‌در می‌کند» (میشنا آووت، ۲: ۱۶). این اندیشه به‌شکل دیگری نیز بیان شده است: «بخل و حسد و شهوترانی و جاه‌طلبی انسان را از عالم به‌در می‌کند» (میشنا آووت، ۴: ۲۸).

اگرچه دانشمندان یهود در مباحثات خود بیشتر درباره جنبه‌های روحانی وجود انسانی بحث کرده‌اند، معذالك ارزش و اهمیت بدن را از نظر دور نداشته و آن را ناچیز نشموده‌اند. بدن انسان شاهکار صنعت الهی است، و نشانه‌ای از نیکی بی‌نهایت و عقل و حکمت بیحد و حساب اوست. این حقیقت که هر انسان شخصیت جداگانه‌ای است، حیرت و اعجاب دانشمندان را برانگیخته است. «این مطلب، عظمت و بزرگی پادشاه پادشاهان، ذات قدوس متبارک را می‌رساند، که انسان با یک سر سکه، چندین سکه ضرب می‌زند، و همگی با هم شبیه هستند. ولی ذات قدوس متبارک همه انسانها را از روی قالب آدم ابوالبشر به وجود می‌آورد، اما هیچ یک شبیه دیگری نیست. چرا انسانها در صورت با هم شبیه نیستند؟ تا مبادا یک انسان خانه زیبا یا زن زیبای هم‌نوع خود را ببیند، به آن طمع ورزد، و ادعا کند که مال اوست. در سه چیز انسانها با هم تفاوت دارند و از یکدیگر مشخص می‌شوند: در صدا، در قیافه و در عقل و شعور. اگر از حیث صدا و قیافه با هم تفاوت دارند، برای آن است که فساد اخلاق بین آنها رایج نگردد. و اگر از حیث عقل و شعور با یکدیگر تفاوت دارند، به‌خاطر دزدان و ستمکاران است» (۱) (سنهدرین، ۳۸ الف).

در یک عبارت، انسان را جهان کوچک وصف کرده‌اند. «هر آنچه که ذات قدوس متبارک در جهان خلق کرده است، نمونه آن را در وجود انسان آفریده است» (آووت ربی ناتان، ۳۱). در دنباله عبارت فوق مفصلاً شرح داده‌اند که انسان چگونه دنیای کوچک است. موهای انسان نمونه جنگلها، لبهای او نمونه دیوارها، دندانهایش نمونه درها، گردنش نمونه برجهاست و غیره.

نظریه دانشمندان یهود درباره مرحله پیش از تولد و مرحله تولد کودک در گفتار زیر چنین آمده است: «جنین در زهدان مادر به‌چه شباهت دارد؟ به یک کتاب بسته. دستهایش روی شقیقه‌ها است، آرنجهایش روی زانوان، پاشنه‌هایش روی سرین و سرش بین زانوان قرار گرفته. دهانش بسته، و نافش باز است. از آنچه مادر می‌خورد او نیز می‌خورد، و از آنچه مادر می‌آشامد او می‌نوشد. رفع حاجت نمی‌کند، تا مبادا مادر بر اثر آن بمیرد. هنگامی که به فضای جهان قدم می‌نهد، دهانش که بسته بود باز می‌شود و نافش که باز بود بسته می‌شود. زیرا اگر چنین نمی‌شد، طفل حتی یک ساعت هم زنده نمی‌ماند. چراغی بالای سرش روشن است، که به نور آن از این سر تا آن سر عالم را می‌بیند. چنانکه گفته شده است: «هنگامی که چراغ او بالای سر من روشن شد، به روشنائی آن در تاریکی راه رفتم» (ایوب، ۲۹: ۳). از این موضوع تعجب مکن. زیرا ما می‌بینیم که انسان در اینجا خفته است، و در خواب می‌بیند که در جای

۱ - اگر همه مردم عقل و فکرشان یکسان می‌بود، دزدان بی‌می‌بردند که اشخاص ساده لوح دارای خود را در کجا پنهان کرده‌اند و آن را به‌غارت می‌بردند.

دگر است . انسان روزهایی خوشتر از ایامی که در زهدان مادر داشت به خود نخواهد دید . آنگاه همه تورات را بدو می آموزند . ولی هنگامی که وارد عرصه این جهان می شود ، فرشته ای می آید و سیلی بر بنا گوشش می زند و کاری می کند که او تمام توراتی را که آموخته است فراموش کند . از زهدان خارج نمی شود تا اینکه به او سوگند بدهند . او را قسم می دهند که عادل و نیکوکار باش ، و نه شریر و بدکار . و حتی اگر همه جهانیان به تو بگویند که نیکوکار هستی ، تو در نظر خودت بدکار و ظالم باش ، و در تهذیب اخلاق خود بکوش . و بدان که ذات قدوس متبارک پاک است و خدمتگزارانش نیز پاک هستند ، و روانی که به تو عطا فرموده است نیز پاک است . اگر تو آنرا به همان پاکی حفظ کنی ، چه بهتر . و گرنه ، من آنرا از تو باز می ستانم » (نیدا ، ۳۰ ب) .

ساختمان اعجاب انگیز بدن آدمی سبب شگفتی دانشمندان یهود شده ، و آنها را به تحسین واداشته است . « اگر در یک مشك پر از باد سوراخی به اندازه يك سر سوزن احداث گردد ، فی الفور تمام هوا از آن خارج می شود . ولی بدن انسان دارای سوراخها و منافذ بیشماری است ، و معذالك روح او از آن خارج نمی شود » . (برشیت ربا ، ۱ : ۴) .

« رخساری که ذات قدوس متبارک برای آدم آفریده باندازه يك وجب است ، اما چندین منبع مایعات دارد که هر کدام را خاصیتی است و هیچ يك با دیگری آمیخته نمی شود . اشك چشم شور ، چرك گوش چرب ، آب بینی بدبو ، و آب دهان شیرین است » (بمید بار ربا ، ۱۸ : ۱۸ یا ۲۲) . « بیا و بنگر که ذات قدوس متبارک چقدر معجزات برای انسان می کند ، و خود انسان از آن بی خبر است . اگر انسان يك قطعه نان خشك و سخت بخورد و آنرا با همان سختی بلعد ، امعایش خراشیده خواهد شد . لکن ذات قدوس متبارک چشمه هایی در میان دهان او آفریده است که نان خشك را تر و نرم می کنند و آنرا به راحتی فرو می برند » (شموت ربا ، ۱ : ۲۴) .

علمای یهود با اطلاعات مختصری که از علم الاعضاء داشتند سعی می کردند نشان دهند که چگونه خداوند عمل هر کدام از اعضای بدن انسان را برای سلامت و طول عمر شخص معین کرده است . و نیز ایشان معتقد بودند که اعضای مختلف بدن عامل بعضی هیجانان و اثرات روحی و عصبی هستند . از لحاظ اخلاقی ، قسمت های مختلف بدن بدین گونه طبقه بندی شده است : « شش عضو خدمتگزار انسان هستند ، که سه تا در اختیار او است ، و سه تای دیگر نیست . چشم و گوش و بینی در اختیار او نیست ، چون که او می بیند آنچه را که نمی خواهد ببیند ، می شنود آنچه را که نمی خواهد بشنود ، و می بوید آنچه را که مایل نیست بوید . دهان و دستها و پاها در اختیار او است . اگر بخواهد با دهانش تورات می خواند ، و اگر مایل باشد ، با آن حرف بد می زند ، یا کفر می گوید . اگر بخواهد ، با دستانش کارهای خوب می کند و فرامین الهی را انجام می دهد ، و اگر هم بخواهد ، می تواند با همان دستها دزدی کند یا مرتکب قتل شود . اگر بخواهد ، با پاهایش به تماشاخانه ها و سیرکها می رود ، و اگر هم بخواهد ، با آنها به کنیسه ها و مدارس می رود » (برشیت ربا ، ۶۷ : ۳) .

عقیده ای که شکسپیر درباره مراحل هفت گانه زندگی اظهار داشته ، پیش از آن در میدراش آمده است : « هفت بار کلمه (باطل) که در اول کتاب جامعه سلیمان آمده است (۱) ، مطابق است با هفت

۱ - در آیه دوم از باب اول کتاب جامعه سلیمان ، کلمه (باطل) پنجبار تکرار شده است . ولی چون دوبار آن به صورت جمع آمده است که لااقل دو تا را نشان می دهد ، از این رو می توان گفت که این کلمه هفت بار تکرار شده است .

عالمی که انسان طی می‌کند. هنگامی که یکساله است، مانند پادشاهی است که در هودجی سرپوشیده و در میان عطریات نشسته باشد، و همه او را در آغوش می‌گیرند و می‌بوسند. در دو یا سه سالگی مانند خوکی است که خود را با کثافات آلوده می‌کند. در ده سالگی مانند بزغاله به‌هرسو می‌جهد. در بیست سالگی مانند اسب‌شیهه میکشد و خویشتن را زیبا جلوه می‌دهد، و برای خود همسری جستجو می‌کند. و چون همسر گرفت، مانند یک دراز گوش می‌شود (که بار سنگین خانواده را به‌دوش می‌کشد). و همین که دارای فرزند شد، مانند سگ جسور می‌شود، تا معاش خانواده را تأمین کند و هنگامی که سالخورده شد، مانند میمون خمیده می‌شود و مسخره این و آن قرار می‌گیرد» (قوهلت ربا، ۳:۱).

در میثنای آووت، دوره عمر انسان از لحاظ دیگری تقسیم‌بندی شده است: « پنج سالگی، زمان آموختن کتابهای مقدس است. ده سالگی، زمان یاد گرفتن میثناست. سیزده سالگی، زمان فرا گرفتن احکام تورات است (۱). پانزده سالگی، زمان تحصیل تلمود و گمارا است. هجده سالگی، زمان ازدواج است. بیست سالگی، زمان تلاش برای کسب معاش است. درسی سالگی، نیروی بدنی انسان به حد کمال می‌رسد. در چهل سالگی، ادراک او به‌منتها درجه خود رسیده است. پنجاه سالگی، زمانی است که دیگران با او مشورت می‌کنند. در شصت سالگی، شخص به سن پیری می‌رسد. در هفتاد سالگی، موهای سفید می‌شود. در هشتاد سالگی، نیروی مخصوصی به انسان عطا می‌گردد (۲). در نود سالگی، زیربار سالیان دراز عمر خود خمیده می‌شود و در صد سالگی، مثل این است که دیگر مرده و از جهان رفته است» (میثنا آووت، ۵: ۲۳).

مرگ نتیجه گناهکاری است، و اگر شخص گناهی مرتکب نشود، بالطبع هرگز نخواهد مرد. «هیچ مرگی نیست که گناهی باعث آن نشده باشد» (شبات، ۵۵ الف). «فرشتگان خدمتگزار به حضور ذات قدوس متبارک چنین عرض کردند: ای پروردگار عالم چرا مجازات مرگ را برای آدم معین کردی؟ خداوند در پاسخ فرمود: من فرمانی سبک به او دادم، او آنرا تقض کرد» (شبات، ۵۵ ب). «هرگاه کسی از تو پیرسد که اگر آدم ابوالبشر خطا نمی‌کرد و از میوه درخت ممنوع نمی‌خورد، آیا تا ابد زنده و جاوید می‌ماند یا نه، تو در جواب او بگو که (الیاس) پیامبر خطا نکرد و تا ابد، زنده و جاوید ماند» (ویقرا ربا، ۲۷: ۴).

مرگ قوی‌ترین نیروئی است که خداوند در جهان پدید آورده است، و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان بر آن چیره شد. «ده چیز سخت در جهان آفریده شده است. کوه سخت است، لکن آهن آنرا می‌برد. آهن سخت است، آتش آنرا ذوب می‌کند. آتش سخت است، آب آنرا خاموش می‌کند. آب سخت است، ابر آنرا حمل می‌کند. ابر سخت است، باد آنرا پراکنده می‌سازد. باد سخت است، بدن آنرا حمل می‌کند (اشاره به هوایی است که انسان تنفس می‌کند). بدن انسان سخت است، ترس آنرا در هم می‌شکند. ترس سخت است، شراب آن را از میان می‌برد. شراب سخت است، خواب اثر آنرا محو می‌کند. و مرگ از همه آنها سخت‌تر است» (باوایترا، ۱۰ الف).

مرگ در قیافه‌های مختلفی ظاهر می‌شود، و اشکال گوناگونی به‌خود می‌گیرد. «نهد و سه نوع

۱ - در سیزده سالگی کودک (برمیصوا) می‌شود، یعنی بلوغ شرعی پیدا می‌کند و موظف به اجرای احکام تورات می‌گردد، و از آن هنگام است که می‌توان او را جزو ده نفر شخص بالفی که برای خواندن نماز جماعت لازم است به حساب آورد.

۲ - رجوع شود به کتاب مزامیر داود، ۹۰: ۱۰.

مرگ در جهان آفریده شده است . چنانکه گفته شده است : « مفرهای (۱) مرگ از آن خداوند است » (مزامیر داود ، ۶۸ : ۲۱) . سخت‌ترین همه آنها خناق، و آسانترین همه آنها مرگ به وسیله بوسه است . مرگ با خناق مثل آن است که یک چوب کلفت پر از خار در یک گلوله پشم باشد ، و آن را بخواهند به سرعت و به شدت از آن گلوله پشم خارج سازند . (۲) دیگران می‌گویند : مانند گردابی است در مدخل یک ترعه . مرگ به وسیله بوسه مثل آن است که مویی را از شیر بیرون کشند (۳) (براخت ، ۸ الف) .

مراحل مختلف مرگ بدین گونه توصیف شده است . « وقتی که پایان عمر انسان فرا می‌رسد و باید از جهان درگذرد ، فرشته مرگ ظاهر می‌شود تا جان نشاما . Neshamah . او را بگیرد . نشاما شبیه یک ورید پر از خون است و رگهای کوچکی از آن منشعب می‌شود که در تمام بدن پراکنده هستند . فرشته مرگ سر این ورید را می‌گیرد و آن را بیرون می‌کشد . از بدن شخص نیکوکار آن را به آرامی خارج می‌سازد ، چنانکه مویی را از شیر بیرون بکشند . لکن از بدن شخص شریر و بدکار آن را با سختی و شدت بیرون می‌کشد ، همچون گردابی که در دهانه ترعه‌ای تلاطم کند . و بعضی می‌گویند : مانند چوب کلفت پر از خاری است که به شدت از درون گلوله پشم بیرون کشیده شود . همینکه جان از بدن خارج شود ، شخص می‌میرد ، و روح پیش می‌آید و روی بینی میت می‌نشیند ، تا زمانی که جسم فاسد شود . هنگامی که چنین شد ، جان به حضور ذات قدوس متبارک زاری می‌کند و می‌گوید : « ای پروردگار عالم مرا به کجا می‌بری ؟ آنگاه دوما . Dumah . فرشته مرگ آن را می‌گیرد و به حصار مرگ به میان ارواح می‌برد . اگر آن شخص نیکوکار باشد ، پیش روی او اعلام می‌دارند و می‌گویند : برای این شخص نیکوکار جا باز کنید . جان مرحله به مرحله پیش می‌رود و ترقی می‌کند تا آنکه موفق به زیارت شخینا می‌گردد » (میدراش تهیلیم مربوط به آیه ۷ از مزمور ۱۱ مزامیر داود ، صفحه ۵۱ ب - ۵۲ الف) .

حدیث دیگر درباره مراحل مرگ چنین است : « درباره فرشته مرگ گفته اند که سراسر وجودش پراز چشم است و هنگام مرگ بیمار ، بالای سر او می‌ایستد و شمشیری آخته به دست دارد ، که قطره‌ای صفرای تلخ نوک آن است ، و جز شخص محتضر ، هیچ کس دیگر او را نمی‌بیند و از حضور او در آن محل آگاه نیست . هنگامی که بیمار او را می‌بیند به لرزه می‌آید ، دهان خود را باز می‌کند ، و فرشته مرگ آن قطره را در دهان او می‌چکاند . از اثر همان قطره است که انسان می‌میرد ، از اثر همان است که بدن فاسد و متعفن می‌شود ، و رنگ چهره به طرز وحشتناکی می‌پرد » (عوودا زارا ، ۲۰ ب) .

مردمان قدیم در حالات شخص محتضر دقت می‌کردند ، و جزئیات آنرا نشانه‌هایی می‌دانستند . « اگر شخص در حالت لبخند زدن جان سپرد برای او نشانه خوبی است . اگر در حالت حزن و اندوه در گذرد ، علامت بدی است . اگر چهره‌اش رو به بالا باشد ، علامت خوبی است . اگر رو به پایین باشد ، علامت بدی است . اگر چهره‌اش رو به مردم باشد ، نشانه خوبی است . اگر به سوی دیوار باشد ، علامت بدی است . اگر چهره‌اش رنگ پریده باشد ، علامت خوبی است . اگر سرخ و گلگون باشد ، نشانه بدی

۱ - کلمه عبری برای « مفرها » « توصیوت » . Totzaoth است و ارزش عددی حروف این کلمه به حساب ابجد ۹۰۳ می‌شود .

۲ - هنگامی که چوب پر از خار را از گلوله پشم بیرون می‌کشیم ، خارها پشمها را پاره پاره می‌کند ، و به همان گونه خناق جدارگلو را پاره می‌کند .

۳ - یعنی بسیار آسان و راحت است . گفته شده است که هارون (سفر اعداد ، ۳۲ : ۲۸) و موسی (سفر تثنیه ، ۳۴ : ۵)

« به فرمان (دهان) خداوند » مردند ، که آن را مرگ به وسیله بوسه وصف کرده‌اند . (باوئترا ، ۱۷ الف) .

است. اگر بعد از ظهر جمعه فوت کند، علامت خوبی است، اگر در اوائل شب یکشنبه رحلت کند، علامت بدی است. اگر در عصر روز قبل از کیپور (کفاره) بمیرد، علامت بدی است. اگر شب بعد از کیپور فوت کند، نشانه خوبی است. اگر از بیماری بطنی بمیرد، علامت خوبی است، زیرا که بیشتر نیکوکاران از این بیماری می‌میرند» (۱) (کتوبوت، ۱۰۳ ب).

دانشمندان یهود کوشیده‌اند تا وحشتی را که به‌طور معمول هنگام فکر کردن درباره پایان زندگی به انسان دست می‌دهد، کم کنند. آنان این فکر را مورد تأکید قرار داده‌اند که مرگ یک مرحله و جریان کاملاً طبیعی است. درباره این آیه: «وقتی برای ولادت است و وقتی برای مردن» (جامعه سلیمان، ۲:۳)، میدراش چنین توضیح می‌دهد: «از لحظه تولد به بعد، همواره احتمال مرگ وجود دارد» (قوهلت ربا، ۳: ۴). و یک دانشمند چنین توصیه کرده است: «یک روز پیش از مردن توبه کن» (شبات، ۱۵۳ الف). بدین معنی که هر لحظه فکر توبه باش، زیرا روز مرگ معلوم نیست. همان‌طور که دیدیم، مرگ را جزو عوامل «بسیار خوب» که آفریدگار به وجود آورده است شمرده‌اند.

زمان مرگ را خداوند معین می‌کند، و هیچ‌کس نمی‌تواند آنرا پیش‌بینی کند و هیچ‌کس نباید سبب تسریع در این امر شود، به‌خودکشی با نفرت و وحشت بسیار می‌نگرند و آنرا یکی از شنیع‌ترین گناهان می‌دانند. دانشمندان یهود درباره این آیه: «هر آینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهیم گرفت» (سفر پیدایش، ۹: ۵) چنین تفسیر کرده‌اند: «کلمه «هر آینه» شامل کسی می‌شود که خود را خفه کند» (برشیت ربا، ۳۴: ۱۳). یعنی مرگی که خونی در آن ریخته نمی‌شود. و نظیر این بحث را چنین داریم: «انسان مجاز نیست به‌خود آسیبی برساند. بعضی‌ها می‌گویند که انسان مجاز است به‌خود صدمه بزند. ولی از این آیه: «هر آینه انتقام خون شما را برای (از) جان شما خواهیم گرفت» برمی‌آید که خودکشی ممنوع است (باوقما، ۹۱ ب) و نتیجه می‌گیریم که همه دانشمندان متفق‌الرأی هستند که اگر صدمه زدن به‌خویشتن به‌خودکشی منجر گردد، کاری ممنوع و حرام است.

جنبه عملی این نکته در داستان شهادت ربی حنینا بن تردیون. Hanina Ben Teradyon.

که توسط رومیان زنده سوزانیده شد به‌نظر می‌رسد واز جنبه نظری آن جالبتر است. رومیان بدن او را در میان طوماری از تورات پیچیدند و آتشش زدند، و گلوله‌های پشمی را که در آب خیس شده بود روی سینه‌اش گذاشتند تا دیرتر بسوزد و شکنجه جان‌کندش طولانی‌تر شود در آن حال شاگردانش بدو گفتند: «دهانت را بازکن تا آتش داخل آن شود» و زودتر جان را تسلیم کنی. ربی حنینا جواب داد: بهتر آن است خدایی که جان را داده است خود آن را بگیرد و انسان به‌خودش صدمه نزند (ومردن خود را تسریع نکند) «(عوودازارا، ۱۸ الف) (۲).

نظری جالب و عالمانه درباره زندگی و مرگ در تفسیر این آیه چشمگیر است «روز مرگ انسان از

۱ - از آنجا که این بیماری شخص را جسماً و روحاً بسیار رنج می‌دهد، همین رنج باعث بخشش و کفاره گناهان او می‌شود، و نیز سبب تصفیه جسمانی می‌گردد که مانند تصفیه روحانی شخص را پاک می‌کند.

۲ - یوسفوس نیز همین نظر را دارد: «ارواح کسانی را که از روی دیوانگی به‌جان خود دست درازی کرده و خود را کشته‌اند، در تاریکترین نقطه جهنم جا می‌دهند، و خداوند که پدر ایشان است، آنان را که به جسم و روح خود صدمه زده‌اند در دوره‌های بعدی نیز تنبیه می‌کند. پس خداوند از خود کشتی نفرت دارد، و قانونگذار دانای ما کیفر این گناه را به عامل آن می‌دهد» («جنگهای یهودیان»، جلد سوم، فصل ۸، بند ۵).

روز تولدش بهتر است» (جامعه سلیمان ، ۷ : ۱) . « وقتی شخص به دنیا می‌آید ، همه شادی می‌کنند ، و در مرگ او ، همه می‌گریند . لکن نباید این چنین باشد . بلکه برعکس ، هنگامی که شخص متولد می‌شود ، جای شادی نیست . زیرا کسی نمی‌داند سرنوشت و رویه و اعمال او چه خواهد بود . آیا عادل و نیکوکار خواهد بود یا شریر و بدکار . اما پس از مرگ وی ، اگر جهان را با نیکنامی ترک گفته باشد ، باید شادی کنند . تمثیل ، دو کشتی در اقیانوس روان بود . یکی از بندر خارج می‌شد و دیگری بسوی بندر پیش می‌آمد . مردم برای کشتی که از بندر دور می‌شد شادی می‌کردند ، اما برای آنکه وارد بندر می‌شد اظهار خوشحالی نمی‌نمودند . فرزانه‌ای آنجا بود و به آنها گفت : نظر من خلاف نظر شماست . نباید برای این کشتی که از بندر خارج می‌شود شادمانی کنید . زیرا کسی نمی‌داند در میان توفانی عظیم و امواج سهمناک و خشمگین چگونه سرنوشتی خواهد داشت . اما برای آن کشتی که وارد بندر می‌شود همه باید شادی کنند . زیرا که از همه خطرات جسته و به سلامت به منزل رسیده است » (قوهلت ربا ، ۷ : ۴) .

۲- روح

بشر ، از آن جهت که روح به‌وی عطا شده است ، منسوب به خداوند است . دارا بودن این عطیه خدادادی سبب وابستگی او به آفریدگار و تفوق او بر سایر مخلوقات الهی است . همان‌طور که قبلاً اشاره شد ، دانشمندان یهود انسان را دارای ماهیتی دوگانه دانسته‌اند . « روح انسان از آسمان ، و بدنش از زمین است » (سیفره دواریم ، ۳۰۶ ، صفحه ۱۳۲ الف) . ایشان بدن را غلاف روح توصیف کرده‌اند (سنهدرین ، ۱۰۸ الف) ، و اظهار داشته‌اند که رابطه روح با بدن همانند رابطه خدا با جهان است . (۱) .

صفت و کیفیت زندگی انسان وابسته به توجهی است که به پاك نگهداشتن روح خود می‌کند . وعظی بس زیبا درباره این آیه شده است : « و روح به نزد خدا که آن را داده است باز گردد » (جامعه سلیمان ، ۱۲ : ۷) آنرا بدو بازگردان . و همان‌طور که او (خداوند) آنرا به تو پاك و منزه داد ، تو نیز آنرا پاك و منزه به او بازگردان . تمثیل ، پادشاهی خلعت‌های شاهانه میان بندگانش تقسیم کرد . آنها که هوشیار و خردمند بودند ، خلعت شاه را گرامی داشتند و در بر نکردند ، اما آنان که نادان و نابخرد بودند همان روز پوشیدند و به کار پرداختند . پس از زمانی پادشاه جامه‌ها را از ایشان باز پس خواست ، بندگان خردمند خلعت خود را همچنان که روز اول بود تقدیم داشتند ، اما بندگان نابخرد شرمسار و خجلت‌زده سر به‌زیر افکندند ، چون از خلعت شاه‌جز چرکین جامه‌ای باقی نمانده بود . شاه از بندگان خردمند خشنود شد و از نادانان خشمگین گردید و دربارہ بندگان خردمند دستور داد که جامه‌هایشان را به‌خزانه بازگرداند ، و خود به سلامت به‌خانه‌هایشان بروند . لکن درباره بندگان نابخرد فرمان داد تا جامه‌هایشان را به‌گازران بدهند ، و آنها را به زندان بفرستند ، به همین گونه ذات قدوس متبارک درباره بدن نیکوکاران می‌گوید : آنانی که به راه راست می‌روند به سلامت بیایند و بر بسترهای خویش بیارامند (اشعیاء ، ۵۷ : ۲) . و در باره روح ایشان می‌گوید : « جان آقایم در دسته حیات نزد خداوند خدایت بسته خواهد شد » (کتاب اول سموئیل ، ۲۵ : ۲۹) . درباره بدن شریران و بدکاران می‌گوید : « خداوند فرمود که برای شریران و بدکاران صلح و سلامتی نیست » (اشعیاء ، ۴۸ : ۲۲) . و درباره روح ایشان می‌گوید :

« و اما جان دشمنان را گویا از میان کفه فلاخن پرتاب خواهد نمود » (کتاب اول سموئیل ، ۲۵ : ۲۹) (شبات ، ۱۵۲ ب) .

« روح با پنج نام خوانده شده است : نفس . Nefesh . رووح . Ruah . نشاما . Neshamah . یحیدا . Yehidah . ، حیا . Hayyah . نفس (نفس) همان نیروی حیاتی موجود در خون است . چنانکه گفته شده است : « زیرا خون جان (نفس) است » (سفر تثیبه ، ۱۲ : ۲۳) . رووح (روح) همان است که بالا می‌رود و پایین می‌آید . چنانکه گفته شده است : « کیست که بداند که روح ابناء آدم به بالا صعود می‌کند (جامعه سلیمان ، ۳ : ۲۱) . نشاما (نسمة) همان مایه عقل و شعور و طبع و خوی انسان است . حیا (حی) که معنی لغوی آن « زنده » است و از این رو چنین نام گرفته که همه اعضاء بدن می‌میرند لکن آن باقی می‌ماند . یحیدا (وحیده) که به معنی « یگانه » است از این جهت چنین خوانده شده است که همه اعضاء جفت هستند ، در صورتی که روح در بدن یگانه و بی‌همتاست » (برشیت ربا ، ۱۴ : ۹ یا ۱۱) .

از پنج اسم فوق ، سه نام اول بیشتر در ادبیات دانشمندان یهود به کار رفته است ، اما به دشواری می‌توان تفاوت میان آنها را به‌طور دقیق تشخیص داد . از آنجا که نفس ، با نیروی حیاتی موجود در خون یکی دانسته شده است ، از این رو گفته شده است که این نیرو هم در حیوانات وجود دارد و هم در انسان . فی‌المثل ، چنین گفتاری یافت می‌شود : « هر چیزی که نفس ، در آن وجود دارد ، به نفس ، نیروی تازه می‌بخشد ، و هر آنچه هم که نزدیک به نفس است ، نیروی نفس را تجدید می‌کند » (براخوت ، ۴۴ ب) . مقصود این است ، هر مخلوقی که خود دارای نیروی حیاتی است ، مانند چهارپا ، یا پرند یا ماهی ، نیروی حیاتی کسی را که از آن بخورد افزایش می‌دهد ، و این موضوع مخصوصاً درباره قسمتی از بدن آن مخلوق که نزدیک به یکی از دستگاه‌های حیاتی او است صدق می‌کند . بنابراین باید گفت که نفس به‌هنگام مرگ صاحبش از بین می‌رود .

نامهای رووح و نشاما ، معمولاً به‌جای یکدیگر استعمال شده است و معرف روحیه و شخصیت انسان ، که منحصرأ متعلق به خود اوست ، هستند . آنها قسمت فنا ناپذیر و جاویدان وجود انسانند ، و همان نفس حیات ، هستند که خداوند در انسان دمیده است .

این مسأله که آیا ، چه هنگام روح در وجود انسان می‌دمد ، مورد بحث ربی یهودا هناسی مؤلف میشنا ودوست صمیمی وی آنتونینوس . Antoninus رومی (۱) قرار گرفته است . « آنتونینوس از ربی یهودا هناسی پرسید : نشاما کی وارد بدن انسان می‌شود ، در لحظه بسته شدن نطفه و یا پس از کامل شدن جنین ؟ ربی یهودا در پاسخ گفت : بعد از کامل شدن جنین . آنتونینوس گفت : آیا ممکن است که یک پاره گوشت سه روز بدون نمک بماند و فاسد نگردد ؟ (۲) . از این رو بدون شك روح هنگام انعقاد نطفه وارد آن می‌شود . ربی یهودا بعدها چنین گفته است : این مطلب را آنتونینوس به من آموخت ، و آیه‌ای از

۱ - از ربی یهودا و آنتونینوس در تلمود به کرات به‌عنوان دو دوست صمیمی یاد شده است . آنتونینوس را معمولاً با مارکوس اورلیوس . Marcus Aure ius . امپراطور پارسا و دانشمند و نیکوکار رومی یکی می‌دانند . لکن پروفیسور س . کراوس . S. krauss با این عقیده مخالف است و می‌گوید که مقصود از آنتونینوس همان آویدیوس کاسیوس . Avidius Kassius . است که یکی از سرداران مشهور مارکوس اورلیوس و مباشر مالی سرزمین یهودیه بوده است .

۲ - همین طور چگونه جنین می‌تواند بدون روح و نیروی حیاتی آن ، سالم بماند و فاسد و متعفن نشود ؟

کتاب مقدس نیز نظر او را تأیید می‌کند: «توجه و عنایت (۱) تو روح مرا محافظت نمود» (ایوب ، ۱۰: ۱۲) (سنهدرین ، ۹۱ ب).

تلمود چنین تعلیم می‌دهد که ارواح از زمانهای بسیار قدیم وجود داشته‌اند. «در آسمان هفتم که «عراوت» Aravoth . نام دارد ، ارواح و روانهائی که بعداً به دنیا خواهند آمد مأوی دارند» (حگیگا ، ۱۲ ب). مقصود از ارواحی است که بعداً به موقع خود وارد بدن انسانها خواهند شد. اعتقاد عمومی بر این است که دوران ماشیح شروع نخواهد شد تا آنکه همه این ارواح بدین جهان بیایند و مدت زندگی خود را بر روی زمین طی کنند. «فرزند داود (یعنی ماشح) نخواهد آمد تا آنکه همه ارواحی که در «گوف» Guph . مأوی دارند خارج شوند (باین جهان بیایند)» (یسواموت ، ۶۲ الف). «گوف» مخزن آسمانی است که ارواح در آن جای دارند. تا زمانی که نوبتشان فرارسد و داخل بدن انسانها شوند.

روان نیروی روحانی وجود انسان است که زندگی او را فوق زندگی حیوانی قرار می‌دهد ، افکار عالی را به او الهام می‌کند ، و او را وادار می‌سازد که نیکی را برگزیند و از بدی دوری جوید . از آنجاکه شبات (شنبه) نیز يك عامل روان بخش در زندگی انسان است ، ما این تعلیم را در ادبیات دانشمندان یهود می‌یابیم: «يك روان اضافی در شب شنبه به انسان داده می‌شود ، و در آغاز شب یکشنبه آن را از وی می‌گیرند» (تعنیت ، ۲۷ ب). مقصود آن است که نگاهداری روز مقدس شنبه به‌طور کامل ، قدرت روان را اعتلا می‌بخشد ، و نیروی محرکه آن را در زندگی انسان افزایش می‌دهد .

فقط در صورتی که انسان نگهدار و حافظ این عطیه گرانبها باشد ، زندگی او می‌تواند تحت نفوذ اراده الهی قرار گیرد . از این رو چنین مقرر داشته‌اند که اولین دعای بامدادی پس از بیدار شدن از خواب چنین باشد: «ای خدای من روانی که تو به من عطا کرده‌ای پاك است . تو آن را در درون من آفریده‌ای ، تو آن را در من دمیده‌ای ، و تو آن را در درون من محافظت می‌کنی ، و تو در آینده آن را از من خواهی گرفت و مجدداً به من باز می‌گردانی . تمام مدتی که روان در اندرون من است ، سپاس می‌گویم من به حضور تو ای خداوند خدای من و خدای پدران من ، پروردگار همه عالمها و سرور تمام روانها ، متبارك هستی تو ای خدا ، که روانها را به بدنهای مردگان باز می‌گردانی» (براخوت ، ۶۰ ب).

۳- ایمان - دعا و نماز

نزدیکی انسان به خداوند، که نتیجه پیشرفتهای عقلانی ، و تزکیه نفس خود اوست ، او را مسئول آن قرار می‌دهد که شایستگی خود را نسبت به این عطیه آسمانی ثابت نماید . اگر به انسان این افتخار داده شده است که به شباهت خدا خلق شود ، این وظیفه نیز بر عهده او نهاده شده است که زندگی خود را به نحوی بگذراند که مورد تأیید آفریدگار قرار گیرد .

بنابراین ، چه انتظاری از انسان می‌رود؟ جواب این سؤال در عبارت زیر داده شده است: «هفت صفت به درگاه جلال الهی پسندیده است: ایمان ، صداقت ، عدالت ، احسان ، ترحم ، راستی و صلح‌جوئی» (آووت ربی ناتان ، ۳۷). اینها عالیترین صفات و فضیلت‌های انسانی هستند ، و در

درجه اول از آنها ایمان قرار دارد که ، بنا بر عقیده علمای یهود ، مهمترین اصلی است که تمامی رابطه انسان با خداوند سرانجام بر روی آن استوار می‌شود. « ششصد و سیزده حکم به موسی داده شد . سیصد و شصت و پنج نهی مطابق روزهای سال شمسی ، ودویست و چهل و هشت امر به تعداد اعضای بدن انسان . داود آمد و آنها را به یازده اصل کاهش داد ، نه در فصل پانزدهم مزامیر داود نام برده شده است . اشعیاى نبی آمد و آنها را به شش اصل رسانید . چنانکه گفته شده است : « آن کس که راه صداقت را پیماید ، به راستی سخن گوید ، سود حاصل از ظلم و ستم را خوار شمارد ، دست خویش را از رشوه گرفتن کوتاه نماید ، گوش خود را از شنیدن سخنی که منجر به خونریزی می‌شود باز دارد ، و چشمان خود را از دیدن بدی‌ها ببندد » (اشعیا ، ۳۳ : ۱۵) . میکاه نبی آمد و آنها را به سه اصل کاهش داد . چنانکه نوشته شده است : « ای انسان ، به تو گفته شده است که چه چیز خوب است ، و خداوند از تو چه چیز را می‌طلبد ، غیر از اینکه انصاف را به جا آوری ، احسان و نیکوکاری را دوست بداری ، و در حضور خدای خویش با فروتنی رفتار نمائی » (میکاه ، ۶ : ۸) . اشعیا بعداً آمد و آنها را به دو اصل رسانید . چنانکه گفته شده است : « خداوند چنین فرموده است : انصاف را رعایت کنید و عدالت را جاری نمایید » (اشعیا ، ۵۶ : ۱) در آخر حبقوق آمد و آنها را به یک اصل تقلیل داد . چنانکه گفته شده است : « و شخص عادل و نیکوکار به خاطر ایمان خود زنده خواهد ماند » (حبقوق ، ۲ : ۴) (مکوت ، ۲۳ ب - ۲۴ الف) .

دانشمندان خاطر نشان کرده‌اند که ایمان علامت مشخص در زندگی قهرمانان کتاب مقدس و افراد ملت اسرائیل بوده است که به آن وسیله شایستگی لطف و عنایت مخصوص خداوند را نسبت به خود بدست می‌آوردند . عظیم بود ایمانی که افراد ملت اسرائیل به خدای خالق جهان آوردند . چون به خاطر همین ایمان بود که روح القدس بر ایشان قرار گرفت و بر اثر آن سرود خواندند . چنانکه گفته شده است : « ایشان به خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند » (سفر خروج ، ۱۴ : ۳۱) . و بلافاصله بعد از آن گفته شده است : « آنگاه موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سرانیده و چنین گفتند . » و همین‌طور تو می‌یابی که ابراهیم جد اعلاى ما فقط به خاطر ایمانی که به خداوند داشت این جهان و جهان آینده را به میراث برد . چنانکه گفته شده است : « و او (ابراهیم) به خداوند ایمان آورد و خداوند این را برای وی عدالت و نیکوکاری محسوب کرد » (سفر پیدایش ، ۱۵ : ۶) . در همین گفتار مثالهای دیگری نیز ذکر شده و مطلب با این عبارت خاتمه می‌یابد : « هر آن کس که يك فرمان خدا را با ایمان کامل بر خود قبول نماید و آنرا انجام دهد ، شایسته آن خواهد بود که روح القدس بر او قرار گیرد » (مخیلتا مربوط به آیه ۳۱ از باب ۱۴ از سفر خروج ، صفحه ۳۳ ب) .

هدف بسیاری از فرامین که خداوند به وسیله موسی به فرزندان اسرائیل داد ، تلقین ایمان به خدا در قلب و روح این قوم بود . دو مثال جالب در این باره ذکر شده است . در سفر خروج باب ۱۷ ، آیه ۱۱ روایت شده است که در هنگام جنگ با عمالقیان (عمالقه) موسی دستان خود را به سوی بالا نگه داشت . دانشمندان چنین سؤال کرده‌اند : « آیا دستهای موسی باعث پیروزی اسرائیل و یا شکست عمالقیان می‌شد ؟ اما حقیقت این است که تمام مدتی که موسی دستهای خود را به سوی بالا نگه می‌داشت ، بنی اسرائیل به او نگاه می‌کردند و به خدائی که به موسی فرمان داده بود چنین کند ایمان می‌آوردند ، و ذات قدوس متبارک

نیز برای ایشان معجزه‌ها و قدرت نمایها می‌کرد. موضوع مار برنجینی که موسی در بیابان ساخت نیز به همین منوال بود. (سفر اعداد، ۲۱: ۸). آیامار برنجین می‌تواند کسی را بکشد یا زنده کند؟ نه، ولی حقیقت این است که وقتی آن گروه کثیر از فرزندان اسرائیل که مار آنها را گزیده بود به آن مار برنجین می‌نگریستند و به‌خدائی که به موسی فرمان داده بود که آن را بسازد ایمان می‌آوردند، ذات قدوس متبارک نیز ایشان را شفا می‌داد و آنها از مرگ می‌رستند» (مخيلتا مربوط به آیه ۱۱ از باب ۱۷ از سفر خروج، صفحه ۵۴ الف).

این را می‌دانیم که «مردان با ایمان» در میان ملت اسرائیل بسیار مورد احترام بودند. آنان افرادی بودند که در همه شرایط به خداوند ایمان و اعتماد مطلق داشتند. در این باره که «از زمانی که معبدیت همیقداش خراب شد مردان با ایمان نایاب شدند» (میشنا سوطا، ۹: ۱۲)، ابراز تأسف و تحسر شده است. مفهوم چنین ایمانی را می‌توان از این گفتار دریافت: «هر آن کس که قرص نانی درسب خود دارد و می‌گوید: «فردا چه بخورم»، از زمره افراد کم‌ایمان محسوب می‌شود» (سوطا، ۴۸ ب).

تلمود روایاتی را دربارهٔ دو مرد که به واسطهٔ ایمان و توکل خلل ناپذیرشان به خداوند معروف و مشهور بودند حفظ کرده است. اولی ناحوم گمزویی. Nahum of Gamzo. (۱) نام داشت، و داستان زیر علت تسمیهٔ او را به این نام چنین شرح می‌دهد: برای چه ویرا «ناحوم گمزویی» می‌خواندند؟ به جهت آنکه هر اتفاقی که برای او رخ می‌داد، دربارهٔ آن می‌گفت: «این هم (به‌عبری: گمزو. Gamzo) خیر است». یک وقت دانشمندان اسرائیل خواستند برای امپراطور هدیه‌ای بفرستند، و بحث داشتند که هدیه را توسط چه کسی ارسال دارند. سر انجام تصمیم گرفتند که ناحوم گمزویی را مأمور این کار کنند، به آن سبب که همواره برای او معجزه‌های رخ می‌داد. به‌توسط او صندوقچه‌ای پر از جواهرات و مروارید برای قیصر فرستادند. در راه شبی که در کاروانسرای منزل کرده بود، عده‌ای از اهل محل برخاستند و جواهرات صندوقچه را برداشتند و سپس آن را با خاک پر کردند. هنگامی که صندوقچه را در حضور امپراطور گشودند آن را پر از خاک یافتند. امپراطور خشمگین شد و فریاد برآورد: یهودیان مرا مسخره کرده‌اند، و فرمان داد که ناحوم و همراهانش را با کلیهٔ یهودیان به قتل برسانند. ناحوم باز گفت: این هم خیر است. در این موقع الیاس پیامبر (۲) به شکل یکی از درباریان امپراطور ظاهر شد و به امپراطور گفت: شاید این خاک از همان خاکی باشد که ابراهیم جد آنها به سوی دشمنانش می‌پاشید و ذرات آن مبدل به شمشیر می‌شد. و اگر گاه به سوی ایشان می‌پاشید، هر پر آن تیری می‌شد و آنها را از پای درمی‌آورد. در آن روزگار ایالتی بود که مردم آن بر امپراطور یاغی شده بودند و او به هیچ وجه موفق نمی‌شد ایشان را به‌زانو درآورد. مقداری از آن خاک را علیه آن ایالت به کار بردند و آن را مسخر ساختند. امپراطور درازای این خدمت ناحوم را به خزانهٔ خود برد و صندوقچهٔ او را پر از سنگهای گرانبها و مروارید کرد، و او و همراهانش را با عزت و احترام فراوان باز پس فرستاد در ضمن مراجعت، باز یک شب در همان کاروانسرای قبلی منزل کردند. اهل کاروانسرا از او پرسیدند: تو برای امپراطور چه هدیه‌ای بردی که این چنین مورد

۱ - در کتاب دوم تواریخ ایام باب ۲۸، آیه ۱۸، از شهری به نام گیمزو. Gimzo. یاد شده است، و شاید هم ناحوم را از اهل این محل دانسته و او را چنین می‌نامیده‌اند.

۲ - از الیاس پیامبر (ایلیا) که در کتاب مقدس دربارهٔ او گفته شده است که طعم مرگ را نچشید، در روایات تلمودی به کرات یاد شده است. او در مواقع بحرانی و بروز خطر به‌عنوان مظهر قدرت الهی ظاهر شده و درماندگان را نجات می‌بخشد.

عزت و احترام قرار گرفتی؟ ناحوم در پاسخ ایشان گفت: هرچه از اینجا بردم همان را تقدیم حضور امپراطور کردم. اهل محل از شنیدن این سخن حریص و آزمند شدند و خانه‌های خود را ویران ساختند و خاك آن را به عنوان هدیه به حضور امپراطور بردند و بهوی گفتند: خاکی که ناحوم یهودی به حضور تو آورد از همین خاك خانه های ما بود. به دستور امپراطور مقداری از آن خاك را مورد آزمایش قرار دادند، ولیکن چون مبدل به شمشیر و تیر نشد، همه را به قتل رساندند» (تعنیت، ۲۱ الف).

داستان دیگر مربوط به ربی عقیوا، است که از او چنین روایت شده است: «انسان باید عادت کند که همیشه این جمله را بگوید: «هر کار که خدای رحمن می‌کند، مقصود او خیر و نیکی است». نقل است که ربی عقیوا در راهی سفر می‌کرد، به شهری رسید، و از مردم منزلی خواست تا شب را در آن بیتوته کند. لکن مردم آن شهر به درخواست او ترتیب اثر ندادند. ربی عقیوا گفت: هر کار که خدای رحمن می‌کند، مقصود او خیر و نیکی است» و مجبور شد شب را در صحرا به سر برد. او همراه خود یک خروس، یک دراز گوش و یک چراغ داشت (۱). بادی سخت وزید و چراغ را خاموش کرد، گربه‌ای آمد و خروس را خورد، شیری حمله کرد و دراز گوش را درید. ربی عقیوا در هر یک از این موارد می‌گفت: «هر کار که خدای رحمن می‌کند، مقصود او خیر و نیکی است». در همان شب دسته‌ای از راهزنان به شهر حمله بردند و آنجا را غارت کردند. ربی عقیوا به همراهان خود گفت: مگر من به شما نگفتم که هر کاری که ذات قدوس متبارک می‌کند مقصود او خیر و نیکی است؟ (اگر در شهر منزل کرده بودیم، راهزنان اموال ما را نیز به تاراج می‌بردند. اگر چراغ روشن بود، آنها ما را می‌دیدند، و اگر خروس و دراز گوش زنده بودند، صدا می‌کردند، و راهزنان را متوجه ما می‌ساختند)» (براخت - ۶۰).

میشنا چنین مقرر داشته است: «انسان موظف است که خداوند را جهت وقایع ناگواری که برایش رخ می‌دهد متبارک بخواند، همانگونه که او این کار را برای وقایع شادی آور می‌کند» (میشنا براخت، ۵: ۹).

ایمان به عالیتین وجه هنگام دعا کردن و نماز خواندن جلوه‌گر می‌شود. زیرا تنها آن کس که به خدا و به‌علاقه او نسبت به آفریدگانش صمیمانه ایمان دارد، به حضور پروردگار دعا می‌کند و حاجات خود را از او می‌خواهد. دعا کردن و نماز خواندن تنها به معنی الحاح برای رفع حاجات شخصی نیست. دعا و نماز در حقیقت، عبارت است از رابطه‌ای صمیمانه بین آفریدگار و آفریده، که انسان به وسیله آن از اعماق قلب با خالق خویش سخن می‌گوید. از این رو، دعا و نماز هم بدرگاه خداوند مقبول و خوش آیند است، و هم به انسان کمک می‌کند تا غم از دل بزدايد و بار روح را سبکتر سازد حتی گفته شده است: «ذات قدوس متبارک مشتاق شنیدن دعا و نماز عادلان و نیکوکاران است برای چه دعا و نماز نیکوکاران به پارو (۲) تشبیه شده است؟ چون همان‌طور که پارو محصول را زیر و رو کرده و آن را از جایی به جای دیگر منتقل می‌سازد، به همان ترتیب دعا و نماز عادلان و نیکوکاران خشم و غضب ذات قدوس متبارک را به رحمت مبدل می‌کند» (یواموت، ۶۴ الف).

برای آنکه دعای انسان اجابت شود، نه تنها باید دعایی صمیمانه باشد و از اعماق قلب برخیزد. بلکه

۱ - خروس برای آن بود که او را صبح زود از خواب بیدار کند. دراز گوش مرکب او بود، و از چراغ هم برای مطالعه در شب استفاده می‌کرد.

۲ - کلمه عبری برای پارو «عتر» Eter. است، و همان حروف ریشه فعل «دعا کردن و نماز خواندن» را دارد.

کسی که دعا می‌کند و نماز می‌خواند باید شایستگی آن را داشته باشد که دعایش مستجاب شود. « هر آن کس که رضایت خدا را به‌جا می‌آورد، و قلب خود را در وقت نماز خواندن و دعا کردن بانیّت کامل متوجه او می‌سازد، دعایش مستجاب می‌شود » (شموت ربا، ۲۱۶: ۳).

« هر آن کس که ترس خدا در دل اوست، سخنانش شنیده می‌شود (و دعایش مستجاب می‌گردد) » (براخوت، ۶ ب). لکن هیچکس نباید از ترس اینکه دعایش پذیرفته نشود، از خواندن نماز خودداری کند. بلکه باید پیوسته به دعا کردن و خواندن نماز ادامه دهد. « اگر انسان می‌بیند که نماز می‌خواند و دعا می‌کند اما دعایش مستجاب نمی‌شود، باید بار دیگر به دعا پردازد » (براخوت، ۳۲ ب). و نیز چنین توصیه کرده‌اند: « حتی اگر شمشیر تیزی روی گردن انسان بگذارند و قصد قتل او را کنند، باز هم نباید از رحمت الهی نومید شود » (براخوت - ۱۰ الف). یعنی تا آخرین لحظه حیات، آدمی نباید امید خود را از رحمت خداوند قطع کند.

انسان نباید هنگام دعا و نماز به خود بیندیشد. بلکه باید در عین حال به فکر هموعان خود و احتیاجات آنان نیز باشد. هر آن کس که می‌تواند برای هموعش دعا بخواند و جهت وی طلب رحمت و آمرزش نماید و این کار را نکند، گناهکار خوانده می‌شود. چنانکه گفته شده است: « واما من، حاشا از من که به خداوند گناه ورزیده و از دعا کردن برای شما خودداری نمایم » (کتاب اول سموئیل، ۱۲: ۲۳) (براخوت، ۱۲ ب). هر آن کس که برای هموع خود دعا می‌کند و جهت او طلب رحمت می‌نماید، هنگامی که خود او در نیاز همان چیز باشد، نخست به خود او جواب داده می‌شود و خود اول نجات می‌یابد» (باواقما، ۹۲ الف). یکی از دانشمندان یهود دعای زیر را انشاء کرده است، تا به هنگام شروع سفر که در روزگاران پیش خطرات فراوان در برداشت، خوانده شود: « ای خداوند خدای من، میل و رضایت تو چنین باشد، که مرا به سلامت روانه کنی، گامهای مرا به سلامت هدایت فرمائی، از روی لطف تکیه‌گاه و محافظ من باشی، و مرا از دست هر دشمن و کمین کننده‌ای در راه نجات بخشی، برکتی به کار دستهایم عطا فرمایی، و مرا در نظر خودت و در نظر تمام بینندگانم آبرومند سازی و مورد احسان و رحمت قرار دهی. متبارک هستی تو ای خدایی که به دعا و نماز گوش فرامی‌داری ». لکن یکی از همکاران آن دانشمند درباره متن این دعا اعتراض کرد و گفت: « انسان باید همیشه خود را با جماعت شریک بداند. پس دعای سفر را چگونه باید بخواند؟ این طور: « ای خداوند خدای ما، میل و رضایت تو بر این تعلق گیرد که ما را به سلامت روانه کنی و غیره. (دعا را به صورت جمع بخواند و نه به صورت انفرادی) » (براخوت، ۲۹ ب: ۳۰ الف). نظر اخیر درباره متن نمازها پذیرفته شده است و بالنتیجه، در نمازهای جماعت که در کنیسه خوانده می‌شود، به کار بردن اول شخص مفرد بسیار نادر است.

اهمیت دعا و نماز در عبارات زیر مورد تأکید قرار گرفته است: « دعا و نماز از قربانیها بزرگتر و مهمتر است. دعا و نماز از اعمال نیک نیز بااهمتر است. زیرا ما کسی را نداریم که از لحاظ انجام دادن اعمال نیک از سرور ما موسی والاتر باشد. معذالك حاجت او فقط با خواندن دعا و نماز برآورده شد. چنانکه گفته شده است: « بار دیگر درباره این امر بامن سخن مگو » (سفر تثنیه، ۳: ۲۶). و بلافاصله بعد از آن گفته شده است: « به قله فسجه برآی » (مأخذ فوق، آیه ۲۷) (براخوت، ۳۲ ب). از گفته فوق چنین استنباط می‌شود که دعای موسی این اجازه را برای وی کسب کرد که پیش از مرگ، ارض موعود را از دور و از بالای کوه ببیند.

دعای حقیقی چیزی بیش از حرکت و تلفظ‌لبان است، و بایستی از اعماق قلب برخیزد. «دعا و نماز انسان (به حضور خداوند) مورد قبول واقع نمی‌شود، مگر اینکه وی قلب و جان خود را کف دست بگذارد. چنانکه گفته شده است: «قلب خود را روی کف دستهایمان به سوی خدائی که در آسمان است برافرازیم». مراثی ارمیا، ۳: ۴۱) (تعنیت، ۸ الف). یعنی آنکه ما نباید تنها دستهایمان را هنگام دعا و نماز به سوی خداوند بلند کنیم، بلکه باید قلب خود را نیز متوجه خالق جهان سازیم. تلمود چنین تعریف موجز و مفیدی را درباره دعا و نماز می‌کند: «در تورات گفته شده است: «خداوند خدای خود را دوست بدارید و او را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نماید.» (سفر تثیبه، ۱۱: ۱۳). کدام عبادتی است که در دل انجام می‌گیرد؟ دعا و نماز (تعنیت، ۲ الف).

بسیار تأکید شده است که خواندن دعا و نماز با خلوص نیت و به نحوی احترام‌آمیز انجام شود. «کسی که دعا و نماز می‌خواند، باید قلب خود را متوجه (خدای) آسمان سازد» (براخوت، ۳۱ الف). «کسی که دعا و نماز می‌خواند، باید چشمانش را پایین افکنده و قلبش را متوجه بالا سازد» (یواموت، ۱۰۵ ب). «کسی که دعا و نماز می‌خواند، باید نزد خود چنین مجسم کند که شخینا مقابل اوست. چنانکه گفته شده است: «خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم» (مزامیر داود، ۱۶: ۸) (سنهدرین، ۲۲ الف). «هنگامی که شما دعا و نماز می‌خوانید، بدانید که در جلو چه کسی ایستاده‌اید» (براخوت، ۲۸ ب). «آن کس که در وقت نماز خواندن می‌گذارد صدایش شنیده شود (۱)، از زمره اشخاص کم‌ایمان محسوب می‌گردد. آن کس که در وقت نماز خواندن صدای خود را بلند می‌کند، جزو پیامبران دروغین به شمار می‌آید» (براخوت، ۲۴ ب). زیرا چنین اشخاصی شبیه پیامبران بت بعل. BAAL. هستند که به صدای بلند فریاد می‌زدند. (کتاب اول پادشاهان، ۱۸: ۲۸).

تلمود روایتی را نقل می‌کند که به نحوی بارز مؤید اندرزهای فوق است: «چنین حکایت کرده‌اند که وقتی یکی از پارسایان کنار جاده‌ای مشغول نماز بود. امیری از آنجا گذشت و بدو سلام گفت، اما او جواب امیر را نداد. امیر صبر کرد تا نمازش را پایان رساند. پس از آنکه نماز را خاتمه داد، امیر بدو گفت: ای بینوا مگر نه اینکه در تورات شما مرقوم است: «هرآینه بر حذر باش و از جان خود بسیار مواظبت کن» (سفر تثیبه، ۴: ۹)، و نیز نوشته شده است: «و بسیار مواظب جانهای خود باشید». (مأخذ فوق، آیه ۱۵). وقتی که من به تو سلام گفتم، چرا جواب مرا ندادی؟ اگر من سر ترا با شمشیر قطع می‌کردم، چه کسی خون تو را از من بازخواست می‌کرد؟ پارسا در جواب گفت: اجازه بده تا تو را با سخنانی معقول از خشم فرود آورم. اگر تو در حضور پادشاهی که از گوشت و خون ترکیب یافته است ایستاده بودی، و دوستت به تو سلام می‌داد، آیا تو سلام او را جواب می‌گفتی؟ امیر گفت: نه. پارسا گفت: و اگر جواب او را می‌گفتی، با تو چه می‌کردند؟ امیر گفت: سرم را با شمشیر قطع می‌کردند. آنگاه پارسا گفت: پس بگذار تا در این مورد از یک مقایسه ساده استفاده کنیم. اگر تو در مقابل یک پادشاه که از گوشت و خون ترکیب یافته، چنین می‌کردی، پس من که در حضور پادشاه پادشاهان، ذات، قدوس متبارک که تا ابد و تا ابدلایاد زنده و جاوید است ایستاده‌ام، به طریق اولی که باید چنین کنم. امیر بیدرنگ آرام گرفت، و آن پارسا به سلامت به خانه خود بازگشت.» (براخوت، ۳۲ ب).

علاوه بر عبادتها و نمازهای فردی و خصوصی که انسان به وسیله آن حاجات خود را از خدا می‌طلبد،

نمازهای جماعتی نیز هست که افراد موظفند در آن شرکت جویند. اهمیت نمازهای جماعت در چنین گفته‌هایی مورد تأکید قرار گرفته است: «دعا و نماز انسان فقط در صورتی مورد اجابت خداوند قرار می‌گیرد. که در کنیسه خوانده شود» (براخوت، ۶ الف). «هر آن کس که عادت دارد هر روز در کنیسه حضور یابد، و یک روز از آن غیبت کند، ذات قدوس متبارک علت غیبت او را جویا می‌شود. چنانکه گفته شده است: «کیست از شما که از خداوند می‌ترسد و صدای بنده او را می‌شنود (و از آن اطاعت می‌کند)، که (اکنون) در تاریکی رفته است و برایش روشنایی نیست؟» (اشعیاء، ۵۰: ۱۰). اگر غیبت او بدین جهت است که برای انجام یک فریضه دینی رفته است، برای او روشنایی خواهد بود. اما اگر برای انجام یک کار شخصی که فریضه دینی نیست رفته باشد، برایش روشنایی نخواهد بود. در همان آیه سپس گفته شده است: «او به اسم خداوند توکل نماید». بدین معنی که چرا برای آن شخص روشنایی نخواهد بود؟ برای اینکه او می‌بایستی به نام خداوند توکل کند (و اول نماز خود را با جماعت بخواند و سپس از پی کار خود برود)، لکن او چنین نکرد. - هنگامی که ذات قدوس متبارک در کنیسه حضور می‌یابد و در آنجا لااقل ده نفر را که حضورشان برای برگزاری نماز جماعت لازم است نمی‌یابد، بیدرنگ خشمگین می‌شود. چنانکه گفته شده است: «چرا وقتی آمدم کسی (در آنجا) یافت نمی‌شد؟ (چرا وقتی) صدا زدم، کسی نبود که پاسخ دهد؟» (اشعیاء، ۵۰: ۲)، (براخوت، ۶ ب). موضوع حضور عده کافی برای برگزاری نماز جماعت آقدر مهم است که گفته‌اند: «یک روز ربی الیعزر به کنیسه آمد و در آنجا ده نفر را نیافت (که بتواند نماز جماعت بخواند. چونکه با خود او فقط نه نفر بودند.) او غلام خود را آزاد کرد و در نتیجه عده کافی برای برگزاری نماز جماعت فراهم شد» (براخوت - ۴۷ ب).

باز هم درباره برگزاری نماز جماعت در کنیسه گفته شده است: «هر آن کس که در شهر او کنیسه‌ای وجود دارد و برای خواندن نماز بدانجا نمی‌رود، ویرا «همسایه بد» می‌خوانند. چنانکه مکتوب است: «خداوند چنین فرموده است: درباره جمیع همسایگان بد و شریرم که به میراثی که من نصیب قوم خود اسرائیل کرده‌ام دست‌درازی میکنند...» (ارمیا، ۱۲: ۱۴). نه همین و بس. بلکه چنین کس باعث می‌شود که جلای وطن و سرگردانی نصیب او و فرزندانش گردد. چنانکه گفته شده است: «اینک ایشان را از روی زمینشان بر میکشم، و خاندان یهودارا از میان ایشان برخواهم کند» (مأخذ فوق). به ربی یوحانان که خود از اهل فلسطین بود گفتند: در بابل مردان سالخورده‌ای یافت می‌شوند. او حیرت کرد و گفت: در تورات نوشته شده است: تا اینکه ایام (عمر) شما و ایام (عمر) فرزندان شما بر زمینی که خدا برای پدران شما قسم خورده که آنرا به ایشان بدهد کثیر شود» (سفر تثنیه، ۱۱: ۲۱). یعنی فرزندان اسرائیل باید در سرزمین اجدادی خود طویل‌العمر شوند و نه در خارج از آن ولی هنگامی که به ربی یوحانان گفتند که در بابل مردم بامداد زود به کنیسه می‌روند و شامگاه نیز تا دیروقت در آنجا باقی می‌مانند، او گفت: پس همین باعث شده که عمرایشان دراز شود. همان‌طور که ربی یهوشوع بن لوی نیز به فرزندان خود می‌گفت: هر بامداد زود برخیزید و به کنیسه بروید، و شب‌نیز تا دیرگاه در آنجا بمانید، تا آنکه عمر شما طولانی شود» (براخوت، ۸ الف).

یکی از دانشمندان یهود معتقد است: «هر آن کس که دعا و نماز زیاد بخواند، دعایش مستجاب خواهد شد» (یروشلمی براخوت، ۷ ب)، لکن اعتقاد عموم بر این است که طول مدت دعا و نماز ارتباطی به اثربخشی و مقبول واقع شدن آن ندارد. «حکایت کنند که یکی از شاگردان در حضور ربی الیعزر

به جلوی ، توا . Tevah. (۱) فرود آمد تا پیش‌نماز جماعت شود . او خواندن نماز را زیاده از حد طول داد . شاگردان ربی‌اليعزر به استاد خود گفتند : ای استاد نماز خواندن این شخص بدرازا کشید ربی‌اليعزر بدیشان گفت : آیا او نماز خود را بیشتر از نماز موسی سرور ما ادامه داده است که چهل شبانه روز به حضور خداوند دعا کرد و طلب حاجت نمود ؟ (سفر تثنيه ، ۹ : ۲۵) . بار دیگر اتفاق افتاد که یکی از شاگردان در حضور ربی‌اليعزر به جلوی توا ، پایین رفت تا پیش‌نماز جماعت شود ، و نماز را زیاده از حد مختصر خواند . شاگردان ربی‌اليعزر به معلم خود گفتند : این شخص نماز را مختصر می‌خواند ، ربی‌اليعزر در پاسخ گفت : آیا او نماز را از نماز موسی سرور ما مختصر تر خوانده است ؟ چون درباره موسی گفته شده است ، وقتی خواست از خداوند استلعا کند که میریام خواهرش را از بیماری برص برهاند ، فقط این جمله را عرض کرد : « التماس دارم ای خدا ، التماس دارم ، او را شفا بده » (سفر اعداد ، ۱۲ : ۱۳) (براخوت ، ۳۴ الف) .

مبالغه و زیاده‌روی در حمد و ثنای خداوند به هنگام خواندن دعا و نماز ، تقییح شده است : « شخصی در حضور ربی‌حینا به جلوی توا فرود آمد ، و هنگام ادای نماز چنین گفت : ای خدای بزرگ ، جبار ، سهمناک ، نیرومند ، توانا ، ترسناک ، قوی ، دلیر ، حقیقی و عزتمند . ربی‌حینا صبر کرد تا او نماز خود را خاتمه داد و آنگاه به وی گفت : آیا همه مدح و ثنای پروردگار را تمام کردی ؟ غرض از برشمردن همه این صفات چه بود ؟ ما در نماز فقط سه صفت « بزرگ ، جبار و سهمناک » را به خداوند نسبت می‌دهیم . واگر موسی سرور ما این سه صفت را در تورات ذکر نکرده بود (سفر تثنيه ، ۱۰ : ۱۷) ، و اعضای کنست هگدولا (انجمن کبیر) (۲) آن را در متن نماز ما وارد نکرده بودند ، نمی‌توانستیم آنها را بر زبان آوریم و تو به برشمردن این همه صفات مبادرت کردی ؟ مثال ، پادشاهی هزار هزار دینار طلا داشت و مردم درباره‌اش می‌گفتند که هزار هزار سکه قره دارد . آیا این تعریف اهانتی نسبت به شخص پادشاه نیست ؟ » (براخوت ، ۳۳ ب) . به درازا کشاندن نماز به منظور آنکه روی آن « حساب شود » ، یعنی آنکه سبب استجابات آن گردد ، تقییح شده است ، زیرا ممکن است که حاجت شخص برآورده نشود ، و او از رحمت الهی مأیوس گردد و امید خود را از او قطع کند . (براخوت ، ۳۲ ب) .

اگرچه دانشمندان یهود ادای نمازهای سه‌گانه را هر روز مقرر داشته‌اند و آن را واجب شمرده‌اند (۳) ، لکن در ضمن توصیه کرده‌اند که این نمازها نباید به صورت انجام وظیفه‌ای بیروح و کاری بیهوده درآید . در قانون نماز چنین گفته شده است : « وقتی دعا و نماز می‌خوانی ، دعا و نماز خواندن را به عنوان يك کار معین و مقطوع (در عبری : قه وع . Ghevaa) در نظر بگیر . بلکه آنرا به عنوان طلب رحمت و الحاح به حضور خدایی که در همه جا حاضر است به شمار آور » (میشنا آووت ، ۲ : ۱۸) . معنی کلمه « قه وع » در تلمود مورد بحث قرار گرفته و تفسیرات گوناگونی درباره آن شده است : « این کلمه درباره کسی ادا می‌شود که نماز خواندن برای او حمل باری سنگین به شمار می‌آید ، و آن کس که نماز را آمیخته با

۱ - تواننجه بزرگی است که در وسط کنیسه قرار دارد و پیش‌نماز برای خواندن نماز جماعت جلوی آن می‌ایستد ، و هنگام لزوم ، طومار تورات را روی آن می‌گذارند و از روی آن می‌خوانند . در دوران دانشمندان تلمود ، توا را جلوی دیواری که قبله کنیسه محسوب می‌شد در کردالی پایین تر از سطح کنیسه قرار می‌دادند . و در نتیجه پیش‌نماز می‌بایستی به جلوی توا « فرود آید » ، و « فرود آمدن به جلوی توا » ، به معنی پیش‌نماز شدن برای جماعت بود .

۲ - اعضای این انجمن قسمت اعظم نمازهای متداول امروز را تدوین کرده‌اند . (متیلا ، ۱۷ ب) .

۳ - ابراهیم و اسحق و یعقوب هر کدام به ترتیب خواندن یکی از نمازهای بامداد و غروب آفتاب و شامگاه را مقرر داشته‌اند .

التماس و تضرع نمی‌خواند و کسی که نمی‌تواند مطلب تازه‌ای بدان بیفزاید» (براخوت، ۲۹ ب). چنین اندرزهایی نیز داده شده است: «کسی که فکرش آسوده نیست، نماز نخواند» (عروین، ۶۵ الف). «انسان باید پیوسته وضع روحی و فکری خود را پیش از نماز بسنجد. اگر می‌تواند قلب خود را متوجه خدا سازد، نماز بخواند. در غیر این صورت، نماز نخواند» (براخوت، ۳۰ ب).

مصنفان بسیاری از دعاها، که اکنون بخشی از نماز شده‌اند، همان دانشمندان تلمود هستند. نمونه‌هایی از این دعاها را نقل می‌کنیم.

«ای خداوند خدای ما! میل و رضای تو بر این تعلق گیرد که به ما عمری دراز عطا فرمایی، عمری مشحون از صلح و سلامت، پر از نیکی و رحمت، آکنده از برکت، با معیشت و روزی حلال، همراه با تندرستی و نیروی جسمانی، قرین با ترس از خطا، عمری که در آن خجالت و شرمندگی یافت نشود، عمری توأم با ثروت و عزت و سعادت، که در آن عشق به تورات و علم و دانش و ترس از خدا دل و جان ما را پر کند، و تو در آن همه آرزوهای قلبی ما را به خوبی و خوشی برآورده سازی» (براخوت، ۱۶ ب).

«ای خدای من، پیش از آنکه من شکل پذیرم و به وجود آیم، ارزشی نداشتم و شایسته آن نبودم که آفریده شوم. و اکنون که شکل پذیرفته و به دنیا آمده‌ام، چنان است که گویی خلق نشده‌ام. من در زندگی خاک هستم، و به طریق اولی که پس از مرگ نیز چنین خواهم بود. اینک من در حضور تو پر از خجالت و شرمساری هستم. میل و رضای تو، ای خداوند خدای من، بر این تعلق گیرد که بیش از این خطا و گناه نکنم. و گناهایی را که تاکنون در حضور تو مرتکب شده‌ام، با رحمت‌های فراوان خود پاک گردانی و محو کنی، لکن نه به وسیله رنجها و مشقتها و بیماری‌های دردناک» (براخوت، ۱۷ الف). دعای فوق بخشی از نماز اعتراف به گناهان شده است که باید در روز کیپور (کفار) خوانده شود.

«ای خدای من زبان مرا از بدگویی، و لبانم را از تکلم به نیرنگ بازدار، در برابر اشخاصی که مرا نفرین می‌کنند، زبانم ساکت و خاموش بماند، و روانم در برابر همگان همچون خاک باشد. قلبم را برای پذیرفتن تورات بگشا، و جانم فرمانهای تو را پیروی و تبعیت کند. تو مرا از بدبختی‌ها و از فجایع، از انگیزه‌های بد و وسوسه‌های شیطانی، از زن بد، و از تمام بدیها و مصیبت‌هایی که در جهان پدید آیند و خواهند آمد، رهائی بخش. و اگر کسانی علیه من بد بیندیشند و به زیان من قصد کنند، تو به فوریت مشورت آنها را برهم زن و فکرشان را باطل کن. سخنان دهان من مورد رضای تو قرار گیرند و تفکر دلم به حضور تو مقبول افتد، ای خدایی که آفریدگار و نجات دهنده من هستی» (براخوت، ۱۷ الف).

دعای کوتاهی که باید در مواقع خطر خوانده شود چنین است: «اراده و رضای خودت را در آسمان بالا به جای آور، و به آنان که در جهان پائین از تو می‌ترسند آرامش روح و خاطر عطا فرما، و آنچه را که در نظرت نیک می‌آید انجام ده. متبارک هستی تو ای خدایی که به دعا و نماز گوش فرامی‌داری.» (براخوت، ۲۹ ب).

یکی از دانشمندان یهود، در پایان نماز (نوزده برکتی) این دعا را می‌خواند: «ای خداوند خدای من و خدای اجداد من میل و رضای تو بر این تعلق گیرد، که در دل هیچ انسانی کینه و دشمنی علیه ما وارد نشود، و کینه و عداوتی علیه هیچ انسانی بر دل ما نگذرد. حسادتی نسبت به ما در دل هیچ کس رسوخ نکند، و نسبت به هیچ کس نیز حسد به دل ما راه نیابد. در سراسر روز‌های عمر تحصیل

تورات و اجرای فرایض تو مشغله ما باشد، و سخنان ما به حضور تو التماس و تضرع محسوب گردد. «
و دیگری عبارات زیر را به دعای فوق افزوده است: «قلبه‌ای ما را متحد کن تا از نام تو بترسیم. از آنچه
که منفور و مغضوب درگاه تو است ما را دور بدار، و به آنچه که مورد رضای تو و علاقه و محبت تو است
ما را نزدیک ساز، و به خاطر نام مبارک خودت با ما احسان کن» (یروشلمی براخوت، ۷ دال).

دعائی که باید بامداد هنگام بیدار شدن از خواب خوانده شود، چنین است: «متبارک هستی
تو ای خداوند که مرده را زنده می‌کنی. پروردگارا من به حضور تو خطا کرده‌ام. میل و رضای تو بر این
تعلق گیرد، ای خداوند خدای من، که به من قلب خوب، قسمت خوب، زندگی سعادت، آمیز، تمایل
به نیکی، دوست نیک و نام نیک، همچنین نظر بلند و روان راد و فروتنی، و نفس قناعت پیشه عطا فرمایی.
هرگز نامت به وسیله ما بی‌حرمت نشود، و ما بزاند و مورد سرزنش همنوعان خود قرار نگیریم. عاقبت
ما به منقطع شدن و نابودی منتهی نشود، و امید ما به نویدی مبدل نگردد. ما را محتاج کرم و بخشش
آدمیان مکن، و روزی ما را به دست انسانها مسپار. زیرا بخشش ایشان اندک، ولی تکبر و خجالت‌دادنشان
بسیار است. نصیب و قسمت ما را با آنان که رضای تو را به جای می‌آورند، در تورات خودت معین کن،
و خانه‌ات و محرابت و سرزمین و معبد مقدست را به زودی در ایام ما آباد فرما» (مأخذ فوق).

و این دعا را به عنوان آخرین نمونه نقل می‌کنیم: «ای خداوند خدای من و خدای اجداد
من، میل و رضای تو بر این تعلق گیرد که قدرت انگیزه بدی را بشکنی و آن را از قلب ما دور و باطل سازی.
چون تو ما را آفریده‌ای که رضای تو را فراهم آوریم، و ما نیز موظفیم که این چنین کنیم، تو به این
امر تمایل داری و ما نیز به آن علاقمندیم. پس چه چیز مانع است؟ خمیر مایه درون و سرشت ما (۱).
به حضور تو ظاهر و معلوم است و آگاهی ما نیروی مقاومت در مقابل آن را نداریم. پس ای خداوند
خدای من و خدای اجداد من میل و رضای مبارک تو بر این تعلق گیرد که انگیزه بدی را از ما دور کنی و
آن را منکوب سازی، تا آنکه ما نیز رضای تو را چون رضای خودمان بدون مانع و با قلبی پاک بجای
آوریم (مأخذ فوق).

نمونه‌های برگزیده فوق این حقیقت را نشان میدهد که دانشمندان یهود دعا و نماز را چیزی
بزرگتر و والاتر از درخواستی برای رفع احتیاجات مادی می‌دانند. در عین حال که تقاضاهای زندگی
جسمانی را از یاد نبرده‌اند، ایشان دعا و نماز را به عنوان واسطه‌ای برای ارتباط با خدا و گسترش
پاکترین و عالیترین احساسات و انگیزه‌های طبیعی انسان بکار می‌برند. در نظر ایشان، عبادت و خواندن
دعا و نماز ورزشی است روحانی برای افزودن قدرت روان، بدین نیت که روح نیروی فرمانده زندگی و
ارباب و سرور جسم شود.

۴ - دو انگیزه (غریزه)

در بعضی از دعاهایی که یاد کردیم، به «انگیزه و غریزه بدی»، به عنوان نیرویی که انسان را به بد
کاری وامیدارد، و موانعی سهمگین در راه زندگی پرهیزگاران وی ایجاد می‌کند، اشاره شده است.
این غریزه را به عنوان «خمیر مایه در خمیر» وصف کرده‌اند، بدین معنی که آن را عامل مخمری می‌دانند

۱ - اشاره به انگیزه و غریزه بدی و مسموم‌های شیطانی است.

که احساس شرارت آمیز را در طبیعت انسان برمی‌انگیزد، احساسی که اگر تحت تسلط در نیایند، غرایز عالی را منکوب می‌کنند و انسان را به انجام دادن اعمال بد و میدارد.

این اعتقاد، که در نهاد هر فرد انسانی دومیل و علاقه فطری وجود دارد، یکی گرایش به زشتی و دیگری تمایل به نیکوکاری. به طرز برجسته‌ای در علم الاخلاق دانشمندان یهود نمایان است. علمای یهود با تفسیر آیه، زیر، بنیادی برای این موضوع در متن کتاب مقدس یافته‌اند. در این آیه که میگوید: «خداوند خدا آدم را از خاک زمین برشت» (سفر پیدایش، ۲: ۷)، چرا کلمه «ویتصر» (Vaytser) (برشت) دارای دو حرف یاء است؟ زیرا که ذات قدوس متبارک دو انگیزه و غریزه در انسان آفرید، یکی غریزه نیک و دیگری غریزه بدی» (۱) (براخت، ۶۱ الف).

سیرت و شخصیت یک انسان بسته به آن است که کدام یک از این دو انگیزه در وجود او حکمفرمایی کند. «اختیار عادلان و نیکوکاران، به دست انگیزه خوبی است. چنانکه گفته شده است: «ودل من در اندرونم مجروح است» (۲) (مزامیر داود، ۱۰۹: ۲۲). اختیار شریران و بدکاران به دست انگیزه بدی است. چنانکه گفته شده است: «معصیت در اندرون دل من با شخص شریر و بدکار سخن می‌گوید. ترس خدا در مد نظر او نیست» (مزامیر داود، ۳۶: ۲). اختیار مردم عادی و متوسط به دست هر دو انگیزه است» (براخت، ۶۱ ب).

یک تفسیر تمثیلی درباره آیه‌های چهاردهم و پانزدهم از باب نهم از جامعه سلیمان موضوع دو انگیزه را چنین شرح می‌دهد: «شهر کوچکی بود»، (اشاره به وجود انسان) «که مردان در آن محدود بودند»، (یعنی اعضای بدن)، «سرداری بزرگ به سوی آن شهر آمد و آن را محاصره کرد.» (مقصود انگیزه بدی است.) «و گرداگرد آن دژها و سنگرها ساخت.» (یعنی انسان را به گناهکاری واداشت.) «و در آن شهر مردی بی‌بضاعت و خردمند یافت»، (که همان انگیزه خوبی است)، «و آن مرد با عقل و خرد خود شهر را نجات داد»، (یعنی به وسیله توبه و اعمال نیک). «اما هیچ‌کس آن مرد را به یاد نیاورد». زیرا در آن هنگام که انگیزه بدی بر وجود انسان حکمفرماست، انگیزه خوبی فراموش می‌شود و انسان آن را به یاد نمی‌آورد (نداریم، ۳۲ ب).

تفسیری مشابه درباره آیه ۱۳ از باب ۴ از جامعه سلیمان شده است: «نوجوانی فقیر و خردمند از سرداری پیر و نادان بهتر است. نوجوان خردمند اشاره به انگیزه نیک است. اما چرا آن را به نوجوان تشبیه کرده‌اند، زیرا این انگیزه از سن سیزده سالگی به بالا به انسان می‌پیوندد. چرا او را فقیر خوانده‌اند؟ زیرا همه کس به حرف او توجه نمی‌کند و نصیحتش را نمی‌پذیرد. چرا عاقل خوانده شده است؟ به جهت آنکه مردم را به راه راست هدایت می‌کند. سردار پیر و نادان اشاره به انگیزه بدی است. چرا این انگیزه سردار خوانده شده است؟ زیرا که همه کس مطیع و متقاد او می‌شود. چرا او را پیر خوانده‌اند؟ چون که این انگیزه از کودکی تا پیری همراه انسان است و از او دور نمی‌شود. چرا او را نادان خوانده‌اند برای آنکه انسان را از راه بدر می‌کند و تبه‌کار می‌سازد» (قوهلت ربا مربوط به آیه فوق).

۱ - لغت عبری برای انگیزه و فریزه «یتصر» . Yetser . است، و کلمه «ویتصر» (برشت) باید فقط يك حرف یاء داشته باشد. از این رو وجود دو حرف یاء در این کلمه اشاره به دو انگیزه یعنی «یتصرطوو» . Yetser. Tov . یا انگیزه نیک، و «یتصر راع» . YetserRaa یا انگیزه بدی می‌دانند.

۲ - در اثر مبارزه با انگیزه بدی و چیره شدن بر آن.

در حالی که طبق گفتار فوق، انگیزه بدی با انسان به دنیا می‌آید، انگیزه نیکی در سیزده سالگی یعنی هنگامی که نوجوان مسئول اعمال خویش می‌شود، پدید می‌آید. در نتیجه، انگیزه نیکی با هشیاری اخلاقی یکسان است. این نکته روشن‌تر در گفتار زیر بیان شده است: «انگیزه بدی سیزده سال از انگیزه خوبی مسن‌تر است. زیرا از وقتی که طفل از زهدان مادر خارج می‌شود، انگیزه بدی با او است، با او رشد می‌کند، و تا آخر عمر از او دور نمی‌شود. اگر نوجوان بخواهد قدوسیت شنبه را خوار کند یا آدم بکشد یا مرتکب اعمال منافی عفت گردد، عاملی در وجود او نیست که او را از این کارهای ناروا بازدارد. در سیزده سالگی انگیزه نیکی پدید می‌آید و اگر شخص بخواهد قدوسیت شنبه را بیحرمت کند، این انگیزه وی را برحذر می‌دارد و به او می‌گوید: هشیار باش مگر نه این است که در تورات نوشته شده است: «هر که آن را بیحرمت کند هرآینه کشته شود»؟ (سفر خروج، ۳۱: ۱۴). اگر بخواهد خون کسی را به ناحق بریزد، انگیزه نیکی او را برحذر می‌دارد و می‌گوید: ای بی‌ارزش مگر نه این است که خداوند در تورات فرموده است: «هر که خون انسانی را بریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود»؟ (سفر پیدایش، ۹: ۶). اگر بخواهد عملی منافی عفت انجام دهد، انگیزه نیکی به او هشدار می‌دهد و می‌گوید: ای سبک سر، مگر نه این است که در تورات گفته شده است: «مرد زناکار وزن زانیه البته کشته شوند»؟ (سفر لاویان، ۲۰: ۱۰). وقتی که انسان شهوات خود را تحریک می‌کند و می‌خواهد کاری خلاف اخلاق انجام دهد، همه اعضای او اطاعت می‌کنند، برای آنکه انگیزه بدی بر ویست و چهل هشت عضو او حکمفرمایی دارد. اما هنگامی که او می‌خواهد کار نیک و ستوده‌ای انجام دهد همه اعضای او رنج‌میرند، زیرا انگیزه بدی که در وجود اوست بر همه آنها حکومت دارد، و انگیزه نیکی مانند یک زندانی است که محبوس باشد. چنانکه گفته شده است: «زیرا که او از زندان خارج شد تا سلطنت کند» (جامعه سلیمان، ۴: ۱۴)، که مقصود از انگیزه نیکی است» (آووت ربی ناتان، ۱۶).

این مسأله که انگیزه بدی دقیقاً از چه وقت به انسان داده می‌شود مورد بحث آنتونینوس و ربی یهودا هناسی قرار گرفته، و نتیجه هماهنگی است که بدان اشاره شد، به این معنی که این انگیزه هنگام تولد انسان به وجود می‌آید. «آنتونینوس از ربی یهودا هناسی پرسید: از چه وقت انگیزه بدی بر انسان مسلط می‌شود، از لحظه تشکیل جنین، یا از هنگام خروج طفل از شکم مادر؟ ربی یهودا گفت: از لحظه تشکیل جنین. آنتونینوس گفت: اگر جنین می‌بود، باید جنین در زهدان مادر به هر طرف لگد زند، و به میل خود از آن خارج شود، پس این انگیزه از زمان خروج طفل از زهدان مادر به وی داده می‌شود. ربی یهودا بعدها گفت: این مطلب را آنتونینوس به من آموخت، و متن کتاب مقدس نیز آن را تأیید می‌کند. چنانکه گفته شده است: «خطا دم در کمین کرده است» (سفر پیدایش، ۴: ۷). یعنی هنگام گشوده شدن زهدان مادر و به دنیا آمدن طفل» (سنهدرین، ۹۱ب).

شیوه کار این انگیزه را چنین تشریح کرده‌اند: «انگیزه بدی در کنار جاده‌ها راه نمی‌رود بلکه از وسط آن می‌گذرد. وقتی مردی را می‌بیند که چشمان خود را مالش می‌دهد تا زیباتر جلوه نماید، و موهای خود را آرایش می‌کند و با رفتاری مغرورانه راه می‌رود (تا توجه زنان را به سوی خود جلب کند)، می‌گوید: این شخص متعلق به من است» (برشیت ربا، ۲۲: ۶ یا ۱۳).

عقیده عمومی بر این است که انگیزه بدی همان تمایل ذاتی آدمی است که از غرایز طبیعی او و علی‌الخصوص از غریزه جنسی سرچشمه می‌گیرد. در نتیجه، این انگیزه چیزی نیست که در اصل بد باشد،

زیرا هر آنچه که خداوند آفریده است خوب و مفید است. این انگیزه تنها در صورتی بد می‌شود که از آن سوءاستفاده کنند، و آن را در راه بد و فساد بکار برند. ما این موضوع را به‌طور وضوح در تفسیر آیه زیر می‌یابیم: «و خداوند هر آنچه را که ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود» (سفر پیدایش ۱، ۳۱). «بسیار نیکو» اشاره به دو انگیزه خوبی و بدی می‌کند. ولی آیا می‌توان انگیزه بدی را «بسیار نیکو» دانست؟ - آری. زیرا اگر این انگیزه وجود نداشت، انسان خانه نمی‌ساخت، متأهل نمی‌شد، فرزند تولید نمی‌کرد و به کسب و کار و صنعت مشغول نمی‌شد (چون که شوق و عشقی در وجود او نبود که او را به این کارها و ادار سازد) (برشیت ربا، ۹: ۷ یا ۹).

بنابراین، اگرچه این انگیزه سبب فساد و خطا کاری می‌شود، لکن در عین حال یک تجهیز لازم و اساسی برای انسان به‌شمار می‌آید، و به‌او امکان و فرصت آن را می‌دهد که یک وجود کامل که دارای قوه ممیزه است بشود. زیرا بدون این انگیزه، برای انسان امکان بدی کردن وجود نداشت، و در نتیجه نیکوکاری نیز معنای خود را از دست می‌داد. از بحث فوق این نتیجه منطقی به‌دست آمده است که: «در حیوانات انگیزه بدی وجود ندارد» (آووت ربی ناتان، ۱۶)، زیرا که آنها دارای حس اخلاقی نیستند. همین فکر باعث اظهار این سخن شده است: «بیایید تا نسبت به اجداد خود حقیقتنا و سپاسگزار باشیم. زیرا اگر ایشان گناه نمی‌کردند، ما به دنیا نمی‌آمدیم» (عوودازارا، ۵ الف). غرض از «گناه کردن» اجداد این است که ایشان تحت تأثیر انگیزه بدی قرار گرفته‌اند و بدین وسیله باعث بقا و ادامه نسل بشر شده‌اند، و برای همین کار از آنها تمجید شده است همین‌طور درباره این آیه: «خداوند خدای خود را با تمام قلبت دوست بدار» (سفر تثنیه، ۶: ۵)، چنین تفسیری شده است: «با تمام قلبت»، یعنی با دو انگیزه خوبی و بدی که در وجود تو است» (سیفره دواویریم، ۳۲، صفحه ۷۳ الف). حتی انگیزه بدی نیز می‌تواند وسیله‌ای باشد که با آن خدا را عبادت کنیم و علاقه محبت خود را به‌او ابراز داریم.

علت اینکه این غریزه را «انگیزه بدی» نام نهاده و انسان را پیوسته از اغوای آن برحذر داشته‌اند این است که این انگیزه وی را می‌فریبد، و به‌انجام اعمال بد و ادار می‌سازد. «انگیزه بدی انسان را در این دنیا گمراه می‌کند، و در جهان آینده علیه او شهادت می‌دهد» (سوکا، ۵۲ ب). «بارها بر آن می‌شود که با صرف مال کاری نیک انجام دهد، لکن انگیزه بدی که در وجود اوست به‌وی می‌گوید: «چرا چنین کنی و مال خود را کاهش دهی؟ به‌جای آنکه ثروت خود را به بیگانگان ارزانی داری بهتر آن است که در اندیشه فردای فرزندان باشی اما انگیزه نیکوی او را به‌انجام کارهای خیر تشویق می‌کند.» (شموت ربا، ۳۶: ۳). «انگیزه بدی آن قدر نیرومند است که حتی آفریدگار نیز آن را بدخوانده است. چنانکه گفته شده است: «زیرا که خیال (۱) دل انسان از طفولیت او بد است» (سفر پیدایش، ۸: ۲۱) (قیدوشین، ۳۰). «در میان تو خدای بیگانه نباشد» (مزامیر داود، ۸۱: ۱۰). خدای بیگانه‌ای که ممکن است درون وجود انسان یافت شود کیست؟ این همان انگیزه بدی است» (شبوت، ۱۰۵ ب).

خطر بزرگی که در این انگیزه وجود دارد و باید از آن بیمناک بود این است که می‌تواند مردم قویتر شود، مگر آنکه انسان آن را در مراحل ابتدائی تحت اراده و اختیار خود درآورد. این موضوع در چند عبارت جالب بیان شده است. «انگیزه بدی در آغاز مانند تار عنکبوت باریک و ناتوان است، و سرانجام

چون طناب اربه کلفت و سخت می‌شود» (سوکا، ۵۲ الف). «انگیزه بدی در آغاز مانند رهگذری است، سپس مهمان انسان می‌شود، و در آخر صاحب‌خانه وجود او» (سوکا، ۵۲ ب). «انگیزه بدی در آغاز شیرین است و در آخر تلخ می‌شود» (پروشلمی شبات، ۱۴ ج). «شیوه انگیزه بدی چنین است: روزی به آدمی گوید کاری ناچیز انجام ده، روز دیگر فرمان به کاری اندک مهم می‌دهد، و سرانجام به او امر می‌کند که برو بت پرستی کن، و انسان هم می‌رود و بتها را می‌پرستد» (شبات، ۱۰۵ ب). این بدان معنی است که انگیزه بدی انسان را بتدریج از راه راست منحرف می‌کند، و عاقبت الامر او را وادار می‌سازد تا همه قید و بندهای اخلاقی را که لازمه پرستش خداوند است بگسلد و به دور اندازد.

تفاوت میان نیکوکاران و بدکاران را چنین توصیف کرده‌اند: «شریران و بدکاران در اختیار قلبشان هستند (یعنی انگیزه بدی)، اما نیکوکاران قلب خود را تحت اراده و اختیار خویش دارند» (برشیت ربا، ۳۴: ۱۱). و بدین سؤال که «نیرومند و پهلوان حقیقی کیست؟»، چنین جوابی داده شده است: «آن‌کس که بر غرایز و هوسهای نفسانی خود مسلط است» (میشنا آووت، ۴: ۱).

دانشمندان یهود از قدرت ظالمانه انگیزه بدی که عمیقاً در وجود انسان ریشه دوانیده است غافل نبودند. ایشان چنین گفته‌اند: «انگیزه بدی می‌تواند انسان را در هفتاد سالگی و حتی در هشتاد سالگی نیز گمراه کند و از هستی ساقط نماید» (برشیت ربا، ۵۴: ۱). و نیز سئوالی کرده‌اند: «انسان چگونه می‌تواند انگیزه بدی را که در وجود اوست از خود دور سازد، در حالی که نطفه او بر اثر عمل همین انگیزه بسته شده است» (آووت ربی ناتان، ۱۶). با وجود این، باید با آن مبارزه کرد و بر آن چیره شد، و وسیله چیرگی این است که انسان با ذهنی هشیار و آکنده از افکار پاک و جدی با آن مواجه گردد. «انسان باید پیوسته نیکی را به جنگ بدی وادارد. اگر بدین وسیله بر انگیزه بدی چیره شد، چه بهتر. و اگر نه، خود را با مطالعه و تحصیل تورات مشغول سازد. اگر از این راه بر آن غالب شد، فهوالمطلوب. و اگر نه، «شمع اسرائیل» را بخواند. اگر بدین طریق پیروزی نصیبش شد، چه خوب. و اگر نه، لحظه مرگ را به یاد آورد» (براخوت، ۵ الف). مطالب دیگری که در این باره گفته‌اند از این قرار است: «ذات قدوس متبارک به ملت اسرائیل چنین فرمود: فرزندانم، من انگیزه بدی را آفریده‌ام، و تورات را پاد زهر آن قرار داده‌ام. اگر شما خود را با مطالعه و تحصیل تورات سرگرم سازید، دیگر در چنگ بدی گرفتار نخواهید شد، و از آسیب آن در امان خواهید ماند» (قیدوشین، ۳۰ ب). «اگر به این دیو زشت برخورد کردی، او را با خود به مدرسه ببر (تا تو را مشغول تحصیل تورات ببیند و از تو دست بکشد)» (مأخذ فوق). «خوشا به حال ملت اسرائیل در موقعی که ایشان مشغول مطالعه و تحصیل تورات و انجام دادن اعمال نیک می‌شوند، انگیزه بدی مطیع ایشان می‌شود و ایشان در چنگ وی گرفتار نمی‌شوند» (عوودازارا، ۵ ب).

تلمود فقط به پندآموزی برای رسیدن به کمال اکتفا نمی‌کند، بلکه حقایق زندگی را به همان شکلی که هست در نظر می‌گیرد. شخصی که با جد و جهد تمام علیه بدی می‌جنگد لکن بر آن پیروز نمی‌شود، چه باید بکند؟ بدین سؤال چنین پاسخ داده شده است: «اگر انسان می‌بیند که انگیزه بدی بر او چیره می‌شود و نمی‌تواند این انگیزه را مغلوب خود سازد، به دیاری یا مکانی رود که در آنجا ناشناس باشد، جامه سیاه برتن کند (۱) و هر آنچه که دلخواهش بود انجام دهد، لکن باعث آن نشود که نام مقدس

خدا در نظر مردم خوار گردد» (حگیگا، ۱۶ الف). غرض آن نیست که انسان مجاز است در خفا مرتکب گناه شود، و خداوند از گناه او که پنهانی است با خبر نخواهد شد. چنین تعبیر و تفسیری را گفتار دیگری که در پی این گفتار آمده است به‌ضرس قاطع رد می‌کند: «آن کس که در خفا خطا می‌کند، چنان است که گویی قدمهای شخینا را در فشار می‌گذارد (و آن را از جهان دور می‌سازد.)» اعتقاد و اصل کلی مورد قبول دانشمندان یهود این است که خداوند در همه‌جا حضور دارد، و چون کسی در خفا مرتکب گناه شود عملاً نشان داده است که منکر حقیقت حضور خداوند در همه‌جا است. مقصود این است، که اگر شخص علی‌رغم کوششهایش تسلیم انگیزه بدی می‌گردد، لااقل رفتارش آنچنان باشد که به‌رسوائی نیانجامد، چون رسوائی او باعث بیحرمتی و خواری نام مقدس خدائیز خواهد شد. تفاوت بین گناه آشکار و خطای پنهانی بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

از آنجا که خداوند انگیزه بدی را برای مقصودی خاص یعنی حفظ و بقای نسل بشر آفریده است، در نتیجه در جهان آینده که دیگر چنین مقصودی مورد نظر نیست، به‌وجود این انگیزه نیز نیازی نخواهد بود. از این‌رو چنین گفته‌اند: «در جهان آینده، ذات قدوس متبارک انگیزه بدی را می‌آورد و آن را در حضور نیکوکاران و بدکاران ذبح می‌کند. این انگیزه در نظر نیکوکاران چون کوهی بلند خواهد آمد، و بدکاران آنرا چون تار موئی خواهند دید و هر دو گروه به‌شدت خواهند گریست. نیکوکاران خواهند گریست و خواهند گفت: ما چگونه توانستیم چنین کوه بلندی را زیر تسلط خود آوریم؟ بدکاران خواهند گریست و خواهند گفت: ما چرا نتوانستیم بر چنین تار مویی چیره شویم؟» (سوکا، ۵۲ الف).

۵- اختیار و آزادی عمل

از آنجا که انگیزه بدی بخش ذاتی و لاینفک وجود انسان است، در نتیجه این پرسش پیش می‌آید که آیا انسان مجبور به گناه نیست؟ بدین سؤال، دانشمندان یهود جواب منفی مؤکدی داده‌اند. این عامل موجود در ذات انسان، که برای بقا و ادامه نسل بشر لازم و ضروری است، تحت اراده و در اختیار خود اوست. «اگر انگیزه بدی خواست تو را وادار کند که مرتکب اعمال ناپسند شوی، آن را با مطالب تورات از خود بران و دور کن. و اگر بگویی که اختیار آن در دست تو نیست، من (خدا) قبلاً در تورات برای تو چنین نوشته‌ام: «اشتیاق او به‌تو است اما تو بر وی مسلط شو» (سفر پیدایش، ۴: ۷) (برشیت ربا، ۲۲: ۶ یا ۱۵).

یوسفوس در کتاب تاریخ خود نوشته است که اصل «اختیار و آزادی عمل» مشخص‌کننده و وجه تمایز فریسیان . . . Pharisees . (پارسایان و پرهیزکاران) بود. «اگرچه ایشان گفته‌اند که همه چیز به‌دست تقدیر و سرنوشت است، معذالک آزادی عمل را از انسان سلب نمی‌کنند. آنها معتقداند که مشیت خداوند بر این تعلق گرفته است که فرمانهای تقدیر را با اراده انسان در هم آمیزد، تا انسان بتواند هر طور دلخواه او است متقیانه یا شریرانه رفتار کند» (قدمت یهودیان، قسمت ۱۸، فصل ۱، بند ۳).

این مطلب، چنانکه از گفتارهای زیر برمی‌آید، به‌طور کامل مورد قبول و تأیید تلمود می‌باشد. «فرشته‌ای که بر بارداری گماشته شده است «لیلا» . Lailah . نام دارد. این فرشته نطفه را می‌گیرد، آن را به‌حضور ذات قدوس متبارک می‌برد و چنین عرض می‌کند: ای پروردگار عالم سرنوشت این نطفه

(و انسانی که از آن به وجود خواهد آمد) چه خواهد بود؟ آیا او فردی نیرومند یا ضعیف، خردمند یا نادان، ثروتمند یا بینوا خواهد شد؟ لکن نمی‌گوید که آیا او بدکار یا نیکوکار خواهد شد (چونکه این موضوع فقط بسته به میل خود انسان است) « (نیدا، ۱۶، ب) . يك سخن اخلاقی که اغلب از آن یاد می‌شود، چنین است: « همه چیز در دست خدا است، جز ترس از خدا » (براخوت، ۳۳، ب) . مقصود آن است که هر چند خداوند سرنوشت افسراد را معین می‌کند، معذالك کاری با جنبه اخلاقی و خیر و شر زندگی او ندارد، و انسان در کارهای خود دارای آزادی عمل کامل است .

این اصل که خوبی و بدی به دست خود انسان است، در تفسیر آیه زیر به خوبی بیان شده است: « بین، من امروز بکت ولعت را پیش شما می‌گذارم » (سفر تثیبه، ۱۱: ۲۶) . چرا این آیه آمده است؟ در صورتی که در جای دیگر گفته شده است: « بین، من امروز زندگی و خوبی و مرگ و بدی را پیش روی تو گذاشته‌ام » (سفر تثیبه، ۳۰: ۱۵) . چون ممکن است فرزندان اسرائیل بگویند: از آنجا که خداوند دو راه پیش پای ما گذاشته است، راه زندگی و راه مرگ، پس ما می‌توانیم از هر کدام که مایل باشیم برویم، از این رو تورات چنین گوید: « تو زندگی را برگزین تا آنکه خودت با ذریتت زنده بمانی » (مأخذ فوق، آیه ۱۹) . مانند شخصی که بر سر يك دو راهی نشسته بود، يك راه از آن دو راه ابتدایش صاف و هموار، اما انتهایش پر از خار و خس بود. و راه دیگر ابتدایش پر از خار و خس، و انتهایش صاف و هموار بود. آن شخص به‌عبارت هشدار می‌داد و می‌گفت: این راه را بنگرید که ابتدایش هموار است. اگر چند گام در آن بردارید سرانجام به انتهای آن می‌رسید که پر از خار است، و اما راه دوم این راه ابتدایش پر از خار به نظر می‌آید لکن همینکه چند قدم پیش رفتید به جاده‌ای صاف و هموار خواهید رسید. همین‌گونه موسی به بنی اسرائیل گفت: بنگرید که شریران و بدکاران ظاهراً کامیاب هستند. آنها برای چند صباحی در این جهان کامیاب می‌شوند و لذت می‌برند، اما عاقبت مطرود خواهند بود. و نیز صالحان و نیکوکاران را بنگرید که در این جهان در رنج و مشقت به‌سر می‌برند، آنان کوتاه مدتی در این جهان سختی می‌کشند، اما عاقبت شاد و خرم خواهند شد « (سفر دواریم مربوط به آیه ۲۶ از باب ۱۱ از سفر تثیبه، صفحه ۸۶ الف) . همین‌طور درباره آیه: « همانا آدم مثل یکی از ما شده است که نیک و بد را بداند » (سفر پیدایش، ۳: ۲۲)، چنین گفته شده است: « خدای حاضر در همه جا، دو راه پیش پای او نهاد، راه زندگی و راه مرگ، لکن او راه دوم را برای خود برگزید » (برشیت ربا، ۲۱: ۵) .

درباره اینکه چرا نسل بشر از يك تن (آدم ابوالبشر) به وجود آمد، توضیحی جالب داده شده است: « به خاطر نیکوکاران و بدکاران. تا آنکه نیکوکاران نگویند ما اخلاف يك نیکوکار هستیم (و نیکوکاری ما موروثی است، و بدکاران نیز نگویند ما اولاد يك بدکار هستیم) (و بدی او به ما به ارث رسیده است و مجبور به خطا کردن هستیم) (سنهدرین، ۳۸ الف) . بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که خصلتی موروثی عامل مؤثری در اخلاق و رفتار او بوده است.

فلسفه اختیار و آزادی عمل مورد تصدیق و تأیید کامل دانشمندان یهود است. ولی ایشان در صدد حل این مشکل بر نیامده‌اند که چگونه می‌توان موضوع پیش‌بینی خدا و اطلاع او از آینده را با اصل اختیار و آزادی عمل انسان تطبیق کرد و به‌راز آن پی برد. بلکه این اصل را به‌عنوان يك شیوه عملی زندگی ارائه داده‌اند: « همه چیز قبلاً (به وسیله خداوند) پیش‌بینی شده است، و (با وجود این) انسان دارای اختیار و آزادی عمل کامل است » (میشنا آووت، ۳: ۱۹) .

خداوند بدین صورت در کار انسان مداخله می‌کند، پس از آنکه وی راه خود را چه خوب و چه بد انتخاب کرد، این امکان را به او می‌دهد راهی را که برگزیده است ادامه دهد. شخص خوب به نیک ماندن تشویق می‌شود، و شخص بد به باقی ماندن در بدی. «هر راهی که انسان بخواهد طی کند، به همان راه او را می‌برند» (مکوت، ۱۰ ب). «اگر شخصی در پی پلیدی باشد راه را برای او باز می‌کنند. و اگر بخواهد پاک و منزّه شود او را یاری می‌کنند (شبات، ۱۰۴ الف). «اگر انسان اندکی پلید شد، از جانب خداوند زیاده پلید می‌شود اگر خود را در عالم دنیا پلید سازد، از جهان بالا او را پلید می‌سازند. اگر خود را در این دنیا پلید کرد، او را در جهان آینده پلید خواهند کرد. اگر انسان خود را اندکی مقدس سازد، از جانب خداوند او را زیاده تقدیس می‌کنند. اگر او در عالم دنیا مقدس شد، از جهان بالا قدس او زیاده می‌شود اگر خود را در این جهان مقدس سازد، در جهان آینده او را مقدس خواهند کرد» (یوما، ۳۹ الف). «اگر انسان به یک فرمان خدا گوش فرادهد فرمانهای بسیاری را به گوش او خواهند رساند و اگر یک فرمان را از یاد ببرد چنین می‌شود که فرمانهای زیادی را فراموش کند» (مخیلتا مربوط به آیه ۲۶ از باب ۱۵ از سفر خروج، صفحه ۴۶ الف).

بنابراین می‌بینیم این موضوع که برای اراده و اختیار انسان قید و بندی وجود ندارد، شالوده علم اخلاق دانشمندان یهود است. ماهیت زندگی بشر به وسیله امیالش شکل می‌پذیرد. او می‌تواند در صورتی که مایل باشد از فرصت‌های زندگی سوءاستفاده کند. اما به هیچ وجه موافقت نشده است که چنین خطائی را مرتکب گردد. انگیزه بدی پیوسته‌وی را وسوسه می‌کند و به سوی فساد می‌کشاند. لکن اگر گمراه شود و سقوط کند، مسئولیت آن تنها با خود اوست.

۶- گناه

در تلمود آمده است که: «مدت دو سال و نیم پیروان مکتب شمای با پیروان مکتب هیلل اختلاف نظر و بحث داشتند. پیروان مکتب هیلل می‌گفتند: اگر انسان آفریده نمی‌شد، بهتر بود، و پیروان مکتب شمای می‌گفتند: بهتر همان است که انسان آفریده شد. درباره این موضوع رأی گرفتند، و عقیده اکثریت بر این بود که اگر انسان آفریده نمی‌شد، بهتر بود. لکن اکنون که آفریده شده است، باید اعمال گذشته خود را بررسی کند (و اگر مرتکب گناه شده است به توبه روی آورد). دانشمندان دیگر می‌گفتند: باید در اعمال کنونی خود دقت نماید. (تا می‌تواند از گناه پرهیزد و اعمال نیک انجام دهد)» (عرووین، ۱۳ ب).

پایه این بحث بر این اعتقاد که مورد توافق عموم است قرار دارد که انسان ذاتاً مخلوقی جایز الخطاست، و در زندگی خود خواه ناخواه مرتکب اعمال بسیاری می‌شود که او را در معرض تنبیه و مجازات الهی قرار می‌دهد. ما قبلاً دیدیم که انگیزه بدی بخشی از طبیعت ذاتی انسان است که می‌توان بر آن چیره شد، اما غالباً اوست که بر انسان مسلط می‌شود و او را از راه به در می‌کند.

در آثار و نوشته‌های دانشمندان یهود درباره این سؤال که آیا یک انسان می‌تواند کاملاً بیگناه باشد، جوابهای متناقضی یافت می‌شود یکی از دانشمندان می‌گوید: «اجداد اولیه (ابراهیم و اسحق و یعقوب) نه گناهی کرده بودند و نه خطایی از ایشان سر زده بود» (مخیلتا مربوط به آیه ۱۰ از باب ۱۶ از سفر

خروج ، صفحه ۴۸ الف) . در صورتی که دانشمند دیگری گفته است : « اگر ذات قدوس متبارك ابراهیم و اسحق و یعقوب را به محاکمه می‌طلبید آنان نمی‌توانستند در مقابل سرزنش و تنبیه او تاب مقاومت آورند » (عراخین ، ۱۷ الف) . همین‌گونه چنین گفته‌ای را در تلمود می‌یابیم : « مرگ چهار نفر در نتیجه گناهانشان نبود ، بلکه ایشان بر اثر مشورت و اغوای مار مردند (همان ماری که حوا را فریب داد تا از میوه ممنوع بخورد ، و در نتیجه حکم مرگ برای نسل بشر صادر شد) . این چهار نفر عبارتند از : (بنیامین فرزند یعقوب ، عمرام پدر موسی ، بیشای پدر داود ، و کیل آو . Kil-Av . فرزند داود » (شبات ، ۵۵ ب) . غرض از این گفتار آن است که چهارتن فوق‌الذکر در سراسر عمر خود هیچ گناهی را مرتکب نشده بودند ، و از این رو نباید شربت مرگ را بچشند . از طرف دیگر ، دانشمندی را می‌یابیم که وقتی برای یکی از شاگردانش تعریف کرد که در دوران عمر خود مرتکب هیچ خطایی نشده است ، آن شاگرد این آیه را برای استاد خواند : « زیرا بر روی زمین آدم نیکوکاری نیست که خوبی کند و هیچ خطائی ننماید » (جامعه سلیمان ، ۷ : ۲۰) (سنهدرین ، ۱۰۱ الف) .

این اختلاف نظر مربوط به این سؤال است که آیا تلمود اعتقاد به گناه اصلی دارد یا نه . و آیا افراد بشر عواقب گناهی را که والدین اولیه یعنی آدم و حوا مرتکب شدند به ارث برده‌اند و در نتیجه اساساً و ذاتاً فاسد هستند یا نه . قبلاً درباره این موضوع بحث شده که دانشمندان یهود با این عقیده موافقند که گناه آدم و حوا در باغ عدن بر همه نسلهای بعدی آنان اثر گذاشته است . این گناه علت اصلی مرگ بود ، همان مرگی که سرانجام هر مخلوقی است . به همان‌گونه ایشان معتقدند که گناه پرستش گوساله زرین لکه شومی از خود بجای گذاشت که از آن روز تاکنون در سرنوشت بشریت تأثیر سوئی داشته است . « هیچ دوره‌ای نیست که در آن سایه‌ای از گناه پرستش گوساله زرین یافت نشود (و مردم به خاطر آن رنج نکشند) (یروشلمی تعنیت ، ۶ ج) .

لکن این اندیشه از این اعتقاد که گنهکاری میراث آدمی است ، بسیار به دور است . او ممکن است که بار نتایج گناهان اجداد خویش را بردوش داشته باشد . اما هیچ‌یک از دانشمندان دوران تلمود این را نمی‌پذیرند که يك انسان ، چه مرد و چه زن ، مرتکب خطایی گردد و خود او شخصاً مسئول آن شناخته نشود . زیرا که چنین عقیده‌ای با اصل مسلم اختیار و آزادی عمل منافات دارد .

در تلمود مقالات بسیاری می‌توان یافت حاکی از اینکه انسان ذاتاً معصوم و بیگناه است . فی‌المثل چنین عبارتی را داریم : « مثل كودك يكساله که هنوز ظم گناه را نچشیده است » (یوما ، ۲۲ ب) . بر این آیه از کتاب جامعه سلیمان : « وقتی (هست) برای ولادت ، و وقتی برای مردن » (جامعه سلیمان ، ۳ : ۲) ، این اعتقاد تکیه دارد : « خوشا به حال کسی که در لحظه مرگ مانند لحظه تولد باشد » یعنی همان‌گونه که در هنگام تولد هیچ گناهی نداشته است ، وقت مردن نیز از گناه پاك باشد » (یروشلمی براخوت ، ۴ دال) در اینجا نه فقط امکان يك زندگی نیالوده و پاك از گناه مورد قبول است ، بلکه چنین زندگی به‌عنوان هدفی عالی شناخته شده است که هر انسانی باید برای نیل به آن کوشش کند . اندرزی مشابه از آیه زیر استنتاج شده است : « و خاک به زمین برگردد به‌طوری که (در اول) بود ، و روح نزد خدائی که آن را بخشیده است رجوع نماید » (جامعه سلیمان ، ۱۲ : ۷) . همان‌طور که خداوند روانت را پاك به تو داد ، تو نیز آنرا با همان پاکي به او بازگردان » (شبات ، ۱۵۲ ب) .

از لحاظ دانشمندان یهود ، گناه چیزی کمتری بیشتر از تمرد و عصیان علیه خداوند نیست . او میل و اراده خود را به توسط تورات بر آدمیان آشکار ساخته است ، و سرپیچی از احکام آن ، گناه محسوب می‌شود . نیکوکاری به منزله اطاعت از دستورات تورات ، و خطاکاری بی‌اعتنایی نسبت به آن است . این طرز تلقی به نحوی روشن در این گفتار بیان شده است : « انسان نباید بگوید : برای من ممکن نیست که گوشت خوک بخورم ، برای من میسر نیست که مرتکب اعمال منافی عفت گردم . بلکه باید بگوید : انجام چنین کارهایی برای من امکان دارد ، اما چه کنم که پدر آسمانی به من حکم کرده است که این اعمال را انجام ندهم » (سینرا مربوط به آیه ۲۶ از باب ۲۰ از سفر لاویان) . این مهم نیست که انسان خود را از ارتکاب عملی که بر او حرام شده باز دارد به سبب آنکه میلی به انجام آن کار در خود احساس نمی‌کند . مهم آنست که چنین میلی در او وجود داشته باشد ، و از این جهت از انجام آن کار خودداری کند که خداوند او را از آن منع کرده است .

بنا بر آنچه گفته شد ، ظاهراً نباید میان يك گناه سبک و يك گناه سنگین تفاوتی باشد چونکه هر گناه و خطایی تمردی است علیه خواست خداوند . لکن در عمل میان گناهان سبک و سنگین تفاوت گذاشته شده است . سه عمل گناه‌گیرنده شناخته شده‌اند ، و انجام دادن آنها متضمن پستی و شناعة خاصی است . چنین روایت شده است که در دوران ظلم و ستم هادریان امپراتور روم ، یعنی در اوائل قرن دوم میلادی ، هنگامی که ستمکاران رومی آزادی انجام مراسم مذهبی را محدود کرده و هرکس را که از حکم آنها تخلف ورزید به قتل می‌رساندند ، يك شورای دینی از علمای یهود تشکیل شد تا تعیین کند تکلیف يك یهودی وقتی که او را به تخلف از احکام تورات مجبور می‌کنند چیست . فتوایی که در این مورد صادر کردند از این قرار بود : « درباره تمام گناهانی که در تورات ذکر شده است ، اگر به انسان بگویند که مرتکب آنها شود و گرنه او را خواهند کشت ، او باید آن گناهان را مرتکب شود تا او را نکشند ، جز گناهان کبیره بت پرستی و زنا و قتل نفس » (سنهدرین ، ۷۴ الف) . او باید جان خود را از دست بدهد و مرتکب یکی از از این سه گناه نشود .

به سه گناه عظیم فوق ، يك گناه چهارم نیز افزوده شده است که شناعتی فزون از اندازه دارد ، و آن گناه بدگویی از دیگران و تهمت زدن به هموعان است . « چهار گناه است که هرکس مرتکب آنها شود ، او را در این جهان مجازات می‌کنند ، لکن اصل آن گناه برای او در جهان آینده باقی می‌ماند . این چهار گناه عبارت است از بت پرستی ، زنا ، قتل نفس ، و بدگویی از دیگران که برابر همه آنهاست . به کدام دلیل هرکس که مرتکب بت پرستی شود ، در این دنیا او را مجازات می‌کنند ، و اصل گناه برای او در جهان آینده باقی می‌ماند ؟ از این آیه که می‌گوید : « آن جان البته منقطع خواهد شد و گناهِش بر وی خواهد ماند » (سفر اعداد ، ۱۵ : ۳۱) . مقصود این است ، که آن جان از این جهان منقطع خواهد شد ، و هنوز گناهِش بر وی باقی خواهد ماند برای جهان آینده . مطلب فوق را درباره زنا از کجا می‌دانیم ؟ از این آیه که گفته است : « (یوسف به زلیخا گفت :) چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم ؟ » (سفر پیدایش ، ۳۹ : ۹) . این موضوع را درباره قتل نفس از کجا آموخته‌ایم ؟ از این آیه که می‌گوید : « قاییل به خداوند گفت : گناه من عظیم‌تر از آن است که بخشوده شود » (سفر پیدایش ، ۴ : ۱۳) . درباره بدگویی از دیگران و تهمت زدن به هموعان چه گفته شده است ؟ « خداوند همه لبهای چاپلوس را منقطع خواهد

ساخت و هر زبانی را که سخنان تکبر آمیز می‌گوید» (مزامیر داود، ۱۲: ۳) (یروشلمی پناه، ۲ دال) .
در تلمود اغلب به عظمت و شناخت گناهان فوق اشاره شده است. بت پرستی را مقدم بر گناهان دیگر دانسته‌اند، زیرا این گناه موجب آن می‌شود که انسان حقیقت الهام و نبوت را انکار کند، و در نتیجه باعث درهم ریختن پایه‌های مذهب و اخلاق می‌گردد. «هر آن کس که به بت پرستی معتقد باشد، منکر ده فرمان و کلیه فرامینی شده که به موسی و سایر پیامبران و سروران امت، یعنی ابراهیم و اسحق و یعقوب داده شده است. و هر آن کس منکر بت پرستی باشد، به تمامی فرامین تورات ایمان دارد» (سيفره بمیدبار، ۱۱۱، صفحه ۳۲ الف) . «اگر یکی از انبیاء گفت: از احکام تورات بگذر، می‌توانی از تمام احکام بگذری و آن‌ها را نقض کنی، جز در مورد بت پرستی، حتی اگر پیامبری به اعجاز خورشید را از حرکت باز دارد، به حرف او گوش مده و بت پرستی مکن» (سنهدرین، ۹۰ الف) .

تلمود از انسان می‌خواهد که دقیقترین اصول و قواعد اخلاقی و عفت را در امور جنسی و زناشویی رعایت کند. از آیه زیر چنین استنتاج می‌شود که شخص زناکار کافر و خداشناس بالفعل است. «و چشم شخص زناکار انتظار شام را می‌کشد و می‌گوید که هیچ چشمی مرا نخواهد دید، و بر روی خود پرده می‌کشد» (ایوب، ۲۴: ۱۵) . او نمی‌گوید: «هیچ انسانی مرا نخواهد دید»، بلکه: «هیچ چشمی مرا نخواهد دید». نه چشم انسانها در پایین، و نه چشم خداوند در بالا» (بمیدبار ربا، ۹: ۱) . حتی چشم چرانی و شهوترانی با نگاه نیز يك عمل منافی عفت محسوب می‌شود. «نه تنها آن کس که با جسم خود زنا می‌کند، زناکار است بلکه آن شخص که با چشمان خود زنا می‌کند، زناکار خوانده می‌شود. (ویقرا، ربا، ۲۳: ۱۲)»

به انسان اکیداً سفارش شده است که برای حفظ مبانی اخلاق و عفت از دست زدن به هر عملی که سبب تحریک شهوت می‌شود خودداری کند. از این رو چنین توصیه کرده‌اند: «با زن زیاد از حد صحبت مکن. این مطلب درباره‌ی همسر انسان گفته شده است، تا چه رسد به مکالمه با همسر دیگران، روی این اصل دانشمندان گفته‌اند: هر آن کس که زیاد از حد با زنان صحبت نماید، برای خود تولید بدبختی می‌کند، از مطالعه و تحصیل تورات باز می‌ماند، و سرانجام جهنم را به میراث خواهد برد» (میشنا آووت، ۱: ۵) . «شخص نباید در کوچه و بازار از قفای زنی برود، حتی اگر آن زن همسر خود او باشد (۱) . اگر روی پل با زنی مواجه شود، باید صبر کند تا آن زن از يك سو عبور کند و سپس خود از پل بگذرد. و هر آن کس که عمداً از قفای زنی روان است که از فخر می‌گذرد (تا هنگام عبور از آب همینکه پیراهنش را بالا کشید ساقهای برهنه او را تماشا کند)، سهمی از سعادت جهان آینده نخواهد داشت. آن کس که با دست خود پول به زنی می‌دهد، به منظور آنکه رخسار او را بنگرد و از زیبایی او لذت برد، حتی اگر از حیث علم و دانش تورات و اعمال نیک با سرور ما موسی برابر باشد، از کیفر جهنم رهایی نخواهد یافت. اگر انسان به دنبال شیر درنده باشد، بهتر از آن است که زنی را تعقیب کند» (براخوت، ۶۱ الف) . «شوخی و مزاح و سبکسری انسان را به فسق و فجور می‌کشاند» (میشنا آووت، ۳: ۱۷) .

بی‌عفتی در کلام نیز به شدت تہییب شده است. «هر آن کس که سخنان زشت و مستهجن بگوید، حتی اگر برای مدت هفتاد سال نامه اعمالش را به نیکنامی رقم زده باشند به يك لحظه خط بطلان بر آن می‌کشد.

هر آن کس که سخنان ریک بگوید ، ژرفنای دوزخ جایگاه اوست . این مجازات شامل حال آن کس که سخنان ریک و مستهجن رامی شنود و اعتراضی نمی کند نیز خواهد شد « (شبات ، ۳۳ الف) . « چرا انگشتان دست به این صورت آفریده شده اند ؟ برای آنکه اگر شخص سخن ناصوابی را بشنود ، انگشتان خود را در گوشها فرو کند (تا آن سخن را نشنود) » (کتوبوت ، ۵ ب) . گناه کبیره سوم ، یعنی قتل نفس ، به عنوان خطا و اهانتی نسبت به خداوند ، تلقی می شود ، در این گناه قاتل موجودی را نابود می کند ، که به شباهت خدا آفریده شده است . « ده فرمان چگونه آمد ؟ پنج فرمان بر يك لوح ، و پنج فرمان بر لوح دیگر . بر يك لوح نقش شده بود : « من هستم خداوند خدای تو » ، و مقابل آن روی لوح دیگر نوشته شده بود : « قتل مکن » . نتیجه ای که از این امر به دست می آید این است ، که هر کس مرتکب قتل نفس شود ، کتاب مقدس به او چنین نسبت می دهد که گویی شکل پادشاه را کوچک و تحقیر کرده است « (مخیلتا مربوط به آیه ۱۳ از باب ۲۰ از سفر خروج ، صفحه ۷۰ ب) . « زمانی شخصی به نزد « راوا » آمد و به وی گفت : حاکم شهر به من فرمان داده است که يك نفر را بکشم . و اگر این کار را نکنم ، حاکم مرا خواهد کشت . « راوا » بدو گفت : کشته بشو و کسی را مکش . آیا تو فکر می کنی که خون تو از خون آن شخص رنگین تر است ؟ شاید خون او از خون تو رنگین تر باشد . « (پساحیم ، ۲۵ ب) .

در شرایط زیر ، قتل نفس مجاز دانسته شده است : « اگر کسی آمد تو را بکشد ، تو پیشدستی کن و او را زودتر بکش » (سهدرین ، ۷۲ الف) . « اگر گروهی از یهودیان گرفتار آیند و بت پرستان بگویند : يك نفر را از میان خود به ما تسلیم کنید تا او را بکشیم ، و گرنه همگی شما را خواهیم کشت ، باید همگی خود را به کشتن بدهند ، و آن یکنفر را تسلیم بت پرستان نکنند . اما اگر بت پرستان يك نفر را مشخص کنند و بگویند او را به دست ما بسپارید و گرنه همگی شما را نابود خواهیم کرد ، باید آن شخص را تسلیم بت پرستان کنند . چون اگر او را تسلیم نکنند ، همگی کشته خواهند شد » (توسیفتا ترموت ، ۷ : ۲۰) .

از بغض و عداوت و کینه توزی نیز به شدت مذمت شده است ، زیرا ممکن است به قتل نفس منجر گردد . « دشمنی بی جهت با هموعان با سه گناه کبیره بت پرستی و زنا و قتل نفس برابر است ، و همین گناه بود که باعث ویرانی معبد بیت همیقداش دوم شد » (یوما ، ۹ ب) . درباره این آیه : « برادرت را در دلت دشمن مدار » . (سفر لاویان ، ۱۹ : ۱۷) ، چنین تفسیر کرده اند : آیا می توان گفت که مقصود آن است که او را مضروب نکند ، بر صورتش سیلی نزند ، و یا نفرینش نکند ؟ از این رو تورات گفته است : « در دلت » . تا نشان دهد که مقصود از کینه و عداوتی است که انسان در دل خود نگه می دارد (عراخین ، ۱۶ ب) . برای اینکه بدانیم خداوند تا چه اندازه از کینه و بغض و عداوت متنفر است ، چنین مطلبی را داریم : « نظر به اینکه بنا کنندگان برج بابل یکدیگر را دوست می داشتند ، خداوند نخواست ایشان را از جهان براندازد ، بلکه آنان را در چهار جهت ربع مسکون پراکنده ساخت اما مردم سدوم و عمورا که با یکدیگر بغض و عداوت داشتند ، ذات قدوس متبارک ایشان را از این جهان و از جهان آینده مدموم کرد » (آووت ربی ناتان ، ۱۲) .

چهارمین گناه کبیره ، بدگویی از دیگران است . اصطلاحی جالب برای این صفت مذموم به کار رفته است ، و آن « لیشان تلیتائه » . Lishan - Telitaë یا زبان سه گانه است . به این معنی که : « زبان بدگو سه نفر را از میان می برد : آن کس را که بدگویی می کند ، شخصی که این بدگویی را می پذیرد ، و کسی

که بد او گفته می‌شود» (عراخین، ۱۵ ب). سخت‌ترین سخنان علیه کسی که مرتکب این گناه عظیم می‌شود گفته شده است. «هر آن‌کس که از همنوع خود بدگویی کند، چنان است که گویی اصل اساسی دین یعنی وجود خدا را انکار کرده و کافر شده است. هر آن‌کس که از دیگران بدگویی کند، سزاوار آن است که سنگسارش کنند. ذات قدوس متبارک می‌فرماید، که من نمی‌توانم با شخصی که از دیگران بدگویی می‌کند در جهان منزل داشته باشم. هر آن‌کس که از دیگران بدی بگوید، گناهی عظیم مرتکب می‌شود که برابر است با سه گناه بت‌پرستی و زنا و قتل نفس» (مأخذ فوق). «آن‌کس که از دیگران بدی می‌گوید، شخصی که سخنان او را باور می‌کند، و کسی که درباره همنوع خود گواهی دروغ می‌دهد، سزاوار آن است که او را جلو سگها بیندازند و طعمه آنان سازند» (پساحیم، ۱۱۸ الف). درباره این گفته ربی الیعزر: «عزت و آبروی همنوعت مثل عزت و آبروی خودت برای تو عزیز و محترم باشد» (میشنا آووت، ۲: ۱۵)، چنین توضیحی دارد: «همان‌طور که انسان به حفظ عزت و آبروی خود علاقه‌مند است، همان‌گونه باید به حفظ عزت و آبروی همنوعش نیز علاقه‌مند باشد. همان‌طور که انسان مایل نیست آبرویش بریزد و شرافتش لکه‌دار شود، همان‌گونه نیز نباید کاری کند که در نتیجه آن آبروی همنوعش بریزد و شرافتش لکه‌دار شود» (آووت ربی ناتان، ۱۵).

در موارد بسیاری تلمود انسان را بر حذر می‌دارد که از قدرت بیان خود سوءاستفاده نکند و زبان خویش را به جهت بدگفتن از دیگران بکار نبرد. دانشمندان یهود به‌خوبی می‌دانستند که زبان چه عضو سرکش و متمردي است، و به‌همین جهت گفته‌اند که خداوند مهارها و لگام‌های استثنایی برای آن تهیه دیده است. «ذات قدوس متبارک به زبان گفت: تمام اعضای انسان وضع عمودی دارند، ولی وضع تو افقی است. تمام اعضای انسان در خارج از بدن هستند، اما تو در داخل آن قرار داری. نه همین و بس. بلکه من به‌گرد تو دو حصار کشیده‌ام، یکی از استخوان (دندانها)، و دیگری از گوشت (گونه‌ها و لبها). (و از این بیشتر چه بکنم که تو از دیگران بدگویی نکنی؟)» (عراخین، ۱۵ ب).

پرحرفی نیز بنوبه خود منفور شناخته شده است. «سخن گفتن يك سلع. Selaa. (۱) می‌ارزد، لکن سکوت دو سلع ارزش دارد» (مگیلا، ۱۸ الف). «سکوت درمان همه دردهاست» (مأخذ فوق). «سکوت برای دانشمندان مفید است، و به‌طریق اولی برای ابلهان نیکو است» (پساحیم، ۹۹ الف). «تمام عمر در میان دانشمندان پرورش یافتیم، و برای آدمی چیزی را بهتر از سکوت ندیدم» (میشنا آووت، ۱: ۱۷).

دروغگویی برابر با دزدی و بدترین نوع آن است. «هفت گونه دزد یافت می‌شود، و بدترین آنها کسی است که عقل همنوعان خود را می‌دزدد (به آنها دروغ می‌گوید و فریبشان می‌دهد)» (توسیفتا باواقما، ۸: ۷). «چهار طبقه از مردم از فیض حضور شخینا بهره‌مند نخواهند شد. آنان عبارتند از: مسخره‌کنندگان، چاپلوسان، دروغگویان، و اشخاصی که از همنوعان خود بدگویی می‌کنند» (سوطا، ۴۲ الف). «هر آن‌کس که دو پهلوسخن می‌گوید و قصد او فریب‌مخاطب است مثل این است که بت‌پرستی کرده است» (سنهدرین، ۹۲ الف). «ذات قدوس متبارک از آن‌کس که دلش با زبان یکی نیست متنفر است و او را دشمن می‌دارد» (پساحیم، ۱۱۳ ب). «مجازات شخص دروغگو آن است که حتی اگر راست هم بگوید، کسی سخنش را باور نمی‌کند» (سنهدرین، ۸۹ ب). «انسان نباید به‌کودک قول بدهد که چیزی را به او

خواهد داد و سر قول خود نایستند. زیرا بدین وسیله دروغ گفتن را به کودک می‌آموزد» (سوکا، ۴۶ ب). همیشه با گناه سوءاستفاده از قدرت بیان و بدگویی از مردم، گناه تملق و چاپلوسی است. «هر آن کس که متملق و چاپلوس و ریاکار است، خشم الهی را به دنیا نازل می‌کند، دعا و نمازش مسموع و مستجاب نمی‌شود، حتی جنین‌هایی که در زهدان مادر هستند نفرینش می‌کنند، و عاقبت جای او در جهنم خواهد بود. هر جماعتی که در آن اشخاص متملق و چاپلوس و ریاکار یافت شوند، مکروه و منفور است، و عاقبت از سرزمین خود آواره خواهد شد» (سوطا، ۴۱ ب - ۴۲ الف).

گناه دیگری که به شدت مورد مذمت قرار گرفته، تقلب و نادرستی است. در این باره گفته‌اند: پس از مرگ، در روز حساب، هنگامی که روح انسان به محکمه عدل الهی حاضر می‌شود، اولین سئوالی که از او می‌کنند این است: «آیا حساب و کتاب و دادوستد و معاملاتت در آن جهان صحیح و درست و بدون تقلب و دزدی بوده است یا نه؟» (شبات، ۳۱ الف). «هر آن کس که از همنوع خود چیزی را که حتی یک پیشیز ارزش داشته باشد غصب کند یا بدزدد، چنان است که گویی جان او را از وی گرفته است» (باوقما، ۱۱۹ الف). «بیا و ببین که گناه غصب و دزدی چه نیروی عظیمی دارد. زیرا که مردم دوره طوفان نوح همه نوع گناه مرتکب می‌شدند، لکن حکم نابودی ایشان مهر نشد تا آنکه دست به غصب و دزدی زدند. چنانکه گفته شده است: «زیرا که زمین به سبب ایشان پراز ظلم و غصب شده است، و اینک من ایشان را با زمین تباه می‌سازم» (سفر پیدایش، ۶: ۱۳) (سنهدرین، ۱۰۸ الف). «هر آن کس که دست‌انگشتش به گناه غصب و دزدی آلوده باشد، هر قدر که به حضور ذات قدوس متبارک استغاثه کند، دعایش اجابت نمی‌شود» (شموت ربا، ۲۲: ۴). «اگر کسی یک پیمانۀ گندم دزدید یا آنرا غصب کرد، و سپس آنرا آرد کرد، آرد خمیر شد، از آن خمیر نان پخت، و حلای (۱)، آنرا نیز جدا کرد، او چگونه می‌تواند هنگام تناول این نان خدا را دعای برکت، گوید اگر هم بگوید، این دعای برکت نیست بلکه او کفر گفته است» (باوقما، ۹۴ الف). «شریک دزد مانند خود دزد است» (پروشلمی سنهدرین، ۹ ب). «اگر از یک دزد چیزی را بدزدی، تو نیز مزۀ دزدی را چشیده‌ای» (براخوت، ۵ ب). یعنی آنکه تو نیز دزدی کرده‌ای. این نکته که خریدار مال دزدی از خود دزد بدتر، و گناهش سنگین‌تر است، به طرز جالبی در این ضرب‌المثل بیان شده است: «موش دزد نیست، بلکه سوراخی که موش شیئی دزدیده شده را در آن مخفی می‌کند، دزد است. چون اگر موش چنین سوراخی را در دسترس نداشته باشد، دزدی نمی‌کند» (عراخین، ۳۰ الف).

بسیاری از گناهان دیگر نیز در تلمود تقبیح شده‌است. اما آنچه تاکنون گفته شد کافی است که معلوم دارد بدی کردن به همنوع، توهین و بیحرمتی نسبت به خداوند است. اگر انسان به همنوع خود آزار برساند، گناهش سنگین‌تر است از اینکه خطایی را نسبت به خداوند مرتکب شود، و شرایط بخشودگی این گناه از شرایط آموزش گناه بیحرمتی به خداوند سخت‌تر است. «روز کیپور (کفارۀ) فقط گناهانی را که انسان نسبت به خداوند مرتکب شده باشد کفارۀ می‌کند. لکن اگر به همنوع بدی کرده باشد، روز

۱ - طبق مفهوم آیه ۲۱ از باب ۱۵ از سفر اعداد، این فریضه حتی بعد از خرابی مبید بیت همیقداش نیز باقی مانده است که قسمت ناچیزی از خمیر هر تئار را به عنوان «حلا». Hallah جدا می‌کنند و آن را می‌سوزانند، و سپس می‌توانند برای خوردن نانی که از این خمیر پخته شده است دعای برکت بگویند. در موقی که بیت همیقداش آباد بود، از این قسمت از خمیر که امروز سوزانیده می‌شود گرده‌ای می‌بخندند و آن را به یک کاهن می‌دادند، و کاهن نیز آنرا با باکی می‌خورد.

کیپور نمی‌تواند گناه او را کفاره کند ، تا آنکه از همنوع خود دلجوئی نماید، و او را راضی کند» (میشنا یوما ، ۸ : ۹) . پشیمانی و ندامت برای کفاره گناه بدی کردن به همنوع کافی نیست ، بلکه اول باید در جبران کار بدی که کرده است بکوشد .

بزرگترین همه گناهان آن است که انسان دیگران را به گناه وادار کند ، و باعث خطا و لغزش ایشان گردد . « اگر کسی همنوع خود را به گناه وادار کند ، بدتر از آن است که او را به قتل برساند . زیرا اگر کسی را بکشند ، او را فقط از این جهان بدر کرده‌اند . در صورتی که اگر او را گناهکار کنند ، هم از این جهان محروم می‌شود و از جهان آینده» (سيفره دواريم ، ۲۵۲ ، صفحه ۱۲۰ الف) . « اگر درباره درختان که نمی‌توانند چیزی بخورند و بیاشامند و یا بیویند ، تورات فرمان داده است که چنانچه برای بت پرستی به کار رفته باشند آنها را بسوزان و تباہ و نابود کن (سفر تثنيه ، ۱۲ : ۳) ، زیرا به وسیله آنها افرادی گمراه شده‌اند ، پس شخصی که باعث گمراهی همنوع خود می‌شود و او را از راه زندگی به راه مرگ می‌کشانند ، به طریق اولی باید نابود شود» (سهندرين ، ۵۵ الف) . و بالعکس : « هر آن کس که باعث می‌شود که همنوعش يك فريضة و کار نيك انجام دهد ، بدو چنین گویند که او را آفریده است» (سهندرين ، ۹۹ ب) .

میان گناه پنهانی و گناه آشکار تفاوت بسیاری قائل شده‌اند . از يك لحاظ ، گناه پنهانی شنیعتر و مذمومتر است ، زیرا مرتکب آن نشان می‌دهد که منکر وجود خدا و حضور او در همه جا است « چنین است روش کسانی که مرتکب گناه می‌شوند . آنان تصور می‌کنند که ذات قدوس متبارک اعمال آنها را نمی‌بیند» (بمیدبار ربا ، ۹ : ۱) . « اگر انسان درخفا گناهی مرتکب شود ، خداوند آن را نزد همه اعلام خواهد کرد و آشکار خواهد ساخت» (سوطا ، ۳ الف) . از لحاظ دیگر ، گناه آشکارا عملی مذمومتر محسوب می‌شود ، و از تفسیری که درباره آیه زیر شده است می‌توان این موضوع را درك کرد . « شما فریاض و احکام مرا نگاه دارید ، که هر آدمی که آنها را به جا آورد ، به واسطه آنها زیست خواهد کرد» (سفر لاویان ، ۱۸ : ۵) . « به واسطه آنها زیست خواهد کرد» ، و نه اینکه بواسطه آنها جان خود را از دست بدهد . ربی یشماعل می‌گفت : از کجا معلوم که اگر به کسی فرمان دهند که در پنهانی بت پرستی کند و گرنه کشته خواهد شد ، باید این گناه را مرتکب شود و خود را به کشتن ندهد ؟ از آنجا که گفته شده است : « به واسطه آنها زیست خواهد کرد» . ولی آیا مجاز است که آشکارا نیز بت پرستی کند تا جان خود را نجات دهد ؟ نه . زیرا تورات می‌گوید : « و نام قدوس مرا بیحرمت مسازید» (سفر لاویان ، ۲۲ : ۳۲) (سيفرا ، مربوط به آیه ۵ از باب ۱۸ از سفر لاویان) .

سبب اینکه در چنین مواردی انسان برای گناه آشکار باشدت بیشتری مجازات می‌شود ، این است که ممکن است دیگران نیز از او پیروی کنند ، بالاخص « اگر در جامعه سرشناس و دارای مقام و مرتبت باشد . انسان مجاز است که تحت فشار و شکنجه دشمنان در پنهانی مرتکب گناه شود ، زیرا خداوند می‌داند که این کار را از روی اجبار و از ترس جان خود انجام می‌دهد ، و منکر این حقیقت نیست که خداوند از همه کارهای او آگاه است . لکن گناه آشکار که در حضور دیگران باشد ، اهانتی است نسبت به نام مقدس خداوند ، و بزرگترین گناهان ، یعنی وادار کردن دیگران به گنهکاری ، به حساب او نوشته می‌شود .

همان‌گونه که دربارهٔ انگیزه بدی گفته شد، از گناه نیز باید در مراحل اولیه جلوگیری شود، زیرا در غیر این صورت به يك عادت مزمن مبدل خواهد شد. يك نکتهٔ مهم روانی در این مطلب است: «اگر انسان مرتکب گناهی شود و آن را تکرار کند، این گناه برای او کاری مجاز خواهد شد» (یوما، ۸۶ ب)، و يك گناه، گناه دیگری را در پی خواهد داشت. «برای انجام دادن حتی يك فریضهٔ کوچک بشتاب و از گناه بگریز. زیرا که يك فریضهٔ دیگری را به دنبال خود می‌آورد، و يك گناه دیگری را در پی دارد. پاداش کار خوب، کار خوب دیگری است، و مزد گناه، گناهی دیگر» (میشنا آووت، ۴: ۲). این موضوع در گفتار زیر به‌طور روشن تری بیان شده است: «اگر انسان از يك فریضهٔ کوچک بگذرد، از فریضه‌های مهم تری خواهد گذشت. اگر از این امر بگذرد: «همنوعت را مانند خودت دوست بدار» (سفر لاویان، ۱۹: ۱۸)، از این نهی خواهد گذشت: «برادرت را در دلت دشمن مدار» (مأخذ فوق، آیهٔ ۱۷). سپس این فریضه را تقض خواهد کرد: «انتقام‌مگیر و کینه‌مورز» (آیهٔ ۱۸). و آنگاه از این فریضه نیز خواهد گذشت: «تا برادرت با تو زندگی نماید» (سفر لاویان، ۲۵: ۳۶). و آخر الامر مرتکب قتل نفس خواهد شد» (سیفره دواریم، ۱۸۷، صفحهٔ ۱۰۸ ب). «آن کس که فقط يك فریضه را به‌خاطر خدا انجام می‌دهد، به آن تنها قانع نباشد، زیرا این فریضه باعث خواهد شد که او بعداً فریضه‌های بسیاری را انجام دهد. و آن کس که تنها يك گناه را مرتکب می‌شود، نگران آن باشد. زیرا این گناه سبب خواهد شد که در آینده مرتکب گناهان زیادی گردد» (سیفره بمیدبار، ۱۱۲، صفحهٔ ۳۳ الف). عکس این قضیه نیز صادق است: «اگر برای انسان يك بار و دوبار فرصت گناه پیش آید و او مرتکب گناه نشود، در مقابل خطاکاری مصونیت پیدا خواهد کرد و دیگر مرتکب گناه نخواهد شد» (یوما، ۳۸ ب).

خطا کردن فقط نتیجهٔ از دست دادن تسلط بر نفس است. از این رو چنین تعلیم داده‌اند: «انسان مرتکب گناه نمی‌شود مگر آن که جنون در وجود او داخل شود» (سوطا، ۳ الف) بنابراین، از هر چیز که باعث تضعیف نیروی تسلط بر نفس می‌شود باید گریخت. در اندرزی که الیاس پیامبر به یکی از دانشمندان یهود داده است، به دو عامل گناهکاری اشاره شده است: «عصبی و خشمگین مشو تا خطا نکنی، مست‌مشو تا مرتکب گناه نگردی» (براخوت، ۲۹ ب).

ربی یهودا هناسی و پسر او ربان گملیل به عواملی پراهمیت جهت حراست در مقابل گناهکاری اشاره کرده‌اند. ربی یهودا گفته است: «دربارهٔ سه چیز بیندیش و آن وقت دیگر گناهکار نخواهی شد. بدان که بالای سر تو چیست: چشمی که اعمال تو را می‌نگرد و گوشی که سخنان تو را می‌شنود. و نیز آگاه باش که همهٔ کارهای تو در دفتر ثبت می‌شوند». ربان گملیل گفته است: «آموزش تورات همراه با يك مشغله دنیوی نیکو است. زیرا زحمتی که این دو کار لازم دارد، باعث می‌شود که انسان گناه کردن را فراموش کند. و هر آموزش تورات که با کار و کسب همراه نباشد، سرانجام بی‌ثمر و باطل خواهد بود و سبب گناهکاری شخص خواهد شد» (میشنا آووت، ۲: ۲۱).

این است فلسفه و شعار دانشمندان یهود دربارهٔ يك زندگی صحیح: اشتغال ذهن به افکاری پاک و عالی، و داشتن کاری آبرومند. آن وقت دیگر نه فرصتی برای گناه باقی خواهد ماند، و نه رغبتی برای انجام اعمال نکوهیده.

۷. توبه و کفاره

از آنجا که خداوند آدمی را با انگیزه بدی و شرارت آفریده است، که به خاطر آن انسان مستعد گناه و معصیت است، لذا عدالت الهی ایجاب می‌کند که پادزهری نیز برای خنثی کردن اثرات آن انگیزه فراهم گردد.

اگر شرارت و بدکاری را نوعی بیماری محسوب کنیم که انسان هر دم ممکن است گرفتار آن شود، لازم است دارویی نیز برای درمان این بیماری در دسترس داشته باشد. این دارو را در توبه می‌توان یافت.

از این رو کاملاً منطقی است که دانشمندان یهود اعلام کنند توبه یکی از چند مهمی است که خداوند قبل از آفرینش جهان طرح به وجود آوردن آن را ریخت. « هفت مهم قبل از به وجود آمدن جهان آفریده شد، و آنها عبارتند از: تورات، توبه، بهشت، دوزخ، اورنگ جلال الهی، بیت همیقداش، و نام ماشیح » (پساحیم، ۵۴ الف). دنیا که به عنوان مسکن انسان آفریده شد، می‌بایستی برای پذیرایی از او مجهز گردد. طرح و نقشه روش زندگی صحیحی که انسان باید از آن پیروی کند، در تورات ریخته شد. لکن لازم بود که انحرافات و گریزهای او از راه‌های کمال نیز در نظر گرفته شود، و این امر به واسطه همان چند مهمی که نام برده شد عملی گردید.

مقام اول به توبه داده شده است زیرا بدون آن، نوع بشر نمی‌توانست دوام یابد، و در دریای فساد و بدکاری غرق می‌شد و از صفحه گیتی معدوم می‌گردید. توبه نه تنها قادر است جلوی سیل فساد و شرارت را بگیرد، بلکه می‌تواند آن را خنثی کند، و زندگی را پس از آنکه به گناه و بدکاری آلوده شد، از نو پاک و سالم سازد. «عظیم است توبه، که اثر آن تا اورنگ جلال الهی می‌رسد. عظیم است توبه، که نجات (ماشیح) را نزدیکتر می‌سازد. عظیم است توبه، که سالهای عمر انسان را طولانی تر می‌کند» (یوما، ۸۶ الف - ب). «درجایی که توبه کاران می‌ایستند، نیکوکاران کامل نمی‌توانند بایستند» (براخت، ۳۴ ب). «هیچ چیز بالاتر از توبه نیست» (دواریم ربا، ۲: ۱۵ یا ۲۴). «یک ساعت عمر همراه با توبه و اعمال نیک در این جهان، بهتر و خوشتر است از تمام زندگی جهان آینده» (میشنا آووت، ۴: ۱۷ یا ۲۲). از آنجا که طبق مندرجات کتاب مقدس خداوند راضی به مرگ و نابودی شخص شریر و بدکاره نیست، بلکه مایل است که او از اعمال بد خود دست بکشد. راه شرارت را ترک گوید و زنده بماند (حزقیال، ۳۳: ۱۱)، در نتیجه او مشتاق آن است که خطا کاران توبه کنند، و به ایشان کمک می‌کند تا در این امر کامیاب شوند. «خصلت انسان همانند ذات قدوس متبارک نیست. وقتی یک انسان مغلوب می‌شود اندوهگین خواهد شد. اما هنگامی که از ذات قدوس متبارک پیشی بگیرند (۱)، او شاد می‌شود. این گفته حزقیال نبی: «وزیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود» (حزقیال، ۱: ۸)، اشاره به دست قدرت الهی می‌کند که از زیر بالهای حیوت (نوعی فرشتگان آسمانی) دراز شده است تا توبه کاران را قبول کند، و ایشان را از چنگ عدالت برهاند» (پساحیم، ۱۱۹ الف). «ذات قدوس متبارک به اسرائیل چنین فرمود: فرزندانم شما منفذی از توبه به اندازه سوراخ سوزن به روی من

باز کنید ، تا من بروی شما دروازه‌هایی از رحمت بگشایم که گاریها و ارابه‌ها بتوانند از آن بگذرند» (شیر هشریم ربا ، ۵ : ۳) . «دروازه‌های دعا و نماز گاهی باز و گاهی بسته‌اند ، ولی دروازه‌های توبه همواره گشاده هستند . همان‌طور که دریا همیشه در دسترس مردم است ، همان‌گونه نیز دست رحمت ذات قدوس متبارك پیوسته گشاده است تا توبه‌کاران را بپذیرد» (دواریم ربا ، ۲ : ۷ یا ۱۲) .

اگر چه ، همان‌طور که طبعاً انتظار می‌رود ، توجه تلمود بیشتر به سوی بنی اسرائیل است ، ولی توبه را يك موضوع انحصاری و اختصاصی نمی‌داند . توبه در دسترس همه کسانی است که بخواهند از آن استفاده کنند .

«ذات قدوس متبارك منتظر مردم جهان است که شاید توبه کنند و آنها را به زیر بالهای رحمت خود نزدیک سازد» (بمیدبار ربا ، ۱۰ : ۱ یا ۳) . «ذات قدوس متبارك به ملل عالم فرموده است که توبه کنند تا آنها را به زیر بالهای رحمت خود نزدیک سازد» (شیر هشریم ربا ، ۶ : ۱ یا ۴) .

با خراب شدن معبد بیت همیقداش و موقوف شدن قربانیهای کفار ، اهمیت توبه به عنوان وسیله‌ای برای کفاره گناهان بالاجبار فزونی یافت . همین موضوع دربارهٔ سودمندی روز کیپور (کفاره) نیز صادق است دانشمندان یهود گفته‌اند : حتی در زمانی که تقدیم قربانیه معمول بود نیز ، گناهکار می‌بایستی قبل از گذراندن قربانی خود توبه کند ، تا آن قربانی مورد قبول خداوند واقع گردد . در يك جا صریحاً گفته شده است : «قربانی کفاره گناه و قربانی کفاره خطا و مرگ و روز کیپور ، هیچ کدام نمی‌توانند بدون وجود توبه گناه را کفاره کنند» (توسیفتا یوما ، ۵ : ۹) . وقتی که گذراندن قربانیه دیگر امکان نداشت ، می‌بایستی به مردم گوشزد شود که امید آنها به کفاره شدن گناهانشان به هیچ وجه قطع نشده است . به کدام دلیل اگر شخصی از گناهان خود توبه کند ، بدو چنین نسبت می‌دهند که گویی به اورشلیم رفته ، معبد بیت همیقداش را آباد کرده ، قربانگاه را برپا ساخته ، و تمام قربانیهای را که در تورات ذکر شده‌اند بر روی آن گذرانیده است ؟ از این آیه که می‌گوید : «قربانیهای خداوند روح شکسته است» (مزامیر داود ، ۵۱ : ۱۷) . (ویقرا ربا ، ۷ : ۲) .

«خداوند فرمود : من از شما نه ذبیحه می‌طلبم و نه قربانی ، بلکه سخنان ندامت آمیز و توبه و انا به می‌خواهم . چنانکه گفته شده است : «با خود سخنان گرفته به سوی خداوند بازگشت نمایید» (هوشع ۱۴ : ۲) (شموت ربا ، ۳۸ : ۴) .

يك گفتار جالب دربارهٔ توبه چنین است : از عقل (اشاره به کتوبیم) پرسیدند : مجازات شخص خطاکار چیست ؟ عقل جواب داد : «بدی و بلاخطاکاران را تعاقب می‌کند» (امثال سلیمان ، ۱۳ : ۲۱) . از نبوت (اشاره به نویسیم) پرسیدند : مجازات خطاکار چیست ؟ نبوت پاسخ داد : «نفسی که خطاکند خود او خواهد مرد» (حزقیال ، ۱۸ : ۴) . وقتی همان سؤال را از تورات (۱) کردند ، پاسخ چنین بود : يك قربانی کفاره تقدیم کند و خطایش بخشوده خواهد شد . چنانکه گفته شده است : «(قربانی او) مورد رضایت واقع خواهد شد تا به جهت او کفاره کند» (سفر لاویان ، ۱ : ۴) . لکن هنگامی که همین سؤال را از ذات قدوس متبارك کردند ، چنین جواب داد : او توبه کند تا گناهش بخشوده شود . چنانکه نوشته شده است : «خداوند خوب و درستکار و عادل است ، از این رو خطاکاران

۱ - تورات (اسفار پنجگانه موسی) ، نویسیم (کتابهای پیامبران) ، و کتوبیم (نوشته‌های مقدس) ، نام قسمتهای سه‌گانه کتاب مقدس است .

را در راه (رستگاری) هدایت خواهد کرد» (مزامیر داود، ۲۵: ۸) (یروشلمی مکوت، ۲ دال).

در اینجا نباید میان جوابی که خداوند داده است و پاسخهایی که توسط سه قسمت کتاب مقدس داده شده است تناقضی ببینیم. زیرا هماهنگی میان این جوابها، برای دانشمندان یهود که آیات کتاب مقدس را بیان آشکار مشیت الهی می‌دانند، غیرقابل تصور است. آنچه ما در جوابهای فوق می‌یابیم، وسایل گوناگونی است که گناهکار می‌تواند خطاهای خود را با آن جبران و کفاره کند، و از همه مهمتر ندامت و توبه است. این پاسخها طرح توبه و کفاره گناهان را همان طور که در دین یهود تهیه و تنظیم شده است شرح می‌دهند، و هر یک از آنها به تنهایی شایان دقت و توجه است.

بنا به اظهار «عقل»، یعنی سومین قسمت از کتاب مقدس، کفاره گناهان به وسیله «بدی و بلا» به دست می‌آید، که تحمل رنج و مشقت جزو آن است. گفتارهای زیر عقیده فوق را به خوبی مجسم می‌کنند. «تحمل رنج و عذاب تمام گناهان انسان را پاک می‌کند» (براخت، ۵ الف). «هر آن کس که نشانه‌های آفت برص و جدام در بدن او دیده شود، این علامتها چیزی جز قربانگاه کفاره گناهان او نیستند (براخت، ۵ ب)». «انسان باید از رنج و عذابی که بر او وارد می‌شود بیشتر خوشحال باشد تا از یک زندگی راحت و لذت بخش. زیرا اگر تمام عمر انسان در خوشی و شادمانی بگذرد، گناهی که مرتکب شده است بخشوده نمی‌شود. پس گناهاش به چه وسیله بخشوده خواهد شد؟ به وسیله رنجها و عذابی که بر او وارد می‌شود. انسان باید رنج و عذاب را دوست بدارد. زیرا همان گونه که قربانیها گناهان شخص را کفاره می‌کنند، همان طور رنجها و عذابها سبب می‌شوند که گناهان او پاک شود. بلکه بهتر بگوییم، رنجها و عذابها بیشتر باعث پاک شدن گناهان انسان می‌شوند. زیرا تقدیم قربانیها تنها پول و دارایی او را کمتر می‌کند، در صورتی که رنجها و عذابها جسم و روح او را آزار می‌رسانند و کاهش می‌دهند» (سیفره دواریم، مربوط به آیه ۵ از باب ۶ از سفر تثبیه، بند ۳۳، صفحه ۳۳ ب).

این فکر را با اظهار این عقیده که ناراحتیها و بیماریهای معده وروده باعث پاک شدن جسم و تزکیه نفس می‌شود، به طرز جالبی توسعه داده‌اند. «پارسایان و نیکوکاران دوران های پیش در حدود بیست روز قبل از مرگ دچار بیماری امعاء می‌شدند و از آن شدیداً رنج می‌بردند، تا آنکه کاملاً تصفیه و منزّه شوند و در پاکی و شایستگی قدم به جهان دیگر گذارند» (سماحوت، ۳: ۱۱) «سه طبقه از مردم روی جهنم را نخواهند دید: اشخاصی که از فقر و مسکنت رنج برده‌اند، افرادی که دچار بیماری امعاء بوده و دردهای آنرا متحمل شده‌اند و آنهایی که گرفتار ظلم و ستم رومیان بوده‌اند» (عروین، ۴۱ ب). چون مشقاتی که ایشان کشیده‌اند، تنبیه و مجازاتی برای اعمال بد آنها بوده، و تلخی‌هایی که چشیده‌اند، گناهانشان را پاک کرده است.

در جواب «نبوت»، اشاره به مرگ شده است. زیرا مرگ نیز وسیله‌ای جهت کفاره است و می‌تواند سنگین‌ترین گناهان را پاک کند. «اگر کسی از یک امر تورات گذشت و سپس توبه کرد، پیش از آنکه از جای خود حرکت کند، گناهایش بخشوده می‌شود. اگر از یک نهی تورات گذشت و بسد توبه نمود، گناه او معلق نگاه می‌دارد تا آنکه روز کیبور کفاره و بخشودگی او را کامل کند. اگر مرتکب گناهی شد که مستوجب مجازات «کارت» Karat. یعنی منقطع شدن از منبع حیات جاودانی و یا اعدام به توسط دادگاه است، و توبه کرد، توبه او و قدرت روز کیبور گناه او را معلق نگاه میدارند، و رنجها و

عذابهایی که براو وارد می‌شوند آن را پاک می‌کنند. لکن آن کس که مرتکب گناه « حیلول هشتم » یا بیحرمتی به نام خداوند شده باشد، توبه را توانایی آن نیست که گناهِش را معلق نگاه دارد، و روز کیپور و رنجها و عذابها به تنهایی نمی‌توانند آن را کفاره کنند. بلکه این سه عامل دست‌به‌هم داده و گناه اورا معلق نگاه می‌دارند تا آنکه مرگ فرا رسد و گناه وی را پاک سازد» (یوما، ۸۶ الف).

حتی مرگ در صورتی می‌تواند گناهان شخص را پاک کند، که وی قبل از مردن توبه کرده باشد. « مرگ و روز کیپور همراه با توبه گناهان شخص را کفاره می‌کنند » (میشنا یوما، ۸ : ۸). درباره این آیه : « چونکه وی کلام خداوند را حقیر شمرده و فرمان اورا نقض کرده است. آن جان البته منقطع خواهد شد و گناهِش بروی خواهد ماند » (سفر اعداد، ۱۵ : ۳۱)، چنین تفسیری شده است : تمام اشخاصی که می‌میرند، گناهانشان با مرگشان کفاره می‌شود. ولی چنین شخصی که فرمان خدا را نقض کرده و نام اورا بیحرمت نموده است، « گناهِش بروی خواهد ماند ». آیا می‌توان گفت که اگر او قبل از مردن توبه کرده باشد نیز گناهِش بخشوده نخواهد شد؟ نه. زیرا در این آیه گفته شده است : « گناهِش بروی خواهد ماند ». (سيفره بمیدبار، مربوط به آیه فوق، بند ۱۱۲، صفحه ۳۳ الف). یعنی چون توبه نکرده است. اما اگر توبه کند، چون گناهِش بروی نخواهد ماند از این رو بخشوده نخواهد شد. وقتی يك محکوم به مرگ را برای اعدام به سوی قتلگاه می‌بردند، اورا ترغیب می‌کردند که این اعتراف را ادا کند : « باشد که مرگ من کفاره‌ای برای تمام گناهانم شود » (میشنا سنهدرین، ۶ : ۲).

جواب تورات، به قربانیهای کفاره گناه اشاره می‌کند که فقط در اوایل دوران تلمود گذرانیده می‌شد، و با خرابی معبد بیت همیقداش از بین رفت. به جای این قربانیها، نماز جماعت روز کیپور در کنیسه، عالی‌ترین واسطه برای بخشودگی گناهان شد. به قدرت روز کیپور برای کفاره گناهان، در گفتار زیر اشاره شده است : « گناهان سبک، چه امر و چه نهی را، توبه کفاره می‌کند. درباره گناهان سنگین، توبه آن را معلق نگاه می‌دارد، تا روز کیپور فرا رسد و آن را کفاره نماید » (میشنا یوما، ۸ : ۸). « اگر انسان از يك امر گذشته باشد، ولو اینکه توبه ننماید، روز کیپور آن گناه اورا کفاره می‌کند. لکن در مورد نهی، فقط در صورتی که توبه کند، روز کیپور برای گناه او بخشودگی می‌آورد » (یروشلمی یوما، ۹ ب). عقیده فوق مبنی بر اینکه روز کیپور به خودی خود باعث بخشودگی برخی از گناهان می‌شود بدون آنکه احتیاج به توبه باشد، کاملاً استثنایی است. در صورتی که عکس این عقیده به‌طور وضوح در گفتار زیر آمده است : « اگر کسی بگوید : من خطا می‌کنم و روز کیپور خطایم را کفاره خواهد کرد، روز کیپور خطای اورا کفاره نخواهد کرد » (میشنا یوما، ۸ : ۹).

يك کیفیت برجسته روز کیپور، روزه سختی است که در آن گرفته می‌شود. حتی پیشوایان دینی نیز برای این روزه به عنوان يك ریاضتکشی جهت کفاره گناهان، اهمیت زیادی قائل هستند. روایت شده است که یکی از دانشمندان یهود این دعا را در روزهایی که روزه می‌گرفت می‌خواند : « ای پروردگار عالم به حضور مبارک تو آشکار است موقمی که معبد بیت همیقداش آباد بود، اگر کسی خطایی می‌کرد، برای کفاره آن يك قربانی به درگاه تو می‌آورد، و از آن قربانی فقط پیه و خونس را تقدیم قربانگاه می‌کرد، و این خود برای شخص باعث کفاره گناه می‌شد. اکنون (که دیگر بیت همیقداش نداریم) من روزه گرفته‌ام، و بر اثر این روزه از پیه و خونم کاسته شده است. ملتس آنکه میل و رضایت تو بر این تعلق گیرد، پیه

و خونی که از بدن من کم شده است چنان به حساب آید که گویی آن را بروی قربانگاه به درگاه تو تقدیم کرده‌ام، و مرا مورد رضایت و مرحمت خود قرار بده» (براخوت، ۱۷ الف).

نظر بسیار عالی‌تری را می‌توان از رفتاری که در ایام روزه می‌شده، استنباط کرد. «بزرگ جماعت برای جمعیت حاضر در کنیسه وعظ می‌کرد و چنین می‌گفت: برادران، دربارهٔ مردم نینوا گفته نشده است که خداوند پلاس پوشیدن و روزه گرفتن ایشان را دید. بلکه نوشته شده است: خداوند اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند» (یونس ۳: ۱۰) (میشنا تعنیت، ۲: ۱).

این موضوع يك اصل مسلم تلمودی است که دعا و نماز یا اعتراف به گناهان هر قدر هم زیاد باشد، هنوز نمی‌تواند موجب آمرزش و کفارهٔ گناهان شود، مگر آنکه انسان روش بد خود را تغییر دهد، و خوبی کردن را پیشهٔ خود سازد. «شخصی که گناهی را در دست دارد و به آن اعتراف می‌کند اما از آن دست نمی‌کشد، به چه شباهت دارد؟ به کسی که يك موش مرده در دست دارد، اگر در تمام آبهای دنیا غسل کند، این غسلها او را از پلیدی پاک نمی‌کنند. لکن هنگامی که آن موش مرده را به دور اندازد و در حوضی که دارای چهل سه آ . Séah . (۱) آب است غسل کند، بیدرنگ بر اثر این غسل از پلیدی طاهر می‌شود. چنانکه گفته شده است: «هر آن کس که (به گناهان خود) اعتراف کند و (آنها را) ترك نماید، رحمت خواهد یافت» (امثال سلیمان، ۲۸: ۱۳) (تعنیت، ۱۶ الف).

و بالاخره به جواب الهی یعنی توبه می‌رسیم که وسیلهٔ نهایی پاک کردن انسان از گناهان است. توبه باید واقعی باشد. «آن کس که می‌گوید: من خطا می‌کنم و بعد به توبه می‌پردازم، و بار دیگر خطا می‌کنم و بعد به توبه رو می‌کنم، به او امکان و فرصت توبه داده نخواهد شد» (میشنا یوما، ۸: ۹). وجدان آلت دقیق و ظریفی است که اگر بد به کار برده شود، مختل خواهد شد. توبه باید نتیجهٔ پشیمانی قلبی باشد. «هر آن کس که مرتکب گناهی می‌شود و سپس از آن شرمسار می‌شود، به خاطر همین شرمساری کلیه گناهان او بخشوده می‌شود» (براخوت ۱۲ ب). «يك تنبیه در دل انسان (که شخص خود را سرزنش کند)، از چندین ضربهٔ تازیانه بهتر و مؤثرتر است» (براخوت، ۷ الف). یعنی آنکه وسیلهٔ مؤثری است برای بخشوده شدن گناهان وی. توبه باید با اعمال نیک همراه باشد، تا آنکه صدق توبه معلوم شود. «توبه و اعمال نیک و کلای مدافع انسان هستند» (شبات، ۳۲ الف). «توبه و اعمال نیک سپری در مقابل بلاها هستند (و انسان را از آن حفظ می‌کنند)» (میشنا آووت، ۴: ۱۱). «سه چیز قادر است حکم قضا و بلای آسمانی را باطل کند، و انسان را در مقابل آنها حراست نماید: دعا و نماز، صدقه و خیرات، و توبه» (برشیت ربا، ۴۴: ۱۲ یا ۱۵). معیار حقیقت توبه آن است که: «وسوسهٔ گناه يك بار و دوبار در دل انسان شراره کشد و برای او امکان خطا کردن موجود باشد، و معذالك او در مقابل آن مقاومت کند و خود را به گناه آلوده نسازد» (یوما، ۸۶ ب).

این موضوع که برای توبه کردن و جبران خطاهای گذشته هیچ وقت دیر نیست، در گفتار زیر بیان شده است: «اگر کسی در سراسر زندگی شریر و بدکار باشد و در آخر عمر توبه کند، شرارت و بدی او را (از جانب الهی) علیه او به یاد نمی‌آورند» (قیدوشین، ۴۰ ب). اما همان‌طور که خواهیم دید، توبه را نباید عقب انداخت، مبدا مرگ فرارسد و فرصت توبه فوت شود.

۱ - سه ۲، بیمانه ایست برای مایمات و مواد خوراکی که گنجایش آن در حدود ۱۳۵ لیتر است برای اینکه انسان بتواند از پلیدی خود را طاهر گرداند. باید در حوضی که لااقل چهل سه ۲۰ آب داشته باشد غسل کند.

آیا ممکن است که انسان پس از مرگ هم توبه کند؟ به این سؤال جوابهای متباینی داده شده است، که یکی از این قرار است: « گناهکاری که به جهنم فرود آمده باشد، اگر در آنجا توبه کند، او را همچون تیری که از کمان بجهد، به خارج از دوزخ پرتاب می‌کنند» (تنحوما، مربوط به آیه ۱ از باب ۳۲ از سفر تثنیه). از طرف دیگر، میدراش درباره آیه ۱۵ از باب اول از جامعه سلیمان چنین گفته است: « آنچه کج است، نخواهد توانست راست گردد، و آنچه کسر است، نخواهد توانست شمرده شود». در این دنیا، کسی که از لحاظ اخلاقی کج و نادرست است، می‌تواند خود را تصحیح و درست کند، و آن‌کس که از لحاظ اعمال نیک کسری دارد، می‌تواند شمرده شود و کسری خود را پر کند. لکن آن‌کس که در این جهان کج و نادرست بوده است، در آن جهان نخواهد توانست خود را راست و درست کند، و کسی که در این دنیا کسری داشته است، در آن دنیا نخواهد توانست شمرده شود و کسری خود را پر نماید. دوفنر شیرین و بدکار را در نظر خود مجسم کن که در این جهان با هم دوست و رفیق بوده‌اند. یکی از آنها زرنگی و پیشدستی کرد، و در زندگی قبل از آنکه بمیرد توبه کرد و به راه راست بازگشت، لکن دیگری چنین نکرد و قبل از فوت توبه ننمود. اولی که قبل از مرگ توبه کرده بود سعادت مند می‌شود، و در میان عادلان و نیکوکاران جای می‌گیرد. اما دوستش را که توبه نکرده بود، در جمع شیرین و بدکاران جای می‌دهند. دومی اولی را می‌بیند و می‌گوید: آیا در این دنیا هم جانبداری و ملاحظه وجود دارد؟ من و این شخص وقتی در آن دنیا زندگی می‌کردیم، همیشه و همه‌جا با هم بودیم. با هم دزدی می‌کردیم، با هم مال مردم را می‌ربودیم، و تمام کارهای زشت دنیا را با هم انجام می‌دادیم. پس برای چه او در میان عادلان و نیکوکاران است، و مرا در جمع شیرین و بدکاران جا داده‌اند؟ آنگاه فرشتگان به او می‌گویند: ای ابله‌ترین مردم جهان تو چند روز پس از مردنت متعفن شدی و خوار و خفیف گشتی. زیرا که تو را آبرومندانه در تابوت نهادند، بلکه با طنابها تو را به سوی قبر کشاندند و سرنگون ساختند. موریانه‌ها زیر لاشات به جنب و جوش افتادند، و کرمها تو را پوشانیدند. دوستت خواری و خفت تو را دید، و سوگند خورد که از راه بد به راه صواب بازگردد. او توبه کرد و مردی عادل و نیکوکار شد. توبه‌اش سبب شد که اکنون در این جا عزت و جلال داشته و همشین عادلان و نیکوکاران باشد. تو نیز فرصت و امکان آن را داشتی که توبه کنی. و اگر توبه کرده بودی، اکنون برای تو هم خوب می‌بود. آنگاه او به ایشان می‌گوید: مرا رها سازید و اجازه‌ام دهید که بروم و توبه کنم. ایشان به او جواب می‌دهند که: ای ابله‌ترین مردم دنیا مگر نمی‌دانی که این جهان که تو اکنون در آن هستی، مانند روز شنبه است، و دنیایی که از آن آمده‌ای، شبیه روز جمعه؟ اگر انسان روز جمعه برای فردای آن غم‌ذاتیه نکند، روز شنبه چه خواهد خورد؟ و نیز مگر تو خبر نداری که دنیایی که از آن آمده‌ای همچون خشکی است، و این جهانی که اکنون در آن هستی شبیه دریاست؟ اگر انسان هنگامی که در خشکی است برای سفر دریا خوراک و توشه آماده نکند، در کشتی چه خواهد خورد؟ و همین‌طور مگر اطلاع نداری که این جهانی که اکنون در آن هستی شبیه بیابان است، و دنیایی که تو از آن آمده‌ای، حکم یک آبادی را دارد؟ اگر شخصی در آبادی برای خود زاد سفر آماده نکند، در بیابان از چه تغذیه خواهد کرد؟ شخص بدکار از شنیدن این سخنان دندانها را به هم می‌ساید و گوشت تن خود را می‌خاید. او سپس به فرشتگان می‌گوید: مرا رخصت دهید تا عزت و شوکت رفیقم را تماشا کنم. ایشان در پاسخ وی می‌گویند: ای بی‌نواترین مردم عالم ما از جانب خدای قادر متعال دستور

داریم که نگذاریم عادلان و نیکوکاران در میان شریران و بدکاران بایستند، و نه شریران و بدکاران در جمع عادلان و نیکوکاران. نه پاکان در کنار ناپاکان، و نه ناپاکان در مجاورت پاکان. در این لحظه او از شدت یأس و غم و اندوه، جامه‌های خود را بر تن می‌درد و موهای خویش را می‌کند» (قوهلت ربا، ۱: ۳۶).

هرچند که تا لحظه مرگ نیز توبه امکان‌پذیر است، لکن به تعویق انداختن آن کار عاقلانه‌ای نیست. «رבי الیعزر می‌گفت: یک‌روز پیش از مرگ توبه‌کن. شاگردانش از وی پرسیدند: مگر انسان می‌داند که چه روزی خواهد مرد؟ در پاسخ ایشان گفت: پس به طریق اولی باید امروز توبه کند، مبدا که فردا بمیرد. در نتیجه همه عمر او با توبه و انجام اعمال نیک سپری خواهد شد» (شبث، ۱۵۳ الف).

۸- پاداش کیفر

از آنجا که عدالت یکی از صفات الهی است، پس چنین نتیجه گرفته می‌شود که خداوند با آفریدگانش عادلانه رفتار می‌کند، انسان طبعاً چنین انتظار دارد، در جهانی که توسط داوری عادل اداره می‌شود، عادلان و نیکوکاران به سبب پیروی از فرمانهای الهی پاداش خوب بگیرند، و شریران و بدکاران برای عصیان و شرارت خود مجازات شوند. اگر چنین به نظر رسد که حقایق زندگی با این امر مغایرت دارد، پس توضیحی نیز باید برای آن باشد، تا بتوان فقدان ظاهری سلطه عدالت را در جهان با این حقیقت که خداوند در تمام فرمانها و کارهایش عادل است، موافق ساخت. وقتی یکی از دانشمندان جسارت ورزید که یکی از آیه‌های کتاب مقدس را بدین گونه تفسیر کند که خداوند ملزم به پیروی از قواعد عدالت نیست و می‌تواند هرگونه مایل باشد عمل کند، سخت مورد سرزنش قرار گرفت. «رבי پاپوس . Pappos . درباره این آیه: «لکن او یگانه است و چه کسی می‌تواند او را انکار کند، و آنچه دلش می‌خواهد انجام می‌دهد» (ایوب، ۳۳: ۱۳)، چنین تفسیری کرد: خداوند تمام اهل عالم را خود به تنهایی داوری می‌کند، و هیچ‌کس نمی‌تواند به تصمیمات او اعتراض نماید. رבי عقیوا به وی گفت: بس کن، پاپوس آنگاه رבי پاپوس از او پرسید: پس تو این آیه را چگونه تفسیر می‌کنی؟ رבי عقیوا گفت: ما نباید از سخنان و فرمانهای خدایی که فرمان داد و جهان به وجود آمد ایراد بگیریم. زیرا او همه را از روی حقیقت داوری می‌کند، و همه چیز موافق با عدالت محض است» (مخילتا مربوط به آیه ۲۹ از باب ۱۴ از سفر خروج، صفحه ۳۳ الف).

اصرار در اینکه خداوند با انسان از روی عدل و انصاف رفتار می‌کند، اصل برجسته تعلیمات رבי عقیواست. بخشی از کلمات قصار او درباره همین موضوع است و ضمن آن اصطلاحات زندگی روزمره را به کار می‌برد تا بتواند مقصود خود را بهتر بفهماند. «هرچیز را در مقابل یک گروگان به انسان داده‌اند و یک دام برای همه زندگان گسترده است... دکان دنیا باز است، دکاندار جنسی به نسیه می‌دهد، دفتر حساب گشوده است و دستی هست که همه داده‌ها و ستده‌های مردم را در آن یادداشت می‌کند، و هر آن‌کس که وام بخواهد می‌تواند برود و بگیرد. لکن تحصیلداران همه روزه مرتباً به همه جا سر می‌زنند، و از انسان، چه بخواهد و چه نخواهد، وامی را که دارد وصول می‌کنند. و ایشان اسناد و مدارکی دارند که بتوانند برای گرفتن طلب خود به آن استناد کنند. قضاوت، یک قضاوت حقیقی است، و همه چیز برای برگزاری ضیافت آماده شده است» (میشنا آووت، ۳: ۲۰). مفهوم مقصود جمله آخری این است که پس از آنکه گناهکار

به کیفر گناهان خود رسید ، به او اجازه داده می‌شود تا در ضیافتی از نعمتهای روحانی که برای نیکوکاران در جهان آینده ذخیره شده است ، شرکت جوید .

او همین نظر را در بحثی که درباره آیه ۷ از مزمور ۳۶ از مزامیر داود شده حفظ کرده است . « عدالت تو مانند کوههای بزرگ ، و احکام تو لجه عظیم و عمیق است . ای خداوند ، انسان و بهائم را نجات می‌دهی » . ربی‌یشماعل گفت : درباره عادلان و نیکوکاران که تورات را که از « کوههای بزرگ » یعنی کوه سینا داده شد پذیرفتند ، آنقدر نیکی می‌کنی تا آنکه این نیکی به صورت کوههای بزرگ درآید . اما با شریران و بدکاران که تورات را که از کوههای بزرگ داده شد قبول نکردند ، آنقدر دقت و سختگیری می‌کنی که تا به عمق « لجه عظیم و عمیق » یعنی جهنم برسد . ربی‌عقیوا گفت : خداوند با هر دو طبقه تا به عمق لجه عظیم و عمیق دقت و سختگیری می‌کند . با عادلان و نیکوکاران در این عمر کوتاه و زودگذر دقت و سختگیری می‌کند ، و آنها را برای اندک کارهای بد و گناهایی که کرده‌اند در این جهان تنبیه می‌کند و کیفر می‌دهد ، تا آنکه به ایشان آرامش و پاداش نیک در جهان آینده عطا فرماید . و در مقابل ، به شریران و بدکاران برای اندک کارهای نیکی که کرده‌اند در مدت زندگیشان آرامش و نعمت می‌دهد و در این جهان پاداش خوبی به آنها عطا می‌کند ، تا آنکه در جهان آینده آنها را برای اعمال بدی که در این دنیا کرده‌اند تنبیه کند و کیفر دهد » (برشیت ربا ، ۳۳ : ۱) .

طبق این نظریه که عدل باید در حکومت الهی بر آدمیان حکمفرما باشد ، انسان مجبور است معتقد باشد که خداوند به نیکوکاران بنا به شایستگی و به خاطر کارهای خیر آنها پاداش می‌دهد ، و بدکاران را بر طبق استحقاق و اعمال بدشان تنبیه می‌کند . در واقع این نظریه کلی و اصل مهمی است که در تلمود یافت می‌شود . این عقیده که : « تا انسان گناهی نکرده باشد ، گرفتار رنج و مشقت نمی‌شود » (شبات ، ۵۵ الف) ، مورد قبول همگان است ، و به صورت‌های مختلفی اظهار شده است . « آن کس که یک فریضه را انجام می‌دهد و یک کار خیر می‌کند ، برای خود یک وکیل مدافع به دست می‌آورد . و آن کس که مرتکب یک گناه می‌شود و یک عمل بد انجام می‌دهد ، برای خود یک دادستان و متهم کننده می‌سازد . » (میشنا آووت ، ۴ : ۱۳) . « تمام صفات و داوریهای ذات قدوس متبارک بر پایه اصل « پیمانانه مقابل پیمانانه » قرار گرفته است » . (سنهدرین ، ۹۰ الف) .

دانشمندان یهود از خلال روایات کتاب مقدس تأییدی بر عقیده خود درباره کیفر و پاداش یافته‌اند . گفته های زیر درباره کیفر آمده است : « بر طبق همان نقشه‌ای که مصریان برای نابود کردن فرزندان اسرائیل کشیده بودند ، من آنها را داوری و مجازات می‌کنم . آنها می‌خواستند که بنی اسرائیل را به وسیله آب نابود کنند ، من نیز ایشان را به وسیله آب کیفر خواهم داد ، و نه با چیز دیگر » (مخیلتا ، مربوط به آیه ۲۶ از باب ۱۴ از سفر خروج ، صفحه ۳۲ ب) . « شمعون از چشمان خود پیروی کرد (دنبال هوس دل رفت و گرفتار عشق زنی فلسطینی که دشمن ملت او بود شد) ، از این جهت فلسطینیان چشمانش را از کاسه درآوردند . ابشالم فرزند داود به گیسوانش که بلند و زیبا بود مباحثات می‌کرد (و همین غرور باعث گمراهی او و طغیان علیه پدرش شد) ، از این جهت ، با همان گیسوانش از شاخه‌های درخت بلوط آویخته شد » (و در نتیجه آن به قتل رسید) (میشنا سوطا ، ۱ : ۸) .

دو نمونه از عقیده دانشمندان یهود را درباره موضوع فوق ذیلا نقل می‌کنیم : « هیلل جمجمه‌ای را

دید که بر روی آب شناور است (۱). به آن جمجمه خطاب کرد و گفت: تو دیگران را در آب غرق کردی، کسانی آمدند و تو را غرق کردند. و آنهایی که تو را غرق کرده‌اند، سرانجام خود به توسط دیگران در آب غرق خواهند شد» (میشنا آووت، ۲: ۷). داستانی از دانشمند ناحوم گمزویی روایت شده است که به نحوی بارز نشان می‌دهد عقیده به اصل «پیمانۀ مقابل پیمانۀ» تا چه حد در دلها رسوخ داشته و ریشه‌دار بوده است. «در بارۀ ناحوم گمزویی روایت شده است که در اواخر عمر از هر دو چشم کور بود، و هر دو دست و هر دو پایش بریده، و سراسر بدنش پر از دمل بود. او در اطاقی مخروبه بستری بود، و پایه‌های تخت خوابش را در ظرفهایی پر از آب قرار داده بودند تا آنکه مورچگان از آن بالا نروند و آزارش ندهند. زمانی که خطر فرو ریختن خانه فزونی یافته بود، شاگردانش خواستند ابتدا تخت او را بیرون ببرند و سپس اطاق را از ائانه خالی کنند. ناحوم به ایشان گفت: فرزندانم نخست اطاق را از ائانه‌بیت تهی کنید و بعداً تخت مرا از آن خارج سازید. شما مطمئن باشید تا زمانی که من در این اطاق هستم، خانه خراب نخواهد شد. ایشان ائانه‌بیت را بیرون بردند و سپس تخت خواب او را خارج کردند، و بلافاصله خانه فروریخت. (۲). شاگردانش به او گفتند: ای استاد تو که یک نیکوکار کامل هستی و تا این درجه به نزد خداوند قرب و منزلت داری، پس چرا به این روز افتاده‌ای؟ او در جواب ایشان گفت: فرزندانم من خود باعث شدم که چنین مصیبتی بر من فرود آید. به یاد دارم روزی به خانۀ پدر زخم می‌رفتم، و با خود سه الاغ بارکش داشتم. یکی انواع خوراکیها را حمل می‌کرد، دومی اقسام نوشابه‌ها را، و بار سومی تنقلات گوناگون و خوردنیهای لذیذ بود. در راه به فقیری برخورد کردم و او به التماس گفت: ای سرور من چیزی به من بده تا بخورم. من به او گفتم: کمی صبر کن تا بارها را از روی دراز گوشها پائین آورم. تا من بارها را فرود می‌آوردم، او از شدت گرسنگی و ضعف جان تسلیم کرد. من خود را بر روی او افکندم و گفتم: چشمان من که بر چشمان تو رحم نکردند، کور شوند. دستهای من که بر دستهای تو شفقت نکردند، بریده شوند. پاهایم که بر پاهای تو رحم نکردند، قطع شوند. و باز دلم آرام نگرفت تا آنکه گفتم: سراسر بدنم نیز پر از دمل شود. شاگردان ناحوم به وی گفتند: وای بر ما که تو را در چنین وضعی می‌بینیم. او در جواب آنها گفت: وای بر من اگر شما مراد چنین حالتی نمی‌دیدید. (چون همین رنجه است که ممکن است گناه عظیمی را که مرتکب شدم کفاره کنند)» (تعمیت، ۲۱ الف).

در بارۀ پاداش، با اتکای به اصل «پیمانۀ مقابل پیمانۀ»، برای ما گفته‌اند که: «یوسف توفیق یافت و یعقوب پدرش را در کشور کنعان دفن کرد، و در نتیجه شایستگی آنرا به دست آورد که استخوانهای او را در همان سرزمین به خاک سپرند» (میشنا سوطا، ۱: ۹). در بارۀ این آیه: «و خداوند در روز پیش روی ایشان با ستون ابر می‌رفت» (سفر خروج، ۱۳: ۲۱)، چنین تفسیر کرده‌اند: «می‌خواهد به تو بیاموزد، که با هر پیمانۀی که انسان چیزی را به مردم می‌دهد، با همان پیمانۀ خواهند پیمود و به وی پس خواهند داد. ابراهیم فرشتگان خدمتگزار را بدرقه کرد و چند گامی همراه ایشان رفت (سفر پیدایش، ۱۸: ۱۶)، و در مقابل، خداوند نیز فرزندان او را مدت چهل سال در بیابان همراهی کرد. ابراهیم به فرشتگانی که به شکل آدمیان درآمده و مهمان او شده بودند گفت: «لقمۀ نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت کنید» (سفر پیدایش، ۱۸: ۵)، و در مقابل، ذات قدوس متبارک مدت چهل سال برای فرزندان او «من» (مائدۀ

۱ - از قرار معلوم او می‌دانسته است که این جمجمه متعلق به چه کسی بوده است.

۲ - تا نشان داده شود که او تا چه اندازه قدیس است و اهمیت مطالبی که بعداً گفته می‌شود بخوبی معلوم گردد.

آسمانی) بارانید. ابراهیم به فرشتگان گفت: «اجازه دهید کمی آب آورده شود و پاهای خود را بشوید»، و در مقابل، ذات قدوس متبارک برای فرزندان او دریابان آب از چاه بالا آورد (سفر اعداد، ۲۱: ۱۷). درباره ابراهیم گفته شده است: «و ابراهیم به سوی گله گاو دوید»، و در مقابل، ذات قدوس متبارک مرغهای لذیذگوشته «سلوی» را در دسترس فرزندان او گذاشت (سفر اعداد، ۱۱: ۳۱). ابراهیم به فرشتگان گفت: «زیر درخت تکیه دهید»، و در مقابل، ذات قدوس متبارک هفت پرده از ابرهای عزت و جلال بالای سر و دور و بر فرزندان او گسترانید. چنانکه گفته شده است: «ابری برای پوشش گسترانید، و آتشی که شبانگاه روشنائی دهد». (مزامیر داود، ۱۰۵: ۳۹). درباره ابراهیم نوشته شده است: «او بالای سر ایشان ایستاده بود»، و در مقابل، ذات قدوس متبارک فرزندان او را در مصر محافظت کرد که مبادا ضربت خورند و هلاک شوند (مخيلتا، مربوط به آیه ۲۱ از باب ۱۳ از سفر خروج، صفحه ۲۵ الف).

اصل «پیمانۀ مقابل پیمانۀ» آن چنان قطعی و ثابت به نظر می‌رسد، که بسیاری از دانشمندان یهود چنین تعلیم می‌دادند، که بعضی از گناهان حتماً کیفرهای مخصوصی را در پی خود دارند. «هفت نوع بلا و کیفر به خاطر هفت قسم گناه در جهان نازل می‌شوند. اگر برخی از مرده ده یک (محصول و درآمد) خود را در راه خدا بدهند و بعضی‌ها ندهند، قحطی حاصل از خشکسالی به جهان می‌آید. و در نتیجه گروهی از مردم گرسنگی خواهند کشید، و عده‌ای سیر خواهند بود. اگر همه مردم تصمیم بگیرند که بالکل ده یک خود را در راه خدا ندهند، قحطی حاصل از آشفته‌گی و هرج و مرج و خشکسالی به جهان می‌آید. اگر علاوه بر آن تصمیم بگیرند که حلا را از خیر خود کنار نگذارند، قحطی فناکننده‌ای در جهان کشتار خواهد کرد. طاعون به جهان می‌آید، تا کیفر اعدامی را که تورات گناهکاران را به آن محکوم کرده است و اجرای آن از عهدۀ دادگاههای انسانی خارج است، اجرا نماید، و نیز به خاطر گناه نقض قوانین مربوط به محصولات سال هفتم شمیطا. (سفر لاویان، ۲۵). شمشیر و جنگ در جهان کشتار می‌کند به جهت گناه تعویق اجرای عدالت، و به خاطر تحریف عدالت، و به واسطۀ گناه اشخاصی که مطالب تورات را به معنی صحیح آن تفسیر و تعبیر نمی‌کنند، ددان آسیب‌رسان انسانها و حیوانات آنها را تلف می‌کنند، به خاطر گناه سوگند بیهوده خوردن و به جهت خطای خوار و بیحرمت کردن نام خدا. اسارت و آوارگی به دنیا می‌آید، به خاطر گناه بت‌پرستی و زنا و قتل نفس، و به جهت آزاد نگذاشتن زمین در سال هفتم شمیطا»، (میشنا آووت، ۹: ۵).

همین فکر را در عباراتی از این قبیل می‌توان یافت: «به خاطر سه گناه، زنان اسرائیل به هنگام زایمان می‌میرند: به جهت بی احتیاطی و اهمال در اجرای احکام مربوط به ایام قاعدگی، به واسطۀ جدا نکردن حلا، و به خاطر روشن نکردن چراغ شب‌شبه» (میشنا شبات، ۲: ۶). «به خاطر هفت گناه انسان دچار آفات برص و جذام می‌شود: به خاطر بدگویی از دیگران، قتل نفس، قسم بیهوده خوردن، زنا، غرور و تکبر، غصب و دزدی، و تنگ‌چشمی و حسادت» (عراخین، ۱۶ الف). «به خاطر گناه سوگند بیهوده یادکردن، قسم دروغ خوردن، خوار کردن نام خدا، و بیحرمت نمودن قدوسیت شبه، حیوانات درنده زیاد می‌شوند و آسیب می‌رسانند، چهارپایان از بین می‌روند، آدمیان کم می‌شوند، و راهها و جاده‌ها متروک می‌گردند» (شبات ۳۳، الف).

لکن ، علی‌رغم اعتقاد محضی که دانشمندان یهود به عدالت الهی دارند ، ایشان نمی‌توانند مسائلی را که زاییده تجربه‌های زندگی است ، نادیده بگیرند. این کاملاً واضح است که پارسایان و نیکوکاران همیشه خوشی و سعادت را در این جهان در پاداش اعمال نیک و خصال حمیده خود بدست نمی‌آورند . چه اغلب مشاهده می‌کنیم که ایشان با بدبختی و فلاکت فوق‌العاده‌ای دست به‌گریبانند . همین‌طور ، دیده نمی‌شود که خداوند همیشه بر بدکاران در این دنیا خشم گیرد ، و عدم رضایت خود را از آنان با سختیها و رنجهایی که نصیب ایشان کند ، نشان دهد . بلکه برعکس ، غالباً می‌بینیم که بخت به ایشان روی می‌آورد ، و روز به روز پیشرفت زیادتری می‌کنند و بیشتر کامیاب می‌شوند . چنین پدیده‌ای را به هیچ‌نحو نمی‌توان نادیده گرفت ، و باید در طرح حکومت الهی جایی برای آن پیدا کرد و آن را توجیه نمود . کوششهایی را که برای یافتن راه حلی جهت این معماها شده است می‌توان به‌طور پراکنده در آثار دانشمندان یهود یافت . لکن پاسخی که مورد توافق همگان باشد ، ارائه نشده است . همان‌طور که خواهیم دید ، این مسأله را از طرق مختلف مورد مطالعه و بحث قرار داده‌اند .

علی‌الخصوص در دورانهای بحرانی قبل از خرابی معبد بیت همیقداش و انقراض دولت یهود ، و نیز بعد از آن ، اثبات درست و عادلانه بودن شیوه‌های الهی و توجیه آن ، مورد توجه رهبران دینی یهود بود . مردم از دیدن پیروزیها و کامیابیهای رومیان کافر و خدانشناس ، کاملاً گیج و مبهوت بودند . بیجهت نبود که دانشمندی چنین می‌گفت : « از دیر رسیدن کیفر ظالمان ناراحت و مأیوس شو » (میشنا آووت ، ۱ : ۷) . آشفته‌گی ذهن مردم در آن ازمنه کهنسال در این روایت منعکس شده است : « وقتی موسی به آسمان صعود کرد ، و در آنجا در عالم نبوت ربی‌عقیوا را (که قرن‌ها بعد به دنیا آمد) دید که تورات را به نحوی شگرف تفسیر می‌کند ، به‌درگاه خداوند عرض کرد : ای آفریدگار جهان ، علم و دانش و شیوهٔ تعلیم و تدریس او را به من نشان دادی ، اکنون پاداش او را نیز به من بنما . خداوند به او فرمود که روی خود را به عقب برگرداند . وقتی موسی چنین کرد ، مشاهده نمود که گوشت بدن ربی‌عقیوا را در بازار در ترازو می‌کشند و می‌فروشند (۱) . موسی حیرت‌زده به حضور خداوند عرض کرد : ای پروردگار عالم ، چنین دانش و چنین توراتی باید این چنین مزدی را در پی داشته باشد ؟ خداوند در پاسخ او فرمود : خاموش باش . به فکر من چنین رسیده و ارادهٔ من بر این تعلق گرفته است » (مناخوت ، ۲۹ ب) . به‌ظاهر مقصود این روایت اینست که نشان دهد که کشف این راز خارج از حدود فهم انسانی است . دربارهٔ حوادثی که برای انسان غیرقابل فهم و توجیه است ، باید گفت که خداوند چنین خواسته است ، و انسان باید به رضای او تسلیم شود . یکی از دانشمندان جسورانه اعلام داشته است - اگر تعبیر و تفسیر گفتهٔ او این چنین باشد (۲) - : « از قدرت ما خارج است که به علت و فلسفهٔ سعادت و آسایش شریران و بدکاران در این جهان و رنجها و مشقتها ی صالحان و نیکوکاران پی‌بریم » (میشنا آووت ، ۴ : ۱۹) .

بخش پراهمیتی که راجع به همین مسأله گفتگو می‌کند ، بحث دربارهٔ مفهوم و مقصود درخواستی است که موسی از خداوند کرد و گفت : « روشایت را به من بیاموز (و مرا از اسرار آن آگاه

۱ - ربی عقیوا پس از تحمل شکنجه‌های شدید و توان فرسایه دست رومیان شهید شد .

۲ - ترجمه تحت‌اللفظی متن عبری جمله فوق چنین است . « در دست ما نیست ، نه از سعادت و آسایش شریران و بدکاران ، نه از رنجها و مشقتها ی صالحان و نیکوکاران » . بسیاری از محققان ترجیح می‌دهند که آن را چنین ترجمه کنند : « ما (مردم عادی) نه از سعادت و آسایش شریران و بدکاران برخورداریم و غیره » . یا اینکه : « از قدرت ما خارج است که سرنوشت و عاقبت شریران و بدکاران و یا صالحان و نیکوکاران را تعیین کنیم » . زیرا که این امر فقط قدرت خداوند است .

« (سفر خروج، ۳۳: ۱۳) . « موسی به حضور خداوند چنین عرض کرد: ای پروردگار عالم، برای چه شخص عادل و نیکوکاری یافت می‌شود که از سعادت و آسایش برخوردار است، و در مقابل نیکوکاری نیز هست که دچار رنج و بدبختی است؟ ظالم و بدکاری وجود دارد که سعادت یار اوست، و بدکار دیگری گرفتار ادبار است؟ خداوند در پاسخ او فرمود: نیکوکاری که از سعادت برخوردار است، پدر او نیز نیکوکار بوده است. نیکوکاری که دچار بدبختی است، پدر او شریر و بدکار بوده است. ظالم و بدکاری که سعادت‌مند است، پدر او صالح و نیکوکار بوده است، و بدکاری که دچار تیره‌بختی است، پدرش نیز شریر و بدکاره بوده است. » سپس تلمود اضافه می‌کند: « ما می‌توانیم این مطلب را بدین گونه نیز تفسیر کنیم: در یک جا نوشته شده است: « انتقام گناه پدران را از فرزندان آنها می‌کشد » (سفر خروج، ۳۴: ۷) ، و در جای دیگر مرقوم است: « پدران به عوض پسران کشته نشوند و پسران به گناه پدران به قتل نرسند » (سفر تثنیه، ۲۴: ۱۶) . ما این دو آیه را با هم مقابله می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که بین آنها تضادی نیست. آیه اولی به فرزندان اشاره می‌کند که روش بد پدران خود را ادامه می‌دهند، و آیه دومی مربوط به اولادی است که از اعمال زشت پدران خود پیروی نمی‌کنند. و ما می‌توانیم این را هم تصور کنیم که خداوند به موسی چنین جواب داد: نیکوکاری که سعادت‌مند است، یک نیکوکار کامل است، و نیکوکاری که دچار فلاکت است، نیکوکار کاملی نیست. ظالم و بدکاری که سعادت یار اوست، بدکار کاملی نیست، و بدکاری که گرفتار تیره‌بختی است، بدکار کامل است. ربی می‌تیر گفت: وقتی که خداوند به موسی فرمود: « و رأفت خواهم کرد بر هر کس که می‌خواهم بر او رأفت کنم » (سفر خروج، ۳۳: ۱۹) ، یعنی اگر هم آن شخص شایسته رأفت من نباشد. و « رحمت خواهم کرد بر هر کس که می‌خواهم بر او رحمت کنم » ، اگر هم آن شخص لیاقت رحمت مراند داشته باشد » (براخت، ۷ الف) .

در اینجا ما روشهای گوناگونی که برای حل این مسئله به کار رفته است مواجه می‌شویم. ربی می‌تیر عقیده دارد که حل آن خارج از حدود عقل و فهم و ادراک انسانی است. خداوند از روی منطق خود که برای بشر قابل درک نیست عمل می‌کند. در نخستین راه‌حلی که در فوق برای این مشکل پیشنهاد شده است ما به این نظریه برخورد می‌کنیم که « زخوت آووت » Zekhuth Avoth یا شایستگی و حق اجدادی می‌تواند کیفی را که باید نصیب یک شخص گناهکار گردد تا اندازه‌ای تخفیف دهد. این عقیده عمیقاً در ذهن یهودیان جایگزین شده، و اغلب در متن نمازهای جماعت که در کنیسه خوانده می‌شود ابراز می‌گردد. در اینجا فقط به ذکر یک مطلب از تلمود که در این باره بحث می‌کند می‌پردازیم. « ابراهیم به حضور ذات قدوس متبارک چنین عرض کرد: ای پروردگار عالم به درگاه تو آشکار و معلوم است که وقتی به من فرمودی اسحق فرزندانم را به حضور تو قربانی کنم، من می‌توانم در جواب تو چنین بگویم: دیروز به من فرمودی: « زیرا که ذریت تو از اسحق خوانده خواهد شد » (سفر پیدایش، ۲۱: ۱۲) ، و حالا می‌گویی: « و در آنجا (بالای کوه) او را برای قربانی سوختنی بگذران »؟ (سفر پیدایش، ۲۲: ۲) . لکن حاشا از من که چنین کاری را بکنم. بلکه من بر احساسات پدرانه خود چیره شدم، و میل و رضایت تو را به جای آوردم. بنابراین ای خداوند خدای من، اراده تو بر این تعلق گیرد که هر وقت فرزندان اسحق پسر من گرفتار رنج و مصیبت و بلیه‌ای شوند، و کسی را نداشته باشند که از ایشان دفاع و حمایت کند، تو خود مدافع و حامی ایشان باشی » (یروشلمی تعنیت، ۳ دال) .

اگرچه شخص می‌تواند در دعا و نمازی که به‌حضور خداوند می‌خواند، از موضوع شایستگی و حق اجدادی استفاده کند، معذالك این حق اجدادی را به‌عنوان کمکی برای حل مسئله ایمنی و مصونیت ظاهری بدکاران از کیفر و مجازات نپذیرفته‌اند، بیشتر برای آنکه این امر منافی با عقیده مسئولیت شخصی افراد می‌باشد، و این موضوع در گفتار زیر بیان شده است: «موسی گفت:» (خداوند) انتقام گناه پدران را از فرزندان آنها می‌کشد» (سفر خروج، ۳۴: ۷)، لکن حزقیال نبی آمد و آنرا منسوخ کرد و گفت: «نفسی که خطا کند، خود او خواهد مرد» (حزقیال، ۱۸: ۴) (مکوت، ۲۴ الف). یعنی آنکه هر شخص خود مسئول اعمال خویش است و نه غیر.

آن عقیده دیگر که می‌گوید وقتی يك انسان خوب و نیکوکار رنج می‌برد و گرفتار تیره‌بختی است، برای آن است که او به‌طور کامل خوب نیست، و اگر شخص بد و گناهکار را سعادتمند می‌بینیم به این جهت است که بدی او هنوز به‌اوج خود نرسیده و کامل نشده است، بیشتر قابل‌قبول، به‌نظر میرسد. دانشمندان یهود به‌زندگی انسان بر روی زمین به‌عنوان چیزی که فی‌نفسه کامل باشد نمی‌نگرند. مرگ به‌معنی پایان حیات و نابودی وجود انسان نیست، چون بعد از خفتن جسم در گور نیز زندگی روح ادامه می‌یابد، و تنها به‌وسیله به‌هم آمیختن وقایع و رویدادهای این دو مرحله زندگی در این دنیا و در جهان آینده است که انسان می‌تواند به‌اسرار و حکمت تقدیرات الهی پی‌برد.

يك نمونه خوب از این نظریه، تفسیری است که درباره آیه زیر شده است: «خدای امین و از ظلم مبرا، عادل و راست و درستکار است او» (سفر تثیبه، ۳۲: ۴). «خدای امین» یعنی همان‌طور که خداوند بدکاران را حتی برای کوچکترین گناهی که در این جهان کرده‌اند در دنیای آینده مجازات می‌کند، به‌همان‌گونه عادلان و نیکوکاران را برای جزئی‌ترین گناهی که مرتکب شده باشند، در همین جهان کیفر می‌دهد. «و از ظلم مبرا» یعنی همان‌طور که به‌عادلان و نیکوکاران حتی برای کوچکترین فریضه و کار نیکی که در این جهان انجام داده باشند، در آن جهان پاداش نيك عطا می‌فرماید، به‌همان‌گونه نیز به‌ظالمان و بدکاران حتی برای يك فریضه سبک و کار نيك که انجام داده باشند، در این دنیا مزد خوب می‌دهد. «عادل و راست و درستکار است او»، این جمله به‌ما این نکته را می‌آموزد، که هنگام درگذشت انسان از این عالم، کلیه اعمالی که در این دنیا انجام داده است، پیش نظر او برشمرده و مجسم می‌شوند و باو گفته می‌شود: تو در فلان‌جا و در فلان روزچنین و چنان کرده‌ای، و او نیز همه را تصدیق می‌کند، و به‌گناهایی که کرده است اعتراف می‌نماید. سپس به‌او فرمان داده می‌شود که زیر نامه اعمالش را امضاء کند و او نیز اطاعت می‌کند. چنانکه گفته شده است: «با دست هر آدمی آنرا مختوم می‌سازد» (ایوب، ۳۷: ۷). نه همین و بس. بلکه او خود گواهی می‌کند، حکمی که درباره او صادر شده است صحیح و عادلانه است، و چنین می‌گوید: «خدایا تو مرا به‌دروستی داوری کردی و قضاوتت کاملاً از روی عدل و انصاف است. چنانکه گفته شده است: «تا آنکه در سخن گفتنت ذیحق شناخته شوی، و در داوری کردنت مرگی گردی» (مزامیر داود، ۵۱: ۵) (تعنیت، ۱۱ الف).

«عادلان و نیکوکاران در این دنیا به‌چه چیز شباهت دارند؟ به‌درختی که تنه‌اش در زمین پاکی قرار دارد، اما بعضی از شاخه‌هایش به‌حدود ناپاک کشیده شده‌اند. وقتی که این شاخه‌ها را قطع کنند، همه درخت در زمین پاک قرار خواهد داشت. به‌همین گونه، ذات قدوس متبارک عادلان و نیکوکاران را در

این دنیا گرفتار رنج و مشقت می‌کند، تا آنکه ایشان جهان آینده را به میراث برند. چنانکه گفته شده است: «اگر چه آغاز تو ناچیز بود، ولیکن عاقبت بسیار رفیع و با جلال خواهد شد» (ایوب، ۸: ۷). ظالمان و بدکاران در این جهان به چه می‌مانند؟ به درختی که تنه‌اش در زمین ناپاکی قرار دارد، اما بعضی از شاخه‌هایش به مکانی پاک کشیده شده‌اند. هنگامی که این شاخه‌ها را ببرند، همه درخت در زمین ناپاک قرار خواهد داشت. به همین طور ذات قدوس متبارک به شیران و بدکاران در این جهان وفور نعمت و خوشی و سعادت عطا می‌فرماید، تا آنکه ایشان را از جهان آینده طرد کند، و به پائین‌ترین طبقه جهنم فرود آورد. چنانکه گفته شده است: «راهی هست که بنظر انسان مستقیم می‌نماید، لکن عاقبت آن راههای مرگ است» (امثال سلیمان، ۱۴: ۱۲) (قیدوشین، ۴۰ ب).

«هیچ فریضه و حکمی در تورات یافت نمی‌شود که مزد و پاداشی که با آن ذکر شده، مربوط به رستخیز مردگان و زندگی در جهان آینده نباشد. (یعنی آنکه این مزد و پاداش فقط پس از رستخیز مردگان و در جهان آینده به انسان داده خواهد شد، و نه در حیات فعلی و در این دنیای فانی) درباره کسی که والدین خود را محترم می‌دارد و عزت می‌کند نوشته شده است: «تا آنکه ایام عمر تو طولانی گردند و برای تو خوب شود» (سفر تثیبه، ۵: ۱۶). و در مورد فریضه پرواز دادن و آزاد کردن پرندۀ ماده از لانه‌اش مرقوم است: «تا آنکه برای تو خوب بشود و عمرت دراز گردد» (سفر تثیبه، ۲۲: ۷).

حال تصور کنیم که یک پدر به فرزند خود بگوید که به بالای یک برج برود و از آنجا برای او جوجه کبوترانی را بیاورد. فرزند به بالای برج برود، کبوتر ماده را طبق فرمان تورات از آشیانه‌اش پرواز دهد و آزاد کند، و جوجه کبوترها را برای پدر بیاورد (یعنی هر دو فریضه فوق را که پاداششان طول عمر است انجام دهد)، لکن هنگام پایین آمدن از برج به زمین افتد و کشته شود (۱). در این صورت، زندگی خوش و طول عمر این شخص به کجا می‌رود و قولی که تورات داده است چرا درباره او اجرا نمی‌شود؟ بلکه باید بگوییم که جمله: «تا آنکه برای تو خوب بشود»، برای عالم آینده گفته شده است، که سراسر آن خوبی و خوشی است، و جمله: «تا آنکه ایام عمر تو طولانی گردند»، برای جهانی گفته شده است که مدت آن پایان ناپذیر است» (قیدوشین، ۳۹ ب).

تصویری بسیار جالب از این عقیده را می‌توان در روایت زیر یافت: «زوجه ربی حنینا بن دوسا روزی به شوهر خود گفت: تاکی ما در فقر و مذلت به سر بریم؟ ربی حنینا به وی گفت: چه می‌توانیم بکنیم؟ همسرش گفت: دعایی بخوان و از خداوند درخواست کن تا از نعمتهائی که برای عادلان و نیکوکاران در جهان آیند ذخیره شده است، مختصری در این جهان به ما داده شود. ربی حنینا دعا کرد و پایه میزی که از طلا ساخته شده بود برای او به زمین افتاد. بعداً همسرش در خواب دید که با تفاق شوهر در بهشت نشسته است، و همگی عادلان و نیکوکارانی که در آنجا هستند، سر میزهایی که دارای سه پایه است (۲) خوراک می‌خورند، در صورتی که تنها میز او و شوهرش دارای دو پایه است. او این خواب را برای شوهر نقل کرد و شوهر به وی گفت: پایه‌ای که کسر بود همان پایه‌ای است که در این دنیا به ما بخشیده‌اند. (مقصود این است که

۱ - روایت است که الیشاع بن ابویا نظیر چنین واقعه‌ای را دید و بر اثر آن ایمانش سست و متزلزل گشت و او «اخر» با مرتد و کافر شد. (یروشلمی حکایا، ۲ ب).

۲ - سه پایه اشاره به سه فریضه‌ای است که انسان با انجام دادن آن از نیمه جاودانی جهان آینده بهره‌مند می‌شود. آن سه عبارتند از: تحصیل تورات و کسب علم و دانش، عبادت الهی و خواندن دعا و نماز، نیکو کاری و احسان به هم‌نوعان.

لذت وافر بردن از نعمتها و خوشیهای این دنیا باعث خواهد شد که انسان در آن جهان از نعمت و خوشی کمتری بهره‌مند گردد). آیا تو راضی هستی که در جهان آینده همه نیکوکاران کنار میز درستی بنشینند اما میز ما ناقص باشد؟ زن گفت: نه، به هیچ وجه راضی نیستم. چون رنجهای این جهان زودگذر است، در صورتی که خوشیهای آن دنیا جاودانی هستند. سپس زن از شوهر پرسید: چه بکنیم که از پاداش ما در جهان آینده کم نشود؟ دعاکن که آنچه را که به ماداده‌اند پس بگیرند. ربی حینا دعا کرد و درخواستش اجابت شد» (تعنیت، ۲۵ الف). از روایت فوق چنین استنباط می‌شود که به عقیده دانشمندان یهود انسان نمی‌تواند در عین حال از نعمتهای هر دو جهان به نحو کامل بهره‌مند شود، یا طبق اصطلاح آنها: شخص نمی‌تواند «از دو سفره بخورد».

گسترش جالب این عقیده، که صالحان و نیکوکاران باید حتماً در این جهان در رنج و مشقت به سر برند، این نظریه است، که وقتی خداوند به خاطر گناهکاران، کیفر می‌فرستد، اول نیکوکاران و پارسایان گرفتار می‌شوند. یعنی آنکه وقتی اثرات سوء خطاکاری مردم محسوس می‌شود، نه تنها بیگناهان نیز باید گرفتار نتایج آن گردند، بلکه ایشان رنجها و مشقتهای مربوط به آن را حتی بیش از خود گناهکاران محتمل می‌شوند. «عذاب و بلا بردنیا نازل نمی‌شود، مگر وقتی که شریران و بدکاران در آن یافت شوند، و آن هم نخست بر صالحان و نیکوکاران فرود می‌آید. چنانکه گفته شده است: «هرگاه آتشی روشن شود و بیرون آید و خارها را فراگیرد و بافه‌های غله یا خوشه‌های نادروده یا مزرعه سوخته گردد» (سفر خروج، ۲۲: ۵). آتش (غرض از بلا و عذاب است) چه وقت در می‌گیرد و به جهان می‌آید؟ وقتی که خارها (یعنی شریران و بدکاران) یافت می‌شوند. و این آتش اول به جان صالحان و نیکوکاران می‌افتد (که به بافه محصول و خوشه‌های نادروده تشبیه شده‌اند). چنانکه گفته شده است «بافه محصول سوخته شود». تورات نگفته است: بافه محصول سوخته خواهد شد (بعد از خارها)، بلکه گفته است «سوخته شد» (۱)، یعنی اول بافه محصول و خوشه‌ها می‌سوزند. مقصود این آیه چیست که می‌گوید: «کسی از شما تا صبح از در خانه خود خارج نشوید، زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند»؟ (سفر خروج، ۱۲: ۲۲). وقتی که به فرشته مرگ اذن داده شود که مردم را هلاک سازد، او دیگر میان نیکوکاران و بدکاران تفاوتی نمی‌گذارد. و نه همین و بس. بلکه او کار خود را نخست از نیکوکاران آغاز می‌کند. چنانکه گفته شده است: «من نیکوکار و بدکار را از میان تو منقطع خواهم ساخت» (حزقیال، ۲۱: ۳ یا ۸ یا ۸) (باوقما، ۶۰ الف). در این آیه، اول نیکوکار را ذکر کرده است.

مقالاتی هست حاکی از اینکه نیکوکاران به جای بدکاران رنج می‌برند. فی‌المثل: «وقتی که نیکوکارانی در یک دوره وجود داشته باشند، ایشان به خاطر گناهان مردم آن دوره تنبیه می‌شوند. و اگر در آن دوره نیکوکارانی یافت نشوند، کودکان دبستانی (۲) به خاطر گناهان مردم دوره عقوبت خواهند کشید» (شبات، ۳۳ ب). حتی درباره کفاره نیابتی نیز صحبت شده است. به این سؤال که چرا داستان مرگ میریام خواهر موسی (سفر اعداد، ۲۰: ۱) بلافاصله بعد از شرح قوانین مربوط به ماده گاو قرمز (سفر اعداد، ۱۹) آمده، چنین جوابی داده شده است: «همان‌طور که ماده گاو قرمز پلیدی را پاک می‌کند، همان‌گونه نیز مرگ عادلان و نیکوکاران باعث کفاره گناهان می‌شود» (موعد قاطان، ۲۸).

۱ - در متن عبری تورات، فعل «سوخته شود» طوری نوشته شده است که معنی «سوخته شد» را نیز می‌دهد.

۲ - که البته بی‌گناه هستند.

(الف) . گفتارهای دیگری که به همین موضوع اشاره می‌کند از این قرار است : « موسی به حضور ذات قدوس متبارک چنین عرض کرد : مگر نه اینکه روزی فراخواهد رسید که ملت اسرائیل نه میشگان ، داشته باشند و نه معبد بیت همیقداش ؟ در آن صورت چه بر سر ایشان خواهد آمد ، و گناهایشان به چه وسیله کفاره خواهد شد ؟ خداوند به وی فرمود : من يك شخص عادل و نیکوکار را از میان ایشان می‌برم و او را وثیقه ایشان قرار می‌دهم ، و بدین وسیله همه گناهان آنها را کفاره می‌کنم » (شموت ربا ، ۳۵ : ۴) . پس از آنکه بنی اسرائیل گوساله زرین را پرستش کردند و خداوند خواست آنها را نابود سازد ، موسی به حضور پروردگار چنین عرض کرد : « پس تمنا دارم مرا از کتابت که نوشته‌ای محو ساز » (سفر خروج ، ۳۲ : ۳۲) . او می‌خواست جان خود را فدا کند تا بدان وسیله گناهان ملت کفاره شود . (سوطا ، ۱۴) (الف) .

مسئله عذاب و بلایی که بر انسان نازل می‌شود ، از نقطه نظر دیگر مورد بحث قرار گرفته و گروهی از دانشمندان منکر این هستند که این رنجها و عذابها علامت تنبیه خداوند ، یا نشانه عدم رضایت او از افراد است . بلکه برعکس ، آنها مبین محبت خداوند به انسان بوده ، و غرض از آنها نیکخواهی و سعادت انسان است . این آیه که می‌گوید : « و اینک بسیار نیکو بود » (سفر پیدایش ، ۱ : ۳۱) ، اشاره به رنجها و مشقتهاست که انسان دچار آن می‌شود . « آیا رنج و مشقت خوب است ؟ آری . زیرا به وسیله آن انسانها به نعمتها و خوشیهای جهان نائل می‌شوند » (برشیت ربا ، ۹ : ۸) « کدام راهی است که انسان را به زندگی جهان آینده می‌رساند ؟ در جواب بگو : راه تحمل رنج و عذاب » (مخیلتا ، مربوط به آیه ۲۰ از باب ۲۰ از سفر خروج ، صفحه ۷۳ الف) . « هر آن کس که از رنجها و مشقتهاست که برایش پیش می‌آید خوشحال است و شکایتی نمی‌کند ، رستگاری و نجات را برای جهانیان می‌آورد » (تعنیت ، ۸ الف) .

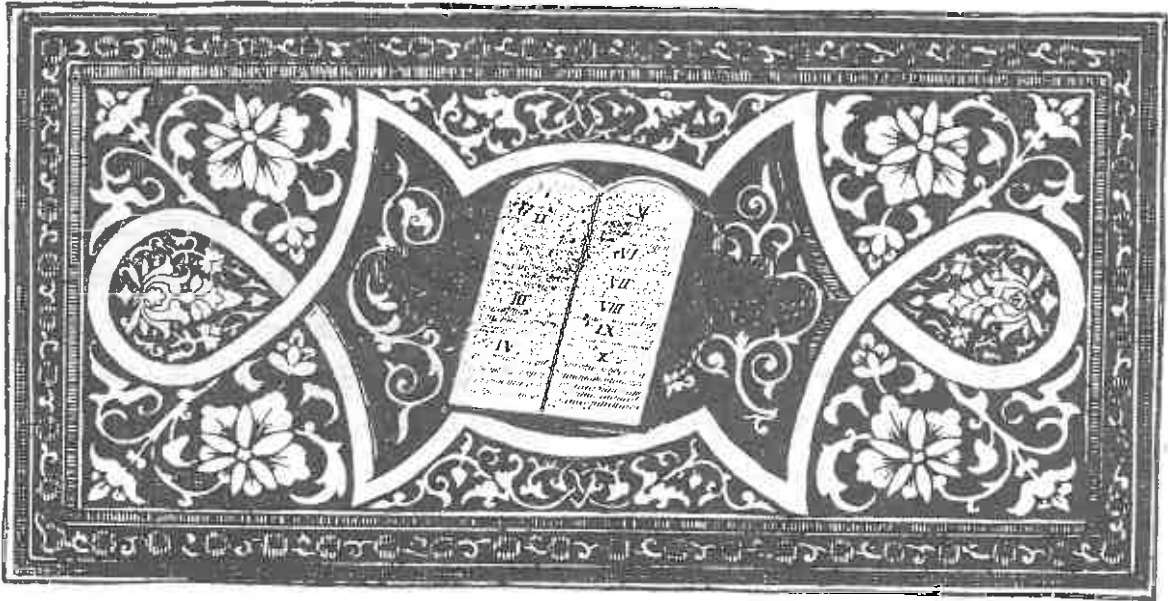
این عقیده که رنجها و عذابهایی که برای انسان می‌آیند علامتی است از محبت الهی نسبت به او ، بدین گونه اظهار شده است : « اگر انسان می‌بیند که دچار رنج و عذاب شده است ، اعمال خود را بررسی کند و ببیند مرتکب چه گناهایی شده است . چنانکه گفته شده است : « بیایید تا راههای زندگی خود را بررسی کنیم و در آن تحقیق نماییم و به سوی خداوند بازگردیم » (مراثی ارمیاء ، ۳ : ۴۰) . اگر او اعمال خود را بررسی کرد و گناهی در خود نیافت که باعث تحمل رنج شده باشد ، این رنج و عذاب را نتیجه اهمال و کوتاهی در آموختن تورات بداند . چنانکه گفته شده است : « خوشا به حال مردی که تو ای خدا او را تنبیه کنی و از تورات بدو بیاموزانی » (مزامیر داود ، ۹۴ : ۱۲) . اگر او رنج و عذاب خود را نتیجه کوتاهی در تحصیل تورات فرض کرد ، و مشغول آموختن تورات شد اما هنوز رنج و عذاب او باقی بود ، آن وقت مطمئن باشد که رنجهای او رنجهای محبت هستند . (یعنی نشانه علاقه و محبت خداوند نسبت به او) . چنانکه گفته شده است : « زیرا خداوند هر کس را که دوست دارد تأدیبش می‌کند » (امثال سلیمان ، ۳ : ۱۲) (براخوت ، ۵ الف) .

پس چرا بایستی رنج و عذاب نصیب نیکوکاران شود ؟ به این سؤال چنین جوابی داده شده است : « کوزه‌گر کوزه‌های ترکدار را (جلو مشتریان) آزمایش نمی‌کند . زیرا اگر فقط يك ضربه به آنها بزند ، می‌شکنند . پس کدام کوزه‌ها را امتحان می‌کند (تا بی‌عیب بودن آنها را به خریداران نشان دهد) ؟ کوزه‌های سالم را ، که حتی اگر چندین ضربه به آنها بزند ، نمی‌شکنند . همین‌طور ، ذات قدوس متبارک

شریران و بدکاران را مورد آزمایش قرار نمی‌دهد، بلکه فقط صالحان و نیکوکاران را امتحان می‌کند. چنانکه گفته شده است: «خداوند شخص عادل و نیکوکار را آزمایش می‌کند» (مزمیر داود، ۱۱: ۵). و نیز نوشته شده است: «و خداوند ابراهیم را آزمایش کرد» (سفر پیدایش، ۲۲: ۱). تمثیل، صاحبخانه‌ای دو گاو دارد، یکی قوی و دیگری ضعیف. او یوغ را به گردن کدام یک از آنها می‌گذارد؟ بیگمان به گردن گاو قوی. همین‌گونه ذات قدوس متبارک فقط صالحان و نیکوکاران را آزمایش می‌کند» (برشیت ربا، ۳۲: ۳).

در روشنایی این عقیده عالی درباره رنج و عذاب انسان، درسی جالب از آیه زیر و تفسیر آن به دست می‌آید: «به‌حضور من خدایان سیمین مسازید، و برای خود خدایان زرین درست نکنید» (سفر خروج، ۲۰: ۲۰). آن‌گونه که بت‌پرستان با خدایان خود رفتار می‌کنند، شما با من رفتار نکنید. بت پرستان وقتی سعادت و خوشی بدیشان روی آور می‌شود، بت‌های خود را عزت می‌نهند و حمد و ثنای آنها را می‌گویند. لکن وقتی که گرفتار تیره‌روزی و بدبختی می‌شوند، خدایان خود را لعنت و نفرین می‌کنند. اما شما ای ملت اسرائیل، اگر آسایش و خوشی را نصیب شما کنم، مرا شکر گوید، و اگر نیز شما را گرفتار رنج و مشقت کنم، باز هم مرا شکر گوید» (مخيلتا، مربوط به آیه فوق، صفحه ۷۳ ب). گفتار زیر نظریه قانون دانشمندان یهود است: «انسان موظف است برای مصیبت‌هایی که برای او پیش می‌آید خداوند را دعای برکت گوید، همان‌گونه که برای خوشیها او را دعای برکت می‌گوید. چنانکه گفته شده است: «خداوند خدای خودت را با تمام قلبت، با تمام جانت، و با همه توانائیت دوست‌بدار» (سفر تثنيه، ۶: ۵). «با تمام قلبت»، یعنی با دو انگیزه، با انگیزه خوبی، و با انگیزه بدی. «با تمام جانت»، یعنی حتی اگر هم او جانت را از تو بگیرد. «و با همه توانائیت»، یعنی با تمام ثروت و دارائیت. معنی دیگر «با همه توانائیت» چنین است: با هر پیمانه‌ای که او برای تو بپیماید، یعنی خواه خوشی نصیب تو کند و خواه مصیبت، تو او را بسیار بسیار شکر بگو» (۱) (میشنا براخوت، ۹: ۵). اگرچه، همان‌طور که دیدیم، عقیده به پاداش و کیفر جای برجسته‌ای را در تعالیم تلمود دارد، معهدا بارها به انسان اندرز داده شده است که خداوند را بدون طمع دریافت پاداش پرستش کند، و فرمانهای او را از روی نیتی پاک به جای آورد. درباره این موضوع بعداً مفصلتر بحث خواهد شد، و فعلاً به ذکر دو تفسیر اکتفا می‌کنیم: «خوشا به حال شخصی که از خدا می‌ترسد و بی‌نهایت مشتاق فرمانهای اوست» (مزمیر داود، ۱۱۲: ۱). یعنی خوشا به حال کسی که مشتاق انجام دادن فرمانهای الهی است، و نه مشتاق دریافت پاداش انجام دادن فرمانهای او (عوودا زارا، ۱۹ الف). «همچون غلامان، و خدمتکارانی که ارباب خود را فقط به منظور دریافت مزد و پاداش خدمت می‌کنند مباحثید. بلکه همچون غلامان و خدمتکارانی باشید که ارباب خود را نه به منظور دریافت مزد و پاداش خدمت می‌کنند، و ترس خدا در دل شما باشد» (میشنا آووت، ۱: ۳).

۱ - در این تفسیر روی سه کلمه عبری مشود. Méod. که معنی «توانائی» یا «بسیار» می‌دهد، میدا. Middah. به معنی «پیمانه»، و موده. Mobeh. به معنی «شکر می‌گوید» بازی شده است.



فصل چهارم، وحی و الهام

نبوت، تورات، تحصیل تورات، تورات کتبی، تورات شفاهی، انجام دادن فرامین تورات.

۱ - نبوت

برای کسی که به یک سلسله قوانین دینی و اخلاقی، همانند آنچه که در تلمود یافت می‌شود و ریشه آن در آیه‌های کتاب مقدس یهود قرار دارد. معتقد است، حقیقت نبوت امری بدیهی است. شالوده و اساس ایمان دانشمندان یهود این است که خداوند اراده و خواست خود را به وسیله سخنگویانی که پیغمبر خوانده شده‌اند به انسانها اطلاع داده است.

یک نظریه که مورد توجه و تأیید فیلسوفان یهود در دوران‌های بعدی قرار گرفته، و حاکی از این است که نبوت هدیه‌ای نیست که از طرف خداوند به‌طور دلخواه به‌عده‌ای از اشخاص عطا شود، بلکه حداعلای یک آمادگی و تجهیز عقلانی و فکری استثنایی است که انسان میتواند به آن نایل گردد، در تلمود نیز یافت می‌شود. مراحل مختلفی که منجر به کسب مقام نبوت می‌شود، به‌قرار زیر نام برده شده است: «زیرکی و چابکی برای انسان پاکی می‌آورد، پاکی باعث طهارت می‌شود، طهارت به پرهیزگاری منجر می‌گردد، پرهیزگاری به انسان قدوسیت می‌بخشد، قدوسیت آدم را متواضع و فروتن می‌کند، تواضع و فروتنی ترس از خطاکاری را در دل انسان می‌پرورد، ترس از خطاکاری سبب پارسایی و دینداری می‌شود، و پارسایی و دینداری شخص را دارای روح القدس می‌کند» (میشنا سوطا، ۹: ۱۵).

علاوه بر کیفیات اخلاقی فوق‌الذکر، شرایط دیگری نیز برای رسیدن به مقام نبوت لازم و اساسی است. «ذات قدوس متبارک شخینای خود را فرود نمی‌آورد مگر بر شخصی که دلیر و ثروتمند و دانا و فروتن باشد» (نداریم، ۳۸ الف). «شخینا قرار نمی‌گیرد مگر بر انسانی که عاقل و دانشمند و دلیر و

ثروتمند و بلنداندام باشد» (شبات، ۹۲ الف) (۱). علاوه بر این، انحراف از کمال اخلاقی این اثر را دارد که عطیة نبوت را برای همیشه و یا به‌طور موقت از انسان می‌گیرد و آن را از بین می‌برد. «اگر پیغمبری تکبر کند، نبوت از وی دور می‌شود. و اگر او عصبانی و خشمگین شود نیز نبوت او را ترك می‌گوید» (پساحیم، ۶۶ ب).

از آنجا که ملت اسرائیل امانت‌دار وحی و الهام الهی بود، بالطبع افرادی از این قوم به عنوان پیامبران خدا برگزیده شدند، لکن این امر تنها به ایشان اختصاص نداشت. «هفت پیغمبر برای بتپرستان نبوت کردند و ایشان عبارت بودند از ییلعام، بعورپدر ییلعام، ایوب و چهار دوست او» (باوئترا، ۱۵ ب). عدالت الهی ایجاب می‌کرد که خدا در میان بتپرستان نیز سخنگویان و پیغمبرانی داشته باشد. درباره این آیه: «آفریدگاری که اعمالش کامل می‌باشد، زیرا که همه طریقه‌های او انصاف است» (سفر تنیه، ۳۲: ۴)، میدراش چنین تفسیری کرده است: «ذات قدوس متبارک برای ملل جهان جای بهانه‌ای باقی نگذاشت که در جهان آینده به او اعتراض کنند و بگویند: تو ما را از خود دور ساختی. او چه کرد؟ همان‌طور که پادشاهان و دانشمندان و پیغمبرانی را برای ملت اسرائیل برآورد، همان‌گونه نیز نظیر چنین افرادی را برای سایر ملل جهان برگزید. همان‌طور که موسی را بر اسرائیل گماشت، به همان‌گونه نیز ییلعام را پیغمبر بتپرستان قرار داد (تا آنها را به راه راست هدایت کند)» (بمیدباربا، ۲۰: ۱).

لکن هرگز تصور نشده است که وحی الهی بر پیغمبران بتپرستان و بر انبیای یهود به یک میزان نازل شده باشد. از آنجا که پیغمبران یهود در درجه‌عالیتری از فضایل اخلاقی قرار داشتند، به همان نسبت نیز مقام نبوت ایشان والاتر بود. چون در تورات گفته شده است که: «خداوند به او ی ملخ - Avim - lekx. سلطان فلسطینیان، در رؤیای شبانه آشکار شد» (سفر تکوین، ۲۰: ۳)، لذا چنین نتیجه گرفته شده است که: «ذات قدوس متبارک فقط در ساعتی از شبانه‌روز خود را بر انبیای بتپرستان عیان می‌سازد، که در آن ساعت مردم از یکدیگر جدا می‌شوند. بین انبیای اسرائیل و پیغمبران بتپرستان چه تفاوتی وجود دارد؟ تمثیل، پادشاهی با دوست خود در طالاری نشسته، و پرده‌ای آنها را از یکدیگر جدا ساخته بود. هر وقت که پادشاه می‌خواست با دوست خود صحبت کند، پرده را به کنار می‌زد و با وی سخن می‌گفت. (به همین‌گونه خداوند با انبیای اسرائیل بدون پرده و آشکارا متکلم می‌شد). اما وقتی که خداوند می‌خواست با پیغمبران بتپرستان صحبت کند، پرده را به کنار نمی‌زد، بلکه از پشت آن با ایشان سخن می‌گفت. دیگران گفته‌اند: مانند سلطانی که یک همسر عقدی و یک متعه داشت. به نژدهمسر عقدی آشکارا می‌رفت، ولی وقتی می‌خواست به‌خانه متعه خود برود، این کار را مخفیانه و دور از نظر دیگران، انجام می‌داد. ذات قدوس متبارک با پیغمبران بتپرستان تنها با نیم سخن مکالمه می‌کرد، لکن با انبیای اسرائیل با کلام کامل، با لفظ محبت، با لسان قدوسیت، با همان لسانی که فرشتگان خدمتگزار او را تسبیح می‌گویند، سخن می‌گفت (برشیت ربا، ۵۶، ۵۷ یا ۷).

علت اینکه تعداد پیغمبرانی که از میان ملل بتپرست برخاستند این قدر کم بود، و نبوت از ایشان

۱ - فیلسوف مشهور یهود بر مایمون. Mosheh Bar Maimon. (موسی بن مایمون، یا ابن مایمون) که در قرن دوازدهم میلادی میزیسته و به هارامبام معروف است، این سخنان را طبق نظریه مخصوص علمای یهود تفسیر کرده است. «ثروتمند آن کسی است که به قسمت خود راضی باشد، و دلیر به شخصی می‌گویند که بر نفس اماره مسلط است». (میشنا آووت، ۴: ۱). رجوع شود به رساله «هشت فصل» هارامبام. به احتمال زیاد مقصود آن است که حتی اندام و صورت ظاهر پیغمبر باید طوری باشد که در مردم تولید حس احترام نسبت به او کند، و نیز او باید ثروتمند باشد، چون که ثروت بدو احساس استقلال و آزادی می‌دهد.

قطع شد ، بدین گونه بیان شده است : « بنگر میان انبیای اسرائیل و پیغمبران ملل بتپرست چه تفاوتی وجود دارد . پیغمبران اسرائیل افراد ملت خود را از خطا کردن برحذر داشتند . چنانکه گفته شده است : « ای فرزند آدم ، من ترا برای خاندان اسرائیل دیده‌بان قرار دادم » . (حزقیال ، ۳ : ۱۷) . اما پیغمبری که از میان ملل بت پرست برخاست (یعنی ییلعام) ، فساد اخلاق و زناکاری را بین مردم شایع کرد آنان را از جهان براندازد . و نه همین و بس . بلکه تمام انبیای اسرائیل ، چه برای ملت خود و چه برای سایر ملل جهان ، مملو از رحم و شفقت بودند . چنانکه یرمیا گفته است : « دل من بجهت قوم موآو . Moav . مانند نی‌ها می‌خروشد » (ارمیاء ، ۴۸ : ۳۶) . و به حزقیال گفته شده است : « ای فرزند آدم ، برای صور نوحه سرایی کن » (حزقیال ، ۲۷ : ۲) . در صورتی که ییلعام بیرحم می‌خواست ، بدون جهت و به خاطر هیچ ، تمامی ملت اسرائیل را از ریشه برکند و نابود سازد . به همین جهت است که داستان ییلعام به‌طور مفصل در تورات نقل شده است ، تا به ما بفهماند که چرا ذات قدوس متبارک روح القدس و نبوت را از ملل بتپرست دور کرد . چون این شخص از میان آنها به پیغمبری برگزیده شد . و خداوند اعمال او را نگریست و دید که او چه کارهایی کرد » (بمیدبار ربا ، ۲۰ : ۱) .

از تمام پیغمبران یهود ، موسی بزرگتر و ممتازتر بوده ، و برای خود مقام مخصوصی دارد . « بین موسی و سایر پیغمبران چه تفاوتی بود ؟ سایر پیغمبران نور جلال الهی را از ورای نه جام شیشه . Specularia می‌دیدند ، در صورتی که موسی آن را تنها از ورای يك جام می‌دید . سایر پیغمبران آن نور را از ورای شیشه کدر می‌دیدند . در صورتی که موسی آن را از ورای شیشه‌ای شفاف می‌دید » « و یقرا ربا ، ۱ : ۱۴ » (۱) . در نتیجه ، موسی پیام الهی را بیش از سایر پیغمبران درک می‌کرد ، و تقرب او به درگاه خدا زیادتر از تقرب دیگران بود . الهامی که به او عطا شد ، سرچشمه‌ای بود که تمام پیغمبران بعد از وی از آن کسب فیض کردند . « آنچه را که پیغمبران دوره‌های بعدی نبوت می‌کردند ، همه را از کوه سینا دریافت داشته بودند » (شموت ربا ، ۲۸ : ۴ یا ۶) . « موسی هم مطالب تمام انبیا را گفت و هم مطالب خود را . و هر پیغمبری که بعداً نبوت کرد ، نبوتش نمونه‌ای از نبوت موسی بود » (شموت ربا ، ۴۲ : ۷ یا ۸) .

از مطالب فوق چنین نتیجه می‌گیریم که نبوت پیغمبرانی که بعد از موسی آمدند ، به هیچ وجه نمی‌تواند با آنچه موسی در تورات نوشته است متناقض باشد و یا چیزی بر آن بیافزاید ، یا نکته‌ای از آن کم کند . « چهل و هشت نبی و هفت نبیه » برای اسرائیل نبوت کردند ، و هیچ کدام از آنها نه چیزی از آنچه در تورات نوشته شده است کاستند ، و نه چیزی بر آن افزودند ، به استثنای قانون خواندن کتاب استر در شب و روز عید پوریم (مگیلا ، ۱۴ الف) (۲) . عدد چهل و هشت شامل نیاکان قوم یعنی ابراهیم و اسحق و یعقوب و دیگر شخصیت‌های برجسته مذکور در کتاب مقدس می‌شود . هفت نبیه عبارتند از سارا زوجه ابراهیم ، میریام (مریم) خواهر موسی ، دوورا قاضیه ، حنا مادر شموئل ، اوی گاییل . Avigaïl . همسر داود ، حولدا زن شلوم ، و استر ملکه خشایارشا .

۱ - باید همواره چیزی باشد که به‌عنوان واسطه میان خدا و انسان قرار گیرد . این واسطه و میانجی برای پیغمبران وجود دارد و آن را « جام شیشه » . Specularia . می‌نامند . در مورد موسی این واسطه از حیث تعداد و تیرگی به حداقل کاهش یافته بود .

۱ - این عید به یادبود رهایی یهودیان ایران از توطئه هامان صدراعظم خشایارشا برگزار می‌شود . جملگی قوانین دینی یهود از قوانین مذکور در تورات موسی استنباط می‌شود ، در صورتی که قانون قرآنت کتاب استر در عید پوریم ، بعد ها یعنی در دوره مردخای و استر وضع شده است .

طبق يك روايت ديگر، تعداد پيغمبران اسرائيل بسيار زياد بوده است. « پيغمبران بسيار زيادي از ميان ملت اسرائيل برخاستند. كه تعداد آنها دو برابر تعداد يهودياني بود كه از مصر خارج شدند. (۱). چيزي كه هست، فقط نبوتی كه برای دوره های بعدی قابل استفاده بود، نوشته شد، و آنچه كه بدر دوره های بعدی نمی خورد، به تحریر در نیامد » (مگیلا، ۱۴ الف).

برای پيغمبران معروف، جز موسی، درجات مختلفی از نبوت قائل شده اند. « حتی روح القدسی كه بر پيغمبران حلول می كند، دارای اندازه ها و كمیت های معینی است. بعضی از انبیا نبوتشان به اندازه يك كتاب بود، و بعضی ديگر به اندازه دو كتاب. بئری. Beéri. پيغمبر فقط دو نبوت آورد، كه چون برای يك كتاب کافی نبود، ضمیمه كتاب اشعيا، شد » (اشعيا، ۱۸: ۱۹ و ۲۰) (و یقرا ربا، ۱۵: ۲). بنا به يك نظر، هوشع از همه پيغمبران هم عصر خود بزرگتر بود. « در يك دوره چهار پيغمبر نبوت می كردند كه عبارت بودند از: هوشع، اشعيا، عاموسی و ميكاه، و بزرگترین آنها هوشع بود » (پساچیم، ۸۷ الف). يك عقیده ديگر، این افتخار را نصیب اشعيا، كرده است. « تمام پيغمبران، نبوت خود را از پيغمبران ماقبل خود دریافت داشتند. لکن نبوت اشعيا مستقیماً از ذات قدوس متبارك به وی رسید » (و یقرا ربا، ۱۰: ۲). برتری اشعيا، از حزقیال بدین صورت وصف شده است: « هرچه را كه حزقیال نبی دید، اشعيا، نیز همان را دیده بود. اما حزقیال به چه می ماند؟ به يك روستایی كه شكوه و جلال پادشاه را دید. اشعيا، شبیه كه بود؟ شبیه يك شهرنشین كه شوكت و عظمت سلطان را مشاهده كرد » (حگیگا، ۱۳ ب) (۲).

كلیه دانشمندان بر این عقیده اند، كه نبوت با کیفیت خاص خود، با ویران شدن نخستین معبد بیت همیقداش قطع شد. هر چند عده قلیلی از پيغمبران كه به سرزمین بابل به اسارت رفته بودند، از آن برخوردار بودند، و همین عده در اوایل دوران بیت همیقداش دوم نبوت می كردند. اما با فوت آنان، نبوت بكلی از میان ملت اسرائيل رخت بر بست. « هنگامی كه آخرین پيغمبران، یعنی حجی و زكريا و ملاکی درگذشتند، روح القدس از اسرائيل دور شد » (سنهدرین، ۱۱ الف). يك دانشمند ديگر گفته است: « از روزی كه نخستین معبد بیت همیقداش ویران گشت، نبوت از پيغمبران گرفته شد و به دانشمندان عطا گردید » (باو ابتر، ۱۲ الف). این گفته اشاره به حلقه های زنجیر سنت می كند، كه به وسیله آن تورات و احكام دینی يهود از زمان موسی تا دوران تلمود نسل بعد از نسل منتقل شد.

يك گفته ديگر چنین است: « از روزی كه معبد بیت همیقداش ویران گشت، نبوت از پيغمبران گرفته شد و به دیوانگان و كودكان عطا گردید » (باو ابتر، ۱۲ ب). ممكن است كه نکته مهم در پس سخنان فوق نهفته باشد. چون همان طور كه از سخنان یوسفوس مورخ يهود برمی آید، گاه و بیگاه اشخاصی برخاسته و ادعا كرده اند كه پيغمبر یا ناجی موعود اسرائيل می باشند.

پیام عالی پيغمبران يهود، خطاب به مردان و زنان گمراه بود كه به سوی خدا برگردند. « کلیه پيغمبران فقط درباره خوشیهای دوران ماشیح (مسیح) و سعادت توبه كاران نبوت كرده اند » (براخوت، ۳۴ ب). با اطلاع از نظریه فوق، مقصود این گفته نسبتاً به دشواری فهمیده می شود: « كتابهای پيغمبران و كتوبیم در آینده مورد استفاده قرار نخواهند گرفت، لکن اسفار پنجگانه تورات موسی هرگز منسوخ

۱ - تعداد ایشان ششصد هزار نفر بود.

۲ - حزقیال كه با رؤیا های آسمانی كمتر آشنایی داشت، چند باب از كتاب خود را اختصاص به شرح آنها داده است (بابهای ۱ و ۸ و ۱۰). لکن اشعيا كه برایش دیدن رؤیاهای آسمانی امری عادی بود، فقط يك بار آنها را شرح داده است. (اشعيا، ۶).

نخواهد شد» (یروشلمی مگیلا، ۲ دال) چون وقتی همه مردم مطیع فرمانهای تورات باشند و طبق آن رفتار نمایند، دیگر نیازی به اندرزهای پیغمبران نخواهد بود زیرا که سخنان انبیا فقط برای مردم جهانی آکنده از گناه است، و نه برای دورانی چون دوران ماشیخ که در آن مردم از لحاظ حسن اخلاق و انجام اعمال نیک به حد کمال خواهند رسید.

هنگامی که آن دوران فرخنده فرا رسد. سبب دیگری نیز خواهد بود که به خاطر آن بشریت نیازی به پیغمبران ندارد. چون همه مردم از لحاظ عقلانی و اخلاقی کامل خواهند بود، و بدان درجه خواهند رسید که وحی الهی بر آنها نازل گردد. «ذات قدوس متبارک چنین فرموده است: در دنیای کنونی فقط افراد معدودی به درجه نبوت رسیده‌اند. لکن در جهان آینده کلیه افراد ملت اسرائیل پیغمبر خواهند شد. چنانکه گفته شده است: «بعد از آن چنین واقع خواهد شد که من روح و الهام خود را بر همه بشر خواهم ریخت، و پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد. پیران شما خوابها خواهند دید، و جوانان تان رؤیاها مشاهده خواهند نمود» (یوئل، ۳: ۱) (بمیدبار زبا، ۱۵: ۱۹ یا ۲۵).

۲ - تورات

برای خواننده تاکنون روشن شده است که ریشه های تلمود از آیه های کتب مقدس یهود سر برمی آورند. تلمود، برای هر فکر و هر عقیده. ضامن و تکیه گاهی در متن کتاب مقدس می جوید معمولاً در پی هر گفتار تلمود، عبارت: «چنانکه گفته شده است»، یا: «چنانکه نوشته شده است» می آید. دانشمندان یهود که تلمود از تعالیم ایشان تشکیل یافته است، هرگز ادعا نکرده‌اند که افکار و عقاید یهودیت از مغز و اندیشه آنها سرچشمه گرفته است. حقیقتی که به آن معتقدند این است که ایشان کاوندگانی در کان فنا ناپذیر الهام الهی هستند که در سخنان کتب مقدس یهود یافت می شود، و گنجهایی را که در آن نهفته است کشف می کنند.

بنابراین، مطالعه و تحصیل مطالب الهام آمیز کتب مقدس، تفکر درباره آنها، و استنباط هر آنچه می توان از آنها فهمید، بزرگترین امتیاز و مهمترین وظیفه يك فرد یهودی است. تا شخص به اهمیت مقامی که تورات در زندگی دانشمندان یهود اشغال کرده است پی نبرد، و عقیده و نظر ایشان را درباره آن درك نکند، کوششهایش برای فهم و ارزیابی تعالیم ایشان به جایی نخواهد رسید.

شاید بهترین وسیله برای رسیدن به این مقصود، ذکر مطالبی باشد که در یکی از رساله های میشتا به نام «پیرقه آووت» . Pirghei Avoth. یا «فصول پدران» (درباره تورات گفته شده است. دانشمندی که کلمات قصار آنها در این رساله ثبت شده است. در دورانی که از قرن دوم پیش از میلاد تا آخر قرن دوم میلادی طول کشیده است می زیسته‌اند. ایشان پیشروان تدوین تلمود بودند. و زحمات آنها باعث پیشرفت مطالعه و تحصیل تورات شد که پیدایش نوشته‌ها و آثار علمای یهود نتیجه نهایی آن بود. بعضی از قطعات منتخبه رساله آووت را که قبلاً ذکر کرده ایم، بار دیگر در اینجا می آوریم تا خواننده بهتر بتواند ارزش این مجموعه بی نظیر را دریابد.

«موسی تورات (کتبی و شفاهی) را در کوه سینا دریافت کرد و آن را به یوشع سپرد. و یوشع آنرا به پیران دانشمند، و پیران به انبیاء، و انبیاء به اعضای انجمن کبیر سپردند. ایشان سه مطلب گفته‌اند:

در قضاوت متین و صبور و با احتیاط باشید (تا بتوانید حقیقت قضیه را کشف کنید)، شاگردان بسیاری تربیت کنید (با بوسیله آنها علم و دانش در جامعه توسعه یابد)، و (با وضع قوانین دینی احتیاطی و اضافی)، حصاری برگرد قوانین تورات بکشید» (میشنا آووت، ۱: ۱).

«شیمعون دادگراز آخرین بازماندگان انجمن کبیر بود. او گفت: دنیا بر روی سه چیز استوار است: بر روی علم و دانش تورات، بر روی عبادت خداوند، و بر روی کارهای نیک و خیر و احسان مردم نسبت بیکدیگر». (۱: ۲).

«خانه تو محل اجتماع و میعاد دانشمندان تورات باشد، خود را با خاک پای ایشان، گردآلود کن، و شربت سخنان حکمت‌آمیز ایشان را با عطش بنوش» (۱: ۴).

«هر آن کس که زیاده از حد با زنان صحبت و معاشرت می‌کند، خود را گرفتار بلا می‌سازد، از مطالعه و تحصیل تورات باز می‌ماند، و سرانجام جهنم را به میراث می‌برد» (۱: ۵).

«برای خودت معلم و استادی برگزین (تا نزد او تورات را بیاموزی)، جهت خود رفیق و همدمی صمیمی به دست آور، و درباره همه مردم با حسن نیت قضاوت کن» (۱: ۶).

«از مریدان و پیروان هارون (برادر موسی) شو، و مانند آنها صلح‌دوست و صلح‌جو باش. ممنوعان خود را دوست بدار و ایشان را به تورات نزدیک کن (تا آن را بیاموزند و به فرمانهایش عمل کنند)» (۱: ۱۲).

«کسی که بر دانش خود نمی‌افزاید، باعث کاهش آن می‌شود. و آن کس که (فرصت و امکان آن را دارد) و تورات را نمی‌آموزد، واجب‌القتل است. و شخصی که از تورات و ارزش آن در کارهای دنیوی استفاده می‌کند، خود را به تباهی می‌سپارد» (۱: ۱۳).

«وقتی را در شبانه روز برای آموختن تورات معین کن، و تحصیل آن را کار دایمی خود ساز» (۱: ۱۵).

«تحصیل تورات زمانی خوب و با ارزش است که با ادب و تربیت و کار و کسب همراه باشد. زیرا زحمتی که انسان در راه آن متحمل می‌شود، باعث می‌گردد که او گناه کردن را فراموش کند. و اگر تحصیل تورات با ادب و تربیت و کسب و کار توأم نباشد، سرانجام به جایی نمی‌رسد و باطل می‌گردد، و باعث آن می‌شود که شخص مرتکب گناه گردد» (۲: ۲).

«شخص بی‌فرهنگ و معرفت از گناه کردن نمی‌ترسد، و آدم بی‌سواد و بی‌اطلاع (از تورات)، نمی‌تواند پرهیزکار و پارسا باشد. محصل کمرو و آزر‌مگین چیزی یاد نخواهد گرفت، (چون به خاطر کمرویی اشکالات خود را از معلم نخواهد پرسید)، و کسی که تندخو و عصبانی است، نمی‌تواند آموزگار خوبی باشد (زیرا شاگردانش جرأت نخواهند کرد اشکالات خود را از وی پرسند). و آن کس که خود را زیاده از حد سرگرم کسب و تجارت می‌کند، نخواهد توانست (در علم تورات) دانشمند شود» (۲: ۶).

«آن کس که دانش تورات را برای خود زیاد می‌کند، برزندگی خویش افزوده است... و شخصی که دانش تورات را کسب کند، زندگی در جهان آینده را برای خود به دست آورده است» (۲: ۸).

«اگر تو زیاد تورات آموختی، برای خودت اهمیت زیادی قائل شو و منت سر کسی مگذار، زیرا که برای همین کار آفریده شده‌ای» (۲: ۹).

« خودت را برای آموختن تورات شایسته و آماده کن ، چونکه معلومات اجدادت از تورات به تو بمیراث نمی‌رسد ، و تمام کار هایت محض خاطر خدا باشد » (۲ : ۱۷) .

« برای آموختن تورات سعی و کوشا باش ، و یاد بگیر که چه پاسخی به لامذهبان (که از مطالب تورات ایراد بیجا می‌گیرند) بدهی . و بدان و در نظر داشته باش که در حضور چه کسی زحمت می‌کشی ، و کار فرمای تو که سرانجام پاداش زحمات تو را خواهد داد کیست » (۲ : ۱۹) .

« وظیفه تو نیست که کار را تمام کنی ، لکن مجاز نیستی که در انجام آن کوتاهی ورزی و از آن دست بکشی . اگر تورات زیاد آموختی ، در مقابل آن مزد زیادی بتو خواهند داد . و کار فرمای تو امین است ، و پاداش زحمات تو را به خوبی خواهد داد . و این را هم بدان ، که پاداش نیکوکاران در جهان آینده داده خواهد شد » (۲ : ۲۱) .

« اگر دو نفر با هم بنشینند و مطالب تورات بین آنها رد و بدل نشود ، مجلس آنها مجلس مسخره کنندگان است و دربارهٔ ایشان گفته شده است : (خوشا بحال کسی که) در مجلس مسخره کنندگان ننشیند » (مزامیر داود ، ۱ : ۱) . لکن اگر دو نفر نزد هم بنشینند و بین آنها مطالب تورات رد و بدل شود ، شخینا (نور جلال الهی) بین ایشان منزل می‌کند ، چنانکه گفته شده است : « آنگاه ترسندگان خدا با یکدیگر مکالمه کردند ، و خداوند گوش داد و سخنان ایشان را شنید ، و کتاب یاد بودی به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنان که دربارهٔ اسم او می‌اندیشند (و آن را عزیز می‌دارند) به حضور او نگاشته شد » (ملاکی ، ۳ : ۱۶) . مطلب فوق دربارهٔ دو نفر گفته شده است . از کجا میدانیم که حتی اگر يك نفر هم بنشیند و به تنهایی مشغول مطالعه و تحصیل تورات شود ، باز هم ذات قدوس متبارک برای او پاداشی مقرر می‌کند ؟ از آنجا که گفته شده است : « تنها بنشینند و در حال سکوت (در بارهٔ مطالب تورات) تفکر کند ، و برای خود (پاداش را) خواهد گرفت » (مراثی ارمیاء ، ۳ : ۲۷) (میشنا آووت ، ۳ : ۳) .

« اگر سه نفر سر یک میز خوراک خوردند ، و هنگام تناول غذا مطالبی از تورات بین آنها رد و بدل نشد ، چنان است که گویی از قربانیهای بنهای مرده و بیجان خورده‌اند ، و دربارهٔ ایشان گفته شده است : « زیرا تمامی میزهای ایشان پراز غشیان و پلیدی است ، و جایی در آن نمانده است » (اشعیاء ، ۲۸ : ۸) لکن اگر سه نفر سر یک میز خوراک خوردند و بر آن مطالبی از تورات گفتند ، چنان است که گویی از روی میز خدای حاضر در همه جا طعام خورده‌اند . و دربارهٔ آنها گفته شده است : « او به من گفت این میزی است که در حضور خدا است » (حزقیال ، ۴۱ : ۲۲) (آووت ، ۳ : ۴) .

« هر آن کس که یوغ تورات را می‌پذیرد و آن را برگردن خود می‌نهد ، یوغ حکومت ظالمان و یوغ زحمات دنیوی از گردن او برداشته می‌شود . اما آن کس که یوغ تورات را از گردن خود برمی‌دارد ، یوغ حکومت ظالمان و یوغ زحمات دنیوی برگردن او نهاده می‌شود » (۳ : ۶) .

« وقتی ده نفر دور هم می‌نشینند و خود را با تحصیل تورات مشغول می‌دارند ، شخینا در میان ایشان مسکن می‌گزیند . چنانکه گفته شده است : « خداوند در جمع خدا پرستان می‌ایستد » (مزامیر داود ، ۸۲ : ۱) . و از کجا دلیل داریم که این موضوع دربارهٔ پنج نفر هم صادق است ؟ از آنجا که گفته شده است « و او دسته و مجمع خود را بر روی زمین تأسیس نموده است » (عاموس ، ۹ : ۶) . و از کجا می‌دانیم این مطلب دربارهٔ سه نفر نیز صدق می‌کند ؟ زیرا گفته شده است : « او در میان قضات داوری

می‌کند» (مزامیر داود، ۸۲: ۱). و از کجا می‌دانیم که این نکته دربارهٔ دو نفر نیز حقیقت دارد؟ زیرا گفته شده است: «آنگاه ترسندگان خدا با یکدیگر مکالمه کردند، و خداوند گوش داد و سخنان ایشان را شنید» (ملاکی، ۳: ۱۶). و از کجا معلوم است که این مطلب حتی دربارهٔ یک نفر هم گفته شده است؟ از آنجا که مرقوم است: «درهرجا که نام خود را یادکنم، من به‌سوی تو می‌آیم و تو را برکت می‌دهم» (سفر خروج، ۲۰: ۲۴) (آووت، ۷: ۳).

«آن‌کس که در راهی می‌رود و دربارهٔ مطالب تورات اندیشه می‌کند و آن را تکرار می‌نماید، و ناگهان مطالعهٔ خود را قطع می‌کند و می‌گوید: این درخت چه نیکو منظر است، این زمین شخم خورده چه زیبا است، کتاب مقدس پای او چنین حساب می‌کند که گویی به زندگی خود زیان وارد آورده است» (۹: ۳).

«هر آن‌کس که مطلبی از درس خود را فراموش کند، کتاب مقدس پای او چنین حساب می‌کند که گویی به جان و عمر خود خیانت کرده است. چنانکه گفته شده است: «فقط مواظب خویشتن باش، و از جان خود با دقت تمام توجه کن که مبادا چیزهایی را که چشمان تو دیده‌اند فراموش کنی» (سفر تثنیه، ۴: ۹). آیا می‌توان گفت که این مطلب دربارهٔ کسی که درس و مطالعه برایش دشواری دارد نیز صادق است؟ برای آنکه چنین تصویری نشود، گفته شده است: «و مبادا که در تمام ایام زندگی‌ات از دل تو دور شوند» (آیهٔ فوق). از این رو انسان در صورتی به جان و عمر خود خیانت می‌کند که عمداً بیکار بنشیند و به مطالعه و تحصیل نپردازد و بدین وسیله معلومات خود را از ذهن و دل خویش دور سازد و آنها را به‌دست فراموشی بسپارد» (آووت، ۳: ۱۰).

«هر آن‌کس که ترسش از خطا کاری بیشتر از عقل و علمش (یعنی دانش تورات) باشد. عقل و علمش پایدار خواهد ماند، ولی آن‌کس که عقل و علمش از ترسی که از خطا کاری دارد زیادتر باشد، عقل و علمش را ثباتی نخواهد بود.

هر آن‌کس که کارهای نیکش بیشتر از عقل و علمش باشند، عقل و علمش پا برجا خواهد ماند. ولی آن‌کس که عقل و علمش زیادتر از کارهای نیکش باشد، عقل و علمش پایدار نخواهد ماند» (۳، ۱۱ و ۱۲) «افراد ملت اسرائیل عزیز هستند که وسیلهٔ نفیس (تورات) برای کسب دانش و عزت بدانها عطا شد. محبت بیشتری که با آنها شده این است که به‌خود آنها اطلاع داده شده است که این وسیلهٔ نفیس، که دنیا توسط آن آفریده شد، به آنها عطا گردیده است. چنانکه گفته شده است: «زیرا که تعلیم و پند خوبی را بشما داده‌ام، پس تورات مرا ترک مینمایید» (امثال سلیمان، ۴: ۲) (آووت، ۳: ۱۸).

«اگر تورات و علم و دانش نباشد، ادب و تربیتی وجود ندارد. و اگر ادب و تربیت نباشد، تورات و علم و دانش ثمری نمی‌بخشد. اگر عقل نباشد، ترس از خدا نیست. و اگر ترس از خدا نباشد، عقل فایده‌ای ندارد. اگر معرفت و دانش نباشد، فهم و تشخیص وجود ندارد، و اگر فهم و تشخیص نباشد، معرفت و دانش به دست نمی‌آید. اگر وسیلهٔ کسب معیشت فراهم نباشد، تحصیل تورات و علم و دانش میسر نمی‌گردد، و اگر تورات و علم و دانش نباشد، کسب معیشت آسان نیست» (۳: ۲۱).

«قوانین مربوط به قربانیهایی که از کبوتر و فاخته تقدیم می‌کنند، و قوانین مربوط به پاکی زنان، از قوانین مهم و اصلی تورات است. علوم هیئت و هندسه و دانستن ارزش حروف کلمات به حساب ابجد،

درجه دوم از دانش است» (۳: ۲۳) (۱).

«آنکس که تورات را به نیت تعلیم دادن آن می‌آموزد، به او فرصت و امکان آن را می‌دهند که هم خود بیاموزد و هم به دیگران تعلیم دهد. ولی آن کس که تورات را به نیت اجرای فرامین آن می‌آموزد، به وی فرصت و امکان می‌دهند که آن را بیاموزد، تعلیم دهد، نگاه دارد و عمل نماید» (۶: ۴).

«از تورات تاجی مساز که بوسیله آن خود را بزرگ کنی و کسب مقام و شهرت نمایی، و نیز آن را تیشه‌ای قرار مده که با آن حفر و کاوش کنی (یعنی آنکه از مطالب و دانش تورات استفاده مادی و دنیوی مبر و از این روی هیل می‌گفت هر آنکس که از تاج افتخار تورات استفاده مادی و دنیوی ببرد. تباه خواهد شد). از این نکته این را بیاموز که هر آن کس که از مطالب تورات استفاده و لذت مادی و دنیوی ببرد، از لذتهای روحانی جهان آینده محروم خواهد ماند» (۴: ۵ یا ۷) (۲).

«هر آن کس که تورات را احترام می‌کند، خود در پیش مردم عزتمند خواهد گشت. و هر آن کس که تورات را بیحرمت می‌نماید. خود او در نظر مردم خوار و خفیف خواهد شد» (۴: ۸).

«هر آن کس که احکام تورات را هنگام فقر و تنگدستی اجرا می‌کند، سرانجام این فرامین را با داشتن ثروت و عزت انجام خواهد داد. و هر آن کس که اوامر تورات را به خاطر ثروت و عزتی که دارد به‌جانی آورد. عاقبت الامر از اجرای آن، به خاطر فشار فقر و بیچیزی محروم خواهد ماند» (۴: ۱۱).

«از کار و کسب و اشتغالات دنیوی کم کن و در عوض به مطالعه و تحصیل تورات پرداز، و در مقابل همه کس متواضع و فروتن باش. و اگر از مطالعه و تحصیل تورات غفلت ورزی، عوامل بسیاری یافت خواهند شد که تو را از کار و کسب دنیوی بازدارند و از علم تورات محروم سازند، اما اگر برای تحصیل تورات و انجام فرامین آن زحمت بکشی، خداوند مزد و پاداشی زیادی دارد که به تو بدهد» (۴: ۱۲).

«در آموختن (تورات) بسیار مواظب باش که چیزی را به اشتباه فرا نگیری. زیرا که اشتباه در آموزش تورات یک گناه عمد محسوب خواهد شد» (۴: ۱۶).

«خود را آواره و در بدر کن تا به محلی برسی که در آن تحصیل تورات برای تو میسر باشد، و مگو که تورات خود عقب تو خواهد آمد، و این که دوستان تو را مالک آن خواهند کرد. و بر عقل و فهم خود زیاد تکیه مکن» (چون عقل و فهم انسان هر قدر زیاد باشد، هنوز ناقص است) (۴: ۱۸).

«اشخاصی که طالب علم هستند و یا برای تحصیل تورات به مدرسه میروند، بر چهار نوع اند. آن کس که به مدرسه می‌رود ولی به آنچه در آنجا می‌آموزد عمل نمی‌کند، فقط پاداش مدرسه رفتن را برای خود کسب می‌کند. آن کس که قوانین تورات را اجرا می‌کند ولی به مدرسه نمی‌رود که علم آن را بیاموزد، پاداش عمل کردن به او داده خواهد شد. آن کس که هم به مدرسه می‌رود و هم بر طبق آنچه می‌آموزد عمل می‌کند، پارسا و نیکو کار است. ولی آن کس که نه به مدرسه می‌رود و نه بر طبق احکام تورات

۱ - مقصود این گفتار آن است که مطالبی از تورات که به‌ظاهر ناچیز و کم اهمیت به‌نظر می‌رسد، در واقع بسیار مهم است، در صورتی که علوم دنیوی در درجه دوم از اهمیت قرار دارد.

۲ - در دوران تلمود و در قرنهای بسیاری بعد از آن، دانشمندان یهود، گذشته از تعلیم و تدریس به کودکان که بطور رایگان انجام می‌دادند، کار هم می‌کردند و معیشت خود را از راه اشتغال به کارهای دستی و صنعتی به دست می‌آوردند.

رفتار می‌کند، شریر و بدکار است» (۵ : ۱۴ یا ۱۵).

«وقتی که طفل پنج ساله شد، باید آموختن کتاب مقدس را آغاز کند. در دهسالگی باید به آموزش میشنا پردازد، و پانزده سالگی هنگام تحصیل تلمود است» (۵ : ۲۱ یا ۲۳).

«(مطالب و مندرجات تورات را) دفعات بسیاری مرور و مطالعه کن، زیرا همه چیز در آن یافت می‌شود. در آن بنگر و خود را با تحصیل آن پیر و سپید موی کن، و از آن دور مشو. زیرا قانونی بهتر از آن نمی‌توانی داشت» (۵ : ۲۴ یا ۲۵).

ششمین فصل رساله «آوت» ، قسمتی است که به آن افزوده شده، و به نام «فصل تحصیل تورات» معروف است. تمام مطالب این فصل مربوط به موضوع مورد بحث ما است.

«هر آن کس که برای نفس تحصیل و محض رضای خدا به آموختن و مطالعه تورات می‌پردازد، موفق به کسب امتیازات بسیاری می‌شود. و نه‌همین و بس، بلکه او شایسته آن است که تمام جهان به‌خاطر او خلق شده باشد و دنیا مدیون او است. او دوست و محبوب و دوستدار خداوند و دوستدار نوع بشر و شاد کننده خدا و خوشحال کننده مخلوقات خوانده می‌شود. تورات جامه فروتنی و ترس از خدا را به او می‌پوشاند، و او را آماده و شایسته آن می‌کند که عادل و پارسا و نیکو کار و راستکار و امین باشد. وی را از خطاکاری به‌دور می‌دارد و به تقوی نزدیک می‌کند. مردمان از مشورت و حکمت کامل او و از فهم و ادراک و نیروی روحانی وی استفاده می‌کنند. چنانکه گفته شده است: «مشورت و حکمت کامل از آن من است، من فهم هستم و نیرو مال من است» (امثال سلیمان، ۸ : ۱۴). تورات به او سلطنت و حکومت و قضاوت با بصیرت می‌دهد. اسرار و رازهای تورات برای او کشف می‌شود، و مانند چشمه‌ای می‌شود پر آب و زورآور، و برسان نهری که جریان آب آن هرگز قطع نمی‌گردد. او فروتن و پر تحمل می‌شود، و اگر کسی به او اهانت کند، وی را می‌بخشاید. تورات او را بزرگ می‌کند و مافوق همه چیز قرار می‌دهد» (آوت، ۶ : ۱).

در هر روز يك «بت قول» (منادی آسمانی) از کوه سینا خارج می‌شود و ندا در می‌دهد و چنین می‌گوید: «وای به حال مردم به خاطر اهانتی که به تورات وارد می‌آورند. زیرا هر آن کس که به مطالعه و تحصیل تورات نمی‌پردازد. توبیخ شده الهی خوانده می‌شود. و همین گونه گفته شده است: «لوحها صنعت خدا بودند، و خط آن هم خط خدا بود، که روی لوحها نقش شده بود» (سفر خروج، ۳۲ : ۱۶). در این آیه مخوان «حاروت». Haruth. یعنی «نقش شده»، بلکه بخوان «حروت». Heruth. یعنی «آزادی». زیرا آزاد واقعی فقط آن کسی است که خود را با مطالعه و تحصیل تورات مشغول می‌دارد. و هر آن کس که مشغول مطالعه و تحصیل تورات می‌شود، اعتلا می‌یابد چنانکه گفته شده است «ازمتانا Mattanah. به نحلیئل. Nahaliel. و از نحلیئل به باموت Bamoth کوچ کردند» (۱) (سفر اعداد، ۱۹ : ۲۱) (آوت، ۶ : ۲).

چنین است راه و رسم آموزش تورات: نانت را با نمک بخور (به خوراك كم قناعت کن)، آب

۱ - این سه کلمه اسامی مکانهایی هستند، ولی در این جا آنها را طبق معنی تحت‌اللفظی شان تفسیر کرده‌اند. متانا یعنی «هدیه»، نحلیئل یعنی «میراث خداوند»، و باموت یعنی «مکانهای بلند». بنابراین، معنی این آیه چنین خواهد بود. «آن کس که هدیه (تورات) را می‌پذیرد، میراث خداوند را نصیب می‌برد و به مراتب عالی ارتقا می‌یابد».

را به اندازه بنوش ، روی زمین بخواب (از نداشتن وسائل آسایش ناراحت مباش) ، رنج و ریاضت را در زندگی بر خود هموار کن ، و در راه تحصیل تورات زحمت بکش . اگر چنین کنی ، « خوشا به تو ، و خوشا به حال تو » . (مزامیر داود ، ۱۲۸ : ۲) . « خوشا به تو ، در این جهان ، و خوشا به حال تو ، در جهان آینده » (آووت ، ۶ : ۴) .

« مقام تورات از مقام کهانت عظمی و حتی از مقام فرمانروائی والاتر است . زیرا لازمه رسیدن به فرمانروائی داشتن سی شرط است ، و لازمه احراز مقام کهانت عظمی دارا بودن بیست و چهار شرط ، در صورتی که برای تحصیل تورات و عالم شدن در آن چهل و هشت شرط لازم است ، و آنها عبارتند از : مطالعه و تحصیل ، شنیدن با گوش ، تلفظ با لبها ، ادراک و فهم در دل ، بیم از گناهکاری ، ترس از خدا ، فروتنی ، شادمانی ، پاکی ، خدمت کردن به دانشمندان دقت کردن در جزئیات درس با همدرسان ، مباحثه با شاگردان ، متانت و فکر سنجیده ، مطالعه کتاب مقدس ، آموختن میثنا ، کم کردن کارهای تجارتي ، اعتدال در امور زنا شویی ، کم کردن تلذذ ، کاستن از ساعات خواب ، کم کردن معاشرت و گفتگو با مردم ، کم کردن خنده و تفریح ، طاقت و تحمل ، قلب پاک و خوب ، ایمان به دانشمندان ، تحمل رنج و مشقت و ریاضت ، مقام و مرتبت خود را شناختن ، راضی و خشنود بودن از قسمت خود ، سنجیده سخن گفتن ، ادعای زیاد نداشتن محبوب بودن ، خدا را از صمیم قلب دوست داشتن ، محبت کردن به مردم ، عدالت و احسان را دوست داشتن ، راستی و درستی را دوست داشتن ، علاقه مند بودن به شنیدن نصیحت ، دوری جستن از عزت دوستی و تفاخر نکردن به علم و دانش خود ، شادی نکردن در دادن فتوی ، همکاری با رفقا ، قضاوت صحیح کردن دربارهٔ ممنوع و خوشبین بودن نسبت به او ، هدایت همنوع به راه حقیقت و به صلح و دوستی ، آرام و دلگرم بودن در آموزش و مطالعه ، پرسیدن و جواب دادن ، شنیدن و افزودن بر علم و دانش خود ، آموختن به منظور آموزش به دیگران ، آموختن به منظور انجام دادن فرامین الهی ، معلم و استاد خود را دانشمند تر کردن ، دقت در شنیدن و فهم مطالب او ، و در نقل هر گفتار نام گویندهٔ آن را ذکر کردن (۶ : ۶) .

« عظیم است تورات ، که به کسانی که فرامین آن را انجام می دهند ، در این جهان و در جهان آینده زندگی می بخشد » . (۶ : ۷) .

« ربی یوسه بن قیسا گفته است : روزی از جاده ای عبور می کردم و شخصی به من برخورد کرد . به من سلام کرد و من جواب سلامش را دادم . آنگاه از من پرسید : ای استاد ، تو اهل کدام شهر هستی ؟ به او گفتم : من در شهر بزرگی ساکنم که مرکز دانشمندان و کاتبان است . او سپس به من گفت : اگر تو مایل باشی که در شهر ما زندگی کنی ، من به تو هزاران هزار دینار طلا و جواهر گرانبها و مروارید خواهم داد . من در جواب وی گفتم : اگر تو همهٔ سیم و زر و جواهر قیمتی و مروارید های جهان را به من بدهی ، با وجود این من جز در شهری که مرکز علم تورات باشد زندگی نخواهم کرد . و داود پادشاه اسرائیل نیز در کتاب مزامیر خود چنین گفته است : « تورات و بیانات تو برای من از هزاران سکهٔ طلا و نقره بهتر و با ارزشتر است » (مزامیر داود ، ۱۱۹ : ۷۲) . و نهمین و بس ، بلکه باید بدانی که در ساعت رحلت انسان از این عالم ، نه سیم و زر به همراه او می رود ، و نه جواهر گرانبها و مروارید هایش . یگانه چیزی که او می تواند با خود بدان جهان ببرد ، فقط توراتی که در این دنیا تحصیل کرده ، و اعمال نیکی است ، که در مدت عمر خود انجام داده است » (آووت ، ۶ : ۹) .

ذات قدوس متبارک پنج چیز را در این جهان به خود تخصیص داده و آنها را ثروت خویش خوانده

است. آنها عبارتند از تورات، آسمان و زمین، ابراهیم، ملت اسرائیل، و معبد بیت همیقداش. ما از کجا بدانیم که تورات مال خدا است و ثروت او خوانده شده است؟ از این آیه که گفته است: «خداوند مرا (مقصود از عقل است و تورات نیز به همین نام خوانده شده است) در ابتدای طریقت خود تحصیل کرد و بدست آورد، قبل از اعمال خویش از ازل» (امثال سلیمان، ۸: ۲۲). (آووت، ۶: ۱۰).

گفتارهای فوق که تنها از يك رساله میشناساستساخ شده است، از مقام شامخی که تورات در زندگی یهودیان پیرو تلمود دارد، به فصاحت سخن می‌گوید. تورات نه تنها شالوده‌ای است که زندگی یهودیان روی آن بنا شده است، بلکه آن را یگانه‌اساس محکم و مطمئنی می‌دانند که نظام همه عالم هستی بر روی آن استوار است. بدون احکام تورات، آشفستگی و هرج و مرج اخلاقی در جهان حکمفرما خواهد شد. و از این رو تورات می‌بایستی همیشه و حتی پیش از آفرینش جهان وجود داشته باشد. «اگر به‌خاطر تورات نبود، آسمان و زمین دوام نمی‌آورد». چنانکه گفته شده است: «اگر عهد من (یعنی تورات) در روز و شب نمی‌بود، من قوانین آسمان و زمین را وضع نمی‌کردم» (ارمیا، ۳۳: ۲۵) (پساحیم، ۶۸: ب). دلیل دیگر برای از پیش وجود داشتن تورات در گفتار زیر آمده است: «تو می‌یابی که شیوه خدای حاضر در همه‌جا چنین است، که او به آنچه که برایش عزیز است، بر چیزهای دیگر حق تقدم می‌نهد. بدان جهت او تورات را قبل از هرچیز آفرید، که تورات از همه آفریده‌ها نزد او عزیزتر است. چنانکه گفته شده است: «خداوند مرا در ابتدای طریقت خود تحصیل کرد و بدست آورد، قبل از اعمال خویش از ازل» (سیفره دواریم، ۲۷: صفحه ۷۶ الف).

بنا به يك نظر: «تورات دوهزار سال پیش از خلقت عالم به‌وجود آمد» (برشیت‌ربا، ۸: ۲). لکن بنا به عقیده دیگر: نهصد و هفتاد و چهار دوره پیش از آفرینش جهان تورات نوشته شده بود و در پناه ذات قدوس متبارك قرارداداشت (آووت ربی ناتان، ۳۱) (۱).

این اندیشه که نظم جهان بسته به‌وجود تورات است، بدین گونه بیان شده است: «ذات قدوس متبارك هنگام آفرینش جهان با موجودات عالم پیمان گذاشت و به آنها فرمود: اگر به هنگام بنی اسرائیل تورات را بپذیرید. دوام خواهید آورد. وگرنه، من شما را به حالت آشفستگی و ویرانی باز خواهم گردانید» (شبات، ۸۸ الف). این حقیقت که تنها در محیط احکام تورات نوع بشر می‌تواند زندگی سالم و اخلاقی دلپسند داشته باشد، از آیه زیر درك می‌شود: «و مردمان را مثل ماهیان دریا، و مانند حشراتی که حاکی ندارند میگردانی» (حقوق، ۱: ۱۴). چرا انسانها به ماهیان دریا تشبیه شده‌اند؟ تا به‌تو بفهماند، همان طور که ماهیان دریا اگر از آب خارج شوند و به خشکی روند بیدرنگ خواهند مرد، همان گونه نیز انسانها وقتی از مطالب تورات و احکام و فریضه‌های آن دوری جویند، نابود می‌شوند (عوود ازارا، ۳: ب).

همین نظر را ربی عقیوا به صورتی جالبتر در تمثیل معروف خود درباره ملت اسرائیل اظهار داشته است. زمانی حکومت ظالم روم حکمی صادر کرد که بنی اسرائیل نباید به مطالعه و تحصیل تورات اشتغال ورزند. پاپوس بن یهودا آمد و دید که ربی عقیوا مردم را دور خود جمع می‌کند و با آنها علناً به مطالعه و تحصیل تورات می‌پردازد. پاپوس بدو گفت: عقیوا! مگر تو از این حکومت ظالم نمی‌ترسی که برخلاف

۱ - این عقیده مبتنی بر آیه زیر است: «کلامی (یعنی تورات) را که او به‌هزار نسل فرمود». (مزامیر داود، ۱۰۵: ۸). اما تورات در زمان موسی که بیست و ششمین پشت از آدم ابوالبشر بود به‌جهان نازل شد. از این رو می‌بایستی نهصد و هفتاد چهار دوره قبل از خلقت آدم تورات به‌وجود آمده باشد (برشیت‌ربا، ۴: ۲۸).

حکمش رفتار می‌کنی؟ ربی عقیوا در جواب گفت: برای تو مثالی می‌آورم. یک روباه از کنار نهری می‌گذشت، و دید که ماهیان هراسان از جایی به‌جای دیگر می‌شتابند و گرد هم جمع می‌شوند. روباه از ایشان پرسید: شما از چه می‌گریزید؟ ماهیان گفتند: از ترس تورهایی که انسانها برای صید ما در آب می‌افکنند. روباه گفت: آیا مایلید که از آب بخشکی‌روید تا همان‌گونه که اجداد من با اجداد شما با هم زندگی می‌کردند، ما نیز در جوار یکدیگر بسربریم؟ ماهیان به‌وی گفتند: آیا تو همان هستی که دربارها می‌گویند زیرک‌ترین حیوانات است؟ لکن تو زیرک و عاقل نیستی، بلکه خیلی هم نادان هستی. زیرا اگر ما در محیط مناسب زندگی خودمان که آب است درخوف و تشویش هستیم به طریق اولی در خشکی که مرگ در کمین ما است وحشت بیشتری داریم، سپس ربی عقیوا از مثالی که آورده بود چنین نتیجه گرفت: وضع ما نیز به همین گونه است. اکنون که ما مشغول مطالعه و تحصیل تورات هستیم درباره آن گفته شده است: «زیرا که همین مایه حیات و باعث طول عمرتو است» (سفر تثیبه، ۳۰: ۲۰)، در چنین وضع بدی قرار داریم. پس اگر برویم و آن را ترک کنیم، به طریق اولی وضع ما بدتر و خطرناکتر خواهد شد» (پراخوت، ۶۱ ب).

نیروی حیات بخش تورات امری است که بارها به آن اشاره شده و درباره آن بحث کرده‌اند. «و این است توراتی که موسی پیش‌روی بنی اسرائیل نهاد» (سفر تثیبه، ۴: ۴۴). «اگر انسان توفیق یافت و فرامین تورات را بجای آورد، تورات برای او اکسیر حیات می‌شود. لکن اگر به فریضه‌های آن عمل نکرد، تورات برای او سم قتل می‌شود» (۱) (یوما، ۷۲ ب). تورات دارویی است برای همه درد ها. «اگر انسان در سفر باشد و کسی را همراه خود نداشته باشد، خود را با مطلب تورات مشغول کند. چنانکه گفته شده است. «زیرا که آنها تاج (۲) زیبایی هستند» (امثال سلیمان، ۱: ۹). اگر به سر درد گرفتار شود، خود را با مطالب تورات سرگرم سازد. زیرا که گفته شده است: «برای سرتو» (آیه فوق). اگر گلو درد دارد، خود را با مطالب تورات مشغول کند. زیرا که گفته شده است: «و گردن بندها گرد گردن تو» (آیه فوق). اگر از درد امعاء رنج می‌برد، به مطالعه تورات پردازد. زیرا که گفته شده است: «این برای ناف تو شفا خواهد بود». (امثال سلیمان، ۲: ۸).

اگر استخوانهایش درد می‌کند. خود را با مطالعه و تحصیل تورات مشغول سازد. زیرا که گفته شده است: «و شربتی خواهد بود برای استخوانهایت» (آیه فوق). و اگر تمام بدنش درد می‌کند، خود را با مطالعه و تحصیل تورات مشغول سازد. که گفته شده است: «زیرا که (تورات) برای تمامی تن و بدن او شفا می‌باشد» (امثال سلیمان، ۴: ۲۲) (عرووین، ۵۴ الف).

تورات به‌عنوان منعکس‌کننده میل و اراده الهی، از هر جهت کامل است. مقصود این آیه چیست که می‌گوید: «هر که از درخت انجیری نگهبانی کند، میوه‌اش را خواهد خورد» (امثال سلیمان، ۲۷: ۱۸)؟ چرا تورات به انجیر تشبیه شده است؟ برای اینکه در هر نوع از سایر میوه‌ها، قسمتی که به دور انداخته می‌شود. خرما هسته دارد، انگور دانه دارد، انار پوست دارد و غیره. در صورتی که انجیر تماماً خوردنی است. به همان گونه، در تورات مطلبی یافت نمی‌شود که قابل استفاده نباشد» (یلقوط شیمعونی، ۲: ۲).

۱ - در اینجا روی کلمات «نهاد» (به عبری «سام») و «اکسیر» و «سم» (به عبری «سم») بازی شده است.

۲ - در اینجا از تشابه کلمات «لویا» Levayah. به معنی «همراهی»، و «لیویا» Livyah. به معنی «تاج استفاده شده است.»

در گفتار زیر به نحوی جالب از تورات ستایش به عمل آمده و کمال مطلق آن وصف گردیده است :

« مطالب تورات به آب ، به شراب ، به روغن ، به عسل و به شیر تشبیه شده است . به آب ، چنانکه گفته شده است : « ای جمیع تشنگان ، به سوی آب بیایید » (اشعیاء، ۵۵ : ۱) . همان‌طور که آب از این سو تا آن سوی جهان را فرا گرفته است ، همان‌گونه نیز دانش تورات از یک سوی جهان تا سوی دیگر گسترده است . همان‌طور که آب مایهٔ حیات جهان است ، همان‌گونه نیز تورات مایهٔ حیات دنیا است . همان‌طور که آب از آسمان به زمین می‌بارد ، همان‌گونه نیز تورات از آسمان نازل شده است . همان‌طور که آب روح را تازه می‌کند ، همان‌گونه نیز تورات فرحبخش روان است . همان‌طور که آب انسان را از پلیدیهای جهانی پاک می‌کند ، همان‌گونه نیز تورات ناپاکیهای روح را می‌زداید . همان‌گونه که آب قطره قطره فرو می‌چکد و سرانجام به جویبار ها مبدل می‌گردد ، همان‌گونه نیز انسان دو مطلب از تورات را امروز می‌آموزد و دو مطلب آن را فردا ، تا عاقبت چشمه‌ای فیاض از علم و دانش شود . همان‌طور که تا انسان تشنه نباشد آب خوشگوار نیست ، همان‌گونه تا شخص شدیداً مشتاق تورات نباشد ، از آن لذت نمی‌برد . همان‌طور که آب سطح بلند را رها می‌کند و به سطح پائینتر می‌رود ، همان‌گونه تورات اشخاص مغرور و متکبر را ترك می‌گوید و به سوی کسانی می‌رود که متواضع و فروتن باشند . همان‌طور که آب در ظروف سیمین و زرین تازه باقی نمی‌ماند لکن در ناچیزترین ظروف یعنی ظروف سفالین تازگی خود را به خوبی حفظ می‌کند ، همان‌گونه تورات در ذهن کسی باقی می‌ماند که خود را مانند ظروف سفالین حقیر و ناچیز شمرد . همان‌طور که یک شخصیت بزرگ خجالت نمی‌کشد به شخص کوچکتر از خود بگوید کمی آب به من بده تا بنوشم ، همان‌گونه یک دانشمند بزرگ خجالت نمی‌کشد به شخصی که از لحاظ علم و دانش از او کمتر است بگوید : « یک فصل ، یا یک مطلب یا یک آیه یا حتی یک حرف را به من بیاموز » . همان‌طور که اگر شخصی شنا کردن نداند در آب غرقه خواهد شد . همان‌گونه اگر نداند چگونه در دریای علم تورات شنا کند و مطالب آن را به‌طور صحیح تفسیر نماید و تعلیم دهد سرانجام در آن غرقه خواهد شد و ذخایر معنوی خود را به باد خواهد داد .

ممکن است گفته شود اگر آب مدت درازی در یک ظرف راكد بماند ، سرانجام بد رنگ و بد بو و فاسد می‌شود ، و به یقین مطالب تورات نیز چنین خواهد بود ، از این جهت است که این مطالب را به شراب نیز تشبیه کرده‌اند . همان‌طور که شراب هرچه بیشتر در ظرف بماند و کهنه تر گردد ، بهتر و عالی‌تر می‌شود ، مطالب تورات نیز هرچه بیشتر در ذهن انسان بمانند ، روشن‌تر و پرمغزتر می‌شوند . باز ممکن است بگویند همان‌طور که آب دل را شاد و شخص را خوشحال نمی‌کند ، مطالب تورات هم چنین نقصی را دارند ، از این رو مطالب تورات به شراب تشبیه شده‌اند . همان‌طور که شراب دل را خوش می‌کند و شخص را به وجد می‌آورد ، همان‌گونه نیز مطالب تورات انسان را خوشحال می‌کنند و او را به‌جد و طرب می‌آورند . ممکن است گفته شود ، که شراب سررا به درد می‌آورد و برای بدن مضر است ، پس مطالب تورات نیز همین عیب را دارند ، از این جهت است که این مطالب به روغن نیز تشبیه شده‌اند . همان‌طور که روغن سر و بدن را قوت می‌بخشد و باعث لطافت آن می‌شود ، مطالب تورات نیز به سر و تن نیرو می‌بخشد و مایهٔ لطافت و طراوت آن می‌باشند . اما ممکن است بگویند ، روغن در آغاز تلخ و در آخر شیرین است ، پس مطالب تورات نیز همین نقص را دارند ، از این جهت است که این مطالب به عسل و شیر نیز تشبیه شده‌اند . همان‌طور که آنها همیشه شیرین هستند ، مطالب تورات نیز حلاوت خود را همواره حفظ می‌

کنند . اما ممکن است بگویند که در کندوی عسل حجره های موم یافت می شود که طعم آن را نامطبوع می کند ، پس یقین مطالب تورات نیز چنین عیبی را دارند ، از این رو این مطالب به شیر نیز تشبیه شده اند . همان طور که شیر پاک است ، همان گونه مطالب تورات پاک و بری از عیب است . اما ممکن است بگویند ، همان طور که شیر بیمزه است ، پس یقیناً مطالب تورات نیز به مذاق انسان خوش نمی آید ، از این رو است که این مطالب به عسل و شیر تشبیه شده است . همان طور که شیر و عسل چون با هم در آمیزند برای بدن ضرری ندارند ، همان گونه نیز مطالب تورات هرگز نمیتوانند برای انسان مضر تبخس باشند . (شیر هشیریم ربا مربوط به آیه ۲ از فصل ۱) .

از آنجا که مزایای تورات به حد کمال مطلق رسیده است ، پس دیگر نمی توان آن را از آنچه اکنون هست بهتر کرد ، و در نتیجه خداوند هرگز آن را لغو و باطل نخواهد نمود ، و الهام دیگری را برای ملت یهود جانشین آن نخواهد ساخت . این عقیده درباره دین یهود مبتنی بر آیه ذیل است : « آن (تورات و فرمان خدا) در آسمان نیست » (سفر تثییه ، ۴ : ۳۰ ، ۱۲) ، که آن را بدین گونه تفسیر کرده اند : « مبادا بگویند که موسای دیگری خواهد آمد ، و برای ما تورات دیگری را از آسمان خواهد آورد . از این رو است که از هم اکنون من به شما اطلاع می دهم که : « آن (تورات و فرامین خدا) در آسمان نیست . » یعنی آنکه چیزی از آن در آسمان باقی نمانده است » (دواریم ربا ، ۸ : ۶) .

۴- تحصیل تورات

اگر تورات باید قانون و راهنمای زندگی انسان باشد ، پس لازم است که آنرا نیک فرا گرفت و دانست ، در نتیجه ، تحصیل تورات مهمترین و عالی ترین وظیفه هر فرد یهودی است ، و یک فریضه دینی طراز اول به شمار می آید . در واقع این فریضه بخشی از مراسم پرستش خداوند محسوب می شود . درباره این آیه : « که خداوند خدای خود را دوست بدارید و او را به تمامی قلب و به تمامی جان خود پرستش کنید » (سفر تثییه ، ۱۱ : ۱۳) ، چنین تفسیر شده است : « پرستش خدا یعنی تحصیل تورات » (سیفره دواریم مربوط به آیه فوق ، بند ۴۱ ، صفحه ۸۰ الف) .

دانشمندان یهود هرگز از زیاده گویی و اصرار در این باره که شخص باید عمر خود را صمیمانه وقف تحصیل تورات کند ، کوتاهی نکرده و خسته نشده اند . عباراتی را که در زیر نقل می شود می توان نمونه ای از اندرز های بیشماری دانست که درباره تحصیل تورات در تلمود آمده است : « اینها مطالبی است که اندازه و حدی برای آن تعیین نشده است : پناه . Péah (باقی گذاردن محصول گوشه مزرعه برای فقرا ، سفر لایوان ، ۲۳ : ۲۲) ، بیکوریم . Bikkurim (آوردن نوبر میوه ها به معبد بیت همیقداش ، سفر خروج ، ۲۳ : ۱۹) ، قربانیایی که باید در سه عید پسخ ، شاووعوت و سوکوت بعنوان قربانی زیارت در معبد بیت همیقداش تقدیم شود (سفر تثییه ، ۱۶ : ۱۶) ، احسان به هموعان و انجام دادن کار های خیر ، و تحصیل تورات . اینها است که انسان از ثمره و سود آن در این جهان بهره مند می شود ، و اصل مایه آن برای دنیای دیگر باقی می ماند : پاس داشتن از والدین ، احسان به هموعان و انجام دادن کار های نیک ، برقرار ساختن صلح و محبت ، و تحصیل تورات که برابر است با همه آنها » (میشنا پناه ، ۱ : ۱) .

تفوق فریضه تحصیل تورات بر سایر فریضه ها از این سرچشمه می گیرد که اطلاع از فرامین خداوند

باید مقدم بر انجام دادن آنها باشد. به همین جهت نباید اجازه داد که هیچ عاملی آنرا متوقف سازد و مانع انجام آن شود. در دوران مظالم هادریان امپراطور سفاک رومی، وقتی که فرمانهایی صادر شد مبنی بر اینکه یهودیان حق ندارند مراسم دینی خود را انجام دهند و به تحصیل تورات بپردازند، یک مجلس مشاوره از طرف دانشمندان یهود در شهر لود (لیدا) تشکیل یافت، و یکی از مسائلی که در این مجلس مورد بحث قرار گرفت این بود که فریضه تحصیل تورات مهمتر است یا انجام دادن فرامین آن. «ربی طرفون گفت: انجام دادن فرامین تورات از تحصیل آن مهمتر است. ربی عقیوا گفت: تحصیل آن اهمیت بیشتری دارد و سایر دانشمندان حاضر در آن جلسه با عقیده ربی عقیوا موافقت کردند و اعلام داشتند که تحصیل تورات مهمتر است، زیرا آموختن تورات باعث می‌شود که انسان فرامین آن را انجام دهد». (قیدوشین، ۴۰ ب). همین نظریه از کلمات زیر استنباط شده است: «آنها را (فرامین تورات را) بیاموزید و متوجه باشید که انجامشان دهید» (سفر تثیبه، ۵: ۱). از آنجا که نخست به آموختن اشاره شده است، معلوم می‌شود که: «انجام دادن فریضه‌های تورات، نتیجه آموختن آن است، در صورتیکه آموختن همیشه نتیجه انجام دادن نیست. و مجازات اهمال در تحصیل تورات سنگین‌تر است تا کیفر گناه انجام ندادن فریضه‌های آن». (سیفره دواریم مربوط به آیه ۱۳ از فصل ۱۱ سفر تثیبه، بند ۴۱، صفحه ۷۹ الف).

یکی از دانشمندان گفته است: «تحصیل تورات از آباد کردن معبد بیت همیقداش مهمتر است» (مگیلا، ۱۶ ب). دانشمند دیگری اظهار داشته است: «انسان نباید حتی در ساعت مرگ نیز از حضور در مدرسه و تحصیل تورات خودداری کند» (شبات، ۸۳ ب). اهمیت فوق‌العاده تحصیل تورات در سؤال و جواب زیر به خوبی وصف شده است: «بن‌داماخواهر زاده ربی یشماعل از دایی خود پرسید: اکنون که من همه تورات را فرا گرفته‌ام، آیا مجاز هستم به مطالعه و تحصیل فلسفه یونانی بپردازم؟ ربی یشماعل در پاسخ او این آیه را خواند: «این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب درباره آن تفکر کن» (یوشع، ۱: ۸). سپس ربی یشماعل به گفته خود چنین افزود: «برو تحقیق کن و ببین که در چه ساعتی نه روز است و نه شب، و در آن ساعت به مطالعه و تحصیل فلسفه یونانی بپرداز» (مناحوت، ۹۹ ب).

هیچ عذر و بهانه‌ای برای تسامح در تحصیل تورات پذیرفته نمی‌شود، و گفتار زیر این نکته را تأیید می‌کند: «یک فقیر و یک ثروتمند و یک شخص شیر و بدکاره پس از مرگ در پیشگاه عدل الهی حاضر میشوند. از فقیر می‌پرسند: چرا در دوران زندگی خود به مطالعه و تحصیل تورات نمی‌پرداختی؟ اگر او در جواب بگوید که من در فقر و مسکنت به سر می‌بردم و همه را گرفتار کسب، همیشه بودم، به‌وی می‌گویند: آیا تو از هیلل فقیرتر بودی؟ درباره هیلل روایت کرده‌اند که او در مقابل کاری که می‌کرد روزانه نیم دینار مزد می‌گرفت. او نیمی از این پول را به‌دربان مدرسه می‌داد تا به او اجازه ورود بدهد، و بقیه آنرا صرف معاش خود و افراد خانواده‌اش می‌کرد. زمانی کاری پیدا نکرد و در نتیجه دیناری به‌دستش نیامد، و دربان هم نگذاشت که وارد مدرسه شود. هیلل از دیوار مدرسه بالا رفت و روی بام کنار دریچه‌ای نشست، تا مطالب تورات و سخنان خدای زنده و جاوید را که شمعیایا Shemaayah. و اوپلیون Avtalyon. تفسیر می‌کردند بشنود. روایت کرده‌اند که آن‌روزیکی از روزهای جمعه در سرمای زمستان بود و برف سنگینی می‌بارید. هیلل آن‌چنان در بحر لنت از استماع مطالب تورات مستغرق بود که به‌نزول برف توجهی نداشت، تا آنکه برف وی را کاملاً پوشانید و او زیر برف از حال رفت. فردا صبح به‌هنگام دمیدن

سپیده شمعیاً به اوطلیون گفت : برادر این اطاق هر روز در این لحظه روشن بود ، لکن امروز تاریک است ؟ شاید هوا ابری است . به بالا نگرستند و صورت مردی را پشت دریچه بام دیدند . به روی بام رفتند ، و هیلل را یافتند که زیر سه گز برف مدفون شده بود . وی را بیرون کشیدند ، تنش را شستند ، به بدنش روغن مالیدند ، نزدیک آتش جایش دادند و گفتند : این شخص آن چنان شایسته و ارجمند است که می توان برای نجات دادن او از مرگ به قدوسیت شنبه بیحرمتی کرد .

از ثروتمند می پرسند : چرا هنگام حیات به مطالعه و تحصیل تورات مشغول نمی شدی ؟ اگر بگویند که مردی ثروتمند بودم و کسب و کار و اداره امور تجارتی تمام وقت مرا می گرفت ، در جواب او می گویند : آیا تو از ربی العازار بن حرسوم . Harsom . ثروتمندتر بودی ؟ درباره ربی العازار بن حرسوم روایت شده است که پدرش برای او یک هزار دهکده و یک هزار کشتی به میراث گذاشته بود . با وجود این او هر روز یک انبار آرد روی دوش خود می گرفت و از شهری به شهری و از ایالتی به ایالت دیگر میرفت تا در آنجا تورات بیاموزد . زمانی خدمتکارانش (که او را شخصاً نمی شناختند) وی را به بیگاری گرفتند و بکار مجبورش کردند . وی بدیشان گفت : از شما خواهش می کنم که مرا رها کنید ، چون می خواهم بروم و تورات بیاموزم . ایشان در جواب گفتند : به جان اربابمان ربی العازار بن حرسوم که نمی گذاریم بروی . با آنکه آنها همگی خدمتکاران وی بودند ، او هرگز ایشان را ندیده بود . زیرا تمام شبانه روز وقت خود را صرف مطالعه و تحصیل تورات می کرد .

از شخص شریر و بدکار می پرسند : چرا در ایام عمر از مطالعه و تحصیل تورات خودداری می کردی ؟ اگر بگویند : من مردی زیارو و در چنگال شهوات نفسانی اسیر بودم ، می پرسند : آیا تو از یوسف فرزند یعقوب زیاتر بودی ؟ درباره یوسف روایت شده است که زلیخا همسر پوطیفار هر روز اغواش می کرد تا به گناه کردن با وی تن در دهد . جامه ای را که صبح در بر می کرد تا بدان وسیله یوسف را بفریبد ، به هنگام عصر نمی پوشید ، و بالعکس . با وجود آنکه زلیخا یوسف را تهدید می کرد که به زندانش خواهد افکند ، شکنجه اش خواهد داد ، و نایبش خواهد کرد ، و هر چند که به او قول می داد که ثروت عظیمی در اختیارش خواهد گذاشت ، یوسف هرگز تسلیم او نشد و خود را به گناه آلوده نساخت .

در نتیجه ، هیلل باعث محکومیت فقیران خطا کار ، ربی العازار بن حرسوم سبب سرافکنندگی ثروتمندان گناه آلوده ، و یوسف موجب سیاه رویی شریران و بدکاران خواهد شد (یوما ، ۳۵ ب) . اگر بنا باشد که مطالعه و تحصیل تورات تمام وقت و نیروی انسان را بگیرد ، پس مسأله کسب معیشت چگونه حل خواهد شد ؟ به این سؤال در بحثی که درباره آیه زیر به عمل آمده پاسخ داده شده است . « و تو غله و شیر و روغن را جمع آوری خواهی کرد » (سفر تثئیه ، ۱۱ : ۱۴) . این آیه می خواهد به ما چه بگوید ؟ از آنجا که نوشته شده است : « این کتاب تورات از دهان تو دور نشود ، بلکه روز و شب درباره آن تفکر کن » (یوشع ، ۸ : ۱) . آیا می توان چنین اندیشید که این کلمات را باید طبق معنی تحت اللفظی آن تعبیر نمود ؟ از این رو آیه دیگری یافت می شود که می گوید : « و تو غله و شیر و روغن را جمع آوری خواهی کرد » . یعنی در حین تحصیل تورات باید کسب و کار و مشغله دنیوی نیز داشته باشی . سخنان فوق عقیده ربی یشماعل است . لکن ربی شیمعون بن یوحای می گفت : آیا ممکن است که انسان همه وقت خود را صرف کار های دنیوی بکند ، در زمان شخم زمین خود را شخم بزند ،

به‌هنگام بذرافشانی تخم بکار ، در فصل درومحصول خود را درو کند ، در زمان خرمنکوبی خرمن خود را بکوبد ، و وقتی که باد می‌وزد آن را باد بدهد ، در این صورت پس کی به‌تحصیل تورات خواهد پرداخت؟ بلکه حقیقت امر این است ، که اگر افراد ملت اسرائیل طبق رضایت خدای حاضر در همهجا رفتار کنند و فرامین او را اجرا نمایند، کارهایشان به‌وسیله‌دیگران انجام خواهد گرفت. چنانکه گفته شده است: « بیگانگان برخاسته و گله‌های شما را خواهند چرانید ». (اشعیا ، ۶۱ : ۵) . اما اگر اسرائیلی‌ها طبق میل خدای حاضر در همهجا عمل نکنند و فریضه‌های او را بجا نیاورند، کارهایشان باید به‌وسیله خودشان انجام گیرد . چنانکه گفته شده است: « و تو (یعنی خودت) غله و شیر و روغنت را جمع‌آوری خواهی کرد ». و نه همین و بس ، بلکه کارهای دیگران را نیز ایشان انجام خواهند داد . چنانکه گفته شده است: « و تو دشمنان خود را خدمت خواهی کرد ». (سفر تثنیه ، ۲۸ : ۴۸) . ابائی .

Abbai . گفت : اشخاص بسیاری طبق تعلیم ربی‌یشماعل عمل کردند ، و موفق شدند . ولی آنان که طبق تعلیم ربی شیمعون بن یوحای رفتار کردند ، کامیاب نگردیدند . راوا ، به‌شاگردان خود می‌گفت: از شما خواهش می‌کنم در روزهای ماه نیشان و ماه تیشری (۱) برای تحصیل به‌نزد من نیایید . تا آنکه در سراسر سال درباره‌ معیشت خود نگرانی و تشویش نداشته باشید » (براخوت ، ۲۵ ب) .

کلیه دانشمندان یهود بر این عقیده‌اند که تحصیل علم نباید به‌کلی مانع کسب معیشت شود . ایشان حدوسط این دو را به‌عنوان یک راه حل عالی توصیه کرده ، و انسان را از افراط در هر دو کار برحذر داشته‌اند . از این رو است که از یک طرف گفته‌اند : « بیا و بنگر که مردم این دوره مانند مردم دوره‌های قبل نیستند . مردم دوره‌های پیش ، مطالعه و تحصیل تورات را وظیفه اصلی خود می‌دانستند ، و کار و کسب را فرع آن به‌حساب می‌آوردند ، و از این جهت بود که در هر دو امر پیشرفت می‌کردند و توفیق می‌یافتند . لکن مردم این دوران که کار و کسب را وظیفه اصلی خود قرار داده و مطالعه و تحصیل تورات را فرع آن بشمار می‌آورند ، در هیچ یک کامیاب نمی‌شوند ». (مأخذ فوق) . و یکی از دانشمندان که در قرن دوم میلادی می‌زیست ، چنین اعلام داشته است : « من همه پیشه‌های عالم را به‌یک سو می‌گذارم ، و به‌فرزندم چیزی جز تورات نمی‌آموزم . چون که انسان از ثمره و سود آن در این دنیا بهره‌مند می‌شود ، و اصل مایه آن برای او در جهان آینده باقی می‌ماند . در صورتی که با پیشه‌های دنیوی وضع به‌نحو دیگری است . وقتی که انسان بیماریا پیر می‌شود ، یا گرفتار رنج و مشقت می‌گردد ، دیگر نمی‌تواند به‌کار و پیشه خود ادامه دهد . و اگر کمکی به‌او نشود ، از گرسنگی خواهد مرد . لکن با تورات چنین نیست . زیرا تورات انسان را از همه شرها و بدیها در سنین جوانی حفظ می‌کند ، و در روزگار پیری نیز عاقبتش را خیر و امیدبخش می‌سازد ». (میشنا قیدوشین ، ۴ : ۱۴) .

بی‌شک اشخاص بسیاری یافت می‌شدند که از اندرز این دانشمند پیروی می‌کردند و به‌علت اشتغال به‌مطالعه و تحصیل تورات در کسب معیشت خود کوتاهی نمی‌نمودند . به‌همین جهت است که توصیه کرده‌اند نسبت به‌طلاب علم میهمان‌نواز و مهربان باشیم . و خوب اجرای این فریضه از آیه‌های بسیاری از کتاب‌های مقدس استنباط می‌شود ، که یکی از آنها را به‌طور نمونه در اینجا نقل می‌کنیم :

۱ - نیشان اولین ماه تقویم عبری و تقریباً برابر است با فروردین و تیشری هفتمین ماه این تقویم و مصادف با مهر ماه می باشد . نیشان موقع غله و تیشری زمان گرفتن آب انگور است ، و در این دو ماه کشاورزان زیاد گرفتارند . اگر در این دو ماه به‌کار های کشاورزی خود برسند ، در بقیه سال خواهند توانست تمام وقت خود را بدون دغدغه صرف تحصیل نمایند .

« خداوند عوود ادوم . Oved Ebom . و تمامی خاندانش را برکت داد . داود پادشاه را خبر داده گفتند که خداوند خانه عوود ادوم و جمیع مایملک او را به سبب صندوق عهد خدا برکت داده است » (کتاب دوم سموئیل ، ۶ : ۱۱ و ۱۲) . در اینجا می‌توانیم از یک تناسب ساده استفاده کنیم . اگر صندوق عهد خدا که نه خوراک می‌خورد ، و نه می‌نوشید ، و عوود ادوم تنها پیشگاه آن را رفت و روب می‌کرد این گونه برای او برکت آورد ، پس اگر انسان دانشمندی را در خانه خود میهمان کند ، به او غذا و نوشیدنی بدهد ، و از ثروت خود به او سود برساند ، به طریق اولی از جانب خداوند برکت خواهد یافت (براخوت ، ۶۳ ب) . و نیز برای یک ثروتمند این امر را کارشایسته‌ای دانسته‌اند که یکی از طلاب تورات را به دامادی خود برگزیند تا او از اشتغال به کسب و کار و امور دنیوی معاف گردد و تمام وقت خود را صرف تحصیل علم و دانش کند (براخوت ، ۳۴ ب) .

وظیفه تحصیل باید حتی بر وظیفه انجام دادن کارهای اجتماعی مقدم دانسته شود . « هنگامی که یک دانشمند خود را به کارهای گوناگون مشغول می‌سازد ، آن اعمال وی را از تحصیل و کسب علم باز می‌دارند . کسی که به انجام وظایف اجتماعی می‌پردازد ، معلومات خود را فراموش می‌کند » (شموت ربا ، ۶ : ۲) . و نیز گفته‌اند : « ذات قدوس متبارک به حال سه تن همه روزه می‌گرید : به حال آن کس که امکان مطالعه و تحصیل تورات را دارد و این کار را نمی‌کند ، به حال آن کس که استعداد فرا گرفتن تورات را ندارد و با وجود این در پی تحصیل آن می‌رود ، و بحال رهبر جامعه‌ای که با غرور و تکبر و جور و ستم بر مردم حکمرانی می‌کند » (حگیگا ، ۵ ب) .

در رساله « آووت » اندرز داده شده است ، که تورات را نباید به منظور کسب مقام و شهرت آموخت ، و این عقیده که تحصیل تورات بایستی « لیشماه » Lishmah . یعنی برای تحصیل و محض رضای خدا ، و از روی نیت پاک و بینظری انجام گیرد ، به کرات در تلمود آمده است . مقصود این آیه چیست که گفته است : « دهان خود را به حکمت می‌گشاید و تعلیم (تورات) محبت‌آمیز بر زبان اوست » ؟ (امثال سلیمان ، ۳۱ : ۲۶) . آیا توراتی هست که محبت‌آمیز است و توراتی نیز وجود دارد که محبت‌آمیز نیست ؟ بلکه توراتی که محض خاطر خدا آموخته شود ، توراتی محبت‌آمیز است ، لکن توراتی که محض خاطر خدا آموخته نشود ، توراتی محبت‌آمیز نیست » (سوکا ، ۴۹ ب) . هر آن کس که محض خاطر خدا و بانیتی پاک به مطالعه و تحصیل تورات پردازد ، تورات برای او اکسیر حیات می‌شود . اما آن کس که محض خاطر خدا و برای نفس تحصیل مشغول آموختن تورات نمی‌شود ، تورات برای او زهر قتال می‌گردد » (تعنیت ، ۷ الف) . واضعتر از تعلیمات فوق ، تعلیمی است که از آیه زیر به دست می‌آید : « تا آنکه خداوند خدای خود را دوست بداری ، بحرف او گوش دهی و به او ملحق شوی » (سفر تثئیه ، ۳۰ : ۲۰۲) « انسان نباید بگوید : من مطالب کتاب مقدس را بیاموزم تا مرا دانشمند خطاب کنند ، میشنا را تحصیل کنم تا مرا بی‌خواند ، تورات را درس بدهم تا استاد بشوم و در دارالعلم جای‌گزینم . بلکه از روی عشق و محبت به خدا و فرامین او به مطالعه و تحصیل پردازد ، و سرانجام عزت و افتخار خود به خود بدو روی خواهد آورد » (نداریم ، ۶۲ الف) .

از آنجا که مردمان بسیاری با کار بستن این اندرز به مرحله کمال خواهند رسید ، لذا اصل کلی مورد قبول همگان چنین است : « انسان باید همواره خود را به تحصیل تورات و انجام فرامین الهی مشغول

دارد ، ولو اینکه این کار را برای نفس آن و محض خاطر خدا انجام ندهد . چون بدین وسیله سرانجام روزی بدانجا خواهد رسید که این کار را برای نفس آن و محض خاطر خدا انجام دهد . (نازیر ، ۲۳ ب) . و این فکر یکی از دانشمندان را وادار کرد که همه روزه چنین دعایی را بخواند : « ای خداوند خدای ما ، میل و رضای تو بر این تعلق گیر که در میان ساکنان عالم بالا و ساکنان عالم دنیا و در میان دانشجویانی که سرگرم تحصیل تورات تو هستند ، خواه این تحصیل برای نفس آن و از روی نیت پاک باشد و خواه نباشد ، صلح و صفا را برقرار سازی . و رضای تو بر این باشد که برای تمام افرادی که به آموزش تورات نه برای نفس تحصیل و نه از روی نیت پاک مشغول هستند ، روزی فرارسد که محض خاطر تو و از روی بینظری به فراگرفتن آن پردازند » (براخوت ، ۱۶ ب - ۱۷ الف) .

هرچند که صرف عمر در راه کسب دانش تورات امری عظیم و ثوابی غیر قابل تصور دارد لکن اگر انسان این دانش را به دیگران نیز بیاموزد ، عظمت آن بیشتر و اجر آن افزوتر است . « یک دانشمند به چه میماند ؟ به کوزه‌ای که پر از روغن معطر است . اگر سر کوزه باز باشد ، بوی خوش آن باطراف پخش می‌شود . اما هنگامی که سر کوزه بسته است ، عطر آن به مشام نمی‌رسد » (عودازارا ، ۳۵ ب) . « هر آن کس که تورات را خود می‌آموزد و آنرا به دیگران تعلیم نمی‌دهد ، مانند گلی است که در بیابان سبز شده باشد » (روش هشانا ، ۲۳ الف) . « هر آن کس که تورات را به فرزند دوست و هم‌نوع خود می‌آموزد ، چنان است که گویی او را خود به وجود آورده است » (سنهدرین ، ۱۹ ب) . آیه « آنها را به دقت و با کوشش به فرزندان خود بیاموز » (سفر تثنیه ، ۶ : ۷) ، درباره شاگردان انسان گفته شده است که معلم باید ایشان را چون فرزندان خود دوست بدارد ، و برای خوشبخت کردن آنان کوشش فراوان نماید (سیفره دوا ریم مربوط به آیه فوق ، بند ۳۴ ، صفحه ۷۴ الف) .

عظمت مقام و اهمیت نقش معلم به طرز جالبی در داستان زیر وصف شده است : « راو . Rav . وارد شهری شد که قطعی در آن حکمفرما بود . دستور داد که مردم شهر روزه عمومی بگیرند و همگی در کنیسه گرد آیند . پیش‌نماز جماعت به خواندن نماز جماعت مشغول شد . وقتی که او این کلمات را ادا کرد : « او (خداوند) باد را می‌وزاند » ، باد شروع به وزیدن نمود . هنگامی که این جمله را خواند : « و باران را می‌باراند » ، بلافاصله باران باریدن گرفت . راو ، از آن شخص پرسید : تو کی هستی ، و چه شایستگی داری که خداوند خواهش تو را بیدرنگ اجابت می‌کند ؟ آن مرد گفت : من آموزگار هستم و به کودکان خردسال درس می‌دهم . فرزندان فقرا و اولاد اغنیا را به یک چشم می‌نگرم ، و به هر دو دسته یکسان تعلیم می‌دهم . و اگر پدری قدرت مالی نداشته باشد که مزد بدهد ، من از او پولی نمی‌طلبم . من یک حوض پر از ماهی دارم . هر وقت بینم کودکی در فرا گرفتن دروس خود سستی می‌کند ، و شوق و ذوقی برای آموختن ندارد . از آن ماهی‌ها به او هدیه می‌دهم و از او دلجوئی می‌کنم تا بر سر شوق آید و به یادگیری مایل و راغب گردد » (تعنیت ، ۲۴ الف) .

اگرچه برای تحصیل و تعلیم منزلتی بس عالی قائل شده‌اند و این دو را بی‌حد و حصر ستوده‌اند ، معذالک کسانی که به این مهم مشغول هستند ، نباید افاده بیجا کنند . زیرا در نظر خداوند ، ایشان نیز مانند سایر پشه‌ورانی که به حرفه‌های گوناگون مشغول هستند ، کارگرانی معمولی محسوب می‌شوند . این گفته بس زیبا را از قول دانشمندان دارالعلم معروف یونه . Yavneh . نقل کرده‌اند . « من مخلوق خدا

هستم و دوست و همنوع من نیز مخلوق خدا است. من در شهر کار می‌کنم و او در بیرون شهر مشغول کشت و زرع است. من پگاه بر می‌خیزم تا کارم را شروع کنم، و او نیز سحرخیزی می‌کند تا به کارش برسد. همان‌طور که او در کار من دخالت نمی‌کند و نمی‌تواند کار مرا بهتر از خودم انجام دهد، همان‌گونه نیز من در کار او دخالت نمی‌کنم و نمی‌توانم کار او را بهتر از خود او انجام دهم. شاید تصور کنید که من کارهای عظیم و مهم انجام می‌دهم و او کارهای کوچک و کم‌اهمیت؟ خیر، چنین نیست. زیرا ما چنین تعلیم یافته‌ایم که این مهم نیست، که انسان کار زیاد انجام دهد یا کار کم؛ بلکه اصل آن است که شخص قلب و فکر خود را متوجه خدا سازد و کارهایش را محض خاطر او انجام دهد» (براخت، ۱۷ الف).

از همه مهمتر تأکیدی است که درباره این حقیقت شده است که تحصیل تورات فی‌نفسه هدف نهائی انسان نیست. بلکه اصل کار دانشی است که بدان وسیله به دست می‌آید و به انسان این امکان را می‌دهد که با درستی و پاکی زندگی کند. « هنگامی که انسان خود را با مطالعه و تحصیل تورات مشغول می‌دارد، سخنان آن به او روشنائی می‌بخشد. و کسی که به مطالعه و تحصیل آن نمی‌پردازد، و از آنها بی‌اطلاع می‌ماند، دچار لغزش می‌شود و فرو می‌افتد. مانند شخصی که در مکانی تاریک ایستاده است. هنگام قدم برداشتن اگر سنگی جلوی او باشد، به آن سنگ می‌خورد و به زمین می‌افتد. اگر چاهی پیش پایش باشد، در آن سقوط می‌کند، و سروصورتش مجروح می‌شود. چرا این حوادث رخ می‌دهد؟ به جهت آنکه او چراغی به دست ندارد. همین‌گونه است وضع شخص جاهل و بیسوادی که از دانش تورات فیضی نبرده است. وقتی که امکان خطا برای وی پیش می‌آید، دچار لغزش می‌گردد و مرتکب گناه میشود و بر اثر آن نابود می‌شود و چون از مطالب تورات آگاهی ندارد به آسانی خود را به گناه آلوده می‌سازد. چنانکه گفته شده است: « راه شیرین چون ظلمت غلیظ است، و ایشان نمی‌دانند بوسیله چه چیز به زمین خواهند خورد» (امثال سلیمان، ۴: ۱۹). و لکن اشخاصی که به مطالعه و تحصیل تورات می‌پردازند، همه‌جا برای ایشان روشن است. مانند شخصی که در مکانی تاریک ایستاده است و چراغی روشن به دست دارد. اگر سنگی جلوی پایش باشد، آن را می‌بیند و با برخورد به آن به زمین نمی‌افتد. اگر چاهی سر راهش باشد، در آن سقوط نمی‌کند. برای اینکه چراغی در دست دارد. چنانکه گفته شده است: « کلام تو چراغی است پیش پای من، و نوری است برای (روشن کردن) راه من» (مزامیر داود، ۱۱۹: ۱۰۵) (شموت ربا، ۳۶: ۳).

۴- تورات کتبی

وحی و الهام الهی که به رشته تحریر درآمده، مشتمل بر بیست و چهار کتاب است (۱) و ما این شماره بندی را در چنین سخنانی می‌یابیم: « همان‌طور که عروس خود را با بیست و چهار نوع زیور آرایش می‌دهد و اگر یکی از این زیورها کسر باشد مانند اینست که بقیه ارزش خود را از دست داده‌اند، همان‌گونه نیز یک دانشمند موظف است که خود را با بیست و چهار کتاب مقدس آشنا سازد و آنها را به خوبی بداند. و اگر از یکی از آنها بی‌اطلاع باشد، گویی چیزی نمی‌داند» (شیر ه شیریم ربا مربوط به آیه ۱۱ از فصل ۴ غزل غزل‌های سلیمان). « او ادا بر او Rav Adda Bar Ahavah. را عادت بر این بود که

پیش از رفتن به نزد استاد خویش ، درس خود را به تعداد کتابهای اسفار پنجگانه و نویسیم و کتویم ، یعنی بیست و چهار بار مرور میکرد « (تعنیت ، ۸ الف)

در سخن اخیر به سه قسمت کتاب مقدس یعنی اسفار پنجگانه (که اغلب آنها را « تورات » می نامند) ، نویسیم (انبیاء) و کتویم (نوشته های مقدس) اشاره شده است . در تلمود از دو قسمت آخری یعنی نویسیم و کتویم گاهی به عنوان قبلا (حدیث) یاد شده است (روش هشانا ، ۷ الف) .

اسفار پنجگانه شامل پنج کتاب است . برای توجیه این تقسیم بندی ، دو دلیل ارائه شده است . « کلمه روشنایی پنج بار در آیه های ۳ ، ۴ ، ۵ از فصل یکم سفر پیدایش آمده است ، و این خود اشاره ایست به اسفار پنجگانه تورات موسی . » و خداوند فرمود که روشنایی بشود ، اشاره به سفر پیدایش است ، که در آن از آفرینش عالم سخن به میان آمده است . « و روشنایی شد » ، اشاره به سفر خروج است ، که در آن شرح داده شده است که چگونه بنی اسرائیل از مصر خارج شدند و از زیر دست مصریان نجات یافتند ، و از تاریکی به روشنایی درآمدند . « و خداوند روشنایی را دید که نیکو است » ، اشاره به سفر لاویان می کند که در آن احکام و فریضه های بسیاری درج شده اند . « و خداوند روشنایی را از تاریکی جدا ساخت » ، اشاره به سفر اعداد می کند که در آن نوشته شده است که خداوند بین کسانی که از مصر خارج شدند و افرادی که می بایستی بعداً به سرزمین کنعان در آیند تفاوت گذاشت ، و آنها را از هم جدا کرد . « و خداوند روشنایی را روز نماید » ، اشاره به سفر تثیبه می کند که آن نیز مانند سفر لاویان پر از دستورات و احکام الهی است « (برشیت ربا ، ۳ : ۵) . عقیده دیگر این است که پنج کتاب تورات مطابق است با پنج انگشت دست (بمیدبار ربا ، ۱۴ : ۱۰ یا ۲۲) .

اسفار پنجگانه موسی که به آنها اشاره شد ، سرچشمه اصلی وحی و نبوت است که پیامبران بعدی از آن الهام گرفتند و کسب فیض کردند . بر طبق یکی از احادیث : « تورات (یعنی اسفار پنجگانه) دراصل طی چندین طومار جداگانه داده شد » (گیطین ، ۶۰ الف) ، و بعداً به صورت یک کتاب درآمد .

درباره کتابهای نویسیم یا پیامبران ، ترتیب آنها طبق احادیثی که در دست است به قرار زیر است : (یوشع ، داوران ، سموئیل ، پادشاهان ، ارمیاء ، حزقیال ، اشعیاء و دوازده نبی کهنتر . از آنجا که هوشع از لحاظ زمان بر دیگران سبقت داشت ، چونکه نوشته شده است : « در ابتداء خداوند با هوشع سخن گفت » (هوشع ، ۱ : ۲) ، (پس نام او باید قبل از نام پیامبران اخیر ذکر شود .) ولی آیا خداوند برای اولین بار با هوشع سخن گفت ؟ مگر نه اینکه از ایام موسی تا دوران هوشع پیامبران بسیاری نبوت کردند ؟ ربی یوحانان گفته است : مقصود این است که هوشع نخستین از چهار پیغمبری است که در آن دوران نبوت کردند ، یعنی هوشع ، اشعیاء ، عاموس ، و میکاه پس در این صورت باید هوشع را قبل از همه ، یعنی پیش از ارمیاء نام برد چون نبوتهای هوشع در کنار نبوتهای حجی ، زکریا و ملاکی نوشته شده است و ایشان آخرین پیامبران بودند ، از این رو نام هوشع را در کنار نامهای ایشان آورده اند . پس بهتر این بود که نبوتهای هوشع در کتابی جداگانه نوشته شود و این کتاب بر کتابهای سایر پیامبران مقدم باشد چون همه نبوتهای او در کتاب کوچکی می گنجید و ممکن بود این کتاب از بین برود ، از این جهت این کار را نکردند . مگر نه اینکه اشعیاء قبل از ارمیاء و حزقیال نبوت می کرد ؟ پس می بایستی نام او قبل از نام آن دو تن ، ذکر شود . از آنجا که کتاب پادشاهان با شرح خرابی معبد بیت همیقداش پایان می یابد ، و بیشتر نبوتهای ارمیاء

درباره خرابی آن معبد است ، و نبوت حزقیال با پیشگویی تخریب معبد آغاز و با مطالب تسلی بخش و شادی آور ختم می شود ، و نبوت های اشعیاء سراسر تسلیت آمیز و فرحبخش است ، از این رو ما شرح خرابی (آغاز کتاب ارمیاء) را با شرح خرابی (آخر کتاب پادشاهان) پیوند می دهیم ، و وصف تسلی و شادی (ابتدای کتاب اشعیاء) را با وصف تسلی و شادی (انتهای کتاب حزقیال) مربوط می سازیم « (باو ابتر ، ۱۴ ب) (۱) .

ترتیب کتاب های کتوبیم چنین است : « روت ، مزامیر داود ، ایوب ، امثال سلیمان ، جامعه سلیمان ، غزل غزل های سلیمان ، مراثی ارمیاء ، دانیال ، استر ، عزرا ، و تواریخ ایام » (مأخذ فوق) (۲) .

بطوری که می بینیم ، در فهرست فوق از کتاب نحیمیا ذکر شده است . زیرا در آن زمان کتاب نحیمیا را ضمیمه کتاب عزرا کرده بودند . علت آن که این افتخار از نحیمیا دریغ شده نامش ضمن مجموعه کتاب های مقدس ذکر شود این بود که : « او در فکر رفاه و خیر شخص خود بود . چنانکه گفته شده است : « ای خدای من ، مرا به نیکویی به یاد آور » (نحیمیا ، ۵ : ۱۹) . سبب دیگر این امر آن بود که وی از پیشینیان به بدی یاد کرد و خدمات آنان را ناسفته گذاشت . چنانکه گفته شده است : « اما فرمانروایان اولی که قبل از من بودند بار قوم را سنگین نموده ، و علاوه بر چهل شقل نقره ، نان و شراب نیز از ایشان می گرفتند » (نحیمیا ، ۵ : ۱۵) (سنهدرین ، ۹۳ ب) .

در باره هویت مؤلفان کتاب های مقدس چنین گفته اند : « موسی کتاب خود را نوشت با قسمت گفته های بیلعام (سفر اعداد - فصل های ۲۳ و ۲۴) و کتاب ایوب . یوشع کتاب خود را نوشت با هشت آیه آخر کتاب تشیه (که شرح وفات موسی در آن آمده است) . سموئیل قسمتی از کتاب خود را نوشت با کتاب های داوران و روت . داود ، علاوه بر بقیه کتاب سموئیل ، کتاب مزامیر را نگاشت که در تألیف آن ده نفر از بزرگان جهان شرکت داشتند . آنان عبارت بودند از ، آدم ابوالبشر (مزموور ۱۳۹) ، ملکی صدق (مزموور ۱۱۰) ، ابراهیم خلیل (۲ و ۸۹) ، موسی (۹۰ و ۱۰۰) ، همان (۸۸) ، یدوتون ، (۳۹ ، ۶۲ ، ۷۷) ، آساف (۵۰ ، ۷۳ ، ۸۳) ، و سه پسر قورح (۴۲ ، ۴۹ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۸۸) . ارمیاء کتاب خود را نوشت با کتاب های پادشاهان و مراثی ارمیاء . حزقیاء ، پادشاه یهودا و همکارانش کتاب های اشعیاء ، امثال سلیمان ، غزل غزل های سلیمان و جامعه سلیمان را نوشتند (۳) . اعضای انجمن کبیر (کنست هگدولا) کتاب های حزقیال ، دوازده نبی ، دانیال و استرا تدوین کردند .

عزرا کتاب خود را نوشت با شجره نامه کتاب تواریخ ایام تا زمان خودش ، که نحیمیا بعداً آنرا کامل کرد « (باو ابتر ، ۱۴ ب و ۱۵ الف) .

این موضوع که چه وقت قدوسیت کتاب های مقدس و شماره قطعی آنها اعلام شده است ، دقیقاً معلوم نیست . در یک جا چنین نقل شده است : « در آغاز ، کتاب های امثال و غزل غزلها و جامعه سلیمان در

۱ - در کتاب مقدس عبری که اکنون در دست ما است این ترتیب رعایت نشده و کتاب اشعیاء قبل از کتاب ارمیاء آمده است .

۲ - این ترتیب نیز در کتاب مقدس عبری موجود مراعات نشده است . بلکه ترتیب کتاب های کتوبیم در این مجموعه از این قرار است : مزامیر داود ، امثال سلیمان ، ایوب ، غزل غزل های سلیمان ، روت ، مراثی ارمیاء ، جامعه سلیمان ، استر ، دانیال ، عزرا ، نحیمیا ، و تواریخ ایام .

۳ - یعنی آنکه رونویسی و تنظیم و انتشار این کتابها توسط ایشان انجام گرفت . چون سخنان کتاب اشعیاء از خود آن پیغمبر است ، و مطالب سه کتاب دیگر را سلیمان پادشاه گفته است .

دسترس مردم نبود. زیرا می‌گفتند این کتابها فقط حاوی مثال و تمثیل است و از زمره کتب مقدسه محسوب نمی‌شود. آنها در همین حال باقی ماندند تا آنکه اعضای انجمن کبیر (کنست‌هگدولا) آمدند و مطالب آن را تفسیر کردند (و نشان دادند که مثالها و تمثیلهای دارای مفهوم معنوی و اخلاقی هستند - آووت ربی ناتان، ۱). طبق این نظریه، قدوسیت کتب مقدسه در قرن سوم پیش از میلاد اعلام شده است. لکن شواهدی در دست است که تا پنج قرن دیگر تعلق داشتن بعضی از کتابها به مجموعه کتب مقدسه مورد بحث بوده است. این موضوع از مباحثه زیر که در اواخر قرن اول میلادی به عمل آمده است آشکار می‌شود: «همه کتابهای مقدس دستها را پلید می‌کنند (۱). ربی یهودا گفت: کتاب غزل‌غزلهای دستها را پلید می‌کند، ولی درباره کتاب جامعه سلیمان جای بحث است. ربی یوسه گفت: کتاب جامعه سلیمان دستها را پلید نمی‌کند، و درباره کتاب غزل‌غزلهای جای بحث است. ربی شیمعون گفت: تعیین وضع قدوسیت کتاب جامعه سلیمان از تصمیمات ملایم مکتب شمای و از تصمیمات سخت مکتب هیلل است (۲). ربی شیمعون بن عزای گفت: من بنا بر روایت منقول از قول هفتادودو دانشمند سالخورده‌ای که ربی العازار بن عزریا را به ریاست دارالعلم برگماشتند شنیده‌ام که یکی از فتواهایی که در روز انتصاب ربی العازار به آن مقام دادند این بود که کتابهای غزل‌غزلهای و جامعه سلیمان دستها را پلید می‌کند. ربی عقیوا گفت: استغفرالله هیچ فردی از ملت اسرائیل هرگز ادعا نکرده است که کتاب غزل‌غزلهای دستها را پلید نمی‌کند. زیرا همه دنیا به ارزش روزی که کتاب غزل‌غزلهای در آن رذز به اسرائیل داده شد نیست. چونکه همه کتابهای مقدس، مقدس است، اما کتاب غزل‌غزلهای فوق‌العاده مقدس است. اگر بحثی پیش آمده، مربوط به قدوسیت کتاب جامعه سلیمان بوده است» (میشنا یادیم، ۳: ۵).

بحثی که درباره کتابهای غزل‌غزلهای و جامعه سلیمان در گرفت، روی این مسأله بود که آیا مطالب آنها از جانب خداوند الهام شده. یا اینکه توسط انسانها نوشته شده است. درباره کتاب غزل‌غزلهای این سؤال پیش آمد که آیا مضمون آن وصف معاشقه یک عاشق و معشوق انسانی است یا آنکه کنایه‌ای است از رابطه مابین خداوند و ملت اسرائیل، و سرانجام نظر اخیر را همه دانشمندان یهود پذیرفتند. «کتاب غزل‌غزلهای دستها را پلید می‌کند، زیرا مطالب آن توسط روح القدس القاء شده است. کتاب جامعه سلیمان دستها را پلید نمی‌کند، زیرا سخنان آن از عقل و دانش سلیمان منشأ یافته است» (توسیفتا یادیم، ۲: ۱۴).

اشکال کتاب جامعه سلیمان در تناقضات ظاهری بین مطالب آن بود. «دانشمندان خواستند کتاب جامعه سلیمان را به این جهت که مطالبش بایکدیگر ضد و تقیض است از جرگه کتابهای مقدس خارج کنند. پس چرا این کار را نکردند؟ برای آنکه این کتاب با سخنان تورات آغاز می‌شود و با مطالب تورات نیز پایان می‌پذیرد. با سخنان تورات آغاز می‌شود، زیرا که در آن نوشته است: «انسان از همه زحماتی که در زیر خورشید می‌کشد چه سود و نتیجه‌ای می‌برد؟» (جامعه سلیمان، ۱: ۳). پیروان مکتب ربی‌بنای. Yannay. درباره این آیه چنین گفته‌اند: انسان از آنچه در زیر خورشید است

۱ - «پلید کردن دستها» که به چیزی نسبت داده شود، اشاره به این است که آن شیئی جزو مقدسات است.

۲ - پیروان مکتب هیلل معمولاً نظریات ملایمتری درباره قوانین دینی داشتند تا پیروان مکتب شمای. ولی گفته شده است که در

سه مورد پیروان مکتب هیلل بیش از پیروان مکتب شمای سختگیری کرده‌اند، که یکی از آنها بحث درباره تعیین وضع قدوسیت کتاب جامعه سلیمان است. (میشنا عنویوت).

سود و نتیجه‌ای نمی‌برد، اما از آنچه که پیش از خورشید وجود داشته است، یعنی تورات، سود می‌برد. این کتاب با مطالب تورات نیز پایان می‌یابد، زیرا که نوشته است: «پس ختم و نتیجه تمام امر را بشنویم: از خدا بترس و اوامر او را نگاه‌دار و انجام بده، زیرا همه چیز انسان همین است» (جامعه سلیمان، ۱۲: ۱۳). مقصود کلمات اخیر چیست؟ مقصود آن است که همه دنیا فقط برای «همین»، یعنی برای تورات آفریده شده است» (شبات، ۳۰ ب).

یک کتاب دیگر از مجموعه کتابهای کتویم، که مدتی در وضعی نامعین قرار داشت، کتاب امثال سلیمان بود. «دانشمندان خواستند کتاب امثال سلیمان را نیز از جرگه کتابهای مقدس خارج کنند، به جهت آنکه مطالبش در ظاهر متناقض یکدیگر است. لکن این کار را نکردند، زیرا ایشان چنین گفتند: مگر ما کتاب جامعه سلیمان را مطالعه نکردیم و دلایلی در آن نیافتیم که بتوانیم آن را در جرگه کتابهای مقدس وارد کنیم؟ پس بیایید تا درباره این کتاب نیز پژوهشی دقیق انجام دهیم. مطالب این کتاب چگونه متناقض یکدیگر است؟ در یک آیه گفته شده است: «به آدم ابله طبق بلاهتش پاسخ مده» (امثال سلیمان، ۲۶: ۴). و در آیه بعدی نوشته شده است: «به آدم ابله طبق بلاهتش پاسخ ده». بین این دو آیه تناقضی وجود ندارد. آیه دومی مربوط به مطالب تورات است و آیه اولی درباره امور دنیوی گفته شده است» (شبات، ۳۰ ب). فتوای نهایی بدین گونه صادر شد: «روح القدس بر سلیمان نرود آمد و او سه کتاب تألیف کرد: امثال، غزل‌غزلها، و جامعه» (شیر هسیریم ربا، ۱: ۱ یا ۶).

به همین گونه درباره کتاب استر تردید بود که آیا آن را جزو مجموعه کتب مقدسه به شمار آورند یا نه. و سرانجام این فتوا صادر شد که: «کتاب استر به قوه روح القدس نوشته شده است» (مگیلا، ۷ الف).

یک کتاب دیگر که درباره ضمیمه کردن آن به مجموعه کتب مقدس بحث شده است، کتاب حزقیال نبی است. چنین به نظر می‌رسد که برای مخالفت با این کتاب دو دلیل وجود داشته است. نخست آنکه چند عبارت آن، علی‌الخصوص عبارات مربوط به مراسم نیایش و گذراندن قربانیا در معبد بیت همیقداش، ظاهراً با آنچه در اسفار پنجگانه تورات آمده است مغایرت دارد. لکن دانشمندان بعدها این مشکل را گشودند و علت این مغایرت را شرح دادند و آن را توجیه کردند. یادحنیابن حیزقیا (۱) بخیر. زیرا اگر او نمی‌بود، کتاب حزقیال به جهت آنکه برخی از عباراتش با آنچه که در تورات آمده است متناقض است، از جرگه کتابهای مقدس خارج می‌شد. او چه کرد؟ در حجره‌اش نشست و برای او سیصد پیمانانه روغن برای مصرف خوراک و روشن کردن چراغ آوردند، و آنقدر مطالعه کرد تا توانست ثابت کند که بین مطالب کتاب حزقیال و عبارات تورات موسی تناقضی وجود ندارد» (شبات، ۱۳ ب).

علت دیگر مخالفت با کتاب حزقیال را می‌توان از روی این روایت درک کرد: «چنین روایت کرده‌اند که کودکی کتاب او را در مکتب میخواند و درباره موضوع حشمال (۲) مطالعه و تعمق می‌کرد. از حشمال آتش بیرون آمد و او را سوزانید. و به همین جهت خواستند کتاب حزقیال را از مجموعه کتب مقدسه خارج کنند. ولی حنیابن حیزقیا به ایشان گفت: «اگر این کودک دانشمند بود، آیا همه دانشمندان هستند؟»

۱ - این دانشمند در نیمه اول قرن یکم میلادی می‌زیسته است.

۲ - این کلمه در آیه ۲۷ از فصل یکم کتاب حزقیال آمده است و آن را معمولاً «برنج تابان»، «مهربا» و «برق» ترجمه می‌کنند. اما تلمود آنرا نام نوعی از فرشتگان سوزنده می‌داند.

(حگیگا، ۱۳ الف). مقصود حنیا آن بود که آن کودک استثنایی بوده است، و بندرت اشخاصی از او پیروی خواهند کرد که درباره موضوع پیچیده و مشکلی چون موضوع حشمال، مطالعه کنند و خود را دچار مخاطره نمایند. در اینجا ما بدین نکته پی می‌بریم که دانشمندان بیم آن داشته‌اند که مبادا مطالعه فصلهای اسرارآمیز کتاب حزقیال سبب تزلزل ایمان دینی مردم شود.

وقتی سرانجام درباره همه کتابهایی که باید جزو کتابهای مقدس محسوب شوند توافق حاصل گردید، افزودن کتاب جدیدی به این مجموعه به صورت اکید ممنوع شد. «ذات قدوس متبارک چنین فرمود: من بیست و چهار کتاب برای تو نوشته‌ام، برحذر باش که چیزی بر آنها بیفزایی. چرا؟ چونکه: «ساختن و تألیف کتابهای بسیار پایانی ندارد» (جامعه سلیمان، ۱۲: ۱۲). هر آن کس که یک آیه را که از این بیست و چهار کتاب نیست بخواند، مانند آن است که کتابهای خارجی و مضر را خوانده است. از تألیف و ساختن کتابهای بسیار (به منظور افزودن آنها بر مجموعه کتابهای مقدس) برحذر باش. زیرا هر آن کس که چنین کند، از جهان آینده سهمی نخواهد داشت، (بمیدبار ربا، ۱۴: ۴ یا ۱۴).

این یک عقیده دینی راسخ و مورد قبول همگان است که تمام تورات را خداوند گفته است. «هر آن کس که بگوید تورات از آسمان و از جانب خداوند نیست، سهمی از جهان آینده نخواهد داشت» (میشنا سنهدرین، ۱۰: ۱). علی‌الخصوص درباره اسفار پنجگانه این ایمان وجود دارد که هر کلمه آن به شکل کنونی خود از جانب خداوند الهام و به موسی املا شده است. «زیرا او کلام خدا را خوار و حقیر شمرده و فرمان او را باطل کرده است، آن جان البته منقطع خواهد شد و گناهش در او خواهد ماند» (سفر اعداد، ۱۵: ۳۱). این آیه درباره شخصی گفته شده است که می‌گوید: تورات از آسمان نیامده است. و حتی درباره شخصی نیز گفته شده است که ایمان دارد «همه تورات آسمانی است جز تنها یک آیه که ذات قدوس متبارک آن را الهام نکرده است، بلکه موسی از فکر خود آن را گفته است» (سنهدرین، ۹۹ الف) لکن در امر تفسیر آیه‌های کتب مقدسه، آزادی و اختیار زیادی داده شده است، و برای تعبیر این آیه‌ها، حتی به قیمت دور شدن از معنی تحت‌اللفظی آن، حدی قائل نشده‌اند. «و خداوند می‌فرماید: آیا مگر کلام من مثل آتش نیست و مانند پتکی که صخره را خرد می‌کند؟» (ارمیا، ۲۳: ۲۹). «همان‌طور که پتک سبب می‌شود تا جرعه‌های فراوان از صخره بیرون جهد، همان‌گونه نیز یک آیه از کتاب مقدس می‌تواند تفسیرهای گوناگون بسیاری داشته باشد» (سنهدرین، ۳۴ الف).

۵- تورات شفاهی

یک اصل اساسی برای دانشمندان یهود، اعتقاد به وجود تورات شفاهی است که از یک نسل به نسل بعدی همراه با متن تورات کتبی دهان به دهان و سینه به سینه نقل شده است. این دانشمندان گفته‌اند، که قدمت تورات شفاهی نیز، مانند سابقه تورات کتبی، اگر در جزئیات نباشد، لااقل در اصول، به الهامی که در کوه سینا نازل شد می‌رسد. تلمود از چهل و دو دستورالعمل و حکم مذهبی که در اسفار پنجگانه موسی ذکری از آنها نشده است، بعنوان «احکامی که در کوه سینا شفاهاً به موسی داده شده است»، یاد می‌کند. بقیه مطالب تورات شفاهی در متن آیه‌های کتاب مقدس مستتر است، و طبق اصول و قواعد خاصی از این آیه‌ها استنباط و استنتاج می‌شود.

این ادعا درباره تورات شفاهی، با مخالفت شدید صادقان مواجه گردید، و این مخالفت طبعاً سبب آن شد که دانشمندان یهود درباره ارزش و اعتبار و اهمیت تورات شفاهی تأکیدات استثنایی و فوق‌العاده‌ای بکنند. از این رو است که ما به چنین گفتارهایی برخورد می‌کنیم: «غرض از این آیه چیست» و خداوند به موسی فرمود، نزد من بکوه بالایا و آنجا باش، تالوهای سنگی و قانون و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم دهی، به تو اعطا کنم؟ (سفر خروج، ۲۴: ۱۲). مقصود از «لوحهای سنگی»، ده فرمان است. «قانون»، اشاره به اسفار پنجگانه است. «احکام»، یعنی میثنا. «که نوشته‌ام»، اشاره به کتابهای نویسیم (انبیاء) و کنویم می‌کند. «تا ایشان را تعلیم دهی»، مقصود از گمارا است. این آیه به ما می‌آموزد که مطالب همه کتابهای فوق، در کوه سینا به موسی تعلیم داده شد (براخت، ۵ الف). «هنگامی که ذات قدوس متبارک در کوه سینا آشکار شد تا تورات را به ملت اسرائیل اعطا فرماید، او آن را بدین ترتیب به موسی الهام فرمود: کتب مقدسه، میثنا، تلمود و اگادا» (شموت ربا، ۴۷: ۱). دانشمندان یهود از این نیز پیشتر رفته و اعلام داشته‌اند. «تنها به خاطر تورات شفاهی بود که ذات قدوس متبارک با ملت اسرائیل عهد بست. چنانکه گفته شده است: «زیرا که بر حسب این سخنان (۱) من با تو و با اسرائیل عهد بسته‌ام» (سفر خروج، ۲۷: ۳۴، گیطین - ۶۵ ب).

به وجود این الهام دوگانه، ضمن مکالماتی که درباره دین یهود با غیریهودیان به عمل آمده، اشاره شده است. فی‌المثل، چنین روایت شده است: «کی توس» Quietus حاکم رومی از ربان گمیل، پرسید: چند تورات به اسرائیل سپرده شده است؟ ربان گمیل، در پاسخ گفت: دو تا. یکی کتبی و دیگری شفاهی. (سفره دواریم، بند ۳۵۱، صفحه ۱۴۵ الف). این موضوع در داستان هیل و مرد بت پرستی که می‌خواست به دین یهود درآید نیز به نظر می‌رسد، و ضمناً درباره هدف اصلی حدیث و سنت به عنوان وسیله‌ای برای تفسیر متن کتاب مقدس بحث می‌کند. «چنین حکایت کنند که یک بت‌پرست به نزد شمای آمد و از او پرسید: شما چند تورات دارید؟ شمای جواب داد: دو تا، تورات کتبی و تورات شفاهی. بت‌پرست گفت: من سخنان تورا درباره تورات کتبی قبول دارم، اما درباره تورات شفاهی آن را باور نمی‌کنم. تو مرا به دین یهود درآور، بدین شرط که فقط تورات کتبی را به من تعلیم دهی. شمای بر او نهیبی زد و او را از نزد خود با خشونت راند. بت‌پرست با همان درخواست به نزد هیل رفت، و هیل او را به دین یهود درآورد. در نخستین روز تدریس، الفبای عبری را به ترتیب معمول به وی آموخت، لکن روز بعد ترتیب آن را وارونه کرد. آن شخص به هیل گفت: تو دیروز الفبا را به ترتیب دیگری به من آموختی هیل در پاسخ گفت: «مگر نه اینکه تو دیروز درباره ترتیب حروف الفبا به من اعتماد کردی؟ پس درباره تورات شفاهی نیز که تفسیر و تعبیر تورات کتبی است به من اعتماد کن» (شبات، ۳۱ الف).

چرا لازم بود که تورات به این دو شکل دوگانه نازل شود؟ جوابی که بدین سؤال داده شده چنین است: «ذا تقدوس متبارک دو تورات به اسرائیل داد، یکی کتبی و دیگری شفاهی. تورات کتبی را که در آن ششصد و سیزده فرمان یافت می‌شود به ایشان داد تا آنها را از فرمانها سرشار کند و بدین وسیله کسب شایستگی و امتیازات نمایند. تورات شفاهی را بدیشان عطا فرمود تا بدان وسیله از سایر ملل جهان متمایز گردند. او بدین جهت این تورات را به صورت کتبی نداد تا آنکه ملل دیگر، همان‌طور که با تورات کتبی

رفتار کردند، با آن چنین نکنند و نگویند که ما هم جزو ملت اسرائیل هستیم» (بمیدبار ربا ۱۴: ۱۰ یا ۲۲). از قرار معلوم، در اینجا مقصود از «ملل دیگر» مسیحیان است از آنجا که کلیسای مسیحی کتب مقدسه یهودیان را پذیرفت، این کتابها از انحصار ملت یهود خارج شد از این رو، تورات شفاهی که توسط کلیسای مسیحی پذیرفته نشد، هویت و وجه تمایز یهودیان را که در محیطی مسیحی زندگی می‌کردند حفظ کرد.

يك توضیح دیگر را می‌توان در گفتار زیریافت: «این سخنان را برای خود بنویس» (سفر خروج، ۳۴: ۲۷)، و پس از آن نوشته شده است: «زیرا که بر حسب (۱) این سخنان من با تو و با اسرائیل عهد بسته‌ام». این تضاد مطالب را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ مطالب تورات که نوشته شده، نباید از بر نقل شود، و مطالبی که باید شفاهاً نقل شود، نباید به رشته تحریر درآید. پیروان مکتب ربی یشماعل می‌گویند: مقصود از جمله «این سخنان را برای خودت بنویس» چنین است: تو فقط این سخنان را می‌توانی بنویسی، اما حق نداری قوانینی را که از متن تورات استنباط می‌شود بنویسی» (گیطین، ۶۰ ب).

این مخالفت با کتبی شدن تورات شفاهی، باعث می‌شود که ما به یکی از مهمترین وظایف این تورات پی ببریم. احکام تورات کتبی جاوید و تعبیر ناپذیر است. فقط هنگامی که شرایط اوضاع و احوال بجا آوردن آنها را غیرممکن سازد، همچون عدم امکان گذراندن قربانی‌ها در زمانی که معبد بیت همیقداش وجود ندارد، یا انجام نگرفتن قوانین مربوط به سرزمین اسرائیل در زمانی که یهودیان در خارج از آن زندگی می‌کنند، این گونه احکام بطور موقت معلق می‌ماند تا هنگامی که بتوان آنها را بار دیگر اجرا کرد. لکن تورات شفاهی چون مکتوب و محدود نیست، در حالت و وضع انعطاف‌پذیری باقی می‌ماند، و این امکان را می‌دهد که احکام مکتوب را طبق قواعد معینی با شرایط زمان و مکان تطبیق دهند، به عبارت دیگر، تورات شفاهی مانع آن می‌شود که قوانین مذهبی يك جامعه بصورتی تغییرناپذیر و غیرقابل پیشرفت درآید. چنانکه در گفتار زیر می‌بینیم، نکته فوق به نحوی روشن تشریح شده است: «اگر تورات به صورتی ثابت داده شده بود، امکان پایداری وجود نداشت (۲). علت اینکه جمله: «خداوند با موسی سخن گفت» به کرات در تورات آمده است چیست؟ موسی به حضور خداوند چنین عرض کرد: ای پروردگار عالم به من بفهمان، که تصمیم نهایی درباره هر نکته از قوانین دینی چگونه بایستی گرفته شود، و فتوای مربوط به آن به چه نحو باید صادر گردد؟ خداوند در پاسخ او فرمود: در این موارد باید رأی اکثریت را پذیرفت. اگر اکثریت دانشمندان عملی را جایز بدانند، آن عمل جایز است، و اگر اکثریت آن را منع کند، آن عمل ممنوع خواهد بود. بدین وسیله میسر خواهد شد که مطالب تورات به چهل و نه صورت جایز و چهل و نه صورت ممنوع تفسیر شود» (یروشلمی سنهدرین، ۶ الف).

در نتیجه، تورات شفاهی به رهبران مذهبی هر زمان این اختیار را می‌دهد که با در نظر گرفتن اوضاع و احوال عصر و محیط خود، قوانینی را برای آن دوران وضع کنند. این اصل مهم از يك تفسیر جالب استنتاج شده است: گفته شده است: «خداوند یروبعل، Yerubaal و بدان، Bedan. و یفتاح و سموئیل را فرستاده» (کتاب اول سموئیل، ۱۱: ۱۲). و در جای دیگر نوشته شده است: «موسی و هارون از کاهنان او بودند و سموئیل از خوانندگان نام وی» (مزامیر داود، ۹۹: ۶). کتاب مقدس سه تن از مردم

۱ - ترجمه تحت اللفظی این جمله در عبری چنین است. «زیرا که طبق دهان یا تلفظ این سخنان ...»

۲ - یعنی وضع غیر قابل تحمل می‌شد.

کم اهمیت جهان را با سه نفر از کسانی که در دنیا اهمیت بسیار و مقام عالی دارند برابر دانسته است، تا این نکته را بنماید که یروبعل، در دوره خود، همچون موسی در دوران خود است، و بدان، در دوران خود، همچون هارون در دوران خود، و یفتاح، در دوران خود، همچون سموئیل در دوران خود است. و می‌خواهد این مطلب را نیز بیاموزد که، حتی اگر حقیرترین افراد به رهبری جماعت منصوب شود، تو باید او را همان بزرگترین سروران بدانی، و برایش احترام لازم را قائل شوی. و نیز گفته شده است: «و تو نزد کاهنان لاوی و نزد داوری که در آن روزها باشد خواهی رفت» (سفر تثنیه، ۱۷: ۹). آیا ممکن است به فکر کسی خطور کند که انسان به نزد داوری که در ایام او زندگی نمی‌کند میرود؟ بلکه مقصود این آیه آن است که تو باید نزد آن داوری که در ایام تو زندگی می‌کند بروی و برایش احترام قائل شوی و فتوای او را بپذیری. چنانکه گفته شده است: «تو مگو سبب چیست که روزهای قدیم از این روزها بهتر بودند» (جامعه سلیمان، ۷: ۱۰) (روش هشانا، ۲۵ الف - ب).

در روشنایی چنین افکاری، گفتار زیر قابل ادراک می‌شود: «حتی آنچه يك شاگرد ممتاز در آینده در حضور استاد به دیگران تعلیم خواهد داد، قبلاً در کوه سینا به موسی گفته شده است» (یروشلمی پناه، ۴ الف). عقاید و تعلیمات دانشمندان یهود، همه محصول بذری است که در زمان نزول وحی و الهام اصلی کاشته شده است.

۶- انجام دادن فرامین تورات

مقصود اصلی تلمود آن بود که برای ملت یهود مجموعه‌ای از تعالیم فراهم آورد که ارزش و اهمیت آن بیش از ارزش و اهمیت يك اعتقادنامه ساده باشد، و نیز از هر حیث رهنمای ایشان در زندگی باشد. تلمود برای یهودیان دنیایی را به وجود آورده است که در آن نشو و نما می‌کنند و زندگی‌شان در آن سپری می‌شود. از ریشه‌های ششصد و سیزده فرمائی که در اسفار پنجگانه موسی وارد است، درختی با شاخه‌های بیشمار رشد کرده است که میوه آن رزق روحانی روزانه هر کس که بخواهد از آن استفاده برد، فراهم می‌کند.

اغلب این انتقاد به عمل می‌آید که تلمود يك فرد یهودی را در قید و بندهای يك رشته مقررات چنان گرفتار می‌کند که دست و پایش کاملاً بسته می‌شود، و احساس هرگونه آزادی و روحانیت از وی سلب می‌گردد. البته این نظر اشخاص بی‌اطلاع از تعلیمات تلمود است، و در خود تلمود جزئیترین نکته‌ای که این نظر را تأیید کند یافت نمی‌شود. بلکه به عکس، سراسر تلمود آکنده از روح محبت و نشاطی است که جانبخش و محرک کسانی که «یوغ تورات» را برگردن خود می‌نهند می‌باشد. «ذات قدوس متبارک مایل بود که افراد ملت اسرائیل کسب امتیاز و فضیلت کنند، از این رو او مطالب تورات و فرمانهای آن را برای ایشان فراوان ساخت. چنانکه گفته شده است: «خداوند به خاطر عدالت و صداقت خود مایل است که تورات را بزرگ و تکریم نماید» (اشعیاء، ۴۲: ۲۱، میشنا مکتوت، ۳: ۱۶). گفتار فوق که در کتابهای نماز به آخر هر يك از فصول میشنای آووت که در شش شنبه واقع بین اعیاد پسخ و شاووعوت در کنیسه خوانده می‌شود افزوده شده است، نظر کلی دانشمندان یهود را درباره زندگی در لوای تورات به نحو جالب و زیبایی خلاصه می‌کند. آنان چنین زندگی را نه فقط آزاد از قید و بندها و محدودیت‌های توافرسا

می‌دانند ، بلکه به آن به عنوان يك امتیاز و نشانه‌ای از لطف و مرحمت خداوند می‌نگرند ، که باید با ابراز محبت و حشمتی از آن قدردانی شود . درباره این جمله از سخنان داود پیامبر : « تورات تو را چقدر دوست می‌دارم » (مزامیر داود ، ۱۱۹ : ۹۷) ، چنین تفسیر شده است : سلیمان گفته است : « (تورات) يك غزاة دوست داشتنی است » (امثال سلیمان ، ۵ : ۱۹) . چنین است تورات ، همه آن را دوست دارند . و هر آن‌کس که به تورات علاقمند است ، چیزی جز زندگی را دوست نمی‌دارد . داود محبت خود را نسبت به تورات با این کلمات ابراز کرد : « تورات تو را چقدر دوست می‌دارم » . بهر جا که می‌روم ، تورات همراه من است . وقتی که می‌خواهم ، با من قرین است . و هرگز آن را رها نکرده‌ام . و چون هیچگاه آن را ترك ننموده‌ام ، تورات برای من بار سنگینی نیست ، بلکه منبع سرود و تسبیح‌خوانی است . چنانکه گفته شده است : « فریضه‌های تو برای من در خانه غربتم سرودها بودند » (مزامیر داود ، ۱۱۹ : ۵۴) ، میدراش تهیلیم مربوط به آیه فوق ، صفحه ۲۴۹ ب) .

دعاهای ذیل که در تلمود آمده ، قسمتی از نماز روزانه یهودیان شده ، و احساسات حقیقی آنان را نسبت به تورات منعکس می‌سازد . « متبارک هستی تو ، ای خداوند خدای ما ، پادشاه عالم ، که ما را به وسیله فریضه‌های خود تقدیس کرده‌ای ، و به ما فرمان داده‌ای که بمطالعه و تحصیل مطالب تورات مشغول شویم . ای خداوند خدای ما ، از حضور تمنی داریم که مطالب تورات را در دهان ما و در دهان افراد قوم خود دودمان اسرائیل مطبوع و شیرین سازی ، تا آنکه ما ، و فرزندان ما ، و فرزندان ملت تو خاندان اسرائیل ، همگی نام تو را بدانیم ، و خود را با تورات تو مشغول داریم . متبارک هستی تو ، ای خداوند ، که تورات را به امت خود اسرائیل می‌آموزی . متبارک هستی تو ای خداوند خدای ما ، پادشاه عالم ، که ما را از میان همه ملتها برگزیدی و تورات خود را به ما دادی . متبارک هستی تو ، ای خداوند ، که تورات را عطا فرمودی » (براخوت ، ۱۱ ب) .

يك اصل راهنما در زندگی یهودیان چنین است : « آن کس که (احکام تورات را) عاشقانه ، انجام می‌دهد ارجمندتر از آن کسی است که آن را از ترس انجام میدهد » (سوطا ، ۳۱ الف) . یکی از نشانه‌های این عشق به تورات ، کشیدن حصاری به دور آن است ، تا از تجاوز نسبت به آن جلوگیری شود . از این رو چنین توصیه شده است ، که انسان نباید يك فریضه دینی را عیناً و دقیقاً طبق مقررات تورات انجام دهد . بلکه باید جزئیات و نکات اضافی بیشتری به آن بیفزاید تا مطمئن شود که وظیفه خود را بطور کامل و به نحو احسن انجام داده است . « این نکته به چه می‌ماند ؟ به شخصی که از يك باغ میوه نگهبانی می‌کند . اگر باغ را از بیرون نگهبانی کند ، همه باغ حراست می‌شود ، اما اگر آن را از داخل نگهبانی کند ، آن قسمتی که مقابل اوست ، حراست می‌شود ، لکن آنچه در قفای اوست ، محافظت نمی‌شود » (یواموت ، ۲۱ الف) . به عنوان نمونه از این مطلب ، در مورد حفظ قدوسیت روزهای شنبه و اعیاد مقدسه قانونی وجود دارد بنام قانون « افزودن از اوقات غیر مقدس به اوقات مقدس » (روش هسانا ، ۹ الف) . بدین معنی که باید قبل از فرارسیدن آغاز شنبه و یا عید از کار کردن دست کشید ، تا از روی سهو و عدم توجه نسبت به حرمت آن روز مقدس تجاوزی نشود .

این میل و علاقه به حفظ و حراست تمامیت قوانین دینی به نحو دیگری نیز ابراز شده است . « دانشمندان به گرد سخنان و دستورات خود حصاری کشیده‌اند ، تا آنکه انسان که شامگهان از مزرعه و

صحرا می‌آید نگوید: اول به خانه خود بروم، کمی خوراك بخورم، جرعه‌ای بیاشامم، اندکی بخوابم و استراحت کنم، و سپس نماز شامگاه را بخوانم. چون ممکن است که خواب او را در رباید و سراسر شب در خواب بماند. پس بهتر آنست که انسان به هنگام غروب که از صحرا و مزرعه بازگشت نخست به کنیسه برود و اگر عادت به خواندن کتاب مقدس دارد، آن را بخواند و اگر بمطالعه و تحصیل می‌شنا و گمارا و سایر علوم دینی علاقمند است سرگرم آن شود، و سپس نماز شامگاه را بگذارد و بعد از آن به تناول طعام و دعای برکتهای قبل و بعد از آن پردازد. و هر آن کس که از سخنان و دستورات دانشمندان در این باره تخطی کند واجب القتل است» (براخوت، ۴ ب).

يك قاعده و دستور دیگر که علاقه و اخلاص به تورات را جلوه گر می‌سازد. «هیدور میصوا» Hiddur Mitzvah یا «آرایش و تجلیل فرمان و فریضه» است. یعنی به‌جا آوردن فرمان و فریضه با ابراز احساسات و بکار بردن دقتی بیش از آنچه که نص صریح احکام خواهان آن است، تا آنکه شخص بتواند آن فرمان و فریضه را به بهترین وجه ممکن انجام دهد. مبنای این امر کلمات آیه دوم از فصل ۱۵ سفر خروج است: «این خدای من است و من او را برانده و زیبا جلوه می‌دهم»، که درباره آن چنین تفسیر کرده‌اند: خود را به حضور او با فریضه‌های تورات زیبا ساز. به حضور او يك سوکاه (سایبان) زیبا بساز (سفر لویان، ۲۳: ۴۲)، يك لولا Lulav. و (شاخه نخل) زیبا بگیر (مأخذ فوق آیه ۴۰). يك شوفا (شاخ قوچ) زیبا را در روزهای روش هشانا (اول سال نو) به صدا در آور (مأخذ فوق آیه ۲۴). يك صیصیت (۱) زیبا پیوش (سفر اعداد، ۱۵: ۳۸). و برای خود يك طومار تورات تهیه کن که به احترام خداوند با عالیترین مرکب و بهترین قلم به توسط يك کاتب خبره و هنرمند نوشته شده باشد، و آن را با جامه‌ای زیبا و خوش رنگ که از ابریشم خالص و عالی بافته شده باشد پیوشان (شبات ۱۳۳ ب). بنابراین فریضه‌های دینی یهود نباید از روی بیعلاقگی و سرسری اجرا شود، بلکه انجام آن باید با روح اشتیاق و عشق و علاقه توأم باشد. از طرف دیگر، این را هم می‌دانستند که این علاقه و اشتیاق به اعزاز خداوند، ممکن است به يك افراط زیان‌آور منتهی شود. زیاده روی بی‌حد در این کار فی‌المثل ممکن است باعث تهیدستی انسان گردد. از این رو چنین قانونی را وضع کرده‌اند: «خرج کردن برای «هیدور میصوا» حداکثر می‌تواند تا يك سوم هزینه‌ای که برای خود میصوا (فریضه) می‌شود برسد، و نه بیشتر از آن» (با واقصا، ۹ ب). یعنی آنکه فقط تا يك سوم می‌توان بر هزینه معمولی انجام يك فریضه افزود تا آنکه آن فریضه به طرز بهتر و جالبتری انجام داده شود.

پس می‌بینیم روحیه‌ای که برای انجام دادن احکام تورات لازم است چگونه باید باشد. انجام این احکام، به‌جای آنکه بندگی شاق و دشوار باشد، پرستش خداوند از روی عشق و علاقه و بصورتی شادی‌آور است که خود باعث تقدیس زندگی شخصی افراد می‌شود. در واقع هدف کلی تورات تزکیه نفس و اعتلای وجود انسانی است. جمله: «کلام خداوند مصفی (۲) است» (مزامیر داود، ۱۸: ۳۰) پایه و تکیه‌گاه این اصل است: «فرامین و فریضه‌های تورات فقط به منظور تصفیة روح و تزکیه نفس انسان

۱ - صیصیت یا طلیت پارچه‌ای است سفید و به شکل مربع مستطیل که در چهار گوشه آن نخهایی آویخته است که به طرز مخصوصی گره زده شده‌اند و آن را هنگام نماز صبح بر دوش می‌اندازند. نوعی از آن را که از طلیت معمولی کوچکتر است و «صیصیت قاطان» یا «طلیت قاطان» (طلیت کوچک) خوانده می‌شود همواره در زیر پیراهن می‌پوشند.

۲ - متن عبری این کلمه بمعنی «قال گذاشته شده» است.

صادر شده است. زیرا مثلاً برای خداوند چه اهمیتی دارد و بحال او چه تفاوت می‌کند که سر حیوان حلال گوشت از ناحیه گلو بریده شود یا از پشت گردن؟ (۱) بلکه باید گفت که منظور و مقصود فرامینی که خداوند صادر فرموده و فریضه‌هایی که انسان را به انجام آن امر کرده است، ترکیه نفس و تصفیه روح انسانها است» (برشیت ربا، ۴۴: ۱).

هدف يك سلسله از فرامین تورات آن است که موضوع حضور خداوند در همه جا را به انسان گوشزد کند، و ذهن و خاطر او را در همه اوقات متوجه میل و اراده پروردگار سازد. مهمترین این فریضه‌ها کوبیدن مزوزا Mezuzah بر قائمه اطاقهای مسکونی، پوشیدن صیصیت، بستن تفیلین بر روی بازوی چپ و گذاشتن آن بالای پیشانی است. درباره این فریضه‌ها چنین گفتاری را داریم: «بنی اسرائیل محبوب خداوند هستند، و از این رو است که ذات قدوس متبارک آنان را با فریضه‌های خود احاطه کرده است. تفیلین بر سر و بر بازوی چپ آنها است، صیصیت بر لباسهایشان، و مزوزا روی قائمه در خانه آنهاست. در این باره داود چنین گفته است: «من روزی هفت مرتبه تورا به خاطر داوریه‌ها و احکام عادلانه ات تسبیح می‌خوانم» (مزامیر داود، ۱۱۹: ۱۶۴، مناخوت، ۴۲ب). درباره هر کدام از فریضه‌های فوق در فرصت مناسب به طور خلاصه سخن خواهیم گفت.

کوبیدن مزوزا بر قائمه در اطاق مسکونی، برطبق این فرمان تورات است: «و آنها را بر باهو» (مزوزا) های درهای خانه‌ات و بر دروازه‌های بنویس» (سفر تثئیه، ۶: ۹). مزوزا يك ورقه پوست حیوان حلال گوشت است که روی آن دو قطعه از مطالب سفر تثئیه، یعنی آیه های ۴ تا ۸ از باب ششم و آیه های ۱۳ تا ۲۱ از باب یازدهم با قلم نی و مرکب مخصوص نوشته شده است. این قطعه پوست را لوله می‌کنند و در محفظه‌ای می‌گذارند و روی آن قائمه در که هنگام ورود شخص به اطاق در سمت راست او واقع است نصب می‌کنند. روی سطح خارجی محفظه کلمه شداي (خدای قادر مطلق) دیده می‌شود. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، مقصود اصلی از انجام فرمان مزوزا آن است که برای شخص یهودی چیزی وجود داشته باشد که همواره به او یادآور شود که حتی در خلوت خانه خود نیز زیر نظر دیدگان بینای خداوند قرار دارد، و دائماً محتاج الطاف الهی است. (۲). از این رو است که گفته‌اند: «هر آن کس که تفیلین بر سر و بازو، صیصیت بر لباس، و مزوزا بر در خانه خود دارد، به جرأت می‌توان گفت که مرتکب خطا نخواهد شد» (مناخوت، ۴۳ب).

لکن در نظر عامه، مزوزا به صورت تعویذی درآمده است که انسان را از حمایت الهی برخوردار می‌سازد. این موضوع را دو روایت به طور واضح نشان می‌دهد. «اردوان پادشاه اشکانی مروارید گرانبایی به عنوان تعارف برای ربی یهودای مقدس (ربی یهودا هناسی) فرستاد، و از وی درخواست کرد تا در مقابل آن هدیه‌ای همانقدر گرانبها برای او ارسال دارد. ربی یهودا برای پادشاه يك مزوزا فرستاد. پادشاه جهت وی چنین پیغام داد: من برای تو هدیه‌ای فرستادم که نمی‌توان برایش ارزشی تعیین نمود و تو در عوض چیزی برای من فرستاده‌ای که به يك پول می‌ارزد. جواب ربی یهودا چنین بود: تمام اموال

۱ - مقصود حالتی است که حیوان را برای استفاده از گوشت آن ذبح می‌کنند.

۲ - چنین شرحی در کتاب یوسفوس آمده است: «یهودیان باید برکت‌های مهمی را که از جانب خداوند دریافت داشته‌اند بر درهای خانه بنویسند، و همانها را روی بازوهایشان بگذارند. و نیز باید آنچه را که نشان دهنده قدرت پروردگار و لطف او نسبت بدیشان است نوشته و بر پیشانی و بازوی خود بگذارند تا آنکه آمدگی خداوند برای برکت دادن بدیشان در همه جا به صورت واضح نمایان شود» (قدمت یهودیان، قسمت ۴، فصل ۸، بند ۱۳).

تو و همه دارایی من در مقابل این مزوزا ارزشی ندارد، و نه همین وبس، بلکه توجیزی برای من فرستاده‌ای که باید از آن نگهداری کنم. اما من برای تو هدیه‌ای فرستاده‌ام که هنگامی که خفته‌ای از تو نگهداری میکند» (پروشلمی پناه، ۲ دال).

روایت دوم مربوط به اونکلوس Onkelos یا اکیلاس Akylas است که یکی از افراد خاندان سلطنتی روم بود، و به میل خود به دین یهود درآمد. وقتی امپراتور از این عمل اونکلوس مطلع گردید به خشم اندر شد، و در چند نوبت چند دسته سرباز برای دستگیری او فرستاد، لکن هر بار سخنان و دلایل منطقی اونکلوس چنان در سپاهیان رومی اثر کرد که همگی مانند وی دین یهودا را پذیرفتند. سرانجام امپراتور به سپاهیان خود دستور اکید داد که با اونکلوس گفتگویی نکنند و او را دستگیر سازند، و سربازان نیز چنین کردند. داستان چنین ادامه می‌یابد: هنگامی که خانه را ترک می‌کردند، اونکلوس به مزوزایی که بر قائمه در نصب بود نظر افکند و دست خود را روی آن گذاشت، و به سپاهیان گفت: می‌دانید این چیست؟ آنها گفتند: ما نمی‌دانیم، تو برای ما بگو، اونکلوس گفت رسم دنیا چنین است که یک سلطان داخل کاخ خود می‌نشیند، و سربازان و خدمتکارانش در بیرون قصر می‌ایستند، و از اونگهبانی می‌کنند. اما در مورد ذات قدوس متبارک درست به عکس است این است. بندگان او درون خانه‌های خود به سر می‌برند و او ایشان را از بیرون نگهداری و محافظت می‌کند. چنانکه گفته شده است: «خداوند از اکنون تا به ابد خروج و دخول تو را محافظت خواهد کرد» (مزامیر داود، ۱۲۱: ۲، عودازارا، ۱۱ الف).

تفیلین عبارت است از دو محفظه چرمی کوچک مکعب شکل که تسمه‌های چرمی به آن وصل شده و درون آنها ورقه‌های نازکی از پوست قرار دارد که روی آن چهار قطعه از مطالب تورات نوشته شده است: (سفر خروج، باب ۱۳، آیه‌های ۱ تا ۱۰، همان باب، آیه‌های ۱۱ تا ۱۶، سفر تثیبه، باب ۶، آیه‌های ۴ تا ۹، سفر تثیبه، باب ۱۱ آیه‌های ۱۳ تا ۲۱). شیوه به جا آوردن فرمان تفیلین در این آیه ذکر شده است «و آنها را به عنوان علامت بردست خود ببند، و در بین چشمان تو زینت پیشانی باشند» (سفر تثیبه، ۶: ۸). مقصود این فرمان آن است که احکام تورات نیروی هادی و کنترل کننده زندگی انسان شود، تا آنکه آرمانهای دین یهود افکار وی را در قالب خود شکل دهد و رهنمون او در ضمن انجام هر کاری باشد. این نکته را می‌توان از آنچه درباره یکی از دانشمندان تلمود به نام ربا Rabbah نقل شده است به خوبی دریافت. ابائی در حضور ربا استاد خود نشسته بود، و وی را دید که بسیار سرخوش است. ابائی به او گفت: نوشته شده است که: «باترس و لرز شادی کنید» (مزامیر داود، ۲: ۱۱). ربا در پاسخ او گفت: «من تفیلین بسته‌ام» (براخت، ۳۰ ب). ربا می‌خواست به شاگرد خود این نکته را تفهیم کند که چون او در سراسر روز تفیلین بر سر و دست خود دارد، همین تفیلین با تأثیر هشیار کننده خود مانع از آن خواهد شد که وی از حدود معین اخلاقی تجاوز کند و به سبکسری و مزاح ناروا بپردازد. درباره این فرمان: «نام خداوند خدای خود را بیهوده بر زبان میاورد» (سفر خروج، ۲۰، ۷) چنین تفسیر کرده‌اند: «تفیلین را که نام خداوند بر آن نوشته شده است بر خود مگذار که بعداً بروی و مرتکب گناه شوی» (پسیقتا، ۱۱۱ ب). یعنی آنکه تو که تفیلین بر سر و دست خویش می‌گذاری، دیگر نباید خود را به گناه و اعمال ناشایست آلوده سازی.

مقصود فرمان صیصیت در این آیه تشریح شده است: «تا که آن را ببینید و تمام اوامر خداوند را به یاد آورده و آنها را بجا آورید» (سفر اعداد، ۱۵: ۳۹). و تلمود درباره آن چنین گفته است: «این فرمان صیصیت با جمیع فرمانهای دیگر تورات برابر است. زیرا دیدن باعث یادآوردن است، و یادآوردن هم به انجام دادن منجر می‌شود» (مناحوت، ۴۳ب). داستانی درباره مردی نقل شده است که می‌رفت تا مرتکب عملی منافی عفت شود، ولی بآدیدن صیصیت لباس خود به هوش آمد و از گناه کردن خودداری نمود. (مناحوت، ۴۴ الف). از این رو چنین تعلیم داده‌اند: «هر آن کس که در به‌جا آوردن این فرمان چابک باشد، توفیق دیدن شخینا (نور جلال الهی) و کسب فیض از آن نصیبش خواهد شد» (مناحوت، ۴۳ب). «در آیه فوق نوشته نشده است: «تا که آنها (نخهای صیصیت) را ببینید». بلکه نوشته شده است: «تا که آن (۱) را ببینید». می‌خواهد این مطلب را بفهماند که هر کس که فرمان صیصیت را به‌جا آورد، برای او چنین محسوب می‌شود که گویی شخینا را دیده و از فیض آن بهره‌مند گشته است. زیرا که رنگ نخ آبی صیصیت (۲) شبیه رنگ دریا است، که آن خود همانند رنگ آسمان است، و آسمان نیز به رنگ اورنگ جلال الهی است. (۳) (سيفره بمیدبار، ۱۱۵، صفحه ۳۴ ب). مفهوم گفتار فوق این است که انجام دادن فرمان صیصیت از روی فهم و علاقه، زندگی انسان را پاك و منزه نگاه می‌دارد، و او را به خداوند نزدیک می‌کند.

در اینجا نیز می‌بایم که يك آئین مذهبی در نظر مردم به صورت يك نیروی محافظ درآمده است. گفته شده است که اهمال در پوشیدن صیصیت و کوتاهی در مورد کوبیدن مزوزا بر قائمه در، ممکن است سبب مرگ فرزندان انسان شود (شبات، ۲۲ب). و برعکس: «هر کس که فرمان صیصیت را به دقت به‌جا می‌آورد، توفیق آن را می‌یابد، که در آینده دو هزار و هشتصد خدمتگزار به خدمت او کمر بندند. زیرا که گفته شده است: «خداوند رب‌العیوش چنین فرموده است: در آن روزها ده نفر از همه زبانهای امتها گوشه‌جامه يك مرد یهودی را محکم می‌گیرند و به‌وی خواهند گفت. ما باشما می‌آییم، زیرا شنیده‌ایم که خداوند باشما است» (زکریا، ۸: ۲۳) (شبات، ۳۲ب) (۴).

شاید بتوان گفت که جالبترین نمونه از شیوه دانشمندان یهود، که چگونه جزئیات يك فرمان را از متن آیه‌های تورات استخراج و استنتاج می‌کنند، موضوع حرمت روز شنبه است. در حالی که تورات فقط به‌طور کلی دستور می‌دهد که در روز شنبه نباید هیچ کاری انجام داد، يك رساله بزرگ تلمودی مسخت یا رساله شبات) با تجزیه و تحلیل آیه‌های کتاب مقدس معلوم می‌کند که انجام چه اعمالی در شب و روز شنبه مجاز یا ممنوع است، و بیحرمتی به قدوسیت شنبه شامل چه نکاتی می‌شود. کارهای ممنوع در شب و روز شنبه، تحت سی و نه عنوان یا «کارهای اصلی» طبقه‌بندی شده است از این قرار: «کاشتن، شخم زدن، درو کردن، دسته کردن خوشه‌ها، کوبیدن خرمن، باد دادن خرمن، پاك کردن محصول، آسیاب

۱ - در عبری این کلمه هم به معنی «آن» است و هم به معنی «او». در اینجا به منظور حفظ و تفسیر، از معنی دوم استفاده شده است.

۲ - سابقاً یکی از نخهای صیصیت را با خون يك نوع جانور دریایی رنگ می‌کردند و این خون پس از خشک شدن به رنگ آبی در می‌آمد. امروز که چنین جانوری به دست نمی‌آید، تمام نخهای صیصیت سفید رنگ است.

۳ - رجوع شود به حزقیال، ۱: ۲۶.

۴ - عدد ۲۸۰۰ بدین گونه به دست آمده است: تعداد ملتهای اصلی و با اهمیت جهان هفتاد است. و چون گفته شده است «ده نفر از هر امت»، پس عدد هفتصد بدست می‌آید، یعنی هر گوشه‌جامه را هفتصد نفر بدست خواهند گرفت. و چون جامه دارای چهار گوشه است، لذا بایستی عدد هفتصد در چهار ضرب شود.

کردن ، بیختن ، خمیر کردن ، ناز پختن ، چیدن پشم ، شستن آن ، شانه زدن ، (پشم ، پنبه ، کتان و غیره) ، رنگ کردن ، رشتن ، بستن نخهای تار به دستگاه نساجی ، داخل کردن دو نخ تار به حلقه های دستگاه نساجی ، بافتن دو رشته نخ ، از هم جدا کردن دو رشته نخ تار ، گره زدن ، باز کردن گره ، دوختن دو دوخت ، پاره کردن به نیت دوختن دو دوخت ، شکار کردن حیوان ، ذبح کردن ، پوست کندن حیوان ، نمک زدن (به پوست) ، دباغی کردن پوست ، تراشیدن (مو) ، بریدن پوست به قطعات ، نوشتن دو حرف الفبا ، پاک کردن یک نوشته به نیت نوشتن دو حرف الفبا ، ساختمان کردن ، خراب کردن ، افروختن آتش ، خاموش کردن آن ، چکش زدن ، حمل و نقل یک شیئی از یک حالت به حالت دیگر « (میشناسبات ، ۲ : ۷)

راجع به هر کدام از کارهای اصلی فوق الذکر توضیحات فراوانی داده شده ، و درباره اینک که چه کار هایی فرع کدام کار اصلی است ، بحثهای مفصلی به عمل آمده است .

برای نمونه ، کار اصلی آخری ، یعنی حمل و نقل یک شیئی از یک حالت به حالت دیگر را در نظر می گیریم . در این باره دو نوع بحث و پژوهش بعمل آمده است . یکی آنکه چه نوع حمل و نقلی تجاوز به حرمت و قدوسیت شنبه به شمار می آید ، دوم آنکه چه چیزهایی بار محسوب می شوند و نباید آنها را در شب و روز شنبه از یک حالت به حالت دیگر حمل و نقل نمود .

این نمونه‌ای است از قوانین بی شمار مربوط به شنبه ، و ظاهراً چنین به نظر می رسد که دانشمندان یهود کاری کرده اند که روز مقدس شنبه برای یهودیان مبدل به کابوسی خرد کننده شود ، و از هرگونه شادمانی و روحانیت عاری گردد . لکن حقیقت امر آن است که مردمی که در طول قرنهای این قوانین را با همه سختی و شدتی که در بردارد بجای آورده اند ، نه تنها متوجه ثقل ظاهری بار آن نمی شوند ، بلکه با خوشی و مسرت اعلام می دارند که برای آنها شنبه روزی آکنده از روشناییها و زیباییهای خدایی است .

در اینجا دعای کوتاهی را که یک دانشمند یهود برای خواندن شب شنبه انشا کرده است نقل می کنیم : « ای خداوند خدای ما از روی محبت که با آن قوم خودت اسرائیل را دوست داشتی ، و از روی شفقتی که توای پادشاه ما نسبت به فرزندان هممهدت احساس کردی ، توای خداوند خدای ما ، این روز هفتم بزرگ و مقدس را با محبت به ما عطا کردی » (توسیفنا بر اخوت ، ۳ : ۲) . تنها آن کس که شنبه برای او نعمت و مایه شادمانی است می تواند چنین کلماتی را ادا کند ، و به طور یقین یهودیان مؤمن شنبه را با همین نظر می نگرند . درباره این آیه : « تا بدانید که من هستم خدایی که شمارا تقدیس می کنم » (سفر خروج ، ۳۱ : ۱۳) . چنین تفسیری را داریم : « ذات قدوس متبارک به موسی فرمود : من در خزانه خود هدیه خوب و گرانبهایی دارم که نامش شنبه است ، و می خواهم آن را به قوم اسرائیل عطا کنم . پس برو و این مطلب را به اطلاع ایشان برسان » (شبات ، ۱۰ ب) .

برای نگهداشتن شنبه و رعایت قدوسیت آن ، کمترین سختی و زحمتی در میان نیست . مراسم عزاداری که باید پس از تدفین متوفی مدت یک هفته انجام گیرد ، روز شنبه موقتاً متوقف می گردد . در این باره آیه جالبی داریم : « شنبه را روز خوشی و لذت بنام » (اشعیا ، ۵۸ : ۱۳) . و با توجه به همین آیه سفارش شده است که شب شنبه حتماً باید چراغی در خانه روشن باشد (شبات ، ۲۵ ب) . بهترین جامه ها را برتن کنند (أخذ فوق ، ۱۱۳ الف) . و برای شب شنبه و صبح و ظهر آن سه وعده غذای خوب و لذیذ تهیه کنند

(مأخذ فوق - ۱۱۷ ب) . خرج کردن با گشاده دستی برای اعزاز شنبه يك عمل قابل تحسین به‌شمار می‌آید ، و این اطمینان داده شده است که : « هرکس که به‌شنبه وام دهد ، شنبه وامش را به خوبی به او باز پس خواهد داد » (مأخذ فوق ، ۱۱۹ الف) . روایت کرده‌اند که یکی از دانشمندان يك روز شنبه به‌خانه دوستش رفت ، و هنگام نهار چندین نوع غذای پخته پیش روی او گذاشتند . وی از میزبان خود پرسید : « آیا شما می‌دانستید که من امروز به اینجا خواهم آمد که این طعامهای گوناگون و لذیذ را تهیه کرده‌اید ؟ صاحب خانه در پاسخ گفت : « آیا در نظر من تو از شنبه عزیزتر هستی ؟ » (مأخذ فوق) . مقصود این بود که غذا هارا به احترام شنبه تهیه کرده است و نه برای خاطر او . این رسم تکریم شنبه باعث شد که درباره این آیه : « من سیاه چرده ولی جمیل هستم » (غزل‌غزلهای سلیمان ، ۱ : ۵) . چنین تفسیری بشود : « من (ملت اسرائیل) در روز های هفته سیه چرده هستم ، ولی در شنبه جمیل و خو برو می‌شوم » (میدراش مربوط به آیه فوق) .

درباره دو نفر از دانشمندان یهود که شنبه را خالصانه و با محبت تلقی می‌کردند ، چنین روایت شده است : « ربی حنینا نزدیک غروب روز جمعه بهترین جامه های خود را می‌پوشید و برپا می‌ایستاد و می‌گفت : بیایید تا باهم به پیشواز ملکه شنبه برویم . ربی ینای در عصر روز جمعه فاخرترین لباسهای خود را به تن می‌کرد و چنین می‌گفت : بیا ای عروس ، بیا ای عروس » (شبات ، ۱۱۹ الف) .

هدف شنبه ، مقدس کردن زندگی یهودیان است . « زیرا که (شنبه) برای شما مقدس است » (سفر خروج ، ۳۱ : ۱۴) . « این آیه به ما تعلیم می‌دهد که شنبه بر قدوسیت اسرائیل می‌افزاید » (مخیلتا مربوط به آیه فوق ، ۱۰۴ الف) . همان‌طور که قبلاً دیدیم ، این حقیقت مورد قبول همگان است که روز مقدس شنبه به کسی که آنرا محترم بدارد يك روح اضافی اعطا می‌کند .

دو روایت تاریخی نشان میدهد که چگونه شنبه به زندگی یهودیان طعم خوش می‌بخشد . « قیصر روم از ربی یهو شوع بن حنینا پرسید : برای چه غذاهای شنبه چنین طعم و بوی مطبوعی دارند ؟ ربی یهو شوع در پاسخ گفت : ما ادویه‌ای داریم که نامش شنبه است ، و آنرا به غذاها می‌زنیم ، و بر اثر آن طعم و بوی غذا مطبوع می‌شود . امپراطور به او گفت : کمی از این ادویه به ما بده . ربی یهو شوع چنین جواب داد : این ادویه فقط برای کسی که شنبه را نگاه می‌دارد قابل استفاده است » (شبات ، ۱۱۹ الف) . « ربی یهودا هناسی در يك روز شنبه آنتونینوس را به نهار دعوت کرد . برای او طعامهای سرد (۱) آورد . و آنتونینوس از خوردن آنها بسیار لذت برد . سپس در يك روز هفته از وی پذیرائی کرد و خوراکیهای گرم در پیش او نهاد . آنتونینوس به او گفت : چرا غذاهای دفعه پیش از خوراکیهای امروز خوش مزه تر بود ؟ ربی یهودا گفت : به جهت آنکه خوراکیهای امروز ادویه‌ای را کسر داشتند . آنتونینوس گفت : مگر خزانه پادشاه چیزی کسر دارد ؟ چرا این ادویه را از آنجا نگرفتی ؟ ربی یهودا در پاسخ گفت : طعامهای امروز ادویه شنبه را کسر داشتند . آیا تو شنبه را نگاه می‌داری (که چنین ادویه‌ای را داشته باشی ؟) » (برشیت ربا ، ۲۱۱ یا ۴) . شرح و بسط مفصلی که درباره قوانین مربوط به شنبه در تلمود داده شده ، بهترین نمونه برای نشان

دادن اهمیت تورات شفاهی است که چگونه اصول و فروع يك فرمان پراهمیت را که در تورات کتبی خلاصه و به‌طور سربسته آمده‌است، باهمه جزئیات آن از آیه‌های کتاب مقدس استنباط و استخراج می‌نماید.

این فصل را با این پژوهش به پایان می‌رسانیم، هنگامی که اوضاع و احوال به‌جا آوردن یکی از قوانین مهم تورات را غیر ممکن می‌سازد، چگونه باید رفتار کرد؟ معبد بیت همیقداش و مراسم عبادت در آن نقش بسیار مهمی را در زندگی ملت یهود ایفا می‌کرد. و صفحات زیادی از تلمود به شرح آن اختصاص داده شده است. قوانین مربوط به قربانیها از جانب خداوند وضع شده است. پس به عقیده دانشمندان یهود در زمانی که بیت همیقداش وجود ندارد، چه باید کرد؟

جواب را می‌توان در این داستان که دربارهٔ ربان یوحانان بن زکای و شاگردش ربی یهوشوع نقل شده است یافت. « زمانی ربان یوحانان بن زکای از شهر اورشلیم خارج می‌شد و ربی یهوشوع به دنبال او می‌رفت. هنگامی که ربی یهوشوع خرابه‌های معبد بیت همیقداش را دید، آهی برکشید و گفت: وای بر ما، جایی که باعث کفاره شدن گناهان اسرائیل می‌شد، اکنون به ویرانه‌ای مبدل شده است ربان یوحانان بدو گفت: فرزند پریشان مباش. ما وسیله دیگری داریم که مانند معبد بیت همیقداش گناهان ما را کفاره می‌کند، و آن وسیله انجام دادن کارهای خیر و احسان کردن به هموعان است. » (آوت ربی ناتان، ۴). نقل کرده‌اند که خداوند به داود چنین فرموده است: « عدالت و احسانی که تو به‌جا آوری، برای من از قربانیها عزیزتر است. » (یروشلمی براخوت، ۴ ب). مطلب زیر را نیز خداوند به داود فرموده است: « يك روز که تو در آن مشغول مطالعه و تحصیل تورات باشی، به نزد من از هزار قربانی سوختنی که پسر تو سلیمان در آینده در پیشگاه من روی قربانگاه خواهد گذرانید، پسندیده‌تر است » (شبات، ۳۰ الف).

بزرگترین توفیقی که تعلیمات تلمود نصیب ملت یهود نمود این بود که به ایشان تفهیم کرد که خراب شدن معبد بیت همیقداش به معنی پایان یافتن و از بین رفتن دین ایشان نیست. اگرچه، با ویران شدن معبد، زیان و خسارت عظیمی را متحمل شده‌اند، لکن راه تقرب به خداوند برای ایشان باز باقی مانده است. آنها علاوه بر احسان و خیرات و مبرات عدالت و انصاف، و تحصیل تورات، فریضة خواندن دعا و نماز را نیز دارند که دربارهٔ آن گفته شده است: « خواندن نماز از گذرانیدن قربانیها مهمتر است » (براخوت، ۳۲ ب). با استناد به این آیه: « به جای گاوهای قربانی سخنان لبان خود را به حضور تو تقدیم می‌کنیم » (هوشع، ۱۴: ۲)، این اصل را تعلیم داده‌اند: « چه چیز می‌تواند جای گاوان نری را که ما در پیشگاه تو قربانی می‌کردیم بگیرد؟ لبان ما، یعنی نمازها و دعاهایی که با آن بحضور تو می‌خوانیم » (پسیقتا، ۱۶۵ ب).

در این فصل فقط خلاصه‌ای از عقاید دانشمندان یهود دربارهٔ تورات مطرح شد و برای آنکه بتوان آنرا به نحو کاملتری شرح داد، باید يك مجله بزرگ به این امر اختصاص داده شود. نگاه کردن به مندرجات تورات شفاهی از لحاظ اعتقادات دینی جدید، راه غلط پیمودن است. چون تنها با به‌کار بردن نحوه

استدلال و استنتاج دانشمندان یهود است که می‌توان آن‌را به‌طور صحیح ارزیابی کرد ، و منصفانه‌ترین آزمایش ، آزمایش عملی معتقدات دانشمندان اسرائیل است و با تفسیراتی که ایشان درباره مطالب تورات کرده‌اند ، این امکان را به‌دین یهود و یهودیت داده‌اند که پس از موقوف شدن مراسم عبادت در بیت همیقداش و انقراض دولت یهود نیز به‌هستی خود ادامه دهند ، در صورتی‌که مخالفان ایشان ، یعنی صادوقیها ، از صفحه تاریخ محو شدند . حفظ و بقای دین اسرائیل هدف اصلی دانشمندان یهود بود ، و این حقیقت که مقصود ایشان به‌خوبی عملی گردید ، بهترین گواهی و دلیلی بود که ایشان می‌توانستند برای اثبات صدق گفته‌ها و تعلیمات خود ارائه دهند .





فصل پنجم، زندگی خانواده

زن و همسر، ازدواج و طلاق، فرزند،
تعلیم و تربیت، وظایف فرزند در قبال
والدین.

۱- زن و همسر

پایه زندگی اجتماعی یهودیان خانواده است، و تلمود پیوسته مراقب است تا پاکی و استواری آن را حفظ کند. با توجه به اهمیت زیادی که زن در زندگی خانواده دارد، تلمود به وی مقام و منزلتی شایسته می‌دهد. علی‌الخصوص هنگامی که در نظر آوریم زن در میان ملل آن ادوار چه سرنوشتی داشته است، احترامی که تلمود برای زن قائل شده است به نحو بارزی به چشم می‌خورد و به هیچ وجه زن بعنوان موجودی مادون مرد تلقی نشده است. حوزه فعالیت زن با مرد تفاوت دارد، لکن نقشی که زن در فراهم آوردن رفاه و سعادت جامعه دارد کمتر از نقش مرد نیست.

منتقدین مخالف اهمیت زیادی به گفتار زیر داده و آنرا به عنوان نمونه‌ای از تحقیر زن به توسط تلمود قلمداد کرده‌اند: «انسان موظف است که هر روز این سه دعای برکت را بخواند، متبارک است خدائی که مرا یهودی خلق کرد، که مرا زن نیافرید و که مرا يك بیسواد و بیمعرفت به وجود نیاورد» (مناحوت، ۴۳ ب (۱)). مطالعه دقیق و عمیق این دعا کاملاً آشکار می‌سازد که مقصود اصلی آن است که مرد یهودی باید سپاسگزار باشد که این امتیاز بدو داده شده است که می‌تواند کلیه فرامین تورات را به جای آورد. در این مورد، مسئولیت مرد از مسئولیت زن بیشتر است. زیرا با توجه به وظایف خطیری که زن در زندگی خانوادگی دارد، تورات وی را از اجرای بعضی از فرایض دینی معاف کرده

۱ - در کتاب نماز این دعای برکت چنین آمده است: «که مرا بتپرست خلق نکرد، که مرا غلام نیافرید و که مرا زن به جهان نیاورد». سپاس و شکرانه يك فرد یهودی برای اینکه بیسواد و بیمعرفت بار نیامده است، در این گفتار توجیه شده است: «شخص بیسواد و بیمعرفت نمی‌تواند از خطا کردن بترسد.» (میشناآروت ۲۶: ۶).

است. قانون در این باره چنین می‌گوید: «زنها از اجرای فرامینی که به صورت امر هستند و در زمانهای معینی انجام می‌گیرند معاف می‌باشند» (۱) (میشناقیدوشین، ۱: ۷). فی‌المثل اجرای فرمان بسر بردن در سایبان (سوکا) در شبها و روزهای عید سوکوت و یا بستن تفیلین، برای زنان اجباری نیست. بغیر از این تلمود هیچ تفاوتی میان مرد و زن در مورد مسئولیتهای مذهبی قائل نشده است. از این آیه: «اینها قوانینی هستند که تو در جلوی ایشان خواهی گذاشت» (سفر خروج، ۲۱: ۱)، این اصل مهم استنتاج شده است: «کتاب مقدس زن را در اجرای همه قوانین تورات با مرد برابر دانسته است» (باواقما، ۱۵ الف).

در حقیقت، اگر زن نفوذ خود را به کار برد تا آنکه شوهر و فرزندانش هرچه بیشتر در تحصیل تورات و اجرای فرامین آن که خود در نتیجه اشتغال به امور خانه‌داری از آن محروم است توفیق حاصل کنند، ثواب و اجر عظیم آن متعلق به اوست. «زنان به چه وسیله کسب شایستگی و امتیاز می‌کنند؟ به وسیله فرستادن فرزندانشان به کنیسه برای فراگرفتن تورات، و به وسیله وادار کردن شوهرانشان به آموختن قوانین الهی در محضر دانشمندان» (براخوت، ۱۷ الف).

در این گفتار به خوبی نشان داده شده است که زن تا چه اندازه می‌تواند در زندگی و سرنوشت شوهر مؤثر باشد و آن را تغییر دهد. «چنین حکایت‌کنند که مردی متدین زنی پارسا و پرهیزگار داشت، و چون دارای فرزندی نشدند، با یکدیگر متارکه کردند. مرد رفت و با یک زن شریر ازدواج نمود، و آن زن او را شریر و بدکار کرد. زن پارسا رفت و همسر یک مرد شریر و بدکار شد و عاقبت او را دیندار و پرهیزگار نمود، از اینجا معلوم می‌شود که همه چیز در دست زن است» (برشیت‌ربا، ۱۷: ۷ یا ۱۲).

یک داستان که به نحوی جالب‌زرا مورد ستایش قرار میدهد چنین می‌گوید: «امپراطوری (۲) به ربان گمیلئل گفت: خدای شما دزد است چون در تورات نوشته شده است: «و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید و او بخفت، و (خداوند) یکی از دنده‌های وی را بگرفت و گوشت در جایش پرکرد، و خداوند خدا از آن دنده‌ای که از آدم گرفته بود زنی بساخت و وی را به نزد آدم آورد» (سفر پیدایش، ۲: ۲۱ و ۲۲). دختر ربان گمیلئل به پدر گفت: بگذار تا من جواب امپراطور را بدهم. دختر سپس به امپراطور گفت: یک افسر عالی‌رتبه به من بدهید (تا به شکایت من رسیدگی کند). امپراطور پرسید: چه شکایتی داری؟ دختر گفت: دیشب دزدان به خانه ما دستبرد زدند و یکی از ظروف سیمین ما را دزدیدند و به جای آن یک ظرف زرین نهادند. امپراطور حیرت‌زده گفت: ای کاش چنین دزدانی هر شب به کاخ من آیند، تو از این پیش‌آمد شکایت هم داری؟ دختر گفت: پس در این صورت آیا آدم ابوالبشر زیان‌کرد که دنده‌ای از او گرفته‌شد، و در عوض زنی زیبا و همسری غمخوار و وفادار به او عطا گردید؟» (سنهدرین، ۳۹ الف).

علت اینکه چرا زن از دنده آدم ایجاد شد، در گفتار زیر شرح داده شده است: «خداوند این نکته را مورد توجه قرار داد که زن را از کدامین عضو آدم بیافریند. او فرمود: من زن را از سر آدم نمی‌آفرینم، تا آنکه سبکسر نگردد و سر خود را از روی نخوت و غرور بالا نگیرد. نه از چشم، تا آنکه بسیار کنجکاو نباشد. و نه از گوش، تا آنکه استراق‌سمع نکند و سخن‌چین نشود. و نه از دهان، تا آنکه

۱ - ولی موظف به اجرای همه فرامینی که به صورت امر آمده‌اند می‌باشند.

۲ - در بعضی از نسخه‌های تلمود نوشته شده است: «یک کافر». ولی چون بعداً مرقوم است: «یک افسر عالی رتبه بمن

بدهید»، معلوم می‌شود که مخاطب ربان گمیلئل دارای مقامی بس شامخ بوده است.

پر حرف و وراج به‌بار نیاید. و نه از دل، تا آنکه حسود نشود. و نه از دست، تا آنکه هرزه دست نشود. و نه از پا، تا آنکه ولگرد نباشد. من زن را از قسمتی از بدن آدم که همواره پوشیده و نهفته است می‌آفرینم تا آنکه موجودی محجوب و غیف به‌بار آید» (برشیت ربا، ۱۸: ۲ یا ۳).

درباره ظرفیت عقلانی زن نظریات مختلفی اظهار شده است. «زنها کم‌ظرفیت هستند». (شبات، ۳۳ ب). «رسم زنان چنین است که در خانه بمانند، و روش مردان این است که به‌کوچه و بازار بروند و از مردان دیگر کسب اطلاعات و دانش نمایند» (برشیت ربا، ۱۸: ۱). در مقابل، چنین عقیده‌ای نیز به‌طور واضح در تلمود اظهار شده است: «عقل و فهمی که خداوند به‌زن عطا فرموده است بیش از عقل و فهمی است که به‌مرد داده است.» (نیدا، ۴۵ ب). ضرب‌المثل‌های رایج نیز حاکی از این حقیقت است که زن معمولاً هشیار و دقیق است، و قصد و نیت خود را حتی در زمانی که به‌نظر نمی‌رسد کاری انجام می‌دهد، عملی می‌کند. در این‌باره دو ضرب‌المثل را ذکر می‌کنیم: «زن حتی در موقعی که حرف می‌زند، پشم خود را می‌ریسد...» «غاز به‌نگام راه رفتن سر خود را به‌پایین می‌اندازد، لکن دیدگانش اطراف را می‌نگرند و (همه‌جا را می‌بینند)» (مگیلا، ۱۴ ب). ناز کدلی و رحم و شفقت زن نیز معروف است: «زنها ناز کدل و رحیم و مهربان هستند» (مأخذ فوق).

دل‌بستگی زن به‌ظرافت و زیبایی و علاقه او به‌ظاهر شخصی خود، مورد توجه قرار گرفته است. «چیزهایی که یک زن زیاد مشتاق آن است، زیورآلات است.» (کتوبوت، ۶۵ الف). «فکر زن تنها متوجه زیبایی خودش است. اگر مردی بخواهد دل زن خود را شاد کند، باید جامه‌های کتانی گرانبها به‌تن او کند» (کتوبوت، ۵۹ ب). درباره‌ی این موضوع، توضیحات بیشتری در گفتار زیرآمده است: «آرایش زن بدین طریق انجام می‌گیرد: به‌چشمان خود سرمه می‌کشد، موهای خود را می‌تابد و از آن طرها می‌سازد، و به‌گونه‌های خود سرخاب می‌مالد. زوجه‌ی او حیسدا. Hisda. حتی در برابر عروسش خود را آرایش می‌کرد. یک‌روز راوهونا بن‌حیننا. Huna Ben Hinena. در خانه‌ی او حیسدا نشسته بود و دید که زوجه‌ی او حیسدا خود را آرایش کرده است. راوهونا به‌میزبان خود گفت: اینکه گفته‌اند زنان باید خود را آرایش کنند، برای زنان جوان گفته‌اند، و نه برای زنان پیر، پس چرا همسر تو خود را بدین گونه آرایش کرده است؟ راوحیسدا در پاسخ گفت: به‌مراسم نیایش بیت همیقداش قسم، که این کار حتی برای مادر تو و مادر مادرت، و حتی اگر بر لب گور ایستاده باشند نیز مجاز است. چنانکه یک ضرب‌المثل معروف می‌گوید: زن شصت ساله، همچون دخترشش ساله، به‌محض شنیدن صدای دایره‌ی زنگی می‌دود (تا برقص و طرب پردازد.)» (موعد قاطان، ۹ ب).

یک صفت اختصاصی زنان که مورد تقبیح قرار گرفته است علاقه‌ی آنان به‌امور اسرارآمیز و سحر و جادو است. این موضوع مورد تأیید نویسندگان ملل دیگر نیز که با دانشمندان تلمود معاصر بوده‌اند قرار گرفته است، و چنین معلوم می‌شود که در آن ادوار نیز زنان به‌این‌گونه اعمال می‌پرداخته‌اند درین مورد چنین گفتارهایی را در تلمود می‌یابیم: «زنان جادوگر به‌وسیله‌ی سگها سحر و جادو می‌کنند» (یوما، ۸۳ ب). «آن‌کس که با زنان بسیاری ازدواج می‌کند، سحر و جادو را در خانه‌ی خود زیاد می‌کند» (میشنا آووت، ۸:۲). «اکثریت زنان علاقه‌مند به‌جادوگری هستند» (سنهدرین، ۶۷ الف). و از این‌رو است که وقتی تورات می‌خواهد سحر و جادوگری را نهی کند، چنین می‌گوید: «زن جادوگر را زنده‌نگذار.»

(سفر خروج ، ۲۲ : ۱۸) . یعنی آنکه جادوگری را بیشتر کار زنان می‌داند .

۴ - ازدواج و طلاق

ازدواج و تشکیل خانواده يك فریضه دینی خطیر به‌شمار می‌آید . این نخستین فرمانی بود که خداوند به آدم ابوالبشر داد (سفر پیدایش ، ۱ : ۲۸) . و تلمود به آن اهمیت بسیار می‌دهد و دربارهٔ اجرای آن تأکید فراوان می‌کند . « هر کس که زن ندارد ، از شادمانی و از برکت و از نیکی محروم است » (یواموت ، ۶۲ ب) . « هر کس که زن ندارد ، يك آدم کامل به‌تمام معنی نیست . چنانکه گفته شده است : « (خداوند) آنها را نر و ماده آفرید و ایشان را برکت داد و نامشان را آدم نهاد » (سفر پیدایش ، ۵ : ۲) (یواموت ، ۶۳ الف) . همسر انسان خانهٔ او محسوب می‌شود ، و از این رو است که گفته‌اند : « خانهٔ انسان زوجهٔ اوست » (میشنا یوما ، ۱ : ۱) . و « ربی یوسه گفته است : هرگز زوجه‌ام را « زنه » نامیده‌ام . بلکه همواه او را « خانه‌ام » خوانده‌ام » . (شبات ، ۱۱۸ ب) .

به‌انسان سفارش شده است که زود ازدواج کند ، و برای مردان هجده سالگی را سن مناسب جهت زناشویی دانسته‌اند (میشنا آووت ، ۵ : ۲۴) . « هنگامی که هنوز دست‌ت روی گردن پست است (۱) ، یعنی از شانزده سالگی تا بیست و دو سالگی ، و یا بنا به يك عقیدهٔ دیگر از هجده سالگی تا بیست و چهار سالگی ، برای او زن بگیر » (قیدوشین ، ۳۰ الف) . گفته شده است که : « تا سن بیست سالگی انسان ، ذات قدوس متبارك انتظار می‌کشد که او ازدواج کند . وقتی که سن او از بیست گذشت و ازدواج نکرد ، خداوند او را نفرین می‌کند و می‌گوید : « استخوانهایش باد کند » (قیدوشین ، ۲۹ ب) . ازدواجی که از روی بی‌احتیاطی صورت گیرد ، یعنی آنکه مردی که استطاعت ندارد مخارج زوجه خود را تأمین کند و وسایل آسایش او را فراهم آورد ، اگر زن بگیرد ، چنین ازدواجی مورد تقبیح قرار گرفته است . از آیه های ۵-۶-۷ باب ۲۰ سفر تثنیه ، تلمود این تعلیم را استنتاج می‌کند : « تورات بهترین روش را در امر ازدواج به‌انسان می‌آموزد . شخص باید نخست خانه‌ای برای خود بسازد ، سپس تاکستانی غرس کند و آنگاه زن بگیرد » (سوطا ، ۴۴ الف) . فریضهٔ ازدواج آن قدر مهم است که گفته‌اند : « انسان مجاز است يك سفر تورات را بفروشد و با پول آن هزینهٔ ازدواج خود را فراهم سازد » (مگیلا ، ۲۷ الف) . انسان می‌تواند برای تأمین مخارج تحصیل تورات نیز به فروش سفر تورات مبادرت ورزد . کسی که به‌خاطر پول و ثروت يك زن با او ازدواج کند ، به شدت مورد مذمت قرار گرفته است ، هر کس که بخاطر ثروت يك زن با او ازدواج کند ، دارای فرزندانی ناشایست و ناخلف خواهد شد » (قیدوشین ، ۷۰ الف) . عدم محبت مابین زن و شوهر ، عکس‌العامل بدی روی اخلاق و فطرت فرزندان آنها خواهد داشت .

چنین تأکید شده است که پدر موظف است دختر خود را هرچه زودتر به شوهر دهد . این آیه : « دختر خود را بی‌عصمت مساز و او را به فاحشگی و امدار » (سفر لاویان ، ۱۹ : ۲۹) دربارهٔ شخصی گفته شده است که « در شوهر دادن دختر خود اهمال می‌ورزد ، و می‌گذارد که او بزرگسال شود و در حال تجرد باقی بماند » . (سنهدرین ، ۷۶ الف) . در آن ادوار عقیده داشتند که وقتی دختر به سن دوازده سال و نیم می‌رسد دیگر موقع ازدواج او است ، هر چند که فقط در پایان دوازده سالگی است که او بالغ محسوب

می‌شود (۱). طبق قانون تلمود: « ممنوع است که انسان دختر خود را در حالی که هنوز صغیر است به شوهر دهد. بلکه باید صبر کند تا دختر بزرگسال شود و بگوید: من حاضرم به فلان کس شوهر کنم » (قیدوشین، ۴۱ الف). اگر شخص دختر خود را که هنوز خردسال است به شوهر دهد، دختر می‌تواند هنگام رسیدن به سن دوازده سالگی آن ازدواج را فسخ کند، و بدون آنکه احتیاجی به طلاق گرفتن باشد آن را لغو و باطل نماید و برهم زند.

اعتقاد عمومی بر این است که نه تنها عقد ازدواج مرد و زن در آسمان بسته می‌شود، بلکه حتی پیش از تولد طفل نیز مقدر می‌گردد که چه کسی همسر وی خواهد بود. « چهل روز پیش از بسته شدن نطفه طفل، يك بت‌قول (منادی آسمانی) اعلام می‌دارد: این پسر با دختر فلان کس ازدواج خواهد کرد (یا این دختر همسر فلان پسر خواهد شد) » (سوطا، ۲ الف). يك داستان جالب که به همین موضوع اشاره می‌کند چنین است: « يك بانوی اشرافی رومی از ربی یوسه بن حلفتا پرسید: ذات قدوس متبارك دنیا را در چند روز آفرید؟ ربی یوسه گفت: در شش روز. - از آن روز تا کنون او به چه کار مشغول است؟ - او تعیین می‌کند که چه کسی همسر چه کسی بشود. بانو گفت: کار او همین است؟ این که مهم نیست! من نیز می‌توانم چنین کاری انجام دهم. من چندین غلام و کنیز دارم، و در مدت کوتاهی می‌توانم هر يك از کنیزان را به زوجیت یکی از غلامان درآورم ربی یوسه گفت: اگر این کار در نظر تو آسان است، در نظر ذات قدوس متبارك همچون شکافتن دریای احمر مشکل است. ربی یوسه از پی‌کار خود رفت اما آن بانو چه کرد؟ او يك هزار غلام و يك هزار کنیز را به نزد خود خواند، آنان را به صف کرد و گفت: این غلام فلان کنیز را بگیرد، و این کنیز به زوجیت فلان غلام درآید، و در يك شب همگی را به حجله فرستاد. روز دیگر همه آن غلامان و کنیزان با فریاد و فغان به حضور او آمدند. یکی سرش شکافته بود، یکی چشمش درآمده بود، و دیگری پایش شکسته بود. بانو از ایشان پرسید: شما را چه شده است؟ همه یک‌زبان گفتند، ما از همسرانیکه تو برای ما تعیین کرده‌ای بیزار و متنفریم: بانو همان دم ربی یوسه را به نزد خود خواند و به وی گفت: خدایی همانند خدای شما یافت نمی‌شود، و تورات شما عین حقیقت و نیکو و قابل تحسین است. اکنون دیدم که هر چه تو به من گفتی کاملاً درست بود » (برشیت ربا، ۶۸: ۴).

با این همه، تلمود درباره انتخاب زوج و اندر زهای حکیمانه می‌دهد، و از آنها چنین استنباط می‌شود که انسان در عمل برای برگزیدن همسر آزادی کامل دارد. فی‌المثل اختلاف فاحش بین سن زن و مرد را بسیار نکوهیده دانسته است. آیه ۲۹ از باب ۱۹ سفر لایوان که بدان اشاره شد درباره پدری نیز گفته شده است « که دختر جوان خود را به زوجیت يك مرد پیر درآورد » (سنهدرین، ۷۶ الف). همین گونه گفته شده است: « کسی که دختر جوان خود را وادار کند که همسر مردی سالخورده شود. و آن کس که برای پسر جوان خود زوجه‌ای سالمند بگیرد این آیه درباره او صدق می‌کند: « تا آنکه سیرابی را بر تشنگی بیفزاید، خداوند وی را نخواهد بخشود » (سفر تثنیه، ۲۹: ۱۹ و ۲۰) (سنهدرین، ۷۶ ب). درباره فریضه ازدواج مردی با بیوه برادر که بدون فرزند در گذشته باشد، کتاب مقدس چنین می‌گوید: « ریش سفیدان شهرش او را صدا زنند و با او سخن بگویند » (سفر تثنیه، ۲۵: ۸). و تلمود درباره آن چنین تفسیر می‌کند: « این آیه به ما تعلیم می‌دهد که ریش سفیدان شهر به او اندرزی که شایسته و مناسب

حال او باشد می‌دهند. اگر آن مرد جوان باشد و بیوهٔ برادر پیر، و یا بالعکس، ایشان بدو می‌گویند: ترا چه حاصل که با زنی جوانتر از خود ازدواج کنی؟ یا آنکه: برای تو چه سودی دارد که زنی مسن‌تر از خود را به همسری خویش برگزینی؟ برو با زنی که سنین عمر وی نزدیک به تو است ازدواج کن، و کدورت و نزاع را به‌خانهات راه مده» (یواموت، ۱۰۱) ب.

از این رو شخص باید در انتخاب همسراحتیاط لازم را مراعات نماید، و در این باره تلمود چنین توصیه می‌کند: «در انتخاب همسر تأمل کن و عجله‌نما» (یواموت، ۶۳ الف). برخلاف رسم متداول در ممالک شرق، قانون دانشمندان یهود چنین اعلام می‌دارد: «انسان مجاز نیست زنی را به زوجیت خود درآورد، مگر آنکه قبلا او را ببیند. تا مبادا پس از ازدواج چیزی نامطلوب در او بیابد، و آن زن مورد نفرت او واقع شود» (قیدوشین، ۴۱ الف). از اندرز زیر چنین مستفاد می‌شود که اصل اصلاح نژادی نیز از نظر تلمود دور نمانده است: «مرد بلند قد نباید با زن بلندبالا ازدواج کند، مبادا که فرزندانشان دراز و لاغر شوند. مرد کوتاه‌قد نباید زن کوچک اندام بگیرد، مبادا فرزندانی کوتاه‌قد از ایشان به وجود آید. مرد سفیدرو نباید همسری سفیدرو برای خود برگزیند، مبادا اولادشان زیاده از حد سفیدرو شوند. یک مرد سیه‌چرده نباید زوجه‌ای سیه‌چرده برای خود انتخاب کند، مبادا فرزندانشان زیاده از اندازه سیه‌چرده شوند» (بخوروت، ۴۵ ب). اندرز دیگری از این قرار است: «یک درجه پایین‌تر یا آن وقت زن بگیر. (مقام همسرت از مقام خودت پایینتر باشد)» (یواموت، ۶۳ الف). زیرا که ازدواج با زنی که مقام اجتماعی بالاتری دارد سبب خواهد شد که زن و بستگانش با نظر تحقیر به شوهر بنگرند.

از آنجا که هدف ازدواج تشکیل خانواده است، و چون عالیترین آرمان یک یهودی آن است که فرزندانش خداترس و در دانش تورات متبحر باشند، لذا اعتقاد به اصل توارث باعث می‌شود که یک جوان یهودی شدیداً تمایل داشته باشد با دختر شخصیتی دانشمند ازدواج کند. «انسان باید هرآنچه را که دارد بفروشد و در عوض با دختر یک مرد دانشمند ازدواج کند. زیرا اگر بيموقع بمیرد و یا مجبور به جلای وطن شود، این اطمینان را دارد که فرزندانش دانشمند خواهند شد. و هرگز با دختر مردی بیسواد ازدواج نکنند. زیرا اگر چنین کرد و بيموقع مرد یا مجبور به جلای وطن شد، فرزندانش جاهل و بیسواد به بار خواهند آمد... انسان باید هرآنچه را که دارد بفروشد و در مقابل با دختر یک دانشمند ازدواج کند، و دختر خود را به یک دانشمند شوهر دهد. این عمل همچون پیوند شاخه‌های یک تاک با شاخه‌های تاک دیگر است، که کاری خوب و پسندیده محسوب می‌شود. و هرگز دختر یک جاهل و بیسواد را به زنی نگیرد، زیرا این کار مانند پیوند شاخه‌های تاک با شاخه‌های توت جنگلی است، و عملی زشت و ناپسند به‌شمار می‌آید» (پساحیم، ۴۹ الف).

مقام و مرتبت فریضهٔ زناشویی، بدان‌صورت که مورد نظر تلمود است، بسیار عالی است. اصطلاح معمول برای ازدواج کلمهٔ «قیدوشین» G hiddushin است، که معنی آن «تقدیس» میباشد. ازدواج را چنین می‌خوانند، زیرا «شوهر زن خود را بر همهٔ مردان جهان بمانند چیزی که وقف معبد بیت‌همیقداش می‌شود، حرام می‌کند» (قیدوشین، ۲ ب). این کلمه دلالت بر آن دارد که زن و مرد موظفند دقیقترین نکات عفاف را در زندگی زناشویی رعایت کنند. «بی‌عفتی در یک خانه مانند وجود کرم در دانه‌های

کنجد است» . (سوطا ، ۳ ب) . و این امر به همان اندازه که درباره زن صادق است ، درباره شوهر نیز صادق می‌کند . این ضرب‌المثل : « مرد میان کدوهای بزرگ و زنش میان کدوهای کوچک (مرتکب اعمال منافی عفت می‌شوند) » ، (سوطا ، ۱۰ الف) ، اشاره به این حقیقت می‌کند که خیانت مرد به همسر خود ، سبب خیانت زوجه‌اش باو خواهد شد .

در این باره گفتاری حکیمانه در تلمود یافت می‌شود : « اگر شوهر و زن شایسته باشند ، شخینا (نور جلال الهی) در میان ایشان جلوه‌گر می‌شود . لکن اگر شایسته نباشند ، آتش (نفاق و خصومت) ایشان را می‌سوزاند » (سوطا ، ۱۷ الف) . اساس گفتار فوق روی این نکته است که کلمات عبری « ایش » (مرد) و « ایشاه » (زن) با هم ترکیب شوند ، از آنها کلمات « یا - ه » (خدا) و « اش » (آتش) بدست می‌آید . سخنان دیگری که لزوم یک زندگی خانوادگی عالی و شرافتمندانه را توصیه می‌کند از این قرار است : « آن‌کس که زوجه‌اش را چون جان دوست دارد و او را بیشتر از خویشتن عزت می‌نهد و پسران و دختران خود را به راه راست هدایت می‌کند ، و به محض آنکه به سن ازدواج رسیدند برای ایشان همسری می‌یابد ، کتاب مقدس درباره او می‌گوید : « و خواهی دانست که در خیمه تو صلح و صفا برقرار است ، (ایوب ، ۵ : ۲۴) (یواموت ، ۶۲ ب) « زنان خود را پاس دارید تا آنکه ثروتمند شوید . انسان باید همواره مواظب آن باشد که از عزت و احترام همسر خود نکته‌ای را فروگذار نکند . زیرا فقط به خاطر همسر است که برکت و نعمت به خانه او راه می‌یابد » (باوامصیعا ، ۵۹ الف) . « انسان همواره باید کمتر از استطاعت خود برای خوردن و نوشیدن خرج کند ، به اندازه استطاعت خرج پوشاک خود نماید ، و بیش از استطاعتش در عزیز داشتن زن و فرزندان خویش و فراهم آوردن وسایل آسایش آنان کوشش کند . زیرا امید و اتکای ایشان به او است ، و امید و اتکای او به خدایی است که سخن گفت و جهان پدید آمد » (حولین ، ۸۴ ب) .

به زن و شوهر اندرز داده شده است که یکدیگر را شریک زندگانی خود بدانند . و از این رو یک ضرب‌المثل چنین می‌گوید : « اگر زن تو کوتاه قد است ، خم شو و با او نجوا کن (و مشورت نما) » (باوا مصیعا ، ۵۹ الف) . یعنی آنکه مرد نباید خود را والاتر از آن بداند که با همسرش درباره کارهای خود شور کند و عقیده او را جویا شود . البته در این مورد نظر مخالفی نیز اظهار شده است : « هر کس که از مشورت زوجه خود پیروی کند و آن را به کار بندد ، به جهنم می‌افتد » . لکن باید دانست که این اندرز از واقعه استثنایی که برای احاو . Ahaav . سلطان اسرائیل رخ داد استنتاج شده است . چونکه احاو طبق مشورت ایزول . Izevel . همسر خود رفتار کرد و خود و خانواده‌اش نابود شدند .

در اوایل دوران تلمود ، یعنی در زمانی که معبد بیت همیقداش هنوز برپا بود ، ازدواجها خالی از لطف و ماجراهای عاشقانه صورت نمی‌گرفت . چنین گفتاری را داریم : « یهودیان ایامی خوشتر از پانزدهم ماه آو (۱) نداشتند . در آن روز دوشیزگان اورشلیم با جامه‌های سفید که به عاریت می‌گرفتند (تا دختری که از خود جامه سفید نداشت خجالت نکشد) به خارج از شهر می‌رفتند ، در تاکستانها به رقص و پایکوبی می‌پرداختند ، و به جوانان (که برای پسندیدن دختران و انتخاب آنان به همسری خود بدانجا آمده

۱ - او پنجمین ماه تقویم عبری است . پانزدهم آو سالروز زمانی است که سبط بنیامین ، پس از مدتی جنگ و ستیز ، با سایر اسباط اسرائیل صلح کرد .

بودند) چنین می‌گفتند: ای جوان، دیده بالاکن و بین چه کسی را به‌عنوان شریک زندگی خود برمی‌گزینی. به‌زیبایی دختر آن‌قدر اهمیت مده، بلکه به‌فکر نجات خانوادگی و اصل و نسب او باش» (میشنا تعنیت، ۴: ۸)

عشق بزرگ انسان معمولاً متعلق به همسر اول او است. گفته‌های زیر به این نکته مربوط است: «هر مردی که مرگ زوجه اولش را می‌بیند، مثل این است که معبد بیت همیقداش در ایام عمر او خراب شده باشد. هر مردی که همسرش را از دست می‌دهد، دنیا برایش تاریک می‌شود» (سنهدرین، ۲۲ الف). «مردی که پس از فوت همسر اولش با زنی دیگر ازدواج می‌کند، همواره کارهای زوجه اولی را به‌یاد می‌آورد» (براخوت، ۳۲ ب).

تلمود، مانند کتاب مقدس، تعدد زوجات را حرام ندانسته ولی آن را منع کرده است. در این باره نظرهای گوناگونی را می‌توان از صفات آن نقل کرد. بنا بر عقیده یکی از دانشمندان: «مرد می‌تواند با چندین زن ازدواج کند، و این در صورتی است که قدرت تأمین مخارج همگی آنها را داشته باشد». (یواموت، ۶۵ الف). طبق یک عقیده دیگر: «تعداد زنان یک مرد نباید از چهار افزون شود» (مأخذ فوق، ۴۴ الف). در حالی که دانشمند دیگری چنین گفته است: «اگر به‌هنگامی که مرد می‌خواهد زوجه دومی برای خود انتخاب کند همسر اولش ادعای طلاق کند، شوهر باید او را طلاق گوید» (مأخذ فوق، ۶۵ الف). مقرر چنین بود که کاهن اعظم حق نداشت بیش از یک زن داشته باشد (یوما، ۱۳ الف). در حالی که شك نمی‌توان داشت که تعدد زوجات در میان توده مردم معمول بوده است، لکن نشانه‌ای در دست نیست که یکی از دانشمندان یهود چنین کاری را کرده باشد، روایتی هست حاکی از آنکه این دانشمندان تعدد زوجات را کاری بس ناپسند می‌دانستند. «فرزند ربی یهودا هناسی مدت دوازده سال دور از زوجه‌اش سرگرم تحصیل علم بود. هنگامی که به‌خانه بازگشت همسرش عقیم شده بود. وقتی ربی یهودا از این موضوع مطلع شد گفت: چه کنیم؟ اگر فرزندانم همسرش را طلاق گوید مردم خواهند گفت: این زن بیچاره طی این سالیان دراز بی‌هوده انتظار کشید و عاقبت با او چنین کردند. اگر فرزندانم همسر دیگری بگیرد، خواهند گفت: یکی همسر اوست و دیگری معشوقه‌اش. ربی یهودا برای آن زن دعا کرد و او شفا یافت» (کتوبوت، ۶۲ ب).

علی‌رغم همه احتیاطات، گاه اتفاق می‌افتد که زن و مرد، در می‌یابند برای یکدیگر مناسب نیستند. در این باره اصطلاحی در تلمود هست که هنوز آن را بکار می‌برند. در فلسطین، زمانی که مردی با زنی ازدواج می‌کرد، مردم از او می‌پرسیدند: «آیا «ماتصا» Matza. است یا «موتصه» Motzé.؟ (یواموت، ۶۳ ب). کلید این معما را می‌توان در این دو آیه پیدا کرد: «هرکس که زنی را یافته باشد (ماتصا)، چیز نیکویی یافته است» (امثال سلیمان، ۱۸: ۲۲). و «من زن را می‌یابم (موتصه) که از مرگ تلختر است» (جامعه سلیمان، ۷: ۲۶). آیه اولی اشاره به زن خوب می‌کند و آیه دومی درباره زن بد گفته شده است. این نکته را که همه زنان به‌طور کامل خوب نیستند می‌توان در چنین سخنانی یافت: «یکی از کسانی که روی جهنم را نخواهد دید مردی است که همسر او بد است» (۱) (عرووین، ۴۱ ب). «زندگی سه‌کس در حقیقت زندگی نیست: یکی آن‌کس که محتاج هموعان خویش است، دیگر کسی که زوجه‌اش

بر او مسلط است، و سوم، شخصی که از بیماریها و آلام جسمی رنج می‌برد» (بیضا، ۳۲ ب). «جزو افرادی که فریاد می‌زنند اما کسی به‌داد آنها نمی‌رسد، شوهری است که همسرش بر او حکومت می‌کند» (باوامصیعا، ۷۵ ب).

برطبق قانون تلمود، اگر زن و شوهری بخواهند از یکدیگر جدا شوند، اشکالی در میان نیست. «زن بد برای شوهر مانند جذام است. علاجش چیست؟ او را طلاق دهد و از جذام شفا یابد» (یواموت، ۶۳ ب). و حتی نیز گفته شده است: «مردی که همسرش بد است، وظیفه دینی اوست که ویرا طلاق گوید». (مأخذ فوق).

در قرن اول میلادی، پیروان مکتب‌های شمای و هیلل درباره آیه زیر که به‌مرد اجازه می‌دهد همسرش را طلاق گوید، نظریاتی مخالف یکدیگر داشتند. «چون کسی زنی گرفته به‌نکاح خود در آورد، اگر در نظر او پسند نیاید از اینکه چیزی ناشایسته در او بیاید، آنگاه طلاق‌نامه نوشته بدستش دهد و او را از خانه‌اش رها کند.» (سفر تثنیه، ۲۴: ۱). اصطلاح «چیزی ناشایسته» که معنی تحت‌اللفظی متن عبری آن «عریانی یک چیز» است، به‌توسط پیروان مکتب شمای چنین تعبیر شده است: «انسان نباید زن خود را طلاق دهد مگر آنکه در وی نشانه‌ای از بی‌ناموسی بیاید.» پیروان مکتب هیلل از طرف دیگر این اصطلاح را به‌معنی «چیزی ناپسند» تعبیر کرده و اظهار داشته‌اند: «مرد می‌تواند حتی برای اینکه زوجه‌اش خوراکش را سوزانیده‌است وی را طلاق گوید». (۱) نظر ملایمتر مکتب هیلل مورد تصویب اکثریت قرار گرفت و به‌عنوان قانون پذیرفته شد.

روش متداول در دوران کتاب مقدس، که طبق آن هر مردی در خانه خود دارای قدرت مطلق بود، در زمان دانشمندان یهود نیز ادامه داشت. این روش علت وجود قانون زیر را که تلمود به‌آن اعتراضی نکرده است ذکر می‌کند: «زن با رضایت یا بدون رضایت او طلاق داده می‌شود، در صورتی که مرد فقط با رضایت خود می‌تواند همسرش را طلاق گوید» (میشنا یواموت، ۱۴: ۱). از آنجا که برای متارکه لازم است شوهر شخصاً یا به‌توسط وکیل معتبر طلاق‌نامه را (که به‌عبری گط . GET . خوانده می‌شود) به‌دست زنش بسپارد، در نتیجه عملاً مرد زن خود را مطلقه می‌کند، و زن نمی‌تواند شوهر خود را طلاق گوید. و نظر به‌اینکه دانشمندان یهود می‌دانستند که چنین روشی ناگزیر سبب ناتوانی زن و اجحاف نسبت به‌او می‌شود، از این‌رو شرایط و قوانین چندی که هدف آنها حراست و ایمنی زن بود برای طلاق وضع کردند، که بعداً از آن سخن به‌میان خواهد آمد.

قانون تلمود اعلام می‌دارد: «زنی که مرتکب زنا می‌شود، شوهرش باید او را طلاق گوید.» (میشنا کتوبوت، ۳: ۵). برای خطاهایی غیر از گناه کبیره فوق، اگرچه طلاق زن ممنوع نشده است، لکن کاری بس ناپسند به‌شمار آمده است. چنین گفتار مؤکدی در دست است: «هر آن کس که

۱ - بعضی از محققان اظهار عقیده می‌کنند که «سوزاندن خوراک» اشاره به وضع و روش ناپسند زنی است که عصمت خود را حفظ می‌کند ولی رفتاری سبکسرانه دارد و حرکاتی ناشایست از او سر می‌زند، و این اصطلاح بیگمان در تلمود دارای مفهومی استعاری است. لکن برخی دیگر از مفسران آن را برطبق معنی تحت‌اللفظی تفسیر می‌کنند. این موضوع را ر. ت. هرستفورد در کتاب خود به نام «مسیحیت در تلمود و میدراش» در صفحه ۷۷ به بعد مورد بحث قرار داده است. یوسفوس مورخ معروف یهود نیز آزادی طلاق را مجاز دانسته و نظر پیروان مکتب هیلل را تأیید می‌کند: «هر کس که بخواهد زنش را به‌ر علت که باشد، طلاق بدهد (و از این علتها برای مرد ها پیش می‌آید)، باید کتابی متعهد شود که هرگز دیگر با آن‌زن زندگی و معاشرت نخواهد کرد». (قدمت یهودیان قسمت ۴، فصل ۸، بند ۲۳).

زوجه اولش را طلاق گوید ، حتی قربانگاه معبد نیز برای او اشک می‌ریزد . چنانکه گفته شده است : « و این کار را برای بار دوم کرده‌اید که قربانگاه خدا را با اشک و گریه و ناله پوشانیده‌اید، و از این جهت دیگر به هدیه شما توجهی نمی‌کند و آن را با رضایت از دست شما نمی‌گیرد . شما می‌گویید سبب این (بی‌توجهی) چیست ، سبب این است که خداوند بین تو و زوجه ایام جوانیت شاهد بوده است . و تو به‌وی خیانت کردی ، در صورتی که او همسر تو و زن هم‌پیمانت بود . » (ملاکی ، ۲ : ۱۳ ، ۱۴ ، گیطین ، ۹۰ ب) . يك دانشمند درباره آیه « زیرا از طلاق نفرت دارد » (ملاکی ، ۲ : ۱۶) چنین تفسیر کرده است : « اگر (از زنت) نفرت داری ، او را طلاق بده . » لکن يك دانشمند دیگر آن را بدین‌گونه تعبیر می‌کند : « کسی که زوجه‌اش را طلاق می‌دهد ، منفور است . » (با در نظر گرفتن این فرض که تفسیر دومی مربوط به زوجه اول ، و تفسیر اولی درباره همسر دوم انسان است ، این دو گفتار با یکدیگر هماهنگ می‌شود . (گیطین ، ۹۰ ب) .

يك وسیله ایمنی برای زن در مقابل طلاق عجولانه ، این است که مرد باید ضمن طلاق زوجه خود، کتوبا . Kethubbah . یا مهریه‌ای را که حق اوست به‌وی پردازد . در نتیجه ، آیه « خداوند مرا به‌دست کسانی که با ایشان مقاومت نتوانم کرد تسلیم کرده است » (مراثی ارمیا ، ۱ : ۱۴) ، درباره مردی صدق می‌کند که « زن بد در سرای وی است لکن چون مهریه او هنگفت است نمی‌تواند او را طلاق گوید » (یواموت ، ۶۳ ب) . و اگر رفتار زن فضیحت‌آمیز باشد ، شوهر حق دارد او را بدون پرداخت مبلغ کتوبا یا مهریه طلاق دهد . « زنانی که در موارد زیر به رفتار و کردار آنها اشاره می‌شود ازدواجشان باطل است و مبلغ ، کتوبا ، به ایشان تعلق نمی‌گیرد : زنی که از اجرای قوانین دینی یهود سرپیچی می‌کند . و فی‌المثل بدون پوشانیدن سر خود به میان مردان می‌رود ، در کوچه و بازار پشم می‌ریسد و با هر مردی از روی سبکسری به گفتگو می‌پردازد، زنی که در حضور شوهر خود به‌والدین او دشنام می‌دهد ، و زن بلند صدا ، که در خانه با شوهر خود به‌صدای بلند درباره امور زناشویی صحبت می‌کند و همسایگان او می‌شنوند که چه می‌گویند » (میشناکتوبوت ، ۶ : ۷) .

از آنجا که غرض از ازدواج تشکیل خانواده و تولید مثل است و نازایی زن این آرزو را بر آورده نمی‌کند ، لذا قوانین زیر وضع شده است : « اگر شخصی با زنی ازدواج کرد و ده سال با او به‌سر برد و زن برایش فرزندی نیاورد ، آن مرد مجاز نیست که از انجام وظیفه تولید مثل خود را معاف کند . اگر آن زن را طلاق گوید، وی می‌تواند با مرد دیگری ازدواج کند ، و شوهر دوم نیز مجاز است که ده سال با او زندگی کند . اگر چنین زنی سقط جنین کند ، مدت ده سال را از زمان سقط جنین به‌حساب می‌آورند » (میشنا یواموت ، ۶ : ۶) .

عارضه جنون ، به جای آنکه بهانه‌ای برای اجرای طلاق باشد ، مانعی برای بطلان ازدواج است . « اگر زنی دیوانه شود ، شوهر نمی‌تواند او را طلاق گوید . و اگر شوهری مبتلا به جنون شود ، او نمی‌تواند با زن خود متارکه کند » (میشنا یواموت ، ۱۴ : ۱) . علت آنکه زن دیوانه را نمی‌توان طلاق گفت این است که چون در صورت مطلقه شدن از داشتن حامی و سرپرست محروم خواهد ماند ، بلاشک طعمه هوی و هوس افراد ناجنس و فاسد خواهد شد و يك شوهر مجنون نیز نمی‌تواند زن خود را طلاق گوید ، چون که دادن گط یا طلاقنامه به دست زن باید عملی از روی فهم و هشیاری باشد .

اگر چه ، همانطور که اشاره شد ، اصولا و به‌ظاهر فقط شوهر می‌تواند پایان عقد ازدواج خود و همسرش را اعلام نماید لکن در حقیقت چنین نیست و قانون تلمود در این باره از این قرار است : « دادگاه دینی می‌تواند هنگام لزوم شوهر را تحت فشار قرار دهد تا آنکه بگوید : من حاضرم زوجه‌ام را طلاق دهم » (میشنا عراخین ، ۵ : ۶) . و تحت شرایط زیر چنین فشاری از طرف محکمه دینی بر شوهر وارد می‌شود : امتناع مرد از انجام دادن مراسم ازدواج و بخانه آوردن زنی که عقد کرده است (میشنا کتوبوت ، ۱۳ : ۵) ، ناتوانی جنسی شوهر (میشنا نداریم ، ۱۱ : ۱۲) ، و « ناتوانی یا عدم تمایل مرد برای تأمین معیشت زن به صورتی شایسته » (کتوبوت ، ۷۷ الف) . « اگر مردی نذر کند که با زوجه خود آمیزش جنسی نکند ، پیروان مکتب شمای می‌گویند : او فقط تا دو هفته چنین حقی را دارد ، و پیروان مکتب هیلل می‌گویند : فقط تا یک هفته » (میشنا کتوبوت ، ۵ : ۶) . و اگر وی در پایان این مدت نذر خود را باطل نکند و از همخوابگی با همسر خویش امتناع ورزد ، او را مجبور می‌کنند وی را طلاق گوید . زن نیز می‌تواند نذر کند که با شوهر خود همبستر نشود ، و بدین وسیله خود را از قید يك ازدواج نامطلوب که مورد رضایت او نیست آزاد سازد . مرد حق آن را دارد که نذر زن خود را باطل کند . لکن اگر زن رفتار خود را تغییر ندهد و در امتناع خود از آمیزش با شوهر باقی بماند ، مرد او را بدون پرداختن کتوبا (مهریه) طلاق می‌گوید (کتوبوت ، ۶۳ ب) .

اگر مردی مبتلا به بیماری نفرت انگیزی شود ، و یا به کاری پردازد که زوجه‌اش را از وی متنفر سازد ، در این صورت زن حق طلاق گرفتن از او را دارد . « اگر در مردی نقصهای عضوی و بدنی پدید آید . دادگاه دینی او را مجبور نمی‌سازد که زنش را طلاق گوید . ربان شیمعون بن گمیلئیل گفت : این موضوع درباره نقصهای کوچک و کم اهمیت صادق است ، لکن در مورد نقصهای بزرگ ، شوهر را مجبور می‌کنند که زن خود را مطلقه سازد . در موارد زیر شوهر را مجبور می‌کنند که زنش را طلاق گوید : اگر مرد مبتلا به جذام شود ، و یا « بواسیر لحمی » در او پدید آید . اگر شغل او جمع آوری فضله سگ (۱) ، یا تصفیه مس و یا دباغی باشد ، خواه این موارد پیش از ازدواج بوده باشد ، و خواه بعد از ازدواج پیش آمده باشد . ربی مئیر درباره کلیه موارد مذکور گفته است که ، حتی اگر شوهر قبل از ازدواج موافقت زن را جلب کرده باشد (۲) ، زوجه می‌تواند ادعا کند که : « من تصور می‌کردم می‌توانم آن را تحمل کنم ، ولی اکنون می‌بینم که نمی‌توانم » . دانشمندان می‌گویند (اگر قبلا بین زن و مرد توافق حاصل شده باشد) زن مجبور است این وضع را تحمل کند ، مگر در مورد جذام ، زیرا در آن حال آمیزش با زن اثر زیان آوری برای سلامت او خواهد داشت » (میشنا کتوبوت - ۷-۹ و ۱۰) .

ناپدید شدن شوهر و نرسیدن خبری از او ، هر قدر هم که مدت آن زیاد باشد ، نمی‌تواند مجوزی برای طلاق گرفتن زن محسوب شود . فقط در صورتی که شاهدهی مورد اعتماد شهادت دهد که شوهر مرده است ، زن مجاز است با مرد دیگری ازدواج کند . درباره این موضوع قدم مهمی برداشته شده و تسهیلی فراهم آمده است . یعنی آنکه قانونی که مقرر داشته است ، شهادت وقتی معتبر است که لااقل توسط دو شاهد ادا شود ، ملایمتر شده و گواهی يك شاهد معتمد برای اطمینان بر مرگ شوهر کافی است (یواموت ، ۸۸ الف) . در پاره‌ای از موارد نیز ، اگر زن مایل نباشد با شوهر خود به مهاجرت برود ، او را از این کار معاف

۱ - فضله سگ را برای دباغی چرم به‌کار می‌بردند .

۲ - و زن هم قبول کرده باشد که در این باره اعتراضی نکند .

می‌دارند. « اگر شوهر بخواهد به فلسطین مهاجرت کند و همسرش با این کار موافق نباشد، زن را مجبور به مهاجرت می‌کنند. و اگر زن به هیچ وجه به مهاجرت راضی نشود، شوهر باید وی را طلاق بدهد بدون آنکه مهریه‌ای به او بپردازد. اگر زن بخواهد به فلسطین مهاجرت کند اما شوهر راضی به این امر نباشد، او باید زن را طلاق گوید و کتوبای او را بپردازد. اگر زن بخواهد فلسطین را ترک کند و مرد با این امر موافق نباشد، زن را مجبور می‌کنند که در فلسطین باقی بماند. و اگر زن برای اجرای قصد خود پا فشاری کند، بدون دریافت مهریه مطلقه می‌شود. اگر مرد بخواهد فلسطین را ترک گوید و زنش با این کار مخالف باشد، مرد را مجبور می‌کنند که از اجرای قصد خود صرف نظر کند. و اگر مرد برای عملی کردن نیت خود اصرار ورزد، او باید زن خود را طلاق گوید و مهریه‌اش را به وی بپردازد» (کتوبوت، ۱۱۰ ب).

وقتی این نکات به صورت کلی مورد توجه و دقت قرار گیرد، این نتیجه حاصل می‌شود که قوانین طلاق در دین یهود به زیان زنها وضع نشده است. علی‌رغم سهولتی که در امر لغو و ابطال ازدواج موجود است، واقعیت نشان می‌دهد که از این سهولت سوءاستفاده نمی‌شود، هدف عالی و کمال مطلوب مقدس زندگی زناشویی که به یهودیان تلقین شده و طبق قوانین تلمود به کار بسته می‌شود، و شاید نیز علم به این حقیقت که یک ازدواج نامناسب و کسالت آور را می‌توان در صورت لزوم بدون اشکال پایان داد، باعث شده است که زندگی مشترک زن و شوهر یهودی در یک سطح بسیار عالی قرار گیرد.

۳- فرزندان

علاقه شدید به داشتن اولاد، و علی‌الخصوص فرزندان ذکور، که از خصوصیات مردم مشرق زمین است، در صفحات تلمود نیز منعکس شده است. از طریق بازی روی کلمات « با نیم » (فرزندان) و « بونیم » (سازندگان یا آباد کنندگان)، این نظر اظهار شده است که فرزندان انسان خانه او را آباد می‌کنند. ایشان نه تنها آئینه خانواده را می‌سازند، بلکه به همان‌گونه آینده جامعه را نیز بنا می‌نهند. (براخوت، ۶۴ الف). « شخصی که اولاد ندارد مرده محسوب می‌شود» (برشیت ربا، ۷۱: ۶ یا ۹)، برای اینکه نتوانسته است وظیفه اصلی را که بر عهده او نهاده شده بود انجام دهد، و نام او با خود او از میان خواهد رفت. خودداری از تولید فرزند گناهی بزرگ به شمار می‌آید، و این موضوع را از شرح مصاحبه‌ای که بین اشعیای نبی و حیزقیای سلطان یهودارخ داد. می‌توان استنباط کرد. «در آن ایام حیزقیای بیمار و مشرف به موت شد، و اشعیاء بن آموص پیامبر به نزد وی آمد و او را گفت: خداوند چنین می‌فرماید: وصیت خود را به اهل خانه‌ات بکن، زیرا که تو می‌میری و زنده نخواهی ماند». (اشعیاء، ۱: ۳۸). مقصود از این جمله که می‌گوید: «زیرا که تو می‌میری و زنده نخواهی ماند» چیست؟ «زیرا که تو می‌میری»، در این دنیا، «و زنده نخواهی ماند»، در جهان آینده. حیزقیای از اشعیاء پرسید: این مجازات و عقوبت سخت برای چیست؟ اشعیاء گفت: برای این است که تو وظیفه ازدواج و فریضه تولید مثل را انجام نداده‌ای. حیزقیای گفت: علت خودداری من از اجرای این حکم آن است که من به یاری روح-القدس در طالع خود دیده‌ام که فرزندان ناشایسته از من به وجود خواهند آمد (۱). اشعیاء گفت: تو را با رازهای پنهانی خدای رحمان چه کار است؟ آنچه را که بتو دستور داده شده است باید اجرا کنی، و

۱ - اشاره به منشه. Menasheh. بن حیزقیای سلطان یهوداست که دانشمندان یهود او را یکی از شریک‌ترین پادشاهان

ذات قدوس متبارک هرچه را که در نظرش نیک است انجام خواهد داد» (براخت ۱۰ الف).

در مواردی که احتمال رود بارداری برای مادر خطرناک خواهد بود، نه تنها استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری را منع نکرده‌اند، بلکه به کاربردن آنها را توصیه نموده‌اند. قانون در این باره چنین می‌گوید: «سه طبقه از زنان باید از وسیله جلوگیری از حاملگی استفاده کنند: زن شوهرداری که زیاد خرد سال است، زنی که آبستن است، و مادری که بچه شیر می‌دهد. زن خرد سال، چون ممکن است وضع حمل برای وی خطر مرگ داشته باشد. زن آبستن (۱) مبادا که دچار سقط جنین شود. و مادر شیرده، مبادا (حامله شود) و به اجبار کودک خود رازودتر از موعد از شیر بگیرد و طفل (از گرسنگی) بسپرد» (یواموت، ۱۲ ب).

نظری که یهودیان درباره فرزندان خود دارند، طی داستان رقت انگیز ربی میئر و دو پسرش به خوبی وصف شده است. «چنین حکایت کرده‌اند که بعد از ظهر شنبه، هنگامی که ربی میئر در مدرسه مشغول موعظه بود. دو پسرش (بدون آنکه قبلاً بیمار بوده باشند) در خانه مردند. مادرشان اجساد را به بستری کشید و روی آنرا پوشید. شب یکشنبه که ربی میئر به خانه بازگشت، از زوجه اش پرسید: پسرها کجا رفته‌اند؟ زن گفت: مدرسه هستند. ربی میئر گفت: من که آنها را در مدرسه ندیدم. پس از گفتن دعای برکت معمول شب یکشنبه، دوباره از زن پرسید: پسرها کجا هستند؟ زن گفت: شاید جایی رفته باشند و بزودی باز خواهند گشت. بعد از آنکه ربی میئر شام خود را تناول کرد، همسرش به وی گفت: سرورم، من از تو سؤالی دارم. ربی میئر گفت: هرچه می‌خواهی بپرس. زن گفت: چندی پیش شخصی بدینجا آمد و شیئی گرانبهائی را به رسم امانت به من سپرد. اکنون او آمده است و امانت خود را می‌خواهد، آیا آن را بدو پس بدهم یا نه؟ ربی میئر گفت: البته که باید امانت را به صاحبش پس داد، زن گفت: من هم بدون آنکه قبلاً موافقت تو را جلب کنم، امانت را به صاحبش پس دادم. آنگاه دست شوهر خود را گرفت، او را به نزدیک فرزندان مرده برد و پوشش از روی آنها برگرفت، با دیدن آنها، ربی میئر به گریستن و نوحه سرائی پرداخت. آنگاه زن بدو گفت: سرورم، مگر تو به من نگفتی، که باید امانت را به صاحبش باز پس داد؟ «خداوند داد و خداوند بازگرفت، نام خداوند متبارک باد» (ایوب، ۱: ۲۱، یلقوط شیمعونی، بند ۹۶۴).

این داستان نه فقط مبین آن است که یهودیان چگونه و تا چه حد به رضای الهی تسلیم محض هستند، بلکه ضمناً نشان می‌دهد که ایشان فرزندان را عاریه و امانتی گرانبها از جانب خداوند می‌دانند که بایستی با محبتی فراوان و توجهی کامل از ایشان نگهداری کرد.

چگونگی ترجیح پسران بر دختران و علت این امر در گفتارهای چندی منعکس شده است. فی‌المثل درباره این آیه: «و خداوند ابراهیم را در همه چیز برکت داد» (سفر پیدایش، ۲۴: ۱)، چنین تفسیر شده است: مقصود از «در همه چیز» چیست؟ دانشمندی گفت: برکتش این بود که دختری نداشت. دانشمند دیگر با شهامت بیشتری پاسخ داد: «برکتش این بود که دختر داشت» (باوا بترا - ۱۶ ب). «همسر یکی از دانشمندان دختری آورد و پدر طفل بدین جهت بسیار پریشان و آشفتنه حال بود. پدر آن دانشمند که می‌خواست او را خوشحال کند به وی گفت: (با تولد این دختر) افزایش (برکت و نعمت)

به جهان آمده است. لکن دانشمند دیگر به پدر نوزاد گفت: پدرت تسلای بیهوده به تو داده است، زیرا ما چنین گفتاری را داریم: بدون وجود ذکور و اناث، جهان بشریت نمی‌تواند به بقا ادامه دهد. لکن خوشا به حال کسی که همه فرزندانش پسر هستند، و وای به حال شخصی که همه اولاد او دخترند». (مأخذ فوق). پسر را بدین جهت بر دختر ترجیح می‌دادند که پسر عصای پیری والدین و تکیه گاه ایشان در زمان ضعف و درماندگی است، و ضمناً می‌تواند دانشمند معروفی شود و آرزوی دیرینه پدر و مادر خود را برآورد. اگر اه مردم از داشتن دختر، در گفتاری که از بن سیرا بجای مانده و در تلمود نقل شده است، منعکس است: «دختر برای پدر گنجینه‌ای نگرانی آور است. از نگرانی و تشویشی که همواره درباره او دارد، شب، هم‌شب بیدار است. وقتی دختر کوچک است، پدر می‌ترسد مبادا او را فریب دهند و بی‌عصمت سازند، هنگامی که به سن بلوغ میرسد، پدر بیم آن دارد که مبادا از راه عفاف منحرف شود، وقتی که بزرگ شد، پدر در تشویش است که مبادا کسی او را به زنی نگیرد. و هنگامی که به خانه شوهر رفت، پدر این نگرانی را دارد که مبادا وی بی‌فرزند بماند، و چون پیر شد، پدر از این واهمه دارد که مبادا وی دست به جادوگری بزند» (سنهدرین، ۱۰۰ ب). همین نظر را در تفسیری که بر یکی از آیه های دعای خیر کاهنان کرده‌اند می‌توان یافت: «خداوند تو را برکت دهد و محافظتت کند» (سفر اعداد، ۶: ۲۴). «تو را برکت دهد»، یعنی آنکه تو را صاحب پسران سازد. «و محافظتت کند»، از داشتن دختران، زیرا دختران احتیاج به مراقبتی دقیق و دایمی دارند» (بمیدبار ربا، ۱۱ یا ۱۳).

این حقیقت که بیشتر محبت انسان‌نثار فرزندان می‌شود، و این بیشتر از محبتی است که شخص به والدین خود دارد، به صورت ضرب‌المثل درآمده است: «محبت پدر برای فرزندان است، و محبت فرزندان نیز نثار اولاد خودشان می‌شود» (سوطا، ۴۹ الف). کوشش برای تأمین رفاه و سعادت کودکان و جوانان، و علی‌الخصوص نگاهداری و توجه از یتیمان را به عنوان شایسته ترین عمل توصیه کرده‌اند «خوشا به حال آنان که انصاف را نگه می‌دارند، و آنکه عدالت و احسان را در همه وقت به جای می‌آورد» (مزامیر داود، ۱۰۶: ۳). قسمت دوم این آیه درباره کسی گفته شده است که فرزندان خود را هنگامی که خرد سال هستند به خوبی تغذیه می‌کند. دانشمندی گفته است که این جمله اشاره به شخصی می‌کند که یتیمان را به خانه خود می‌آورد، و از آنها پرستاری می‌کند، و بهنگام وسایل ازدواج آنها را فراهم می‌سازد. (کتوبوت، ۵۰ الف).

چندین هشدار عاقلانه درباره شیوه های صحیح یا غلط تربیت و پرورش کودکان به والدین داده شده است. نتیجه سوء اظهار علاقه زیاد از حد یعقوب به یوسف سبب شد که چنین گفته شود: «انسان هرگز نباید بین فرزندان خود تفاوت قائل شود (و به یکی از آنها بیشتر از دیگری اظهار علاقه و محبت کند)». (شبات، ۱۰ ب). چنین توصیه کرده‌اند که انسان باید، نه آنکه فرزند خود را زیاد آزاد بگذارد و به او بیش از حد میدان بدهد و از همه اشتباهات و خطاهای او چشم پوشی کند، و نه آنکه باوی زیاد از اندازه خشن و سختگیر باشد، بلکه باید حد و سطر را در پیش گیرد. «هرکس از تنبیه فرزند خطا کار خود کوتاهی می‌کند، سرانجام آن فرزند فاسد و گمراه خواهد شد، و پدر او را دشمن خواهد داشت» (شموت ربا، ۱: ۱). لکن انسان نباید فرزند وی را که بزرگسال گشته است ناروا تنبیه کند (موعد قاطان، ۱۷ الف). از طرف دیگر گفته‌اند: «انسان نباید ترس و وحشت زیاد از حد را در خانه خود (و در دل زن و فرزندان خویش) برقرار سازد» (گیطین، ۶ ب). بهترین طریقی که مرد باید در رفتار با زنان و کودکان اتخاذ

کند آن است که: «با دست چپ آنها را از خویشتن دور کند، و با دست راست آنها را به خود نزدیک سازد» (سماحوت، ۲: ۶).

مواردی را ذکر کرده‌اند که تهدید به تنبیه و مجازات باعث خودکشی کودکان شده است. از این رو است که توصیه کرده‌اند «انسان هرگز نباید فرزند خود را تهدید به مجازات کند. بلکه یا او را بلافاصله تنبیه نماید، یا آنکه چیزی به وی نگوید» (مأخذفوق).

يك اندرز حکیمانه دیگر که قبلاً نیز نقل شده است چنین می‌گوید: «انسان نباید به کودکی قول بدهد که چیزی را به او خواهد داد و به قول خود وفا نکند. زیرا او بدین وسیله دروغ گفتن را به کودک می‌آموزد» (سوکا، ۴۶ ب). و چون کودکان تمایل دارند، آنچه را در خانه شنیده‌اند تکرار کنند، از این رو این ضرب‌المثل والدین را بر حذر می‌دارد که در سخن گفتن مقابل خرد سالان بسیار محتاط باشند «سخن کودک در کوچه و بازار، تکرار گفته پدر یا مادر است» (سوکا، ۵۶ ب).

۴ - تعلیم و تربیت

وظیفه و مسئولیت اصلی که برعهده والدین گذاشته شده این است که فرزندان خود را برای سراسر عمر به عنوان اعضای جامعه یهود تربیت کنند. هدف این تربیت آن است که ایشان را به صورت حلقه‌های محکم و مطمئنی در زنجیر پیوستگی ملت اسرائیل درآورند، تا میراث مذهبی که به وسیله نسل‌های پیشین به پدران رسیده است، بدون آنکه خللی در آن راه یابد، به فرزندان و نسل‌های بعدی منتقل شود. شرط لازم و اساسی برای انجام این مقصود آن است که دانش تورات در قلب و روح فرزندان عمیقاً ریشه‌دار شود. این فرمان: «تو آنها (مطالب تورات) را به خوبی به فرزندان بیاموز» (سفر تثبیه، ۶: ۷) بطور جدی تلقی شده، و در متن نمازهای صبح و عصر وارد شده است.

مقالات زیادی در تلمود یافت می‌شود که همگی اهمیت این فریضه را مورد بحث قرار داده‌اند. «هرکس که فرزندان خود را علاقه‌مند به تحصیل تورات به‌بار آورد، از جمله کسانی است که از ثمرات اعمال نیک خود در این جهان بهره‌ور می‌شوند، و اصل سرمایه آن در جهان آینده برای ایشان باقی می‌ماند» (شبات، ۱۲۷ الف). «هرکس فرزندی دارد که در راه تحصیل تورات زحمت می‌کشد، چنان است که گویی هرگز نخواهد مرد» (برشیت ربا، ۴۹، ۴ یا ۸). «هرکس که تورات را به فرزند خود می‌آموزد، کتاب مقدس بدو چنین نسبت می‌دهد که گویی وی آن را از کوه حورو Horev (۱) (سینا) دریافت داشته است. چنانکه گفته شده است: «آنها را به پسران و پسران پسران تعلیم ده»، بعد از آن مکتوب است: «در روزی که تو در حضور خداوند خدای خود در حورو ایستاده بودی» (سفر تثبیه، ۴: ۹ و ۱۰) (براخوت، ۲۱ ب).

یکی از دلایل آن که چنین ارزش فوق‌العاده‌ای برای کسب دانش قائل شده‌اند، همانا عشق به تحصیل برای نفس تحصیل است. يك ضرب‌المثل رایج چنین می‌گوید: «اگر دانش کسب کرده‌ای، دیگر چه کم داری؟ و اگر از دانش بی‌بهره هستی، پس چه چیز را کسب کرده‌ای و چه داری؟» (ویقرا ربا، ۱: ۶).

۱ - حوریب، همان سینا است که عبری آن، حورو، تلفظ می‌شود، و در تمامی آیات کتاب مقدس، لفظ حوریب بمعنی، سینا استعمال شده است.

لکن از این عمیق‌تر و مهم‌تر علم به این حقیقت است که هستی و بقای جامعه بسته به اشاعه دانش میان اعضای آن است. به ندرت اتفاق می‌افتد که زبان بتواند اهمیت تحصیل علم را با لحن مؤکدتری از آنچه در کلمات قصار زیر آمده است بیان کند: «به مسح شدگان من دست مزید و پیامبران مرا آزار مرسانید» (کتاب اول تواریخ ایام، ۱۶: ۲۲). «مسح شدگان من»، کودکان دبستانی هستند، و «پیامبران من»، همانا دانشمندان می‌باشند. «هستی و بقای جهان فقط بسته به دم و نفس کودکان دبستانی است»؛ «آموزش کودکان دبستانی را حتی برای آباد کردن معبد بیت‌همیقداش نیز نباید تعطیل کرد»؛ «شهری که در آن کودکان دبستانی یافت نشوند، ویران خواهد شد» (شبات، ۱۱۹ ب).

این روایت که بخشی از یک موعظه کهن است، بسیار جالب و پرمعنی است: «در جهان تا کنون فیلسوفانی مانند بیلعام فرزند بسور و اونیموس گرادائی (اهل گراد) برنخاسته‌اند. تمام بت‌پرستان به نزد اونیموس گرد آمدند و به وی گفتند: بما بگو چگونه می‌توانیم درستیز علیه ملت اسرائیل پیروز گردیم، اونیموس بدیشان گفت: به کنیسه‌ها و به مدارس ایشان بروید، اگر در آنجا کودکانی را بیابید که با صدای بلند مشغول مرور درسهای خود هستند، هرگز نخواهید توانست بر این ملت چیره شوید، زیرا نیای ایشان (اسحق) آنان را مطمئن ساخته و چنین گفته است: «صدای یعقوب است و دست‌ها دستهای عیسو هستند» (سفر پیدایش، ۲۷: ۲۲). یعنی تا زمانی که صدای یعقوب در کنیسه‌ها و مدارس شنیده می‌شود، دستهای عیسو را قدرتی نخواهد بود» (برشیت ربا، ۶۵: ۱۶ یا ۲۰).

نتیجه این علاقه شدید به تعلیم و تربیت کودکان تأسیس مدارس بود. نخستین کوشش برای تأسیس آموزشگاه‌ها، ظاهراً به توسط شیمعون بن شطح. Shetah. در نیمه اول قرن یکم پیش از میلاد به عمل آمده است. لکن طرح جامع آن را یهوشوع بن گمالا Gemala چند سال پیش از ویرانی معبد بیت‌همیقداش اجرا نمود. «پیوسته یادش بخیر باد مردی که یهوشوع بن گمالا نام داشت. زیرا اگر اونمی بود، دانش تورات در میان ملت یهود فراموش می‌شد. در گذشته، هر کودکی نزد پدر تحصیل می‌کرد، و در نتیجه کودکان یتیم بی‌سواد باقی می‌ماندند. از این رو مقرر کردند که آموزگاران در شهر اورشلیم به تعلیم کودکان بپردازند، و هر پدری (که در خارج از اورشلیم سکنی داشت) فرزند خود را بدانجا بیاورد تا کسب دانش کند. اما هنوز کودکان یتیم بدون وسیله کسب دانش می‌ماندند. از این رو مقرر داشتند که در هر شهر معلمانی (برای تعلیمات عالی) گماشته شوند، و نوجوانان را به دست ایشان بسپارند. لکن اغلب اتفاق می‌افتاد که وقتی معلم بر شاگردی خشم می‌گرفت، آن شاگرد گریزپای می‌شد و مدرسه را ترک می‌گفت. سرانجام یهوشوع بن گمالا آمد و تربیتی داد که در هر ایالت و در هر شهر معلمانی گماشته شوند و کودکان شش یا هفت ساله برای تحصیل علم به نزد ایشان بیایند» (باوآترا، ۲۱ الف).

شاید این کهن‌ترین گزارش درباره ترویج تعلیمات عمومی در یکی از کشورهای جهان باشد و چنین بنظر می‌رسد که به مرور زمان این روش عالی رو به وقفه گرایید، زیرا می‌بینیم که یکی از دانشمندان چنین اظهار داشته است: «اورشلیم فقط بدین جهت خراب شد که مردمش در فرستادن فرزندان خود به مدرسه کوتاهی می‌کردند» (شبات، ۱۱۹ ب). مقصود از این اظهار تنها بیان یک حقیقت تاریخی نبوده است، بلکه دانشمند مزبور می‌خواسته است تلویحاً به مردم دوره خود گوشزد کند که عدم استفاده از مدارس برای تعلیم کودکانشان چه خطراتی را در بردارد. البته همه پدر و مادرها چنین سهل‌انگار نبوده‌اند، و ما این روایت را درباره یکی از دانشمندان داریم که «تا فرزندش را به مدرسه نمی‌رسانید، هرگز صبحانه

خود را تناول نمی‌کرد» (قیدوشین ، ۳۰ الف) .

در قرن سوم میلادی یکی از دانشمندان بنام ربی حیا . Hiyya. بسی کوشید تا توانست توجه و علاقه مردم را به تعمیم تحصیلات ابتدایی کودکان از نو برانگیزد . او خود چنین گفته است : « من کارهایی می‌کنم که تورات از میان افراد ملت اسرائیل فراموش نشود . من می‌روم کتان می‌کارم ، از لیاف آن تور می‌بافم ، با آن تور آهوان را صید می‌کنم ، گوشت آنها را به مصرف خوراک یتیمان می‌رسانم ، از پوست آنها طومار درست میکنم و اسفار پنجگانه تورات را روی آن طومار می‌نویسم . آنگاه به شهری می‌روم ، و در آن شهر پنج کتاب تورات را به پنج کودک ، و شش قسمت می‌شمارم را به شش کودک دیگر تعلیم می‌دهم (۱) . سپس به آنان می‌گویم : تا من بروم و دوباره به این شهر باز گردم ، هر کدام از شما آنچه را که از تورات و یا می‌شنای یاد گرفته است به دیگران نیز تعلیم دهد . با این شیوه من مانع از آن می‌شوم که تورات در میان اسرائیل فراموش شود » (باوامصیعا ، ۸۵ ب) . باید بدین نکته توجه داشت که دانشمندان یهود تا چه حد علاقه‌مند بودند که همه کودکان ، بدون آنکه وضع مالی والدینشان در نظر گرفته شود ، از تحصیل علم بهره‌مند شوند . کودکان فقیر بدون شك از نظر دور نمی‌ماندند ، و این حقیقت را گفتار زیر تأیید می‌کند : « مواظب و متوجه کودکان فقرا باشید ، زیرا که تورات از ایشان صادر می‌شود » (نداریم ، ۸۱ الف) . طبق روش یهوشوع بن گمالا ، کودکان باید در شش یا هفت سالگی رفتن به دبستان را آغاز کنند . در می‌شمار آووت آمده است که تحصیل کودک باید از پنج‌سالگی شروع شود (آووت ، ۵ : ۲۳) . لکن تلمود در این باره چنین می‌گوید : « تا کودک شش ساله نشود ، او را به مدرسه می‌پذیر . از شش سالگی به بالا ، او را بپذیر ، و به مانند گاوی که خوراک زیادی به او می‌خورانند تا پروار شود ، از علم (تورات) انباشته‌اش کن » (باوابترا ، ۲۱ الف) . کلیه علمای یهود بر این عقیده‌اند که تحصیل علم باید از زمان کودکی آغاز شود ، و تنها « علم زمان کودکی » است که می‌تواند اثری عمیق و مداوم داشته باشد . یکی از دانشمندان در این باره چنین اظهار نظر کرده است : « کسی که در طفولیت تحصیل علم می‌کند ، به چه می‌ماند ؟ به خطی که با مرکب بر روی کاغذ سپید و تمیز نوشته شده باشد . اما شخصی که در دوران پیری به کسب دانش می‌پردازد به خطی می‌ماند که با مرکب بر روی کاغذ کهنه و لکه‌دار نوشته شده باشد » (می‌شمار آووت ، ۴ : ۲۵) . اظهار نظر دیگری درباره این موضوع چنین است : « کسی که علم تورات را در سنین کودکی می‌آموزد ، مطالب تورات در خون او جذب می‌شود و واضح و روشن از دهان وی خارج می‌گردند . ولی آن کس که علم تورات را در دوران پیری تحصیل می‌کند ، مطالب تورات در خون وی جذب نمی‌شود ، و واضح و روشن از دهان او خارج نمی‌گردد . ضرب‌المثلی نیز در این مورد چنین می‌گوید : اگر در سالهای طفولیتت (تورات را) نخواستی ، پس چگونه در سالخوردگی بدانها دست خواهی یافت ؟ (آووت ربی ناتان ، ۲۴) .

از مفاد مطالب تلمود چنین استنباط می‌شود که در بین یهودیان مدارس عمومی متعدد و دانش-آموزان فراوان بوده‌اند . یکی از دانشمندان قرن دوم میلادی چنین گواهی داده است : « در شهر بیتار

۱ - بدین قرار وی به هر کودک یک سفر از اسفار پنجگانه تورات و یا یک قسمت از قسمتهای ششگانه می‌شمارا می‌آموخت ، تا برود و آنچه را که خود یاد گرفته است به رفقای خود نیز تعلیم دهد ، و بدین‌گونه همگی کودکان کلیه اسفار تورات و قسمتهای می‌شمارا به آسانی می‌آموختند .

Beithar . (۱) چهارصد کنیسه وجود داشت ، که در هر يك چهارصد معلم ابتدایی یافت می‌شد ، که هر کدام به چهارصد دانش‌آموز درس می‌دادند « (گیتین ، ۵۸ الف) . و یکی از دانشمندان قرن سوم گفته است : « در شهر اورشلیم سیصد و نود و چهار محکمه عدالت ، و به همین تعداد نیز کنیسه و دارالعلم و مدرسه ابتدایی یافت می‌شد » (کنوبوت ، ۱۰۵ الف) . این ارقام گرچه تا اندازه‌ای اغراق آمیز است ، لکن در هر حال به کثرت مؤسسات آموزشی در میان یهودیان اشاره می‌کند .

شامخترین مقام را برای آموزگار و بزرگترین عزت را برای حرفه او قائل بودند ، و وی را محترمترین افراد می‌شناختند . قانون دینی یهود معلم انسان را در بعضی از موارد حتی بر پدر او مقدم می‌داند ، « زیرا پدر انسان او را فقط به این دنیا آورده است ، در صورتی که معلم که به انسان علم می‌آموزد ، او را وارث جهان آینده می‌کند » (میشنا باوا مصیعا ، ۲ : ۱۱) . از سه دانشمند که مأمور بازرسی وضع آموزش در سراسر فلسطن شده بودند ، چنین روایت شده است : « ایشان وارد شهری شدند که در آن معلمی نبود ، به ساکنان محل گفتند : نگهبانان و مدافعان شهر را به نزد ما بیاورید . مردم محل سربازان مدافع شهر را به حضور ایشان آوردند ، دانشمندان به اهالی شهر گفتند : اینها نگهبانان و مدافعان شهر نیستند ، بلکه ویران‌کنندگان آن می‌باشند . مردم پرسیدند : پس نگهبانان شهر چه کسانی هستند؟ دانشمندان در پاسخ گفتند: آموزگاران» (یروشلمی حگیگا ، ۲ ج) . از آنجا که معلمان نگهبانان قلعه یهودیت هستند ، لذا چنین اندرزی داده شده است : « ترس تو از استادت همچون ترس تو از خدا باشد » (میشنا آووت ، ۴ : ۱۵) .

از معلم خواسته شده است که عالیترین صفات اخلاقی و عمیقترین معلومات مذهبی را دارا باشد . مرحله نهایی محسنات اخلاقی را که ملاکی پیغمبر در آیه زیر وصف کرده است از معلم توقع دارند : « زیرا که لبهای کاهن می‌باید معرفت را حفظ کنند و شریعت را باید از دهان او بجویند . چونکه او رسول خداوند رب الجنود است (ملاکی ، ۲ : ۷) و درباره این آیه چنین تفسیر شده است : اگر معلم هم مانند يك رسول و فرشته خداوند باشد معرفت (تورات) را از دهان او بجویند . و اگر چنین نباشد ، معرفت (تورات) را نباید از دهان او بجویند » (موعداقطان ، ۱۷ الف) . صبر و تحمل و بردباری را صفات اصلی لازم برای يك معلم دانسته‌اند . زیرا « کسی که عصبی است و زود بخشم می‌آید ، نمی‌تواند معلم خوبی باشد » (میشنا آووت ، ۲ : ۶) .

یکی از دانشمندان اهمیت و مزیت خاصی را برای معلمان سالخورده و با تجربه قائل است . « کسی که دانش را از معلمان جوان می‌آموزد به چه می‌ماند؟ به آن که انگور نارسیده و ترش می‌خورد ، و شراب نارس را از چرخشت می‌نوشد . لکن آن کس که دانش را از پیران روشن ضمیر فرا می‌گیرد به چه می‌ماند؟ به آن که انگور رسیده و شیرین می‌خورد ، و شراب کهنه می‌نوشد » (آووت ، ۴ : ۲۶) و یکی از همکاران آن دانشمند در مقابل چنین گفته است : « نگاه به ظرف مکن ، بلکه محتویات آن را در نظر بگیر . زیرا احتمال دارد که يك ظرف تازه پر از شراب کهنه باشد ، و يك ظرف کهنه شراب تازه در آن یافت نشود » (آووت ، ۴ : ۲۷) .

تلمود درباره روشهای آموزشی که در آن دورانها معمول بوده است اطلاعات مفیدی در اختیار ما گذاشته است . برای آنکه توجه صحیح و دقیقی به یکایک شاگردان مبذول شود . محدود نمودن شماره

۱ - در این شهر بود که برکوخوا . Bar, Kokhva . سردار مشهور یهود که برضد رومیان قیام کرده بود در آخرین مقاومت خود علیه سپاهیان دشمن ناکام از پای درآمد .

دانش‌آموزان کلاس را توصیه کرده‌اند: «حد اکثر تعداد شاگردان يك کلاس ابتدایی که به دست يك معلم سپرده می‌شود بیست و پنج نفر است. اگر تعداد شاگردان به پنجاه نفر برسد، يك آموزگار اضافی باید استخدام شود (و کلاس دو قسمت گردد). اگر شاگردان يك کلاس چهل نفر باشند، یکی از شاگردان ارشد باید بعنوان کمک آموزگار گمارده شود، و حقوق او از طرف مردم شهر پرداخت گردد» (باوآترا، ۲۱ الف). اطناب و درازگویی را برای معلم صفتی مذموم و ناپسند دانسته‌اند. «معلم باید همواره کوتاهترین جملات و عبارات را هنگام تدریس به شاگردان خود به کار برد» (پساحیم، ۳ ب). اگرچه از کتابهای درسی استفاده می‌شد و فن نوشتن توسعه یافته بود لکن چون لوازم التحریر کمیاب و گرانها بود، از این رو فراگرفتن مطالب و به خاطر سپردن آنها به وسیله مرور و تکرار دایمی انجام میشد. «معلم موظف است که درس را آنقدر تکرار کند (و درباره آن توضیح دهد) تا آنکه شاگرد آن را به خوبی فرا گیرد» (عرووین، ۵۴ ب). و درباره شاگرد گفته شده است: «هر کس که تورات را می‌آموزد و درس خود را بارهای بسیار مرور نمی‌کند، همانند شخصی است که می‌کارد اما کشته خود را درو نمی‌کند» (سنهدرین، ۹۹ الف). «آن کس که درس خود را یکصدبار تکرار می‌کند، همانند کسی نیست که آن را یکصد و يك بار تکرار می‌کند (و به خوبی وی آن را فرا نمی‌گیرد)» (حگیگا، ۹ ب).

مطالعه را با صدای بلند، به عنوان کمک به حافظه توصیه کرده‌اند. روایت می‌کنند که یکی از استادان به شاگرد خود چنین گفته است: «دهانت را باز کن و مطالب کتاب مقدس را بیاموز، دهانت را بگشا و میشنا را یاد بگیر، تا بدین وسیله این درسها در ذهنت باقی بمانند و عمرت دراز شود» (عرووین، ۵۴ الف). در همین صفحه از تلمود روایتی دیگر درباره شاگردی یافت می‌شود که دروس خود را بدون آنکه صدای خود را بلند کند و مطالب آن را به گوش خود برساند فرا می‌گرفت، و نتیجه آن بود که پس از سه سال همه فراگرفته‌های خود را از یاد برد.

گفتاری بسیار جالب در تلمود هست حاکی از آنکه چگونه الفبای عبری را به کودکان می‌آموختند. به منظور کمک به حافظه طفل و برای آنکه عمل یادگیری فرحبختر شود، حرف الفبا را با کلمات معنیداری ارتباط می‌دادند. لکن از همه مهمتر آن بود که الفبا را به عنوان وسیله‌ای برای تعلیم قوانین مذهبی و اندرزه‌های اخلاقی به کار می‌بردند. این گفتار ارزش آن را دارد که به طور کامل نقل گردد.

«دانشمندان به ربی یهوشوع بن لوی چنین گفتند: کودکانی که در این روزها به مدرسه می‌آیند سخنانی می‌گویند که همانند آن حتی در ایام یوشع بن نون نیز گفته نمی‌شد. الف و بیت حروف اول دو کلمه هستند: الف. Alef. و بینا. Binah. که معنی آنها چنین است: فهم و ادراک (یعنی تورات) را کسب کن. گیمل و دالت حروف اول کلمات گمول دلیم. Gemol Dallim. یعنی «به فقیران و بیچارگان احسان کن». چرا پایه گیمل به سمت دالت متمایل است؟ زیرا شیوه شخص نیکوکار و کریم چنین است که در پی فقرا و بیچارگان رود و بدانها احسان کند. چرا پایه دالت به سوی گیمل متمایل است؟ برای آنکه شخص فقیر باید خود را به مددکارش نشان دهد تا وی بتواند به او کمک کند. چرا دالت صورت خود را از گیمل برگردانیده است؟ چون این نکته را تعلیم می‌دهد که احسان و کمک به شخص مستمند باید در خفا انجام گیرد تا آنکه وی شرمگین نشود و خجالت نکشد. هه و، واو، اشاره به نام ذات قدوس متبارک می‌کند. حروف زمین، حت، طت، یود، کاف و لامدحاکی از آن هستند که: اگر تو بدین شیوه عمل نمایی

(یعنی به فقرا و درماندگان ترحم و کمک کنی) ، ذات قدوس متبارک روزی و معاش تو را خواهد داد ، با تو لطف خواهد داشت ، به تو کرم خواهد کرد ، میراثی به تو خواهد رسانید ، و در جهان آینده تاجی بر سر تو خواهد گذارد . حرف میم دو شکل دارد ، که یکی باز است و دیگری بسته (۱) ، و اشاره بدان است که بعضی از مطالب برای عقل انسانی آشکار و قابل ادراک است و بعضی دیگر بسته است و فهمیدن آنها آسان نیست . حرف نون نیز به دو صورت یافت می‌شود ، یکی خمیده و دیگری راست ، و این امر مبین این حقیقت است که اگر انسان در زمان خمیدگی (بر اثر سختیها و درماندگیها) نسبت به خداوند وفادار بماند ، در اوقات عادی نیز وفاداری خود را حفظ خواهد کرد . سامخ و عین ، این دو کلمه را درست می‌کنند : سموخ عنیسم . Semokh Aniyim . یعنی از فقرا دستگیری کن . و بنا به یک روایت دیگر : وقتی که به مطالعه و تحصیل تورات می‌پردازی ، برای مطالب آن «علامتها و مفتاحها بساز» ، تا در حافظه تو باقی بمانند (۲) . حرف په (۳) به دو صورت است ، خمیده و راست . و این اشاره بدان می‌کند که گاه لازم است دهان باز باشد و انسان سخن بگوید ، وقتی هم هست که باید دهان را بست و سکوت را پیشه خود ساخت . حرف صاد نیز بشکل خمیده و به صورت راست یافت می‌شود . یعنی آنکه اگر انسان در هنگام خمیدگی (بر اثر مشقات و بدبختیها) عادل و درستکار باقی بماند ، در اوقات عادی نیز عادل و درستکار خواهد بود . قوف ، نخستین حرف کلمه «قادوش» (مقدس) ، و رش ، حرف اول کلمه «راشاع» (شریر و بدکار) است . چرا قوف ، روی خود را از رش ، برگردانیده است ؟ زیرا ذات قدوس متبارک می‌فرماید : من نمی‌توانم به شخص شریر و بدکار نگاه کنم . چرا تاج یعنی خمیدگی بالای حرف قوف ، به سوی حرف رش ، متمایل است ؟ چونکه ذات قدوس متبارک می‌فرماید : اگر شخص شریر و بدکار توبه کند و به سوی من باز گردد ، من تاجی شبیه تاج خودم بر سر او خواهم نهاد . چرا پای قوف ، از خود آن مجزا و آویخته است ؟ اشاره بدان است که اگر شخص شریر و بدکار نادم شود و توبه کند ، می‌تواند از طرفی که باز است وارد شود (و خود را در محیط لطف و مراحم ذات قدوس متبارک بیابد) . شین حرف اول کلمه «شقر» (دروغ) ، و تاو ، آخرین حرف کلمه «امت» راستی و حقیقت است ، چرا کلمه شقر از سه حرف متوالی الفبا ترکیب یافته است در صورتیکه حروف کلمه «امت» از اول و وسط و آخر الفباء گرفته شده است ؟ برای آنکه دروغ معمول و فراوان است ، در صورتی که حقیقت کمتر یافت می‌شود . چرا هر کدام از حروف کلمه «شقر» روی یک پایه استاده‌اند ، در حالی که حروف کلمه «امت» پایه‌های بیشتر و استوارتری دارند ؟ تا این نکته را تعلیم دهد که حقیقت پابرجا و استوار است ، لکن دروغ را ثبات و استقامتی نیست « (شبات ، ۱۰۴ الف) .

هدف اصلی برنامه تعلیماتی مدارس ابتدایی این بود که دانش آموزان زبان عبری و اسفار پنجگانه تورات را بیاموزند . از پنج کتاب موسی ، کتابی که اول از همه به کودکان آموخته می‌شد ، سفر لاویان بود ، و علت این انتخاب را چنین توجیه کرده‌اند : «چرا درس کودکان را با سفر لاویان شروع می‌کنیم و نه با سفر پیدایش ؟ به جهت آنکه کودکان پاکند ، و قربانیها نیز (۴) پاک هستند . پس پاکان بیایند و خود را با چیزهای پاک مشغول دارند» (ویقراربا ، ۳:۷) .

۱ - وقتی گفته می‌شود که یک حرف دارای دو شکل است ، یکی از آنها شکلی است که آن حرف در آخر کلمات به خود می‌گیرد .
۲ - این گونه علامتها و مفتاحها در تلمود فراوان یافت می‌شوند ، و آنها عبارتند از حروف اول یا کلمات اصلی جملات و

گفتارها .

۳ - این کلمه در عبری بمعنی دهان است .

۴ - بیشتر قوانین مربوط به قربانیها در سفر لاویان آمده است .

درباره اینکه آیا زبان یونانی را بیاموزند یا نه، نظرهای مختلفی در تلمود دیده می‌شود. کلیه دانشمندان یهود با تحصیل فلسفه و عقاید یونانی ابراز مخالفت کرده‌اند. یکی از دانشمندان از روی شور و غیرت چنین اعلام داشته است: «ملعون باد کسی که به فرزند خود فلسفه یونانی را بیاموزد» (باواقما، ۸۲). علت این طرز تلقی و اظهار نظر این بود که تحصیل فلسفه و عقاید یونانیان اثر ناراحت‌کننده و مخربی بر فکر و ذهن کسانی که خود را وقف آن می‌کردند می‌گذاشت (۱). یکی از دانشمندان یهود چنین گفته است: «در مدرسه پدر من یک هزار شاگرد یافت می‌شد، که پانصد نفر از آنها تورات را می‌آموختند، و پانصد نفر دیگر به تحصیل فلسفه و عقاید یونانی اشتغال داشتند. و از دسته دوم جز من و عموزاده‌ام کسی باقی نماند» (باواقما، ۸۳ الف). البته باید دانست که بین زبان یونانی و فلسفه و عقاید یونانیان فرق قائل شده‌اند (مأخذ فوق). برخی از دانشمندان فراگرفتن زبان یونانی را قویاً توصیه کرده‌اند. این دعای خیر نوح که گفته است: «خداوند یافت Yaphet را توسعه دهد و در خیمه‌های، شم (سام) ساکن شود» (سفر پیدایش، ۹: ۲۷)، چنین تفسیر شده است: «سخنان یافت (یعنی زبان یونانی) در خیمه‌های شم باشند» (مگیلا، ۹ ب). از طرف دیگر، زمانی از یکی از دانشمندان پرسیدند که آیا انسان می‌تواند به فرزندش زبان یونانی را بیاموزد وی در جواب گفت: می‌تواند چنین کند، در صورتی که هنگام تدریس نه‌روز باشد و نه‌شب، و برای تأیید عقیده خود از آیه هشتم از باب یکم یوشع دلیل آورد (۲) ولی یک دانشمند دیگر چنین گفته است: «انسان مجاز است که زبان یونانی را به دختر خود بیاموزد، زیرا دانستن این زبان برای دختران زیور و فضیلت است» (یروشلمی پناه، ۲ ج).

دانشجویان را به چهار دسته طبقه‌بندی کرده‌اند. «محصّلین (از لحاظ نیروی حافظه و یادگیری) چهار نوع هستند. آن کس که زود فرا می‌گیرد و در مقابل زودهم فراموش می‌کند، نفعش را زیانش از بین می‌برد. آن کس که دیر و به دشواری فرامی‌گیرد و در مقابل دیر و به دشواری فراموش می‌کند، ضررش را نفعش جبران می‌کند. آن کس که زود و آسان فرامی‌گیرد و دیر و به سختی فراموش می‌کند، خوشبخت است و بهره‌ای نیکو یافته است. آن کس که دیر و به سختی یاد می‌گیرد و زود فراموش می‌کند، تیره‌بخت است و قسمت بد نصیبش شده است» (میشنا آووت، ۵: ۱۳ یا ۱۵). طبقه‌بندی دیگری از این قرار است: «خصّلت اشخاصی که نزد دانشمندان می‌نشینند و از محضر آنان استفاده می‌کنند بر چهار نوع است: بعضی مانند اسفنج، برخی مانند قیف، گروهی چون صافی، و پاره‌ای به سان الک هستند. اسفنج تمام رطوبت را به خود جذب می‌کند (اشاره به کسی است که هر آنچه را که بشنود در حافظه خود نگاه می‌دارد). قیف از این سر می‌گیرد و از سر دیگر بیرون می‌دهد (اشاره به شخصی است که سخنان استاد را با این گوش می‌شنود و از گوش دیگر خارج می‌کند). صافی شراب را از خود میگذراند و درد آن را نگاه می‌دارد (اشاره به شخصی است که مطالب خوب و مفید را از خاطر می‌راند و نکات بی‌معنی و پوچ را در حافظه خود نگاه می‌دارد). الک آرد خیلی نرم را از خود خارج می‌کند و آرد درشتتر را که عالیتر است در خود نگاه می‌دارد (اشاره به کسی است که مطالب خوب و مفید را در حافظه نگاه می‌دارد. و نکات پوچ و بی‌معنی را از خاطر می‌راند)» (آووت، ۵: ۱۵ یا ۱۸).

۱ - و باعث پشت‌پا زدن ایشان به دین یهود می‌شد.

۲ - «این کتاب تورات از دهان تو دور نشود بلکه روز و شب در آن تفکر کن، صحیفه یوشع، باب اول، آیه هشتم،»

مسأله‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد. مقامی است که آموزش تلمود، در تعلیم و تربیت دختران دارد. در این باره نظرهایی مخالف با یکدیگر اظهار شده است. یک دانشمند اعلام داشته است: «انسان موظف است که تورات را به دختر خود بیاموزد، لکن در پی این نظر بلافاصله عقیده‌ای مخالف ابراز شده است: «هر کس که تورات را به دختر خود بیاموزد، چنان است که گویی، مطالب بیهوده و زشت را بدو آموخته است» (میشنا سوطا، ۳: ۴). باید دانست که نظر اخیر بیشتر از نظر قبلی مورد قبول عامه واقع گشته و بدان عمل شده است. فی‌المثل از کلمات این آیه: «تو آنها را به فرزندان بیاموز» (سفر تثیبه، ۱۱: ۱۹)، چنین استنباط می‌کردند که تورات را باید فقط به پسران آموخت و نه بدختران. زیرا که کلمه عبری «فرزندان» به طور تحت‌اللفظی «پسران» معنی می‌دهد، و از این رو است که دختران از این امر مستثنی می‌شوند (قیدوشین، ۳۰ الف).

نظر احتمالی این است که دانشمندانی که با تحصیل دختران مخالف بودند، مقصودشان تعلیمات عالی تورات بوده است که کسب آن برای دختران و زنان خالی از اشکال نیست. چون، همانطور که قبلاً اشاره شد، انجام همه فرایض دینی، به استثنای یک رشته خاص، هم وظیفه مردان است و هم وظیفه زنان. بالتسبیح زنان نیز مانند مردان نیاز به آن دارند که از کلیه نکات این فرایض مطلع باشند تا بتوانند آنها را به خوبی اجرا نمایند. ولی چون در اوضاع و احوال آن عصر، محیط فعالیت زن تنها خانه او بود، لذا این ترس در میان بود که اگر زن وقت و نیروی خود را صرف تحصیل علم کند، ممکن است به امور خانه‌داری نرسد، و رفاه حال افراد خانواده خود را آن‌طور که باید فراهم نسازد.

علتهای دیگر نیز برای بیمیلی رهبران مذهبی یهود نسبت به تحصیلات عالی زنان وجود داشت. این رهبران از آنچه که در یونان و روم اتفاق افتاده بود مطلع بودند. در آن کشورها، زنانی که نایل به تحصیلات عالی می‌شدند، رابطه نزدیکی با مردان پیدا می‌کردند، و این امر باعث فساد اخلاق و رواج بی‌بندوباری و خیانت می‌شد. بیم از چنین پیشامدی را می‌توان از گفتاری که قبلاً از آن گذشتیم و ضمن آن کلمات «مطالب بیهوده و زشت» چشمگیر بود دریافت. علاوه بر آن، دانشمندان یهود، بی‌شک از این حقیقت نیز آگاه بودند که، در جهان مسیحیت، زنان تحت تأثیر شور و اشتیاق مذهبی عالم تجرد را برمی‌گزینند و تارك دنیا می‌شوند. در جامعه یهود که افراد آن ازدواج را جلوه‌ای از مشیت الهی می‌دانند، شیوه تجرد و ترك دنیا فقط می‌توانست تولید خوف و وحشت در دلها کند. تلمود برخی از اشخاص را «خراب‌کنندگان دنیا» می‌نامد، که «زن فریسی»، یعنی زنی که زیاده از حد و خارج از قاعده پارسا و پرهیزکار است، از جمله آنهاست (میشنا سوطا، ۳: ۴). بسیار محتمل به نظر می‌رسد که برای خنثی کردن و از بین بردن چنین تمایلات ناروا بوده است که دانشمندان یهود نظری بدین‌سان خصمانه درباره زنانی که خود را زیاده از اندازه مشغول تحصیل تورات می‌کردند ابراز داشته‌اند.

۵- وظایف فرزند در قبال والدین

احترام به والدین خود یک فریضه دینی است که تلمود برای آن مقامی بس رفیع قائل شده است. این وظیفه یکی از جمله فرایضی است که انسان از ثمراتش در این دنیا بهره‌ور می‌شود و اصل سرمایه آن در جهان آینده برای وی باقی می‌ماند (میشنا پناه، ۱: ۱). «کتاب مقدس وظیفه گرامی داشتن والدین

را با فریضه تکریم به خدای حاضر در همه جا برابر دانسته است. در يك جا گفته شده است: « پدر و مادر خود را احترام نما » (سفر خروج ، ۲۰ : ۱۲) ، و در جای دیگر آمده است : « از مایملک خود خداوند را تکریم نما » (امثال سلیمان ، ۳ : ۹) . در يك جا آمده است : « هر کدام از شما مادر و پدر خود احترام نماید » (سفر لاویان ، ۱۹ ، ۳) ، و در جای دیگر مرقوم است : « از خداوند خدای خودت ترس » (سفر تشیه ، ۶ : ۱۳) (قیدوشین ، ۳۰ ب) .

از دو آیه اولی چنین برمیآید که وظیفه انسان نسبت به والدین ، حتی از وظیفه‌ای که نسبت به خداوند دارد ، مهمتر است . « فریضه احترام نسبت به والدین ، بزرگ و مهم است ، زیرا که ذات قدوس متبارک اهمیت بیشتری برای آن قائل شده است تا برای فریضه تکریم به ذات متبارک خودش . گفته شده است : « از مایملک خود خداوند را تکریم نما » . خداوند را چگونه تکریم خواهی کرد ؟ با آنچه که او به تو عطا فرموده است . فی‌المثل با کنار گذاشتن خرده ریز محصول ، دسته‌های گندم فراموش شده ، و محصول گوشه کشتزار برای فقرا ، دادن سه نوع عشریه ، احسان به مستمندان ، و غیره . اگر استطاعت مالی و امکان انجام دادن این فرایض را داشته باشی ، آنها را انجام بده ، و اگر چنین توانایی را نداشته باشی ، موظف بانجام دادن آن نیستی . لکن در مورد فریضه احترام به والدین ، چه توانایی مالی داشته باشی و چه نداشته باشی ، باید آن را انجام دهی ، حتی اگر لازم شود که به در خانه ها بروی و گدایی کنی » (یروشلمی پناه ، ۲ دال) .

تنها در يك مورد احترام به خداوند مقدم بر احترام والدین می‌شود ، و این زمانی است که پدر یا مادر از فرزند خود بخواهند از انجام دادن یکی از فرامین الهی سرپیچی کند . « آیا می‌توان گفت اگر پدری به فرزند فرمان دهد که خود را پلید کند ، یا آنکه شیئی گم شده‌ای را که یافته است به صاحبش باز نگرداند ، فرزند باید از وی اطاعت کند ؟ نه . و بدین سبب است که گفته‌اند « هر کدام از شما مادر و پدر خود را احترام نماید و روزهای سبت (شنبه‌ها و اعیاد مقدس) مرا نگاه دارد » (سفر لاویان ، ۱۹ : ۳) . همگی شما به‌طور مشابه موظف هستید که نسبت به من احترام گذارید » (یواموت ، ۶ الف) .

در آیه‌هایی که از کتاب مقدس نقل شد دو کلمه چشمگیر است : ترس و احترام و آنها را بدینگونه وصف کرده‌اند : « ترس از پدر عبارت از این است که فرزند در مکانی که از برای پدر است نایستد ، درجایی که مخصوص اوست ننشیند ، گفته‌اند او را تکذیب نکنند ، و علیه نظر او رأی ندهد . احترام به پدر بدینگونه است که فرزند برای پدر غذا و آشامیدنی و پوشاک و کاشانه تهیه کند ، و وی را در رفت و بازگشت از خانه کمک نماید » (قیدوشین ، ۳۱ ب) .

در فرمان پنجم از ده فرمان ، نخست به پدر اشاره شده است ، لکن در آیه سوم از فصل نوزدهم سفر لاویان ابتدا نام مادر ذکر شده است . برای توجیه این اختلاف ، فرضیه‌ای که مبنایش بر طرز تفکر انسان از لحاظ روانشناسی درباره هر يك از والدین است ، در نظر گرفته شده است . « در پیشگاه خدایی که سخن گفت و جهان پدید آمد ، آشکار و معلوم بود که انسان نسبت به مادر خود بیش از پدر احترام می‌نهد . زیرا مادر با سخنان محبت‌آمیز خویش علاقه فرزند را بیشتر از پدر به خود جلب می‌کند . از این رو ذات قدوس متبارک در فرمان مربوط به احترام به والدین ، پدر را بر مادر مقدم داشته است . و نیز به حضور خداوند آشکار و معلوم بود که فرزند طبعاً بیش از آنچه که از مادر می‌ترسد از پدر خود بیم دارد . چونکه پدر به او تورات می‌آموزد . به همین جهت ، در فرمان مربوط به ترس از والدین ، ذات قدوس متبارک مادر

را بر پدر مقدم داشته است» (قیدوشین، ۳۰ ب، ۳۱ الف).

نتیجه آن است که پدر و مادر در مورد علاقه و محبت و وظیفه فرزند نسبت به آنان، در سطحی مساوی قرار دارند. لکن بنا به قانون تلمود، اگر اشکالی در وظایف فرزند در قبال والدین پیش آمد کند، وی باید پدر را ارجح بداند و به سخن او گوش کند. شخصی از دانشمندی پرسید: «اگر پدر به من بگوید که جرعه‌ای آب به او بدهم، و مادر نیز همان درخواست را از من بکند، ابتدا فرمان کدام یک را اطاعت کنم؟ دانشمند جواب داد: نخست به پدر احترام کن و بعد مادرت را عزت بده. زیرا هم تو و هم مادر تو موظف هستی که به پدر احترام نمائید» (قیدوشین، ۳۱ الف).

خانه‌ای که در آن به پدر و مادر احترام می‌نهد، مشمول لطف و عنایت الهی خواهد بود. «هنگامی که انسان به پدر و مادر خود احترام می‌گذارد، ذات قدوس متبارک می‌فرماید: چنین است که گویی در میان آنها به سر برده‌ام و ایشان به من احترام نموده‌اند، لکن هنگامی که انسان والدین خود را رنج می‌دهد و پریشانحال می‌کند، ذات قدوس متبارک می‌فرماید: چه خوب که در میان ایشان به سر نبردم. چون اگر در میان آنان منزل می‌گزیدم، رنج می‌بردم» (قیدوشین، ۳۰ ب، ۳۱ الف).

حتی در صورتی که پدری با فرزند خود ستیره کند و او را به خشم آورد، فرزند باید خویشتن‌داری کند و عملی دور از احترام پدر انجام ندهد. از یکی از دانشمندان پرسیدند: «احترام به والدین تا چه حد باید باشد؟ وی در پاسخ گفت: تا این حد که اگر پدر یا مادر کیسه پول فرزند را گرفته و آن را در حضور او به دریا بیندازند، وی نباید ایشان را خجالت دهد» (قیدوشین، ۳۲ الف). به یک مورد دیگر که در آن نیز احترام والدین باید رعایت شود، اشاره شده است: «اگر فرزند بیبندگی پدر او دارد از یکی از فرمانهای تورات در می‌گذرد، نباید به او بگوید: پدر، داری از یک فرمان تورات تخلف میکنی. بلکه باید چنین بگوید: پدر، در تورات چنین نوشته شده است. این راه حل مورد اعتراض تلمود قرار گرفته است. چون اگر با پدری بدین گونه رفتار کنند، رنجیده خاطر خواهد شد. از این رو به فرزند توصیه شده است که اگر می‌بیند پدرش از امر تورات تجاوز می‌کند، با احترام و ملایمت به او چنین بگوید: پدر، در تورات آیه‌ای این چنین یافت می‌شود»، تا پدر خود نتیجه مطلوب را از آن آیه بگیرد و از عمل خلاف خویش دست بکشد (مأخذ فوق).

نه تنها باید احترام به والدین عملاً نشان داده شود، بلکه روحیه و احساسات مناسب برای برانگیختن این احترام نیز بایستی وجود داشته باشد. در تلمود چنین آمده است: «شخصی بود که به پدرش ماکیان فربه می‌خورانید، و با وجود این جهنم را به میراث برد. و در مقابل شخص دیگری بود که پدرش را به سنگ آسیاب بست تا آن را بچرخاند، و با وجود این او را به بهشت بردند. چنین چیزی چگونه ممکن است؟ پدری که ماکیان فربه خوراکش بود، روزی از فرزند پرسید: این مرغهارا از کجا می‌آوری؟ فرزند با تحقیر و تغییر در جواب گفت: پیرمرد بخور و خاموش باش، همان‌طور که سگها می‌خورند و سخنی نمی‌گویند. دومی آسیابی داشت که شخصاً سنگ آنرا به گردش می‌آورد و با کار خود معاش خانواده را تأمین می‌کرد. یک روز فرمانی از طرف سلطان صادر شد که از هر آسیاب یک آسیابان را به بیگاری بگیرند، و پدر آن جوان را برای این کار خواستند. پسر به پدر گفت: تو به جای من سنگ آسیاب را بگردان، تا من در عوض تو به بیگاری بروم، و اگر غلامان آسیابانان را مورد تحقیر و خفت قرار دهند، این توهین را من تحمل کنم

و نه تو، و اگر آزار کشیدن و تازیانه خوردنی در کار باشد، این رنج نصیب من گردد و بتو آسیبی نرسد» (یروشلمی پناه، ۲ ج).

گروهی از دانشمندان یهود به خاطر احترام فوق‌العاده‌ای که برای مادران خود قائل بودند، مشهور شده‌اند. درباره یکی از آنان روایت شده است که «وقتی که صدای پای مادرش را می‌شنید، چنین می‌گفت: از جلوی شخصینا (نور جلال الهی) بر خیزم (و به او احترام بگذارم)» (قیدوشین، ۳۱ ب). درباره ربی طرفون. Tarphon. نیز داستانهایی چند در دست است. راجع به او گفته‌اند: «هر وقت که مادرش می‌خواست بخسبد، او زانو میزد و مادر پاروی پشت او می‌گذاشت و به بستر خود بالا می‌رفت. وقتی هم که مادر می‌خواست از بستر پایین آید، وی همین کار را می‌کرد» (مأخذ فوق). «یک روز شبانه مادر ربی طرفون برای قدم زدن به حیاط رفت و در این حین کفشهایش از پایش بیرون آمد (و به جایی افتاد که بیرون آوردنش آسان نبود) ربی طرفون به سوی مادر دوید و دستهای خود را زیر پاهای مادر بر زمین نهاد و او آنقدر روی دستهای فرزند راه رفت تا آنکه به بستر خود رسید. یک روز که ربی طرفون بیمار بود، دانشمندان به عیادتش آمدند، مادرش بدیشان گفت: برای سلامت طرفون فرزند من دعا کنید، چونکه مرا خیلی بیش از آنچه که حق من است عزت می‌نهد. دانشمندان پرسیدند: مگر او درباره شما چه کرده است؟ وی داستان گم شدن کفشها و فداکاری فرزند را برای ایشان نقل کرد. دانشمندان به وی گفتند: اگر فرزند تو هزاران هزار بار بیش از آنچه که کرده‌است در راه احترام به شما انجام دهد، هنوز نتوانسته است نیمی از آنچه را که تورات درباره احترام به والدین فرمان داده است اجرا نماید» (یروشلمی پناه، ۲ ج).

بهترین داستانه‌ها در این مورد درباره یک غیر یهودی روایت شده است: «زمانی از یکی از دانشمندان پرسیدند: انسان تاچه حد باید برای احترام به والدین کوشش کند؟ وی جواب داد: بروید و ببینید که یک غیر یهودی بنام دامام فرزند نتینا. Netinah. که در شهر اشقلون. Ashghelon. ساکن بود با پدر خود چه می‌کرد. روزی دانشمندان یهود می‌خواستند گوهرهایی برای سینه‌بند مخصوص کاهن اعظم (۱) از وی بخرند، و این معامله برای او ششصد هزار و بقول بعضی هشتصد هزار دینار طلا سود داشت. لکن چون کلیه صندوقچه جواهرات وی زیر سر پدرش قرار داشت و پدر در خواب بود، دامام، نخوست پدر را از خواب بیدار کند و او را ناراحت سازد و از چنین سود سرشاری چشم پوشید، و دانشمندان از خانه او دست خالی برگشتند. سال دیگر، خداوند پاداش او را داد، و یک ماده گوساله قرمز رنگ در میان رمه او به دنیا آمد (۲). دانشمندان اسرائیل برای خرید آن به نزد وی رفتند، بدیشان گفت: می‌دانم که اگر همه ثروت‌های جهان را در مقابل این گوساله درخواست کنم آن را بمن خواهید داد. اما از شما تنها همان مبلغی را می‌طلبم که سال گذشته به خاطر احترام به پدرم آن را از دست دادم» (قیدوشین، ۳۱ الف).

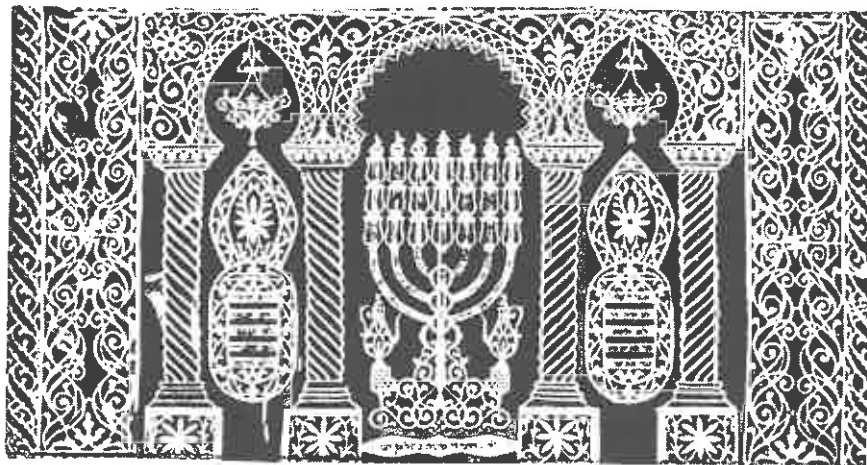
از قرار معلوم مادر دامام بن نتینا اختلال مشاعر داشته است و رفتار وی با فرزند خود در حضور مردم گاه بسیار زننده و ناراحت کننده می‌شده است، لکن او با خویشتن داری کامل مادر را مورد سرزنش قرار نمی‌داده و بروی خشم نمی‌گرفته است. «دامام بن نتینا رئیس شورای شهر خود بود. روزی مادرش

۱ - روی این سینه بند دوازده گوهر مختلف به شماره دروازه سبط اسرائیل نصب شده است.

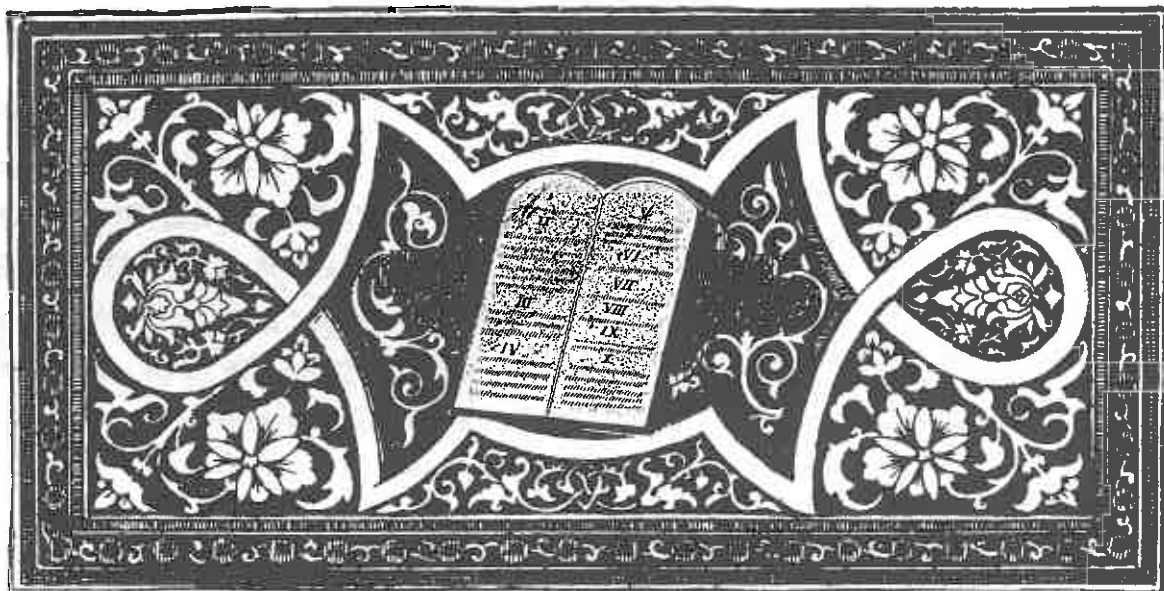
۲ - رجوع شود به سفر اعداد باب ۱۹ ماده گوساله‌ای که سر تا پا کاملاً قرمز رنگ باشد بسیار کمیاب است، و در نتیجه دانشمندان یهود حاضر بودند چنین حیوانی را بهر قیمتی که شده خریداری کنند.

مقابل همه اعضای شورا به او اهانت کرد و با کفش خود فراوان به سر و روی او زد، ناگاه کفش از دست مادر بر زمین افتاد. دامام، بیدرنگ کفش را از زمین برگرفت و به دست مادر داد تا آنکه زحمت خم شدن و برداشتن آن را متحمل نشود» (یروشلمی پناه، ۲ ج). «روزی دیگر دامام لباس ابریشمی بسیار گرانبهایی که با نخهای زرین سوزن دوزی شده بود در برداشت و در مجلسی بین اشراف و بزرگان امپراطوری روم نشسته بود. ناگهان مادرش به میان مجلس آمد و لباس او را از هم درید و با مشت بر سر او کوفت، و بر صورتش آب دهان افکند، دامام ساکت ماند و مادر را سرزنش نکرد و او را خجالت نداد» (قیدوشین، ۳۱ الف).

احترام به والدین باید بعد از مرگ ایشان نیز ادامه یابد. «انسان باید نسبت به پدر (و مادر) خود، چه در هنگام حیات و چه پس از مرگ ادای احترام کند. اگر بعد از مرگ پدر موقعیتی پیش آید که لازم شود پسر از او نقل قول کند، وی نباید بگوید: «پدرم این طور گفته است»، بلکه باید چنین بگوید: «پدرم و استادم که ای کاش من کفاره مرگ او بشوم (۱)، چنین فرموده است». این روش مربوط به دوازده ماه اول پس از مرگ پدر است. بعد از سپری شدن این مدت، هرگاه که نام پدر را می‌برد، باید این کلمات را بر زبان آورد: «یادش برای حیات جاویدان جهان آینده به خیر باشد» (قیدوشین، ۳۱ ب).



۱ - یعنی آنکه: رنجهایی که او باید برای کفاره گناهانش در آن دنیا متحمل گردد، نصیب من شود. اشخاص عادی گناهانشان طی مدت دوازده ماه که از مرگشان بگذرد کفاره می‌شود. از این رو است که باید پس از گذشتن دوازده ماه از مرگ پدر، جمله اولی را عوض کرد و جمله دومی را گفت. چون در غیر این صورت ممکن است چنین نتیجه گرفته شود که شخص متوفی فرد بسیار گناهکاری بوده است، و دوران کفاره گناهان او از دوران عادی یعنی از دوازده ماه بیشتر است.



فصل ششم، زندگی اجتماعی

فرد و جامعه ، کار و زحمت ، کارفرما و کارگر، صلح و عدالت

۱ - فرد و جامعه

انسان برای آن خلق نشده است که خود تنها زندگی کند، بلکه مقصود از آفرینش او آن است که عضوی مفید از جامعه بشری باشد. او واحدی در پیکر بشریت است، و این حقیقت وظایف بسیاری را برای او در قبال روابط با دیگران ایجاد می‌کند. زندگی او تنها از آن او نیست تا آن را به دلخواه بگذراند، رفتار و کردار او در زندگی مردم اثر می‌گذارد، همان گونه که رفتار ایشان بر زندگی او مؤثر است. این حقیقت به نحوی جالب با ذکر مثالی که در تفسیر آیه زیر آمده وصف شده است: «آیا يك نفر گناه ورزد، و بر تمام جماعت غضبناك شوی؟» (سفر اعداد، ۱۶: ۲۲). «این درست شبیه به وضع گروهی از مردان است که در يك کشتی بودند. یکی از آنان مت‌های به دست گرفت و خواست تا زیر پای خود در بدنه کشتی سوراخی ایجاد کند. مسافران دیگر گفتند: چه می‌کنی؟ او در پاسخ گفت: به شما چه مربوط است؟ مگر من جز زیر پای خود را سوراخ می‌کنم؟ ایشان جواب دادند: درست است، لکن آب به درون کشتی خواهد آمد و همگی ما را غرق خواهد کرد (و یقرا ربا، ۴: ۶).

رفتاری که فرد باید نسبت به جامعه داشته باشد، در این اندرز هیلل شرح داده شده است: «اگر من خودم برای خودم نباشم، چه کسی برای من کاری خواهد کرد؟ واگر من خودم تنها برای خودم باشم، چه هستم؟» (میشنا آووت، ۱: ۱۴). در درجه اول انسان باید به خویشتن اتکا داشته باشد. و از تکیه کردن بر دیگران احتراز جوید. در عین حال که احسان کردن به نیازمندان را بسیار ستوده‌اند، لکن در مقابل، این را که انسان به امید دریافت کمک و صدقه از دیگران بنشیند، بی‌اندازه منفور دانسته‌اند. چنین تأکیدی شده است: «شنبه خود را همچون روزهای دیگر هفته ساز (در مورد تهیه و خوردن غذا) (۱).

و خویشتن را محتاج احسان و اعانه مردم مکن» (شبات، ۱۱۸ الف). يك سخن دیگر در این باره چنین است: «لاشأ حیوانات مرده را در بازار و ملاءعام پوست بکن و بدان وسیله کسب معاش کن، و مگو که من شخص بزرگ و محترمی هستم و این گونه کارهای پست مطابق شأن و شخصیت من نیست» (پساحیم، ۱۱۳ الف). قسمتی از دعای پس از طعام که در اوایل دوران دانشمندان میشنا انشا شده است (براخوت، ۴۸ ب)، چنین می‌گوید: «ای خداوند خدای ما، از تو تمنا داریم که ما را محتاج بخشش و اعانه آدمیانی که از گوشت و خون ترکیب یافته‌اند نکنی، و ما را نیازمند وام گرفتن از ایشان ننمایی. بلکه تنها دست کمک کننده تو که پراز نعمت و بخشنده و غنی و گشاده است نیاز ما را بر آورد، تا در این دنیا از این و آن خجالت نکشیم، و در جهان آینده نیز شرمنده نگردیم».

وسخنان دیگری که نظیر این مطلب را منعکس می‌سازد از این قرار است: «کسی که از خود چیزی ندارد، و محتاج آن است که از طعام سفره دیگران بخورد، دنیا برای او تاریک است، و زندگیش زندگی نیست» (بیضا، ۳۲ ب). «وقتی انسان از دارائی خود می‌خورد، فکرش راحت و خاطرش آسوده است. اما اگر از دارائی پدر یا مادر یا فرزندان خود بخورد، آرامش خاطر ندارد، و به طریق اولی اگر از مایملک بیگانگان استفاده کند راحت و بی‌دغدغه نخواهد بود» (اووت ناتان، ۳۱). «انسان از يك پیمانه غذا که از آن او است بیشتر لذت می‌برد تا از نه پیمانه که از آن دیگران باشد» (باوامیصیا، ۲۸ الف) «و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی (کبوتر) است» (سفر تکوین، ۸: ۱۱). «کبوتر به حضور ذات قدوس متبارک چنین عرض کرد: ای پروردگار عالم، بهتر آن است که غذای من مانند زیتون تلخ باشد لکن از دست تو برسد، تا آنکه همچون عسل شیرین باشد و از دست انسان ترکیب یافته از گوشت و خون واصل گردد» (عروین، ۱۸ ب). شخصی که نیاز به کمک و مساعدت انسانها پیدا می‌کند، چنان است که گویی به دو کیفر، یکی سوختن در آتش و دیگری غرق شدن در آب محکوم شده است» (براخوت، ۶ ب).

اگر چه داشتن چنین روحیه، استقلال طلب، نیک است، لکن افراط در آن نباید سبب این اعتقاد شود که فرد می‌تواند خود را از جامعه و هموعان خود جدا سازد و دور بدارد. «اگر من خودم تنها برای خودم باشم، چه هستم؟» از آنجا که زندگی نسبت به سابق مشکلتر و پیچیده‌تر شده است، احتیاجات انسانی نیز بسیار زیاد شده، و شخص باید توجه کند که چه اندازه از آسایش خود را مدیون زحمات دیگران است. یکی از دانشمندان چنین گفته است: «آدم ابوالبشر زحمت فراوان می‌کشد تا لقمه نانی برای خوردن بدست آورد. او خود تنها زمین را شخم می‌زد، تخم می‌کاشت، محصول را درو می‌کرد، خوشه‌ها را دسته بسته، آنها را می‌کوبید، به باد می‌داد، گندم را پاک می‌کرد، به آسیاب می‌سپرد تا آرد شود و آرد را الک می‌کرد و خمیر می‌ساخت و از خمیر نان می‌پخت و بعد از این همه کار بود که می‌توانست لقمه نانی بدست آورد. در صورتی که من بامداد از خواب برمی‌خیزم و می‌بینم که همه چیز برای من آماده است. حضرت آدم چه رنجهایی را متحمل می‌شد، تا بتواند جامه‌ای برای پوشیدن بدست آورد. او خود تنها پشم را می‌چید، آن را شستشو می‌داد، شانه می‌زد، می‌ریسید، می‌بافت، و آن وقت بود که لباسی از برای پوشیدن در اختیار داشت. در صورتی که من بامدادان از خواب بیدار می‌شوم و می‌بینم که همه این کارها را دیگران برایم انجام داده‌اند. همه صنعتگران و پیشه‌وران زحمت می‌کشند و به درخانه من می‌آیند، و

من که از خواب بر می‌خیزم ، همه لوازم زندگی را در مقابل خود ساخته و پرداخته می‌یابم » (براخوت ، ۵۸ الف) .

اطلاع از این حقیقت که راحت و رفاه ثروتمندان تا چه اندازه مرهون زحمات کارگران ساده و گمنام است ، عامل نیرومندی برای محو خطوط حدفاصل بین طبقات اجتماع به شمار می‌آید ، يك ضرب المثل چنین می‌گوید : « اگر تن نابود شود ، سر به چکار می‌آید ؟ » ، (برشیت ربا ، ۱۰۰ ، ۹ یا ۱۰) . این مؤید این نظر است که همه طبقات به یکدیگر احتیاج دارند . ضرب‌المثل دیگری به این نکته اشاره می‌کند که سرنوشت هریک از افراد جامعه بستگی به سرنوشت همه جامعه دارد : « اگر خانه‌ای فروریزد ، وای بر پنجره‌هایش » (شموت ربا ، ۲۶ : ۲) .

اگر يك فرد ، هر قدر هم که عالیمقام باشد ، این حقیقت را فهم کند که کاری که او انجام می‌دهد خدمتی به جامعه است و او بدین وسیله دین خود را به اجتماع ادا می‌کند ، آن وقت دیگر غرور و نخوت پر زیان طبقاتی از بین خواهد رفت . این فکر را دانشمندان دارالعلم معروف یونه Yavneh در قالب جملات زیبایی ریخته‌اند : « من مخلوق خدا هستم ، و همنوع من نیز مخلوق خداست . کار من در شهر است و کار او در صحرا و کشتزار . من بامداد برای انجام کار بر می‌خیزم ، و او نیز ، هر بامداد چنین می‌کند ، او در کار من دخالت ناروا نمی‌کند به همان ترتیب من نیز در کار او دخالت نمی‌کنم شاید تصور کنید که من کارهای بزرگتر و بیشتری انجام می‌دهم و او کارهای کمتر و کوچکتر . بی‌شک این طور نیست ، زیرا ما چنین آموخته‌ایم : این مهم نیست که انسان کار زیادتر یا کمتر انجام دهد . بلکه مهم آن است که در هر کار که می‌کند قلبش را متوجه خداوند سازد » (براخوت ، ۱۷ الف) .

داستان زیر مبین اعتقاد واقعی دانشمندان یهود در این باره است : « چنین روایت کنند شخصی به نام شیمعون که از اهالی دهکده سیخنین . Sikhnin . بود و شغل چاه کنی داشت . روزی به ربان یوحانان بن زکای گفت : من هم مانند تو شخص بزرگی هستم . ربان یوحانان پرسید چگونه؟ شیمعون گفت : کار من به همان اندازه کار تو برای جامعه لازم است . وقتی تو به يك مرد یا يك زن می‌گویی که در آب استحمام و غسل کند تا از پلیدی خود را طاهر گرداند ، این من هستم که آن آب را برای او تهیه می‌کنم » (قوهلت ربا مربوط به آیه ۱۷ از فصل ۴ جامعه سلیمان) . جالبتر از آنچه نقل شد ، تفسیری است که بر این آیه کرده‌اند : « خداوند شبان من است » (مزامیر داود ، ۲۳ : ۱) . « در جهان حرفه‌ای محقرتر از حرفه يك چوبان که در سراسر عمر بایک چوبدست و يك انبان راه می‌رود نیست . با وجود این داود پادشاه اسرائیل ذات قدوس متبارك را يك شبان خوانده است » (میدراش مربوط به آیه فوق) .

زندگی مجرد و دور از جامعه ، براستی ارزش ندارد . این حقیقت را حونی . Honi . « دایره‌کش » (۱) معروف که سرگذشتی شبیه به سرگذشت ریپ‌وان‌وینکل . Rip Van Winkle . (۲) دارد کشف کرده است . و این

۱ - این مرد دانشمند قدیس و ریاضتکش مشهوری بود که در زمان خشکسالی دست بدامن او می‌شدند تا برای نزول باران دعا کند . او دایره‌ای بر زمین می‌کشید و درون آن می‌ایستاد و می‌گفت که از آن دایره بیرون نخواهد آمد تا آنکه خداوند امر به باران فرماید ، و خداوند نیز درخواست او را اجابت می‌کرد (تمیث ، ۲۲ الف) . بعضی معتقدند که عنوان اصلی او « دایره کش » نبوده (این عنوان را بعداً بر او نهادند) ، بلکه « سفال چین » بوده ، زیرا سفال‌وی چین سفال روی شیروانی‌ها بوده است .

۲ - این شخص قهرمان یکی از داستانهای واشینگتون ایروینگ . Washington Irving . نویسنده معروف امریکایی است . ریپ‌وان‌نوشابه‌ای سحرآمیز به خوابی گران فرو رفت و بیست سال در خواب بود . پس از آنکه بیدار شد و بشهر و خانه خود بازگشت ، همه چیز را تغییر یافته دید . (مترجم) .

داستان درباره‌ی او نقل شده است: «این مرد پارسا و قدیس در تمام عمر درباره‌ی مفهوم آیه‌ی زیر اندیشه می‌کرد ورنج می‌برد: «چون خداوند اسیران صهیون را باز آورد. مثل خواب بینندگان شدیم» (مزامیر داود، ۱۲۶: ۱) او از خود می‌پرسید: آیا ممکن است کسی هفتاد سال (۱) در خواب باشد و دوباره بیدار شود؟ روزی براهی می‌رفت و مردی را دید که نهال درخت خرنوب می‌نشاند. او پرسید: این درخت چند سال دیگر میوه خواهد داد؟ آن مرد گفت: هفتاد سال دیگر. حونی از وی پرسید: آیا تو یقین داری که هفتاد سال دیگر زنده خواهی ماند تا از میوه‌ی این درخت بخوری؟ آن مرد در پاسخ گفت: وقتی که من چشم به جهان گشودم، دنیا را با درختان خرنوب یافتم. همان طور که اجداد من آنها را برای من کاشتند، من نیز این هارا برای اخلاف می‌کارم. حونی بر زمین نشست، طعام خود را خورد، و خوابی گران بر او مستولی شد. هنگامی که در خواب بود، مغاره‌ای اطراف او پدید آمد و او را از انظار پنهان داشت، و مدت هفتاد سال همچنان در خواب باقی ماند. هنگامی که از خواب بیدار شد، مردی را دید از همان درخت خرنوب می‌چیند و می‌خورد. حونی از او پرسید: آیا تو این درخت را کاشته‌ای؟ آن مرد پاسخ داد: نه، پدر بزرگم آن را کاشته است. حونی با خود گفت: پس معلوم می‌شود که من هفتاد سال در خواب بوده‌ام. به‌خانه خود رفت و از ساکنان آن پرسید: آیا پسر حونی دایره کش هنوز زنده است؟ بدو گفتند: پسر حونی فوت کرده است، ولی نواده‌اش در قید حیات است. حونی بدیشان گفت: من حونی هستم. اما کسی سخن او را باور نکرد. به دارالعلم رفت و در آنجا شنید که دانشمندان می‌گویند: درسهای ما امروز، مانند زمانی که حونی دایره کش زنده بود، روشن و مفهوم است، چون وقتی حونی به مدرسه می‌آمد، همه مشکلات دانشمندان را به آسانی حل می‌کرد. حونی بدیشان گفت: من حونی هستم لکن آنها ادعایش را باور نکردند، و احترامی که شایسته وی بود برایش قایل نشدند. حونی که دید یار و یاور و همراز و همصحبتی ندارد، از خداوند درخواست کرد (که او را از این جهان ببرد) و مرد. این ضرب المثل از آن زمان باقی مانده است: یا معاشرت با مردم یا مرگ» (تعمیت، ۲۳ الف).

زیبائی معاشرت با هموعان، از این آیه استنباط می‌شود: «دو نفر بهتر از یک نفرند» (جامعه سلیمان، ۴: ۹) و «از این رو است که گفته‌اند: انسان باید برای خود دوستی را برگزیند، تا کتاب مقدس را با وی مطالعه کند. میشنا را با او فرا گیرد با او طعام بخورد، با او بنوشد و رازهای دل خود را برای او بازگو کند» (سیفره دواویم، ۳۰۵، صفحه ۱۲۹ ب). همکاری و تعاون متقابل، عوامل اصلی زندگی هستند، و ضرب‌المثل زیر نیز مؤید این مسأله است: «اگر تو در برداشتن بار بمن کمک کنی میتوانم بار را بگیرم، لکن اگر کمک تو نباشد به تنهایی از اینکار عاجزم»، (باواقما، ۹۲ ب).

موضوع دیگری در این باره که اغلب بدان اشاره می‌شود، لزوم رعایت آداب و سنن مرسوم و متداول است عبارت «خود را از جامعه جدا مساز» (میشنا آووت، ۲: ۵)، اندرز محبوب هیلل بود، و مفهومش چنین است: مشتاق آن مباش که خود را از دیگران جدا و مستثنی سازی «انسان باید پیوسته با هموعانش هماهنگ و سازگار باشد» (کتوبوت، ۱۷ الف). ضرب‌المثلی نیز همین اندرز را در بردارد «اگر وارد شهری شدی، طبق رسوم آن رفتار کن» (برشیت ربا، ۴۸: ۱۴ یا ۱۶). و این نظر به نحوی جالب توسط تورات تأیید شده است: «انسان هرگز نباید رسم معمول را تغییر دهد. چنانکه وقتی

موسی به آسمان صعود کرد، مانند فرشتگان خوراک نخورد (سفر خروج، ۳۴: ۲۸)، و هنگامی هم که فرشتگان خدمتگزار به زمین آمدند، همچون آدمیان طعام خوردند (سفر تکوین، ۱۸: ۸) (باوامصیعا ۸۶ ب).

بدیهی است که نوع بشر از افراد گوناگون تشکیل یافته است و بعضی از این افراد شایان تحسین اند و برخی برخلاف آن. «آدمیان بر چهار گونه‌اند. بدینقرار، آن کس که گوید، آنچه از من است از آن خودم، و آنچه از تو است از آن خودت باشد، طبیعی و معمولی است و بعضی گویند که این صفت مردم سدوم است (که نمی‌خواستند خیر آنها بدیگران برسد)، آن کس که گوید، آنچه از من است از آن تو باشد و آنچه از تو است از آن من باشد، این کس جاهل و بیسواد است، آن کس که گوید، آنچه متعلق به من است از آن تو باشد و آنچه هم که متعلق به تو است از آن خودت باشد، این کس پارسا و نیکوکار است، و آن که گوید، آنچه از من است، از آن خودم، و آنچه هم که از تو است از آن من باشد، این کس شریر و بدکار است» (میشنا آووت، ۵: ۱۳).

گرانباترین گنجی که انسان میتواند برای خود به دست آورد، همانا جلب توجه و علاقه و احترام دیگران است «کدام است راه صوابی که انسان باید آن را برای خود برگزیند؟ آن راهی که باسیر و سلوک در آن احساس کند در نظر خود محترم است و از جانب مردم نیز مفتخر و سرافراز می‌باشد» (آووت، ۲: ۱). «چه کس محترم است؟ آن کس که به دیگران احترام می‌گذارد» (آووت، ۴: ۱).

محبوب هموعان بودن، مورد تأیید و تمجید خداوند قرار گرفته است. «هر کس که خاطر مردم از او راضی است، خاطر خداوند نیز از او شاد است. و هر کس که مردم از او رضایت ندارند، خداوند نیز از او خشنود نیست» (آووت، ۳: ۱۳). این سخن نمونه جالبی از عقاید و فلسفه دانشمندان یهود است، و نشان می‌دهد که در نظر ایشان دین و مذهب تنها مربوط به روابط انسان با آفریدگار نیست، بلکه مربوط به روابط او با هموعان نیز هست.

عبارات دیگری که همین اصل را تعلیم می‌دهد: «در تورات، در کتب انبیاء (نویسیم) و در نوشته‌های مقدس (کتوبیم) می‌یابیم که بر حسب آن انسان باید وظایف خود را نسبت به هموعان درست مانند وظایفی که در برابر خداوند دارد انجام دهد. این مطلب از این آیه تورات استنباط می‌شود: «بعضور خداوند و بعضور اسرائیل بیگناه خواهید شد. (سفر اعداد، ۳۲: ۲۲). و دلیل بر آن از این آیه از کتب انبیاء بدست می‌آید: «یهوه، خدای خدایان او می‌داند و اسرائیل خواهند دانست» (یوشع، ۲۲: ۲۲). و از این آیه از کتب ما نیز این نکته استنتاج می‌شود: «آنگاه نعمت و رضامندی نیکو، در نظر خدا و انسان خواهی یافت.» (امثال سلیمان، ۳: ۴، ۴: ۴، یرشلمی شقالیم، ۱۲ ب).

آیه دهم از باب سوم کتاب اشعیا را که می‌گوید: «در باره نیکوکار بگوئید که او خوب است» (۲) چنین تفسیر کرده‌اند: «آیا نیکوکاری هست که خوب است و نیکوکاری هم یافت می‌شود که خوب نباشد؟ بلکه آن کس که هم با خداوند خوب است و هم با مردم، او نیکوکار خوبی است. لکن آن کس که فقط در

۱ - افراد سبطهای، راوبین، جاد، و نیمی، از سبط منسی که منتهم شده بودند قربانگامی برای پرستش پتیا ساخته‌اند، می‌خواستند این عمل خود را در مقابل خداوند و در مقابل برادران خویش دور از گناه و صحیح و موجه نشان دهند.

۲ - در کتاب مقدس موجود به زبان فارسی آیه دهم از باب سوم کتاب اشعیا چنین ترجمه شده است: عادلان را بگوئید که ایشان را سعادتمندی خواهد بود، و ترجمه آیه یازدهم از همین باب چنین است: وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد بود.

مقابل خداوند خوب است اما با مردم خوب نیست، او نیکوکار خوبی نیست. درباره این آیه نیز: «وای بر بدکار بد». (اشعیا، ۳: ۱۱) چنین گفته‌اند: «آیا بدکاری وجود دارد که بداست و بدکاری هم پیدا می‌شود که بد نباشد؟ بلکه آن کس که هم با خداوند بداست و هم با مردم، بدکار بدی است. اما آن کس که فقط با خداوند بداست اما با مردم بد نیست، او بدکاری است که کاملاً بد نیست». (قیدوشین، ۴۰، الف).

تلمود این اصول کلی را برای رفتار انسان ارائه می‌دهد: «در مقابل بزرگتر از خودت مطیع و نسبت به جوانان حلیم و مهربان باش، و همه اشخاص را با خشنودی و خوشرویی بپذیر» (میشنا آووت، ۳: ۱۶). انسان باید در ترس از خداوند زیرک و هوشیار باشد، به نرمی و ملایمت جواب مردم را بدهد و خشم آنان را فرو نشاند، صلح و صفا را با برادران و بستگان خود و با همه مردم، و حتی با بت‌پرستی که در کوچه و بازار با او مواجه می‌شود بیفزاید، تا آنکه در بالا به حضور خداوند عزیز، و در پایین نزد هموعان محبوب، و مورد پسند و مقبول مردم باشد» (براخوت، ۱۷، الف).

درباره وفاداری و اطاعت در قبال حکومت توصیه فراوان شده است. «همواره برای سلامت و سعادت شاه مملکت و اعضای دولت دعا کن. زیرا اگر ترس ایشان در دلها نباشد، هر آینه مردم یکدیگر را زنده خواهند بلعید» (آووت، ۳: ۲). اندرز فوق در تلمود بدین گونه بسط یافته است: «و مردمان را مثل ماهیان دریا میگردانی» (حقوق، ۱: ۱۴). «همان طور که دردریا، ماهی بزرگتر ماهی کوچکتر از خود را می‌بلعد، همان گونه آدمیان نیز، اگر ترس از دولت در دل نداشته باشند، آنانکه قویتر هستند، ضعیف‌تر از خود را خواهند بلعید» (عوود ازارا، ۴، الف).

«دانشمندان یهود معتقدند که هر فرمانروایی که شایستگی دارد، مقامش بنا به میل و مشیت الهی به وی تفویض شده است یکی از سه عاملی که خداوند خود آنها را معین می‌کند، یکی «رهبر خوب» است. بنا به اعتقاد این دانشمندان، خداوند اعلام داشته است که مردم باید با انتصاب فرمانروای خود موافق باشند. بدون مشورت با مردم و جلب رضایت و موافقت ایشان، نباید کسی را به حکومت بر جماعت منصوب نمود. چنانکه گفته شده است: «آگاه باشید که خداوند بصلئیل بن اوری حور، را از سبط یهودا بنام دعوت کرده است» (سفر خروج، ۳۵: ۳۰). ذات قدوس متبارک از موسی پرسید: به نظر تو آیا بصلئیل شایستگی (این مقام را) دارد؟ موسی در پاسخ عرض کرد: ای پروردگار عالم، اگر او به نظر تو شایستگی داشته باشد، به طریق اولی به نظر من شایسته است. خداوند بدو فرمود: با وجود این، برو و با مردم گفتگو کن (و عقیده ایشان را درباره انتصاب بصلئیل به این مقام جویا شو). موسی رفت و از بنی اسرائیل پرسید: آیا بصلئیل را شایسته این مقام می‌دانید؟ ایشان در جواب گفتند: اگر او به نظر ذات قدوس متبارک و به نظر تو شایسته باشد، به طریق اولی در نظر ما نیز شایسته است» (براخوت، ۵۵، الف).

تلمود از این نیز پیشتر رفته و چنین می‌گوید: «حتی سرکرده مأموران چاهها و قناتها نیز از جانب خداوند گماشته می‌شود و بدین مقام می‌رسد» (باوآترا، ۹۱، ب). با علم به حقایق فوق است که ما می‌توانیم به مفهوم این سخنان آشنا شویم، «هر کس که در حضور پادشاه گستاخانه رفتار کند، چنان است که گویی در حضور شخینا (نور جلال الهی) گستاخی کرده است» (برشیت ربا، ۹۴: ۹). «هر کس که

بر پادشاه مملکت یاغی شود ، اعدامش واجب است» (سهدرین ، ۴۹ الف) . این مطلب را رفتار بزرگان تورات تأیید می‌کند . « همواره باید ترس از پادشاه در دل تو باشد» . چنانکه گفته شده است : « و همگی این بندگان تو به نزد من فرود خواهند آمد » (سفر خروج ، ۱۱ : ۸) . محض احترام سلطان بود که موسی نگفت : « تو (فرعون) به نزد من فرود خواهی آمد » . این نکته را می‌توان از رفتار ایلیا (الیاس) پیامبر که کمر بر بست و پیش روی گردونه آخاب سلطان اسرائیل مسافت زیادی را دوید ، استنتاج کرد (کتاب اول پادشاهان ، ۱۸ : ۴۶) (زواحیم ، ۱۰۲ الف) .

اصل اساسی رفتار یهودیان در قبال دولت متبوع خود در این جمله خلاصه شده است : « قانون کشور ، قانون است » (باوقما ، ۱۱۳ الف) . مقصود آن بوده است که برای یهودیانی که در کشوری غیر از کشور خود زندگی می‌کنند و تحت حکومت قانونی که با قانون ملت خودشان تفاوت دارد به سر می‌برند ، این جمله يك اصل راهنما باشد . حتی قانون دینی یهود نیز باید با قانون دولت متبوع یهودیان هر کشور مطابقت کند ، البته به شرط آنکه از یکی از اصول اساسی تورات تخلف نشود . توضیح بیشتر درباره این مطلب را می‌توان در این گفتار یافت : « من به تو می‌گویم که حکم پادشاه را نگاه دار (و از آن اطاعت نما) ، و این (کار) را به سبب سوگند خداوند (که بتو داده است) انجام ده » (جامعه سلیمان ، ۸ : ۲) . ذات قدوس متبارك به اسرائیل فرمود : من شما را سوگند می‌دهم که اگر دولت وقت قوانین سختی برای شما وضع کند ، و حتی اگر احکامی نیز به زیان شما صادر نماید ، علیه آن قیام نکنید و یاغی نشوید ، بلکه : « حکم پادشاه را نگاه دار (و از آن اطاعت کن) . » لکن اگر آن دولت حکم کند که شما تورات را باطل کنید و فرمانهای آن را تقض نمایید ، از این حکم اطاعت نکنید و به ایشان بگویید : ما آماده‌ایم تا فرمان دولت را به هرگونه که بخواهید اجرا کنیم . اما درباره آنچه که مربوط به سوگند خداوند است : « شتاب مکن که از حضور وی بیرون بروی » . (جامعه سلیمان ، ۸ : ۳) . زیرا ایشان شما را وادار نمی‌کنند که فقط فرمانهای تورات را باطل کنید ، بلکه بعداً شما را مجبور خواهند کرد که نسبت به خداوند کافر شوید » (تنحوما ، نوح : ۱۰) .

با وجود آنکه از یهودیان خواسته شده است که فرمانروایان احترام بگذارند ، معذالك تلمود قویاً توصیه می‌کند که انسان نباید از ایشان چالوسی کند . « کار کردن را دوست بدار ، از ریاست طلبی متنفر باش ، و خود را به مقامات حکومت نزدیک مکن » (میشنا آووت ، ۱ : ۱۰) .

اندرز دیگری چنین می‌گوید : « بهتر آن است که دم شیران باشی تا آنکه سر روباهان » . (آووت ، ۲۰ : ۴) . یعنی آنکه : بهتر آن است که عضوی حقیر از يك جامعه عالیقدر باشی ، تا آنکه با دونان و فرومایگان همبستگی و معاشرت کنی و در میان ایشان برجسته و مهم جلوه نمایی . بارها این توصیه را در تلمود می‌یابیم که انسان باید از شهرت طلبی دوری جوید ، و از تصدی مقام و منصبی که وی را بر سر زبانها می‌اندازد خودداری کند . یکی از عواملی که بنا به عقیده تلمود عمر انسان را کوتاه می‌کند ، « حالت ریاست به خود گرفتن است . چرا یوسف پیش از همه برادرانش مرد؟ (۱) برای آنکه وی حالت ریاست و فرمانروایی به خود می‌گرفت » (براخوت ، ۵۵ الف) . « ریاست طلبی صاحب خود را دفن می‌کند » . (یوما ، ۸۶ ب) . « ریاست در حقیقت بندگی است » (هورایوت ، ۱۰ الف - ب) .

۱ - این مطلب از آیه ششم از فصل اول سفر خروج استنباط شده است که در آن می‌گوید : « یوسف و (سپس) همه برادرانش و تمامی مردم آن دوره مردند » .

هدف تلمود آن نیست که به انسان توصیه نماید که از قبول مسئولیت کارهای دولتی و یا اجتماعی شانه خالی کند. بلکه مقصود آن است که علاقه به تصدی مقامهای دولتی به خاطر جاه‌طلبی و استفاده‌های شخصی تقبیح گردد و مذموم شناخته شود. این فکر به نحو احسن در این اندرز جلوه‌گر شده است «درجایی که مردان کارآمدی یافت نمی‌شوند، بکوش تا مرد کارآمدی باشی» (میشنا آووت، ۲: ۶). و تلمود درباره آن چنین اظهار می‌دارد: «از این گفته چنین استنباط می‌شود، درجایی که شخص کارآمدی وجود دارد، تو دیگر خود را مصدر امور مکن» (پراخوت، ۶۳ الف). یعنی درجایی که کاری باید به نفع جامعه انجام گیرد، تو خودنمایی مکن و خویشان را جلو مینداز. و اما اگر دیگران در انجام آن کار اهمال می‌ورزند، تو خود انجام آن را تقبل کن. ولی در هر حال، چنین کاری باید بدون در نظر گرفتن منافع شخصی انجام گیرد. «تمام اشخاصی که در راه خدمت به جامعه زحمت می‌کشند، باید محض رضای خدا کار کنند. چون فقط در این صورت است که شایستگی و حق اجدادیشان بدیشان کمک خواهد کرد، و نیکو کاری آنان برای همیشه پایدار خواهد ماند. (خداوند می‌فرماید: و اگر شما به خاطر اشتغال به امور جماعت و خدمت به هموعان از تحصیل تورات و انجام بعضی از فرایض باز ماندید)، من به حساب شما پاداش شایسته‌ای می‌گذارم، چنانکه گویی (تورات را تحصیل کرده و فرامین آن را) انجام داده‌اید». (آووت، ۲: ۲).

۲- کار و زحمت

انسان موظف است زحمت بکشد و کار کند، نه تنها برای کسب معیشت، بلکه برای آنکه سهم خود را در حفظ نظام جامعه و بهبود وضع آن ادا کرده باشد. هر چند طبق آنچه قبلاً گفته شد تحصیل تورات به عنوان عالیترین و محترمترین مشغله‌ها ستوده شده است، با وجود این دانشمندان یهود به حد کافی از این حقیقت آگاهی دارند که اگر همه مردم تمام وقت و نیروی خود را فقط صرف تحصیل علم و آموختن تورات کنند، بقای جهان بشریت امکان پذیر نخواهد بود. از این رو است که چنین اندرزی را داده‌اند: «تحصیل تورات زمانی خوب و با ارزش است که با ادب و تربیت و کسب و کار همراه باشد. زیرا زحمتی که انسان در راه آن متحمل می‌شود، باعث می‌گردد که ارتکاب گناه را فراموش کند. و اگر تحصیل تورات با ادب و تربیت و کسب و کار توأم نباشد، سرانجام بجایی نمی‌رسد و باطل می‌گردد، و باعث آن می‌شود که شخص مرتکب گناه گردد». (میشنا آووت، ۲: ۲).

در این زمینه حد متوسطی که برای مردم عادی توصیه شده از این قرار است: «اگر انسان دو بند از قوانین دینی را در صبح و دو بند دیگر را در شام فرا گیرد، و سراسر روز به کار و پیشه خود مشغول باشد، گویی تمام فرامین تورات را به نحو کامل انجام داده است». (تنحوما، بشلح: ۲۰). در گفتار زیر اعتراض دانشمندان یهود را نسبت به زندگی زاهدان گوشه نشین که از کارهای دنیا کناره‌گیری کرده و عمر خود را صرف تفکرات روحانی می‌کنند ملاحظه می‌کنیم: «آن کس که از دسترنج خود تحصیل معاش می‌کند (و در عین حال خدا ترس هم هست) بزرگتر و ارجمندتر از شخصی است که از خدا می‌ترسد (لکن کار نمی‌کند)». زیرا در باره شخص خدا ترس نوشته شده است: «خوشا به حال کسی که از خدا می‌ترسد» (مزامیر داود، ۱۱۲: ۱). ولی درباره کسی که از دسترنج خود تحصیل معاش می‌کند

(و خدا ترس هم هست) مکتوب است : « اگر از دسترنج خود اعاشه کنی ، خوشا به حال تو ، و سعادت یارتو خواهد بود » (مزامیر داود ، ۱۲۸ : ۲) . « خوشا به حال تو » ، در این دنیا ، « و سعادت یار تو خواهد بود » ، در جهان آینده . اما درباره کسی که از خدا می ترسد (ولی کار نمی کند) نوشته نشده است : « و سعادت یار تو خواهد بود » (براخوت ، ۸ الف) .

مقام شامخ و شأن عالی کار و زحمت ، در سراسر ادبیات تلمود ستوده شده است . جمله : « عالی است مقام کار ، که به کارگران عزت و افتخار می بخشد » (نداریم - ۴۹ ب) ، اصلی اساسی در این زمینه است . باید هم بدین گونه باشد ، زیرا کاربخش مهمی از طرح و برنامه الهی برای سعادت انسان است . درباره این شعار دانشمندان یهود که « کار را دوست بدار » (میشنا آووت ، ۱ : ۱۰) ، چنین موعظه ای داریم : « حتی آدم ابوالبشر غذایی را نچشید تا آنکه اول کار کرد ، چنانکه گفته شده است : « خداوند خدا آدم را بگرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید » (سفر تکوین ، ۲ : ۱۵) . و پس از آن خداوند به وی فرمود : « از (میوه) همه درختان باغ تو بی ممانعت بخور » (مأخذ فوق ، آیه ۱۶) . حتی ذات قدوس متبارک نیز شخینای (نور جلال) خود را بر اسرائیل فرود نیاورد تا آنکه ایشان کار کردند . چنانکه گفته شده است « برای من مسکن مقدسی بسازند تا در میان ایشان ساکن گردم » (سفر خروج ، ۲۵ : ۸) . اگر شخص کاری نداشته باشد ، چه باید بکند ؟ اگر احویاط یا کشتزاری در حال خراب شدن داشته باشد ، خود را مشغول ساختن آن کند . چنانکه آمده است : « شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور » (سفر خروج ، ۲۰ : ۹) . وقتی گفته شده است : « شش روز مشغول باش » دیگر چرا : « و همه کارهای خود را بجا آور » ؟ این کلمات اضافی خطاب به کسی است که حیاط یا کشتزار مخروبه ای دارد ، و او باید خود را با نوسازی آن حیاط و یا حاصلخیزی آن کشتزار سرگرم سازد . بیکاری و تنبلی است که انسان را تباه می کند نه کار و زحمت » (آووت ربی ناتان ، ۱۱) .

روایتی چنین حاکی است : « هنگامی که ذات قدوس متبارک به آدم ابوالبشر فرمود : « زمین برای تو خار و خس خواهد رویانید » (سفر تکوین ، ۲۳ ، ۱۸ : ۳) ، دیدگان آدم پر از اشک شد . او به حضور خداوند عرض کرد : « ای پروردگار عالم ، آیا باید من و دراز گوشم از یک آخر بخوریم ؟ لکن وقتی خداوند فرمود : « تو با عرق پیشانی تان خواهی خورد » (مأخذ فوق ، آیه ۱۹) ، خاطر آدم آسوده شد » (پساحیم ، ۱۱۸ الف) . نتیجه اخلاقی گفتار فوق آن است که انسان ، بوسیله کار و کوشش ، خود را سرور جهان جانوران می سازد .

کار و زحمت شالوده اصلی هستی انسان است . این آیه را : « پس حیات را برگزین » (سفر تشیه ، ۳۰ : ۱۹) ، بدین گونه تعبیر کرده اند : « تو برای خود پیشه و هنری را انتخاب کن » (یروشلمی پناه ، ۲ ج) . این عبارت نیز : « برکت تنهار روی کارستان انسان فرود می آید » (توسیفتا براخوت ، ۷ : ۸) ، حاکی از این حقیقت است که کار و کوشش راه نیل به سعادت و خوشبختی است . قانون یهود چنین مقرر داشته است ، که اگر شوهری حتی یکصد کنیز و خدمتکار به خدمت همسرش بگمارد ، باز آن زن باید برخی از کارهای خانه را خود شخصاً انجام دهد ، زیرا : « بیکاری انسان را به فسق و فجور می کشاند و نیز باعث اختلال عقل او می شود » (میشنا کتوبوت ، ۵ : ۵) .

در تفسیری که درباره گفتار زیر کرده اند ، به مقام والائی که کار و کوشش در نظام جهان دارد ،

به خوبی اشاره شده است. «خداوند در رؤیای شبانه به لابان ارامی آشکار شد و بدو فرمود: با حذر باش که به یعقوب نیک یا بدمگویی» (سفر تکوین ۳۱: ۲۴). از اینجا می‌آموزیم که مقام و منزلت کار و زحمت به قدری والا است که حتی از منزلت شایستگی و حق اجدادی نیز والاتر است. زیرا می‌خوانیم که یعقوب به لابان چنین گفت: «و اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم و هیبت اسحق با من نبود اکنون نیز مرا تهیدست روانه می‌نمودی» (مأخذ فوق، آیه ۴۲). می‌بینیم که قدر و منزلت اجداد یعقوب تنها برای حفظ و حراست اموال و ثروت اوسودمند بود. اما: «خداوند مصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و دوش ترا تو بیخ نمود» (آیه فوق). نشان می‌دهد که خداوند به خاطر و به حق قدر و منزلت کار و رنج دستان یعقوب بود که لابان را از آزار و آسیب رسانیدن به وی بر حذر داشت. بدین شیوه خداوند به ما تعلیم داده است که انسان نباید بگوید: من می‌خورم و می‌نوشم و خوش می‌گذرانم و به خود زحمتی نمی‌دهم و کار نمی‌کنم، و خداوند به من رحم و شفقت خواهد کرد. از این رو است که گفته شده است: «تو عمل دستان او را برکت داده‌ای» (ایوب، ۱: ۱۰). انسان باید با هر دو دستش کار کند و زحمت بکشد، و آن وقت است که ذات قدوس متبارک برکتش را شامل حال او خواهد کرد» (تنحوما ویتسه - ۱۳).

یک ضرب‌المثل آشنا چنین می‌گوید: «کسی که کار نمی‌کند، چیزی نخواهد داشت که بخورد» (برشیت ربا، ۱۴: ۱۰ یا ۱۲). بعلاوه انسان نباید رفیع‌نیازمندیهای شخصی را یگانه هدف کار خود بشناسد. این موضوع به طرز جالبی در این روایت آمده است: «هادریان امپراتور روم از کوچه‌باغهای نزدیک شهر طبریا می‌گذشت و مرد کهنسالی را دید که زمین را حفر می‌کند تا درختانی در آن غرس نماید. هادریان بدو گفت: ای پیرمرد، اگر در جوانی کار کرده بودی، اکنون دیگر نیازی نداشتی بدین گونه زحمت بکشی. پیر مرد گفت: من هم در اوائل عمر کار کرده‌ام و هم در آخر آن بیکار نمی‌نشینم، و آنچه که خداوند آسمانها را پسند آید آن را بامن خواهد کرد. هادریان از وی پرسید که چندسال دارد، و او گفت: یکصدسال. هادریان باشگفتی بانگ برآورد و گفت: تو یکصدسال داری و باز زحمت میکشی و زمین را می‌کنی تا در آن نهال بنشانی؟ شاید امیدواری که از میوه آن بخوری؟ پیرمرد پاسخ داد: اگر شایسته باشم خواهم خورد، و اگر هم لایق نباشم غمی نیست، زیرا همان گونه که پدر و اجدادم برای من زحمت کشیدند، من نیز برای فرزندان و اخلافم زحمت می‌کشم» (ویقراربا، ۲۵: ۵).

دانشمندان یهود در عین حال که کار و زحمت و صنعت و هنر را می‌ستودند، خود نیز کار می‌کردند. چنانکه از مندرجات تلمود برمی‌آید، تنها عده معدودی از این دانشمندان از خانواده‌های ثروتمند بودند، در صورتی که اکثر آنان کارگران و پیشه‌وران ساده‌ای به حساب می‌آمدند که معیشت خود را به کدیمین و عرق جبین به دست می‌آوردند. داستان فقر هیلل را قبلاً نقل کرده‌ایم. درباره دانشمندان دیگر نیز می‌دانیم که: ربی عقیوا روزها به جمع‌آوری هیزم می‌پرداخت و با پولی که از فروش آن به دست می‌آورد اعاشه می‌کرد. (آووت ربی ناتان، ۶). ربی یهوشوع کارش تهیه ذغال بود و در اطاق محقری زندگی می‌کرد که دیوارهای آن از دود ذغال سیاه شده بود (براخوت، ۲۸ الف). ربی میئر یک کاتب بود (عرووین، ۱۳ الف). ربی یوسه بن حلفنا دباغی و چرم‌سازی می‌کرد (شبات، ۴۹ ب). ربی یوحانان کفشدوز بود (میشنا آووت، ۴-۱۴). ربی یهودا هنجتوم . Hanahtom . نانواپی می‌کرد (یروشلمی حگیگا - ۳ ب). اباشائول درخانه

ربی یهودا هناسی خمیرگیر بود (پساحیم - ۳۴ الف). و خود او اشاره می‌کند که گورکن نیز شده است (نیدا - ۲۴ ب).

یوسفوس مورخ یهود که در قرن یکم میلادی می‌زیسته است، از قول ملت خود چنین می‌گوید: «ما به تجارت علاقه‌ای نداریم. و چون کشور زرخیزی برای سکونت خود داریم، فقط به کشت و زرع آن می‌پردازیم» (آپیون، ۱: ۱۲) این سخن شاید بسیار کلی باشد، لکن نکته قابل توجه آن است که معمولا هر وقت تلمود به‌طور سربسته به کار و حرفه یهودیان اشاره می‌کند، مقصود کارهای کشاورزی است. گفتار مربوط به ساختن «محجر و دیواری برگرد تورات» که قبلا نقل شده است، این نکته را تأیید می‌کند. زیرا در این گفتار از «شخصی که شامگاهان از صحرا و کشتزار به شهر برمی‌گردد» صحبت به میان آمده است (براخت، ۴ ب) و همین مطلب در اظهارات دانشمندان دارالعلم یونه Yavneh. نیز که گفته‌اند: «کارمن در شهر است و کارهمنوع در صحرا و کشتزار»، جلوه‌گر است (براخت، ۱۷ الف).

درباره مقایسه زندگی کشاورزی با صنعت یا بازرگانی، اختلاف عقیده زیادی میان دانشمندان یهود وجود دارد. از یک طرف به چنین گفته‌ای برمی‌خوریم که «صاحبان همه حرفه‌ها سرانجام به کارهای کشاورزی برخوانند گشت. هر آن کس که زمین (برای کشت و زرع ندارد). یک انسان واقعی نیست» (یواموت، ۶۳ الف). و این آیه: «خداوند مرا به‌دستانی تسلیم کرده است که قادر نیستم (از زیر فشار آن) برخیزم» (مراثی ارمیاء، ۱: ۱۴)، درباره شخصی گفته می‌شد که در فلسطین «با استفاده از پول خود کسب معیشت می‌کرد» (یواموت، ۶۳ ب)، و نه از راه کشاورزی. در مقابل، نظر مخالفی نیز به همین شدت ابراز شده است: «هیچ حرفه‌ای پست‌تر از حرفه کشاورزی یافت نمی‌شود. کسی که با یکصد زوز Zoz (۱) سرمایه سوداگری می‌کند، هر روز طعام گوشت و شراب سر سفره آماده دارد. اما آن کس که با یکصد زوز قطعه زمینی خریداری میکند و در آن کشت و زرع می‌کند، خوراکش نمک و سبزیجات است. تنها همین نیست، بلکه کار کشاورزی باعث می‌شود که او شبها روی زمین بخوابد (برای نگهبانی محصول از دستبرد دزدان)، و (با همسایگانش) نزاع و زدوخورد داشته باشد» (یواموت، ۶۳ الف). یکی از دانشمندان حد متوسطی را پیشنهاد کرده و چنین گفته است: «انسان باید سرمایه خود را سه‌قسمت کند. بایک سوم آن زمین زراعتی بخرد، یک‌ثلث را در بازرگانی به کار اندازد، و یک‌سوم دیگر را تقدیر اختیار خود داشته باشد». (باوامصیعا، ۴۲ الف). هنگامی که ملکداری و کشاورزی مخاطره‌آمیز شده بود، ایمنی و اطمینانی که صنایع دستی به انسان می‌بخشید، بسیار جلب نظر می‌کرد. ضرب‌المثلی چنین گوید: «قحط و غلا هفت‌سال به‌طول انجامید، لکن به‌درخانه مرد صنعتگر نزدیک نشد» (سنهدرین، ۲۹ الف). صنعتگر از بحرانهایی که اغلب با شدت گریبانگیر کشاورزان می‌شود کمتر صدمه می‌بیند.

درباره این موضوع، دانشمندان یهود چنین گفته‌اند: «انسان موظف است که به‌فرزند خود هنر و صنعتی را بیاموزد. و هر کس که به‌فرزند خویش هنر و صنعت نیاموخت، مانند این است که طریقه دزدی را به او آموخته است. کسی که هنر و صنعتی دارد، مانند تاکستانی است که برگردش دیواری کشیده‌اند، و دام و دد نمی‌توانند به‌درون آن آیند، و عابران قادر نیستند از انگورهای آن بخورند و یا به‌درون آن نظر افکنند. لکن کسی که هنر و صنعتی ندارد، همانند تاکستانی است که دیوارش فرو ریخته

است ، و دام و دد می‌توانند داخل آن شوند ، و عابران از انگورهای آن خواهند خورد و درون آن‌را نگاه خواهند کرد » (توسیفنا قیدوشین ، ۱ : ۲) .

میان مشاغل گوناگونی که انسان می‌تواند برای خود برگزیند تفاوت گذاشته شده‌اند و انتخاب برخی از پیشه‌ها را توصیه کرده ، و بعضی را مذموم دانسته‌اند . « انسان نباید حرفه‌ای را به‌فرزندش بیاموزد که وی را با زنان دمساز می‌کند . شخص باید فرزند خود را صاحب حرفه‌ای پاک و آسان نماید . بهتر آن است که انسان به‌فرزند خود حرفه چارپاداری ، شتربانی ، ملاحی و یا چوپانی را بیاموزد . زیرا در این‌گونه مشاغل امکان قلب و دزدی وجود دارد » (میشنا قیدوشین ، ۳ : ۱۴) .

عبارتی دیگر در این باره چنین می‌گوید : « حرفه‌ای نیست که از جهان برانداخته شود . خوشا به‌حال کسی که می‌بیند والدینش حرفه‌ای عالی دارند ، و وی بر آن کس که می‌بیند والدینش به‌شغلی ناپسند مشغولند . اجتماع می‌تواند از عطرسازان و دباغان صرف‌نظر کند . لکن خوشا بحال کسی که پیشه‌اش عطرسازی است ، و بیچاره آن‌کس که دباغی حرفه‌اوست » (قیدوشین ، ۸۲ ب) .

تلمود می‌کوشد توضیح دهد که چرا افراد به‌شغل و پیشه‌ای که طبعاً باید برای آنان نامطبوع باشد ادامه می‌دهند و آن را ترك نمی‌گویند . « معنی این آیه چیست » او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است ؟ (جامعه سلیمان ، ۳ : ۱۱) . این آیه چنین تعلیم می‌دهد که ذات قدوس متبارک هر حرفه‌ای را در نظر اشخاصی که بدان مشغولند مطبوع و خوشایند می‌سازد » (براخت ، ۴۳ ب) .

یکی از وسائل تحصیل معاش که دانشمندان یهود آن‌را به‌شدت محکوم کرده و منفور می‌دانند ، رباخواری است . شخص رباخوار حق ندارد در دادگاه شهادت بدهد و شهادت او پذیرفته نمی‌شود (میشنا سنهدرین ، ۳ : ۳) . « ملاحظه‌کن که چشم بصیرت رباخواران تا چه حد کور است . اگر کسی همنوع خود را شریر و بدکار خطاب کند ، آن شخص برای رفع توهینی که به‌وی شده است اقدام می‌کند ، تا بدان حد که توهین‌کننده را از کسب معیشت خود محروم سازد . لکن رباخواران هنگامی که می‌خواهند به‌کسی وام بقصد رباخواری بدهند ، گواهانی می‌گیرند ، کاتب و قلم و مرکب می‌آورند ، و سندی می‌نویسند و آن را مهر می‌کنند ، و مضمون آن سند چنین است : « فلان‌کس (یعنی شخص رباخوار) منکر وجود خدای اسرائیل است » ... هر آن‌کس که پولی دارد و آن را بدون گرفتن سود و بهره به‌همنوعان خود به‌وام می‌دهد ، درباره‌ او نوشته شده است : « تفره خود را به‌سود نمیدهد ... آنکه این را بجا آورد تا ابدالابد جنبش نخواهد خورد » (مزامیر داود ، ۱۵ ، ۵) . از این آیه چنین مستفاد میشود که هر کس پول خود را به‌ربا می‌دهد ، اموالش سرانجام به‌باد خواهد رفت » . (باوامصیعا ، ۷۱ الف) . « رباخواران همانند جانمایی هستند که خون ناحق می‌ریزند » (مأخذ فوق ، ۶۱ ب) . « هر کس که رباخواری می‌کند ، کتاب مقدس درباره او چنین فتوی می‌دهد که گویی تمام بدیها و گناهان سنگین را مرتکب شده است : « آیا آن‌کس که پول خود را به‌ربا داده و ربیح گرفته است زنده خواهد ماند ؟ البته که زنده نخواهد ماند ، و به‌سبب همه‌ رجاساتی که بجا آورده‌است خواهد مرد و خونس بر سرش خواهد بود » (حزقیال ، ۱۸ : ۱۳) . لکن آن‌کس که پول خود را بدون گرفتن سود به‌همنوع خود به‌وام می‌دهد ، ذات قدوس متبارک در حق او چنین روا خواهد داشت که گوئی همه‌ فریضه‌ها را انجام داده است . چنانکه گفته شده‌است : « او که پول خود را به‌ربا نداده است ... الخ » (شموت ربا ، ۳۱ : ۱۳) .

۳- کارفرما و کارگر

روابط میان کارگر و کارفرما با کلیه جزئیات آن در تلمود مورد بحث واقع شده ، و مسئولیت هر يك از آنها مشخص گردیده است و این موضوع به عنوان قراردادی بین دو طرف که هر کدام باید به طور دقیق بدان احترام گذارند مورد نظر قرار گرفته است . زیرا کارفرمایی که حق کارگر را از وی دریغ دارد ، و یا کارگری که کار محول شده را به خوبی انجام ندهد ، هر دو نادرست بشمار می آیند .

نخست درباره وظایف کارفرما سخن می گوئیم . کارفرما باید از قوانین و رسومی که درباره کار و کارگر در محل سکونتش مرسوم است تبعیت کند . « کسی که کارگرانی را اجیر می کند و از آنان می خواهد که بامدادان زودتر از معمول به کار شروع کنند و شامگاهان تا دیروقت به کار ادامه دهند ، چنانچه این رویه در آن سامان متداول نباشد ، او مجاز نیست که ایشان را مجبور سازد (که بیش از ساعات عادی کارکنند) . و در جائی که رسم بر این است که کارفرما به کارگران غذا بدهد ، او باید ایشان را اطعام کند ، و در جائی که مرسوم است پس از طعام میوه یا شیرینی داده شود ، او باید چنان کند . همه چیز باید موافق با رسوم معمول در کشور باشد » (میشنا باوا مصیعا ، ۷ : ۱) .

کارفرما باید نسبت به کارگرانی که برای او کار می کنند با گذشت و مهربان باشد ، و اگر در موقع کار اتفاق سوئی رخ دهد که باعث خسارت او شود ، باید سختگیری نکند . و این داستان نکته مورد نظر را به خوبی مجسم میسازد . « باربرانی که ، ربابر برحنا . Rabbah. Bar. Bar . Hannah . اجیر کرده بود تا خمره های شرابش را برای او جابه جا کنند ، یکی از خمره ها را هنگام حمل و نقل شکستند ، و وی به عنوان جبران خسارت جامه های ایشان را گرفت . باربران به نزد او . Rav . شکایت بردند و او به ربا بربرحنا ، فرمان داد تا جامه ها را بازگرداند . ربابر برحنا ، از او پرسید . آیا حکم قانون چنین است ؟ او پاسخ داد : آری ، زیرا نوشته شده است : « تا بر اصالحان سلوک نمائی » (۱) (امثال سلیمان ، ۲ : ۲۰) ، و ربا جامه ها را به باربران پس داد ، باربران گفتند : ما بی بضاعت هستیم ، سراسر روز زحمت کشیده ایم و گرسنه ایم ، و چیزی نداریم بخوریم . او به ربا گفت : برو مزد ایشان را پرداز . ربا پرسید : آیا قانون چنین حکم می کند ؟ او گفت : بلی ، زیرا نوشته شده است : « و طریقتهای عادلان را نگاهداری » (آیه فوق) (باوا مصیعا ، ۸۳ الف) .

کارفرمایان موظفند که ، قبل از هر چیز ، دستمزد کار انجام شده را بی درنگ به کارگران پردازند . قانون در این باره چنین می گوید : « کارگری که در روز کار کرده است ، دستمزد خود را طی شب بعد می گیرد . اگر در شب کار کرده باشد ، دستمزد را طی روز بعد دریافت می دارد . اگر ساعتی کار کرده باشد ، دستمزد خود را طی روز و یا شب بعد از ختم کار می گیرد . و اگر به طور هفتگی یا ماهیانه یا سالانه یا برای مدت هفت سال مزدور شده باشد ، اگر کار او طی روز تمام شود ، در همان روز دستمزد خود را دریافت می دارد . و اگر کار او طی شب پایان یابد ، مزد خود را در همان شب و یا در روز بعد می گیرد » (میشنا باوا مصیعا ، ۹ : ۱۱) .

تأخیر و تعویق در پرداخت مزد کارگر را پس از زمان مقرر گناهی سنگین و شرارت آمیز دانسته ،

و آن را بی‌مضایقه تفسیح کرده‌اند. « هر کس که پرداخت دستمزد کارگر مزدور را به‌تعویق اندازد، از پنج فرمان تورات تخلف کرده است: ۱ - « برهمنوعت ستم مکن » (سفر لاویان ، ۱۹ : ۱۳) .
 ۲ - « و مال او را غضب منما » (آیه فوق) . ۳ - « بر مزدور فقیر و مسکین ستم مکن » . (سفر تثئیه ، ۲۴ : ۱۴) . ۴ - « و مزد ، مزدور نزد تو تا صبح نماند » (سفر لاویان ، ۱۹ : ۱۳) . ۵ - « در همان روز دستمزدش را به‌او پرداز » (سفر تثئیه ، ۲۴ : ۱۵) . و « آفتاب بر آن (مزد ناپرداخته) غروب نکند » (آیه فوق ، باوامصیعا ، ۱۱۱ الف) . « اسرائیل به‌اسارت رفت به‌خاطر آنکه از پرداخت مزد مزدور خودداری می‌کرد » (ایضا ربا مربوط به آیه ۳ ، باب اول مرایی ارمیاء) . « هر کس که پرداخت دستمزد کارگر مزدور را به‌تعویق اندازد ، چنان است که گویی جان او را از وی گرفته است . یکی از دانشمندان کلمات آخر جمله فوق را بدین طریق تعبیر کرده است : چنان است که گویی او (کارفرما) جان خود را از خود گرفته و خودکشی کرده است . چنانکه گفته شده است : « فقیر را از آنجهت که ذلیل است تاراج منما ... زیرا خداوند دعوی ایشان را فیصل خواهد نمود و جان تاراج‌کنندگان ایشان را به‌تاراج خواهد داد » (امثال سلیمان ، ۲۲ : ۲۲ و ۲۳) . دانشمندی دیگر می‌گفت که این سخنان مربوط به کسی است که نسبت بدو ظلم شده باشد . زیرا گفته شده است : « همچنین است راههای هر کس که طماع سود باشد ، که آن جان مالک خود را هلاک می‌سازد » (امثال سلیمان ، ۱ : ۱۹ ، باوامصیعا ، ۱۱۲ الف) .

اما درباره کارگر ، از آنجا که وقت و نیروی او به‌توسط کارفرما خریداری شده است ، لذا او باید این دو را در مقابل دستمزدی که دریافت می‌دارد با صداقت و درستکاری صرف کند . اگر کارگر برای کارفرما به‌بترین وجه کار نکند ، این رفتار او ثقل محسوب می‌شود ، درست همان‌طور که یک دکاندار کم‌فروشی می‌کند . این نظر دانشمندان یهود تنها یک امر نظری نیست ، بلکه عملا نیز خود آنرا اجرا می‌کردند ، و داستانهای زیر مؤید این مطلب است . از ابایوسف بنا نقل شده است که روزی نظر او را درباره موضوعی جويا شدند ، و او در آن وقت روی چوب‌بست ایستاده و مشغول بنایی بود . سؤال‌کننده بدو گفت : « می‌خواهم چیزی را از تو بپرسم » . ابایوسف در پاسخ وی گفت : « من نمی‌توانم پایین بیایم ، زیرا من کارگر روزمزد هستم و نمی‌خواهم از وقت کار خود بگیرم » (شموت ربا ، ۱۳ : ۱) . او احساس می‌کرد که حق ندارد وقتی را که به کارفرمایش تعلق دارد برای حل مسائلی که بدو ارائه می‌شود صرف نماید .

واقعه دیگری از همین قبیل چنین روایت شده است : « زمانی به‌هنگام خشکسالی بزرگان و رهبران اسرائیل دو نفر از دانشمندان را به‌نزد اباحیلقیا نواده حونی دایره‌کش ، فرستادند تا از او خواهش کنند که برای نزول باران دعا کند . ایشان به‌خانه او رفتند ولی او را نیافتند . به‌صحرا رفتند و او را دیدند که مشغول شخم زدن است . به‌او سلام کردند اما توجهی بدیشان نمود . وقتی با او به‌خانه بازگشتند ، پرسیدند که چرا درود ایشان را نادیده گرفت . او در پاسخ گفت : من خود را برای سراسر روز مزدور کارفرمایم میدانم ، و از این‌رو معتقدم که حق ندارم ولو برای جواب سلام به‌شما کارم را قطع کنم » (تعنیت ، ۲۳ الف - ب) .

روی همین اصل چنین قانونی چشمگیر است : « انسان نباید شب در کشتزار خود کار کند و روز خویشتن را مزدور دیگران سازد . او حق ندارد گرسنگی بکشد و یا خود را از خوردن غذاهای لذیذ

محروم نماید زیرا در این صورت ضعیف و ناتوان می‌شود و از کار، کارفرمایش خواهد کاست» (یروشلمی دامای، ۱۳ ب). به همین جهت قانون تلمود به کارگران اجازه می‌دهد که فقط بخشی از نمازهای روزانه خود را هنگامی که بالای درخت و یا روی چوب‌بست کار می‌کنند بخوانند (میشنا براخوت، ۲: ۴)، و دعای شکرانه بعد از صرف غذا را نیز کوتاهتر از معمول قرائت کنند (براخوت، ۴۵ ب). گفتار دیگری در همین زمینه از این قرار است: هرکس که دستور کارفرمای خود را محترم نشمارد و بدان عمل نکند، دزد و غاصب خوانده می‌شود» (باوا مصیعا، ۷۸ الف - ب)

غیر از کارگران مزدور، طبقه دیگری نیز از زحمتکشان یافت می‌شد، و اینان غلامان یهودی یا غیریهودی بودند. در مورد رفتار شایسته با ایشان نیز تلمود قوانین و مقررات دقیقی را وضع کرده است. نخست به غلامان یهودی می‌پردازیم. بنا به قانون تورات، یک فرد یهودی ممکن است وضع اجتماعی خود را به عنوان یک انسان آزاد از این دو صورت از دست بدهد: یکی آنکه بینوا شود و برای به دست آوردن خوراک و پوشاک و مسکن خود را به بندگی بفروشد، و یا آنکه مرتکب دزدی شود، و چون نتواند مال دزدی یا بهای آن را بصاحب مال پس دهد، دادگاه او را به غلامی بفروشد، و با پول فروش او خسارت صاحب مال را جبران کند. مردی که به میل خود آزادی را از خویشتن سلب کند و به غلامی دیگران درآید، عملی بسیار نکوهیده انجام داده است. درباره قانونی که در آیه ششم از باب بیست و یکم سفر خروج آمده است: «اربابش گوش او را با درفش سوراخ کند»، چنین تفسیر کرده‌اند: «چرا از میان همه اعضای بدن فقط گوش برای این منظور انتخاب شده است؟ زیرا که ذات قدوس متبارک چنین فرمود: وقتی من بالای کوه سینا اعلام داشتم: «زیرا فرزندان اسرائیل بندگان من هستند» (سفر لایوان، ۲۵: ۵۵). و نه بنده بندگان، گوش صدای مرا شنید، و مع هذا این شخص رفت و خود را بنده ارباب دیگری کرد، پس گوش او سوراخ شود. و چرا از میان همه قسمت‌ها و ائانه خانه فقط در و یا قائمه آن برای این کار معین شده است (که گوش غلام را روی آن سوراخ کنند - سفر خروج، ۲۱: ۶)؟ چونکه خدای قدوس متبارک چنین فرموده است: هنگامی که من در مصر از بالای سردر و دو قائمه در خانه‌های یهودیان گذشتم و اعلام داشتم: «زیرا فرزندان اسرائیل بندگان من هستند»، و نه بنده بندگان، در و قائمه‌های آن گواهان من بودند که من یهودیان را از اسارت نجات داده و به آزادی رسانیدم، و مع ذلک این شخص رفت و برای خود ارباب دیگری به دست آورد، پس گوش او بر روی آنها سوراخ شود» (قیدوشین، ۲۲ ب).

از آن بدتر موردی است که یک یهودی محتاج نباشد، و با وجود این برای سودجویی و به دست آوردن پول خود را به غلامی بفروشد. درباره این آیه: «و اگر برادرت نزد تو فقیر شده و خود را به تو بفروشد» (سفر لایوان، ۲۵: ۳۹)، دانشمندان یهود چنین گفته‌اند: «از اینجا مدلل است که انسان حق ندارد خود را به غلامی بفروشد تا آنکه پولی در کیسه خود بریزد و یا با فروش خود چهارپایان و اثاث البیت و خانه بخرد» (سیفرا، مربوط به آیه فوق).

درباره کارهایی که یک ارباب می‌توانست انجام آنرا از بنده یهودی خود بخواهد، محدودیت‌هایی وضع شده است. «در تورات مکتوب است: «او (غلام یهودی) شش سال خدمت خواهد کرد» (سفر خروج، ۲۱: ۲). آیا ما می‌توانیم از این آیه چنین استنباط کنیم که غلام یهودی مجبور است هرکاری را

که ارباب از او بخواهد انجام دهد؟ نه. زیرا تورات گفته است: «تو نباید او را مجبور کنی که مانند یک برده برای تو کار کند» (سفر لاویان، ۲۵: ۳۹). از این رو است که گفته‌اند: او نباید پای ارباب را بشوید، کفشهایش را به پای او کند، وسایل حمام را برای او به گرمابه ببرد، یا بگذارد که ارباب هنگام بالا رفتن از پله‌ها بر او تکیه دهد، و یا مانند غلامان ارباب را با تخت روان و صندلی یا هودج حمل کند» (مخیلتا مربوط به آیه ۲ از باب ۲۱ از سفر خروج، صفحه ۷۵ الف - ب).

درباره همین آیه از سفر خروج، چنین تفسیری داریم: «آیا می‌توانیم از این آیه چنین فهم کنیم که غلام یهودی مجبور است هرکاری را که ارباب از او بخواهد انجام دهد، چه آن کار خفت‌آمیز و خجالت‌آور باشد و چه نباشد؟ نه، زیرا تورات گفته است: «او به‌عنوان یک مزدور و یک مهمان مقیم نزد تو خواهد بود» (سفر لاویان، ۲۵: ۴۰). همان‌طور که مجاز نیستی کاری یک مزدور را تغییر دهی و کار دیگری غیر از حرفه‌اش از او بخواهی، همان‌گونه نیز حق نداری کاری را بر یک غلام عبری تحمیل کنی که با حرفه اصلی او تفاوت داشته باشد. از این رو دانشمندان گفته‌اند: ارباب حق ندارد غلام خود را به کارهای انتفاعی بگمارد، مانند خیاطی، گرمابه‌داری، سلمانی، قصابی یا نانوایی. اگر پیشه آن غلام یکی از کارهای فوق بوده باشد، او می‌تواند همان کار را به‌دستور اربابش انجام دهد، لکن ارباب حق ندارد کار دیگری را بر او تحمیل کند. «به‌عنوان یک مزدور و یک مهمان مقیم»، یعنی همان‌طور که یک مزدور فقط در روز کار می‌کند و نه در شب، همان‌گونه نیز غلام عبری باید در روز کار کند و نه در شب» (مخیلتا، دنباله قسمت فوق‌الذکر).

تلمود درباره طرز رفتار ارباب با غلام یهودیش چنین می‌گوید: در تورات مکتوب است: «و او را نزد تو خوش گذشته باشد» (سفر تثیبه، ۱۵: ۱۶). «نزد تو»، از حیث خوردن و نوشیدن. یعنی آنکه نباید تواز نان سفید تازه بخوری، و او از نان سیاه‌کهنه و کپک‌زده تغذیه کند. تو شراب کهنه بنوشی، و او شراب تازه بیاشامد. تو روی تشک نرم و راحت بخوابی، و او روی گاه بخسبد. از این رو است که گفته‌اند: هر کس که یک غلام یهودی بخرد، برای خود یک ارباب خریده است» (قیدوشین، ۲۰ الف)

مدت خدمت غلام یهودی را تورات در سفر خروج، باب ۲۱ از آیه دوم به بعد، و در سفر لاویان، باب ۲۵، از آیه ۳۹ به بعد، به‌طور مشروح معین کرده است. با وجود این، در هر مورد که میسر باشد، تلمود این قوانین را به نفع غلام تفسیر می‌کند. «او تو را شش سال خدمت خواهد کرد و در سال هفتم او را از نزد خود آزادروانه کن» (سفر تثیبه، ۱۵: ۱۲). اگر غلام از خانه ارباب خود فرار کرد و دوباره به نزد وی بازگشت، از کجا بدانیم که او باید کسری سال‌های خدمت خود را پر کند؟ از این‌جا که تورات گفته است: «او شش سال خدمت کند» (سفر خروج، ۲۱: ۲). اگر غلام مریض شد. (و بیماریش مدتی به طول انجامید)، و سپس شفا یافت، آیا می‌توانیم بگوییم که او باید جبران خدمت زمان بیماری خود را بکند؟ نه، زیرا تورات می‌گوید: «و در سال هفتم بدون پرداختن وجهی (از نزد تو) آزاد خارج شود» (آیه فوق، سیفره بند ۱۴۶، مربوط به آیه ۱۲ از باب ۱۵ از سفر تثیبه). تلمود این نکته را مورد بحث قرار داده است که اگر غلامی در سراسر شش سال مدت خدمت خود بیمار باشد، آیا قانون فوق (معافیت از خدمت بر اثر بیماری) شامل حال او می‌شود یا نه، و سرانجام به این نتیجه

می‌رسد که اگر بیماری غلام تا سه سال به طول انجامد، او فقط سه سال خدمت خواهد کرد. ولی اگر بیماری او زیادتر از سه سال طول بکشد، او باید بعد از آنکه شفای کامل یافت، خدمت شش ساله خود را انجام دهد (قیدوشین، ۱۷ الف). در صورت فوت ارباب، غلام باید تا پایان مدت خدمت شش ساله برای فرزند ذکور او کار کند، نه برای دختر و یا وارثان دیگر وی. (مأخذ فوق، ۱۷ ب).

در باره غلامی که گوشش را سوراخ می‌کنند، تورات چنین فرمان داده است: «او باید برای همیشه وی را (ارباب خود را) خدمت کند» (سفر خروج، ۲۱: ۶). لکن دانشمندان یهود کلمات «برای همیشه» را چنین تاویل کرده‌اند که تا سال یوول. Yovel. (۱) که در آن آزادی خود را بار دیگر به دست می‌آورد باید خدمت کند. بعلاوه، از آنجا که در تورات نوشته شده است «وی را خدمت کند» (و نه غیر را)، چنین استنتاج می‌شود که غلام پس از شش سال خدمت اصلی، دیگر نباید پسر یا دختر یا دیگر وارثان ارباب را خدمت کند، و با مرگ ارباب آزاد می‌شود (مخيلتا مربوط به آیه فوق، صفحه ۷۷ ب). هنگامی که غلام مدت خدمت خود را به پایان رسانیده و آزاد می‌شود، طبق فرمان تورات نباید او را دست‌خالی مرخص کرد (سفر تثنیه، ۱۵: ۱۳ و ۱۴)، و تلمود حداقل مبلغ تقدی را که باید بدو داده شود سی شقل تعیین کرده است، غیر از عطایای جنسی گوناگونی که باید به وی بخشیده شود (قیدوشین، ۱۷ الف).

قانون تلمود شرایط به خدمت در آمدن يك غلام بتپرست را معین کرده است «چنانچه او را بخرند، یا با نوشتن سند، و یا بوسیله خدمتی که برای ارباب بکند، به خدمت در می‌آید» (میشنا قیدوشین، ۱: ۳) و بهای متوسط او را سی سلع. Selaa. تعیین کرده‌اند، و این معادل همان مبلغی است که بعنوان جبران خسارت به مالک يك غلام یا يك کنیز که بر اثر شاخ زدن گاوی کشته شده باشد پرداخته می‌شود (میشنا باواقما، ۴: ۵). مضمون سندی که در موقع خرید و فروش يك غلام بتپرست نوشته می‌شد و در تلمود ثبت شده است از این قرار است: «این غلام طبق قانون به بندگی گرفته شده است. هر حقی نسبت به آزادی به طور کامل از او سلب گردیده، و پادشاه یا ملکه کشور اعتراضی نسبت به فروش او ندارند. او بر بدن خود داغ و نشانه‌ای از هیچ کس (جز از فروشنده) ندارد. او از همه عیبه‌ها و نقصهای جسمانی و آماسهای پوستی که علامت مرض جذام تازه یا کهنه است مبری است» (گیطین، ۸۶ الف). روش سوم به خدمت گرفتن يك غلام بتپرست بدین گونه وصف شده است: «اگر او کفشهای ارباب را از پا بیرون آورد، وسایل حمام را در پی او به گرمابه ببرد، جامه از تن او بدر کند، او را بشوید، به بدن او روغن بمالد، او را کیسه بکشد، موهای او را شانه زند، لباس او را به تن کند، کفش‌هایش را به پایش کند، و یا او را از زمین بلند نماید، با این کارها ارباب نسبت به وی حق مالکیت پیدا میکند» (قیدوشین، ۲۲ ب). چون کارهای فوق وظایفی است که معمولاً به وسیله غلامان انجام می‌شود.

نکته مهمی که باید درباره وضع اجتماعی يك غلام بتپرست در نظر گرفته شود این بود که چون وی عضوی از يك خانواده یهودی می‌شد، لذا موظف به اجرای پاره‌ای از فرامین تورات می‌گردید.

۱ - یوول نام هر پنجاهمین سال از تاریخ خلقت آدم است که در آن سال همه غلامان آزاد می‌شوند، و زمینهایی که به دیگران فروخته شده به ملکیت صاحبان اصلی خود برمی‌گردند، و در نتیجه هرگز کسی زمین موروثی خود را برای همیشه از دست نخواهد داد. (مترجم)

اگرچه این غلام را به‌عنوان عضوی از جامعه یهود به‌حساب نمی‌آوردند، معذالک از بعضی جهات درون محیط این جامعه قرار داشت. از این رو، نخستین فرمانی که وی موظف به‌انجام دادن آن می‌شد، امر ختنه بود. برسر این مسأله که آیا می‌توان فریضة ختنه را علی‌رغم میل غلام بت‌پرست درباره او اجرا نمود یا نه، در تلمود بحث شده است، و قانونی که مورد تصویب عموم دانشمندان یهود قرار گرفته از این قرار است: «اگر يك يهودی غلام بت‌پرستی را از يك غیریهودی خریداری کرد و آن غلام راضی نشد که او را ختنه کنند، ارباب جدید مدت دوازده ماه با او مدارا می‌کند، و اگر آن غلام در امتناع خود از ختنه باقی بماند، ارباب او را بار دیگر به‌غیریهودیان می‌فروشد» (یواموت، ۴۸ ب).

يك غلام بت‌پرست پس از ختنه شدن نیز، چه از لحاظ مدنی و چه از حیث قوانین مذهبی، با یهودیان در يك سطح قرار نمی‌گرفت. او مجاز نبود که در دادگاه گواهی دهد (میشنا روش هشانا، ۱: ۸). او می‌توانست برای خود مالك چیزی باشد. «هرآنچه را که يك غلام مالك شود، اربابش صاحب آن محسوب می‌گردد» (پساحیم، ۸۸ ب)، یعنی آن مال به‌مالکیت ارباب درمی‌آید.

از لحاظ فرایض دینی، غلام مجبور نبود که در سه عید بزرگ پسخ و شاووعوت و سوکوت به‌زیارت معبد بیت همیقداش برود (میشنا حگیگا، ۱: ۱) وی نیز مانند زنان و کودکان از خواندن بعضی از قسمتهای نماز روزانه و همچنین از بستن تقیلین معاف بود (میشنا براخوت، ۳: ۳). او نمی‌توانست در جزو سه نفری که برکت مخصوص دعای شکرانه بعد از صرف طعام را می‌خوانند محسوب شود (میشنا براخوت، ۷: ۲)، لکن غلامان غیریهودی مجاز بودند که عده لازم برای خواندن این دعای برکت را از میان خود انتخاب کنند (براخوت، ۴۵ ب). درباره ده نفر ذکور بالغی که حضور آنها برای خواندن نماز جماعت لازم است، تلمود چنین می‌گوید: «نه مرد آزاد و يك غلام می‌توانند تعداد لازم برای خواندن نماز جماعت را تشکیل دهند». و درمقابل چنین روایتی نیز داریم: «حکایت کنند که روزی ربی‌الیعزر وارد کنیسه گشت و متوجه شد تعداد حاضران در کنیسه برای ادای نماز جماعت کافی نیست، او غلام خود را آزاد کرد و با او تعداد مورد نیاز را فراهم آورد. زیرا غلام آزاد شده خود يك تن به‌حساب آمد و اگر او آزاد نمی‌گشت نمیتوانست جزو ده نفر به‌شمار آید (۱).

راوی گوید: در واقع آن روز برای گرد آمدن تعداد کافی دو تن مورد نیاز بود نه یک نفر و ربی‌الیعزر نیز دو غلام همراه خود آورده بود. او يك غلام را آزاد ساخت، و با شرکت غلام دوم که آزاد شده بود تعداد ده نفر لازم برای خواندن نماز جماعت فراهم آمد» (براخوت، ۴۷ ب). از این روایت چنین استنتاج می‌شود که فقط در صورت اجبار به يك غلام اجازه داده شده است تا در تشکیل تعداد لازم برای ادای نماز جماعت سهیم شود، و همه توافق دارند که هشت مرد آزاد و دو غلام غیریهودی نمی‌توانند این مقصود را عملی سازند.

تشریفات مراسم تدفین به‌طور کامل، جز در موارد استثنایی، درباره غلامان اجرانی شد. «هنگامی که طبی. Tabi. غلام ربان گملیل درگذشت، وی درباره فوت او تسلیت قبول کرد. شاگردانش بدو گفتند: استاد، تو به‌ما تعلیم داده‌ای که درباره مرگ غلامان تسلیت قبول نمی‌کنند (لازم نیست که به ارباب

۱ - از این‌جا آشکار می‌شود که يك غلام غیر یهودی را نمی‌توان جزو ده تن که برای ادای نماز جماعت لازم است به‌حساب آورد. چون در غیر این‌صورت لزومی نداشت که ربی‌الیعزر غلام خود را آزاد کند.

درباره فوت غلامش تسلیت بگویند) . وی جواب داد: طیبی غلام من مانند سایر بندگان نبود. او مرد شایسته و درستکاری بود» (میشنا براخوت، ۲: ۷). چنین گفتاری در تلمود آمده است: «پس از مرگ غلامان و کنیزان، برای ایشان به‌صفت نمی‌ایستند (۱)، و درباره‌ی ایشان دعای برکت مخصوص عزاداران و تسلیت سوگواران را نمی‌خوانند (۲). چنین اتفاق افتاد که کنیز ربی‌اليعزر مرد و شاگردانش به‌نزد او آمدند تا به‌وی تسلیت گویند. هنگامی که ربی‌اليعزر آنها را دید به‌اشکوب بالائی خانه رفت، و آنها نیز در پی او بدانجا رفتند. به‌راهرو رفت، و آنها نیز عقب او رفتند. به‌طالار پذیرائی رفت، و آنها نیز بدانجا رفتند. وی گفت: من فکر می‌کردم شما فقط به‌آب نیم‌گرم سوخته می‌شوید (۳)، ولی اکنون می‌بینم که حتی با آب بسیار داغ نیز سوخته نمی‌شوید (بلکه با چیزی بسیار سوزانتر سوخته خواهید شد). مگر من به‌شما تعلیم نداده‌ام که «پس از مرگ غلامان و کنیزان برای ایشان به‌صفت نمی‌ایستند، و درباره‌ی ایشان دعای برکت مخصوص عزاداران و تسلیت سوگواران را نمی‌خوانند» ... پس درباره‌ی مرگ ایشان به‌ارباب آنان چه باید بگوییم؟ این جمله را: «خدای حاضر در همه جا زیان تو را جبران کند». تعلیم دیگری نیز در این باره هست: «برای غلامان و کنیزان سوگواری نمی‌کنند. ربی‌یوسه گفت: اگر آن غلام مردی شایسته و صالح بوده‌است، درباره‌اش چنین می‌گویند: «افسوس بر آن مرد خوب و امین که از دسترنج خود استفاده می‌کرد». از ربی‌یوسه پرسیدند: پس در این صورت برای مردان شایسته‌ای که غلام نیستند چه باقی می‌گذاری؟

به‌طور کلی آن قوانین دینی و مقرراتی را که زنان موظف به‌اجرای آنها هستند، غلامان نیز می‌بایستی انجام دهند، یعنی آنکه غلامان نیز مانند زنان از انجام فرمانهایی از تورات که انجام دادن آنها بسته به‌اوقات معینی است معاف بودند.

رفاه حال غلامان و کنیزان می‌بایستی در نهایت دقت رعایت شود، و ایشان به‌طور کامل در اختیار ارباب گذاشته نشده بودند تا هرطور بخواهد با آنان رفتار کند. قانون مذکور در آیه بیستم از باب بیست و یکم سفر خروج که می‌گوید: «اگر کسی غلام و یا کنیز خود را با عصا بزند و او زیر دست وی بمیرد، هر آینه انتقام او گرفته شود (و ارباب مجازات گردد)، مربوط به‌یک بنده بت‌پرست است (مخيلتا مربوط به آیه فوق، صفحه ۸۳ الف). به‌همین گونه آیه‌های ۲۶ و ۲۷ از باب ۲۱ سفر خروج نیز که می‌گوید: «و اگر کسی چشم غلام و یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به‌عوض چشمش آزاد کند. و اگر دندان غلام و یا دندان کنیز خود را بیندازد، او را به‌عوض دندانش آزاد نماید»، درباره‌ی غلامان و کنیزان بت‌پرست گفته شده است (مخيلتا مربوط به آیه فوق، صفحه ۸۵ الف).

به‌طور کلی میتوان گفت که یهودیان با بندگان خود به‌انصاف و مهربانی رفتار می‌کردند. فی‌المثل گفته‌اند: «هر وقت ربی‌یوحانان خوراک گوشت می‌خورد، به‌غلامش نیز از آن می‌خورانید، و هنگامی هم که شراب می‌نوشید، از آن به‌غلامش می‌نوشانید، و مفاد این آیه را از مد نظر خود دور نمی‌داشت:

۱ - سابقا معمول بود و هنوز هم مرسوم است که خویشان و دوستان و آشنایانی که در مراسم تدفین شرکت می‌کنند در دوصف می‌ایستند و سوگواران از میان ایشان می‌گذرند و تسلیت آنان را می‌پذیرند.

۲ - دعای برکت مخصوص عزاداران بعد از مراجعت مشایمان از تورستان و پس از صرف طعام خوانده می‌شود. تسلیت سوگواران مضمونش چنین است: «خدای حاضر در همه جا شمارا جزو سوگواران دیگر صهیون و اورشلیم تسلی بخشد».

۳ - یعنی آنکه من صریحا به‌شما اشاره کردم که نمی‌خواهم تسلیت شما را بپذیرم.

« آیا آنکس که مرا در رحم آفرید او را نیز نیافرید؟ » (ایوب ، ۳۱ : ۱۵ ، یروشلمی باواقما ، ۶ ج) .
 يك بنده بت پرست معمولاً آنقدر در خدمت ارباب باقی می ماند تا آنکه مرگ او را از قید بندگی آزاد سازد . لکن اگر شخص ثالثی بهای او را به نرخ روز به ارباب می پرداخت ، یا آنکه ارباب به او سند آزادی می داد ، آزادی خود را باز می یافت (میشناقیدوشین ، ۱ : ۳) . شرایط دیگری نیز که طبق آن غلامان و کنیزان بت پرست آزادی خود را به دست می آوردند ، در تلمود ذکر شده است . « اگر شخصی تمام دارایی خود را برای بنده اش به ارث بگذارد ، آن بنده بیدرنگ آزاد می شود » (میشناپناه ، ۳ : ۸) . زیرا نیت آشکار ارباب آن بوده است که وی آزاد شود . زیرا يك غلام هنگامی که در قید بندگی ارباب است نمی تواند صاحب دارایی باشد . « اگر يك غلام بت پرست با يك زن آزاد در حضور ارباب ازدواج کند (۱) ، آزاد می شود » (گیطین ، ۳۹ ب) . و : « غلامی که در حضور ارباب تفیلین ببندد ، آزاد می شود » (گیطین ، ۴۰ الف) . با در نظر گرفتن این نکته که غلام بت پرست نمی تواند با زن یهودی آزاد ازدواج کند ، و یا اینکه وی مجاز نیست تفیلین ببندد ، زیرا که این دو کار مختص یهودیان است ، از این رو باید گفت که در هر دو حالت مقصود ارباب آن بوده است که بنده اش آزاد شود . قانونی جالب در این باره چنین می گوید : « اگر شخصی غلام خود را به يك بت پرست و یا به کسی که در خارج از ارض مقدس زندگی می کند بفروشد ، آن غلام آزادی خود را به دست می آورد » (میشنا گیطین ، ۴ : ۶) (۲) .

با وجود اینها طبقه غلامان مورد حسن نظر نبودند ، و بعضی خطاها و معایب بدیشان نسبت داده می شد . آنها را تنبل و راحت طلب می دانستند : « ده پیمانۀ خواب به دنیا فرود آمد . نه پیمانۀ آن را غلامان بردند ، و يك پیمانۀ دیگر نصیب باقیمانده نوع بشر شد » (قیدوشین ، ۴۹ ب) . « يك غلام ارزش غذائی را که می خورد ندارد » (باواقما ، ۹۷ الف) . آنها را غیر قابل اعتماد می خواندند : « صداقت و وفاداری در غلامان یافت نمی شود » (باوا مصیعا ، ۸۶ ب) . سطح اخلاقی ایشان پایین بود : « هرچه کنیزان انسان زیادتر باشد ، شهوت پرستی و فسق و فجور در خانه او بیشتر می شود ، و هرچه غلامان او بیشتر باشد ، غصب و دزدی در خانه او زیادتر می شود » (میشنا آووت ، ۲ : ۶ یا ۷) . و : « غلام زندگی فاسد و شهوت آلود با کنیزان را ترجیح می دهد (بريك ازدواج قانونی و حلال) (گیطین ، ۱۳ الف) .

۴ - صلح و عدالت

ثبات و استواری ، و در عین حال سعادت يك جامعه در صورتی تأمین می شود که بر پایه صلح و محبت قرار داشته باشد . کلمات قصار تلمود در این باره بسیار زیاد است . به عنوان نمونه : « جهان بر سه پایه استوار و پایدار است : بر راستی و درستی ، برداوری عادلانه ، و بر صلح و دوستی . چنانکه گفته شده است : « در دروازه های خود با حقیقت و قضاوت صلح آمیز داوری کنید » (زکریا ، ۸ : ۱۶ ، میشنا آووت ، ۱ : ۱۸) . « خویشان را مجروح ننمائید » (سفر تشیه ، ۱۴ : ۱) ، یعنی آنکه جامعه خود را به دسته های مختلف تقسیم نکنید ، بلکه همگی يك دسته و متحد باشید » (سیفره مربوط به آیه فوق ،

۱ - یعنی آنکه غلام با اطلاع و رضایت ارباب ازدواج کند .

۲ - اگر غلامی از دست ارباب بت پرست خود فرار کند و به يك یهودی پناه آورد ، وی را تسلیم به اربابش نمی کنند . عمل فرار او را بدین معنی می گیرند که وی میل دارد فرماتهای تورات را که پیش از بندگی ارباب بت پرست اجرا می کرد ، بار دیگر انجام دهد .

صفحه ۹۴ الف) (۱). « خداوند برای تو روشنایی ابدی خواهد بود » (اشعیاء ۶۰ : ۱۹). این نبوت برای هنگامی است که همگی یک‌دسته و متحد باشید. چنانکه مکتوب است: اما جمیع شما امروز زنده ماندید. (سفر تثنیه ، ۴ : ۴). چنین است که اگر انسان دسته‌ای از نی‌های باریک به هم پیوسته را در دست گیرد ، قادر نخواهد بود آنها را بشکند . لکن وقتی که نی‌ها از هم جدا باشد ، حتی یک‌کودک خردسال می‌تواند آنها را بشکند » (تنحوما نیتساویم ، ۱).

اگر در جامعه صلح و صفا حکمفرما نباشد ، نه ترقی و سعادت وجود خواهد داشت و نه رفاه و راحت . « و زمین محصول خود را خواهد داد » (سفر لاویان ، ۲۶ : ۴). چون ممکن است بگویید: خوراکی هست و آشامیدنی هم یافت می‌شود (پس دیگر چه می‌خواهم ؟) ، لکن اگر صلح نباشد هیچ چیز وجود نخواهد داشت . از این رو است که تورات گفته است : « من صلح را در زمین حکمفرما خواهم نمود » (سفر لاویان ، ۲۶ : ۶). این آیه می‌گوید که: « صلح برابر است با همه خوبیها و نعمتها » (سفرایا ، ۱۱ : ۷ یا ۱۶).

مشیت خداوند بر این است که جهان با صلح برکت یابد ، و این نکته در گفتار زیر آمده است : « بشر در آغاز به صورت یک فرد ، تنها آفریده شد ، تا آنکه خانواده‌های مختلفی که از او پدید خواهد آمد با یکدیگر نزاع و ستیزه نکنند . اکنون که او تنها آفریده شده است . تا این اندازه بین اخلافتش کشمکش و منازعه وجود دارد ، اگر در ابتدای خلقت دو آدم آفریده می‌شد ، به طریق اولی بین اعقاب آن دو نزاع و ستیزه بیشتری وجود می‌داشت » (سندهرین ۳۸ الف).

کسانی که صلح را بین مردم برقرار می‌کنند ، بسیار مورد ستایش قرار گرفته‌اند . یکی از کارهای نیکی که انسان از ثمره آن در این دنیا بهره‌مند می‌شود ، واصل آن برای او در جهان آینده باقی می‌ماند ، « برقرار ساختن صلح و صفا و دوستی میان هموعان است . » (میشناپناه ، ۱ : ۱). و این حکایت در این زمینه آمده است . « روزی یکی از دانشمندان یهود در بازاری ایستاده بود که ایلیا (الیاس) پیامبر به‌وی ظاهر شد . دانشمند از ایلیا پرسید : آیا در این بازار کسی هست که از جهان آینده ، نصیبی داشته باشد ؟ ایلیا پاسخ داد : فعلا چنین کسی را اینجا نمی‌بینم . در این هنگام دو تن وارد بازار شدند و ایلیا به آن دانشمند گفت : این دو تن اهل جهان آینده و دنیای باقی هستند . دانشمند بعداً از آن دو پرسید : کار و پیشه شما چیست ؟ ایشان پاسخ دادند : ما مقلد و شوخ‌طبع و شادی‌آفرین هستیم . هر وقت می‌بینیم کسی اندوهگین و غم‌زده است ، با بذله‌گویی و بازیهای خود او را شاد می‌کنیم . و نیز وقتی می‌بینیم دو تن دعوا و نزاع دارند ، آن‌قدر کوشش می‌کنیم تا آنکه صلح و دوستی میان ایشان برقرار گردد » (تمنیت ، ۲۲ الف).

یکی از اندرزهای محبوب هیلل چنین بود : « از پیروان هارون برادر موسی باش ، یعنی صلح‌دوست

۱ - در اینجا با کلمات « تود » یعنی برش دادن که در تورات فارسی « مجروح » ترجمه شده است و « آگودا » Agudah. که بمعنی دسته است بازی شده است .

و صلحجو» (میشنا آووت ، ۱ : ۱۲) ، حال به‌بینیم چگونه می‌توان صلحدوست بود ؟ انسان باید صلح را دوست داشته باشد و آن را میان همهٔ افراد برقرار سازد ، همان گونه‌که هارون دوست داشت بین همهٔ افراد صلح و دوستی و صفا و محبت برقرار باشد . چنانکه آمده است : « شریعت حق در دهان او میبود و بی‌انصافی برلبهایش یافت نمیشد بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوک‌مینمود و بسیاری را از گناه برمیگردانید » (ملاکی ، ۲ : ۶) . مقصود از ، بسیاری را از گناه برمیگردانید ، چیست ؟ هنگامی‌که هارون در کوچه می‌رفت و مرد شریر و بدکاری را می‌دید ، به‌او سلام می‌داد . روز دیگر وقتی آن شخص می‌خواست کار ناشایستی بکند و مرتکب گناهی شود ، به‌خود می‌گفت : وای بر من ، پس از ارتکاب چنین عمل ناشایستی چگونه خواهم توانست دیدگانم را برافرازم و به‌صورت هارون نگاه کنم ؟ من از روی او که به‌من سلام داده است خجالت می‌کشم . بر اثر همین اندیشه‌ها بود که آن شخص از ارتکاب گناه و اعمال ناروا خودداری میکرد . به‌همین گونه ، وقتی هارون اطلاع حاصل می‌گردد که دوتن با هم نزاع کرده‌اند ، به‌نزد یکی از آنان می‌رفت و بدو می‌گفت : فرزند بپسین دوستت چه می‌کند و چه می‌گوید . او بر سینهٔ خود می‌کوبد ، جامه‌اش را پاره می‌کند و می‌گوید : وای بر من ، چگونه خواهم توانست دیدگانم برافرازم و به‌صورت دوستم نگاه کنم ؟ من از روی او شرمندهام . زیرا این من بودم که به‌او بدی کردم . هارون آنقدر نزد آن شخص می‌نشست تا آنکه همهٔ کینه‌ها و عداوت او زائل شود . سپس به‌نزد منازع دیگر می‌رفت و عین همان سخنان را با وی می‌گفت ، و آنقدر نزد وی می‌نشست و با او گفتگو می‌کرد تا آنکه ستیزه‌جویی و دشمنی از او نیز دور شود . نتیجهٔ این عمل هارون این بود که وقتی آن دوتن با هم برخورد می‌کردند ، یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند و می‌بوسیدند و از نو با هم دوست صمیمی می‌شدند » (آووت ربی‌فاتان ، ۱۲) .

يك مصلح مشهور دیگر ربی‌مئیر بود که این داستان از او نقل شده است : « ربی‌مئیر را رسم چنین بود که هر شب شنبه در کنیسه موعظه می‌کرد ، و زنی هر بار برای شنیدن موعظهٔ او می‌آمد . يك شب شنبه ربی‌مئیر سخنرانی خود را زیاد طول داد ، و هنگامی‌که آن زن به‌خانهٔ خود رسید ، دید که چراغ خاموش شده است و اهل خانه در تاریکی نشسته‌اند . شوهرش از او پرسید که کجا بوده است و زن گفت که به‌سخنان ربی‌مئیر گوش می‌داده است . شوهر سوگند یاد کرد که دیگر اجازه نخواهد داد همسرش به‌درون خانه آید مگر آنکه برود و به‌صورت ربی‌مئیر آب دهان اندازد . ربی‌مئیر به‌وسیلهٔ روح‌القدس از آنچه که روی داده بود آگاه شد ، و چنین وانمود کرد که چشمانش درد می‌کند و شایع کرد : هر زنی که می‌تواند با خواندن افسون (۱) چشم درد را علاج کند ، بیاید و چشمان مرا شفا دهد . زنان همسایه به آن زن گفتند : اکنون فرصت خوبی پیش آمده است که تو بتوانی به‌خانه‌ات بازگردی و بار دیگر مورد محبت شوهر قرارگیری . چنین وانمود کن که می‌توانی ربی‌مئیر را شفا دهی و در حین خواندن افسون به‌چشمانش آب دهان بینداز . زن به‌نزد ربی‌مئیر رفت و وی بدو گفت : آیا می‌توانی افسونی برای شفای چشمان من بخوانی ؟ زن به‌واسطهٔ هیبتی که از ربی‌مئیر در دل داشت بدو پاسخ داد که چنین کاری را نمی‌تواند بکند . ربی‌مئیر بدو گفت : توقف هفت بار در چشمان من آب دهان بینداز (بدون خواندن افسون) ، و من شفا خواهم یافت . وقتی که زن چنان کرد ، ربی‌مئیر گفت : برو و به‌شوهرت بگو که تو از من خواستی که فقط

يك بار در چشمان ربی مئیر آب دهان بیندازم، ولی من این کار را هفت بار انجام دادم. شاگردان ربی مئیر بدو گفتند: سرور ما، آیا تورات و دانشمندان آن را این چنین خوار و خفیف می‌کنند؟ اگر این زن ما را آگاه کرده بود که چه روی داده است، ما آن مرد را به اینجا می‌آوردیم، و آن قدر تازیانه‌اش می‌زدیم تا با همسرش آشتی کند. ربی مئیر گفت: مگر نباید عزت مئیر مانند عزت آفریدگارش باشد؟ تورات دستور داده است که اسم اعظم الهی که با قدوسیت نوشته شده، به منظور برقرار ساختن صلح میان زن و شوهر با آب محو شود (۱)، آیا بطریق اولی نباید چنین کاری دربارهٔ مئیر انجام گیرد؟ (یروشلمی سوطا، ۲ دال).

دانشمندان یهود با تأکید تمام به نتایج زیان‌آور کینه‌توزی و ستیزه‌جویی اشاره کرده‌اند. «ستیزه‌جویی و نزاع مانند درز و شکافی است که در سد مقابل آب رودخانه تولید شود. هرچه شکاف وسیع‌تر باشد، جریان آبی که از آن خارج می‌شود تندتر خواهد بود. دانشمند دیگری گفته است: ستیزه‌جویی و نزاع همانند الوار يك پل چوبی است. هرچه بیشتر وجود آن الوار در پل دوام کند، در جای خود محکم‌تر و استوارتر می‌شود» (سنهدرین، ۷ الف). يك ضرب‌المثل چنین می‌گوید: «هر کس که قهر و غضب خود را بردیگری ریزد، خانهٔ خویشان را خراب می‌کند» (سنهدرین، ۱۰۲ ب). «سه گروه از مردم هستند که زندگی ایشان زندگی به حساب نمی‌آید: نازک‌دلان بسیار مهربان. افراد تندخو و عصبی مزاج، و آنان که زیاده از حد حساس و نازک‌طبع هستند» (پساحیم، ۱۱۳ ب).

احتراز از ستیزه‌جویی و نزاع را بسیار تحسین کرده‌اند. يك ضرب‌المثل چنین می‌گوید: «يك بخت کسی است که (طعن و اهانت را) می‌شنود و آنرا ناشنیده می‌گیرد، و در نتیجه یکصد بلا از او می‌گذرد» (سنهدرین، ۷ الف). «وقتی دو نفر با هم نزاع می‌کنند، آن کس که نخست سکوت می‌کند و از نزاع دست می‌کشد، بیشتر قابل تمجید و ستایش است» (قیدوشین، ۷۱ ب). «خلق و خوی مردم چهار است و از این رو بر چهار گونه‌اند، آن کس که آسان و زود به خشم می‌آید و در مقابل آسان و زود آرام می‌شود و آشتی می‌کند، سود او زیانش را جبران می‌کند. آن کس که به دشواری خشمگین می‌شود، و به دشواری و دیر آرام می‌گردد و آشتی می‌کند، نفع او را ضررش از میان می‌برد. آن کس که به دشواری عصبی و خشمگین می‌گردد، و زود و به آسانی آرام می‌شود و آشتی می‌کند، پارسا و نیکوکار است. آن کس که خیلی زود و به آسانی به خشم می‌آید و دیر و به دشواری آرام می‌گیرد و آشتی می‌کند، شریر و بدکار است» (میشنا آووت، ۵: ۱۱ یا ۱۴).

تلمود تنها به ستایش از صلح قناعت نمی‌کند، بلکه بدانچه که برای حفظ آن ضروری است و به عواملی که آن را از میان می‌برند نیز اشاره می‌کند. این عوامل به طور خلاصه در گفتار زیر آمده است. «شمشیر و کشتار به جهان می‌آید به خاطر تعویق عدالت، و بواسطه تحریف آن، و به سبب گناه کسانی که مطالب تورات را بر معنای حقیقی آن تفسیر نمی‌کنند» (آووت، ۵: ۸ یا ۱۱). حقیقت و عدالت نخستین شرط وجود صلح و مطمئن‌ترین نگهدارنده آن است. این سخن که قبلاً هم در این کتاب نقل شده است: «جهان بر روی سه چیز استوار و پایدار است: بر عدالت، بر حقیقت و بر صلح» (آووت، ۱-۱۸)، در تلمود با این تفسیر چشمگیر است: این سه چیز در حقیقت یکی هستند. زیرا اگر عدالت اجرا شود، حقیقت به ثبوت می‌رسد و صلح به وجود می‌آید» (یروشلمی تعنیت، ۶ الف). سخن دیگری که بر همین مطلب تکیه دارد

برسرزمین شما می‌بارد؟ - بیگمان - آیا حیوان‌های کوچک در مملکت شما یافت می‌شود؟ - بدون شك .
 آنگاه پادشاه به اسکندر گفت : لعنت بر ظالمان باد ، شما فقط از صدقه سر آن حیوانات زنده هستید «
 (یروشلمی باوا مصیعا ، ۲ ج) .

مجریان عدالت مسئولیت سنگینی را برعهده دارند ، زیرا سرنوشت جامعه در دست ایشان است .
 « قاضی باید پیوسته در نظر خود چنین مجسم کند که نوك يك شمشیر تیز به سمت قلب او گرفته شده و جهنم
 زیرپایش دهان باز کرده است » (سنهدرین ، ۷ الف) . « از کجا دلیل داریم که هنگامی که سه نفر گرد هم
 می‌نشینند و قضاوت عادلانه می‌کنند ، شخینا (نور جلال الهی) با ایشان است ؟ از آنجا که گفته شده است :
 « او (خداوند) در میان قاضیان داوری می‌کند » (۱) . (مزامیر داود ، ۸۲ : ۱) (براخوت ، ۶ الف) . « هر
 قاضی که از روی حقیقت و عدالت قضاوت می‌کند ، سبب می‌شود که شخینا در میان اسرائیل نزول اجلال
 نماید . چنانکه گفته شده است : « او (خداوند) در میان قاضیان داوری می‌کند » . و هر قاضی که از
 روی حقیقت و عدالت داوری نمی‌کند ، باعث می‌شود که شخینا از میان اسرائیل رخت بر بندد ، چنانکه گفته
 شده است : « به جهت آنکه مال فقیران را غارت می‌کنند ، و به خاطر ناله‌ای که مسکینان از دل برمی
 کشند ، خداوند می‌فرماید که من الان بر خواهم خاست » . (مزامیر داود ، ۱۲ : ۵) (سنهدرین ،
 ۷ الف) .

به این امر که بیهادتی سعادت جامعه را تباه می‌سازد ، در گفتار زیر قویاً اشاره شده است : « اگر
 دوره‌ای را دیدی که مردم آن دچار مصائب فراوان هستند ، برو و درباره قاضیان اسرائیل که در آن
 دوره انجام وظیفه می‌کنند تحقیق و مذاقه کن . زیرا هر مصیبتی که گریبانگیر مردم جهان می‌شود ، تنها
 به خاطر داوران اسرائیل است (که از روی عدالت و انصاف داوری نکرده‌اند) . چنانکه گفته شده است :
 « ای رؤسای خاندان یعقوب ، و ای فرمانروایان دودمان اسرائیل ، تمنا دارم این را بشنوید ، شما که
 از قضاوت و انصاف نفرت دارید ، و تمامی راستی را منحرف می‌سازید ، صهیون را با خونریزی و اورشلیم
 را با ظلم بنا می‌نمائید . رؤسای آن (صهیون و اورشلیم) برای رشوه گرفتن داوری می‌کنند ، کاهنانش
 برای دریافت مزد تعلیم می‌دهند ، و انبیایش برای اخذ پول فال می‌گیرند ، و در عین حال برخداوند
 توکل کرده می‌گویند : مگر نه اینکه خداوند در میان ما است ؟ پس بلایی به ما نخواهد رسید » (میخا ، ۳ :
 ۹ ، ۱۰ ، ۱۱) . ایشان بدکار و شریرند ، و معذالك برخدائی که سخن گفت و جهان به وجود آمد توکل
 دارند و از این رو ذات قدوس متبارك برای سه گناه که ایشان مرتکب آن هستند سه بلا را نازل میکند .
 چنانکه منقول است : « بنابراین صهیون به خاطر شما مثل مزرعه شخم زده خواهد شد ، و اورشلیم به
 تله‌ای ویرانه مبدل خواهد گردید ، و کوه خانه خدا همچون بلندیه‌های جنگل خواهد شد » (میخا ، ۳ :
 ۱۲) . بعلاوه ، ذات قدوس متبارك آن قدر شخینای خود را در اسرائیل فرود نخواهد آورد تا آنکه
 قاضیان و حکمرانان بد و فاسد از میان آن برانداخته شوند . همان‌طور که گفته شده است : « و دست خود

۱ - در کتاب مقدس ترجمه بفارسی این آیه چنین آمده است « خدا ... در میان خدایان داوری میکند » لکن همانگونه که
 قبلاً توضیح داده شد . معنای دیگر کلمه‌ای که اینجا خدا ترجمه شده است . قاضی و داور است .

را بر تو برگردانیده و درد و تفرقه تو را بالکل پاک خواهم کرد، و تمامی ریم و آلاشت را دور خواهم ساخت. و داوران تو را همچون روزگار نخست، و مشیران تو را مثل ابتدا باز خواهم گردانید. و پس از آن تو را شهر عدالت و نیکوکاری و قریهٔ امین و وفادار خواهند خواند». (اشعیا، ۱: ۲۵، ۲۶، شبات، ۱۳۹ الف).

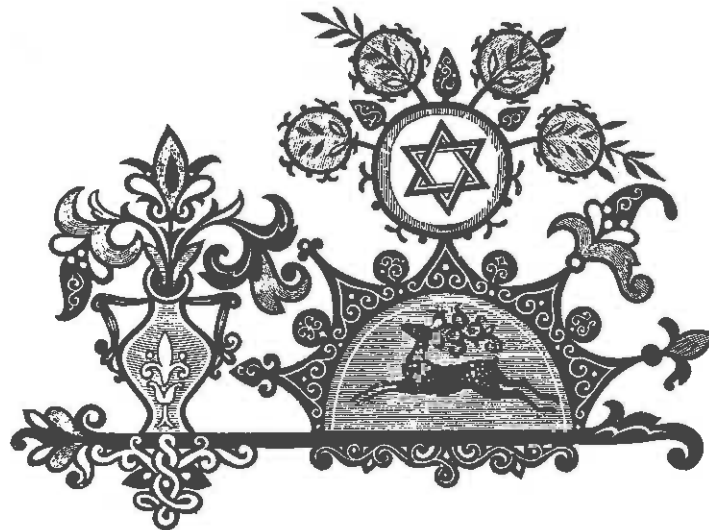
صفاتی که یک قاضی باید دارا باشد، در سطحی بسیار عالی قرار دارد. «کسی باید به‌عنوان قاضی شهر خود گمارده شود که عاقل و دانشمند و فروتن و گناه ترس و نکونام و محبوب هم‌نوعان خود باشد». (توسیفتا سنهدرین، ۷: ۱). و نیز گفته‌اند: «آن کس که شخص ناشایسته‌ای را به‌عنوان قاضی بر مردم می‌گمارد، چنان است که گویی درختی را به‌عنوان بت در میان اسرائیل غرس کرده و آنان را به بت‌پرستی برانگیخته است». (سنهدرین، ۷ ب).

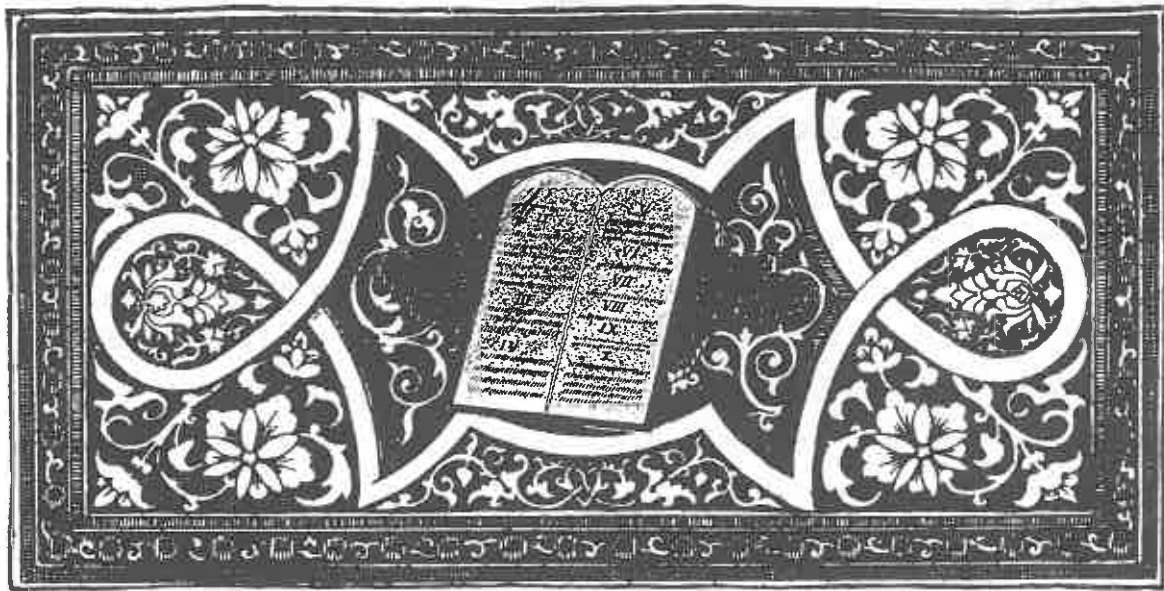
این نکته که قاضی باید در داوریه‌های خود بیطرف محض باشد، در این تفسیر کاملاً توضیح داده شده است: «از فقیر طرفداری مکن» (سفر لاویان، ۱۹: ۱۵). یعنی گفته نشود که این شخص فقیر و بیچاره است. و چون من (قاضی) و این مرد ثروتمند (طرف دعوای فقیر) موظفیم که معاش او را تأمین کنیم، پس دعوا را به سود او تمام کنم و او را حاکم اعلام نمایم، تا آنکه او رزق و روزی خود را شرافتمندانه از این راه به دست آورد». (سیفرا، مربوط به آیهٔ فوق).

تحدیر علیه رشوه‌خواری به شدیدترین صورت در سخنان دانشمندان یهود آمده است. «رشوه مگیر» (سفر خروج، ۲۳: ۸). «در این آیه، تورات چه را بما می‌آموزد؟ اگر مقصود آن است که قاضی نباید مجرم را تبرئه و بیگناه را محکوم سازد، این مطلب که در جای دیگر گفته شده است: «قضاوت را منحرف مکن» (سفر تثویه، ۱۶: ۱۹). پس می‌خواهد بگوید که حتی برای برائت شخص بیگناه یا محکوم ساختن مجرم نیز رشوه‌مگیر» (کتوبوت، ۱۰۵ الف). «لازم به تذکر نیست که قاضی نباید رشوهٔ نقدی و جنسی بگیرد. بلکه حتی رشوهٔ کلامی نیز (۱) حرام است. چنانکه یکی از دانشمندان از روی پلی می‌گذشت. مردی آمد و بازوی خود را نزدیک آورد تا دانشمند بر آن تکیه کند. دانشمند از او پرسید: چرا به من کمک می‌کنی و چه عاملی ترا بر این کار داشت، مرد گفت: من محاکمه‌ای دارم که بلا تکلیف مانده است. دانشمند گفت: چون به من کمک کردی، پس من دیگر صلاحیت آن را ندارم که در دعوای تو قضاوت کنم» (کتوبوت، ۱۰۵ ب).

با در نظر گرفتن این سفارشها دربارهٔ اجرای دقیق‌ترین اصول عدالت، شاید به نظر عجیب آید که یکی از دانشمندان چنین اظهاری کرده باشد: «وقتی یک یهودی و یک بت‌پرست برای اقامهٔ دعوی به نزد تو می‌آیند، اگر می‌توانی یهودی را طبق قوانین یهود حاکم اعلام کنی، این کار را بکن، و به آن بت‌پرست بگو که قانون ما چنین است. و اگر بتوانی یهودی را از روی قوانین بت‌پرستان حاکم اعلام نمایی، این کار را بکن و به آن بت‌پرست بگو که قانون شما چنین حکم می‌دهد. لکن رهی عقیوا این را جایز ندانسته و می‌گویند چنین عملی برخلاف اصول عدالت و بشر دوستی است و انجام آن باعث خواهد شد که دین

یهود در نظر جهانیان خوارگردد» (باوقما، ۱۱۳ الف). نظر این دانشمندان توسط ربان شیمعون بن گملیئل نیز رد شده و چنین گفته است: «اگر بت پرست مایل باشد که طبق قوانین یهود درباره دعوی او قضاوت کنی، به میل او رفتار کن. و اگر هم بخواهد که از روی قوانین غیریهودیان او را داوری کنی، درخواستش را انجام ده» (سیفرا دواریم، ۱۶: صفحه ۶۸ ب). ما در نظریه دانشمند نخست کوششی برای تلافی بیعدالتی‌هایی که یهودیان آن دوران در دادگاه‌های بت پرستان متحمل می‌شدند مشاهده می‌کنیم. لکن نظر او را کلیه دانشمندان یهود رد کرده‌اند.





فصل هفتم، زندگی اخلاقی

پیروی از خدا، محبت برادرانه، تواضع و فروتنی
خیرات و صدقه، درستکاری، عفو و بخشایش، اعتدال
و میانه روی، وظایف انسان در مقابل حیوانات.

۱ - پیروی از خدا

از قوانین تورات که اساس و منشأ همه اصول تعلیمات تلمود است، چنین استنباط می‌شود که طریق نیل به زندگی اخلاقی را باید در الهامات آسمانی جستجو کرد، و تنها از این راه است که می‌توان آن را یافت. آنچه تورات فرمان می‌دهد یا منع می‌کند، مطمئن‌ترین راهنمای انسان در زندگی است، و رعایت اصول اخلاقی همانا پیروی از فرامین تورات است.

این فکر و عقیده را دانشمندان یهود صریحاً ابراز داشته‌اند. ایشان درباره آیه « و این سخنانی که امروز تو را امر می‌فرمایم بر دل تو باشد » (سفر تثیبه، ۶ : ۶)، چنین تفسیر کرده‌اند : « این سخنان را بر قلب خود بگذار، زیرا که بدین وسیله تو ذات قدوس متبارک را خواهی شناخت و به راههای او خواهی پیوست » (سیفره دواریم، مربوط به آیه فوق، بند ۳۳، صفحه ۷۴ الف). در تفسیر آیه، تا تمامی اوامر مرا به یاد آورده و آنها را بجا آورید و برای خدای خود مقدس باشید » (سفر اعداد، ۱۵ : ۴۰). چنین اندرزی یافت می‌شود : « شخصی به دریا افتاده بود. ناخدای کشتی طنابی به سوی او افکند و گفت : این طناب را بردست خود بگیر و آن را رها ساز، زیرا اگر آنرا رها کنی زنده نخواهی ماند. به همین گونه ذات قدوس متبارک به اسرائیل فرمود: تا وقتی که به فرمانهای تورات پیوسته هستید، مفاد این آیه درباره شما صدق خواهد کرد : « اما جمیع شما که به خداوند خدای خود ملصق شدید امروز زنده ماندید » (سفر تثیبه، ۴ : ۴). و نیز گفته شده است : ادب را به چنگ آور و آن را فرو مگذار. آن را نگاه دار، زیرا که زندگی تو در آن است » (امثال سلیمان، ۴ : ۱۳). « و مقدس باشید » :

« هنگامی که فرمانهای تورات را بجا می‌آورید، شما مقدس میشوید » (بمیدبار ربا، ۱۷ : ۶ یا ۷) . علاوه بر صدور اوامر تورات ، خداوند با انجام همان فرمانها عملا به بنی اسرائیل نشان داد که چگونه باید از آن دستورات اطاعت کنند و آنها را اجرا نمایند . « معمول در دنیا چنین است که فرمانروایی فرمانی صادر می‌کند به فرض اگر میل داشته باشد که خود آنرا انجام دهد چنان میکند ، و گرنه دیگران را وادار می‌سازد که آن را اجرا نمایند . لکن ذات قدوس متبارک چنین نیست . هنگامی که او فرمانی صادر می‌کند ، نخست خود آن را به‌جا می‌آورد . چنانکه گفته شده است : « در پیش ریش سفید برخیز ، و روی پیر مرد را محترم بدار ، و از خدای خود بترس ، من خداوند هستم » . (سفر لاویان، ۱۹ : ۳۲) . من آن کسی هستم که فرمان به‌پا ایستادن جلو پیر مرد را اول خود به‌جا آوردم » (۱) (ویقرا ربا، ۳۵ : ۳) . بنابر این ، خداوند نه تنها به وسیله فرمانهای خود بشر را به راه حقیقی زندگی راهنمایی کرده است ، بلکه خود را نمونه‌ای می‌سازد تا همه از او پیروی کنند . در ادبیات دانشمندان یهود : پیروی از خداوند به صورت هدف و آرمانی نشان داده شده است که انسان باید برای نیل به آن بکوشد . اراده خداوند الگویی است که زندگی بشر باید طبق آن شکل‌پذیرد . او دارای صفاتی بی‌نهایت عالی است که در رفتار و کردار بشر نیز همان صفات باید نمودار و برجسته باشد .

این اصل در چندجا تعلیم داده شده است . از اینقرار : « در پی خداوند خدای خود بروید ؟ » (سفر تثئیه ، ۱۳ : ۴) . آیا برای انسان ممکن است که در پی خداوند برود ؟ مگر نه اینکه گفته شده است : « زیرا که خداوند خدای تو آتش سوزنده است ؟ » (سفر تثئیه ، ۴ : ۲۴) . بلکه مقصود آن است که انسان باید از صفات ذات قدوس متبارک پیروی کند . همان‌طور که او برهنگان را جامه پوشانید (سفر پیدایش ، ۳ : ۲۱) ، تو نیز برهنگان را جامه برتن کن . همان‌طور که او از بیمار عیادت کرد (سفر پیدایش ، ۱۸ : ۱) ، تو نیز بیماران را عیادت نما . همان‌گونه که او به سوگواران تسلی داد (سفر پیدایش ، ۲۵ : ۱۱) ، تو نیز عزاداران را تسلی ده . همان‌طور که او مرده را دفن کرد (سفر تثئیه ، ۳۴ : ۶) ، تو نیز مردگان بیکس را به خاک بسیار » (سوطا، ۱۴ الف) .

« در تمامی طریقه‌های او رفتار نمایید » (سفر تثئیه ، ۱۱ : ۲۲) ، یعنی آنکه از صفات ذات قدوس متبارک تقلید کنید . چنانکه گفته شده است : « خداوند ، خداوند ، خدایی رحیم و با شفقت ، دیر خشم و کثیر احسان و حقیقت است » (سفر خروج ، ۳۴ : ۶) . و نیز گفته شده است : « و واقع خواهد شد هر که به نام خداوند خوانده شود نجات خواهد یافت » (یوئیل ، ۲ : ۳۲) چگونه ممکن است که انسان به نام خداوند خوانده شود ؟ بلکه باید گفت که همان‌طور که خدای حاضر در همه‌جا رحیم و شفیق خوانده شده است ، همان‌طور تو نیز رحیم و با شفقت باش ، و هدیه هارایگان به همه بده . همان‌طور که ذات قدوس متبارک عادل خوانده شده است (مزامیر داود ، ۱۴۵ : ۱۷) ، به همان‌گونه تو نیز عادل باش . همان‌طور که او نیکوکار و مهربان خوانده شده است (آیه فوق) ، به همان‌گونه تو نیز نیکوکار و مهربان باش » (سیفره دوا ریم ، مربوط به آیه ۲۲ از باب ۱۱ از سفر تثئیه ، بند ۴۹ ، صفحه ۸۵ الف) .

۱ - این تفسیر مبتنی بر این عقیده دانشمندان یهود است که کلمات : « و ابراهیم هنوز به حضور خداوند ایستاده بود » (سفر تکوین ، ۱۸ : ۲۲) ، طرز بیان محترمانه جمله‌ای است که در اصل می‌بایستی این‌طور نوشته شده باشد « خداوند هنوز نزد ابراهیم ایستاده بود » ، زیرا که فصل با این جمله آغاز شده است . « خداوند براو (بر ابراهیم) ظاهر شد » (برشیت ربا ، ۴۹ : ۷) .

« این خدای من است و من او را زینت می‌دهم (تمجید می‌کنم) » (سفر خروج، ۱۵: ۲). آیا ممکن است خدا را زینت داد؟ آری. به وسیله شباهت یافتن به او. همان‌گونه که او رحیم و شفیق و مهربان است، تو نیز رحیم و شفیق و مهربان باش» (مخيلتا، مربوط به آیه فوق، صفحه ۳۷ الف). « پادشاه درباریان و ملتزمانی دارد. وظیفه ایشان چیست؟ تقلید از رفتار پادشاه» (سيفرا، مربوط به آیه ۲ از باب ۱۹ از سفر لاویان). « خداوند به موسی فرمود: مانند من باش. همان‌طور که من پاداش بدی را نیکی می‌دهم، تو نیز پاداش بدی را خوبی بده.» (شموت ربا، ۲۶: ۲). « انسان باید پیوسته از دانش خالق خود بیاموزد و از او پیروی کند. چون که ذات قدوس متبارک تمام کوهها و تپه های بلند را نادیده گرفت، و شخینای خود را بر کوه سینا (که ارتفاع زیادی ندارد) فرود آورد. و تمام درختان خوب و عالی را رها کرد، و شخینای خود را بر يك بوتۀ خار بيمقدار جلوه گر ساخت» (سوطا، ۵ الف). به همین گونه انسان نباید متکبر و مغرور باشد، و موظف است که با فروتنان و مردم ساده‌معاشر و دمساز شود.

دانشمندان یهود، از طرف دیگر، این نکته را از نظر دور نداشته‌اند که در کتاب مقدس صفاتی از قبیل غیوری و خشمگیری به خداوند نسبت داده شده است که انسان نباید از آن تقلید کند. و ایشان برای این عقیده که اصل کلی تقلید از خداوند نباید در این موارد به کار بسته شود، دلیلی ارائه داده‌اند. « زیرا من که خداوند خدای تو می‌باشم، خدای غیوری هستم» (سفر خروج، ۲۰: ۵). من بر غیرت چیره هستم و غیرت را بر من تسلطی نیست» (مخيلتا، مربوط به آیه فوق، صفحه ۶۸ الف). « يك موجود انسانی مغلوب خشم و غضب خود میشود. لکن ذات قدوس متبارک بر خشم و غضب خود مسلط است. چنانکه گفته شده است: « خداوند انتقام گیرنده و صاحب (۱) غضب است» (ناحوم، ۱: ۲، برشیت ربا، ۴۹: ۸ یا ۱۴).

بنابراین، اصل کلی تقلید از خداوند نه تنها پایه و اساس علم الاخلاق تلمود است، بلکه محرك و الهام بخش آن نیز هست. این اصل کلی این احساس را در انسان به وجود می‌آورد که وقتی زندگی او از لحاظ اخلاقی درست و صحیح باشد از تأیید و پشتیبانی آفریدگار خود برخوردار می‌شود، و از آن مهمتر با خدای خود رابطه‌ای ناگسستنی پیدا می‌کند. از این رو است که این اعتقاد انگیزه‌ای بس عالی و نیرومند برای خوگرفتن به رفتار و کردار نیک است.

۲ - محبت برادرانه

ربی عقیوا می‌گفت که فرمان « همنوعت را مانند خودت دوست بدار» (سفر لاویان، ۱۹: ۱۸)، اصل اساسی تورات است. همکار او بن‌عزای آیه زیر را به عنوان اصل مهمتری ذکر می‌کرد: « این است کتاب پیدایش آدم او را شبیه خدا ساخت.» (سفر تکوین، ۵: ۱، سيفرا، مربوط به آیه فوق). محبت مردم جهان نسبت به یکدیگر که در این‌جا به آن اشاره شده است، فقط يك آرمان ساده نیست که در تورات از آن حمایت شده باشد، بلکه تنها میزان و معیار حقیقی رابطه افراد انسانی با یکدیگر است. در حالی که ربی عقیوا به فرمان صریح فوق‌الذکر اشاره کرده است، بن‌عزای این آرمان را بر پایه این

اصل کلی قرار داده است که همه انسانها از يك پدر به وجود آمده‌اند ، و از این رو همگی به واسطه خویشاوند بودن با یکدیگر و پدید آمدن از يك ریشه مشترك به هم پیوسته‌اند ، و هم اینکه جملگی در يك امتیاز گرانها که همان آفریده شدن به شباهت خداوند است ، با یکدیگر شریک هستند . « خداوند این مطلب را به جهانیان اعلام کرد و فرمود: «هنوعت را مانند خودت دوست بدار . من که خدا هستم هنوع تو را آفریده‌ام . اگر تو او را دوست بداری، من امین هستم و به تو پاداش نیک خواهم داد . ولی اگر او را دوست نداری ، من داور هستم و تو را مجازات خواهم کرد» (آووت ربی ناتان ، ۱۶) .

همین موضوع به صورت دیگر چنین اظهار شده است : « تورات چه پیامی برای اسرائیل آورد؟ این پیام را : یوغ ملکوت الهی را بر گردن خود بگذارید ، در ترس از خدا با یکدیگر رقابت کنید ، و نسبت به هم مهربان و با محبت باشید » (سیفردواریم ، ۳۲۳ ، صفحه ۱۳۸ ب) .

این مطلب صحیح است که در تفسیر کلمه « هنوع » که در قوانین تورات به آن اشاره شده است ، تلمود به کرات توضیح می‌دهد که مقصود از هنوع یهودیان است و نه کافران و بت پرستان . لکن این توضیح برای آنست که مطالب کتاب مقدس در برخی از موارد باید بدان گونه فهمیده و توجیه شود . معذالک چه از روی اصول منطق و چه حقا و انصافاً نمی‌توان از این نکته چنین استنباط کرد که دانشمندان یهود به کار بردن و رعایت اصول اخلاقی را فقط درباره همکیشان خود توصیه کرده‌اند .

این حقیقت را هم نمی‌توان پوشیده داشت که در میان هزاران گفتار از صد ها دانشمند یهود تعداد قلیلی یافت می‌شود که در آن احساس محبت برادرانه نسبت به افرادی که اهل ایمان و همزاد ایشان نیستند به نظر نمی‌رسد . سختیهای زندگی و تجربیات تلخ بعضی از آن دانشمندان در گفتارهای تند و خشن منعکس گشته است . به این نکته قبلاهم اشاره شده است (۱) ، لکن از مطالعه و بررسی بیطرفانه ادبیات تلمود این نتیجه به دست می‌آید که بطور کلی نظریه دانشمندان یهود درباره اخلاقیات جنبه همگانی و جهانی دارد ، و تنها معطوف به افراد ملت آنها نیست . در بسیاری از اندرز های اخلاقی این دانشمندان کلمه « بریوت » . Beriyoth به کار رفته است که ترجمه آن « مخلوقات خدا یا مردم و یا انسانها » است ، و به هیچ وجه نمی‌توان معنی محدودی را برای آن قائل شد . جمله « مخلوقات (مردم) را دوست بدار » (میشنا آووت ، ۱ : ۱۲) ، اندرز محبوب هیلل بود . البته بعضی از این اندرز ها به غیر یهودیان نیز صریحاً اشاره می‌کند . فی‌المثل : « انسان نباید ذهن مردم را بدزدد و آنها را فریب دهد ، حتی ذهن يك غیر یهودی را » . (حولین ، ۹۴ الف) . « دزدیدن مال يك غیر یهودی عملی شنیع تر است تا دزدی از يك یهودی ، زیرا سرقت مال يك غیر یهودی شامل گناه عظیم بی‌حرمتی به نام خدا نیز می‌شود » (توسیفتا با واقما ، ۱۰ : ۱۵) .

همین اصل جامع را در تفسیر قانون زیر نیز می‌یابیم : « اگر گاو یا الاغ دشمنت را یافتی که گم شده و سرگردان است ، البته آن را به او بازگردان» (سفر خروج ، ۲۳ : ۴) . درباره این آیه چنین تفسیری شده است : « مقصود از دشمن ، يك غیر یهودی بت پرست است . از اینجا در می‌یابیم که بت پرستان در همه جا به عنوان دشمنان یهودیان به شمار آمده‌اند » (مخیلتا مربوط به آیه فوق ، صفحه ۹۹ الف) . غرض از گفتار فوق آن است که هر چند احساس مخالفت با بت پرستان ناگزیر در دل انسانهای خدا پرست

یافت می‌شود، معذالک این احساس نباید چندان قوی باشد که اصول انسانیت و نوع دوستی را زیر پا بگذارد و از میان ببرد. در بسیاری از موارد، تلمود به یهودیان اجازه می‌دهد که «به خاطر صلح دوستی و صلح‌جویی» از حدود مشخص قانون پا را فراتر گذارند، تا آنکه روابط حسنه بین افراد بر هم زده نشود. یک مثال، موضوع طرز رفتار با فقرا است. «ما نباید فقیران غیر یهودی را از برخورداری از خرده ریز محصول، بافه های فراموش شده و محصول گوشه های کشتزارها مانع شویم» (سفر لاویان، ۱۹: ۹، ۱۰، میشنا گیطین، ۵: ۸). و این قانون را بدین گونه گسترش داده‌اند: «دانشمندان ما چنین گفته‌اند که ما باید به خاطر صلح دوستی و صلح‌جویی معاش مسکینان غیر یهودی را نیز مانند معاش مستمندان یهودی تأمین کنیم. همان‌طور که به عیادت بیماران یهودی می‌رویم، از بیماران غیر یهودی نیز عیادت کنیم. و همان‌گونه که مردگان یهودیان را تشییع می‌کنیم مردگان غیر یهودی را نیز با عزت و احترام به خاک بسپاریم» (گیطین، ۶۱ الف).

این داستان را قبلاً نقل کرده‌ایم که هیلل به یک بت پرست که می‌خواست به دین یهود درآید، به این شرط که وقتی روی یک پا ایستاده است هیلل تمامی تورات را بدو بیاموزد. چه پاسخی داد. جواب این بود: «آنچه را که خودت از آن نفرت داری دربارهٔ ممنوعت روا مدار» (شبات، ۳۱ الف). این جمله قانون‌زیرین تلمود است. متالیهن یکی از مکاتب روی این نکته زیاد تکیه می‌کنند که اندرز هیلل به صورت منفی جمله بندی شده است، در حالی که انجیل همان اندرز را به صورت مثبت بیان نموده است. ایشان اختلافات اخلاقی عمیقی را در تفاوت بین این دو صورت مثبت و منفی کشف کرده‌اند. لکن آن گروه از متالیهن که نظر و غرض خاصی ندارند، شاید با استنتاج پروفیسور کیتل موافق باشند. او چنین گفته است: «اختلافات جزئی و ناچیزی که بظاهر بین دو صورت مثبت و منفی اندرز فوق وجود دارد، نتیجه طرز تفکر جدید دربارهٔ این موضوع است. با افکار و معلوماتی که مردم دوران مسیح داشتند، تشخیص اختلاف بین این دو صورت برایشان به سختی امکان داشت. دلیل این ادعا آن است که، در کهن‌ترین ادبیات مسیحی، این دو صورت اغلب در کنار یکدیگر آمده‌اند. برای مردم ادوار کهن، اختلاف بین این دو وجه کاملاً نامشهود بود».

حتی وجه منفی این اندرز نیز می‌تواند ثمرات اخلاقی عالی به بار آورد، و این نکته را می‌توان از داستان دیگری که شبیه داستان هیلل است استنباط کرد. «چنین حکایت کنند که یک چارپاداری به نزد ربی عقیوا آمد و بدو گفت: استاد، تمام تورات را در یک دم به من بیاموز. ربی عقیوا در پاسخ او گفت: فرزند، سرور ما موسی چهل روز و چهل شب بر فراز کوه سینا ماند تا همه تورات را فرا گرفت، و تو از من می‌خواهی که همه آن را در یک دم به تو بیاموزم؟ با وجود این، فرزندم، اصل اساسی همه تورات در این جمله خلاصه می‌شود: آنچه را که خودت از آن نفرت داری، در حق ممنوعت روا مدار. اگر می‌خواهی کسی به آنچه که متعلق تو است آسیبی نرساند، تو نیز به آنچه که متعلق دیگران است گزند می‌رسان. اگر می‌خواهی کسی آنچه را که متعلق به تو است از تو غصب نکند، تو نیز نباید آنچه را که از آن ممنوعت است غصب کنی چارپادار به همراهان خود پیوست و با ایشان طی طریق نمود تا آنکه به مزرعه‌ای پراز پنبه دانه رسیدند. همراهان وی هر یک دو پیمان از آن بر گرفتند اما او چیزی بر نگرفت. ایشان به راه خود ادامه دادند تا به کشتزاری پراز کلم رسیدند. همسران او هر کدام دو کلم برای

خود چیدند، لکن او چیزی بر نگرفت. از او پرسیدند: چرا چیزی برنداشتی؟ در جواب گفت: چونکه ربی عقیوا به من چنین آموخته است: آنچه را که خودت از آن نفرت داری، در حق همنوعت روا مدار» (آووت ربی ناتان، چاپ شختر، فصل ۲۶، صفحه ۵۳)

این دستور به صورتهای مختلفی در تلمود آمده است. «انسان باید همیشه با مظلومان باشد نه با ظالمان» (باوقما، ۹۳ الف). «آنان که مورد توهین قرار می‌گیرند ولی به کسی توهین نمی‌کنند، سرزنش می‌شوند اما جوابی نمی‌دهند، همه کارهای خود را از روی محبت به خداوند انجام می‌دهند و از تحمل رنج و مشقت خوشحال هستند، درباره‌ی ایشان نوشته شده است: و آنان که او (خدا) را دوست دارند، همچون خورشید که در اوج قدرت طلوع می‌کند خواهند بود» (سفر داوران، ۵: ۳۱) (شبات، ۸۸ ب). و چنین ضرب‌المثلی نیز هست: «نفرین بشنو اما کسی را نفرین مکن» (سهندین، ۴۹ الف):

این نکته از ایندو اندرز واضحتر فهمیده می‌شود. «عزت و شرافت همنوعت همچون عزت و شرافت خودت در نظر تو گرامی باشد» (میشنا آووت، ۲: ۱۰ یا ۱۵). این چگونه است؟ همان‌گونه که انسان برای شرافت خود اهمیت و احترام قائل است، همان‌طور نیز باید برای شرافت همنوع خود اهمیت و احترام قائل باشد. همان‌طور که انسان میل ندارد شرافتش لکه‌دار و بدنام شود، نباید میل باشد که شرافت همنوعش لکه‌دار و بدنام گردد» (آووت ربی ناتان، ۱۵). و در این اندرز: «مال همنوعت همچون مال خودت در نظر تو عزیز باشد» (میشنا آووت، ۲: ۱۲ یا ۱۷).

علاوه بر امر محبت به همنوع، فرمانی نیز در باره‌ی نهی از کینه‌جویی و دشمنی صادر شده است. «برادرت را در دلت دشمن مدار» (سفر لایوان، ۱۹: ۱۷). ممکن است گفته شود (آنچه را که تورات از تو می‌خواهد فقط این است که) تو نباید برادر و همنوعت را دشنام دهی، یا او را بیازاری، یا به صورتش تپانچه زنی. از این رو است که تورات کلمات «در دلت» را اضافه می‌کند، تا بفهماند منظور منع و نهی کینه‌جوئی و عداوتی است که در دل راه می‌یابد» (سیفرا، مربوط به آیه فوق). «دشمنی با همنوعان» یکی از سه گناه کبیره‌ای است «که انسان را قبل از وقت از جهان بدر می‌برند» (میشنا آووت، ۲: ۱۱ یا ۱۶).

تجسم بارزی از این تعلیم رفتار یکی از زنان نامور دوران تلمود است. «تنی چند از اراذل و اوباش را که در همسایگی ربی مئیر منزل داشتند، عادت بر این شده بود که وی را به شدت رنج دهند و آزار رسانند. یک‌روز ربی مئیر دعا کرد که ایشان بمیرند. بروریا. Beruryah. همسرش به او گفت: چه می‌کنی؟ آیا (می‌خواهی آنها را با دعا بکشی) به سبب اینکه نوشته شده است: «گناهکاران از زمین نابود گردند؟» (مزامیر داود، ۱۰۴: ۳۵) لکن کلمه (عبری) گناهکاران را می‌توان بصورت دیگری خواند که این آیه چنین معنی می‌دهد: «گناهکارها از روی زمین نابود گردند! و همسر ربی مئیر چنین کرد و سپس به شوهر گفت به پایان آیه هم نظری کن که می‌گوید: «و شیران دیگر وجود نخواهند داشت». (یعنی وقتی خطا کارها از جهان برانداخته شود، آنگاه شیران نیز دیگر وجود نخواهند داشت). پس بهتر آن است که درباره‌ی آنان دعای خیر کنی که توبه کنند و آن وقت دیگر شرارت نخواهند کرد. ربی مئیر درباره‌ی آنان دعا کرد و ایشان توبه کردند و به صلاح آمدند» (براخوت، ۱۰ الف).

زیاتر و پرمغزتر از جمله کوتاه زیر دربارهٔ محبت برادرانه که موضوع تعلیمات دانشمندان یهود است نمی‌توان یافت: «نیرومند و پهلوان واقعی چه کسی است؟ آن‌کس که دشمنش را دوست خود می‌سازد» (آوت ربی ناتان، ۲۳).

۳- تواضع و فروتنی

در حالی که یکی از دانشمندان یهود اظهار می‌داشت که پارسایی و نیکوکاری عالیترین فضیلتهاست، دیگری می‌گفت: «این تواضع و فروتنی است که بزرگترین همهٔ فضایل است. چنانکه مکتوب است: «روح خداوند خدا بر من است، زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا فروتنان را بشارت دهم» (اشعیاء، ۶۱: ۱). گفته نشده است: «پارسایان و نیکوکاران را بشارت دهم»، بلکه: «فروتنان را». از این جا است که تواضع و فروتنی عالیترین همهٔ فضیلتها به‌شمار می‌رود» (عوودازارا، ۲۰ ب). کسی که صاحب فضیلت و فروتنی است از او تمجید بسیار شده است. «چه کسی لایق و اهل جهان آینده است؟ آن‌کس که فروتن و افتاده است، سرب‌زیر وارد و خارج می‌شود، و پیوسته مشغول مطالعه و آموختن تورات است، و هیچ‌گونه حق و امتیازی برای خود ادعا نمی‌کند» (سنهدرین، ۸۸ ب). «هر آن‌کس که افتادگی آموزد، ذات قدوس متبارک مقام او را بالا می‌برد؛ و هر کس که تکبر کند و خود را بالا گیرد، ذات قدوس متبارک او را پست می‌گرداند. هر کس که در پی بزرگی و مقام می‌رود، بزرگی و مقام از وی می‌گریزد، و هر کس که از بزرگی و مقام می‌گریزد، بزرگی و مقام در پی او می‌دود» (عرووین، ۱۳ ب).

افتادگی و فروتنی آن‌چنان مورد توجه و التفات خداوند است که با آن می‌توان شخینا را به‌سوی خود جلب کرد، در صورتی که غرور و تکبر اثری معکوس دارد. «ذات قدوس متبارک شخینای خود را فقط بر کسی فرود می‌آورد که شجاع و ثروتمند (۱) و عاقل و دانشمند و فروتن باشد» (نداریم، ۳۸ الف). «و موسی به‌ظلمت غلیظ که (جلال) خداوند در آن بود نزدیک شد» (سفر خروج، ۲۰: ۲۱). فروتنی موسی سبب شد که بتواند تا بدین حد به‌خداوند نزدیک گردد، چنانکه آمده است: «و موسی شخص بسیار حلیم بود» (سفر اعداد، ۱۲: ۳). تورات به‌ما می‌گوید هر کس که فروتن است، سبب می‌شود که شخینا روی زمین با انسانها به‌سر برد. و هر کس که مغرور و متکبر است، باعث آن می‌شود که زمین‌پلید گردد و شخینا از آدمیان دوری جوید. و تمام متکبران مکروه و نفرت‌انگیز خوانده شده‌اند، چنانکه گفته شده است: «هر که دل مغرور دارد، نزد خداوند مکروه است» (امثال سلیمان، ۱۶: ۵، مخیلتا، مربوط به آیهٔ ۱۸ یا ۲۱ از باب ۲۰ از سفر خروج، صفحه ۷۲ الف). «هر کس که با قامتی افراشته (یعنی با غرور و تکبر) حتی به‌مسافت چهار ذراع راه برود، چنان است که گویی شخینا را پس زده و دور کرده است. زیرا که نوشته شده است: «تمامی زمین مملو از جلال او است» (اشعیاء، ۶: ۳، براخوت، ۴۳ ب).

انسان مغرور و متکبر را شدیدترین مذمتها و سرزنشها کرده‌اند. «هر کس که مغرور و متفرعن است،

۱ - طبق تفسیر هارامباوم. فرض از ثروتمندی کمال اخلاقی قناعت است. چنانکه گفته شده است: «ثروتمند حقیقی کیست؟ آن‌کس که به سهم و حصه خود راضی باشد» (میشنا آوت، ۴: ۱). به همین ترتیب کلمه شجاع نیز مشخص کمال اخلاقی کف نفس است. همان‌طور که گفته شده است: «شجاع و دل‌آور حقیقی چه کسی است؟ آن‌کس که هوسهای نفسانی خود را مقهور عقل خویش می‌سازد» (ماخل فوق).

چنان است که گویی بت‌پرستی می‌کند، منکر اصول دین است، هرگونه عمل زشت و فسق و فجوری را مرتکب می‌شود، و سزاوار آن است که مانند درختی که بعنوان بت می‌پرستند قطع گردد. خاک او بیدار نخواهد شد (۱)، و شخینا بخاطر او زاری می‌کند. ذات قدوس متبارک همچون انسانها نیست. بشر چنین است که بلندمرتبه به بلندمرتبه توجه می‌کند، و شخص عالی‌مقام به حقیران و متواضعان اهمیتی نمی‌دهد. لکن ذات قدوس متبارک این چنین نیست. او خود بلندمرتبه است و با وجود این نسبت به حقیران و افتادگان لطف و عنایت دارد. و هرکس که مغرور و متفرعن است، ذات قدوس متبارک درباره او می‌فرماید: «من و او نمی‌توانیم با یکدیگر در جهان به سربریم». (سوطا، ۴ ب: ۵ الف).

اندرزهایی چند در این باره در میشنای آووت بدین صورت آمده است: «درباره سه چیز بیندیش، آنگاه گرفتار پنجه گناه نخواهی شد. بدان از کجا آمده‌ای، به کجا می‌روی، و در حضور چه کسی باید داور شوی و به حساب اعمال چه کس خواهد رسید. از کجا آمده‌ای؟ از يك قطره گندیده. به کجا می‌روی؟ به جایی که پر از خاک و حشرات و کرم‌هاست. و در حضور چه کسی باید داور شوی و به حساب اعمال چه کس خواهد رسید؟ در پیشگاه مبارک پادشاه همه پادشاهان، ذات قدوس متبارک» (۳: ۱). «بی اندازه فروتن باش، زیرا سرانجام تن حشرات و کرم‌هاست (که بدن را در گور خواهند خورد)» (۴: ۴). «در مقابل همه متواضع باش» (۴: ۱۰ یا ۱۲). «چشم و نظر خوب (نداشتن بخل و حسادت)، روح افتاده و نفس متواضع از خصوصیات پیروان ابراهیم جد اعلا می‌است» (۵: ۱۹ یا ۲۲).

نوعی از غرور و تکبر را مورد توجه قرار داده و انسان را از آن برحذر داشته‌اند، و آن غرور خاص دانشمندان است. از آنجا که حداکثر ارزش را برای دانشمندان قائل شده‌اند و عالیترین افتخارات را نصیب اهل علم کرده‌اند، از این رو دانشمندان بیش از هرکس ممکن است در دام صفات مذمومه تفاخر و خودستایی گرفتار آیند. بدین جهت، باین اصل که علم و دانش باید با تواضع و فروتنی همراه باشد، به کرات اشاره شده است. فروتنی یکی از چهل و هشت صفت پسندیده‌ای است که باید در محصلین و طالبان علم تورات وجود داشته باشد. «مقصود از این آیه چیست: «از بیابان به متانا (۲) کوچ کردند»؟ (سفر اعداد، ۲۱: ۱۸). می‌گویند اگر انسان خود را همچون بیابان که همه آن را لگدکوب می‌کنند محسوب دارد، دانش او برایش باقی خواهد ماند. در غیر این صورت، دانش او پایدار نخواهد بود» (عرووین-۵ الف). «(تورات) در آسمان نیست... و نه آن طرف دریا» (سفر تثنیه، ۳۰: ۱۲، ۱۳). شما دانش تورات را نه در دل متکبران و مغروران خواهید یافت، و نه در مغز سوداگرانی که به تقاضای شغل و پیشه خود زیاد سفر می‌کنند» (عرووین، ۵۵ الف). «هرکس با استفاده از مطالب تورات خود را بلند می‌کند و تکبر می‌فروشد، به چه می‌ماند؟ به لاشه مردار متعفن که سرراه افتاده است، و عابران از بوی تعفن آن بینی خود را می‌گیرند و زود از آن می‌گذرند، لکن اگر انسان خود را به خاطر مطالب تورات حقیر سازد، با خرما و خرنوب تغذیه کند، جامه‌های کهنه بر تن پوشد، و بر در خانه دانشمندان نگیهان شود، و عابران بگویند: بنظر میرسد که این شخص ابله و دیوانه است، سرانجام خواهی دید که تمام دانش تورات نصیب او شده است» (آووت ربی ناتان، ۱۱).

۱- یعنی آنکه در روز رستاخیز مردگان او زنده نخواهد شد.

۲- متانا نام مکانی است لکن به صورت يك کلمه عبری بمعنی «هدیه» است، و در اینجا اشاره به هدیه تورات می‌کند.

شواهد زیادی از تلمود در دست است حاکی از اینکه دانشمندان یهود، به صورت اعم، در تواضع و فروتنی و بردباری زبانه‌زد خاص و عام بوده‌اند. نمونه بارز در این مورد هیلل است که از همه دانشمندان مشهورتر و در عین حال از همه متواضع‌تر و بردبارتر بود، از سخنان محبوب وی این است: «پستی من سرافرازی من است، و سرافرازی من خواری من خواهد بود» (ویقرا ربا، ۱: ۵). در خطابه‌ای که پس از مرگ هیلل در رثای او خوانده شد این جمله جلب توجه می‌کند «دریغاً از آن مرد پارسا و فروتن که شاگرد و مرید عزرا بود» (سوطا، ۴۸ ب).

داستان زیر این جنبه طبیعت هیلل، یعنی تواضع و فروتنی او را به خوبی مجسم می‌سازد. «دانشمندان ما به ما چنین گفته‌اند: انسان باید همواره مانند هیلل بردبار و فروتن باشد و همچنین شمای سختگیر و زود خشم نباشد. دو تن با هم شرط بستند که هر کدام بتواند هیلل را به خشم آورد، چهارصد زوز. Zuz. (۱) از دیگری دریافت کند. آن روز بعد از ظهر جمعه بود و هیلل در خانه به گرمابه رفته بود. یکی از آن دو به درخانه او آمد و فریاد زد هیلل خانه است؟ (۲) هیلل جامه برتن کرد و به نزد آن شخص آمد و از او پرسید: فرزندم، چه می‌خواهی؟ آن مرد گفت: من از تو سؤالی دارم. هیلل گفت: هر چه می‌خواهی پیرس، مرد گفت: چرا کله بابل‌ها بیضی شکل است (۳) هیلل گفت: فرزندم، سؤال جالبی بود، سبب آن است که بابلیها قابله‌های خیره‌ای ندارند. آن مرد تشکر کرد و بازگشت و مسافتی دورتر چند لحظه درنگ کرد و دوباره به در خانه هیلل آمد و فریاد زد، هیلل خانه است؟ هیلل خود را پوشانید و نزد او آمد و پرسید: چه می‌خواهی، پسر؟ مرد گفت: از تو پرسشی دارم. هیلل گفت: سؤال کن، فرزندم. مرد گفت: چرا مردم شهر ترمود. Tarmud. چشمانی در هم رفته دارند؟ هیلل گفت: سؤال مهم و قابل توجهی از من کردی. علت آن است که آن مردم در اراضی شنزار به سر می‌برند. آن مرد باز تشکر کرد و ظاهراً قصد مراجعت نمود اما همینکه هیلل به خانه رفت و زمانی گذشت باز فریاد کرد، هیلل خانه است؟ هیلل برای بار سوم لباس خود را پوشید و به سوی او آمد و از وی پرسید: چه می‌خواهی فرزند؟ مرد گفت: می‌خواهم از تو چیزی سؤال کنم. هیلل گفت: هر چه می‌خواهی پیرس، پسر. مرد گفت: چرا مردم آفریقا پاهای پهن دارند؟ هیلل گفت: سؤال بسیار خوبی است، برای آنکه این مردم در سرزمینهای باتلاقی زندگی می‌کنند. مرد گفت: من هنوز مطالب بسیاری دارم که از تو پیرسم، لکن می‌ترسم که ترا ناراحت کنم و بر من خشم گیری. هیلل جامه را بدور خود پیچید و نشست و گفت: هر آنچه می‌خواهی از من پیرس. مرد گفت: آیا تو همان هیلل هستی که مردم تو را سرور اسرائیل می‌خوانند؟ هیلل گفت: آری، من هستم. مرد گفت: اگر چنین است، خدا کند که اشخاصی مانند تو در اسرائیل زیاد نشوند، هیلل با متانت پرسید: برای چه، فرزندم؟ مرد گفت: چونکه من چهارصد زوز به خاطر تو باخته‌ام. هیلل گفت: مواظب خودت باش که عصبی و خشمگین نشوی. هیلل شایستگی آن را دارد که تو چهارصد زوز دیگر به خاطر او به بازی، اما هیلل عصبانی نشود و بخشم نیاید» (شبات، ۳۰ ب: ۳۱ الف).

۱ - نام سگه‌ای است که در آن ادوار رایج بود.

۲ - این شیوه صدا زدن را که دور از ادب بود مخصوصاً برگزید تا به هیلل توهین کند و بدان وسیله او را به خشم آورد.

۳ - فرض از بابل سرزمینی است که اکنون ویرانه‌های آن باقیمانده است و بغت‌النصر یهودیان را در این سرزمین به اسارت

۴ - خیرات و صدقه

در میان عواملی که مشخص زندگی اخلاقی هستند، اشتیاق شدید به کمک کردن به هموعانی که نیاز به مساعدت دارند، جای برجسته‌ای را اشغال کرده است. کمک به مستمندان و دادن صدقه، به صورتی که در تلمود آمده است، به دو نوع مشخص تقسیم می‌شود. نوع اول دادن صدقه است که در زبان عبری «صدقا» Sedagah. گفته می‌شود.

استعمال این کلمه به معنی «کمک نقدی به فقرا» قابل توجه است، و طرز تلقی دانشمندان یهود را درباره این نوع مساعدت نشان می‌دهد. معنی اصلی و تحت‌اللفظی کلمه «صدقا»، «عدالت و نیکوکاری» است. برخی از دانشمندان به وجود این کلمه با مفهوم جدید آن در کتاب مقدس اشاره کرده‌اند. در بخشی از کتاب دانیال نبی که به زبان آرامی است، چنین جمله‌ای یافت می‌شود: گناهان خود را به، صیدقا، و خطایای خویش را با احسان نمودن بر فقیران فدیة بده» (دانیال، ۴: ۲۷). به این حقیقت که آیا کلمه صیدقا در اینجا به مفهوم عدالت و نیکوکاری است یا اینکه معنی صدقه را می‌دهد، به یقین نمی‌توان پی برد. ولی در کتاب «جامعه» که در قرن دوم قبل از میلاد تدوین شده است (۱)، می‌بینیم که این تغییر معنی کلمه صیدقا به صدقا به صورت قطعی انجام شده است. در آیه چهاردهم از باب سوم این کتاب که می‌گوید: «زیرا که اعانه دادن پدرت به فقرا فراموش نخواهد شد»، کلمه عبری برای اعانه دادن، «صدقا» است. و نیز آیه دهم از باب هفتم همین کتاب که گفته است: «از صدقه دادن غفلت مکن»، در عبری چنین است: «از صدقا بیخبر و غافل مباش».

تغییر معنی این کلمه اتفاقی نبوده است، و نتیجه معقول این اصل و عقیده است که احسان کردن به فقرا تنها عملی ناشی از لطف و شفقت احسان‌کننده نیست، بلکه وظیفه‌ای است که هر فرد باید آن را انجام دهد. با صدقه دادن، او نه تنها نیکوکاری می‌کند، بلکه عملی عادلانه نیز انجام می‌دهد. همه ما ملک انسان و امی است که از طرف آفریدگار عالم هستی، که جهان و هر چه در آن است به او تعلق دارد، به وی داده شده، و شخص به وسیله خیرات و احسان عطایای خداوند را به نحو منصفانه‌ای بین انبای بشر تقسیم می‌کند. تعریفی بهتر از آنچه در گفتار زیر آمده است نمی‌توان درباره اعتقاد دانشمندان یهود راجع به صدقا یافت: «از آنچه مال خداوند است در راه او بده، زیرا تو خود با آنچه که داری از آن او هستی». و همین‌طور داود گفته است: «زیرا همه چیز از جانب تو می‌آید، و از آنچه که از دست تو به ما رسیده است در راه تو داده‌ایم» (کتاب اول تواریخ ایام، ۲۹: ۱۴) (میشنا آووت، ۳: ۷ یا ۸). و این آیه این قانون تلمود را نیز توجیه می‌کند: «حتی فقری که از صدقه و اعانه‌ای که مردم بدو می‌دهند اعانه می‌کند، باید خود صدقه و اعانه بدهد» (گیطین، ۷ ب). بنابراین هیچ‌کس از انجام این وظیفه دینی معاف نیست.

انجام دادن یک عمل خیر و احسان کردن به مستمندان، نه تنها به نیازمندان کمک می‌کند، بلکه صدقه‌دهنده را نیز از یک سود روحانی برخوردار می‌سازد. «بیش از آنچه صاحبخانه برای سائل می‌کند، سائل برای صاحبخانه انجام می‌دهد» (و باو سود می‌رساند) (ویقرا ربا، ۳۴: ۸ یا ۱۰). شرحی جالب از گفتگویی که بین ربی عقیوا و تی نیوس روفوس. Tineius Rufus. حاکم رومی فلسطین درباره

۱ - مقصود از کتاب «جامعه سلیمان» که یکی از کتب مقدسه یهود بشمار می‌رود نیست. بلکه فرض از کتاب دیگری است (مترجم)

موضوع کمک به فقرا انجام گرفته به‌جای مانده است. «تی نیوس روفوس شریر از ربی عقیوا پرسید: اگر خدای شما فقیران و بینوایان را دوست میدارد. پس چرا معاش ایشان را فراهم نمی‌کند؟ ربی عقیوا پاسخ داد: برای آنکه ما بتوانیم به وسیلهٔ اعانه دادن به آنان از عقوبت دوزخ رهایی یابیم. حاکم رومی گفت: برعکس، این کار شما را به سرنگون شدن در جهنم محکوم خواهد کرد. برای تو مثالی می‌زنم. پادشاهی بر غلام خود خشم گرفت و او را زندانی کرد، و فرمان داد به او خوردنی و آشامیدنی ندهند. با وجود این کسی رفت و به آن غلام غذا و آشامیدنی داد. آیا وقتی پادشاه از این کار مطلع شود، بر وی خشم نخواهد گرفت؟ شما غلامان خدا خوانده شده‌اید، چنانکه گفته شده است: «زیرا فرزندان اسرائیل بندگان من هستند» (سفر لاویان، ۲۵: ۵۵). ربی عقیوادر جواب او گفت: من نیز برای تو مثالی می‌زنم. پادشاهی به فرزند خود خشم گرفت و او را در زندان محبوس ساخت، و فرمان داد به او خوردنی و آشامیدنی ندهند. با وجود این کسی رفت و به فرزند سلطان غذا و نوشیدنی داد. آیا وقتی پادشاه از این کار با خبر شود، به وی پاداش نمی‌دهد؟ ما فرزندان خدا خوانده شده‌ایم. چنانکه مکتوب است: «شما فرزندان خداوند خدای خودتان هستید» (سفر تثنیه، ۱۴: ۱). گذشته از آن مگر خداوند به توسط اشعیای نبی نقرموده است: مگر مقصود این نیست که نان خود را با شخص گرسنه تقسیم کنی، و فقیران رانده شده را به‌خانهٔ خود بیاوری؟ (اشعیاء، ۵۸: ۷، باوابترا، ۱۰ الف).

اعتقاد ربی عقیوا دربارهٔ اینکه احسان و صدقه وسیله‌ای برای کفارهٔ گناهان است، در جای دیگری نیز در تلمود یافت می‌شود: «کسی که ماندن خود را سر سفره طولانی می‌کند، باعث آن می‌شود که عمرش دراز گردد.

چون ممکن است فقیری به خانهٔ او آید، و او بخشی از اطعام خود را به وی بدهد. تمام مدتی که معبد بیت‌همیقداش آباد و برپا بود. قربانگاه گناهان اسرائیل را کفاره می‌کرد. لکن اکنون که بیت همیقداش وجود ندارد، سفرهٔ انسان باعث کفارهٔ گناهان او می‌شود» (بوسیلهٔ آوردن فقرا سر سفره و طعام دادن به ایشان) (بر اخوت، ۵۵ الف).

روایت زیر، عظمت قدر و منزلتی را که از دادن صدقه‌ها پدید می‌آید به خوبی نشان می‌دهد. «دربارهٔ ربی طرفون گفته‌اند که بسیار ثروتمند بود ولی به فقیران صدقه نمی‌داد. روزی ربی عقیوا او را ملاقات کرد و از پرسید: میل داری یک یا دو آبادی برای تو بخرم؟ ربی طرفون با این پیشنهاد موافقت کرد، و در دم چهار هزار دینار طلا بدو داد. ربی عقیوا آن زر را گرفت و بین مستمندان قسمت کرد. پس از زمانی ربی طرفون او را دید و از وی پرسید: آبادی‌هایی که برای من خریدی کجاست؟ ربی عقیوا دستش را گرفت و او را به مدرسه برد، کتاب مزامیر داود را آورد و آن را پیش روی او نهاد و هر دو به خواندن پرداختند، تا آنکه بدین آیه رسیدند: «او بذل نموده به فقرا بخشیده است، عدالت و نیکوکاری او تا به ابد پایدار است» (مزامیر داود، ۱۱۲: ۹). آنگاه ربی عقیوا به او گفت: این همان شهری است که برای تو خریده‌ام. ربی طرفون به پا ایستاد و او را بوسید و گفت: تو استاد و رهنمای من هستی. استاد من از لحاظ عقل و دانش، و رهنمای من در رفتار نیک و پسندیده. آنگاه مبلغ بیشتری پول به ربی عقیوا داد تا در راه خیرات و مبرات خرج کند» (سخت کلا. Kallah).

از آنجا که عمل مساعدت با فرزندان رنج‌دیده و بینوای آفریدگار جهان و دستگیری از آنها

مورد تأیید او قرار گرفته خداوند نیز رضایت خاطر خود را از شخص نیکوکار ابراز می‌دارد. این مطلب در منضمات کتاب مقدس یافت می‌شود، و آیه «صدقه و نیکوکاری انسان را از مرگ نجات می‌دهد» (امثال سلیمان، ۱۰: ۲)، در آن کتاب‌ها صورت تازه‌ای به خود می‌گیرد: «صدقه انسان را از مرگ نجات می‌بخشد، و همه گناهان او را پاک می‌کند. کسانی که صدقه می‌دهند و عدالت و نیکوکاری را اجرا می‌نمایند، از زندگی آکنده خواهند شد» (کتاب طوییا، ۱۲: ۹). داستانهای بسیاری در تلمود یافت می‌شود که همگی عظمت نیروی نجات بخش احسان و صدقه را از روی وقایعی که رخ داده است به خوبی نشان می‌دهد و نمونه‌هایی چند از این قرار است.

«ربی عقیوا دختری داشت که منجمان درباره او پیشگویی کرده بودند، زمانی که او وارد حبله می‌شود ماری او را خواهد گزید و خواهد مرد. ربی عقیوا همواره نگران این پیش آمد بود و از آن وحشت داشت. روز عروسی، دختر گل سینه خود را در شکاف دیوار اطاق حبله گذاشت تا مفقود نشود. و چنان اتفاق افتاد که سنجاق آن در چشم ماری که آنجا کمین کرده بود فرو رفت و مار را کشت. روز بعد هنگامی که عروس سنجاق را از شکاف دیوار بیرون کشید، مار مرده با آن بیرون آمد. و چون ربی عقیوا از ماجرا با خبر شد از دختر پرسید: تو چه کرده‌ای که چنین معجزه‌ای رخ داده است؟ دختر گفت: دیروز فقیری به درخانه ما آمد. در آن هنگام همه اهل خانه سرگرم کارهای عروسی بودند و کسی به آن فقیر اعتنائی نمی‌کرد. این بود که من برخاستم و هدیه عروسی را که تو بمن داده بودی به وی بخشیدم. ربی عقیوا به دختر گفت: تو کار نیک عظیمی را انجام داده‌ای، و همین باعث شد که بدین گونه معجز آسا از مرگ رهایی یابی. آنگاه ربی عقیوا بر منبر رفت و چنین موعظه کرد: نیکوکاری و صدقه انسان را از مرگ نجات می‌دهد، و نه تنها از مرگ مفاجات و نابهنگام، بلکه از خود مرگ» (شبات، ۱۵۶ ب).

«بنیامین نیکوکار متصدی صندوق اعانات بود زمانی که خشکسالی و قحطی حکمفرما بود، زنی به نزد او آمد و گفت: ای سرور، معاش مرا بده. بنیامین گفت: به مراسم عبادت معبد بیت همیقداش سوگند که در صندوق اعانات وجهی موجود نیست. زن گفت: سرورم، اگر تو معاش مرا ندهی، یک مادر با هفت فرزند از گرسنگی تلف خواهند شد. بنیامین ناگزیر شخصاً معاش آن زن و فرزندانش را تأمین کرد، و نگذاشت که آنها از گرسنگی بمیرند. چندی بعد بنیامین نیکوکار بیمار و مشرف به موت شد و فرشتگان خدمتگزار در پیشگاه ذات قدوس متبارک چنین عرض کردند: ای پروردگار عالم، تو خود فرموده‌ای که هر کس جان انسانی را حفظ کند و او را از مرگ نجات دهد، چنان است که گویی همه جهان را نجات داده و بقای آن را حفظ کرده است، اکنون آیا روا است که بنیامین نیکوکار که جانیک زن و هفت فرزند او را از مرگ نجات بخشیده است، خود جوانمرگ شود؟ این بود که حکم قضا درباره بنیامین بیدرتک لغو شد، و بیست و دو سال نیز بر عمر او افزودند» (باوئترا، ۱۱ الف).

«ربی مئیر به شهر مملّا. Mamla. رفت و دید که همه ساکنان شهر سیا هموی هستند (۱). وی بدانها گفت: شاید شما از اخلاف خاندان عهلی، Eli. هستید که درباره او گفته شده است: «و جمیع ذریت خاندان تو در جوانی خواهند مرد». کتاب اول سموئیل ۲: ۳۳ به او گفتند: ای استاد،

در حق ما دعای خیر کن . ربی مئیر گفت : بروید و به نیکوکاری و صدقه دادن پردازید ، و آن وقت شایستگی رسیدن به سنین پیری را کسب خواهید کرد» (برشیت ربا ، ۵۹ : ۱) .

سودهای سرشار بسیاری را نتیجه صدقه دادن و کمک به مستمندان دانسته‌اند . « انسان چه کند تا داری اولاد ذکر شود؟ پول خود را بیدریغ برای کمک به فقرا خرج کند » (باوابترا ، ۱۰ ب) . « هرکس که دنبال صدقه دادن می‌گردد ، ذات قدوس متبارک پول لازم را در اختیار او می‌گذارد تا بتواند با آن صدقه دهد » (باوابترا ، ۹ ب) . یعنی اینکه نیکی کردن و صدقه دادن برای انسان ثروت و سعادت می‌آورد . « اگر انسان می‌بیند که معاشش به سختی می‌گذرد ، قسمتی از آن را به عنوان صدقه به فقرا بدهد ، و به طریق اولی اگر استطاعتش بیشتر باشد ، باید صدقه زیادتری بدهد . هرکس که بخشی از مال خود را کنار می‌نهد و با آن به فقرا صدقه می‌دهد . از عقوبت دوزخ نجات خواهد یافت . مثال به دو میسر که از آب می‌گذشتند (تا بدان سوی رودخانه روند) . یکی از آنها پشم چیده بود ، و دیگری پشم ناچیده . آنکه پشم چیده بود ، به آسانی و به سلامت از آب گذشت ، ولی دیگری که پشم ناچیده بود ، نتوانست از آب بگذرد . (۱) گیطین ، ۷ الف) . یکی از دانشمندان به همسر خویش چنین اندرز می‌داد: هنگامی که مرد فقیری به در خانه ما می‌آید ، زودتر به او نان بده ، تا دیگران نیز همین رفتار را با فرزندان کنند . زن گفت تو آنان را نفرین می‌کنی؟ (۲) . شوهر پاسخ داد (ثروت و فقر) چرخی است که در جهان می‌گردد (و به همه کس خواهد رسید) (۳) (شبات ، ۱۵۱ ب) . مقصود آن دانشمند این بود که همسر او گدایی را از در خانه خالی برنگرداند یا اینکه او را معطل نکند ، تا اگر روزی فرزندان نیازمند و محتاج کمک دیگران شوند ، آنها را نومید باز نگردانند . اعانه دادن و کمک کردن به مستمندان از لحاظ دیگری نیز سبب ایمنی می‌شود . « وقتی که معبد بیت‌همیقداش آباد و برپا بود ، انسان شقل (۴) خود را به خزانه می‌داد و به آن وسیله گناهانش کفاره می‌شد (در صورتی که توبه کرده باشد) . لکن اکنون که بیت همیقداش دیگر وجود ندارد ، اگر مردم صدقه بدهند و به بینوایان رسیدگی کنند . چه بهتر ، و گرنه ملل بت‌پرست می‌آیند و اموال ایشان را به زور مصادره می‌کنند » . (باوابترا ، ۹ الف) . يك ضرب‌المثل چنین می‌گوید : « دری که برای نیکوکاری و صدقه باز نشود ، بر روی پزشک باز خواهد شد » (شیر هشیريم ربا ، مربوط به آیه ۱۱ از باب ۶ از غزل سلیمان) .

اگر از آنچه که گفته شد چنین استنتاج کنیم که صدقه دادن تنها به خاطر منافع مادی و معنوی باید انجام گیرد . مرتکب اشتباه شده‌ایم گفتارهای متعددی این نکته را تأیید می‌کند که نیکوکاری و دستگیری از بیچارگان به خاطر نفس آن به عنوان يك فضیلت و منقبت عالی ستوده شده است . فی‌المثل : « صدقه دادن و کمک کردن به محتاجان برابر است با همه فریضه‌های دیگر » (باوابترا ، ۹ الف) . « هرکس که به فقرا اعانه دهد و عدالت را اجرا کند ، چنان است که گویی همه جهان را آکنده از احسان و مهربانی کرده است » (سوکا ، ۴۹ ب) « مقام کسی که به بینوایان کمک میکند و صدقه می‌دهد . عالیترا از مقام کسی است که همه قربانی‌ها را تقدیم می‌نماید » (مأخذفوق) . « عالی‌است مقام نیکوکاری و دستگیری از نیازمندان

۱ - پشم بدن او در آب خیس شد و در نتیجه وزن او را سنگین کرد و باعث غرق شدنش گردید .

۲ - با تصور اینکه فرزندان روزی گدا خواهند شد .

۳ - یعنی هر ثروتمندی ممکن است بینوا شود و هر مستمندی نیز امکان دارد که دولتمند شود .

۴ - شقل سکه‌ای از نقره بود که هرکس باید همه ساله آن را به عنوان هدیه به خزانه بیت همیقداش ش‌بریزد .

که نجات ما (ماشیح) را نزدیک می‌کند» (باوئترا، ۱۰ الف). «نمک مال و ثروت انسان کاهش آن است» (۵) (کتوبوت، ۶۶ ب). «وقتی که یک گدا برادر خانه تو می‌ایستد، ذات قدوس متبارک در سمت راست او ایستاده است» (ویقرا ربا، ۳۴: ۹ یا ۱۰). «هرکس که از صدقه دادن چشمپوشی کند، چنان است که گویی بت‌ها را پرستیده است» (باوئترا، ۱۰ الف).

به‌زیانی که از صدقه دادن ناشیانه و از روی عدم تشخیص استحقاق گیرنده صدقه حاصل می‌شود پی برده و آن را تقبیح کرده‌اند. با وجود این، یکی از دانشمندان عقیده داشت که انسان نباید از احتمال اینکه مردم غیرمستحق و مزور نیز ممکن است از اعانات نیکوکاران برخوردار شوند، ناراحت شود، و به‌همین بهانه از اعانه دادن به فقرا خودداری کند. او می‌گفت: «ما باید از شیادانی که ممکن است در میان فقیران یافت شوند ممنون باشیم. زیرا اگر این شیادان وجود نداشتند، هرگاه فقرای واقعی از کسی صدقه می‌خواستند و آن‌کس بیدرنک نمی‌داد، مستوجب مجازات می‌شد» (یروشلمی پناه، ۸ ب). همین دانشمند که ربی‌العازربن پدات نام داشت، خود بی‌اندازه فقیر بود، و گاه می‌شد که چیزی برای خوردن نداشت (تعنیت، ۲۵ الف). معذالك درباره او گفته‌اند که همواره، پیش از خواندن نماز، اندکی صدقه می‌داد (باوئترا، ۱۰ الف).

این عقیده را که کمک به محتاجان هر قدر هم که مختصر باشد، باز مفید است، بدین گونه اظهار کرده‌اند: «مقصود این آیه چیست که می‌گوید: «او صدقه را همچون زره برتن کرد» (اشعیاء، ۵۹: ۱۷)؟ می‌خواهد بگوید همان‌طور که حلقه‌ای به حلقه‌ای می‌پیوندد تا زره بزرگی را تشکیل دهد، به‌همان ترتیب در مورد صدقه پشیزی پشیزی افزوده می‌شود و مبلغ کلانی را به وجود می‌آورد» (باوئترا، ۹ ب). تلمود درباره میزان کمک به فقرا چنین می‌گوید: «به فقیری که از شهری به شهر دیگر می‌رود، کمتر از يك قرص نان به ارزش يك پوندیون. Pundion. زمانی که چهار سئاد آرد يك سلع. Sela. ارزش دارد نمی‌دهند. اگر شب را در آنجا بیتوته کند، خوراک شب و وسایل خواب به او می‌دهند؛ و اگر در شب و روز شبانه آنجا منزل کند، سه وعده غذا به او می‌دهند» (شبات، ۱۱۸ الف)، زیرا خوردن سه وعده غذا در شبانه‌روز شبانه اجباری است.

صدقه نباید فقط يك بخش ساده باشد، بلکه حال و وضع سائل، و نوع زندگی او باید مورد توجه قرار گیرد. «البته دست خود را برای او بگشا، و به قدر کفایت و موافق احتیاجش به او قرض بده» (سفر تثنیه، ۱۵: ۸). به تو دستور داده نشده است که او را ثروتمند سازی، بلکه باید آنچه را که او بدان احتیاج دارد به او بدهی، حتی اگر يك اسب و یا يك غلام لازم داشته باشد. درباره هیلل روایت می‌کنند که زمانی به فقیری که در خاندانی ثروتمند به دنیا آمده بود، اسب خود را که با آن به محل کار می‌رفت و غلام خود را که در خدمتش بود هدیه کرد» (سیفره دواریم، مربوط به آیه فوق، بند ۱۳۶، صفحه ۹۸ ب). در يك روایت دیگر این را نیز افزوده‌اند که يك روز که هیلل نتوانسته بود به آن شخص غلامی ببخشد تا پیشاپیش اسبش بدود، خود این کار را انجام داد (کتوبوت، ۶۷ ب). انسان نباید چنین بیندیشد که با دادن صدقه مختصری به سائل، وظیفه خود را انجام داده است

۱ - یعنی وقتی انسان قسمتی از مال خود را به‌عنوان اعانه به محتاجان ببخشد و ثروت خود را بدین وسیله کاهش دهد، لذت بیشتری از آن می‌برد. همان‌طور که نمک زدن به گوشت از فساد آن جلوگیری می‌کند و طعم بهتری به آن می‌دهد. در زبان عبری کلمات «حسد» Hessed. به معنی احسان و «خسر» Hesser. به معنی کاهش از حیث نوشتن و تلفظ بهم نزدیک است.

« خوشا به حال کسی که درباره فقیر تفکر می‌کند » (مزامیر داود، ۴۱: ۱). نوشته نشده است: « خوشا به حال کسی که به فقیر صدقه می‌دهد ». این آیه درباره شخصی است که همواره در اندیشه است تا راهی پیدا کند تا عمل صدقه دادن را به بهترین وجه انجام دهد » (یروشلمی پناه، ۸ ب). در همین زمینه چنین گفته‌اند: « مقام و درجه آن کس که پولش را به فقیران وام می‌دهد از مقام و درجه کسی که به آنها فقط صدقه می‌دهد عالیتر است. و بهتر از همه آن کس است که ثروت خود را در شرکتی با یک فقیر به کار می‌اندازد » (تا آن مستمند با سرمایه او کار کند و منافع حاصله را با هم قسمت نمایند) (شبات، ۶۳ الف).

به فقرا از لحاظ دیگری نیز باید توجه نمود. « اگر انسان تمام هدایای خوب دنیا را با چهره‌ای عبوس و در هم‌رفته به‌هم‌نوع خود بدهد، تورات نسبت به او چنین حکم می‌کند که گویی چیزی به‌وی نداده است. لکن آن کس که هم‌نوع خود را با چهره‌ای گشاده و خندان می‌پذیرد، حتی اگر هم چیزی به او ندهد، تورات نسبت به او چنین حکم می‌کند که گویی همه هدایای خوب جهان را به‌وی داده‌است » (آووت ربی‌ناقان، ۱۳). « اگر جانت را برای شخص گرسنه به‌در کنی » (اشعیا، ۵۸: ۱۰)، « یعنی آنکه اگر چیزی نداری به او بدهی، او را با سخنان دلاویز تسلی ده و به وی بگو: ای کاش (جانم فدای تو باد)، چونکه چیزی ندارم که به تو بدهم » (ویقرا، ۳۴: ۱۵).

از همه مهمتر این که اعانت هنگامی حقیقی است که در نهان انجام شود. بهترین نوع کمک به نیازمندان آن است که « انسان بخشش کند بی آنکه بداند چه کسی آن را دریافت می‌دارد، و دریافت‌کننده بخشش نیز نداند چه کسی به او کمک کرده‌است » (باوا بترا، ۱۰ ب). چنین نقل شده است که « در معبد بیت همیقداش حجره‌ای بود به نام «حجره اعانات محرمانه»، و اشخاص خداترس اعانه‌های خود را پنهانی در آن حجره می‌ریختند، و فقرایی که از اخلاف خاندانهای ثروتمند و مشهور بودند، محرمانه از آن امرار معاش می‌کردند » (میشنا شقالیم، ۶: ۵). مؤسسه مشابهی در هریک از شهرهای فلسطین وجود داشت (توسیفتا شقالیم، ۲: ۱۶). « یکی از دانشمندان شخصی را دید که درملاء عام یک زوز به فقیری داد. آن دانشمند گفت: بهتر آن بود که چیزی به او نمی‌دادی، تا آنکه دادی و او را خجلت زده کردی » (حگیگا، ۵ الف).

تا اینجا درباره نخستین صورت نیکوکاری که همان صدقه دادن باشد صحبت شد. صورت دوم که « گمیلوت حسادیم » Gemiluth hasadim. یعنی احسان و نیکوکاری نام دارد، از لحاظ کیفیت اخلاقی عالیتر از صورت اول است، و برای نوع بشر ارزش بیشتری دارد. « گمیلوت حسادیم » یکی از سه ستونی است که جهان بمعنی نظام اجتماعی روی آنها استوار است (میشنا آووت، ۱: ۲). این دو وجه احسان و نیکوکاری را بدین گونه با یکدیگر مقابله کرده‌اند: « احسان و نیکوکاری از سه لحاظ بزرگتر و مهمتر از صدقه دادن است. صدقه دادن با پول انجام می‌شود، لکن احسان هم با خدمت شخصی عمل می‌گردد و هم با پول. صدقه به فقرا داده می‌شود، اما نیکوکاری هم درباره فقرا انجام می‌گیرد و هم درباره اغنیا. صدقه را فقط می‌توان به اشخاص زنده داد، در صورتی که احسان را هم درباره زندگان می‌توان انجام داد و هم درباره مردگان » (سوکا، ۴۹ ب). « اسفار پنجگانه با شرح یک احسان شروع می‌شود، و با شرح احسان دیگری ختم می‌گردد. در آغاز گفته شده است: « و خداوند خدا برای آدم و برای همسرش جامه‌هایی از پوست ساخت و ایشان را پوشانید » (سفر پیدایش، ۳: ۲۱)، و در پایان

گفته شده است: « و او (خداوند) وی را (موسی را) در دره دفن کرد » (سفر تثئیه ، ۳۴ : ۶ ، سوطا ، ۱۴ الف) .

بنابراین ، گمیوت حسادیم ، شامل آنگونه اعمال نیک می‌شود که مشکلات محنت‌زدگان را می‌گشاید و بار غم آنان را سبکتر می‌کند ، و رابطه بین انسانها را مطبوعتر می‌سازد . لکن بعضی از این اعمال بیش از کارهای خیر دیگر مورد توجه قرار گرفته‌اند . یکی از آنها مهمان‌نوازی و پذیرایی از مسافران و غریبان است . این کار ، مانند عیادت از بیماران ، از جمله کارهای نیکی است که « انسان ثمره آن را در این دنیا می‌خورد ، و اصل سرمایه آن در جهان آینده برای او باقی می‌ماند » (شبات ، ۱۲۷ الف) . درباره مهمان‌نوازی و پذیرایی از غریبان مستمند گفته شده است : « پذیرایی از مسافران و غریبان مهمتر است تا پذیرایی از شخصینا » (مأخذ فوق) و چنین اندرزی هم داریم : « در خانهات (برای پذیرایی از مهمانان و غریبان) همیشه باز باشد ، و فقرا اعضای خانواده تو محسوب شوند » (میشنا آووت ، ۱ : ۵) . دوتن از قهرمانان کتاب مقدس که به واسطه میهمان‌نوازی مورد ستایش قرار گرفته‌اند ، ایوب و ابراهیم هستند . از ایوب نقل کرده‌اند که « او چهار در برای خانه خود در چهار جهت اصلی ساخته بود ، تا فقیران برای یافتن مدخل منزل وی تکاپو نکنند و در زحمت نباشند » (آووت ربی ناتان ، ۷) . و تورات نیز درباره ابراهیم چنین می‌گوید : « ابراهیم یک درخت گز (بصری اشل) در برشوع کاشت » (سفر پیدایش ، ۲۱ : ۳۳) . درباره این آیه چنین تفسیر کرده‌اند : « اشل » اشاره به میهمان‌نوائی است که ابراهیم در آن از مسافران و غریبان پذیرایی می‌کرد . پس از آنکه ایشان می‌خوردند و می‌نوشیدند (۱) ، و او میگفت : شب را در اینجا بیتوته کنید و خدا را سپاس گوئید » (برشیت ربا ، ۵۴ : ۶ یا ۸) . گفته‌اند که در ، خانه ابراهیم نیز همواره بروی مسافران و غریبان باز بود (مأخذ فوق ، ۴۸ : ۹) . درباره راهونا گفته‌اند که « هر وقت برای صرف طعام سر سفره می‌نشست ، درهای خانه را می‌گشود و می‌گفت : هر کس که نیازمند است بیاید و بخورد » (تمنیت ، ۲۰ ب) .

درباره اهمیت فوق‌العاده فریضه سرپرستی و توجه از یتیمان قبلا گفته شده است . کار خیر دیگری که بسیار از آن تمجید کرده‌اند ، کمک کردن به دوشیزگان است ، بویژه اگر دوشیزه‌ای فقیر باشد که با فراهم آوردن وسایل عروسی از قبیل البسه و سایر لوازم و دادن جهیزیه تسهیلاتی فراهم آورند که بتواند آبرومندانه ازدواج کند . این عمل شفقت‌آمیز در نبوت میکاه که ابلاغ‌کننده اراده و فرمان الهی است ، چنین تشریح شده است : « ای مرد از آنچه نیکو است ترا اخبار نموده است و خداوند از تو چه چیز را می‌طلبد ، غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمائی » (میکاه ، ۶ : ۸) . « انصاف را به جای آوری » ، یعنی آنکه عادلانه قضاوت کنی . « رحمت را دوست بداری » ، یعنی کارهای خیر انجام دهی و به مردم احسان نمایی . « با فروتنی سلوک نمائی » ، یعنی آنکه مردگان بیصاحب را دفن کنی ، و وسیله ازدواج دختران بی‌کس و تهیدست را فراهم سازی » (۲) (مکوت ، ۲۴ الف) .

۱ - چنین تفسیر کرده‌اند که کلمه « اشل » از حروف اول سه کلمه « اخیلا » (خوردن) « شتیه » (نوشیدن) و « لینا » (بیتوته کردن) تشکیل یافته است .

۲ - رابطه بین این دو عمل را باید در این موضوع که در زبان عبری کلمه فروتنی به معنی معجوبیت است هم می‌آید جستجو کرد . کوشش برای آنکه مرده بیصاحبی با احترام دفن شود و در انتظار مردم خوار نگردد ، و کمک به یک دختر فقیر تا ازدواج کند و در خانه نماند ، همه اینها وسیله‌ای برای ترویج اخلاق حسنه است .

عیادت از بیماران وجه دیگر از احسان و کارهای خیر است که در اجرای آن سفارش فراوان کرده‌اند. این خود یکی از اعمال خداوند است که انسان باید از آن تقلید کند. «آن‌کس که از يك مريض عیادت می‌کند، يك شصتم بیماری او را از وی دور می‌نماید». (تلمود درباره گفتار فوق چنین اظهار نظر می‌کند): «اگر این مطلب حقیقت داشته باشد، پس شصت نفر از يك بیمار عیادت کنند، و او را از بستر بیماری پایین آورند». (سپس تلمود در جواب ایراد خود می‌گوید): «مقصود از این گفته آن است که هر عیادت‌کننده يك شصتم از آن قسمت از بیماری را که پس از عیادت دیگران باقی مانده است دور می‌کند» (نداریم، ۳۹ ب). «زمانی یکی از شاگردان ربی عقیوا بیمار بود و هیچ‌یک از دانشمندان به عیادت او نرفتند. لکن ربی عقیوا از او عیادت کرد، و چون اطاق او را رفت و آب‌پاشی کرد، و از او پرستاری نمود، بیمار سلامت خویش را بازیافت و به استاد خود گفت: ای سرور من، تو زندگی را به من بازگردانیدی. ربی عقیوا بیرون آمد و چنین موعظه کرد: هرکس که از يك مريض عیادت نکند، چنان است که گویی خون ریخته است» (نداریم، ۴۰ الف). دانشمند دیگری گفته است: «هرکس که از يك بیمار عیادت می‌کند، باعث بهبود او می‌شود. و آن‌کس که بیمار را عیادت نمی‌کند، سبب مرگ او می‌گردد» (مأخذ فوق).

عالیترین احسانها احسانی است که درباره مردگان انجام می‌گیرد، زیرا انسان این کار را از روی نیت پاک و بی‌غرض و بدون چشمداشت انجام می‌دهد. یعقوب به یوسف گفت: «با من از روی احسان و حقیقت رفتار کن، و تمنا دارم که مرا در مصر دفن نمایی» (سفر پیدایش، ۴۷: ۲۹). دانشمندان پرسیده‌اند: «مگر احسان غیرحقیقی هم یافت می‌شود؟ باید گفت مقصود یعقوب از این سخنان چنین بود: اگر تو پس از مرگ من درباره احسان کنی، این يك احسان حقیقی خواهد بود» (برشیت ربا، ۹۶: ۵). جنازه مرده‌ای که دفن‌کننده‌ای نداشته باشد، در زبان عبری «مت میصوا»، یعنی مرده‌ای که دفن آن يك فریضه مذهبی است خوانده می‌شود. تدفین يك مردهٔ بی‌کس آن‌چنان واجب و با اهمیت است که اگر کسی برای این کار یافت نشود، حتی يك کاهن اعظم که نذیره نیز باشد باید شخصاً آنرا انجام دهد، با وجود آنکه کاهن اعظم یا نذیره حق ندارند در هیچ مورد دیگر خود را بر اثر تماس با نعش مرده پلید سازند (سيفره بمیدبار، ۲۶، صفحه ۹ الف).

شرکت در مراسم تشییع جنازه مردگان، وظیفه و فریضه‌ای بس مهم و مقدس است. «آموزش تورات را به خاطر بیرون بردن و تدفین يك جنازه، و یا برای فراهم آوردن وسایل ازدواج و عروسی يك دختر موقتاً تعطیل می‌کنند» (مگیلا، ۳ ب). «هرکس ببیند جنازه‌ای را برای دفن می‌برند و همراه آن نرود، گناهی را که در این آیه از آن یاد شده است مرتکب می‌شود: «هرکه فقیر (۱) را استهزاء کند آفریننده خویش را مذمت می‌کند» (امثال سلیمان، ۱۷: ۵). و اگر همراه جنازه برود، پاداشش چیست؟ کتاب مقدس دربارهٔ او گفته است: «هرکه بر فقیر رحم می‌کند، و امی را به خداوند داده است» (امثال سلیمان، ۱۹: ۱۷). «و آن‌کس که به مسکین رحم می‌کند، خداوند را عزت نموده است» (امثال سلیمان، ۱۴: ۳۱) (براخوت، ۱۸ الف). در آخر، وظیفهٔ تسلیت دادن به سوگواران را باید یادآور شد که آن نیز از جمله کارهایی است که انسان باید آنرا از خداوند تقلید کند. در ضمن چنین اندرزی هم داده

شده است: « به‌همنوع خود در ساعتی که مرده وابسته به او پیش چشمش روی زمین افتاده است تسلیم مده » (میشنا آووت، ۴: ۲۳) زیرا معمولاً انسان در چنین وضعی آن خلق و ظرفیت را ندارد که سخنان تسلیم‌آمیز بشنود و آن را بپذیرد. در پی تدفین مردگان، هفت روز سوگواری فرامی‌رسد که در طی آن باید از عزاداران دیدن‌کرد و به‌ایشان تسلیم گفت.

۵- درستکاری

فضیلت و منقبت برجسته‌ای که بیش از فضایل دیگر سبب امتیاز زندگی اخلاقی می‌شود، صداقت و درستکاری در داد و ستد و معاملات بازرگانی است، و تلمود اهمیت بسیاری برای آن قائل شده است و در این باره چنین گفتاری هست: « وقتی که انسان را (پس از مرگ) به‌دادگاه عدل الهی می‌آورند، نخستین سؤالی که از او می‌کنند چنین است: آیا در دادوستد و معاملات خود درستکار بوده‌ای؟ » (شبات، ۳۱ الف) گفتار زیر نیز به‌همان اندازه مؤکد است: « و اگر آنچه را که در نظر او (خداوند) درست و شایسته است انجام دهی » (سفر خروج، ۱۵: ۲۶)، این آیه مربوط به معاملات بازرگانی است، و چنین تعلیم می‌دهد که هرکس که به‌درستی و امانت رفتار می‌کند، نزد هم‌نوعان خود محبوب است، و آنچه‌است که گویی همه فریضه‌های تورات را به‌جا آورده است » (مخیلتا، مربوط به آیه فوق، صفحه ۴۶ الف).

نتیجه مصیبت بار نادرستی در زندگی اجتماعی، در این آیه نشان داده شده است: « اورشلیم بدین جهت ویران شد که افراد امین و درستکار از میان آن رخت بر بستند » (شبات، ۱۱۹ ب). تلمود قوانین دقیق و مؤکدی را جهت انتظام جهان داد و ستد و معاملات تجارتنی وضع کرده است. برای نمونه می‌توان قوانین زیر را ذکر کرد: « دکاندار باید پیمان‌های خود را هفته‌ای دوبار، و زنه‌های خود را هفته‌ای یک بار، و ترازوی خود را بعد از هر بار توزین پاک‌کند » (میشنا باوآترا، ۵: ۱۰). « در قضاوت، در اندازه‌گیری، در توزین یا در پیمان‌کردن بی‌انصافی نکنید » (سفر لاویان، ۱۹: ۳۵). « در اندازه‌گیری، مقصود از اندازه‌گیری و مساحی زمین است. انسان نباید زمین را برای یک نفر در تابستان و برای شخص دیگر در زمستان اندازه‌گیری کند (۱). « در توزین، یعنی آنکه نباید وزنه‌های خود را در میان نمک بگذارد. (۲). « در پیمان‌کردن، مقصود آنکه او نباید مایعاتی را که پیمان می‌کند با کف روی پیمان به‌مشتری بدهد. (چون بدین وسیله مقدار کمتری از آن مایع را خواهد داد. باید صبر کند تا کف تمام شود و سپس پیمان را لبریز نماید) » (باوامصیعا، ۶۱ ب).

« از کجا بدانیم در محلی که پیمان را زیادتر از حد معمول پر می‌کنند (و به‌مشتری جنس بیشتری می‌دهند)، نباید پیمان را دقیقاً واحد لازم پر کنیم و بالعکس؟ زیرا در تورات نوشته شده است: « پیمان‌ها را کامل باشد » (سفر تثیبه، ۲۵: ۱۵). و از کجا می‌دانیم در اجتماعی که معمول است پیمان را بیشتر از حد لازم پر کنند، فروشنده بگوید: « من با پیمان دقیق می‌پیمایم، و در مقابل قیمت جنس را پایین می‌آورم، و یا در اجتماعی که مرسوم است پیمان را دقیقاً پر کنند، دکاندار بگوید: « من پیمان را بیش

۱ - اگر بنا باشد که قطعه زمینی را بین دو یا چند نفر تقسیم کنند، مساحی همه قطعات باید در یک زمان انجام شود. زیرا در تابستان طناب اندازه‌گیری خشک و کوتاه می‌شود، و در زمستان بر اثر رطوبت هوا درازتر می‌گردد.
۲ - این کار باعث می‌شود که وزنه‌ها کمی سنگینتر گردند.

از حد معمول بپرخواهم کرد و در عوض قیمت را بالا خواهم برد»، آنها حق ندارند چنین کنند؟ از این جا که در تورات گفته شده است: «پیمانات کامل و عادلانه باشد». و از کجا بدانیم در اجتماعی که دکاندار معمولاً کفه ترازو را به نفع مشتری می‌چرباند، ما نباید چیزی را دقیقاً وزن کنیم و بالعکس؟ زیرا در تورات مکتوب است: «وزنه‌ات کامل باشد». و از کجا مدلل است در اجتماعی که معمول است دکاندار کفه ترازو را به نفع خریدار بچرباند، او حق ندارد بگوید: «من جنس را دقیقاً وزن می‌کنم و در مقابل قیمت آن را پایین می‌آورم»، و یا در اجتماعی که جنس را دقیقاً وزن می‌کنند، او مجاز نیست بگوید: «من کفه ترازو را به نفع مشتری می‌چربانم و در عوض قیمت جنس را بالا می‌برم»؟ زیرا تورات گفته است: «وزنه‌ات کامل و عادلانه باشد» (باو ابتر، ۸۹ الف). از آنجا که با پیروی نکردن از رسم محصول اجتماع، این امکان وجود دارد که دکاندار ثقل و کمفروشی کند، به همین جهت این گونه انحرافات را مجاز ندانسته‌اند.

حتی رسوم ناشایسته‌ای را که اکنون در نظر مردم قانونی جلوه می‌کنند، تلمود مردود و منفور می‌داند. «درباره اشخاصی که محصولات را اختکار می‌کنند (تا قیمت آن را بالا ببرند)، رباخواری می‌کنند، کمفروشی می‌کنند، و با اشاعه اخبار دروغ باعث بالا رفتن بی‌جهت قیمت‌ها می‌شوند، کتاب مقدس چنین می‌گوید: «خداوند به جلال یعقوب سوگند یاد کرده است که هیچ‌یک از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد» (عاموس، ۸: ۷، باو ابتر، ۹۰ ب).

روایات بسیاری نشان می‌دهد که دانشمندان و پیشوایان دینی یهود تا چه حد در معاملات خود دقیق و درستکار بوده‌اند. «درباره ربی پینحاس بن یائیر چنین روایت کرده‌اند که در یکی از شهرهای جنوب فلسطین میزیست. چند تن که برای کسب معاش بدانجا آمده بودند، دو پیمانه بزرگ جو با خود داشتند، و آن را به رسم امانت به وی سپردند. به هنگام عزیمت از یاد بردند که امانت خود را پس بگیرند و پی‌کار خود رفتند. ربی پینحاس آن جوها را کاشت و محصول آن را انبار کرد، و این کار را هفت سال متوالی تکرار نمود. پس از گذشت هفت سال آن چند تن به نزد او آمدند و دو پیمانه جو فراموش شده خود را مطالبه کردند. ربی پینحاس آنان را شناخت و گفت: بیائید و مال خود را ببرید، و چندین انبار پر از جو به ایشان تحویل داد. و درباره شیمعون بن شطح حکایت می‌کنند که درازگوشی را از یک اعرابی خرید. شاگردانش گوهر گرانبهایی را به گردن درازگوش آویخته یافتند، و شادی کنان به استاد خود گفتند: ای سرور ما، مضمون این آیه: «برکت الهی انسان را ثروتمند می‌سازد» (امثال سلیمان، ۱۰: ۲۲)، درباره تو ثابت شد. وی بدیشان پاسخ داد: من یک درازگوش خریده‌ام و نه یک جواهر. سپس رفت و آن گوهر را به صاحبش بازگردانید. و آن مرد حیرت‌زده بانگ برآورد و گفت: متبارک باد خدای شیمعون بن شطح» (دواریم ربا، ۳: ۳ یا ۵).

نه تنها دزدی و ثقل بلکه به کار بردن هر نوع خدعه و نیرنگ، و فریب دادن مردم، به هر صورت که باشد ممنوع است. «هفت نوع دزد یافت می‌شود، و سرشته همه آنها کسی است که ممنوع خود را فریب می‌دهد» (توسیف‌تا باواقما، ۷: ۸). «فریب دادن مردم ممنوع است، حتی اگر آنها بت‌پرست باشند» (حولین، ۹۴ الف). «پارسایان و درستکاران، چون گفتند آری همان است و چون گفتند نی همان (۱)» (روت ربا مربوط به آیه ۱۸ از باب سوم کتاب روت). «ذات قدوس متبارک آن کس

راکه با زبان و دهان خود يك چیز می‌گوید و در دل فکر دیگری می‌کند ، دشمن می‌دارد » (پساخیم ، ۱۱۳ ب) .

۶- عفو و بخشایش

هماهنگی و نظامی که باید بر جامعه حکمفرما باشد ، ناگزیر گاه به واسطهٔ اختلافاتی که میان افراد روی می‌دهد مختل می‌شود . در نتیجه تمایل و علاقهٔ يك انسان خوب و صلحجو باید آن باشد که کوشش کند تا مناقشات افراد هرچه زودتر پایان یابد ، و روابط صلح آمیز از نو میان مردم برقرار گردد . برای رسیدن به این مقصود ، دو شرط اساسی در کار است . نخست آنکه شخصی که نسبت به همنوع خود خطایی کرده است . بخطای خود واقف و معترف باشد ، و دیگر آنکه از فردی که مورد توهین و آزار و آسیب او قرار گرفته است طلب عفو و بخشایش کند .

تلمود در این مورد بسیار سختگیر است ، و حتی روشی را که باید برای رفع اختلافات و دشمنی‌ها به کار برده شود ، شرح داده است . « کسی که نسبت به همنوع خود مرتکب خطایی شده است ، باید بدو بگوید : من نسبت به تو خطا کرده‌ام ، و از او عذرخواهی کند . اگر طرف از وی پذیرفت و خطای او را بخشود ، چه بهتر ، و گرنه آن گناهکار باید اشخاصی را بیاورد و در حضور ایشان از او عذرخواهی و دلجویی کند و او را از خشم فرود آورد . چنانکه گفته شده است : « او صف‌هائی (از مردان) جلوی اشخاص پیا کند و بگوید : من خطا کرده‌ام و آنچه را که راست و صواب بود منحرف ساختم و آن برای من سودی نداشت » (ایوب ، ۳۳ : ۲۷) . اگر این کار را بکند ، کتاب مقدس دربارهٔ او می‌گوید : « او جان خود را از فرو رفتن به حفرةٔ هلاکت نجات داد ، و زندگی او روشنائی را خواهد دید » (مأخذ فوق ، آیه ۲۸) . اگر کسی که نسبت بدو خطاب شده است مرده باشد ، خطاکار باید از او بر مزارش عذرخواهی کند و چنین بگوید : من نسبت به تو خطا کرده‌ام » (یروشلمی یوما ، ۹ ج) .

دانشمند دیگری چنین گفته است : « اگر کسی اشتباهاً نسبت به دیگری ظنن شود ، باید از او عذرخواهی و دلجویی نماید . و این نیز کافی نیست ، بلکه باید او را دعای خیر کند » (براخوت ، ۳۱ ب) . و حدی برای تعداد دفعات تکاپوی عذرخواهی و دلجویی قائل شده‌اند . بنا به يك نظر ، نه بیش از سه بار . (یوما ، ۸۷ الف) . یکی از دانشمندان دربارهٔ خود گفته است : « هرگز نفرین همنوع من بالای بسترم بر نیامده است » (مگیلا ، ۲۸ الف) . مقصود وی آن بود که همیشه پیش از رفتن به بستر و خوابیدن ، کوشش می‌کرده است از کسانی که در طی روز نسبت به ایشان خطایی مرتکب شده بود دلجویی نماید و نفرین آنها را پشت سر خود نگذارد ، و همواره در این کار موفق می‌شده است .

از طرف دیگر ، وظیفهٔ شخصی که نسبت بدو خطایی شده آن است که وقتی از او عذرخواهی می‌شود ، آن را بپذیرد ، خطاکار را عفو کند ، و کینه‌ای از او در دل نگاه ندارد . گفته‌اند : « انسان باید پیوسته مانند نی نرم و قابل انعطاف باشد ، و هرگز چون درخت سرو آزاد سخت و خشن نباشد » (تعنیت ، ۲۰ ب) . « اگر همنوعت به تو اهانتی کرد ، او را عفو کن » (آووت ربی ناتان ، ۴۱) . یکی از دانشمندان هنگام رفتن به بستر ، این دعا را می‌خواند : « هر کس که مرا رنجی داده و ناراحت کرده است ، خداوند او را ببخشد » (مگیلا ، ۲۸ الف) .

يك توفیه عاقلانه که باعث کم شدن نزاعها می‌شود، و چون نزاعی برپا شد به سرعت آن را فرو می‌نشانند، چنین است: « اگر نسبت به هم‌نوع خود بدی کوچکی کردی، آن بدی در چشم تو بزرگ نماید. و اگر به او نیکی فراوانی کردی، این نیکی در نظر تو اندک نماید. و اگر او درباره‌ی تو نیکی کرده باشد، آن نیکی در چشم تو عظیم نماید. و اگر وی به تو بدی کرده باشد آن بدی در نظر تو ناچیز جلوه کند » (آووت ربی ناتان، ۴۱).

درباره‌ی فرمانی که در آیه ۱۸ از باب ۱۹ از سفر لایوان آمده است: « از کسی انتقام مکش و کینه کسی را در دل نگاه مدار » چنین تفسیر شده است: « انتقام کشیدن کدام، و کینه در دل نگاه داشتن چگونه است؟ انتقام کشیدن آن است که فی‌المثل شخصی به هم‌نوع خود بگوید: داست را به من عاریت بده، و او خواهش وی را رد کند و روز بعد همانکس که از دادن داس امتناع کرد به اولی بگوید تبرت را به من عاریت بده، و او پاسخ دهد: همان‌طور که تو داست را به من ندادی، من نیز تبرم را بتو نخواهم داد و کینه در دل نگاه داشتن چنین است که فی‌المثل کسی به هم‌نوع خود بگوید: تبرت را به من عاریت بده، و او خواهش وی را انجام ندهد. روز دیگر شخص اخیر به اولی بگوید: جامه‌ات را بمن عاریت بده، و او بگوید: بیا بگیر. من مانند تو نیستم که چون کسی چیزی را از من به عاریت بخواهد، آن را از وی دریغ دارم... افرادی که مورد اهانت و خفت قرار می‌گیرند و با وجود این به کسی اهانت نمی‌کنند و بر او خفت وارد نمی‌آورند، سرزنش می‌شنوند و پاسخی به آن نمی‌دهند، (فرامین الهی را) از روی عشق و علاقه انجام می‌دهند، و از رنج کشیدن شاد هستند و شکایتی نمی‌کنند، کتاب مقدس درباره‌ی آنان چنین می‌گوید: « و دوستداران او (خداوند) همچون خورشید که در قوتش طلوع می‌کند خواهند بود ». (سفر داوران، ۵: ۳۱). آن‌کس که از تلافی کردن بدیها چشم می‌پوشد، یعنی وقتی از او طلب عفو می‌کنند او نیز گذشته‌ها را فراموش می‌کند و بدی هم‌نوع خود را می‌بخشاید، همه گناهانش آمرزیده می‌شود » (یوما، ۲۳ الف).

رد کردن خواهش عفو و نپذیرفتن پیشنهاد آشتی، عملی است که سخت مورد مذمت و تقیح قرار گرفته است. « هر کس که بر مخلوقات خدا ترحم می‌کند (و بدیهای را که نسبت بدو شده است می‌بخشاید)، از جانب پروردگار نیز برای او ترحم می‌کنند. و هر کس که بر آفریدگان خداوند ترحم نمی‌کند، از جانب کردگار نیز برای او ترحم نمی‌نمایند » (شبات، ۱۵۱ ب). آیه زیر همواره ورد زبان یکی از دانشمندان است که در قرن اول میلادی می‌زیسته است بود: « وقتی که دشمنت سرنگون می‌شود شادی مکن، و هنگامی که او دچار لغزش می‌گردد و بزمین می‌خورد، دل تو شاد نشود، مبادا خداوند این را ببیند و در نظرش ناپسند آید و غضب خود را از وی برگرداند » (امثال سلیمان، ۲۴: ۱۷، ۱۸، میشنا آووت، ۴: ۱۹ یا ۲۴). مقصود این آیه آن است کسی که از عفو کردن مضایقه می‌کند، و بغض و کینه را در دل خود نگاه می‌دارد، و از اینکه مصیبتی بر دیگری وارد می‌آید شاد می‌شود، چنین کس مقصر خوانده می‌شود، و خشم خداوند از طرف مقابل او بر می‌گردد و به جانب خود او منتظف می‌گردد.

۷- اعتدال و میانه‌روی

تلمود در مورد تمتع بردن انسان از لذات زندگی طرز تلقی خاصی را اتخاذ کرده است. با در نظر

گرفتن این اصل که هرچه خداوند برای استفاده نوع بشر آفریده است اساساً باید خوب باشد، تلمود نه تنها انسان را به بهره بردن از آن اندرز می‌دهد، بلکه کسانی را که خود را از خوشیهای مشروع زندگی محروم می‌کنند، سزاوار سرزنش می‌داند. دانشمندان یهود بر این اعتقادند که خداوند می‌خواهد بندگانش شاد و شادمان باشند، و از این رو دوری جستن از خوشیهای جسمانی و رفاه و لذات مادی را گناهی عمدی دانسته‌اند. احساس این واقعیت که انسان در حضور خداوند به سر می‌برد، خود یک منبع روشنایی و نشاط و سرور است. «در حضور ذات قدوس متارک حزن و اندوه وجود ندارد. چنانکه گفته شده است: «قدرت و شادمانی در مکان او است». (کتاب اول تواریخ ایام، ۱۶: ۲۷، حگیگا، ۵ ب). «شخینا در جایی که تنبلی، حزن و اندوه، شوخی، سبکسری، و یاوه‌گویی وجود داشته باشد، جلوه‌گر نمی‌شود. بلکه در مکانی که شادی حاصل از انجام یک فریضه دینی حکمفرما باشد، آشکار می‌گردد.» (پساحیم، ۱۱۷ الف).

در سراسر تعلیمات دانشمندان یهود، درباره حفظ روش اعتدال بخردانه توصیه شده است، و افراط، چه در زهد و ریاضت‌کشی، و چه در خوش گذرانی و عیش و عشرت، به‌عنوان عملی زیان‌آور منع شده است. فقر و بی‌چیزی را یک فضیلت و منقبت به‌شمار نمی‌آورند، بلکه برعکس، آن را پرمضرت دانسته و گفته‌اند: «اگر خوراک و معاش نباشد، علم و دانش نیز یافت نمی‌شود». (میشنا آووت، ۳: ۱۷). غرض این است که فقدان معاش مناسب و کافی مانع از تحصیل دانشی می‌شود که برای به‌جا آوردن اراده و فرامین الهی لازم و اساسی است. «فقر و بی‌چیزی در خانه انسان از پنجاه بلا بدتر است.» (باوآترا، ۱۱۶ الف). دانشمندان یهود برای چنین وسایل و خوشی از قبیل «خانه‌ای قشنگ همسری خوب روی و اثاث‌البیتی زیبا» به‌عنوان عواملی که باعث راحتی فکر و شادی خاطر انسان می‌شوند، ارزش بسیاری قائلند (براخوت، ۵۷ ب). حتی چنین گفته‌اند: «در جهان آینده، انسان به‌خاطر تمام آن خوراکیهای حلالی که چشمش دیده و دلش خواسته اما از آن تناول نکرده است، محاکمه می‌شود و حساب پس خواهد داد (و کیفر خواهد دید)» (یروشلمی قیدوشین، ۱۰ دال)، و تعریف ایشان از یک فرد مستغنی چنین است: «آن‌کس که از ثروت خود تمتع می‌برد». (شبات، ۲۵ ب).

روایت شده است که به‌سبب انتقادی که ربی شیمعون بن یوحای از حکومت رومیان کرده بود، برای نجات جان خود مجبور به اختفا شد. او و فرزندش ربی العازار مدت دوازده سال خود را در غاری پنهان نگاه داشتند. وقتی شنیدند که فرمانروای رومی مرده و فرمان او درباره مجازات آنها لغو شده است، از محل اختفای خود خارج شدند. هنگامی که ربی شیمعون کشاورزان را دید که به‌شخم زدن و بذر افشاندن مشغولند، بانگ برزد و گفت: «اینان حیات ابدی را رها کرده، و خود را به‌زندگی گذرنده این جهان مشغول داشته‌اند؟ به‌هرجاکه او و فرزندش نظرمی‌افکندند، زمین بیدرنگ در آتش می‌سوخند. یک بت قول (منادی آسمانی) ندا در داد و بدیشان گفت: «شما غار خود را ترک کرده‌اید تا دنیای مرا نابود سازید؟ به‌همان‌جا بازگردید!» (شبات، ۳۳ ب). برقراری و حفظ نظم اجتماعی مورد علاقه و تأیید خداوند است، و از این رو انسان حق دارد که از ثمرات کار و زحمت خود استفاده کند و لذت برد.

لکن از افراط در این مورد نیز باید احتراز کرد. گرد آوردن ثروت به‌منظور آنکه انسان در لهو و لعب و عیش و عشرت به‌سربرد، موافق با خواست الهی نیست. «هنگامی که پادشاه سلیمان معبد بیت

همیقداش را برپا نمود، در دعای خود به حضور ذات قدوس متبارک چنین عرض کرد: ای پروردگار عالم، اگر کسی به حضور تو دعا کند که بدو ثروت و دولت عطا کنی، و تو میدانی که وی آن را در راه بد به کار خواهد برد، ثروت بدو مده. ولی اگر می بینی که کسی ثروت خود را در طریق نیک به کار خواهد انداخت، او را ثروتمند ساز چنانکه مکتوب است: «و بهر کس که تو خواست دل او را می دانی، بر حسب همه راهها و شیوه هایش جزا بده» (کتاب دوم تواریخ ایام، ۶: ۳۰، شموت ربا، ۳۱: ۴ یا ۵).

گنجی از معانی در گفتار زیر نهفته است: «ثروتمند حقیقی کیست؟ آن کس که به قسمت خود راضی و از آن خشنود است. چنانکه گفته شده است: «وقتی تو از ثمره دسترنج خودت بخوری، خوشا بحال تو و نیکی و سعادت یار تو خواهد بود» (مزامیر داود، ۱۲۸: ۲). خوشا به حال تو در این دنیا، و نیکی و سعادت یار تو خواهد بود در جهان آینده» (میشنا آووت، ۴: ۱). این گفته نظر و اعتقاد دانشمندان یهود را درباره استفاده انسان از نعمتهای جهان مادی نشان می دهد.

برای اینکه انسان سالم و تندرست باشد تا بتواند به بهترین وجه کار کند، موظف است که بدن خود را از غذای خوب و کافی بهره مند سازد. «غذا را با دندانهایت خوب بسای، و آنوقت نیروی حاصل از آن را در پاهایت خواهی یافت». (شبات، ۱۵۲ الف). یعنی آنکه غذای خوب و کافی سبب تقویت بدن می شود. یک ضرب المثل چنین می گوید: «این معده است که پاها را حمل می کند» (برشیت ربا، ۷۰: ۸). داستان ذیل که درباره هیلل نقل شده است، به همین نکته اخلاقی اشاره می کند: «یکروز وقتی که هیلل درسش را با شاگردانش تمام کرده بود، قسمتی از راه را همراه آنان رفت. ایشان از او پرسیدند: استاد، به کجا می روی؟ در پاسخ گفت: می روم تا با میهمانی که در خانه من است احسان و مهربانی کنم (۱). گفتند: آیا تو هر روز میهمان داری؟ در جواب گفت: مگر این جان بینوا میهمانی در اندرون تن انسان نیست، که امروز اینجا است و فردا به جایی دیگر رفته است؟» (ویقرا ربا، ۳۴: ۳).

درباره آشامیدنی نیز همین گونه است، و امساک کامل در آن را فضیلت و منقبت ندانسته اند. و در این زمینه به چنین سخنانی برمیخوریم: «بدون شراب، شادی یافت نمی شود». (پساحیم، ۱۰۹ الف). «من که شراب هستم، در رأس همه داروها قرار دارم، و جایی که شراب نباشد، احتیاج بدارو پیدا میشود». (باو ابتر، ۵۸ ب). «چرا مکتوب است: «و کاهن برای او (یعنی برای شخص نذیره) کفاره نماید، از آنچه که او درباره جان گناه کرده است (سفر اعداد، ۶: ۱۱)؟ مگر او درباره کدام جان گناه کرده است؟ گناهی که خود را از نوشیدن شراب محروم نموده و جان خویش را رنج داده است. ما می توانیم در اینجا تناسبی را در نظر بگیریم. اگر این شخص نذیره که خود را فقط از نوشیدن شراب محروم داشته، و از این راه به خود ستم کرده است گناهکار خوانده می شود، پس آن کس که همه لذات را از خود دریغ می دارد و به خویشتن رنج و عذاب فراوان می دهد، به طریق اولی گناهکار محسوب خواهد شد» (تصنیت، ۱۱ الف).

از طرف دیگر، دانشمندان یهود از مضرات اسراف نیز بخوبی اطلاع داشته و علیه آن هشدار داده اند. داستان زیر بسیار شگفت انگیز است: «هنگامی که نوح خواست تا کستانی غرس کند (سفر پیدایش، ۹: ۲۰)، شیطان در برابر او ظاهر شد و از وی پرسید: چه چیز را غرس می کنی؟ - یک تاکستان - خاصیت و فایده آن چیست؟ - میوه آن چه تازه و چه خشک شیرین است، و از آن شراب ساخته می شود

که دلها را شاد می‌کند. شیطان به نوح گفت: پس بیاتنا من و تو در غرس این تاکستان شریک شویم. نوح گفت: بسیار خوب. شیطان چه کرد؟ او گوسفندی را آورد و آن را در پای درخت تالک ذبح کرد. سپس به ترتیب یک شیر، یک خوک و یک میمون آورد و همه آنها را سر برید و خونشان را در تاکستان ریخت و خالک آن را از خون سیراب کرد. و بدین وسیله به نوح اشاره کرد که انسان، پیش از آنکه شراب بنوشد، مانند گوسفند ساده و بی آزار، و همچون میش در مقابل پشم چینان آرام و خاموش است. اگر به اعتدال و به اندازه شراب بنوشد، مانند شیر شجاع و دلیر می‌شود و می‌گوید: در دنیا کسی همانند من یافت نمی‌شود. اگر بیش از اندازه بیاشامد، همچون خوک می‌شود و خود را در پلیدیها می‌غلطاند و آلوده می‌کند، وقتی کاملاً مست گردد، مثل میمون می‌شود: برپا می‌خیزد، می‌رقصد و مسخره بازی در می‌آورد، و در حضور همگان فحاشی می‌کند و سخنان زشت می‌گوید، و خود نمی‌داند چه میکند» (میدراش تنحوما نوح، ۱۳).

سخنان دیگری که درباره این موضوع در تلمود آمده از این قرار است: «شراب که داخل شد، عقل بیرون می‌رود. شراب که به درون آمد، راز خارج می‌گردد و فاش می‌شود.» (۱) (بمیدبار ربا، ۱۰: ۸ یا ۲۱). «درختی که آدم ابوالبشر از میوه آن خورد درخت تالک بود. زیرا چیزی که مانند شراب برای انسان ندهد و سوگواری آورد، در جهان یافت نمی‌شود» (سنهدین، ۷۰ الف - ب). «چرا فصل مربوط به قوانین نذیره در تورات بلافاصله بعد از قسمت مربوط به زنی که در مظان زناکاری قرار دارد آمده است؟ (سفر اعداد، بابهای ۵ و ۶). برای آنکه به ما بفهماند هر کس که چنین زنی را در آن وضع ننگین و خفت بار ببیند، باید خود را از نوشیدن شراب باز دارد» (براخوت، ۶۳ الف). «زیرا شراب و مسکرات باعث می‌گردند که مرد و زن به بیعتی و فساد کشانیده شوند» (بمیدبار ربا، ۱۰: ۴ یا ۹). «مست نشو تا مرتکب گناه نگردی» (براخوت، ۲۹ ب). «نوشیدن یک جام شراب برای زن خوب است، اگر دو جام بنوشد، خفیف و بیمقدار می‌شود، سه جام او را وادار می‌سازد که همچون زنان هرزه و فاسد الاخلاق رفتار کند، جام چهارم سبب می‌شود تا وی همه عزت نفس و شرم و حیای خود را از دست بدهد» (کتوبوت، ۶۵ الف). «عاقبت شرابخواری قتل نفس است» (سنهدین، ۷۰ الف). «شراب نوشیدن در نیمروز یکی از آن عواملی است که انسان را نابهنگام از جهان بدر می‌کند» (میشنا آووت، ۳: ۱۰ یا ۱۴). اسراف در شرابخواری بر دستگاه بدن نیز اثر سوء دارد. «اباشائول می‌گفت: یک وقت کار من گور کنی و دفن مردگان بود: و اغلب استخوان اموات را مورد توجه و دقت قرار میدادم، و در نتیجه به این نکته پی بردم، افرادی که شراب قوی می‌نوشیده‌اند، استخوانهایشان سوخته به نظر می‌رسد، اگر زیاده از حد شرابخواری می‌کرده‌اند، استخوانهایشان بدون مغز است، و آنان که به اندازه مناسب شراب مصرف می‌کرده‌اند، استخوانهایشان چرب و پراز مغز است» (نیدا، ۲۴ ب).

ولی علی‌رغم این تعلیم که «آن کسی که بیش از اندازه روزه می‌گیرد، خطا کار خوانده می‌شود» (تمنیت، ۱۱ الف). دانشمندی را می‌بایم که ریاضتکش بوده‌اند. درباره یکی از آنان روایت شده است که جز روزهایی که روزه گرفتن در آن شرعاً ممنوع است، سراسر سال روزه دار بود» (پساحیم، ۶۸ ب). و درباره ربی حنینا بن دوسا نقل شده است که «خوراک او از این جمعه تا جمعه دیگر

۱ - ارزش عددی حروف کلمه «یین» Yayin. که در عبری به معنی شراب است بحساب ابجد هفتاد می‌شود که برابر است با ارزش عددی کلمه «سود» که معنی راز را می‌دهد.

فقط يك پیمانۀ خرنوب بود، و او به این مقدار طعام اکتفا می‌کرد» (بر اخوت، ۱۷ ب) .
 مصیبت‌ها و فجایع ملی سبب شد تا بسیاری از یهودیان زندگی مرتاضانه‌ای را در پیش گیرند، لکن یکی از دانشمندان می‌کوشید تا نامحقول بودن این روش را به ایشان گوشزد کند. « هنگامی که معبد بیت همیقداش برای بار دوم ویران شد، بسیاری از مردم اسرائیل نذر کردند که خود را از خوردن گوشت و نوشیدن شراب محروم سازند. ربی یهوشوع با ایشان به مباحثه پرداخت و چنین گفت: فرزندانم، شما چرا گوشت نمی‌خورید و شراب نمی‌آشامید؟ ایشان در جواب گفتند: آیا می‌شود که ما گوشت بخوریم که از آن قربانیها بر روی قربانگاه بیت همیقداش آورده می‌شد و اکنون دیگر این عمل متوقف شده است؟ و آیا می‌توانیم شراب بیاشامیم که از آن ریختن‌ها بر روی قربانگاه ریخته می‌شد و این کار اکنون دیگر انجام نمی‌گیرد؟ ربی یهوشوع گفت: پس بیایید تا نان هم نخوریم چونکه تقدیم هدیه های آردی نیز متوقف شده است. ایشان گفتند: تو درست می‌گویی، بهتر است که ما با میوه تغذیه کنیم. ربی یهوشوع گفت: اما میوه هم نباید بخوریم، چونکه تقدیم هدیه نوبر میوه‌ها نیز موقوف شده است، ایشان گفتند: حرف تو صحیح است، ما به خوردن انواع دیگر میوه‌ها (که از نوبر آنها در بیت همیقداش تقدیم نمیشد) اکتفا خواهیم کرد. ربی یهوشوع گفت: اگر چنین است، ما آب هم نباید بنوشیم، زیرا فریضه ریختن آب بر روی قربانگاه نیز موقوف شده است، ایشان سکوت کردند، زیرا جوابی نداشتند بدهند». (باوا بترا، ۶۰ ب) .

در تلمود به داستانی برمی‌خوریم که ضمن آن عمل کسی که نذر کرده بوده است زندگی مرتاضانه‌ای را در پیش گیرد مورد تأیید یکی از دانشمندان قرار گرفته است، زیرا نیت محرك اخذ این تصمیم عاقلانه و قابل ستایش بوده است. دانشمند مزبور چنین نقل می‌کند: « زمانی مرد جوان نذیره‌ای از یکی از شهرهای جنوب فلسطین (به اورشلیم) آمده بود (۱)، و او را دیدم که چشمانی زیبا و سیمایی دلپسند داشت، و گیسوان بلندش حلقه حلقه بر دوش هایش فرود آمده بود. به او گفتم: فرزند، چه دیدهای که می‌خواهی این گیسوان زیبا را به مقراض بسیاری و تباه‌سازی؟ او در جواب من گفت: من در شهر خود شبان‌گله‌های پدرم بودم. يك روز که رفته بودم از چشمه آب بردارم، عکس خویش را در آب دیدم، و چون خود را زیبا یافتم، نفس اماره مرا وسوسه کرد تا مرا از این جهان مطرود و از نعیم جهان آینده محروم سازد، من به نفس خود گفتم: ای شیرین و بدکار، چرا در جهانی که از آن تو نیست، و در وجودی که سرانجام مبدل به کرمها و حشرات خواهد شد، به خود مغرور می‌شوی و تکبر می‌کنی؟ به مراسم عبادت معبد بیت همیقداش سوگند که موهای سرم را در راه خداوند خواهم تراشید... (دانشمند به سخن خود ادامه داد و گفت:) من بیدرنگ برخاستم و بر سر او بوسه زدم و گفتم: فرزند، ای کاش نذیره‌هایی امثال تو در اسرائیل زیاد شوند. و درباره اشخاصی مانند تو است که در تورات گفته شده است: « هرگاه مرد یا زنی نذر خاص یعنی نذر نذیره بکند و خود را در راه خداوند وقف و تخصیص نماید». (سفر اعداد، ۶: ۲، نداریم، ۹ ب) .

دانشمندان یهود علیه حسن اعتماد بیش از اندازه نسبت به خود که زاییده از يك زندگی خوش و سعادت آمیز است هشدار داده‌اند. « تا بخوری و سیر شوی. برحذر باشید مبادا دل شما فریفته شود و

۱ - تا قربانیهای مخصوص نذیره‌ها را تقدیم دارد، و موهای سرش را طبق قوانین مربوط به نذیره‌ها بتراشد.

برگشته خدایان دیگر را عبادت و سجده نمایند» (سفر تثئیه، ۱۱: ۱۵، ۱۶). «موسی به بنی اسرائیل گفت: مواظب باشید که علیه ذات قدوس متبارک تلمرد و سرکشی نکنید، زیرا تنها از روی سیری و فراوانی نعمت است که انسان بر خداوند متلمرد و یاغی می‌شود» (سفره دواریم مربوط به آیه های فوق، بند ۴۳، صفحه ۸۰) «دی‌ذهب» Di-Zahav (سفر تثئیه، ۱: ۱) چه معنی می‌دهد؟ موسی به حضور ذات قدوس متبارک چنین عرض کرد: ای پروردگار عالم، سیم و زر (ذهب) فراوانی که تو آن قدر به بنی اسرائیل عطا فرمودی تا گفتند بس (دی)، باعث شد که ایشان گوساله زرین را ساختند و آن را پرستیدند. شاگردان مکتب ربی ینای گفته‌اند: شیرینی که سبدی پراز گاه در پیش نظر دارد نمره نمی‌کشد، بلکه هنگامی از شادی غرش بر می‌آورد که سبدی پر از گوشت در برابر خود ببیند. ربی اوشعیا گفت: مانند شخصی که ماده گاوی لاغر ولی درشت اندام داشت، او به آن ماده گاو دانه های گاو دانه داد، و ماده گاو وقتی سیر شد به وی لگد زد. به ماده گاو گفت: گاو دانه‌ای که بتو دادم سبب شد که سیر و مغرور شوی و بمن لگد بزنی. او آحا گفت: کسی که شکمش پر و سیر است، کارهای بد و شیطانی از او سر می‌زند» (براخوت، ۳۲ الف).

به همین جهت عیش و عشرت و خوشگذرانی بیش از اندازه را بد دانسته‌اند، زیرا احتمال آن می‌رود که انسان را به رفتاری ناصواب و قابل سرزنش بکشانند. «خداوند را با ترس عبادت کنید، و با لرز شادی نمایید». (مزامیر داود، ۲: ۱۱). «یعنی درجایی که شادی یافت می‌شود، لرزه نیز باید وجود داشته باشد. مربر اوینا. Μαίεττ. Ρεἶτα که برای فرزند خود جشن عروسی به پا ساخته بود، دید دانشمندانی که در مجلس حضور دارند بسیار مسرور هستند و زیاده از حد شادی می‌کنند. يك پیاله گرانبها را که چهار صد زوز ارزش داشت بگرفت و آن را جلوی روی آنان بشکست و ایشان در نتیجه این کار غمگین و به حال عادی بازگشتند و آشه. Asheh. برای فرزندش ضیافت عروسی به پا کرده بود و ملاحظه کرد که دانشمندان حاضر در مجلس زیاده از حد سرخوش‌اند و شادی می‌کنند او نیز يك پیاله بلورین بگرفت و آن را نزد آنها بشکست و ایشان محزون و جدی شدند.» (براخوت، ۳۰ ب - ۳۱ الف).

چنین است نظری که تلمود درباره جلوه ها و فریب های زندگی دارد، و انسان را از اسراف بیجا و همچنین از محرومیت های بیمورد برحذر می‌سازد. تلمود از بشر می‌خواهد که در دوران زندگی خود از لذات جسمانی به نحو مشروع برخوردار شود، و از نیروهایی که خداوند بدو عطا کرده و از خوشیهایی که برای سعادت او آماده نموده است خردمندانه استفاده کند. قوانین الهی غرایز و شهواتی را که ممکن است انسان را به رفتاری دور از عقل و اعتدال بکشانند مهار می‌کنند. تجاوز از حدودی که خداوند برای زندگی انسان معین کرده است باعث انحراف و گمراهی او می‌شود، و این نظریه به نحوی جالب در گفتار زیر بیان شده است: «کسی که نذر پرهیز بر خود تحمیل می‌کند، چنان است که گویی طوقی آهنین بر گردن خویش نهاده است. مانند کسی است که يك قربانگاه حرام ساخته باشد. همچون شخصی است که شمشیری بدست می‌گیرد و آن را در قلب خود فرو می‌کند. آنچه تورات منع کرده است برای تو کافی است، و کوشش مکن که تزییقات بیشتری را بر خود تحمیل کنی (بروشلمی نذاریم، ۶ب).

۸- وظایف انسان در قبال حیوانات

یکی از جنبه‌های زندگی اخلاقی انسان مربوط به طرز رفتار او با حیوانات است. از آنجا که در ده فرمان نسبت به حیوانات ابراز توجه شده، و مقرر گردیده است تا به آنان نیز در شب و روز شبانه استراحت داده شود، و کتاب مقدس در موارد متعدد توصیه کرده است نسبت به حیوانات رفت و محبت روا داریم از این رو انتظار می‌رود که تلمود نیز همین درس را تعلیم دهد.

در واقع، نحوه رفتار شخص با حیوانات، نمونه‌ای از اخلاق و روحیه او است. « داود هنگام جوانی گله‌های پدر خود یشای را شبانی می‌کرد. او گوسفندان پیر را به‌خاطر بره‌های خردسال عقب‌گله نگاه می‌داشت، و نخست بره‌ها را رها می‌کرد تا از علف‌های متوسط بچرند. و سرانجام گوسفندان جوان و قوی را رها می‌کرد تا از علف‌های درست تغذیه کنند. ذات قدوس متبارک فرمود: او که می‌داند چگونه گوسفندان را به نسبت سن و نیرویشان شبانی کند پس بیاید و قوم مرارهبری کند. خداوند موسی را نیز به وسیله گوسفندان آزمایش کرد. یکی از روزها که موسی گله‌ی یترو. Ytro. پدر زن خود را در بیابان به‌چراگاه برده بود بزغاله‌ای از گله فرار کرد. موسی به تعقیب او پرداخت و به دنبال او به بیشه‌ای رسید. آنجا برکه‌آبی بود و بزغاله ایستاد تا رفع عطش کند. وقتی موسی حیوان را در آن حال دید گفت: نمی‌دانستم که تو به سبب تشنگی از گله گریختی و بی‌شک اکنون خسته هستی. موسی بزغاله را روی دوش خود گذاشت و به سوی گله باز گردانید. ذات قدوس متبارک فرمود: تو که در شبانی گله‌ها این چنین رحیم و مهربان هستی، پس باید که شبان رمة من ملت اسرائیل بشوی » (شموت ربا، ۲: ۲).

بی‌توجهی و بی‌اعتنایی نسبت به حیوانات، سبب ناخشنودی خداوند می‌شود، و داستان زیرمین این مطلب است. « گوساله‌ای را برای ذبح به‌کشتارگاه می‌بردند. ضمن راه گوساله به ربی یهودا هناسی برخورد و سرخود را زیر ردای او پنهان کرد و تولید، ربی یهودا به او گفت: برو، زیرا که تو را برای همین مقصود آفریده‌اند (که ذبح کنند و از گوشت تغذیه نمایند) همان لحظه در دادگاه الهی حکمی صادر شد که چون ربی یهودا به آن گوساله ترحم نکرد، لذا باید دچار رنج و درد و مشقت شود. این درد و رنج سالها طول کشید و سرانجام بر اثر حادثه‌ای پایان یافت بدین ترتیب که یک روز کلفت ربی یهودا خانه را جارو می‌کرد و خواست چند بچه‌را سو، را که تازه به دنیا آمده بودند بیرون اندازد، ربی یهودا گفت: با آنها کاری نداشته باش، زیرا مکتوب است: « رحمت‌های او شامل حال همه آفریدگانش است » (مزامیر داود، ۱۴۵: ۹). در دادگاه آسمانی مقرر شد که چون او ترحم می‌کند، پس باید خود مشمول رحمت الهی شود » (باوامصیعا، ۸۵ الف).

در تلمود این موضوع مورد بحث قرار گرفته که آن رشته از مقررات مربوط به حرمت شنبه را که توسط دانشمندان وضع شده است تاچه حد می‌توان برای نجات حیوانی که در معرض خطر جانی قرار دارد نقض کرد، و نتیجه این است، تسکین و رفع رنج و ناراحتی یکی از فرامین تورات است، و فرمان تورات مقرراتی را که دانشمندان وضع کرده‌اند بکنار می‌زند (شبات، ۱۲۸ ب).
درباره توجه درست و کافی از حیوانات، این مقررات را داریم. « انسان مجاز نیست برای خود

دام یا ددیا پرنده‌ای را بخرد، مگر آنکه قبلاً غذای مناسب و کافی برای آن تهیه کند». (یروشلمی یواموت، ۱۴ دال). «آدمی نباید پیش از خوراک دادن به حیوانات خود غذا بخورد، زیرا گفته شده است: «من در صحرائی تو برای بهائمت علف خواهم داد»، و بعد از آن مکتوب است: «تا بخوری و سیر شوی» (سفر تنیه، ۱۱: ۱۵، براخوت، ۴۰ الف). همین نتیجه اخلاقی از داستان زیر استنباط می‌شود. «ابراهیم از ملکی صدق Malki Sedegh (۱) پرسید: چگونه شد که شما از کشتی (نوح) به سلامت خارج شدید؟ ملکی صدق پاسخ داد: به خاطر احسان و نیکو کاری که در کشتی انجام می‌دادیم. ابراهیم پرسید: احسان و نیکو کاری شما از چه قبیل بود؟ مگر فقیر و مستمندی هم در کشتی داشتید؟ مگر نه این است که تنها نوح و خانواده‌اش در کشتی بودند، ملکی صدق گفت: احسان ما نسبت به دامان، ددان، و پرندگان بود ما خواب و استراحت نداشتیم، زیرا در سراسر شب مجبور بودیم به یکایک حیواناتی که در کشتی بودند غذا بدهیم» (میدراش تهیلیم مربوط به آیه یکم از باب ۳۷ از مزامیر داود، صفحه ۱۲۶ ب). از بعضی از جانوران به خاطر صفات و عادات خاصی که دارند و می‌توانند نمونه‌هایی برای افراد بشر شوند تا از آنان تقلید کنند، ستایش شده است. «اگر تورات برای هدایت نوع بشر نازل نمی‌شد، ما می‌توانستیم عدالت را از مورچه، عفاف را از کبوتر، و رفتار نیک را از خروس بیاموزیم.» (عرووین، ۱۰۰ ب).

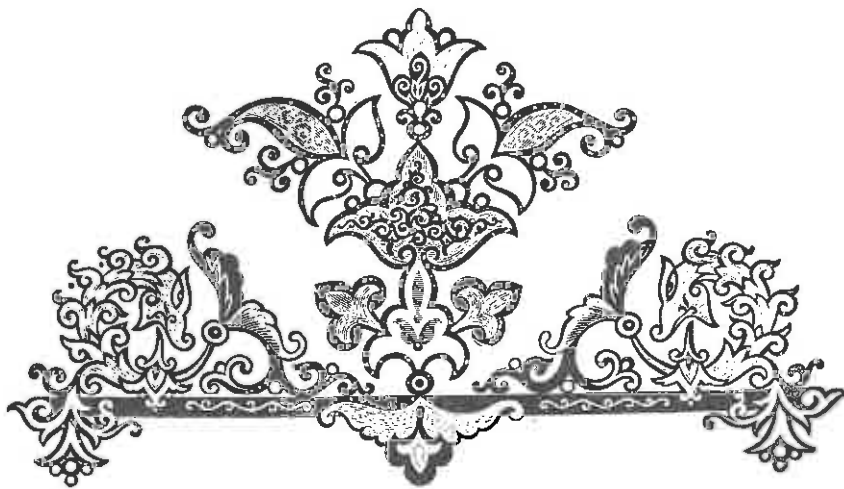
ممنوعیت قطع عضو از یک حیوان زنده، یکی از هفت فرمانی است که به‌عنوان قانونی برای نسل بشر به پسران نوح ابلاغ شد بر اساس این قانون، هر ورزش و نمایش و یا مسابقه‌ای که متضمن نقص عضو یک جانور زنده باشد اکیداً ممنوع است، از این رو، متقیان و پارسایان یهود از حضور در میدان‌های ورزشی یونانیان و رومیان (برای تماشا) خودداری می‌کردند، زیرا در این‌گونه نمایشها اغلب حیواناتی ناقص عضو یا کشته می‌شدند. هرکس که در میدانهای ورزشی (یونانیان و رومیان) حضور یابد، در مجلس لودگان و استهزا کنندگان نشسته است» (۲) (عوودازارا، ۱۸ ب).

تلمود با دقت فراوان و با ذکر تمام جزئیات شرح می‌دهد که یک حیوان حلال گوشت را چگونه میتوان ذبح کرد تا از گوشت آن برای مصرف غذا استفاده شود، و یکی از فوائد ذکر این جزئیات آن است که حیوان هنگام مردن احساس درد نکند و رنج نکشد. اولاً سه طبقه از اشخاص مجاز نیستند حیوانی را ذبح کنند، و ایشان عبارتند از: کر و لال، ابله و دیوانه، و طفل خرد سال (میشنا حولین، ۱: ۱). کر و لال از این رو حق ذبح کردن ندارند که نمی‌توانند برکت لازم را هنگام ذبح بخوانند. دیوانه و کودک نیز به این جهت که حس مسئولیت کافی ندارند تا بتوانند چنین کار دقیق و حساسی را به‌خوبی انجام دهند، اجازه ذبح به ایشان داده نشده است. ثانیاً، کاردی که عمل ذبح با آن انجام می‌گیرد باید کاملاً تیز و صاف بدون هیچ‌گونه برآمدگی یا فرورفتگی باشد، قانون در این باره چنین می‌گوید: «کارد

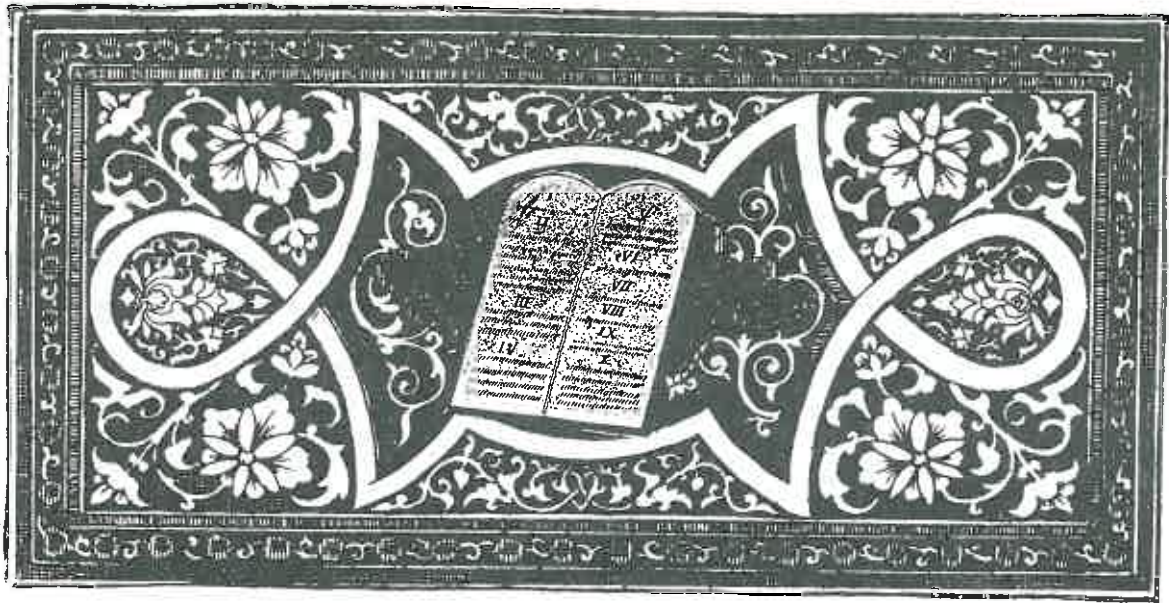
۱ - يك روايت اين پادشاه را باه شم (سام) بزرگترین پسر نوح یکی می‌داند.

۲ - نفرتی که یهودیان از ورزشها و نمایشهای بیرحمانه داشتند، مورد گواهی یوسفوس قرار گرفته است. «هرود سلطان یهود نیز تعداد کثیری از حیوانات وحشی، و شماره فراوانی از شیران و از انواع دیگر ددان را که دارای نیرویی خارق‌العاده بودند یا به ندرت یافت می‌شدند، گرد آورده بود. آنها را برای این منظور تربیت می‌کردند که یا با یکدیگر نبرد کنند، و یا افرادی که محکوم به‌مرگ بودند با آنان بجنگند. خارجیان غیر یهودی مقیم فلسطین از بی بردن به عظمت مخارج این نمایشات و خطرات و خونریزیهای فراوان آن مبهوت و شادمان می‌شدند، ولی برای یهودیان، این‌گونه نمایشها، شکستن سنتهایی محسوب می‌شد که ایشان برای آنها احترام فراوان قائل بودند» (قدمت یهودیان - قسمت ۱۵ فصل ۸، بند ۱).

مخصوص ذبح باید از سه‌جانب (۱) روی گوشت انگشت و روی ناخن آزمایش شود» (حولین، ۱۷ب). سرانجام پنج علت که سبب مردود شدن ذبح و منع استفاده از آن می‌شوند (حولین، ۹ الف)، عبارتند از: شهیا . Shehiyah . یا تأخیر، یعنی کارد را بدون کمترین مکث روی گلوی حیوان و یا پرنده به جلو و به عقب بکشند و آن را ببرند، دراسا . Derasah . یا فشار، یعنی عمل ذبح به آرامی و بدون وارد آوردن فشار عمودی بر گلوی حیوان انجام گیرد . Haladah . یا بیهوشی حفر کردن و فرو بردن، یعنی نباید نوک کارد درون گلو فرو رود، بلکه فقط باید لبه تیز آن روی گلو کشیده شود، هگراما . Hagramah . یا لغزش، یعنی بریدگی نباید در محلی غیر از جای مخصوص این کار در گلو ایجاد شود، عیقور . Ighur . یا از جا کنده شدن، یعنی بریدن گلوی حیوان باید بدون کنده شدن نای یا مری از محل اتصال به حلق انجام گیرد . هر يك از اعمال فوق سبب خواهد شد که گوشت حیوان یا پرندۀ ذبح شده حرام و برای مصرف غذایی غیر قابل استفاده شود، زیرا که این اعمال سبب رنج کشیدن حیوان یا پرنده می‌شود.



۱ - یعنی لبه تیز کارد و دو طرف آن . اگر از هر طرف احساس گیر کردن یا فرو رفتگی بشود، کارد را باید دوباره آن قدر تیز و صاف کنند تا آن عیب بگلی برطرف شود .



فصل هشتم ، زندگی جسمانی

توجه و مواظبت از بدن ، قوانین بهداشتی ،
علم تغذیه ، معالجه و درمان بیماریها

۱- توجه و مواظبت از بدن

در یکی از گفتگوهای ربی یهودا هناسی ودوست رومی او ، انتونی نوس موضوع مسئولیت نسبی جسم و روح در زندگی انسان مورد بحث قرار گرفته است : « انتونی نوس به ربی یهودا گفت جسم و روح هر دو می توانند خود را از محاکمات و مجازات (جهان آینده) برهانند ، جسم می تواند بگوید ، این روح بود که مرتکب گناه می شد نه من . زیرا از لحظه ای که روح از من مفارقت نموده و جدا شده است همچون سنگی صامت و ساکت در گور آرمیده ام و قدرت ارتکاب گناه از من سلب شده است ، روح نیز می تواند ادعا کند ، این جسم بود که خطا می کرد نه من ، زیرا از روزی که جسم را ترک گفته ام همچون پرنده ای سبکبال در فضا پرواز می کنم و خطائی از من سر نزده است . ربی یهودا در پاسخ انتونی نوس گفت به تمثیل برای تو داستانی نقل می کنم تا حقیقت امر روشن شود ، پادشاهی باغی بزرگ داشت چون باغ ارم که در آن انواع درختان میوه چشمگیر بود و پادشاه برای باغ دو نگهبان گماشت که یکی از هر دو پاشل بود و دیگری نایینا ، روزی نگهبان شل که چشمانی سالم داشت به همکار خود گفت ، در این باغ میوه های گوناگون فراوانست که ما هر کدام به تنهایی نمی توانیم از آن استفاده کنیم . من چشمانی سالم دارم و میوه ها را می بینم اما هر دو پایم علیل و ناتوان است ، از جابجا شدن عاجزم و دستم به میوه ها نمی رسد و تو که پای سالم داری و می توانی حرکت کنی چشمانت نایینا است و میوه ها را روی شاخه درخت نمی بینی ، پس بهتر آن است که هر دو با هم تشریک مساعی کنیم و به دلخواه از درختان باغ میوه بچینیم و بخوریم .

مرد نایینا گفت این تشریک مساعی چگونه خواهد بود ؟ و شل جواب داد باین ترتیب که تو مرا از زمین برمیگیری و به دوش خود سوار میکنی و چون این کار انجام گرفت ما هر دو یک انسان کامل

می‌شویم، من چشم تو خواهم بود و تو پای من، چند لحظه بعد نگیهان شل که بر دوش نایینا سوار شده بود. تا توان در تن داشت از درختان باغ میوه چیدو بعد باتفاق خوردند و این عمل هر روز تکرار شد تا اینکه روزی پادشاه به باغ آمد و درختان باغ را سراسر عاری از میوه یافت و از آندو نگیهان سبب را جویا شد، شل گفت من از هر دو پا عاجزم و دسترسی به میوه‌ها ندارم، پس بی‌تقصیرم و نایینا گفت من چشم ندارم و میوه‌ای نمی‌بینم تا آنرا بچینم، بنابراین بیگناهم، پادشاه لحظه‌ای درنگ کرد و بعد فرمان داد تا مرد شل را به دوش نایینا سوار کنند و سپس با همان وضع ایشان را محاکمه کرد و به مجازات آنان امر فرمود. به همین ترتیب ذات قدوس متبارک (در جهان آینده) روی را برمی‌گیرد و در تن بار دیگر جای می‌دهد و آنگاه آنان را با هم داوری می‌کند» (سهدرین، ۹۱ الف، ب).

این تمثیل بدین نکته نیز اشاره میکند که جسم مانند روح جوا بگوی اعمالی خواهد بود که در دوران حیات از انسان ناشی میشود و در واقع هر یکی دیگری را تحت تأثیر خود قرار میدهد. يك روح ناپاك تن را فاسد میکند، و يك تن بیمار نمیتواند وسیله و ابزار مؤثری برای فعالیت يك روح پاك باشد.

یکی از دانشمندان چنین گفته است: «پاکی بدن سبب طهارت روح میشود» (عوودازارا، ۲۰ ب). مقصود از پاکی بدن که بدان اشاره شد، پاکی درونی است و نه برونی، و آن بمعنی تخلیه مرتب امعاء و مثانه است. بعداً خواهیم دید که اهمیت زیادی برای عمل تخلیه مرتب امعاء و مثانه بعنوان يك اصل مهم حفظ سلامتی و بهداشت قائل شده‌اند، زیرا این عمل بروح و اخلاق انسان اثر میگذارد. و از این رو است که گفته‌اند: «هر کس که در قضای حاجت طبیعی تأخیر نماید، از این فرمان گذشته است: «جانهای خود را پلید و مکروه مسازید» (سفر لاویان، ۲۰: ۲۵) (مکوت، ۱۶ ب). و نیز گفته‌اند: «يك دانشمند نباید در شهری که در آن مستراح عمومی وجود ندارد سکنی گزیند» (سهدرین، ۱۷ ب). بدون تخلیه امعاء و مثانه، انسان نخواهد توانست فکر و حواس خود را برای خواندن نماز بحضور خداوند جمع و متمرکز سازد، و بدین جهت چنین تعلیم داده‌اند: «هر آنکس که میخواهد یوغ ملکوت آسمانی را بطور کامل برگردن خود نهد، نخست باید امعاء و مثانه خود را تخلیه کند، سپس دستها را بشوید، تفیلین بر بازو و بر سر بگذارد و آنگاه نماز خود را بخواند» (براخوت، ۱۴).

علت دیگر آنکه چرا باید از بدن مواظبت نمود، از داستان زیر که از هیلل نقل شده است استنباط میگردد. «یکروز هنگامی که کلاس درس به پایان رسید، هیلل همراه با شاگردانش از مدرسه خارج شد و مسافتی را پیمود، ضمن راه شاگردان از او پرسیدند: استاد، بکجا میروی؟ در پاسخ گفت: میروم يك فریضة دینی بجا آورم. - کدام فریضة دینی؟ - برای استحمام بگرما به میروم. - شاگردان متعجب شدند و گفتند: آیا استحمام يك فریضة دینی است؟ - هیلل گفت: آری. مگر نه اینکه اگر کسی مأمور باشد مجسمه‌های امپراتور را که در تماشاخانه‌ها و سیرک‌ها نصب شده است بشوید و پاك کند، برای انجام این کار باو دستمزد میدهند، و علاوه بر آن با اشراف و بزرگان معاشر و دمساز می‌شود؟ پس من که بصورت و شباهت خداوند آفریده شده‌ام، بطریق اولی باید از تن خود مواظبت کنم، و آن را پاك و نظیف نگاهدارم» (ویقراربا، ۳۴: ۳).

در روایت فوق، پاکیزه نگاه داشتن تن يك فریضة دینی بشمار آمده است، زیرا پیکر آدمی دست ساخته خداوند است، و از این رو باید با دقت و علاقه تمام از آن توجه کرد. این اعتقاد، ریشه و اساس

قانونی است که جسد مرده را خود عامل پلیدی میدانند، و این نکته را می‌توان از بحث زیر دریافت. «صادوقی‌ها می‌گفتند: ای فریسیان، ما از شما انتقاد می‌کنیم، چونکه اظهار می‌دارید کتابهای مقدس دستها را پلید می‌کنند (۱)، در صورتی که نوشته‌های هومر یونانی چنین خاصیتی را ندارند. ربان یوحانان بن زکای در پاسخ ایشان گفت: این تنها مورد برای انتقاد از فریسی‌ها نیست. زیرا ایشان این را نیز می‌گویند که استخوانهای يك دراز گوش مرده پلیدکننده نیست، در حالی که استخوانهای یوحانان کاهن اعظم پلیدکننده است. صادوقی‌ها باو گفتند: علت این است که میزان پلیدی بخود گرفتن هر شیئی، متناسب با اهمیتی است که ما برای آن شیئی قائل هستیم. استخوانهای آدمی از این جهت پلید اعلام شده است تا مبادا انسان از استخوانهای پدر و یا مادر خود ملاقه (ملقه) یا چیز دیگری بسازد. ربان یوحانان گفت: این حکم درباره کتابهای مقدس نیز صادق است. این کتابها بسیار با اهمیت و مقدس هستند، در صورتی که نوشته های هومر چنین کیفیتی را ندارند» (میشنا یادیم، ۴: ۶).

سخن زیر با اعتقاد فوق‌الذکر کاملاً موافق است: «آدمی باید هر روز صورت، دستها و پاهای خود را بخاطر احترام به آفریدگار بشوید» (شبات، ۵۰ ب). این نکته را که این دستور تا چه حد جدی گرفته میشود میتوان از داستانی که درباره ربی عقیوا نقل کرده‌اند، استنباط نمود. «روایت کنند زمانی ربی عقیوا در زندان (رومیان) بود، و ربی یهوشوع بلغور فروش او را خدمت میکرد. زندانبانان هر روز مقدار معینی آب بدو میدادند (تا برای ربی عقیوا برسد). روزی نگهبان زندان ربی یهوشوع را دید و به او گفت: امروز مقدار زیادی آب همراه داری. شاید قصد تو آن است که از این آب برای ایجاد سوراخی در دیوار زندان استفاده کنی آنگاه زندانبان نیمی از آن آب را بر زمین ریخت و باقی را به او داد. وقتی ربی یهوشوع بنزد استاد خود آمد، ربی عقیوا گفت: یهوشوع، مگر تو نمیدانی که من سالخورده‌ام و زندگی‌ام به آنچه که تو برایم می‌آوری بسته است؟ ربی یهوشوع آنچه را که روی داده بود برای او نقل کرد. ربی عقیوا گفت: آب را بمن بده تا دستهایم را بشویم. ربی یهوشوع گفت: این مقدار آب برای نوشیدن تو کافی نیست. چگونه برای دست شستنت کفایت خواهد کرد؟ ربی عقیوا در پاسخ او گفت: من چه میتوانم بکنم، وقتی که (اشخاصی که دستان خود را قبل از صرف غذا نمیشویند) مستوجب مرگ هستند؟ بهتر آن است که من بمیل و اراده خودم (از تشنگی) بمیرم، و دستور و فتوی همکاران خود را باطل نکنم. روایت می‌کنند ربی عقیوا تا زمانی که آب اضافی جهت شستن دستها به او ندادند، يك قطره آب ننوشید» (عروین، ۲۱ ب).

بنابراین، هدف انسان در زندگی حصول تکامل جسمانی و روحانی است. تن سالم و ظاهر آراسته بسیار مورد تحسین است، و حتی گفته‌اند که خداوند نسبت به آن نظر دارد. «ذات قدوس متبارک به وجود کسانی که بلندقامت و خوش اندام‌اند افتخار میکند» (بخوروت، ۴۵ ب). در میان صفات و کیفیاتی که باید در آدمی وجود داشته باشد تا آنکه شخینا بر او قرار گیرد، یکی آن است که خوش اندام و نیکوروی باشد (شبات، ۹۲ الف).

از آنجا که لطف و عنایت الهی شامل کسانی است که ظاهری زیبا دارند، لذا در افرادی که می‌باید به مقامات عالی و پرمسئولیت، اجتماعی گماشته شوند، وجود این کیفیت لازم و ضروری است. قانون میگوید: «تنها مردان بلند قامت و خوش اندام را به عضویت سنهدرین برمیگزینند» (سنهدرین، ۱۷).

۱ - خاصیت «پلید کردن دستها» که بهیزی نسبت داده‌شود اشاره به آن است که آن شیئی دارای قنوسیت است.

الف) . زیرا ظاهر پر ابهت ، در بیننده ایجاد حس احترام میکند .

با در نظر گرفتن اهمیت فراوانی که به سلامت و تندرستی داده شده است ، تلمود برای پزشکان مقامی بس عالی قائل شده است و وجود آنان را برای جامعه بسیار ضروری می‌داند . از این رو است که گفته‌اند : « دانشمند نباید در شهری که پزشک در آن نیست زندگی کند » (سنهدرین ، ۱۷ ب) . زیرا در صورت بیماری ، بخاطر نبودن طبیب مدت کسالت او بدرازا کشیده می‌شود و در تحصیلات او وقفه‌ای طولانی و بیجا حاصل خواهد شد . و قانون فوق را به صورت کلی تر آن چنین می‌بایم : « زیستن در شهری که طبیب در آن یافت نشود ممنوع است » (یروشلمی قیدوشین ، ۱۰ دال) .

اگرچه حرفه پزشکی مورد احترام و ستایش دانشمندان یهود است، معذالک بعضی از اطبباراشایسته تمجید نمیدانند . علت آن را شاید بتوان در اولین جمله گفتار زیر یافت : « پزشک مجانی (که حق الزحمه باو نمیدهند) به مفت نمی‌ارزد . و طبیبی که درفاصله دور به سر میبرد ، (از لحاظ فایده) مانند چشم نایبناست » (باواقما ، ۸۵ الف) . چنین بنظر میرسد که سبب اظهار این مطالب آن بوده است که برخی از پزشکان طماع و سودجو بوده‌اند و وقتی دستمزد کافی دریافت نمی‌داشتند ، از بیمار بخوبی توجه نمی‌کردند و در معالجه اهمال می‌ورزیدند . این موضوع که در آن ایام پزشکان پیوسته مشغول طبابت بوده‌اند ، در این گفته بنظر میرسد : « در شهری که فرماندار آن پزشک است زندگی مکن » (پساحیم ، ۱۱۳ الف) . زیرا ممکن است آنچنان سرگرم معالجه بیماران خود باشد ، که نتواند از عهده انجام وظائف خویش در رتق و فتق و اصلاح امور شهر برآید .

۲ - قوانین بهداشتی

نخستین عامل حفظ سلامت تن در نظر تلمود، پاکیزگی است . نظافت نه تنها یکی از شرایط دینداری است ، بلکه مهمترین بخش آن محسوب می‌گردد . شستن دستها را پیش از طعام ، قویاً توصیه کرده‌اند . « خودتان را مقدس سازید » (سفر لایوان ، ۱۱ : ۴۴) ، مقصود از شستن دستها پیش از غذاست . و « مقدس باشید » (دنباله جمله فوق) ، اشاره به شستن دستها پس از طعام است « (براخوت ، ۵۳ ب) (۱) . « هر آن کس که دست نشسته نان و غذا تناول کند ، چنان است که گوئی با یک روسبی مرتکب گناه شده است . هر آن کس که در شستن دستان خود قبل از غذا اهمال می‌ورزد و به آن اهمیت نمیدهد ، از جهان برانداخته می‌شود . هر آن کس که بدون تمیز کردن دستها و خشک کردن آنها نان میخورد ، چنان است که گوئی نان ناپاک خورده است » (سوطا ، ۴ ب) . گروهی از مردم که تلمود با تحقیر از ایشان یاد میکند ، « عم‌ها آرص » ها یا « مردم زمین » (بی سوادها و بی معرفت‌ها) هستند ، که درباره آنان چنین گفته‌اند : « هر کس که طعام معمولی و غیر مقدس را طبق شرایط طهارت مذهبی نخورد ، عم‌ها آرص است » (براخوت ، ۴۷ ب) . « کسی که به شستن دستها قبل از تناول غذا به نظر حقارت مینگرد ، باید تحریم و از جامعه طرد شود » (براخوت ، ۱۹ الف) . حتی دعای مخصوصی معین شده است تا وقت شستن دستها قبل از تناول غذا تلاوت شود : « متبارک هستی تو ای خداوند خدای ما پادشاه عالم که ما را با فرمانهایت تقدیس نموده و درباره شستن دستها بما دستور داده‌ای » (براخوت ، ۶۰ ب) . نظافت درباره ظروف و لوازمی

۱ - چون ممکن است که هنگام خوردن غذا دستها و انگشتان چرب و کثیف شود ، از این رو شستشوی دستها را بعد از طعام واجب

که در وقت خوردن طعام از آنها استفاده میشود نیز باید مراعات گردد. «پیش از نوشیدن و بعد از آن، پیاله را خوب بشوئید» (تامید، ۲۷ ب). «انسان نباید قسمتی از محتوی یک پیاله را بنوشد و سپس آن را به دیگری بدهد تا از آن بیاشامد. زیرا چنین کاری خطر جانی دربر دارد» (درخ ارض، ۹).

شستن دستها باید هر بامداد پس از ترك بستر بلادرنگ انجام گیرد، و اهمال در این کار برای سلامت آدمی زیان‌آور است «دستی که (بامداد پس از بیدار شدن از خواب شسته نشود و) ناپاک یکی از قسمت‌های بدن را لمس نماید، شایسته آن است که قطع شود. چنین دستی (که شسته نشده باشد) چشمان را نابینا و گوشها را کر میکند و بواسیر لحمی پدید می‌آورد. و به همین وضع خطرناک باقی میماند، تا آنکه انسان آن را سه بار بشوید» (شبات، ۱۰۸ ب، ۱۰۹ الف).

درباره نظافت تن چنین آموزشی داریم: «سه چیز است که وارد بدن نمیشود، و معدالک تن از آنها متلذذ میگردد. و آن سه عبارتست از: استحمام، روغن مالیدن به تن و رفع حاجت مرتب» (براخوت، ۵۷ ب). اهمیت زیادی که به استحمام داده شده است، در این گفتار هویدا است: «زندگی در شهری که گرما به ندارد ممنوع است» (یروشلمی قیدوشین، ۱۰ دال). میزان اهمیت استفاده از حمام را میتوان از تفسیری که درباره این کلمات شده است دریافت: «من خوبی و خوشی را فراموش کرده (و از آن محروم مانده) ام» (مراثی ارمیاء، ۳: ۱۷). بنا به یک نظر، مقصود از «خوبی و خوشی» استحمام در گرما به است و بنا به عقیده دیگر این خوبی و خوشی اشاره به شستشوی دستها و پاها با آب گرم است. «شبات، ۲۵ ب». این اعمال «خوبی و خوشی» محسوب میشود، و زندگی بدون آن، محرومیت عظیم و امری سخت تلقی شده است بهمین گونه، «خوشی‌ها و لذات ابناء آدم» (جامعه سلیمان، ۲: ۸) را چنین تعبیر کرده‌اند: «استخرهای شنا و گرما به‌ها» (گیملین، ۶۸ الف).

گرما به مکانی را می‌گفتند که خزانه بخار نیز داشت، و ترقی که از چنین حمامی پدید می‌آمد، مایه تندرستی بود و بسیار سودمند میدانستند. «سه نوع ترقق برای بدن سودمند است: ترقق بر اثر بیماری، عرق کردن در حمام، و ترقق حاصل از کار و کوشش و حرکات بدنی. عرقی که بر اثر بیماری به تن نشیند، شفا بخش است، و عرقی که در حمام پدید آید، چیزی برابر آن (از خوبی) یافت نمیشود» (آووت، ربی ناتان، ۴۱). برای اخذ بهترین نتیجه از استحمام، باید پس از شستشو با آب گرم، بدن را با آب سرد شست. «اگر کسی با آب گرم استحمام کند و پس از آن بدن خود را با آب سرد شستشو ندهد، مانند آهنی است که در کوره آهنگری تفته گردد و بعداً آنرا در آب سرد فرو نبرند» (شبات، ۴۱ الف). همانطور که آهن آب ندیده استحکام زیاد ندارد، بدن نیز از چنین استحمام ناقصی سود کامل نخواهد برد.

پاکیزگی را بعنوان بهترین وسیله پیشگیری از بیماریها میدانند. «چکانیدن یک قطره آب سرد (در چشمها) صبحگاهان، و شستن دستها و پاها با آب گرم شامگاه، از همه داروهای جهان برای چشم بهتر است» (شبات، ۱۰۸ ب). «ناپاکی سر سبب نابینائی میشود، ناپاکی جامه‌ها جنون می‌آورد، و ناپاکی تن تولید دمل و زخم و جراحت میکند. از این رو از ناپاکی برحذر باشید» (نداریم، ۸۱ الف).

اصول نظافت باید بویژه درباره کودکان اجرا شود. یکی از دانشمندان بنقل از مادر خود چنین گوید: «بهترین روش توجه و پرستاری از کودک آن است که او را با آب گرم شستشو دهند و سپس بر تنش روغن بمالند» (یوما، ۷۸ ب). این روش بسیار مؤثر است و برای ربی حنینا بسیار سودمند واقع شد.

« چنین حکایت کنند هنگامی که ربی حینا هشتادساله بود ، میتوانست روی يك پا بایستد و در آن حال کفش خود را از پا بیرون آورد و یا آن را بپا کند . او میگفت : آب گرمی که مادرم در کودکی مرا با آن شستشو میداد ، و روغنی که بر بدن من میمالید ، باعث استقامت و نیرومندی من در دوران سالخوردگی شد » (حولین ، ۲۴ ب) . توصیه دیگر چنین است : « انسان باید شناکردن را بفرزند خود بیاموزد » (قیدوشین ، ۲۹ الف) . زیرا شنا يك هنر مفید و حیاتی است ، و نیز محبتی نسبت به آب در دل انسان ایجاد میکند .

برای آنکه استحمام بنحو احسن سودمند واقع گردد ، لازم است که بدن را پس از شستشو روغن بمالند . « اگر انسان استحمام کند و پس از آن روغن بر بدن خود نمالد ، مانند آبی است که پشت خمره ریخته شود (که در آن نفوذ نمیکند) » (شبات ، ۴۱ الف) . یعنی آنکه چنین استحمامی سطحی و سرسری است و اثر نیکوی آن بداخل تن نمیرسد .

از آنجائی که در آن ادوار این عقیده رایج بود که : « اگر خون در بدن وافر گردد ، دمل و بیماریهای پوستی زیاد میشود » (بخوروت ، ۴۴ ب) ، از این رو عمل حجامت و خون گرفتن را توصیه میکرده‌اند . « وقت مناسب برای خون گرفتن هر سی روز يك بار است . پس از چهل سالگی ، باید از دفعات آن کاست ، و بعد از شصت سالگی ، بایستی از آن هم کمتر شود . روزهای مناسب برای خون گرفتن ، یکشنبه ، چهارشنبه و جمعه است ، و نه روزهای دوشنبه و پنجشنبه » (شبات ، ۱۲۹ ب) پیش از خون گرفتن و بعد از آن ، باید دعائی خوانده شود . « قبل از حجامت و یا خون گرفتن ، شخص باید بگوید : ای خداوند خدای من ، رضای تو بر این تعلق گیرد که این عمل برای من درمان باشد و تو مرا شفا دهی . زیرا تو خدای شفا دهندهٔ امینی هستی ، و درمان تو حقیقی است . چونکه شفا دادن کار آدمیان نیست ، لیکن بدین رسم عادت کرده‌اند (۱) . بعد از حجامت و یا فصد چنین میگوید : متبارك است خدائی که بدون گرفتن مزه ، بیماران را شفا میبخشد » (براخوت ، ۶۰ الف) .

بعد از حجامت و یا خون گرفتن ، از نیروی حیاتی انسان کاسته میشود ، و شخص باید بداند که برای جبران آن چگونه رفتار کند . نخستین چیزی که مورد نیاز اوست ، غذائی نیروبخش است تا با آن تجدید قوا نماید . « اگر کسی خون گرفت و چیزی نداشت که بخورد ، باید کفش‌های پایش را بفروشد و با آن غذائی مقوی برای خود تهیه کند . این غذای مقوی چه میتواند باشد ؟ یکی از دانشمندان گفته‌است : گوشت ، تا آنکه این گوشت جایگزین آن گوشت شود (۲) . دیگری گفته است : شراب . زیرا شراب که مایع قرمزی است ، میتواند جای خون قرمز را بگیرد » (شبات ، ۱۲۹ الف) . بعد از خون گرفتن باید از تناول برخی غذاها که مضر است اجتناب کند . « کسی که خون گرفته باشد ، نباید شیر ، پنیر ، تخم مرغ ، تره تیزك ، مرغ و یا گوشت نمك دار بخورد » (نداریم ، ۵۴ ب) . يك دستور بهداشتی دیگر در این اندرز یافت میشود : « کسی که خون بگیرد و بلافاصله بعد از آن مقاربت نماید ، جان خود را بخطر می اندازد و خونس بگردن خودش است » (نیدا ، ۱۷ الف) .

همراه با پاکیزگی ، اعتدال در خوردن غذا شرطی واجب و اساسی برای حفظ سلامت بدن است . « ربان گملیل میگفت : من پارسیان را برای سه کارشان دوست دارم : در خوردن طعام معتدلند ،

۱ - که حجامت کنند و خون بگیرند .

۲ - یعنی گوشت شخص بیمار که بر اثر خون گرفتن تحلیل رفته و از آن کاسته شده است .

هنگام رفع حاجت محبوبند ، و در روابط زناشویی میانه‌رو هستند « (براخت ، ۸ ب) .

درباره خوردن و نوشیدن چنین دستوری داده‌اند : « يك سوم از گنجایش معده را از خوراکی ، و يك سوم دیگر را از آشامیدنی پرکن ، و يك ثلث آن را تهی نگه‌دار » (گیطین ، ۷۰ الف) . در میان توده مردم ، چه بعلت فقر و چه از روی احتیاط و دوراندیشی ، سادگی در تغذیه امری عادی بوده است . تلمود طعام يك مرد فقیر را که شامگاه پس از خاتمه کار بخانه باز می‌گردد ، عبارت از نان و نمک میدانند . (براخت ، ۲ ب) . و باشخاصی که استطاعت تهیه غذای بهتر و زیادتری را دارند چنین توصیه شده است : « خوردن نان و نمک و نوشیدن يك کوزه آب بامدادان ، همه بیماریها را از بین میبرد » (باواقما ، ۹۲ ب) . « کسی که میخواهد دچار اختلال و بیماری امعاء نشود ، در تابستان و زمستان نان خود را در شراب و یا سرکه فرو برد و سپس آن را بخورد . از طعامی که زیاد از آن خورش می‌آید ، زودتر دست بکش (۱) ، و در رفع حاجت طبیعی تأخیر نما » (گیطین ، ۷۰ الف) . « تا چهل سالگی ، خوردن مفید است ، و از آن ببعد ، نوشیدن سودمند است » (شبات ، ۱۵۲ الف) .

بهترین وقت برای خوردن طعام وقتی است که احتیاج به غذا احساس شود . « هر وقت گرسنه شدی ، خوراك بخور ، و هرگاه که تشنه شدی نوشیدنی بنوش » (براخت ، ۶۲ ب) . طبق يك رسم معمول ، توده مردم روزانه فقط دو وعده غذا می‌خوردند ، و تنها در شبانه روز شنبه بود که این قاعده استثناء می‌پذیرفت ، و يك وعده طعام اضافی مصرف می‌شد ، شام را در خانه و پس از اتمام کار روزانه می‌خوردند و صبحانه را کارگر هنگامی که مشغول کار بود تناول میکرد . تلمود برنامه‌ای برای وقت غذای طبقات مختلف مردم معین کرده است : « اولین ساعت روز (۲) ، وقت صبحانه گلادیاتورهاست . ساعت دو ، راهزنان ، ساعت سه ، ثروتمندان و صاحبان مستغلات (۳) ، ساعت چهار ، کارگران ، و ساعت پنج از آن سایر مردم است . بنا به عقیده دیگر : ساعت چهار وقت صبحانه برای عموم مردم است و ساعت پنج از آن کارگران ، و ساعت شش متعلق به دانشمندان است . خوردن بعد از ساعت شش ، مانند انداختن سنگ در مشك شراب است (۴) . البته این در صورتی است که انسان پیش از آن لقمه‌ای در بامداد نخورده باشد لکن چنانچه قبلا چیزی خورده باشد ، اهمیتی ندارد » (شبات ، ۱۰ الف) . ربی عقیوا چنین اندرزی به فرزندش داده است : « بامدادان زود برخیز و ناشتایی بخور ، تابستان برای مصون ماندن از آسیب گرما ، و زمستان برای محفوظ ماندن از گزند سرما . يك ضرب‌المثل میگوید : شصت دونده‌دویدند ، ولی نتوانستند بر شخصی که صبح زود ناشتایی خورده بود سبقت گیرند » (باواقما ، ۹۲ ب) .

طعام را باید در حال نشسته خورد ، زیرا : « خوردن و یا نوشیدن در حال ایستاده ، بدن را متزلزل می‌سازد » (گیطین ، ۷۰ الف) . وقتی که انسان در مسافرت است (پیاده یا سوار بر يك چارپا) ، باید از مقدار خوراك خود بکاهد . « شخصی که سفر میکند ، نباید بیش از آن مقدار خوراکی که مردم در سالهای قحطی می‌خورند ، تناول کند ، تا مبادا دچار اختلال امعاء شود » (تعنیت ، ۱۰ ب) .

۱ - تا آنکه چون آن طعام را دوست داری ، بیش از اندازه از آن نخوری .

۲ - آغاز روز را ساعت شش صبح میدانستند و از این‌رو اولین ساعت روز که در تلمود ذکر شده است همان ساعت هفت

بامداد است . هنوز هم در بعضی از ممالک شرقی غروب را ساعت دوازده میدانند .

۳ - یعنی طبقه‌ای از مردم که برای کسب معیشت نیازی بکارهای یسی و زحمت کشیدن ندارند .

۴ - یعنی در این مواقع غذا خوردن دیگر بی‌فایده است و بدن از آن سودی نمیبرد . زیرا نیروی حیاتی بدن تقلیل یافته و

برای هضم کامل غذا کافی نیست .

اعتدال در هر کار و در هر چیز ، روشی بخردانه است . « زیاد منشین ، زیرا زیاد نشستن بد است . زیاد مایست ، چونکه زیاد ایستادن برای قلب ضرر دارد . زیاد راه مرو ، زیرا زیاد راه رفتن برای چشم زیان بخش است . بلکه يك سوم از وقت را در نشستن ، يك سوم را در ایستادن و يك سوم دیگر را در راه رفتن بگذران ، » (کتوبوت ، ۱۱۱ الف) « درهشت چیز زیاده روی زیان آور و اعتدال سودمند است . این هشت عبارتند از : مسافرت ، مقاربت ، کسب ثروت ، کار ، نوشیدن شراب ، خوابیدن ، استفاده از آب گرم (برای نوشیدن و استحمام) . و خون گرفتن » (گیطین ، ۷۰ الف) .

خواب طبیعی را بسیار لازم دانسته‌اند . یکی از دانشمندان گفته است : « شب برای خوابیدن آفریده شده است (و نه برای کار و فعالیت) » (عروین ، ۶۵ الف) . دانشمند دیگری اعلام داشته است : « خواب سحرگاهان مانند لبه پولادین برای آهن است » (براخوت ، ۶۲ ب) . یعنی چنین خوابی سلامت بخش و نیرو افزاست . در مقابل ، این نیز گفته شده است : « خواب صبح انسان را از جهان بدر میکند » (۱) (میشنا آووت ، ۳ ، ۱۰ ، ۱۴) . و « انسان نباید سراسر روز بیش از مدت خواب اسب بخوابد . خواب اسب چقدر است ؟ شصت نفس » (سوکا ، ۳۶ ب) . سخن دیگری چنین است : « غذا خواب می‌آورد » (میشنا یوما ، ۱ ، ۴) . دانشمندان یهود معتقد بودند که محال است انسان بتواند سه شبانه روز متوالی نخوابد و زنده بماند . این نکته تلویحاً از این مطلب استنباط میشود : « اگر شخصی سوگند یاد کند که سه شبانه روز نخواهد خوابید ، او را تازیانه میزنند و پس از آن باید بیدرنگ بخوابد » (یروشلمی نداریم ، ۲ ب) . زیرا او سوگند بیهوده یاد کرده و خواسته است ، کاری بکند که انجام آن جز با تحمل عواقبی مهلك امکان پذیر نیست . جالب این است که در تلمود به داروی خواب‌آوری اشاره شده است که بوسیله آن يك عمل جراحی در شکم یکی از دانشمندان انجام گرفته است . (باوا مصیعا ، ۸۳ ب) .

دانشمندان یهود از این حقیقت آگاه بودند که حالت روحی انسان برحالت جسمی او اثر دارد ، و شخص باید همواره در صدد آن باشد که برای خود حالت روانی شادی فراهم آورد : « يك آه کشیدن نیمی از تن انسان را خرد میکند » . و بنابراین نظر دیگر : « آه کشیدن همه وجود را خرد میکند » (براخوت ، ۵۸ ب) . « چشم بد (یعنی بخل و حسادت) ، تمایل به بدی و کینه توزی انسان را از جهان بدر میکند » (میشنا آووت ، ۲ ، ۱۱ یا ۱۶) . « سه چیز نیروی انسان را کاهش میدهد : ترس ، سفر و گناه » (گیطین ، ۷۰ الف) .

در پایان باین نکته اشاره شده است که انسان باید در محیط پاکیزه زندگی کند ، و قانون یهود هر عملی را که برای بهداشت شهرها زیان آور باشد ممنوع کرده است . یکی از این قوانین چنین میگوید : مکانی که بطور دائم در آن خرمن کوبی میشود نباید داخل محدوده پنجاه ذراعی از شهر ساخته شود همچنین مکانی که لاشه حیوانات مرده را در آن می‌اندازند ، گورستان و دباغخانه ، درباره دباغخانه توضیح داده شده است که فقط باید در مشرق شهرها ساخته شود . ربی عقیوا ساختن دباغخانه را در هر سمت شهر مجاز میدانند مگر در سمت مغرب آن « میشنا باو ابتر ، ۲ ، ۸ و ۹) مقصود آن است که ساکنان شهر از گرد و خاک و از بوی بد در امان باشند .

۱ - گفته اولی درباره خواب قبل از طلوع خورشید است ، و گفته دومی مربوط به خواب بعد از آن است که انسان را از نماز

و کار باز میدارد . (مترجم)

۳ - علم تغذیه

دانشمندان یهود از اهمیتی که غذاهای سالم و مقوی در حفظ سلامت بدن دارند بخوبی آگاه بوده‌اند و در تلمود گفتارهای فراوانی هست که ضمن آن دربارهٔ اغذیهٔ سلامت‌بخش و یا خوراکی‌های زیان‌آور بحث کرده‌اند. چنین بنظر میرسد که نان را مایهٔ اصلی زندگی دانسته‌اند: « نانی که صبح خورده شود سیزده فایده و خاصیت دارد: انسان را از گزند گرما و سرما، از اثرات مضر بادها و از آسیب ارواح خبیثه محافظت میکند. ساده لوح را عاقل و دانشمند میسازد، کمک میکند تا انسان در دعوای دادگاهی حاکم شود، بدو یاری میکند تا تورات را بیاموزد و تعلیم دهد، سبب آن میشود که سخنان آدمی مقبول و مؤثر واقع گردد، معلوماتش در ذهنش باقی بماند و تنش بوی بد ندهد، به زوجهٔ خود علاقه‌مند و وفادار باشد و برای شهوت‌رانی در پی زنان دیگر نرود. نان گرم کدو را هلاک می‌کند، و برخی معتقدند که بخل و حسد را نیز از دل انسان برمی‌اندازد، و محبت و مهربانی را جانشین آن میسازد» (باوامصیعا، ۱۰۷ ب).

مقصود از گفتارهای فوق آن است که اگر انسان روز خود را با شکمی سیر آغاز کند، خواهد توانست روشن‌تر بیندیشد و کار خود را با موفقیت بیشتری انجام دهد، و خلق و خوی خوشی داشته باشد، به این موضوع در عبارت زیر نیز اشاره شده است: « انسان پیش از آنکه بخورد و بیاشامد، دارای دو دل است. اما وقتی خورد و نوشید، فقط یک دل دارد» (باواپترا، ۱۲ ب). از آنجا که در علم روانشناسی قدیم، قلب محل و مأوای عقل و شعور پنداشته شده است، گفتار فوق باین حقیقت اشاره میکند که معدهٔ خالی اثر پریشان‌کننده‌ای بر عقل آدمی دارد و مانع تمرکز فکر و قوای دماغی او میشود. نان باید از آرد گندم نرم تهیه شود. « آرد جو مضر است، زیرا باعث پرورش کرم کدو میشود» (براخوت، ۳۶ الف). نان را باید سرد خورد. « این گفته ورد زبان مردم بابل است که نان، گرم تب به‌مراه خود می‌آورد» (یروشلمی شبات، ۴ ب).

توصیه فراوانی شده است، که برای استفاده کامل از نان، باید به آن نمک بزنند، و پس از خوردن آب بنوشند. نمک و آب برای زندگی ضروری است. « جهان بدون شراب میتواند وجود داشته باشد ولی نه بدون آب. نمک ارزان و لفل‌گران. دنیا بدون لفل میتواند وجود داشته باشد ولی نه بدون نمک» (یروشلمی هورایوت، ۴ ج). « نمک گوشت را شیرین میکند» (براخوت، ۵ الف)، لکن باعث کاهش مایع منی میشود (گیطین، ۷۰ الف). نمک را نباید بمقدار زیاد مصرف کرد. از مواد غذایی که اسراف در آن ممنوع و استفاده از آن بمقدار کم خوب است، خمیر مایه و نمک است (براخوت، ۳۴ الف).

رعایت این دستور سفارش شده است: «بعد از هر غذا نمک بخور، و پس از هر نوشابه آب گوارا، و آنوقت دیگر زبانی (از راه بیماری) بتو نخواهد رسید. کسی که غذایی را تناول کند و بعد از آن نمک نخورد، و یا نوشابه‌ای را بیاشامد و پس از آن آب ننوشد، طی روز از بوی بد دهان، و شب از خنای رنج خواهد برد.» (براخوت، ۴۰ الف). یکی از دانشمندان چنین گفته است: « کسی که غذایش را در آب شناور سازد (۱)، از سوء هاضمه رنج خواهد برد. چه اندازه آب باید آشامید؟ یک پیاله برای هر

گرده نان» (مأخذ فوق) . دانشمند دیگری اظهار داشته: «هشتاد و سه نوع بیماری یافت میشود که باعث جملگی آنها صفر است، و همه آنها رامیتوان با خوردن نان و نمک هنگام صبح و نوشیدن يك كوزه آب گریزان ساخت» (باواقما، ۹۲ ب) .

قبلا بدین موضوع اشاره شد که نان و نمک غذای معمولی فقراء چه در بامداد و چه در شامگاه بوده است . اگر پولی برای تهیه غذای اضافی یافت شود، اغذیه‌ای که توصیه شده است، بترتیب از این قرار است: «با تمام آرزوی دلت گوشت بخور» (سفر تثنیه، ۱۲: ۲۰) . تورات اینجا روش صحیح زندگی را بما می‌آموزد، انسان باید فقط برای ارضای اشتهايش گوشت بخورد، و در مصرف آن زیاده‌روی نکند. «کسی که يك مانا (۱) پول دارد، برای ديك خود يك پیمانۀ سبزیجات بخرد. اگر ده مانا دارد، مختصری ماهی برای ديك خود بخرد. اگر پنجاه مانا دارد، میتواند مقداری گوشت برای ديك خود بخرد و اگر صاحب يكصد مانا پول است، میتواند دستور دهد که هرروز برایش خوراك گوشت بپزند. پس آنانکه کمتر از يكصد مانا دارند، کی میتوانند خوراك ماهی یا گوشت بخورند؟ - هر شب شبه» (حولین، ۸۴ الف) .

چنین بنظر میرسد که گوشت را يك غذای تفننی میدانستند، و مردم بی‌بضاعت بندرت از آن استفاده میکردند. بنابراین غذای توده مردم آن‌روزگار را بیشتر سبزیجات تشکیل میداده است، و درباره سود یا زیان سبزیجات در تلمود بحث زیادی شده است. يك سخن چنین است: «وای بر آن خانه‌ای که فقط شلغم و سایر سبزیجات در آن بگذرد» (۲) . در مقابل این سخن دستور یکی از دانشمندان را به خدمتکارش چنین می‌یابیم: «اگر در بازار شلغم و سایر سبزیجات دیدی، دیگر از من نپرس که دستور غذا چه خواهد بود». این دو نظر مخالف با اظهار این عقیده که مصرف سبزیجات فقط در صورتی که بدون گوشت باشد مضر است، با یکدیگر هم‌آهنگ و موافق میشوند. يك دانشمند میگوید خوردن سبزیجات بدون نوشیدن شراب ضرر دارد، و دیگری معتقد است که اگر سبزیجات بخوبی پخته نشود، زیان بخش خواهد بود» (براخوت، ۴۴ ب) .

عقیده آخری که بدان اشاره شد مبنی بر اینکه سبزیجات فقط در صورتی که خوب پخته نشوند ضرر دارند، بوسیله گفته زیر تأیید شده است: «يك دانشمند مجاز نیست در شهری که سبزیجات در آن یافت نمیشود زندگی کند. از این گفته باید چنین استنباط کرد که سبزیجات سودمند هستند. ولی تعلیم دیگری نیز یافت میشود حاکی از اینکه: سه چیز است که باعث اختلال گوارش میشود. قامت انسان را خمیده می‌کند، و يك پانصدم از روشنائی چشم را کاهش میدهد و آن سه عبارتست از نانی که از آرد زبر و سیاه پخته شده باشد، مشروب سکر آوری که تازه ساخته شده باشد و سبزیجات» (عرووین، ۵۵ ب، ۵۶ الف) . در گفتاری مشابه (پساحیم، ۴۲ الف) عین جملات فوق نقل شده است، لکن در آن بجای «سبزیجات»، «سبزیجات خام» آمده است، و مطلب چنین ادامه می‌یابد: «سه چیز است که گوارش را مرتب می‌کند، قامت را بلند می‌سازد و باعث ازدیاد نور چشمها میشود. و آن سه عبارتست از نانی که از آرد الك شده پخته باشند، گوشت پرچربی و شراب کهنه». و نیز این گفته را داریم: «همه سبزیجات خام، چهره را رنگ پریده میکنند» (براخوت، ۴۴ ب) . درباره خاصیت پختن سبزیجات

۱ - مانا عبارت از یکصد شقل است .

۲ - یعنی آنکه شلغم و سایر سبزیجات غذای اصلی اهل آن‌خانه را تشکیل دهند .

چنین گفته‌اند: « اسفناج پخته برای قلب نافع و برای چشم‌ها مفید است. و بطریق اولی برای امعاء سودمند خواهد بود و البته این در صورتی است که اسفناج آنقدر روی آتش بماند که کاملاً پخته و نرم شود. » (براخت، ۳۷۹ الف).

بعضی از سبزیجات و بقولات را بیش از محصولات گیاهی دیگر برای سلامت انسان نافع دانسته‌اند. « کسی که عادت دارد یک بار در هر سی روز عدس بخورد، خنق را از خانه خود دور نگه میدارد. اما خوردن آن هر روز صلاح نیست » (براخت، ۴۰ الف). « تره برای دندانها بد (۱) و برای امعاء نافع است » (براخت، ۴۴ ب). « کلم بعنوان غذا، و اسفناج برای درمان خوب است » (مأخذ فوق). « پنج خاصیت برای سیر بر شمرده‌اند: انسان را سیر میکند، بدن را گرم و صورت را درخشان میسازد، مایع منی را افزایش میدهد، و کرمهای درون امعاء را میکشد » (باوقما، ۸۲ الف). « ترب اکسیر زندگی است » (عروین، ۵۶ الف). لکن: « انسان نباید پیاز زیاد بخورد، بخاطر مایع تند و زنده‌ای که در آن است » (عروین، ۲۹ ب).

در مشرق زمین زیره سیاه مصرف زیاد دارد. درباره این محصول، چنین سخنی در تلمود داریم: « کسی که عادت بخوردن زیره سیاه دارد از درد قلب رنج نخواهد برد ». در مخالفت با این نظریه چنین مطلبی اظهار شده است: « مگر نه اینکه زیره سیاهیکی از شصت نوع زهر مهلك است، و کسی که در مشرق خرمن آن بخوابد، خونسش بگردن خودش خواهد بود؟ » (۱). تلمود این اختلاف نظر را بدین گونه رفع میکند: « بین این دو عقیده تناقضی نیست. زیرا سخن دوم درباره بوی زیره است، و سخن اول درباره طعم آن، مادر ربی بر میا برای فرزندش نان می‌پخت و روی آن زیره سیاه میپاشید (تا مزه آن را جذب کند)، و سپس زیره‌ها را از روی نان پاک میکرد (تا بوی زیره در آن نماند) » (براخت، ۴۰ الف).

غذائی را که از ماهی تهیه شود بسیار سلامت بخش دانسته‌اند. « کسی که عادت بخوردن ماهی های کوچک دارد، از سوء هاضمه و بیماری امعاء رنج نخواهد برد. و نه همین و بس. بلکه ماهی های کوچک تمام بدن انسان را بار آور، تندرست و قوی میسازند » (مأخذ فوق). لکن تلمود این خاصیت را شامل ماهی‌هایی که نمک سود شده باشند نمیداند. زیرا گفته شده است: « ماهی کوچک نمک‌زده، گاهی در هفتمین، گاهی در هفدهمین و گاهی نیز در بیست و هفتمین، و بعقیده برخی در بیست و سومین روز نمک زدگی انسان رامیکشد. و این امر در صورتی اتفاق می‌افتد که این ماهی بطور کامل کباب نشده باشد، و اگر خوب کباب شده باشد، باکی نیست. و هنگامی که خوب کباب نشده باشد فقط در صورتی مضر خواهد بود، که پس از خوردن آن آبجو یا نوشابه سکر آور دیگری ننوشند. و اگر بعد از خوردن این نوع ماهی نوشابه مستی آور بنوشند، اشکالی در میان نیست » (براخت، ۴۴ ب).

تخم مرغ از تمام مواد غذائی هموزن خود (به استثنای گوشت) مقویتر و مغذیتر است، « هر غذائی که وزن آن باندازه وزن یک تخم مرغ باشد، تخم مرغ از لحاظ مواد غذائی بر آن رجحان دارد، باستثنای گوشت. یک تخم مرغ نیم‌بند از شش پیمانه، و یک تخم مرغ پخته از چهار پیمانه آرد نرم بهتر است » (مأخذ فوق). اما خوردن تخم مرغ زیاد هم زیان دارد. چنانکه گفته‌اند: « هر کس چهل تخم مرغ، یا چهل گردو و یا ربع پیمانه عسل را یکجا بخورد، قلبش از جا کنده خواهد شد » (کلا).

۱ - برای آنکه تره بر دندانها اثر نکند، تلمود توصیه میکند که آن را خوب بپزند و بلع کنند و با دندان نجوند.
 ۲ - زیرا باد غربی بوی زیره را با اثر زیان بخش آن بسمت او خواهد برد.

برای آنکه مضرات حاصل از خوردن بعضی سبزیجات از میان برود، باید طبق توصیه زیر رفتار شود: « برای خشی کردن اثرات مضر کاهو، ترب بخور. برای از بین بردن اثرات زیانبخش ترب، تره فرنگی بخور. برای دفع زیان حاصل از خوردن تره فرنگی آب گرم بیاشام. و برای خشی کردن اثرات مضر همه سبزیجات، آب گرم بنوش » (پساحیم، ۱۱۶ الف).

مواد غذایی را شب هنگام بدون سرپوش گذاشتن خطرناک است. « کسی که سیر پوست کنده، پیاز پوست کنده، تخم مرغ پوست کنده، و یامشروب سکر آور رقیق شده‌ای را که طی شب بدون سرپوش مانده باشد بخورد، بجان خود صدمه میزند و خویش بگردن خودش است » (نیدا، ۱۷ الف).

خرما را مفیدترین میوه‌ها دانسته‌اند. « خرما بدن را گرم میکند، نیرو می‌بخشد، و قلب را ضعیف نمیکند. خرما وقتی صبح و عصر خورده شود نافع است. اگر بعد از ظهر خورده شود مضر است. و اگر بهنگام ظهر خورده شود، هیچ خوراکی از حیث سودمندی به آن نمیرسد، و بر اثر آن نگرانی و ناراحتی فکر، سوء هاضمه و اختلال امعاء و بواسیر برطرف می‌شود » (کتوبوت، ۱۰ ب). « غسل و همه انواع شیرینی‌ها برای زخم مضر هستند » (باواقما، ۸۵ الف).

۴- معالجه و درمان بیماریها

در صفحات تلمود میتوان راهنمایی‌هایی برای معالجهٔ بیماران یافت که بعضی از آنها متضمن نسخه‌های اصیل داروست و برخی نمونه عقاید مردم قدیم و اطبای آن زمان دربارهٔ معالجهٔ امراض گوناگون است. مانند همه ملل باستانی، بعضی از یهودیان آن ادوار برخلاف دستور صریح تلمود، برای از بین بردن درد و مرض به درمان از طریق جادو متوسل میشدند، و درمانهایی را که بکار میبردند میتوان شبیه درمان‌هایی دانست که در آثاری مانند کتاب «ترکه زردین» (۱) بدانها اشاره شده است.

و نیز اغلب دیده میشود که خواندن افسون بخشی از درمان را تشکیل میداده است، و گاه شامل آیاتی از کتاب مقدس بوده است، و اینکار یعنی خواندن افسون برای مداوای بیماریها، شدت از طرف دانشمندان یهود محکوم شده است. ایشان چنین تأکید کرده‌اند: « ممنوع است انسان خود را با استفاده از آیات کتاب مقدس معالجه کند » (شووعوت، ۱۵ ب). در میان آنان که از جهان آینده و عالم باقی سهمی نخواهند داشت، کسانی خواهند بود که افسونی را بر روی زخمی بخوانند و آن افسون شامل این آیه باشد: « من هیچ يك از بیماریهایی را که بر مصریان وارد آوردم بر تو نخواهم آورد، زیرا که من خداوند شفا دهندهٔ تو هستم » (سفر خروج، ۱۵: ۲۶، میشناسنهدرین، ۱۰، ۱۶). حتی این اخطار تهدید آمیز نیز مؤثر واقع نشد، و چنین بنظر میرسد که علی‌رغم تأکیدات تلمود، خواندن افسون برای درمان امراض در میان مردم بسیار متداول بوده است.

نخست دربارهٔ اصول و قواعد مربوط به معالجهٔ بیماریها که معمول پزشکان آن ادوار بوده است گفتگو میکنیم. (ضمناً این نکته خاطر نشان میشود که در میان دانشمندان یهود دوران تلمود صاحبان حرفهٔ پزشکی نادر بوده‌اند، و روش‌های درمانی و متن نسخه‌های داروئی که در تلمود آمده‌اند، همان‌هایی هستند که مورد استفادهٔ پزشکان وقت قرار میگرفته‌اند - مترجم) « اگر بیمار بگوید که چیزی

را میخواهد، و پزشك بگوید که نباید آن را به وی داد، به سخن بیمار باید توجه شود، چرا؟ زیرا: «دل انسان از تلخی جاننش با خبر است» (امثال سلیمان، ۱۴: ۱۰، یوما - ۸۳ الف). «برای بیمار شش چیز نشانه بهبود است: عطسه زدن، عرق کردن، مرتب شدن اجابت مزاج، احتلام، به خواب رفتن و خواب دیدن. شش چیز شفابخش بیمار است و درمان بوسیله آن تجویز شده است: کلم، اسفناج، جوشانده گیاه پولی. Poley. خشک، شیردان، زهدان بهائیم و سفیدی روی جگر و بعضی گویند: همچنین ماهیان کوچک. ده چیز سبب بازگشت بیماری با شدت بیشتر خواهد شد: خوردن گوشت گاو نر، گوشت پسر چربی، گوشت کباب شده، گوشت پرندگان، تخم مرغ کباب شده، و نیز تراشیدن سر، خوردن تره تیزک و شیر و پنیر، و استحمام و اضافه میکنند: خوردن گردو و خیار» (براخوت، ۵۷ ب). در اینجا این اصل مورد تأیید قرار گرفته که نوع تغذیه اثر مهمی برحالت مریض بجای میگذارد.

برای مداوای چشم درد، معمولاً از آب دهان استفاده میکردند. لکن گفته‌اند: «آب دهان پسر نخست‌زاده پدر نیروی شفابخش دارد، نه آب دهان پسر اولزاد مادر» (باوئترا، ۱۲۶) «برای معالجه آب مروارید، يك عقرب هفت رنگ را بگیرند، آن را در سایه (دور از آفتاب) خشک کنند، يك قسمت از آن را با دو قسمت سرمه بسایند، و در هر چشم سه میل از آن بکشند. و نه بیشتر از سه میل، زیرا ممکن است چشم بترکد» (گیطین، ۶۹ الف). آب مروارید را بوسیله چکانیدن خون در چشم نیز معالجه میکردند (شبات، ۷۸ الف).

برای بند آوردن خونریزی بینی، ریشه یونجه را با ریسمانی از يك بستر کهنه، با يك قطعه کاغذ، يك بوته زعفران و قسمت سرخ يك شاخه نخل بگیرند، و همه را باهم بسوزانند. سپس يك گلوله پشم را که دو رشته از آن باید تابیده باشد بگیرند، آن را در سرکه خیس کنند، و بعد در خاکستری که بدست آمده است بغلطانند و آن را در بینی فرو کنند».

«برای جلوگیری از خون آمدن از دهان، نخست با يك قطعه ساقه خشک گندم آزمایش میکنند. اگر گاه به خون بچسبد، جریان آن از ریه است و درمان دارد. و اگر نچسبد، جریان خون از کبد است و آن را چاره‌ای نیست. وقتی که جریان خون از ریه است، مداوای آن چگونه است؟ هفت مشت از چغندر رنده شده، هفت مشت از تره فرنگی ریز ریز شده، پنج مشت عناب، سه مشت عدس، يك مشت زیره، يك مشت ادویه، و مقداری برابر آن از امعاء يك حیوان اولزاد را گرفته و همه را با هم بجوشانند و بیمار از آن بخورد، و سپس از آبجو قوی که در ماه طه و ت (Teveth) (۱) ساخته شده باشد بنوشد» (گیطین، ۶۹ الف).

«وسیله متوقف ساختن جریان خون از زخم، خوردن تره تیزک با سرکه است. و برای باز آمدن گوشت و پوست تازه روی زخم، تراشه ریشه گیاه سینودون. Cynodon. (۲) و تراشه بتة خار نافع است» (عوودازارا، ۲۸ الف).

«ربی یوحانان لتهایش درد میکرد و برای معالجه آن نزد بانوئی از اشراف (روم) رفت، و وی در روزهای پنجشنبه و جمعه او را معالجه کرد. آن بانو چه داروئی را بکار برد؟ بنا به يك نظر: آب خمیر مایه، روغن زیتون و نمک. بنا به نظر دیگر: خودخمیر مایه، روغن زیتون و نمک، و نظر سوم بر این

۱ - طهوت نام دهمین ماه تقویم عبری و مقارن با اوائل زمستان است.

۲ - نام این گیاه بزبان فارسی مرغ (بروژن شرق) یا چمن وحشی است. (مترجم).

است که این دارو چربی بال غاز بوده است . ابائی ، گوید : من همه این درمان‌ها را بکار بستم لکن شفا نیافتم ، تا آنکه يك اعرابی بمن گفت : «هسته زیتون را که هنوز به يك سوم رشد خود نرسیده باشد بگیر ، و آن را در میان پیل نوساخته‌ای به آتش کباب کن و روی دندانها بگذار . من این کار را کردم و معالجه شدم . سبب این بیماری چیست ؟ تناول نان گندم‌هنگامی که هنوز داغ است ، یا باقیمانده خوراک قیمه ماهی . نشانه آن چیست ؟ وقتی خرده‌های غذامیان دندانها گیر کند ، خون از لثه جاری میشود » (یوما ، ۸۴ الف) .

« برای درمان ورم چرکدار لوزتین ، سبوس زبری را که روی الك می‌آید ، عدس و خاکش را و شنبلیله و غنچه رازک را بگیر ، و مقداری از آن را باندازه يك گردو در دهان بیمار بگذار . و برای سر باز کردن لوزه چرکین باید يك نفر تخم تره تیزک سفید را از درون يك ساقه گندم خشک بمیان حلق بیمار بدمد » (گیطین ، ۶۹ الف) « درمان زکام و نزله ، نوشیدن این جوشانده است : باندازه يك پسته نوشادر ، به وزن يك گردوی معمولی باریچه شیرین يك ملعقه پر از عسل سفید و يك چهارم لوگ شراب سفید بگیرند ، و آنها را خوب باهم بجوشانند ، وقتی نوشادر جوشید سایر مواد نیز جوشیده‌اند . و یا آنکه يك چهارم لوگ از شیر بز سفید بگیرند و آنرا روی سه ساقه کلم بچکانند و در دیک بریزند و دیک را با يك قطعه از ساقه مرزنجوش بهم بزنند . وقتی مرزنجوش جوشید ، همه محتویات دیک نیز جوشیده است » . (گیطین ، ۶۹ الف ، ب) .

« دمل پیش‌درآمد تب است . درمان آن چیست ؟ با انگشت وسطی شصت ضربه روی آن بزنند (تا دمل نرم شود) و سپس آنرا طولاً و عرضاً بانیشتربشکافند . و این در صورتی است که سر آن دمل سفید نشده باشد . و اگر سفید شده باشد . این درمان مؤثر نخواهد بود » . (عودازارا ، ۲۸ الف) .

برای معالجه طپش قلب ، سه گرده نان جو گرفته و آنها را در شیر بسته شده بخیسانند و بخورند و سپس شراب رقیق شده بیاشامد . (گیطین ۶۹ ب) . « کسی که از ضعف قلب رنج میبرد ، مقداری گوشت از پهلوی راست قوچ گرفته ، و آن را روی آتشی که از چوب بید درست شده باشد کباب کند و بخورد ، و در پی آن شراب رقیق شده بنوشد » . (عرووین ، ۲۹ ب) .

« برای درمان تنگی نفس ، و به اعتقاد برخی برای معالجه طپش قلب ، سه گرده نان گندم را در عسل خوابانیده و بخورند و در پی آن شراب رقیق نشده بیاشامند . برای درمان درد قلب ، باندازه سه تخم مرغ نعناع ، به قدر يك تخم مرغ زیره ، و بمقدار يك تخم مرغ کنجد را گرفته و آنها را باهم بخورند . برای درمان سوء هاضمه ، سیصد دانه فلفل دراز بگیرند ، و روزی صد دانه از آن را همراه با شراب بخورند . برای دفع کرم کدو ، يك چهارم لوگ شراب را با برگ درخت غار بیاشامند برای دفع کرم‌های سفید ، تخم درخت اروکا . Eruka . را در يك قطعه پارچه پنبه‌ای ببندند ، آن را در آب بخیسانند و آن مایع را بنوشند . و باید مواظب باشد که تخمها را نبلعند مبادا که بر اثر آن روده سوراخ شود » . (گیطین ، ۶۹ ب) .

« برای دفع کرمهای امعاء ، پرسیاوش بخورند . با چه آن را بخورند ؟ با هفت خرماي سفید . چه چیز باعث پرورش این کرمها میشود ؟ با شکم خالی گوشت کباب شده خوردن و بعد از آن آب نوشیدن . یا خوردن گوشت پر چربی یا گوشت گاو نر یا گردو یا ساقه شنبلیله و در پی آن آب نوشیدن .

يك درمان ديگر آن است كه خرمای سفید نیمه رسیده را بلع كنند . یا اینکه روزه بگیرند .
 و سپس گوشت پرچربی را با استخوانش روی آتش ذغال كباب كنند مغز درون یکی از استخوانها را بیرون
 آورند و آنرا همراه با سرکه بخورند . بعضی میگویند كه سرکه جایز نیست ، چونكه برای كبد مضر است .
 (شبات ، ۱۰۹ ب) .

« برای درمان اسهال ، گیاه پولی . Poley . ترو تازه همراه با آب و برای رفع یبوست ، پولی
 خشك با آب مفید است . برای درمان درد طحال ، هفت ماهی كوچك را در سایه خشك كنند ، و روزی دو یا
 سه عدد آن را با شراب بخورند . (گیطین ، ۶۹ ب)

« برای درمان گلسنگ ، هفت خوشه گندم ارزانیا . Arzania . (۱) را روی يك پیل نوساخته
 برشته كنند سپس روغن آنرا بکشند و روی محل مورد نظر بمالند ، (گیطین ، ۷۰ الف) . « شخصی
 كه از ضعف حاصله از روزه گرفتن رنج میرد ، عسل و دیگر چیزهای شیرین بخورد . زیرا نور را
 بچشم باز میگردد » . (یوما ، ۸۳ ب) . سرکه برای دفع مضره گرمای سوزان نافع است » . (شبات ،
 ۱۱۳ ب) .

از آنجا كه مار و عقرب در کشورهای خاوری كه یهودیان در آن سكنی داشتند فراوان است ،
 اندرزی داده شده است كه چگونه خطرات حاصله از گزیدگی این جانوران مودی را دفع كنند . « اگر
 كودکی را در روز پایان شش سالگی عقرب بگزد ، زنده نخواهد ماند (مگر آنكه درمان لازم را درباره
 او بكار برند) . درمان چیست ؟ مراره كركس سفیدی را كه در آبجو خوابانیده شده باشد روی محل
 گزیدگی بمالند ، و از آن آبجو به عقرب گزیده بنوشانند . طفلی را كه در آخرین روز سال اول
 زندگیش زنبور بگزد ، زنده نخواهد ماند (مگر آنكه او را درمان كنند) . درمان او چیست ؟ الیاف
 درخت خرما را كه در آب خیسانیده شده باشد روی محل گزیدگی بمالند ، و از آن آب به زنبور گزیده
 بنوشانند » . (كتوبوت ، ۵۰ الف) .

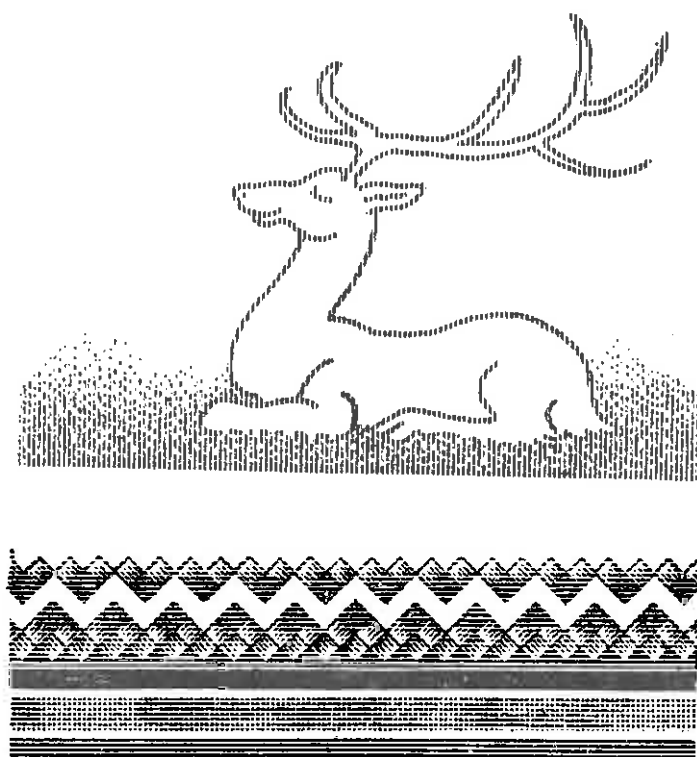
« اگر شخصی از آبی كه در سراسر شب در ظرفی سرباز مانده باشد (۲) بیاشامد ، باید از آب
 نی چوپانان . Eupatorium . بنوشد . یا اینکه پنج گل سرخ را در پنج لیوان آبجو آنقدر بجوشانند
 تا باندازه يك چهارم لوگ برسد و آنرا بنوشد . مادر یکی از دانشمندان شخصی را كه از آب شب مانده
 نوشیده بود ، بدینگونه مداوا كرد : يك گل سرخ را در يك لیوان آبجو جوشانید و آنرا باو داد تا بیاشامد .
 سپس تنور را روشن كرد ، خاکستر آن را بدور ریخت ، يك آجر درون آن گذاشت و به آنشخص گفت روی
 آجر بنشیند (۳) ، و زهر مانند يك برگ سبز نخل از بدن او خارج گردید . درمان دیگر این است كه يك
 چهارم لوگ از شیر يك بز سفید بنوشد . یا اینکه يك ترنج شیرین را بگیرد ، کمی از مغز آن را خارج
 سازد و درون آن را پر از عسل كند ، و آن را روی ذغالهای فروزان خوب كباب كند و بخورد . اگر
 شخصی ماری را بلعیده باشد ، باید باو رازك بانمك بخوراند و او را باندازه سه میل (شش هزار ذراع)

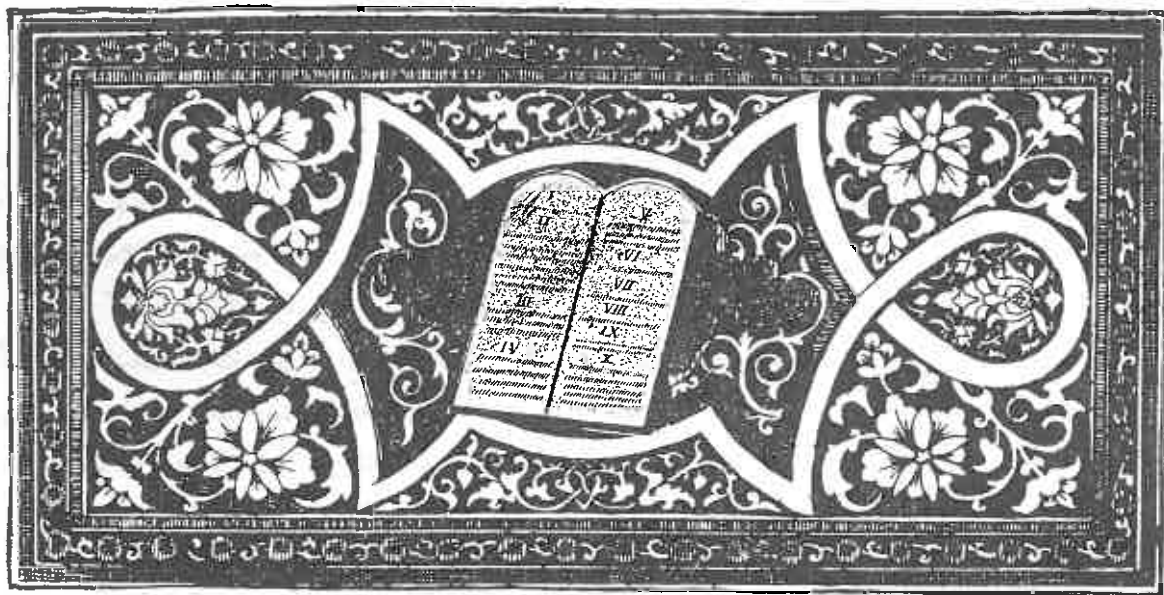
۱ - گندم این ناحیه برای دانه های بزرگش معروف بود .
 ۲ - كه ممكن است ماری زهر خود را در آن ریخته باشد .
 ۳ - تا اینکه او زیاد عرق كرد .

بدوانند . اگر شخصی رامارگزیده باشد ، جنین يك ماده الاغ سفید را بشکافند و آن را روی محل گزیدگی بگذارند . (شبات ، ۱۰۹ ب) .

يك اندرز کلی و مهم تلمود چنین است : « اعتیاد بخوردن دارو پیدا مکن » و مگذار که دندان‌ت کشیده شود . (یعنی در حفظ سلامت دندانهای خود بکوش تا مجبور بکشیدن آنها نشوی) . (پساحیم ،

۱۱۳ الف) .





فصل نهم، آداب و رسوم

ارواح . چشم بد ، سحر و جادو ، غیبگوئی و فال بینی ،
رؤیا و کابوس ، مبارزه با خرافات .

۱- ارواح ، موجودات نامرئی ،

تلمود که منعکس کننده افکار و معتقدات مردم ازمنه کهنسال است ، مطالب بسیاری راجع به عقاید مردم آن روزگار درباره موجودات نامرئی و مافوق طبیعی نقل کرده است . یک عامل مهم گناهکاری ، قرار گرفتن انسان تحت تسلط یک روح شریر است ، که شخص نگون بخت را از شعور تمیز خیر و شرو نیز از تسلط برخویشتن محروم میسازد . « هیچ انسانی مرتکب گناه نمیشود ، مگر آنکه دیوانگی در او حلول کند » . (سوطا ، ۳ الف) . گفته دیگری در این باره چنین است : « سه چیز باعث میشود که انسان علیه وجدان خود و اراده آفریدگار تمرد کند و خطا کار شود . و این سه عامل عبارتند از : آزار بت پرستان ، ارواح شریر و فشار احتیاجات ناشی از فقر » . (عرووین ، ۴۱ ب) .

درباره اصل و مبداء ارواح شریر و آسیب رسان ، نظرات مختلفی ابراز شده است . یکی آن است که این ارواح از آفریدگان خداوند هستند . در جزو ده چیزی که نزدیک غروب اولین جمعه آفریده شدند ، « مزیقین » . Mazzighin . یا ارواح شریره بودند . (میشنا آووت ، ۵ : ۹) . درباره این آیه : « خداوند فرمود : زمین جانورانی را موافق اجناس آنها از خود بیرون آورد » (سفر پیدایش ، ۱ : ۲۴) ، چنین تفسیر شده است : « اینها ارواح شریره بودند که ذات قدوس متبارک روحشان را آفرید ، و چون خواست جسمشان را نیز خلق کند ، شنبه فرا رسید و او آن را مقدس داشت و جسمهای آنان را دیگر نیافرید » . (برشیت ربا ، ۷ : ۵ یا ۷) (۱) . بنابراین آنان را ارواح عاری از جسم دانسته اند .
درباره مشخصات ارواح شریره ، چنین گفته اند : « از سه لحاظ آنان شبیه فرشتگان خدمتگزار ،

واز سه لحاظ دیگر همانند موجودات انسانی هستند. همچون فرشتگان خدمتگزار دارای بال هستند، از این سر جهان به آن سر پرواز میکنند، واز آینده خبر دارند. و مانند موجودات انسانی می‌خورند و می‌آشامند، تولیدمثل میکنند و می‌میرند». (حگیگا، ۱۶ الف). بعضی نیز گفته‌اند: «آنها میتوانند شکل خود را تغییر دهند، و میتوانند دیگران را ببینند ولی خود نامرئی هستند». (آووت ربی ناتان، ۳۷).

این که ارواح شریره برای موجودات بشری مرئی نیستند، خود موهبت عظیمی است. زیرا: «اگر چشم انسان قدرت دید ارواح شریره را داشت، هیچکس نمیتوانست در مقابل آنان تاب مقاومت آورد. یکی از دانشمندان گفته است: تعداد آنان بیش از ماست، و ما را مانند مرز گرد کشتزار احاطه کرده‌اند. دانشمند دیگری گفته است: هر یک از ما یک هزار از آنها را درست چپ و ده هزار از آنها را درست راست خود دارد.» (برخوت، ۶ الف).

درباره کثرت ایشان در جای دیگر نیز سخن رفته است. «سراسر جهان آکنده از ارواح شریره و آسیب رسان است و دانشمندی گفته است: محلی بگنجایش یک ربع قب، (۱) در همه فضای عالم یافت نمیشود که در آن باندازه نهقب از ارواح شریره وجود نداشته باشد». (تنحوما میشاطیم، ۱۹). هرچند که محتمل است ارواح شریره در همه جا یافت شوند، معذالك در بعضی مکانها امکان تردد آنان بیشتر است. مهمترین این امکنه عبارتست از جاهای تاریک ناپاک و خطرناک، و نیز درون آب. در واقع چنین بنظر میرسد که ارواح خبیثه تجسم آسیب و خطر هستند.

یکی از مکانهای مورد علاقه ارواح شریره، ساختمانهای ویرانه است. در این مورد در تلمود بخشی شده است. «به سه علت انسان نباید وارد خرابه‌ها شود: بجهت سوءظن مردم، بواسطه امکان فروریختن بقایای ساختمان، و بخاطر ارواح شریره. تلمود سئوال میکند: چه لازم است بگوئیم بخاطر سوءظن مردم؟ کافی است بگوئیم بجهت امکان فروریختن بقایای ساختمان!

این عقیده تقریباً در سراسر جهان رایج بود که ارواح شریره بیشتر در جایی که آب وجود دارد رفت و آمد میکنند. «ارواح شریره در چاه‌ها و نیز در کشتزارها یافت میشوند». (یروشلمی یواموت، ۱۵ دال). بخاطر علاقه‌ای که ارواح شریره به آب نشان میدهند، از این رو باید مواظبت خاصی درباره مایعات بکاربرد، علی‌الخصوص در مواردی که این مایعات در ظروف سرباز مانده باشند. «برروی مواد غذایی و نوشابه‌هایی که سراسر شب زیر تخت خوابی که انسان روی آن میخوابد مانده باشند، یک روح خبیثه فرود می‌آید، حتی اگر آن را باطبق آهنی پوشیده باشند». (پساحیم، ۱۱۲ الف). «انسان نباید آبی را که سراسر شب در ظرفی سرباز مانده است در محل عبور عام بریزد، اطلاق خانه را با آن آبیاشی کند. آنرا برای ساختن گل بکاربرد، از آن برای حیوانات خود یا برای حیوانات همسایه و همنوعش استفاده نماید، و یا صورت و دستها و پاهای خود را با آن بشوید». (۲) (عوودازارا، ۳۰ ب).

ارواح خبیثه نه تنها به موجودات انسانی، بلکه به حیوانات نیز حمله میکنند، و این حیوانات در نتیجه منبع خطر میشوند. سگ‌ها بیش از سایر جانوران در معرض خطر ارواح شریره قرار دارند.

۱ - نام پیمانهای است.

۲ - در دورتهای قدیم اغلب خانه‌های مسکونی در کشورهای مشرق زمین از خشت و گل ساخته میشد و از آن جهت مار و عقرب و سایر جانوران در این خانه‌ها فراوان بودند، و گرما و خشکی هوای این مناطق نیز باعث وفور این موجودات خطرناک میگردد. از این دو همواره این خطر وجود داشت که یک مار سمی زهر خود را در ظرف آب یا نوشابه دیگری که ناپوشیده مانده بود ریخته باشد.

« دربارهٔ سگ هارنچ چیز گفته‌اند: دهانش باز است. آب دهانش فرو می‌چکد، گوشه‌هایش فرو افتاده است، دمش میان پاها قرار دارد، و دزدانه کنار کوچه‌ها راه می‌رود. برخی نیز می‌گویند که بطور غیر مسموع عوعو میکند. سبب هاری، يك روح شریره است که در وی حلول کرده است. (۱) برای کشتن حیوان باید چیزی را بسویش پرتاب کرد. چون هر کس که با چنین سگی در تماس باشد در معرض خطر است، و کسی که توسط او گزیده شود می‌میرد. » (یوما، ۸۳، ب).

برخی از طبقات مردم بیش از دیگران در معرض حمله ارواح شریره هستند، و احتیاج به محافظت خاصی دارند. « سه نفر نیاز به محافظت دارند (از گزند و آسیب ارواح شریره): بیمار، تازه داماد و تازه عروس. بنا به يك نظر دیگر: بیمار، زن زائو، تازه داماد و تازه عروس. برخی می‌گویند: و نیز يك عزادار. (براخوت، ۵۴، ب).

معروفترین روح شریره مونث لیلیت Lilith است (۲). « برای مرد ممنوع است که در خانه‌ای تنها بخواهد. کسی که در خانه‌ای تنها بخواب رود، گرفتار لیلیت خواهد شد. » (شبثات، ۱۵۱، ب). در تلمود دربارهٔ لیلیت خیلی کم صحبت شده است.

از آنجا که موجودات انسانی این چنین در معرض خطر ارواح خبیثه قرار داشتند، لازم بود از وسائلی برای خنثی کردن فعالیت‌های خطرناک این ارواح استفاده شود. به برخی از این وسایل مانند افسون و ورد و تعویذ و طلسم اشاره کرده‌اند، و بعضی از وردها و افسون‌های معمول آن روزگار در تلمود ثبت شده است.

دربارهٔ حضرت سلیمان گفته‌اند که وی از کلیهٔ افسون‌هایی که بوسیلهٔ آنها میتوان گزند و خطر ارواح خبیثه را دفع کرد آگاه بود. « سلیمان بسیاری از ارواح واجنه را تسخیر کرد. » (شموت ربا، ۳۰: ۱۶). ولی این قدرت در اواخر عمر از دست او بدر رفت. چنانکه گفته‌اند: « تا زمانی که سلیمان گناه نکرده بود، آنها تحت فرمان او بودند. » (پسیقتا، ۴۵، ب).

قانونی مربوط به تعویذهای مکتوب چنین می‌گوید: حتی اگر در تعویذی اسم اعظم نوشته شده باشد، در شب و روز شنبه آن را از حریق بیرون نمی‌کشند، بلکه می‌گذارند تا بسوزد. (شبثات، ۱۱۵، ب). در نتیجه میتوان گفت که برای تعویذها قدوسیتهی قابل‌نشده‌اند. راشی، مفسر معروف کتاب مقدس و تلمود به دو آیهٔ زیر که معمولاً در تعویذها نوشته میشد اشاره میکند: « من تو را بهیچ يك از بیماری‌هایی که مصریان را دچار آن کردم مبتلا نخواهم نمود، زیرا من خداوند شفا دهندهٔ تو هستم. » (سفر خروج، ۱۵: ۲۶). « و تراز وحشت شبانگه نخواری، ترسید و نه از تیری که در روز می‌پرد. » (مزامیر داود، ۹۱: ۵). تعویذ را به حیوانات هم می‌بستند، زیرا آنان نیز در معرض حمله و آسیب ارواح خبیثه قرار داشتند.

علاوه بر همراه داشتن تعویذهای مکتوب، قرائت برخی از آیه‌های کتاب مقدس را نیز برای مصون ماندن از آسیب ارواح شریره مفید میدانستند. مهمترین این آیه‌ها عبارتند از آیه‌های «شمع اسرائیل»

۱ - امروزه بیماریها و عوارض جسمانی را ناشی از حمله میکروبیها و ویروس های تواناگون میدانند. و در روزگار گذشته ارواح شریره یعنی موجودات نامرئی را باعث بروز بعضی از این عوارض میدانستند. و مفهوم ایندو مطالب تقریباً نزدیک بهم است.
 ۲ - نام لیلیت را با لیلای Lilith. که در عبری بمعنی شب است مربوط میدانستند، لکن محققان معاصر آنرا با لولو. Lulu. (هرزگی و بی عفتی) مبعود صوریان مربوط میدانند، و آنرا بصورت يك روح خبیثه مونث که سبب تحریک شهوت مردان میشود معرفی میکنند

و زمزمور نودویکم از کتاب مزامیر داود . این زمزمور را موسی تصنیف کرده‌است .

لکن مطمئن‌ترین وسیله برای دفع خطر ارواح خبیثه رحمت و حمایت الهی است . «اگر بخاطر لطف و رحمت ذات قدوس متبارک که موجودات بشری را محافظت میکند نمی‌بود ، ارواح خبیثه انسان را نابود میکردند . چنانکه گفته شده است : «سایه ایشان (وسیله حفظ و حراست آنان) از سرشان دور شده است و خداوند با ماست، از آنها نترسید» . (سفر اعداد، ۱۴ : ۹) . يك عبارت دیگر چنین است : «اگر بخاطر کلام ذات قدوس متبارک که انسان را محافظت میکند نمی‌بود ، ارواح شریره او را از میان میبردند . چنانکه گفته شده است : «خداوند که آفریننده گفتار لبهاست فرموده‌است : سلامتی باد ، سلامتی باد ، بر آنکه دور است و بر آنکه نزدیک است ، و من او را شفا خواهم داد» . (اشعیاء ، ۵۷ : ۱۹ ، میدراش تهیلیم مربوط به آیه ۲۹ از فصل ۱۰۴ مزامیر داود ، صفحه ۲۲۴ الف) . درباره این آیه : «و همه ملت‌های روی زمین خواهند دید که نام خداوند برتر خوانده شده‌است و از تو خواهد ترسید» (سفر تثنیه ، ۲۸ : ۱۰) ، چنین تفسیر شده است «کلمه «همه» برای این است که ارواح خبیثه نیز شامل آن گردد» . (یروشلمی براخوت ، ۹ الف) . همین‌گونه درباره این آیه از دعای خیر کاهنان : خداوند تو را محافظت کند «(سفر اعداد ، ۶ : ۲۴) گفته‌اند : «از شر ارواح خبیثه» . (سفره مربوط به آیه فوق ، صفحه ۱۲ الف) .

حمایت الهی از انسان در مقابل خطر این موجودات ، بوسیله اطاعت از فرمانهای خداوند حاصل میشود . «وقتی انسان يك فریضه دینی را انجام میدهد ، يك فرشته برای محافظت او بروی گماشته میشود . اگر دو فرمان را بجا آورد ، دو فرشته مأمور حمایت از او میشوند . اگر همه فرمانهای الهی را انجام دهد ، فرشتگان بسیاری را موظف به نگهداری از او میکنند . چنانکه گفته شده است : «زیرا او (خداوند) فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد فرمود تا تورا در همه راههای محافظت کنند» . (مزامیر داود ، ۹۱ : ۱۱) . این فرشتگان کدامند ؟ ، همان‌هائی که انسان را از صدمات و آسیب ارواح خبیثه محافظت میکنند . چنانکه گفته شده است : «يك هزار در کنار تو خواهند افتاد ، و ده هزار درست راست تو» . (مزامیر داود ، ۹۱ : ۷) (تنحوما میشپاطیم ، ۱۹) .

۲- چشم بد

در اعصار گذشته ، بیم از چشم بد صورت جهانی داشت ، و این ترس هنوز هم در دل تعداد فراوانی از مردم دنیا باقی است . از این رو جای شگفتی نیست که اثری از آن در فولکلور تلمود مشاهده شود . اصطلاح «چشم‌بد» به دو معنی مشخص در تلمود آمده است ، که يك معنی آن آشکارا از معنی دیگر قدیمی تر است ، و مقایسه این دو باهم به درک مفهوم این اعتقاد کمک میکند .

نخستین معنی «چشم بد» بخل و حسد است ، و این اصطلاح با چنین مفهومی در کتاب مقدس یافت میشود . در توصیفی که تورات از بدبختی‌های ناشی از قحطی کرده است ، این عبارت آمده است : مردی که در میان شما نرم دل و بسیار ناز پرورده است ، چشمش بر برادر خود و زوجه هم آغوش خویش و بقیه فرزنداناش که برای او باقی بمانند بد خواهد بود . بحدی که بهیچ يك از ایشان از گوشت پسران خود که می‌خورد نخواهد داد . (سفر تثنیه ، ۲۸ : ۵۴ ، ۵۵) . در این آیه «چشم بد» بمعنی حرص

و آرز آمده است ، و همین طور در این آیه : « آدم بد چشم و تنگ نظر در پی ثروت میشتابد » . (امثال سلیمان ، ۲۸ : ۲۲) و در آیه ذیل ، « چشم بد » بمعنی عدم سخاوت آمده است : « نان شخص بد چشم و تنگ نظر را مخور » . (امثال سلیمان ، ۲۳ : ۶) . و برعکس آن ، اصطلاح « چشم خوب » چنانکه از آیه زیر استنباط میشود ، معنی سخاوت و کرامت میدهد : « شخص که چشمش خوب » و نظرش باز است متبرک خواهد شد » . (امثال سلیمان ، ۲۲ : ۹) .

اصطلاح « چشم خوب یا بد » در ادبیات تلمود نیز با معانی فوق‌الذکر یافت میشود . ربان یوحانان بن زکای به پنج تن از برجسته‌ترین شاگردان خود چنین گفت : « بروید (تحقیق کنید) و ببینید طریقه راست و نیکی که انسان باید آن را اتخاذ کند کدام است . ربی الیعزر گفت : داشتن چشم خوب . ربی یهوشوع گفت : داشتن رفیق و مصاحب خوب . ربی یوسه گفت : داشتن همسایه خوب . ربی شیمعون گفت : راه و روش آنکس که عاقبت کارها را پیش‌بینی میکند . ربی العازار بن عراخ گفت : داشتن قلب خوب و با عطفوت . ربان یوحانان بدیشان گفت : من نظر ربی العازار بن عراخ را می‌پسندم ، و سخنان او را بر گفته‌های شما ترجیح میدهم . زیرا سخنان او شامل سخنان شما نیز میشود . بار دیگر بدیشان گفت : بروید (تحقیق کنید) و ببینید طریقه بد و ناشایسته‌ای که انسان باید از آن دوری جوید کدام است . ربی الیعزر گفت : چشم بد . ربی یهوشوع گفت : دوست و همنشین بد . ربی یوسه گفت : همسایه بد . ربی شیمعون گفت : شیوه آنکس که وام میگیرد و آن را پس نمیدهد . ربی العازار بن عراخ گفت : داشتن قلب بد . ربان یوحانان بدیشان گفت : من عقیده ربی العازار بن عراخ را می‌پسندم و گفته او را بر سخنان شما ترجیح میدهم . زیرا سخنان او شامل سخنان شما نیز میشود . » (میشنا آووت ، ۲ : ۹ یا ۱۳) . از مطالب فوق بطور روشن استنباط میشود که مقصود اصطلاح « چشم خوب » کرامت و سخاوت و بزرگواری است ، و مفهوم « چشم بد » غرض از کینه و بخل و تنگ نظری است .

همین معانی را میتوان از قسمت‌های دیگر میشنای آووت برای اصطلاحات فوق استنباط کرد . فی‌المثل : چشم بد (بخل و حسد) ، تمایل بد و کینه‌توزی نسبت بهمنوعان ، انسان را از جهان بدر میکنند » . (میشنا آووت ، ۲ : ۱۱ یا ۱۶) . « کسانی که صدقه میدهند ، دارای یکی از این چهار صفت هستند . آنکس که میل دارد خود صدقه بدهد و دیگران ندهند ، چشمش درباره مال دیگران بد است . (۱) . آنکس که میخواهد دیگران صدقه بدهند و خود ندهد ، چشمش درباره مال خودش بد است . آنکس که هم خود صدقه میدهد و هم مایل است که دیگران نیز بدهند ، پارسا و نیکوکار است . لکن آنکس که نه خود صدقه میدهد و نه میل دارد که دیگران بدهند ، شخص شریر و ظالمی است » . (۵ ، ۱۳ یا ۱۶) . « چشم خوب روح فروتن و نفس متواضع ، از نشانه‌های پیروان ابراهیم است » (۵ ، ۱۹ یا ۲۲) . عبارات دیگری در تلمود چشمگیر است که در آن اصطلاحات « چشم بد » و « چشم خوب » دارای مفاهیم قبلی است . « میزان تروما (۲) برای اشخاص خوب چشم (سخی و کریم) یک چهارم از محصول است . پیروان مکتب شمای میگویند : یک سی‌ام ، برای اشخاص معمولی و متوسط یک پنجاهم ، و برای کسان بد چشم (ممسک و تنگ‌نظر) یک شصتم است » . (میشنا آووت ، ۴ : ۳) . « همانطور که هدیه‌دهنده

۱ - او حسود است . زیرا میداند که صدقه دادن برای انسان برکت می‌آورد ، و او نمیخواهد که دیگران صدقه بدهند و برکت یابند .

۲ - تروما قسمتی از محصولات کشاورزی است که بایستی بتوان هدیه به گاهان داده شود .

باید هدیه را با چشم خوب (لطف و خوش‌نیتی و خوشروئی) عطا کند ، همانگونه آنکس که مالی را وقف معبد بیت همیقداش می‌کند ، باید این کار را با چشم خوب انجام دهد . (یروشلمی باوابترا ، ۳ ، دال)

وضعی جالب از اصطلاح « چشم بد » بمعنی حسادت و کینه ، در شرح مکالمه میان داود و شائول آمده است . « پادشاه شائول به داود جوان (هنگامی که میخواست برای نبرد با گلیات پهلوان گول‌آسا و رزم‌آزموده فلسطینی بمیدان جنگ برود) گفت : تو نمیتوانی به‌مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمائی زیرا که تو جوان هستی و او از جوانی‌اش مرد جنگی بوده است . داود در پاسخ شائول گفت : (یک‌روز که) بندهات گوسفندان پدر خود رامی‌چرانید شیری با خرسی آمده و بره‌ای را از گله ربود . من بدنالش رفته و او را زدم و (بره را) از دهانش رهانیدم . و چون بطرف من بلند شد ، از ریشش گرفتم و او را زدم و کشتم . بندهات هم شیر و خرس را کشت ، و این فلسطینی نامختون مثل یکی از آنها خواهد بود ، چونکه لشکرهای خدای حی را به‌تنگ آورده است . « وقتی شائول از او پرسید : چه کسی بتو گفت که تو میتوانی او را بکشی ، داود گفت : « خداوندی که مرا از چنگ شیر و از چنگ خرس رهانید ، او مرا از دست این فلسطینی نیز نجات خواهد داد . » « آنگاه شائول جامه‌های جنگی خود را به داود پوشانید ، کلاه‌خود برنجینی بر سرش نهاد و زره را برتن او کرد . » (کتاب اول سموئیل فصل ۱۷ ، آیة‌های ۳۳ ... ۳۸) . لکن درباره شائول مکتوب است : « از شانه بیالا ، او از همه افراد ملت بلندتر بود . » (مأخذ فوق ، ۹ : ۲) از این‌رو وقتی او جامه‌های جنگی خود را به داود پوشانید و دید که جامه‌ها درست اندازه اوست ، بیدرنگ چشم بد باورد . وقتی داود مشاهده کرد که چهره شائول از حسد و خشم سفید شده است ، بدو گفت : « من نمیتوانم با این لباسها بروم چونکه آنها را آزمایش نکرده‌ام ، و آنگاه داود آنها را از بر خود بیرون آورد . » (مأخذ فوق ، آیة ۳۹ ، و یقرا ربا ، ۲۶ : ۹) .

بخل و حسادت در دل انسان نسبت بکسی که مورد بغض و کینه اوست تولید احساس شیطانی میکند ، و حسود آرزو دارد که بلا و مصیبت بر محسود فرود آید و او را نابود سازد . چنین آرزوی خصمانه‌ای معمولاً در یک نگاه نفرت‌آمیز و شرربار متمرکز است ، و اصطلاح « چشم بد » از اینجا پدید آمده ، و ترس از آن زائیده این اعتقاد است که با نگاه بدخواه و پر از کین میتوان قربانی مورد نظر را آزار و صدمه رسانید . این که نگاه میتواند اثرات زیان‌آوری داشته باشد ، در تلمود مورد تأیید قرار گرفته است . چنین قدرت خارق‌العاده‌ای را به دانشمندان نیز نسبت داده‌اند . این روایت قبلاً نقل شده است که در ، هر جا که نظر ربی شیمعون بن یوحای بر آن می‌افتاد ، میسوخت . همین مطلب را درباره ربی‌العیزر نیز گفته‌اند . (باوا مصیعا ، ۵۹ ب) . درباره چند نفر از دانشمندان روایت میکنند که نگاهشان شخصی را که به آنها آزار رسانیده بود مبدل به « توده‌ای از استخوان » کرد . (شبات ، ۳۴ الف - باوابترا ، ۷۵ الف) . یکی از آنان بنام راوششت . Rav Sheshet . هر چند که نایبنا بود ، معذالك چنان قدرتی داشت که با نگاه بیفروغ خود ظالمان را از پای در می‌آورد . (براخوت ۵۸ ، الف) . داستانی از این قبیل از راو یهودا نقل شده است : « راو یهودا دو نفر را دید که گرده‌های نان را بسوی یکدیگر پرتاب میکردند (و به آن بی‌حرمتی می‌نمودند) . از دیدن این منظره ناراحت شد و گفت : پس معلوم میشود که در دنیا وفور نعمت حکمفرماست (و گر نه این دو نفر نان را بدینگونه خوار نمی‌کردند) نگاه خود را برایشان دوخت و در نتیجه قطعی پدید آمد . » (تعنیت ، ۲۴ ب) .

با وجود چنین روایت‌هایی که درباره دانشمندان نقل می‌شود، تعجبی ندارد که بینیم توده مردم نیز بزبانهایی که چشم بد ممکن است ایجاد کند اعتقاد راسخ داشتند. میزان وسعت زیانی را که چشم بدمکن است باعث شود، میتوان از این عبارت درک کرد: «نود و نه تن بر اثر آسیب‌های وارده از چشم بد میمیرند و یک تن بر اثر علل طبیعی». (باوامصیعا، ۱۰۷: ب). و درباره این آیه: «و خداوند هرگونه بیماری را از تو دور خواهد کرد» (سفر تثئیه، ۷: ۱۵)، چنین تفسیر کرده‌اند: «هرگونه بیماری» مقصود از آسیب‌وارده از چشم بد است» (باوامصیعا، ۱۰۷: ب).

نه تنها موجودات بشری، بلکه حیوانات و سایر اموال متعلق بانسان نیز ممکن است از چشم بد آسیب بینند. «منوع است که انسان در کشتزار هم‌نوع خود هنگامی که محصول آن کاملاً رسیده است بایستد». (باوامصیعا، ۱۰۷: الف). سبب این امر راراشی مفسر معروف چنین بیان داشته است: «مبادا که با چشم بد بدان گزند برساند».

مهمترین وسیله حفاظت و ایمنی در مقابل خطرات و زیانهای چشم بد آن است که انسان از ایجاد حسادت در دل دیگران احتراز جوید، و مایملک خود را در معرض نمایش قرار ندهد، تا آنکه حسد دیگران برانگیخته نشود و با چشم بد بر آنها ننگرند. «برکت فقط در چیزی یافت میشود که از چشم (دیگران) پوشیده و مخفی باشد. چنانکه گفته شده است: «خداوند برکت را برای تو در انبارهایت مأمور خواهد نمود». (سفر تثئیه، ۲۸: ۸). «پیروان مکتب ربی‌شماعل چنین تعلیم داده‌اند: برکت فقط در چیزی یافت میشود که چشم (دیگران) بر آن مسلط نباشد». (تعنیت، ۸: ب).

و این فکر سبب اظهار چنین مطلبی شده است: «اگر نخستین کودک انسان دختر باشد، این امر نشانه سعد است برای پسرنی که بعد از او بدنیا می‌آیند. عده‌ای گویند برای آنکه دختر برادرهایش را پرستاری و بزرگ خواهد کرد، اما دیگران اعتقاد دارند که علت خوش قدم بودن دختر نخست زاده آن است که چشم بد را قدرتی نخواهد بود که بر برادرانش کارگر شود». (باوابترا، ۱۴۱: الف). راشی در تفسیر خود میگوید که مقصود این گفتار برای او معلوم نیست لکن چنین بنظر میرسد که چون مردم مشرق زمین ارزش فراوانی برای اولاد ذکور قائل هستند، بنابراین اگر نخستین کودک کسی پسر باشد، زنانی بی‌اولاد و یا مادرانی که تنها دختر دارند حسد خواهند برد، و در نتیجه خطر چشم بد پیش خواهد آمد. و هنگامی که نخستین فرزند دختر است، پسرنی که بعد از او بدنیا خواهند آمد حسادت فراوانی در دل دیگران پدید خواهند آورد.

افراد میتوانند با اجتناب از خودنمایی از آسیب چشم بد مصون بمانند. «اگرچه حنیا میثائل و عزریا از سوختن در کوره آتش نجات یافتند، معذالک بر اثر صدمه چشم بد مردند». (سنهدرین، ۹۳: الف). شهرتی که از نجات یافتن از آتش برایشان حاصل شد باعث آن گردید که مورد توجه مردم قرار گیرند، و همین خود آنان را از پای درآورد. وقتی پسران یعقوب برای خرید خواربار بمصر میرفتند، پدر چنین اندرزی به‌ایشان داد: «شما جوانانی نیرومند و زیاروی هستید. بهمین جهت همگی از یک دروازه وارد شهر نشوید، و همه با هم در یک محل نایستید، تا آن که چشم بد بر شما کارگر نشود». (برشیت‌ربا، ۹۱: ۶). «از سخنان یوشع میتوان اندرز سودمندی را بدست آورد، و آن این است که انسان باید خود را از خطرات چشم بد حراست کند. بی‌جهت نبود که: «یوشع بخاندان یوسف یعنی با افراد اسباط منسی وافریم خطاب کرده گفت: شما قوم بزرگی هستید و نیروی زیادی دارید. شما فقط یک

حصه نخواهید داشت، بلکه کوهستان نیز از آن شما خواهد بود. اگرچه آن جنگل است، آنرا ببرید...» (یوشع، ۱۷: ۱۷، ۱۸). او به ایشان گفت: بروید و خود را در جنگل‌ها پنهان سازید تا چشم بد بر شما مسلط نگردد». (باوآبترا، ۱۱۸ الف).

در تلمود گاه اصطلاح «چشم بد» غرض از قدرتی است که سبب تحریک شهوت میشود. ربی یوحانان را عادت بر این بود که میرفت و نزدیک گرمابه می‌نشست. زیرا میگفت: وقتی دختران اسرائیل از حمام بیرون می‌آیند بمن نگاه کنند، تا آنکه فرزندان بی‌بائی من بدنیا آورند (۱). دانشمندان از او پرسیدند: آیا تو از چشم بد بیمی نداری؟ او در پاسخ گفت: من از نسل یوسف فرزند یعقوب هستم که چشم بد بر آنها کارگر نمیشود. چنانکه نوشته شده است: «یوسف شاخه باروری است، شاخه باروری بر سر چشمه». (سفر پیدایش، ۴۹: ۲۲). و ربی اباهو. Abbahu درباره این آیه گفته است: مخوان «عله عایین» (بر سر چشمه)، بلکه بخوان «عوله عایین» (مسلط بر چشم بد). ربی یوسه بن حنینا گفت: ربی یوحانان دلیل بر نظریه خود را از آیه زیر یافته است: «و در میان زمین بحد و فور زیاد شوند». (ویدگو. Veyidgu = مانند ماهیان زیاد شوند) (سفر پیدایش، ۴۸: ۱۶). «مانند ماهیان» (داگیم): یعنی همانطور که ماهیان در آب دریا مستوراند و چشم بد را بر آنان تسلطی نیست، همان‌گونه چشم بد بر سلاله یوسف اثری ندارد. و اگر بخواهی، میتوانی چنین بگوئی: چشمی که نخواست از آنچه که مال او نبود متمتع شود (۱)، تحت تأثیر چشم بد قرار نمیگیرد». (براخوت، ۲۰ الف)

۳- سحر و جادو - غیب گوئی و فال بینی

تلمود کشمکش و مبارزه‌ای را که میان اصول و عقاید پاک و عقلانی تورات از یک طرف، و اعتقادات سخیف و خرافاتی مردم آن ادوار از طرف دیگر جریان داشت، به نحوی بسیار روشن منعکس کرده است. کتاب مقدس هر نوع سحر و جادو، و هر گونه غیب‌گوئی و فالگیری را به شدت تقبیح و محکوم می‌کند و مبتنی بر آن ملاحظه میکنیم گروهی از دانشمندان یهود، علی‌الخصوص در دوران‌های اولیه تلمود، برای ریشه کن کردن فساد سحر و جادو که جامعه را مورد تهدید قرار داده بود، با شهامت و شدت تمام مبارزه کرده‌اند. لکن این مبارزات بجائی نرسید، و ساده لوحی بر عقل و ایمان چیره شد.

در آیه‌های ۱۰، ۱۲ از فصل هجدهم سفر تثنیه صورتی از اعمال سحر و جادو که میان ملل بت‌پرست آن زمان معمول و رایج بوده است ارائه شده، و تورات فرزندان اسرائیل را از انجام چنین اعمالی منع کرده است. از شرحی که دانشمندان یهود درباره اعمال فوق داده‌اند چنین برمی‌آید که آنها در عصر ایشان نیز معمول بوده است. «فالگیر به که میگویند؟ به کسی که عصایش را بردست گرفته و مینگوید: آیا بروم یا نروم؟ غیبگو کدام است؟ دانشمندان گویند: کسی که چشم‌بندی میکند. ربی عقیوا گفت: کسی که وقت بینی میکند و میگوید: فلان وقت برای مسافرت یا معامله سعدی یا نحس است. تقال زن کدام است؟ آنکس که میگوید: لثمه نان از دهانم افتاد، عصایم از دست افتاد، ماری در سمت راست من بود، یا روباهی سمت چپ من بود که دم او سد راه شده بود. (و این‌ها را علامت آن میداند، کاری را که قصد داشت نباید انجام دهد). یا کسی که میگوید: (سفر یا معامله را) شروع مکن زیرا اول

۱ - در تلمود بکرات بی‌بائی و خوش سیمائی فوق‌العاده ربی یوحانان اشاره شده است.

۲ - مقصود از یوسف فرزند یعقوب است که نخواست فریب و سوسه زلیخا را بخورد و باو دست‌درازی کند.

ماه است ، یا بعد از ظهر جمعه است و یا شب یکشنبه است . جادوگر کسی است که واقعاً جادو میکند ، و نه آنکه با شعبده‌بازی نمایشاتی بدهد . جادوگر واقعی مجرم و محکوم است زیرا که از امر تورات میگذرد ، در صورتی که شعبده‌باز مجرم نیست . افسونگر کسی است که مارها را افسون میکند . احضارکننده روح به کسی میگویند که به تمهید آنچنان سخن گوید که گوئی صدا از زیر بغل او بیرون می‌آید ، و در مخیله شنونده این تصور را ایجاد میکند که صدای روح مرده است . (سیفره دوا ریم مربوط به آیه‌های ۱۰ ، ۱۲ از فصل ۱۸ سفر تثئیه) . « صاحب اجنه بکسی میگویند که استخوان حیوان را در دهان خود میگذارد ، و چنین بنظر میرسد که آن استخوان بخودی خود سخن می‌گوید . کسی که بوسیله ارتباط با ارواح و مردگان پیشگوئی میکند ، طریقه کار او چنین است که خود را گرسنگی میدهد و شب در گورستان بسر میبرد تا شاید روح ناپاکی براو فرو نشیند (و اطلاعاتی در اختیار او قرار دهد) » (سنهدرین ، ۶۵ ب) .

نخست کوششی را که در باره مبارزه با غیبگوئی و فالگیری معمول داشته‌اند مورد توجه قرار میدهیم . « از کجا میدانیم که ما نباید از کلدانی‌ها (منجمان و فالگیران) طلب حاجت کنیم ؟ از آنجا که گفته شده است : « با خداوند خدای خودت کامل باش » . (سفر تثئیه ، ۱۸ : ۱۳ ، پساحیم - ۱۱۳ ب) . نخستین سرور ملت یهود ، یعنی ابراهیم خلیل بعنوان شاهد بر این مدعا ذکر شده است تا از این نظر جانبداری شود . در حالی که یکی از دانشمندان گفته است : « علم نجوم در دل ابراهیم جد ما بود و همه پادشاهان شرق و غرب بدر خانه او می‌آمدند تا با او مشورت کنند » (باوآترا ، ۱۶ ب) ، دیگران این مطلب را قویاً تکذیب کرده‌اند : دانشمندان گفته‌اند : خداوند با ابراهیم فرمود : تو یک پیامبر هستی و نه یک منجم . (برشیت ربا ، ۴۴ : ۱۲) . و همین‌طور گفته شده است : « در ایام ارمیاء پیامبر بنی اسرائیل خواستند از نجوم استفاده کنند ، لکن ذات قدوس متبارک اجازه این کار را بدیشان نداد . چنانکه گفته شده است : « خداوند چنین فرموده است : شیوه ملت‌های دیگر را یاد مگیرید ، و از علامت‌های افلاک مترسید » . (ارمیاء ، ۱۰ : ۲) . در گذشته نیای شما ابراهیم خواست از علم نجوم استفاده کند ، لکن من اجازه این کار را به او ندادم » . (برشیت ربا ، ۴۴ : ۱۲) . درباره موضوعی که در جمله اخیر بدان اشاره شد ، چنین توضیح داده شده است : « در تورات آمده است : « خداوند ویرا بخارج برد و باو فرمود : اکنون بسوی آسمان بنگر » . (سفر پیدایش ، ۱۵ : ۵) . ابراهیم بحضور ذات قدوس متبارک چنین عرض کرد : ای پروردگار عالم « اینک (غلام) خانه‌زاد من وارث دارائی من خواهد شد » . (مأخذ فوق آیه ۳) . خداوند در پاسخ او فرمود : « نی . بلکه آن کسی که از صلب تو بوجود خواهد آمد او وارث تو خواهد شد » . (مأخذ فوق ، آیه ۴) . ابراهیم گفت : ای صاحب عالم من طالع خود را بعلم نجوم بررسی کرده و در آن دیده‌ام که لیاقت آن را ندارم که دارای پسری بشوم . خداوند در جواب او فرمود : از نجوم دست بردار و آنرا رها کن . زیرا اختران را در سرنوشت اسرائیل تأثیری نیست » (شبات ، ۱۵۶ الف) .

بعنوان تحذیری شدید علیه استفاده از طالع بینی و فالگیری ، چنین مطلبی در تلمود داریم : « هر کس که از طالع بینی و فالگیری و غیبگوئی خودداری میکند ، در ملکوت آسمان جائی باو میدهند که حتی فرشتگان خدمتگزار را در آن راهی نیست » . (نداریم ، ۳۲ الف) . گفتاری آموزنده درباره این موضوع مربوط به پادشاه سلیمان است . برای روشن ساختن مفهوم این آیه از کتاب مقدس : « دانش سلیمان از دانش تمامی مردم مشرق زمین و از همه دانش مصریان زیادتربود » (کتاب اول پادشاهان ، ۴ : ۳۰) ، این داستان روایت شده است : « هنگامی که سلیمان میخواست معبد بیت همیقداش را بنا کند ، نامه‌ای

به این مضمون برای فرعون نحو . Nekho . پادشاه مصر نوشت : کارگران مزدوری را بنزد من بفرست ، چونکه میخواهم معبد بیت همیقداش را بسازم . « پادشاه مصر چه کرد ؟ او همه منجمان دربار خود را گردآورد و بدیشان گفت : « بکمک علم و دانش خود مردانی را که امسال باید بمرند برگزینید تا آنها را نزد سلیمان بفرستیم » . وقتی آن کارگران بحضور سلیمان بار یافتند ، بواسطه روح القدس پیش بینی کرد که همگی آنان همان سال خواهند مرد . از این رو بهر کدام کفنی داد و ایشان را با نامه‌ای بسوی فرعون باز پس فرستاد . در آن نامه چنین مکتوب بود : « از آنجا که شما کفن ندارید تا مردگان خود را با آن دفن کنید ، لذا من تعدادی کفن برای شما فرستادم » . (پسیتا ، ۳۴ الف) . در روایت فوق باختلاف بارزی که میان پادشاه مصر که با منجمان مشورت میکرد و سلطان یهود که دانش خود را از « روح القدس » کسب میکرد وجود داشت ، اشاره شده است .

ایمان به منابع خرافی کسب اطلاع ، شیوه‌ای است که شایسته هیچ یک از اعضای خاندان اسرائیل نیست ، و این نکته را روایت زیر بخوبی نشان میدهد : « یک غیر یهودی که تازه بدین یهود درآمده بود منجم خبره‌ای بود . زمانی قصد سفر کرد و با خود گفت : آیا صلاح است که در این هنگام سفر کنم ؟ (۱) . لکن پس از کمی تفکر دوباره با خود گفت : مگر نه اینکه من باین ملت مقدس پیوسته‌ام تا خود را از قید چنین خرافاتی رها کنم ؟ من بنام خداوند خالق و بیاری او به سفر خواهم رفت . ضمن راه بچنگ یک مامور مالیات گرفتار آمد ، و اجباراً دراز گوش خود را بهوی داد و آزادی خود را بازیافت . چه سبب شد که او گرفتار شود و الاغ خود را از دست بدهد ؟ اندیشه نخستین او مبنی بر آن که بسعد و نحس بودن اوقات معتقد است . وجه باعث شد که آزادی خود را بازیابد ؟ تصمیم بعدی که بوسیله آن ثابت کرد به آفریدگار خود توکل دارد . از این رو است که گفته اند : هر کس که تقالی بزند ، سرانجام پیش گوئی او درباره خودش بوقوع خواهد پیوست » . (یروشلمی شبات ، ۸ دال) .

داستانهای دیگری در تلمود نقل شده است تا نشان دهد اطلاعاتی که از چنین منابع مشکوک بدست می‌آید تا چه اندازه سبب گمراهی آدمی میشود . همین منابع باعث شد که زلیخا در صدد گمراه کردن یوسف برآید . « زلیخا با علم نجوم پیش بینی کرد که در آینده دارای پسری از یوسف خواهد شد ، اما نمیدانست که آیا این کودک از خود او دنیا خواهد آمد یا از دخترش » . (برشیت ربا ، ۸۵ : ۲) . و در واقع یوسف با دختر زلیخا ازدواج کرد . (سفر پیدایش ، ۴۱ : ۴۵) . علم نجوم در یک مورد باعث وقوع حوادث اسفناکی شده است . « بت پرستی که تازه یهودی شده بود شغل سلمانی داشت و در ضمن از علم نجوم نیز بهره‌ور بود . او بوسیله این علم پیش بینی کرد که یهودیان خون او را خواهند ریخت . ولی نمیدانست که این خون ریختن مربوط به موقمی است که در گذشته او را برای پذیرفته شدن بدین یهود ختنه کرده اند . از این رو وقتی یک یهودی می‌آمد تا مویش را کوتاه کند ، او را میکشت ، و بدین طریق تعداد کثیری از یهودیان را بقتل رسانید . بعضی گفته اند که او هشتاد نفر را کشت ، و برخی گفته اند سیصد نفر را . یهودیان از جور مظالم او دست برداشتند ، و او به بت پرستی خود باز گردید » . (یروشلمی عوودازارا ، ۴ الف) .

این حقیقت که تلمود پیوسته به فالگیری و جادوگری بعنوان اعمال مخصوص بت پرستان اشاره

میکند، نشانه دیگری از این علاقه است که جامعه را از این گونه اعمال بد بدور و پاک و منزه نگه دارد. کشور مصر را کانون جادوگری دانسته‌اند. « ده پیمانۀ جادوگری به دنیا فرود آمد که نه پیمانۀ آنرا کشور مصر بر گرفت و یک پیمانۀ بقیه راهمه دنیا » (قیدوشین، ۴۹ ب). وقتی یثرو به موسی داماد خود پیشنهاد کرد که مددکارانی را برای خود برگزیند، باو چنین اندرز داد: « تو از میان تمام قوم افرادی را ببین (جستجو کن و برگزین که دلاور، خداترس، اهل حقیقت و دشمن طمع و سودجویی باشند ». (سفر خروج ، ۱۸ : ۲۱) . و درباره این آیه چنین تفسیر کرده‌اند : « با آینه جهان نمائی که پادشاهان در آن مینگرند (و مشاوران خود را برمیگزینند) » (مخیلتا مربوط به آیه فوق ، صفحه ۶۰ الف) « مشع . Meshaa . پادشاه موآب . Moav . با منجمان خود مشورت کرد و ایشان گفتند که او بر همه ملت‌ها چیره خواهد شد مگر بر اسرائیل ». (پسیتا ، ۱۳ الف) . منجمان سحریب سلطان آشور میگفتند که در فلان موقع سعد جنگ را شروع کند تا در آن پیروز گردد . (سنهدرین ، ۹۵ الف) .

لکن علی‌رغم همه کوشش‌هایی که از جانب دانشمندان یهود برای از میان بردن سحر و جادوگری بعمل می‌آمد ، این خرافات در زندگی توده مردم عوام نفوذ کرد و بر همه طبقات چیره گشت . به برخی از دانشمندان قدرت‌های مافوق طبیعی نسبت داده شده است و داستانهای شگفت‌انگیزی از آنان نقل کرده‌اند که نمونه آن ذیلا یاد میشود .

« در يك خشکسالی ، از حونی دایره‌کش خواستند تا برای نزول باران دعا کند . او دعا کرد لکن بارانی نبارید . دایره‌ای کشید ، در وسط آن ایستاد و بحضور خداوند چنین عرض کرد : ای پروردگار عالم فرزندان تو روی بمن آورده‌اند ، زیرا من مانند اهل خانه و مقرب درگاه تو هستم . من بنام اعظم تو سوگند یاد میکنم که از درون این دایره خارج نخواهم شد تا آنکه تو بر فرزندان ترحم فرمائی ، در این حین باران با قطرات ریز شروع بباریدن کرد . حونی گفت : آنچه را که من خواستم این نیست . من بارانی میخواهم که آب انبارها ، گودالها و غارها را پر کند . باران سیل‌آسا فرو ریخت . حونی گفت : چنین بارانی را نخواستم . بلکه باران رحمت و برکت و شفقت میخواهم . آنگاه باران بطور مناسب بارید » . (میشنا تعنیت ، ۳ : ۸) .

روایت‌هایی در تلمود هست که صحت کار منجمان را تأیید میکند . برخی از این روایت‌ها را نقل میکنیم . « کلدانی‌ها (منجمان) بمادر را و نعمان بن اسحق گفتند که فرزندش دزد خواهد شد . از این رو وی هرگز نمیگذاشت که نعمان پسرش برهنه سر باشد ، و باو میگفت : سرت را پیوشان تا آنکه ترس از خدا همواره در دلت باشد ، و پیوسته از حضور خداوند طلب رحمت کن . نعمان نمیدانست چرا مادر این سخنان را باو میگوید تا اینکه يك روز که او زیر نخلی نشسته و مشغول مطالعه بود ، کلاهش بزمین افتاد (و او ملتفت آن نشد) . ناگهان چشمان خود را بالا کرد و درخت خرما را دید و هوس خوردن خرما بر وی چیره گشت . بی‌اختیار از نخل (که از دیگران بود) بالا رفت و با دندان يك خرشۀ خرما چید » . (شبات ، ۱۵۶ ب) . از آنجا که آن نخل به وی تعلق نداشت ، او مرتکب دزدی خرما شد ، و پیشگوئی منجمان از این راه بحقیقت پیوسته » .

« یوسف ، شنبه‌دوست که به سبب حرمتی که به شنبه میگذاشت زبانزد خاص و عام بود ، همسایه‌ای بت‌پرست داشت که بسیار ثروتمند بود . کلدانیان منجم به آن بت‌پرست گفتند که عاقبت کلیۀ ثروتش نصیب

یوسف همسایه‌اش خواهد شد. با شنیدن این پیشگوئی آن بت‌پرست همه مایملک خود را فروخت و با پول آن گوهری بسیار گرانبها خرید و آن را درون کلاه خویش نصب کرد. روزی هنگامی که با قایق از رودخانه‌ای میگذشت، بادی شدید وزیدن گرفت و کلاه او را در آب انداخت. پس از مدتی آن گوهر از کلاه جدا شد و یک ماهی آن را بلعید. ماهیگیران ماهی را صید کرده و بعد از ظهر جمعه برای فروش بیازار ماهی فروشان بردند. از این و آن پرسیدند که در چنین فرصت نامناسب چه کسی این ماهی را خواهد خرید. گفته شد: آن را بخانه یوسف شنبه دوست بپزید، زیرا رسم او بر این است که با احترام شنبه از این نوع ماهی بخرد. آنها ماهی را بخانه یوسف بردند و وی آن را از ایشان خرید. وقتی شکم ماهی را شکافت، گوهر را درون آن یافت، و آن را بمبلغ هنگفتی فروخت و ثروتمند شد» (شبات، ۱۱۹ الف).

هنگامی که او یوسف به ریاست دانشگاه علوم دینی برگزیده شد، آن منصب را نپذیرفت. زیرا کلدانیان منجم باو گفته بودند که او فقط دو سال این ریاست را خواهد داشت و پس از آن خواهد مرد» (براخت، ۶۴ الف).

داستان زیر مبین این حقیقت است که پیش‌بینی‌های نامطلوب و نحس یک منجم و غیبگو را حتی اگر صحیح هم باشد میتوان با انجام اعمال خیر و احسان بمستندان خنثی و بی‌اثر کرد. «دو تن از شاگردان ربی‌حنینا برای شکستن و آوردن هیزم بصحرا میرفتند. یک منجم که ایشان را دید گفت: این دو نفر میروند و باز نیسگردند. وقتی آنها در راه بودند، پیرمرد فقیری بایشان برخورد و گفت: بمن ترحم کنید و صدقه بدهید. زیرا اکنون سه روز است که چیزی نخورده‌ام. ایشان یک گرده نان با خود داشتند. آن را بدو نیم کردند و نیمی از آن را به او دادند. پیرمرد نان را گرفت و در حق ایشان دعای خیر کرد و گفت: همانطور که امروز جان مرا از مرگ نجات دادید، خداوند نیز همین امروز جان شما را از مرگ نجات دهد. ایشان سلامت رفتند و سلامت شهر بازگشتند. کسانی که آنروز در آنجا حضور داشتند و پیش‌بینی منجم را شنیده بودند، از او پرسیدند: مگر تو نگفتی که این دو نفر خواهند رفت و باز نخواهند گشت؟ در پاسخ گفت: نمیدانم این بار چه شده است که پیشگوئی من درست از کار درنیامد، آن افراد در صدد تحقیق برآمدند و ماری را یافتند که دو نیمه شده و هر نیمه آن درون بار هیزم یکی از آن شاگردان است. از آن دو شاگرد پرسیدند: امروز بر شما چه گذشت؟ آنچه را که برایشان پیش آمده بود نقل کردند. با شنیدن این خبر مرد منجم بانگ برآورد و گفت: در صورتی که خدای یهودیان بخاطر نیم گرده نان از آنها راضی میشود و برایشان رحمت می‌آورد، من چه میتوانم بکنم؟» (یروشلمی شبات، ۸ دال).

تلمود شواهد بسیاری ارائه میدارد که همه‌گونه خرافات در میان مردم عوام آن ازمنه کهنسال رایج بوده است. درباره انحطاط و زوال حیات ملی، چنین گفتارهایی داریم: «اعمال منافی عفت و زناکاری و جادوگری همه چیز را تباه کرد». (میشنا سوطا، ۹: ۱۳) و نیز: «وقتی کسانی که طلسم‌ها و افسونها را بعنوان حفاظت خود در مقابل خشم و قهر خداوند بکار میبردند فراوان شدند، غضب الهی بر جهان نازل شد و شخینا از اسرائیل دور گردید». (توسیفتا سوطا، ۱۴: ۳).

به‌رواج جادوگری در میان زنان اسرائیل در آن روزگار قبلاً اشاره شده است. درباره شیمعون بن شطح که در قرن اول پیش از میلاد میزیسته است گفته‌اند که او هشتاد زن جادوگر را یک روز در شهر اشقلون حلق‌آویز کرد. (میشنا سنهدرین، ۶: ۴). ربی یوحانان اظهار داشته است که هیچکس بعصویت

مجلس سنه‌درین کبیر قبول نمیشود مگر آنکه علاوه برداشتن صفات و معلومات گوناگون، از علم سحر و جادو نیز مطلع باشد. (سنه‌درین، ۱۷ الف). راشی مفسر مشهور در این باره چنین توضیح داده است که اطلاع از سحر و جادوگری از این جهت برای داوران و اعضای سنه‌درین لازم بوده است تا آنکه بتوانند جادوگرانی را که برای رهائی از مجازات دادگاه از هنر خود استفاده می‌کنند بمرگ محکوم سازند. و نیز برای آنکه اگر جادوگران بخواهند داوران را با نیرنگهای خود فریب داده و از محکومیت معاف شوند، بمقصود نرسند.

اعتقاد به تأثیر ستارگان در زندگی انسانها، به شدت میان مردم رایج بود. میگفتند که اختران بر سرنوشت حیوانات اثری ندارند (شبات، ۵۳ ب)، لکن همه گیاهان و میوه‌ها را تحت سلطه کواکب میدانستند. (برشیت ربا، ۱۰: ۶). درباره اینکه آیا ستارگان در سرنوشت همه افراد انسانی ذی‌اثرند و یا آنکه ملت اسرائیل از این قانون کلی مستثنی است، اختلاف عقیده وجود داشت. یکی از دانشمندان میگفت: «ستاره‌ای که انسان زیر نفوذ آن بدنیا می‌آید سبب میشود که دانشمند شود و یا ثروتمند گردد، و اختران در زندگانی افراد ملت اسرائیل مؤثرند». و در مقابل، دانشمند دیگری میگفت: «کواکب در زندگی مردم اسرائیل تأثیری ندارند». (شبات، ۱۵۶ الف).

نظر دانشمند نخست مورد قبول عامه بود، و این نکته را میتوان از آنچه درباره دو تن از دانشمندان و الامقام گفته شده است درک کرد. «طول عمر، داشتن اولاد و برخوردار شدن از روزی فراوان به شایستگی انسان بستگی ندارد، بلکه به بخت و اقبال و ستاره او مربوط است. بعنوان مثال، ربا و راو - حیسدا هر دو دانشمندانی شایسته و متقی بودند، و هر کدام از آنها که برای نزول باران دعا میکرد، دعایش مستجاب میشد و باران می‌بارید. راو حیسدا نود و دو سال عمر کرد، در صورتی که ربا در چهل سالگی چشم از جهان بر بست. در خانه راو حیسدا شصت (۱) ازدواج را جشن گرفتند، در حالی که در خانه ربا شصت بار تشییع جنازه بعمل آمد. در خانه راو حیسدا نان بهترین آردها را سگها میخوردند و کسی باین موضوع اهمیتی نمیداد، در صورتی که در خانه ربا برای انسانها نان جو نیز یافت نمیشد». (موعد قاطان، ۲۸ الف).

تأثیر زمان تولد بر اخلاق و روحیات و سرنوشت افراد به تفصیل وصف شده است. «شخصی که یکشنبه بدنیا آمده است، یا کاملاً خوب خواهد بود و یا کاملاً بد. زیرا در این روز روشنائی و تاریکی آفریده شدند. کسی که دوشنبه متولد شده است، بدخلق و تندخو خواهد بود. زیرا در این روز آبهای روی زمین تقسیم شدند. آنکه سه‌شنبه چشم بجهان گشوده است، غنی و شهوت‌پرست خواهد بود، زیرا در این روز نباتات بوجود آمد. آنکه چهارشنبه از مادر زائیده شده است، دانشمند خواهد شد، و حافظه‌ای بس قوی خواهد داشت. زیرا در این روز ماه و خورشید و ستارگان در افلاک آویخته شدند. شخصی که پنجشنبه بدنیا آمده است، خیرخواه و احسان‌کننده خواهد بود، زیرا در این روز ماهیان و پرندگان آفریده شدند. کسی که جمعه متولد شده است کوشا و فعال خواهد بود، و بروایت دیگر، در اجرای فرامین الهی بسیار ساعی خواهد بود. کسانی که شنبه دیده بجهان گشوده‌اند، غالباً در شب و یا روز شنبه نیز خواهند مرد، زیرا بخاطر ایشان بقدر وسعت شنبه بی‌حرمتی شده است. دانشمند دیگری چنین اظهار نظر کرده است که

ستاره روز (تولد) سرنوشت شخص را تعیین نمیکند، بلکه این کار را ستاره ساعت تولد انجام میدهد. کسی که تحت نفوذ خورشید بدنیا آمده است، سرشناس و محترم خواهد شد، از مال خود خواهد خورد و نوشید، اسرارش پنهان نخواهند ماند، و اگر بخواهد دزدی کند، در این کار توفیقی نخواهد یافت (۱). آنکه زیر نفوذ زهره (ناهید) متولد شده است، ثروتمند و شهوتران خواهد بود. انسانی که تحت نفوذ عطارد (تیر) بدنیا آمده است، حافظه‌ای قوی خواهد داشت و عاقل و دانشمند خواهد شد. آنکه زیر نفوذ ماه چشم بجهان گشوده است، اغلب رنجور و مریض خواهد بود، می‌سازد و ویران می‌کند، و بار دیگر هم ویران خواهد کرد و از نو خواهد ساخت. از مال خود نخواهد خورد و نخواهد نوشید، اسرارش مخفی خواهد ماند، و اگر بخواهد دست‌بزدی بزند، در این عمل موفق خواهد شد. (۲). آنکس که تحت نفوذ زحل (کیوان) متولد شده است، زحماتش به نتیجه مطلوب نخواهند رسید (۳). لکن برخی از دانشمندان میگویند که چنین شخصی دارای چنین سعادت خواهد بود که تدبیرهای دشمنانش علیه او بجائی نخواهد رسید. فردی که تحت نفوذ مشتری (برجیس) تولد یافته است، عادل و صالح خواهد بود. (۴). انسانی که زیر نفوذ مریخ (بهرام) بدنیا آمده است، خونریز خواهد شد. (۵). دانشمند دیگری گفته است که فصاد، یا راهزن، یا قصاب و یا یک مختون‌کننده خواهد شد. (شبات، ۱۵۶ الف).

سرنوشت انسان آنچنان با ستاره او بستگی دارد که گفته‌اند: « کسی که بدون علت ظاهری احساس ترس و وحشت میکند، اگرچه خود مسبب آنرا نمی‌بیند، لکن ستاره او آنرا مشاهده میکند. برای رفع این ترس چه بکند؟ « شمع اسرائیل » را بخواند. و اگر در جای ناپاکی ایستاده است، با اندازه چهار ذراع از آن محل دور شود (و سپس « شمع اسرائیل » را بخواند) ». (۶) (مگیلا، ۳ الف). اعتقاد دیگر از این قرار است: « نام انسان در زندگی و سرنوشت او تأثیر دارد ». (براخوت، ب).

مانند سایر ملل اعصار کهن، یهودیان نیز گرفتن ماه و یا خورشید را نشانه خشم و غضب الهی میدانستند. « دانشمندان گفته‌اند: گرفتن خورشید نشانه نحسی است برای همه مردم جهان. این موضوع بچه میماند؟ به پادشاهی که ضیافتی برای خدمتکاران و ملازمان خود ترتیب داد و چراغی روشن کرد و جلوی ایشان نهاد. و چون برایشان خشم گرفت، به غلام خود فرمان داد چراغ را برد و آنها را در تاریکی باقی گذارد. هر بار که ماه و خورشید دچار گرفتگی میشوند، این خود علامت نحوست برای دشمنان اسرائیل است، زیرا ایشان به تحمل مصائب و مشقات عادت کرده‌اند. بعنوان مثال، وقتی یک آموزگار تازیانه بدست باطاق درس قدم می‌نهد، چه کسی نگران و متوحش خواهد شد؟ آن شاگردی که هر روز تازیانه میخورد. گرفتن خورشید نشانه نحوست است برای ملل (غیر یهود) جهان. گرفتن ماه

۱ - همه نکات مربوط به زندگی او چون آفتاب روشن و آشکار خواهد بود و همانطور که خورشید نور از اختر دیگری کسب نمیکند، آن کس نیز بخویشتن متکی خواهد بود.

۲ - مریض و رنجور خواهد بود، همانطور که ماه رنگ‌بریده است. اعمالش پایدار نخواهد بود، همانگونه که ماه به نوبت به بدر و از بدر بهلال میرسد. او بخود متکی نخواهد بود، همانطور که ماه روشنائی خود را از خورشید میگیرد. زندگی او اسرار آمیز خواهد بود، چنانکه روشنائی ماه فقط در شب معلوم میشود.

۳ - نام عبری زحل که « شبتای » است بریشه‌ای مربوط میشود که معنی باطل شدن و به نتیجه نرسیدن را میدهد.

۴ - نام عبری مشتری یا برجیس « صدق » است که معنی عدالت میدهد.

۵ - اسم عبری مریخ یا بهرام (مادیم) به معنی سرخ شونده است، و این خود اشاره به خون و خونریزی میکند.

۶ - انسان مجاز نیست آیات تورات و سایر مطالب مقدس را در جاهای ناپاک بخواند.

نشانه نحوست است برای دشمنان اسرائیل. (۱). زیرا یهودیان تقویم خود را از روی گردش ماه تنظیم میکنند، و غیریهودیان از روی حرکت (ظاهری) آفتاب. اگر کسوف در مشرق اتفاق افتد، نشانه نحوست است برای مردمی که در مشرق زندگی میکنند. اگر در مغرب رخ دهد، نشانه نحوست است برای کسانی که در مغرب بسر میبرند. اگر در وسط آسمان اتفاق افتد، نشانه نحوست است برای همه مردم جهان. اگر چهره خورشید برنگ خون درآید، شمشیر و جنگ در جهان کشتار خواهند کرد. اگر برنگ پلاس درآید (یعنی تیره و سیاه)، تیرهای قحطی در دنیا بیداد خواهند نمود. (۲). اگر برنگ هردو درآید، جنگ و قحطی دنیا را فرا خواهند گرفت. اگر کسوف بهنگام غروب اتفاق افتد، وقوع مصیبت به تمویق خواهد افتاد. اگر در بامداد رخ دهد، مصیبت زودتر نازل خواهد شد. برخی از صاحب نظران تفسیرهای فوق را معکوس میکنند، هیچ ملت بت پرستی مجازات نمیشود مگر آنکه خدایانش نیز با او تنبیه شوند. چنانکه گفته شده است: «و همه خدایان مصر را بکیفر خواهم رسانید». (سفر خروج، ۱۲: ۱۲). ولی وقتی که افراد ملت اسرائیل میل و رضایت خدای حاضر در همه جا را انجام دهند، دیگر از هیچیک از این چیزها نباید بترسند. چنانکه گفته شده است: «خداوند چنین فرموده است: شما شیوه‌های ملل دیگر را یاد نگیرید، و از علامتهای افلاک نترسید، زیرا که امت‌ها از آنها میترسند». (ارمیا، ۱۰: ۲). سایر ملل از آنها بترسند و نه اسرائیل.

دانشمندان یهود از این حقیقت آگاهند که اعتقاد به تأثیر کواکب در سرنوشت انسان، با اصل اختیار و آزادی عمل که پایه و اساس علم الاخلاق است، منافات دارد. از این رو ایشان نیمه توافقی را در این باره ارائه کرده‌اند از این قرار: «هر چند که تقال و پیشگوئی را حقیقتی نیست، لکن علامت و نشانه حقیقت دارد» (یروشلمی شبات، ۸ ج). «علامت و نشانه واقعیت دارد». (کریتوت، ۶ الف). مقصود مطالب فوق را میتوان از مثالهای زیر درک کرد. «کسی که هنگام ادای نماز عطسه بزند، این برای او علامت نحوست است». (براخوت، ۲۴ ب). «اگر انسان در ادای نماز اشتباه کند، برای او علامت نحوست است. و اگر پیش نماز باشد، این اشتباه او علامت نحوست است برای کسانی که او را مأمور خواندن نماز جماعت کرده‌اند. چونکه نماینده انسان مانند خود انسان است. درباره ربی حنینان دوسا روایت کرده‌اند که هر وقت برای طلب شفا جهت بیماران دعا میکرد، میگفت: این یکی زنده خواهد ماند و آن یکی خواهد مرد. از او پرسیدند: تو از کجا میدانی که چنین خواهد شد؟ در جواب گفت: اگر دعای من در دهانم روان باشد، میدانم که پذیرفته شده است. و در غیر این صورت، میدانم که دعایم قبول نگشته است». (میشنا براخوت، ۵: ۵).

داستانی از ربی حنینان دوسا نقل کرده‌اند که قدرت او را در این امر نشان میدهد. «زمانی پسر ربان گملیل سخت بیمار شد. ربان گملیل دو تن از دانشمندان را نزد ربی حنینان دوسا فرستاد و از او خواست که برای شفای فرزندش دعا کند. وقتی ربی حنینا ایشان را دید به حجره فوقانی رفت و برای بهبود بیمار دعا کرد. هنگامی که پائین آمد به ایشان گفت: بروید، تب او را رها کرده است. از او پرسیدند: آیا تو پیغمبر هستی؟ او گفت: «من نه پیغمبر هستم و نه پیامبرزاده». (عاموس، ۷: ۱۴). لکن سنت من چنین است: اگر دعای من در دهانم سلیس باشد، میدانم که پذیرفته شده است و در غیر

۱ - مقصود از خود ملت اسرائیل است. در هر جاکه صحبت از مصیبتی برای قوم اسرائیل پیش آید، تلمود بجای آنکه بگوید «ملت اسرائیل»، میگوید «دشمنان اسرائیل».

۲ - یعنی آنکه رنگ چهره مردم از شدت ترسنگی و قحطی تیره و سیاه خواهد شد.

این صورت میدانم که قبول نگشته‌است ایشان نشستند و زمان را یادداشت کردند. وقتی بنزد ربان گملیل بازگشتند، او به ایشان گفت: بمراسم عبادت معبدیت همیقداش سوگند شما زمان را نه کم گفتید و نه بیش. بلکه واقعه چنین بود که درست در همان لحظه که شما آنرا یادداشت کرده‌اید، تب او را رها کرد و از ما آب خواست تا بنوشد». (براخت، ۳۴ ب).

يك نوع تفأل که دانشمندان و سایر مردم معمولاً بدان متوسل میشدند، استفاده از آیه‌های کتاب مقدس بود. برای این منظور بـمدرسه‌ای میرفتند، واز یکی از دانش‌آموزان می‌پرسیدند که در آن لحظه مشغول فرا گرفتن کدام يك از آیه‌های کتاب مقدس بوده است، ودر میان کلمات این آیه در پی نشانه‌ای میگشتند. نمونه‌های زیادی از این روش در تلمود یافت میشود، و یکی از آنها را در اینجا ذکر میکنیم. هنگامی که ربی مئیر میکوشید تا الیشاع بن ابویا را که مرتد شده بود به توبه وادار سازد، يك روز او را بمدرسه‌ای برد، و الیشاع به یکی از کودکان گفت: آیه‌ای را که هم‌اکنون فرامیگرفتی، برای من تکرار کن. آن طفل این آیه را برخواند: «خداوند می‌فرماید که برای شیران و بدکاران صلح و سلامتی نخواهد بود». (اشعیاء، ۴۸: ۲۲). ربی مئیر الیشاع را بمدرسه دیگری برد، و پس از همان درخواست، یکی از کودکان این آیه را برخواند: «اگر هم خویشان را با اشنان بشوئی، و صابون زیاد برای خود بکار ببری، هنوز گناه توپیش من رقم شده است». (ارمیا، ۲: ۲۲). این عمل در چند مدرسه دیگر تکرار شد و نتیجه همان بود، و همه آیه‌ها حاکی از این بود که برای الیشاع بن ابویا امید بازگشت نیست. (حگیگا، ۱۵ الف) يك نوع دیگر تفأل از این قرار است: «اگر کسی بامداد که از خواب بیدار میشود آیه‌ای (خود بخود) برزبانش جاری گردد، باید آنرا يك نبوت کوچک تلقی کند». (براخت، ۵۵ ب).

شیوه دیگر غیب‌گوئی، نیز باید در نظر گرفته شود، و آن پیشگوئی بوسیله ارتباط با ارواح و مردگان است. اگر چه از ارتباط مستقیم با ارواح و اموات که بطور اکید در تورات نهی شده است بنظر نمیرسد که جز در موارد بسیار نادر استفاده شده باشد، معذالک این اعتقاد در میان مردم رایج بود که اگر انسان در مواقع معینی از سال شب‌را در گورستان بصبح رساند، خواهد توانست اطلاعاتی از ارواح و مردگان بدست آورد.

ضمن بحثی درباره این مسأله که آیا مردگان از آنچه که میان مردم روی زمین میگردد با خبراند یا نه، اطلاعاتی بدست آمده است، و برای اثبات این نظریه که مردگان از همه چیز واقف هستند، چنین داستانی در تلمود آمده است: «چنین حکایت کنند که: «بواسطه اعتبار و نیکنامی و صحت عملی که پدر شموئل (۱) داشت، پولهای یتیمان را نزد او بامانت می‌سپردند. هنگام فوت پدر شموئل نزد او نبود، و باین جهت مطلع نشد که اموال مورد امانت‌را کجا پنهان کرده است، و مردم شایعه ساز چنین شایع کردند که پدر شموئل اموال یتیمانرا در زمان حیات حیف و میل کرده است، ناچار شموئل روزی به آرامگاه پدر رفت و به ارواح گفت ابا (۲) را میخواهم. ایشان در پاسخ گفتند: ارواح بسیاری با این نام در اینجا هستند. شموئل گفت: من ابا بن ابارا میخواهم. ایشان گفتند ارواح بسیاری با این نام نیز هست. شموئل گفت: من ابا بن ابا پدر شموئل را میخواهم. او الان کجاست؟ ایشان گفتند:

۱ - یکی از دانشمندان مشهور بابل در آغاز قرن سوم میلادی.

۲ - نام پدر شموئل.

او به آموزشگاه آسمانی (که تورات را در آن مطالعه میکنند) رفته است. در این میان شموئیل مشاهده کرد که روح لوی (یکی از همکاران سابق او که مدتی قبل فوت کرده بود)، جدا و دور از ارواح دیگر نشسته است. شموئیل از او پرسید: چرا تنها نشسته‌ای و برای چه به آموزشگاه آسمانی رفته‌ای؟ او پاسخ داد:

بمن گفته‌اند: بتعداد سالهائی که تو در مدرسهٔ ربی آفس. Aphas. حضور نیافتی و از این لحاظ سبب افسردگی خاطر و غم و اندوه او شدی، برای همان مدت بتو اذن نمیدهیم که به آموزشگاه آسمانی صعود کنی. در این هنگام روح پدر شموئیل ظاهر شد و شموئیل ملاحظه کرد که او گریست و سپس خندید. شموئیل از روح پدر پرسید: چرا گریستی؟ در جواب گفت: چون تو بزودی بدینجا بنزد ما میآئی. و چرا خندیدی؟ چون تو در جهان بالا حرمت زیاد داری. شموئیل گفت: اگر من آنقدر که تو میگوئی حرمت دارم، پس تقاضا میکنم به لوی اذن ورود به آن عالم داده شود. و چنین اذنی به لوی داده شد. آنگاه شموئیل از پدر پرسید: پول یتیمان کجاست؟ پدرش گفت: برو و آنرا از زیر جایگاه سنگهای آسیا بردار. پولها را در سه طبقه مجزا روی هم گذاشته‌ام و میان هر طبقه مقداری خاک قرار دارد. طبقه بالائی و طبقهٔ زیری بخودمان تعلق دارد و طبقهٔ وسطی از آن یتیمان است. شموئیل پرسید: چرا پول هارا در چنین وضعی زیر خاک پنهان کرده‌ای؟ پدرش گفت: اگر دزدان برای سرقت آن بیایند، مال ما را که در بالاست خواهند دزدید و دیگر فکر نخواهند کرد که پائین تر از آن نیز پولی هست. و اگر رطوبت زمین از پائین بیالا اثر کند، مال ما را که در زیر است ضایع خواهد کرد، و در هر حال پول یتیمان دست نخورده و سالم باقی خواهد ماند». (ماخذ فوق).

۴- رؤیا و کابوس

با در نظر داشتن اهمیتی که در کتاب مقدس به رویاها داده شده است، طبیعی است که یهودیان باید برای رؤیاهای خود مفهوم و معنی خاصی قائل شوند، و بهمین جهت رؤیا را وسیله‌ای برای ارتباط با خداوند و اطلاع از مشیت او میدانند. تلمود این گفته را به خداوند نسبت میدهد: «اگرچه من نور حضورم را از اسرائیل پنهان داشته‌ام، معذالک بوسیلهٔ رؤیا با او در تماس خواهم بود». (حگیگا، ۵ ب) رؤیا را «یک شخصتم از نبوت» دانسته‌اند. (براخوت، ۵۷ ب).

نه تنها خداوند، بلکه ارواح مردگان نیز از رؤیا بعنوان وسیله‌ای برای ابلاغ پیام به زندگان استفاده میکنند، و در این باره داستانهای زیادی در تلمود آمده است. «شخصی در همسایگی راو یهودا درگذشت، و کسی را نداشت که برای او سوگواری کند. در طی هفتهٔ عزاداری، راو یهودا همه روزه ده نفر را با خود می‌آورد در خانهٔ شخص متوفی بنشینند (و برای او سوگواری کنند). پس از آنکه هفتهٔ عزاداری پایان رسید، روح آن شخص در خواب به راو یهودا ظاهر شد و گفت: امیدوارم که خاطرت آسوده و خوش باشد، همانگونه که خاطر مرا آسوده و شاد کردی». (شبات، ۱۵۲ الف ب). راوا زمانی (که بی‌موقع بود) برای نزول باران بحضور خداوند دعا کرده بود. «پدرش در عالم رؤیا بدو ظاهر شد و گفت: آیا کسی هم یافت میشود که این همه زحمت را در آسمان باعث شود؟ (۱).

جای خوابیدن را عوض کن (چونکه خطری تو را تهدید میکند). فردا صبح راوا بستر (قبلی) خود را دید که بضرب کارد پاره پاره شده بود». (تعنیت، ۲۴ ب).

چندین صفحه از رسالهٔ براخوت اختصاص بموضوع رؤیاهای دارد، و اطلاعات فراوانی دربارهٔ تعبیر خواب در این صفحات یافت میشود، که قسمتی از آن را ذیلاً ذکر میکنیم. خواب تعبیر نشده مانند يك نامهٔ ناخوانده است. (۱) همواره رؤیا و کابوس کاملاً بحقیقت نمی‌پیوندد. دیدن کابوس بهتر است از خواب خوش. (۲). وقتی که خواب بد باشد، نگرانی و ناراحتی که از آن حاصل میشود کافی است (که مانع به ثبوت رسیدن آن شود). و هنگامی که خواب خوش باشد، شادی حاصل از آن برای انسان کافی است. همانطور که ممکن نیست گندم بدون کاه وجود داشته باشد، بهمان ترتیب محال است که خواب دیدن با صحنه‌های بی‌معنی و پوچ همراه نباشد. اگر قسمتی از خواب ما درست باشد هرگز حوادث آن، بطور کامل صورت وقوع بخود نخواهد گرفت، به‌این نکته از کجا پی برده‌ایم؟ از داستان یوسف فرزند یعقوب. چنانکه مکتوب است: «و اینک خورشید و ماه و یازده ستاره بمن تعظیم میکردند». (سفر پیدایش، ۳۷: ۹) حال آنکه در آن زمان، راحل مادرش دیگر زنده نبود. (۳) (بر اخوت ۵۵ الف).

«به آدم خوب رؤیای فرح‌انگیز نشان نمیدهند، و آدم بد نیز کابوس و خواب ترس‌آور نمی‌بیند. (۴). آدم خوب رؤیائی می‌بیند اما (صبح روز بعد) بخاطر ندارد چه دیده است. (۵). کسی که خوابی دیده و (چون بد بوده است) روحش پریشان و محزون شده است، باید آن را در حضور سه نفر به خوب بدل کند. او باید سه نفر را گرد آورد و به ایشان بگوید: من رؤیای خوبی دیده‌ام. و ایشان باید در جواب بگویند: (خواب تو) خوب است و باید هم که خوب باشد. خدای رحمن آنرا خیر کند. هفت بار از آسمان فرمان رسد که (خواب تو) خیر باشد و خیر هم خواهد شد».

«آنکسی که خوابی دیده و نمیداند که چه دیده است، باید هنگامی که کاهنان دستها را میگشایند (تا دعاهای خیر را وقت برگزاری نماز جماعت بخوانند) روبروی آنها بایستد و چنین بگوید: «ای پروردگار عالم من متعلق بتو هستم، و رؤیاهایم نیز از آن تست. من خوابی دیده‌ام و نمیدانم که مفهوم و نتیجهٔ آن چیست. خواه آنکه من دربارهٔ خودم خواب دیده باشم، و خواه دیگران دربارهٔ من خواب دیده باشند، یا آنکه من دربارهٔ دیگران دیده باشم، اگر این رؤیاهای خوب هستند، آنها را قوی و نیرومند کن (و بحقیقت پیوندد)، همانطور که خواب‌های یوسف بحقیقت پیوستند. ولی اگر لازم باشد که اصلاح شوند، آنانرا شفا ده، همانطور که آبهای «مارا» (که تلخ بود). بوسیلهٔ موسی سرور ما شفا یافته و شیرین شدند، و همانطور که میریام (مریم) خواهر موسی از بیماری برص شفا یافت، و بهمان نحو که حزقیاس سلطان یهودا بیماریش درمان شد، و بهمان سان که آبهای اریحا بتوسط الیشاع

۱ - یعنی آنکه اثر خوب یا بد ندارد، زیرا همه بسته به تعبیر آن است. بیگمان این مطلب را برای آن گفته‌اند تا مردم را از کوشش برای یافتن تعبیری جهت خوابهایشان باز دارند.

۲ - زیرا دیدن خواب بد سبب آن میشود که انسان دلش بشکند و از اعمال بد خود توبه نماید.

۳ - خورشید به پدر، ماه ب مادر، و ستارگان به برادران او اشاره میکردند.

۴ - وقتی که آدم خواب دچار کابوس میشود، این خواب بد او را وامیدارد تا دربارهٔ گناهانش بیاندیشد و از آن توبه کند. ولی آدم بد خوابهای خوب می‌بیند تا در این جهان از هر جهت لذت برد. زیرا او بخاطر اعمال بد خود از لذات و نعمات دنیای آینده محروم خواهد ماند.

۵ - و در نتیجه خواب او را کسی تعبیر نمیکند، و خواب تعبیر نشده هم بی اثر است.

پیش‌بر شیرین گشتند. و همان‌طور که تو لعنت و نفرین بی‌سلام شیریر را به برکت مبدل نمودی، بهمان گونه رؤیاهای مرا نیز برای من بخیر بدل کن». و باید این دعایش را در يك دم بادعای کاهنان پیاپی رساند، تا آنکه جماعت حاضر همه آمین بگویند. ولی اگر موفق نشود که دعایش را همراه با دعای کاهنان خاتمه دهد، باید چنین بگوید: تو ای عظیم الشانی که در عرش افلاک جای داری و در اوج قدرت و عظمت به سر میری. تو منبع صلح هستی و نام تو (نشانه) صلح است. پس رضای تو بر این تعلق گیرد که به ماصالح مرحمت فرمائی.

« یکی از دانشمندان گفته است: در اورشلیم بیست و چهار تعبیر کننده خواب بود زمانی من خوابی دیدم، و خوابم را برای جملگی آن معبران تعریف کردم. تعبیری که هر يك از آنان برای خواب من گفت با تعبیر دیگران تفاوت داشت. معهذاً همه آن تعبیرها برای من راست آمد تا آنکه حقیقت این گفته به ثبوت رسد: همه خوابها بستگی بدهان و گفتار (معبران) دارند. چنانکه نوشته شده است: «چنین واقع شد که همان‌گونه که او برای ما تعبیر کرده بود، همان‌طور هم شد». (سفر پیدایش، ۴۱: ۱۳).

« سه نوع از رؤیا صادق است. رؤیای سحرگاهی، رؤیائی که شخص دیگری درباره انسان ببیند، و خوابی که در میان خواب تعبیر شود. برخی می‌افزایند: و همچنین خوابی که تکرار شود. بانسان (در خوابهایی که می‌بیند) فقط چیزی را نشان میدهند که شبیه آنچه که او درباره اش فکر میکند باشد. بنابراین از این مطلب چنین نتیجه بگیر که بانسان هرگز (در خوابهایی که می‌بیند) نه يك نخل زرین نشان میدهند، و نه فیلی را که از سوراخ سوزن بگذرد». (براخت، ۵۵ ب).

« امپراطور روم به ربی یهوشوع بن حنینا گفت: شما ادعا میکنید که بسیار دانشمند هستید. بمن بگو که امشب در خواب چه خواهم دید. ربی یهوشوع گفت: تو خواهی دید که پارسیان تو را اسیر میکنند، هستی‌ات را بغارت می‌برند، و وادارت می‌کنند که حیوانات ناپاکی را با يك عصای زرین بچراگاه ببری. امپراطور تمام روز را درباره این سخنان اندیشید، و شب همان را در خواب دید.

آیه‌های کتاب مقدس را بعنوان وسیله‌ای برای تعبیر رؤیا بکار می‌برند. « کسی که چاه آب در خواب ببیند، صلح و سلامتی را خواهد دید. چنانکه گفته شده است: « خدمتکاران اسحق زمین را در آن وادی حفر کردند و در آنجا يك چاه آب روان یافتند ». (۱) (سفر پیدایش، ۲۶: ۱۹). و او علم تورات را نیز کسب خواهد کرد. چنانکه گفته شده است: « هر آنکس که مرا بیابد، زندگی را یافته است ». (امثال سلیمان، ۸: ۳۵). دانشمند دیگری اظهار داشته است که آب روان اشاره بزندگی بمعنی لغوی آن است. سه چیز است که دیدن آن در خواب اشاره بصلح و سلامت میکند: رودخانه، پرنده و دیگ. رودخانه، چنانکه مکتوب است: « اینک من صلح و سلامتی را مانند يك رودخانه بسوی او متمایل میکنم ». (اشعیاء، ۶۶: ۱۲). پرنده، زیرا که نوشته شده است: « مثل پرندگانی که پرواز میکنند، همان‌گونه خداوند رب الجیوش اورشلیم را حفاظت خواهد کرد ». (اشعیاء، ۳۱: ۵). دیگ، چونکه گفته شده است: « خداوندا، تو صلح و سلامتی را برای ما تعیین خواهی کرد ». (۲) (اشعیاء، ۲۶: ۱۲). ربی حنینا گفت: دیگی که در خواب دیده شود مبشر صلح و سلامتی است مشروط بر آن که در آن گوشت یافت

۱ - آب روان نشانه صلح و آرامش و سلامت است.

۲ - مصدر فعلی که در اینجا بمعنی « تعیین کردن » بکار رفته است، « شافوت » است، و این فعل بصورت عادی آن بمعنی « گذاشتن دیگ روی آتش » میباشد.

نشود. زیرا نوشته شده است: «ایشان آن را تکه‌تکه میکنند، همچون چیزی که در دیگ، و همچون گوشتی که درون پاتیل است». (میکاه ۳: ۳) (براخت، ۵۶ ب).

از آنجا که اثر خواب به تعبیر آن بستگی دارد، لذا کسی که خواب دیده است باید کوشش کند که پیش از آنکه فکر ناروایی بذهنش رسوخ نماید، تعبیر نیکویی برای خواب خود تصور کند، «کسی که رودخانه‌ای را در خواب دیده است، باید هنگام برخاستن از بستر این آیه را بخواند: «اینک من صلح و سلامتی را مانند رودخانه بسوی او متمایل میکنم». (اشعیاء، ۶۶: ۱۲)، پیش از آنکه این آیه بذهن او آید: «زیرا تنگی و اضطراب چون رودخانه خواهد آمد». (اشعیاء، ۵۹: ۱۹) «کسی که پرنده‌ای را در خواب دیده است، باید پس از بیدار شدن این آیه را بخواند: «مثل پرندگان که پرواز میکنند، همانگونه خداوند رب‌الجیوش اورشلیم را حفاظت خواهد کرد» (اشعیاء، ۳۱: ۵)، قبل از آنکه این آیه بذهن او خطور کند: «همچون پرنده‌ای که از آشیانه خود آواره گردد، همانگونه است کسی که از مکان و منزل خود آواره میشود». (امثال سلیمان، ۲۷: ۸) «کسی که دیگی را در خواب دیده است، باید هنگام بیدار شدن این آیه را بخواند: «خداوندا، تو صلح و سلامتی را برای ما تعیین خواهی کرد» (اشعیاء، ۲۶: ۱۲)، قبل از آنکه آیه زیربفکر او برسد: «دیگ را روی اجاق بگذار، آن را بگذار و آب نیز در آن بریز». (حزقیال، ۲۴: ۳). «کسی که انگور در خواب دیده است، باید وقت بیدار شدن این آیه را بخواند: «من اسرائیل را مثل انگورها در بیابان یافتم» (هوشع، ۹: ۱۰)، پیش از آنکه این آیه بفکرش برسد: «انگورهای ایشان انگورهای حنظل است». (سفر تثیبه، ۳۲: ۳۲) (براخت، ۵۶ ب). مثالهای بسیار دیگری در این باره در این رساله از تلمود آمده است.

دیدن حیوانات به خواب، معنی و اهمیت خاصی دارد. «پنج نکته درباره گاو نر (که در خواب بینند) گفته شده است. کسی که از گوشت آن (در خواب) بخورد، ثروتمند خواهد شد. اگر گاو نر به او شاخ زده باشد، دارای پسرنی خواهد شد که با یکدیگر درباره مطالب تورات مباحثه خواهند کرد. اگر گاو نر او را بدن‌ان گزیده باشد، دچار رنج و مشقت خواهد گردید. اگر گاو نر او را لگد زده باشد، سفر طولانی در پیش خواهد داشت. اگر بر پشت گاو سوار شده باشد، به بزرگی خواهد رسید. کسی که درازگوشی را در خواب دیده است، باید منتظر نجات باشد. (اشاره به آیه ۹ از فصل ۹ زکریا). کسی که گربه‌ای را در خواب دیده است، اگر در شهر محل سکونت او گربه را «شونارا» Shunnara. می‌نامند (۱)، یک سرود زیبا (بعبری: شیرا نا آه) بافتخار او تصنیف خواهد شد. ولی اگر در شهر او گربه را «شینارا» Shinnara. میخوانند، بدتر شدن وضع (بعبری: شینوی راع) در انتظار اوست. کسی که اسب سفید را در خواب دیده است، چه بی‌حرکت ایستاده و چه در حال تاخت، نشانه سعادت آمده است. دیدن اسب قزل در خواب، در صورتی که بی‌حرکت ایستاده باشد، نشانه سعادت است. و اگر در حال تاخت باشد، نشانه نحوست است. کسی که فیل (بزبان عبری: پیل) در خواب دیده است، برای او معجزه‌ها (بعبری: پلا اوت. Pelaoth.) روی خواهد داد». (براخت، ۵۶ ب).

همانگونه، دیدن گندم، جو، و انواع میوه‌ها در خواب، دارای مفهوم خاصی است. «کسی که گندم در خواب دیده است، صلح و سلامتی با و روی آور خواهد شد. چنانکه گفته شده است: «آن

۱ - در زبان ارامی که یهودیان بابل و فلسطین در دوران تلمود به آن صحبت میکردند، گربه را در بعضی شهرها «شونارا» و در برخی دیگر «شینارا» می‌نامیدند. (بعبری: سنورا).

(خدائی) که درمرزهای تو صلح و سلامتی را حکمفرما میکند ، تو را از مغز گندم سیر خواهد نمود . (مزامیر داود ، ۱۴۷ : ۱۴) . کسی که جو (Séorim) . به خواب دیده است ، گناهانش از او دور شده‌اند (سارو ، Saru) . کسی که تانک بارور در خواب ببیند ، علامت آن است که زوجه او سقوط جنین نخواهد کرد . چنانکه آمده است : « زوجه تو همچون تانک باروری خواهد بود » . (مزامیر داود ، ۱۲۸ : ۳) . کسی که انجیر در خواب می‌بیند ، دانش تورات در حافظه او باقی خواهد ماند . چنانکه آمده است : « آنکس که از درخت انجیر (۱) نگهبانی میکند ، خود از میوه آن خواهد خورد » . (امثال سلیمان ، ۲۷ : ۱۸) . کسی که انار در خواب دیده‌است ، اگر انار کوچک است ، کسبش همچون درخت انار بارور و پرسود خواهد شد . و اگر آن انار بزرگ است ، کسبش همچون دانه‌های انار فراوان رونق میگیرد و توسعه خواهد یافت و پرسود خواهد شد . اگر آن انار را پاره پاره در خواب دیده‌است ، چنانچه دانشمند است ، باید بانتظار کسب علم تورات باشد . چنانکه گفته شده است : « من تو را از شراب ادویه‌دار و از آب انارم خواهم نوشانید » . (غزل غزلها ، ۸ : ۲) . کسی که زیتون کوچکی را در خواب دیده‌است ، کسبش پرسود و دامنه‌دار و همچون زیتون پایدار خواهد بود . این در صورتی است که میوه درخت زیتون را در خواب دیده باشد . لکن اگر او خود درخت زیتون را در خواب دیده‌است ، دارای فرزندان بسیاری خواهد شد . بطوریکه مکتوب است : « فرزندان تو همچون نهالهای درخت زیتون گرداگرد میز تو خواهند بود » . (مزامیر داود ، ۱۲۸ : ۳) . برخی گویند دیدن زیتون در خواب علامت آن است که نام بیننده بنیکی مشهور خواهد شد . چنانکه آمده است : « خداوند نام تو را یک درخت زیتون سبز و خرم با میوه‌های زیبا و خوش‌نما خوانده است » . (ارمیاء ، ۱۱۶ ، ۱۶) . اگر روغن زیتون در خواب دیده‌است ، باید بانتظار روشن شدن از روشنائی دانش تورات باشد . چنانکه گفته شده است : « و تو بنی اسرائیل را امر فرما که روغن زیتون پاک‌کوییده‌شده برای روشنائی نزد تو بیاورند » . (سفر خروج ، ۲۷ : ۲۰) (براخت ، ۵۷ الف) .

در پایان ، صورتی از خوابهای گوناگون و مفهوم و مقصود آنها را تلمود در دسترس ما گذاشته است . « اگر انسان بزی را در خواب ببیند ، سال برای او پربرکت خواهد بود . اگر مورد در خواب ببیند ، کار و کسب او رونق خواهد گرفت . و اگر سرمایه و ثروتی ندارد ، میراثی نصیب او خواهد شد . اگر ترنج در خواب ببیند ، نزد آفریننده سربلند و مفتخر خواهد شد . اگر شاخه نخل در خواب ببیند ، درایمان به پدر آسمانی یکدل است (باو دو دل و شکاک نیست) . اگر غاز (۲) در خواب ببیند ، بانتظار عقل و دانش باشد . اگر خروس در خواب ببیند ، بانتظار فرزندی پسر ، باشد . اگر چند خروس در خواب ببیند ، به انتظار چند فرزند پسر باشد . اگر مرغ در خواب ببیند ، امیدوار باشد که فرزندان او خوب تربیت خواهند شد و از سعادت‌مند شدن آنان خود او نیز شادمان خواهد گشت . اگر تخم مرغ در خواب ببیند ، اجابت خواهش و تقاضایش مشکوک و نامعلوم است . اگر در خواب دید که تخم مرغ شکست ، حاجتش برآورده خواهد شد . و اگر گردو ، خیار ، ظروف بلورین و شکستی دیگر در خواب ببیند ، تصویر همان است که درباره تخم مرغ گفته شد . اگر در خواب ببیند که وارد شهری شده‌است ، آرزوهایش برآورده

۱ - دانشمندان یهود تورات را بدرخت انجیر تشبیه کرده‌اند . (عروین ، ۴۴ الف) .

۲ - رومیان غاز را با هوش و باذکوات و دارای عقل و شعور میدانستند .

خواهد شد. اگر در خواب ببیند که سرش را میتراند، این برای او نشانهٔ سعد است (۱). و اگر در خواب ببیند که دارد موی سر و ریش خود را میتراند، نشانهٔ نحوست است برای او و همهٔ خانواده‌اش. اگر در خواب ببیند که در قایق کوچکی نشسته است، به نیکنامی مشهور خواهد شد. اگر ببیند که در قایق بزرگی نشسته است، خود و همهٔ خانواده‌اش نگونام خواهند شد. و این در صورتی است که ببیند قایق او در دل دریا پیش رفته است. اگر در خواب دید که بروی بام رفته است، عالی مقام خواهد شد. و اگر ببیند که از بام فرود می‌آید، از مقام عالی خود نزول خواهد کرد.

اگر در خواب ببیند که خون میگیرد، علامت آن است که گناهان او بخشوده خواهد شد. اگر مار در خواب ببیند، معاش او تأمین خواهد شد. اگر ببیند که مار او را گزید، معاشش دو برابر خواهد شد. اگر او مار را در خواب بکشد، معاشش از دستش بدر می‌رود. خواب دیدن هر نوع مشروب نشانهٔ نحوست است باستثناء شراب». (برخوت، ۵۷ الف)

« بخواب دیدن هر نوع حیوان نشانهٔ سعاد است، باستثناء فیل، میمون و بوزینهٔ دم دراز. لکن مگر نه اینکه یکی از دانشمندان گفته است: کسی که فیل در خواب ببیند، معجزه‌ای برای او روی خواهد داد؟ میان این دو گفته تناقضی نیست. دومی برای وقتی است که فیل را با افسار در خواب ببیند، سخن نخستین برای هنگامی است که فیل را بدون افسار در خواب دیده باشد. دیدن هر گونه ابزار فلزی در خواب نشانهٔ سعد است، باستثناء کج پیل، کلنگ دو سر و تبر. و این در صورتی است که آنها را با دسته‌هایش در خواب ببیند. بخواب دیدن هر گونه میوه نشانهٔ سعد است باستثنای خرما، نارس. بخواب دیدن هر نوع سبزی نشانهٔ سعد است باستثنای سر شلغم. بخواب دیدن هر گونه رنگ نشانهٔ سعد است، بجز از رنگ آبی. بخواب دیدن هر نوع پرنده نشانهٔ سعاد است باستثناء جغد، بوم شاخدار و خفاش».

« اگر کسی در خواب به ببیند که نعش مرده‌ای در خانهٔ اوست، در آن خانه صلح و سلامت برقرار خواهد شد اگر دید که آن مرده در آن خانه خورد و نوشید، نشانهٔ سعاد است برای آن خانه. اگر دید که آن مرده ظرفی را از خانه به بیرون برد، نشانهٔ نحوست است برای آن خانه» (برخوت، ۵۷ ب)

۵- مبارزه با خرافات

دانشمندان یهود بسیاری از عادات و رسوم را بعنوان آنکه « از شیوه‌های اموریان » است، یعنی رسومی که مخصوص بت پرستان بوده و یهودیان نباید آنرا انجام دهند، محکوم کرده‌اند. سبب اینکه به آن رسوم مخصوصاً اشاره شده شاید آن باشد که بعضی از یهودیان، برخلاف دستور صریح تورات و تلمود، این رسوم و عادات پذیرفته و مطابق آن عمل میکرده‌اند. برخی از « شیوه‌های اموریان » را ذیلاً نقل میکنیم: « اگر زنی کودکش را بدنبال خود میان مردگان (۲) بکشد. - اگر انسان بالشتکی را روی ران خود و یا یک نخ قرمز را بانگشت خود ببندد. - ریگ‌هایی را بشمارد و سپس آنها را به دریا و یا به رودخانه بیاندازد، با کف دست روی رانهای خود بکوبد، دستها را بهم بزند و در برابر شعلهٔ آتش برقصد، اگر قطعه نانی از دستش بیفتد و بگوید: آنرا بمن بدهید تا آنکه برکت من از دستم نرود، اگر

۱ - زیرا یوسف فرزند یعقوب، وقتی که از زندان آزاد شد تا بحضور فرعون مصر بیاید سر خود را تراشید.

۲ - یعنی در قبرستان.

بگوید: چراغ را روی زمین بگذارید تا آنکه روح فلان مرده معذب شود. یا اینکه: چراغ را روی زمین نگذارید تا آنکه روح فلان میت رنج نبرد. - اگر وقتی جرقه‌ای از چراغ فرو میریزد او بگوید: ما امروز مهمان خواهیم داشت، اگر هنگامی که میخواهد کاری را شروع کند بگوید: فلانکس که دست سبکی دارد بیاید و آن را آغاز کند. ، یا اگر بگوید: فلانکس که پایش سبک است بیاید و از جلوی ما بگذرد. ، اگر وقتی که میخواهد از خم نوشابه بیرون آورد یا آنکه آرد خمیر کند بگوید: فلانکس که دستش خیر و برکت دارد بیاید و اول او این کار را شروع کند. ، پنجره‌های اطاق را با خارها مسدود کند و به پایه‌های تخت خواب زن زائو يك شيئي آهنین ببندد و یا جلوی آن زن سفره‌ای برای اجنه بگستراند. (۱). یا پنجره‌ها را با پتو و یا با دسته‌ای از پوشال مسدود کند ، يك كاسه آب پیش زن زائو بگذارد و مرغی را باو ببندد تا خود را تنها حس نکند. (۲). - اگر کسی بگوید: این خروس را که هنگام غروب خواند سر بریزد ، یا اینکه: این مرغ را که مانند خروسها خواند بکشید ، یا اینکه: باین مرغ که مثل خروسها خواند يك تاج خروس بدهید تا بخورد. ، اگر کلاغی صدا کند و کسی بگوید: فریاد بز. - یا اینکه بکلاغ بگوید: بچرخ و دمت را بسوی من کن. (۳) - اگر کسی بگوید: این ساقه کاهو را بخور تا آنکه مرا بیاد آوری. ، یا اینکه بگوید: آن را مخور زیرا چشمانت آب مروارید خواهند آورد. ، اگر بگوید: تابوت مرده را ببوس تا آنکه او را شب در خواب ببینی. یا اینکه: آن را نبوس تا آنکه او را در خواب نبینی. یا اینکه: پیراهنت را پشت و رو کن تا آنکه خوابهای خوب ببینی. ، یا اینکه: پیراهنت را پشت و رو مکن تا آنکه خواب نبینی. ، روی جارو بنشین تا آنکه خوابهای ببینی ، یا اینکه: روی جارو بنشین تا آنکه خواب ببینی. ، اگر کسی بگوید: روی گاو آهن بنشین تا آنکه کار ما مشکلتر نشود. ، یا اینکه: روی گاو آهن بنشین تا آنکه نشکند (وقتی که با آن کار بکنند).

اگر کسی بگوید: دستهایت را پشت سرت مبر تا آنکه کار ما باشکال بر نخورد. ، اگر نیمسوزی را بدیوار بکوبد ، آن را خاموش کند و با فریاد بگوید: Hada . حداء . (بعنوان وردی برای محافظت خود از خطرات آتش .) اگر در معبر عام آب بریزد و با فریاد بگوید: حداء . اگر هیزم یا يك شيئي آهنی را زیر بالش خود بگذارد (هنگامی که به بستر میرود) . اگر يك زن بر سر تنوری که دارد در آن نان مییزد فریاد بزند تا آنکه نانا در تنور نیفتند . ، و یا قطعات چوب را روی دسته ديگ بگذارد تا آنکه محتویات آن نجوشد و لبریز نشود ، اگر زنی به کسانی که در اطاق نشسته‌اند بگوید ساکت باشند تا آنکه عدس زودتر پیزد ، و یا آنکه بر سردیگ برنج فریاد بزند تا برنج زودتر پخته شود ، و یا آنکه کف بر هم زند تا که چراغ پر نورتر بسوزد .

« اگر ماری روی بستر شخص فقیری بیفتد و مردم بگویند که صاحب این بستر فقیر است ولی بعداً ثروتمند خواهد شد . ، یا اگر صاحب بستر زن آبتن باشد ، بگویند که او پسری خواهد آورد ، یا اگر باکره‌ای باشد ، بگویند که با مرد عالیمقامی ازدواج خواهد کرد . ، من باکره‌ای را خواهم آورد تا مرغ را روی تخمها بخواباند . ، یا اینکه: من مرغ را فقط در حالی که برهنه باشم روی تخمها خواهم

۱ - بمنظور آنکه اجنه از خوراکیهای آن سفره بخورند و به آن زن نزدیک نشوند و باو صدمه نزنند .

۲ - این کار را برای راحت خیال زن زائو میکردند تا نترسد .

۳ - در صفحه ۶۷ ب از مسخت شبان این نکته بدین صورت آمده است : اگر کلاغ ماده صدا کند و شخص بگوید: فریاد بز و

دمت را بسوی من کن تا آنکه برای من فال نیک باشد .

خوابانید . ، یا بگوید : من این کار را با دست چپ انجام خواهم داد . یا بگوید : اگر جفت بیاید ، من مرغ را روی تخم‌ها خواهم خوابانید . (یعنی آنکه طاق و جفت می‌اندازد ، و فقط اگر جفت بیاید مرغ را خواهد خوابانید) . یا آنکه وقتی میخواهد زن بگیرد طاق و جفت بیاندازد و بگوید : باید جفت بیاید تا ازدواج کنم . ، یا آنکه وقتی میخواهد کسی را بمأموریتی بفرستد بگوید : باید جفت بیاید تا او را بفرستم . ، وقتی که سفره را چیده باشند بگوید : يك خوراك اضافی بیاورید . (۱) . اگر زنی پوست تخم مرغها (پس از آنکه جوجه‌ها در آمدند) و گیاهانی را درون درز دیوار بگذارد ، آنها را بپوشاند و هفت و يك (۲) بشمارد . اگر زنی جوجه‌ها را در غربالی بگذارد و آن را حرکت دهد و میان آنها يك قطعه آهن بنهد . « (توسیفتا شبات ، ۷) .

اعمال دیگری که جزو « شیوه‌های اموریان » بشمار آمده و ممنوع است از این قرار است : « انسان بكمك عصای خود تفأل بزند و پیرسد : بفلان محل بروم یا نروم . ، هنگامی که کسی عطسه بزند دیگران باو بگویند : عافیت باشد . ، وقتی که درباره اموال خود صحبت میکند بگوید : فراوان باشد و زیاد بیاید . ، یا بگوید : بنوش و چیزی از آن را باقی بگذار . ، اگر کسی بگوید : از میان ما دو تن رد مشو تا آنکه سبب قطع دوستی ما نشوی » . (توسیفتا شبات ، ۸) .

در بعضی از موارد ، مقصود از تفأل آن است که ببینند آیا کاری را انجام دهند یا نه . اگر يك فكر خرافی محرك این تفأل باشد ، در آن صورت آن را ممنوع میدانند .

آنچه تاکنون گفته شد ، شمه‌ای از عقاید خرافی بود که مردم عوام پای‌بند آن بودند ، و دانشمندان یهود برای ریشه‌کن کردن آن کوشش فراوان بکار میبردند . حال بذکر پاره‌ای از معتقدات که جزو « شیوه‌های اموریان » محسوب نمیشوند می‌پردازیم .

انسان باید در شبهای اول و دوم روش هشانا (سال نو یهودیان) کدو ، لوییا ، تره ، چغندر و خرما بخورد . (هورایوت ، ۱۲ الف) . چون این‌ها بسرعت رشد میکنند ، و از این رو خوردن آن در شبهای سال نو این امید را بانسان میدهد که دارائی او در طی سال آینده فزونی خواهد یافت . انسان باید مواظب باشد که از بکار بردن کلمات و جملاتی که حاکی از مصیبت و بدبختی است و سبب تیره‌روزی او میشود احتراز جوید ، و باصطلاح تلمود ، « شخص نباید هیچگاه دهان خود را برای شیطان بگشاید » . (براخوت ، ۶۰ الف) . ریختن خرده‌های نان درخانه و زیر دست و پا ، انسان را گرفتار فقر و بی‌چیزی میکند . (پساحیم ۱۱۱ ب)

تلمود انداختن بریده‌های ناخن را زیر دست و پا بشدت منع میکند . « کسی که شب را در گورستان بسر میبرد ، و شخصی که ناخن خود را در معبر عام و زیر دست و پای مردم میریزد ، زندگی خود را بخطر می‌اندازد و خویش بگردن خودش است » . (نیدا ، ۱۷۶ الف) . در جای دیگر چنین آمده است : « سه چیز درباره ناخن گفته شده است . کسی که بریده‌های آن را زیر خاک دفن کند ، نیکوکار است . شخصی که آنها را بسوزاند ، پارسا و متقی است ، و آنکس که آنها را زیر دست و پای مردم بریزد ، شریر و گناهکار است » . (موعدا قاطان ، ۱۸ الف) .

۱ - بعنوان نشانه سعد ، هرچند که شخصی دیگری سر سفره نیاید . زیرا عقیده داشتند که عدد زوج از عدد فرد سعادت است .

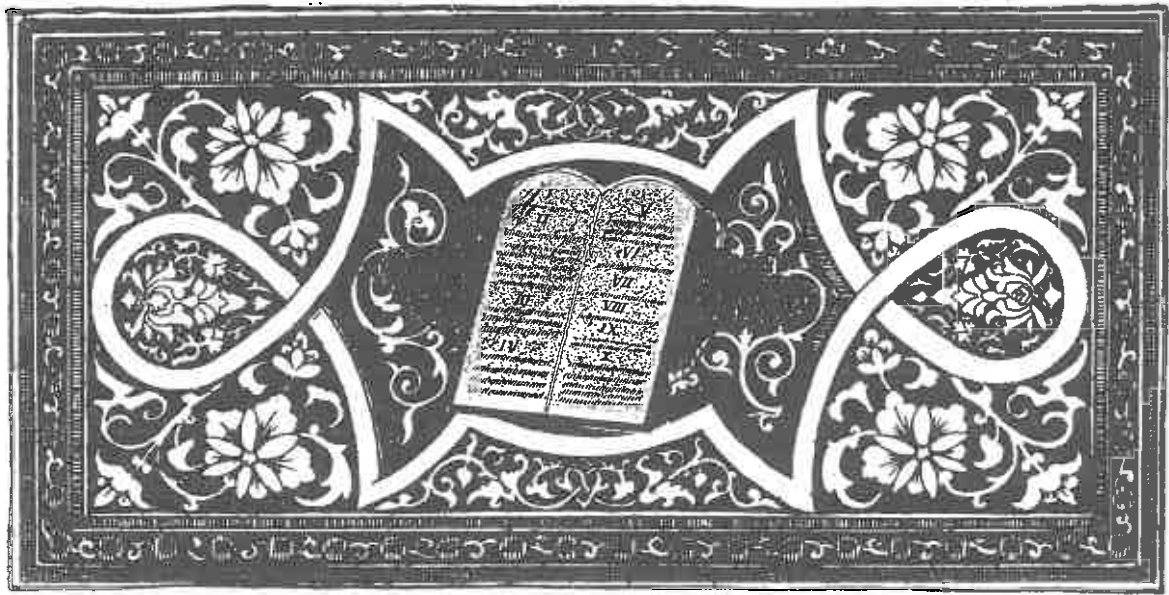
۲ - بنا به يك روایت دیگر : هفتاد و يك برشمارد . فرض مردم عوام آن بود که بر اثر سعد بودن این ارقام جوجه‌ها زنده

بمانند و نمیرند.

از آنجا که مفتخرترین افراد جامعه دانشمندان هستند ، بدین جهت داشتن يك حافظه قوی را بسیار ستوده‌اند . بنابراین اظهار عقیده‌های گوناگون را در این باره باید انتظار داشت . « چند چیز سبب میشود که انسان دانسته‌های خود را فراموش کند : خوردن از چیزی که موش یا گربه بدان دندان زده باشد ، خوردن دل چهارپایان ، خوردن زیتون بطور مداوم و نوشیدن از آبی که شخصی خود را در آن شسته باشد . چند چیز معلومات فراموش شده را بحافظه برمیگرداند : خوردن از نانی که روی ذغال پخته شده باشد ، خوردن تخم مرغ پخته بدون نمک ، نوشیدن شراب ادویه‌دار و روغن زیتون بطور مداوم ، و نوشیدن آبی که از خمیرگیری باقی مانده باشد . چند چیز باعث ضعف حافظه میشود : گذشتن از زیر افسار شتر و بطریق اولی گذشتن از زیر شکم شتر ، گذشتن از وسط دو شتر (۱) ، عبور از مکانی که در آن بوی تعفن لاشه مردار بمشام میرسد ، خوردن از نانی که بحدکافی پخته نشده باشد ، نوشیدن از آب جویی که از گورستان میگذرد و نگاه کردن بچهره يك مرده . برخی نیز اضافه میکنند : خواندن نوشته‌های روی سنگ قبرها » (۲) . (هورایوت ، ۱۳ ب) .



۱ - ترسی که از امکان حمله شتر بوی دست میدهد ، باعث ضعف حافظه او خواهد شد .
 ۲ - مسلماً انجام این اعمال زیانبخش و ناراحت کننده است . و بهترین طریق برای جلوگیری و ممانعت عوام‌الناس در زمان های گذشته از اینگونه اعمال همان است که به عنوان گوناگون‌ایشانرا از انجام آن باز دارند .



فصل دهم ، علم قانون

دادگاهها ، سنهترین کبیر ، دادگاه های جنائی ،
دادگاه های مدنی ، قضات و گواهان ، محاکمه ،
طریقه مجازات .

قسمت اول
قوانین جنائی ، آئین دادرسی
مدنی و جنائی

۱ - دادگاهها

بنابر گواهی تلمود ، هنگام ویران شدن معبد بیت همیقداش دوم و انقراض دولت یهود ، سازمان متشکل و جامعی از دادگاهها برای اتخاذ تصمیم و صدور فتوی درباره مسائل دینی ، محاکمه متجاوزان بقانون و رفع اختلافات مردم ، در سراسر کشور اسرائیل وجود داشته است . و بعلاوه چنین اظهار شده است که این سازمان از بدو حیات ملی یهودیان پدید آمده و همواره مشغول فعالیت بوده است . از این رو چنین گفتاری را در میشنا داریم : « تمام دادگاههایی که از ایام موسی تاکنون وجود داشته اند . (میشنا روش هشانا ، ۲ : ۹) . و نیز به دادگاههایی که شخصیت های برجسته دوران کتاب مقدس ، منجمله سام (۱) نیای ملت های سامی ، ریاست آنها را برعهده داشته اند ، اشاره شده است « روح القدس در بیت دین (۲) سام ، سموئیل نبی و پادشاه سلیمان جلوه گر شد » . (مکوت ، ۲۳ ب) . « در یک جا گفته شده است : « و خداوند یروبعل ، بدان و یفتاح را فرستاد » (کتاب اول سموئیل ، ۱۲ : ۱۱) ، و در جای دیگر آمده است : « موسی و هارون از کاهنانش بودند ، و سموئیل از خوانندگان نام او » . (مزامیر داود ، ۹۹ : ۶) . کتاب مقدس سه کس را که اهمیت کمتری دارند ، در مقابل سه نفر از مردان بزرگ جهان قرار داده است ، تا نشان دهد که بیت دین ، یروبعل در پیشگاه خدای حاضر در همه جا بهمان اندازه بیت دین ، موسی مهم است ، و بیت دین ، یفتاح نیز مانند بیت دین ، سموئیل دارای اهمیت میباشد) (توسیفتا روش

۱ - همان سام پسر نوح است که گویند نژاد سامی از او پدید آمده است .

۲ - « بیت دین » با معنی تحت اللفظی « خانه دادرسی » ، کلمه عادی عبری برای « دادگاه » است .

هشانا ، ۲ : ۳) .

شیوه معمول تلمود چنین است که آغاز فعالیت سازمانهایی را که تاریخ دقیق پدید آمدن آنها در بوته ابهام مانده است بدوران موسی میکشاند ، و در آیه هجدهم از فصل شانزدهم سفر تثبیه به قدمت تشکیلات دادگاه‌های یهود اشاره شده است . لکن برای دانستن تاریخ دقیق تأسیس دادگاه عالی موسوم به سنهدرین . Sanhedrin . (۱) کیروسیله مطمئن‌تری داریم . هنگامی که عزرا جامعه یهود را سازمان بخشید و تورات را اساس حیات آن قرارداد ، لزوم تأسیس یک هیئت معتبر و مقتدر که صلاحیت حل مشکلات و ابهامات را داشته باشد ، احساس شد . در نامه‌ای که ارتحشتا (اردشیر . Artaxeres) شاهنشاه هخامنشی هنگام عزیمت عزرا بسوی اورشلیم به او داد ، ضمن مطالب دیگر چنین نوشته شده بود : « و تو ای عزرا ، موافق حکمت خدایت که در دست تو میباشد ، قاضیان و داورانی از بین همه کسانی که شرایع خدایت را میدانند منصوب نما ، تا جمیع مردم اهل ماورای نهر را داوری نمایند ، و آنانی را که نمیدانند تعلیم دهی . » (عزرا ، ۷ : ۲۵) .

با احتمال قوی ، « کنست هگدولا » یا انجمن کبیر نخستین نمونه شورای عالی بوده که بعدها برای مردم قوانینی وضع کرده و در داوری‌های بسیار مهم احقاق حق نموده است و صدور رأی نهائی با این دادگاه بوده است . در ضمن تلمود روایتی را حفظ کرده حاکی از اینکه دادگاهی بنام « بیت دین حشونائی‌ها » ، یعنی فرمانروایان سلسله مکابی که در قرن دوم قبل از میلاد حکومت میکرده‌اند ، وجود داشته و فعالیت میکرده است . (سنهدرین ، ۸۲ الف ، عوودازارا ، ۳۶ ب) .

یوسفوس مورخ یهود در کتابهای خودبکرات از سنهدرین یاد میکند ، و شرحی که او درباره این انجمن میدهد ، با وصفی که از آن در نوشته‌های دانشمندان یهود آمده است وفق نمیدهد . محققان مسیحی منجمله شورر . Schürer . ادعا میکنند که اظهارات تلمود راجع به سنهدرین دارای مبنای تاریخی نیست ، بلکه شرحی است خیالی درباره سازمانی که مدتها قبل از میان رفته بوده است . و این محققان غیر یهود همچنین بر این عقیده‌اند که دانشمندان یهود در دوران‌های بعد قدرت و وظائفی برای سنهدرین قائل شده‌اند که در واقع هرگز دارای آن نبوده است . لکن صاحب نظران یهود ادعای محققان مسیحی را درباره سنهدرین رد می‌کنند و اعتقاد دارند که اختلاف نظر میان یوسفوس و تلمود را میتوان با علم باین حقیقت حل کرد که تلمود بدو سنهدرین مشخص و متفاوت اشاره کرده است ، که یکی صورت سیاسی و دیگری جنبه مذهبی داشته ، و هر دو در کنار هم فعالیت میکرده‌اند .

بهر تقدیر هدف این کتاب آن است که وضع دادگاه‌ها را همانگونه که در نوشته‌های دانشمندان یهود وصف شده است شرح دهد . متنی پراهمیت درباره این موضوع چنین میگوید : « سابق بر این ، دعاوی افراد ملت اسرائیل ، فقط در دادگاه عالی هفتاد و یک نفری که در حجره «سنگ تراشیده» واقع در صحن معبد بیت همیقداش تشکیل جلسه میداد ، و در دادگاه‌های بیست و سه نفری که در همه شهرهای سرزمین اسرائیل وجود داشتند ، و نیز در دادگاه‌های سه نفری که در هرکوی و برزن یکی از آنها فعالیت مینمود ، حل و فصل میشد . . در شهر اورشلیم سه دادگاه عالی بود : یکی در حجره «سنگ تراشیده» ، یکی در کوه

معبد و سومی در حل Hal. (۱). هرگاه دربارهٔ يك هلاخا Halakhah. (۲) برای کسی اشکالی پیش می‌آمد، ابتداءً بدادگاه شهر خود مراجعه میکرد و اگر در شهر چنین دادگاهی نبود، بدادگاه نزدیکترین شهر میرفت. اگر داوران آن دادگاه اطلاع داشتند که آن هلاخا چگونه است (یعنی قانون شرع در آن باره چه حکمی داده است)، ایشان حکم قانون را باطلاع او میرسانیدند. در غیر این صورت، آن کس بهمراه خبرهٔ آن دادگاه به دادگاه عالی که در کوه معبد قرار داشت میرفت. اگر اعضای آن دادگاه میدانستند که قانون دربارهٔ آن هلاخا چه حکمی داده است، آن را باطلاع ایشان میرسانیدند، و گرنه، او و خبره بدادگاهی که در «حل» واقع بود میرفتند. اگر اعضای آن دادگاه با خبر بودند که آن هلاخا چگونه است، ایشان را مطلع میساختند، و گرنه، همگی بهمراه آن دودادگاه عالی که در حجرة سنگ تراشیده بود میرفتند و قضیه را در آنجا مطرح میکردند.» (توسیفنا سنهدرین ۷: ۱)

از مطلب فوق چنین استنباط میشود که در اسرائیل سه نوع دادگاه وجود داشته است: یکی دارای سه عضو، دیگری دارای بیست و سه عضو و سومی دارای هفتاد و یک عضو. اعضای همگی این دادگاه‌ها در عین حال هم وظیفهٔ قضات را انجام میدادند و هم وظیفهٔ هیئت منصفه را. وظیفهٔ اصلی ایشان قراردادن اطلاعات لازم در بارهٔ وظائف دینی در دسترس مردم، و حل مسائل و مشکلات مذهبی بود. در ضمن ایشان به‌دعای حقوقی و مالی و اتهامات جنائی نیز رسیدگی میکردند.

۲- سنهدرین کبیر

سنهدرین سیاسی که بدان اشاره شد اساساً از صادقان (۳) تشکیل می‌یافت، و اعضای آن از خانواده‌های کاهنان و اعیان و اشراف انتخاب میشدند. در تلمود از دادگاهی بنام «بیت دین صادوقی‌ها» سخن بمیان آمده (سنهدرین ۵۲ ب)، لکن دربارهٔ وظائف و فعالیت‌های آن خیلی کم صحبت شده است. سنهدرین مذهبی مسئولیت‌های مهم و سنگینی را برعهده داشت. «سبط اسرائیل (که افراد آن به بت‌پرستی گرویده باشند)، پیغمبر دروغین و کاهن اعظم را فقط میتوان در دادگاه هفتاد و یک نفری محاکمه کرد. جنگ اختیاری (۴) را فقط با رأی و تصویب دادگاه هفتاد و یک نفری میتوان آغاز نمود. وسعت دادن حدود شهر مقدس اورشلیم و صحن معبد بیت همیقداش باید مورد تصویب این سنهدرین قرار گیرد. تعیین سنهدرین‌های کوچک (بیست و سه نفری) برای اسباط و شهرهای اسرائیل، وظیفهٔ سنهدرین کبیر است. (سفر تثنیه ۱۶: ۱۸). محاکمهٔ مردم شهری که همگی بت‌پرستی کرده باشند، برعهدهٔ این سنهدرین است. (۵) (سفر تثنیه ۱۳ - آیه‌های ۱۳ تا ۱۹). از کجا بدانیم که سنهدرین کبیر دارای هفتاد و یک عضو است؟ از آنجا که گفته شده است: «برای من هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل را گردآور. (سفر اعداد ۱۱: ۱۶). وقتی موسی را نیز به جمع آنان بیفزائیم تعداد ایشان به هفتاد و یک تن میرسد.» (میشنا

- ۱ - «در آنجا (در معبد بیت همیقداش) سه دادگاه بود: یکی در مدخل کوه معبد قرار داشت، دومی در مدخل محوطه صحن (یعنی در «حل») واقع بود، و سومی در حجرة «سنگ تراشیده» تشکیل جلسه میداد.» (میشنا سنهدرین ۱۱: ۲).
- ۲ - یعنی فتوای قانون چه دربارهٔ مسائل دینی و چه دربارهٔ امور مدنی.
- ۳ - از پیروان صادوق که تورات شفاهی را قبول نداشتند.
- ۴ - برعکس جنگهایی که طبق فرمان تورات باید علیه هفت ملت ساکن سرزمین کنعان درگیر شود.
- ۵ - تلمود در جای دیگر گفته است که این مطلب بیشتر جنبهٔ نظری دارد تا جنبهٔ عملی. زیرا: «امکان آنکه همگی اهالی يك شهر به بت‌پرستی بگروند هرگز پیش نیامده و هیچگاه هم پیش نخواهد آمد. پس چرا تورات بدان اشاره کرده است؟ تا آنکه دربارهٔ این مطلب بحث و مذاقه کنی و پاداش دریافت داری.» (سنهدرین ۷۱ الف).

سنهدرین، ۱: ۶۶۵).

اطلاعات زیر درباره‌ی اساسنامه، سازمان و طرز کار سنهدرین کبیر در اختیار ما است: «اعضای سنهدرین کبیر بصورت نیم دایره‌ای گرد هم می‌نشستند تا آنکه همگی بتوانند یکدیگر را ببینند. رئیس وسط می‌نشست، و مشایخ (بترتیب سن و مقام و ارشدیت) در سمت راست و چپ او قرار می‌گرفتند.» (توسیفتا سنهدرین، ۸: ۱). «دومنشی دادگاه روبروی ایشان می‌ایستادند، یکی سمت راست و دیگری سمت چپ، و مطالبی را که قضات برای برائت و یا محکومیت شخص متهم اظهار می‌نمودند ثبت می‌کردند. ربی یهودا میگفت که منشیان سه نفر بودند. یکی سخنان تبرئه کنندگان را ثبت میکرد، دومی گفته‌های محکوم کنندگان را یادداشت می‌نمود، و سومی اظهارات تبرئه کنندگان و محکوم کنندگان را می‌نوشت. سه ردیف از دانشمندان هر یک در جای مخصوص خود در برابر اعضای سنهدرین جلوس می‌کردند. اگر لازم میشد که یک نفر را بجای یکی از اعضا (که فوت کرده و یا از جلسه غیبت نموده بود) انتخاب کنند، او را از میان ردیف اول برمیگزیدند (یعنی عالی مقام‌ترین شخصیت ردیف اول را). آنوقت افراد ردیف اول هر کدام یک درجه به پیش می‌رفتند، و در نتیجه جای آخرین فرد ردیف اول خالی میشد. سپس عضو ارشد ردیف دوم جای خالی ردیف اول را پر میکرد، و اعضای ردیف دوم نیز هر کدام یک درجه بجلو می‌رفتند بطوریکه جای آخرین فرد آن ردیف خالی میشد. آنگاه عضو ارشد ردیف سوم جای خالی ردیف دوم را اشغال میکرد. پس از آنکه افراد ردیف سوم نیز هر کدام یک درجه پیش می‌رفتند و جای آخرین عضو آن خالی میماند، از میان جمعیت (تماشاچی) حاضر در دادگاه شخص واجد شرایطی را برگزیده و جای خالی ردیف سوم را باو میدادند.» (میشنا سنهدرین، ۴: ۳، ۴).

«هرچند که سنهدرین «حجره سنگ تراشیده» دارای هفتاد و یک عضو بود، معذالك غیبت عده‌ای از اعضا، آنرا از رسمیت نمی‌انداخت مشروط بر آنکه افراد حاضر در جلسه کمتر از بیست و سه نفر نباشد. اگر یکی از اعضا احتیاج پیدا میکرد که جلسه را ترک کند، میبایستی ببیند که آیا بیست و سه نفر در جلسه حضور دارند یا نه. اگر عده حاضر کافی نبود، او اجازه خروج از جلسه را نداشت. اعضای سنهدرین از زمان تقدیم قربانی دائمی سحرگاهی تا هنگام گذرانیدن قربانی دائمی شامگاهی در مجلس دادگاه می‌نشستند. روزهای شنبه و اعیاد مقدس، فقط در مدرسه‌ای که در کوه معبد واقع بود حضور می‌یافتند. اگر سئوالی از ایشان میشد، و میدانستند که هلاخا (حکم قانون دینی) در آن مورد چگونه است، آن را اعلام میداشتند و گرنه، درباره آن رأی می‌گرفتند. اگر نظر اکثریت این بود که آن عمل ممنوع است، دادگاه هلاخارا طبق آن نظر اعلام میداشت، و بالعکس. از این منبع فتوی بود که هلاخا سراسر اسرائیل پخش میشد. هنگامی که آن دسته از شاگردان شمای و هیلل که در علم تورات تسلط کامل نداشتند زیاد شدند، مطالب مشکوک و مورد اختلاف در اسرائیل روبروئی نهاد. از این رو مامورانی از طرف این دادگاه بنقاط مختلف کشور اسرائیل اعزام میشدند تا در هر شهر کسانی را که دانشمند فروتن، پرهیزکار، نیکنام و مورد پسند عموم مردم باشند بیابند و برمسند قضاوت آن شهر برنشانند، از آنجا او ارتقاء رتبه می‌یافت و عضو دادگاه کوه معبد، و پس از آن عضو دادگاه «حل» میشد، و سرانجام بمضویت دادگاه «حجره سنگ تراشیده» درمی‌آمد.» (توسیفتا سنهدرین، ۷: ۱).

یکی از وظائف مهم که بمهده این سنهدرین گذاشته شده بود، تحقیق درباره نسب‌نامه افرادی بود که خود را کاهن معرفی کرده و درخواست خدمت کهانت داشتند، و این سنهدرین افرادی را که دارای

اصل و نسب مشکوک بودند رد میکرد. (میشنا میدوت، ۵: ۴).

قدرت سنهدرین کبیر در اواسط قرن اول پیش از میلاد توسط سردار رومی گابینیوس . Gabinius . درهم شکسته شد. وی پس از آنکه سرزمین یهودا را به پنج منطقه تقسیم کرد، «پنج شورا برگمارد تا بر مردم حکومت کنند. نخستین شورا در اورشلیم بود، دومی در گادارا . Gadara . ، سومی در اماتهوس یا حامت . Amathus - Hamath . ، چهارمی در اریحا . Jericho . و پنجمی در صیفوریس یا صیپوری - Sepphoris . Sippori . در ناحیه جلیل فعالیت میکرد.» (قدمت یهودیان، قسمت ۱۴ فصل ۵، بند ۴). در تلمود گاهگاهی به سنهدرین حیات اشاره شده است. لکن برای حل مسائل و مشکلات مذهبی و مدنی، سنهدرین اورشلیم بیش از چهارشورای دیگر دارای قدرت و اعتبار بود. اقتدار و اختیارات این سنهدرین نیز در حدود سومین ده سال قرن اول میلادی رو به تنزل و نقصان نهاد. تلمود در این باره چنین میگوید: «چهل سال پیش از ویران شدن معبد بیت همیقداش دوم، سنهدرین (از حجره سنگ تراشیده) آواره شد و در حجره تجارت در کوه معبد مستقر گردید.» (شبات، ۱۵ الف). این سنهدرین پس از انقراض دولت اسرائیل بصورتی کمابیش کوچک شده تا پایان قرن چهارم میلادی باقی ماند و بفعالیت خود ادامه داد. «سنهدرین کبیر ده بار از جایی بجای دیگر نقل مکان نمود: از حجره سنگ تراشیده به حجره تجارت، از حجره تجارت بشهر اورشلیم، از اورشلیم بشهر یونه . Yavneh . از یونه بشهر اوشا . Usha . ، از اوشا باز به یونه، سپس دوباره به اوشا، از آنجا به شفرعام . Shaphraam . ، از شفرعام به بیت شعاریم . Beth Shearim . از بیت شعاریم به صیفوریس . Sepphoris . یا صیپوری، و از صیفوریس به طبریا.» (۱) (روش هسانا، ۳۱ الف، ب).

۳- دادگاههای جنائی

در باره نحوه و حدود فعالیت این دادگاهها چنین گفته اند: «به اتهامات جنائی، دادگاهی مرکب از بیست و سه عضو رسیدگی میکند. شخصی که بایک حیوان مقاربت کرده باشد توسط دادگاه بیست و سه نفری محاکمه میشود. چنانکه گفته شده است: «آن زن و آن حیوان را بکش.» (سفرلاویان، ۲۰: ۱۶). و نیز: «و آن حیوان را بکشید.» (ماخذ فوق، آیه ۱۵). اگر یک گاو به کسی شاخ زده و او را کشته باشد، دادگاه بیست و سه نفری باید فتوی دهد که آن گاو سنگسار شود یا نه، چنانکه گفته شده است: «آن گاو سنگسار گردد و صاحبش نیز کشته شود.» (سفرخروج، ۲۱: ۲۹). همانطور که حکم اعدام صاحب گاو تنها توسط دادگاه بیست و سه نفری میتواند صادر شود، همانگونه حکم سنگسار کردن گاو را نیز باید دادگاه بیست و سه نفری صادر نماید. همچنین اگر گاو، شیر، خرس، پلنگ، یوزپلنگ و یا ماری انسانی را بکشد، صدور حکم اعدام آنان بر عهده دادگاه بیست و سه نفری است. (۲). ربی الیعزر میگفت: هر کس که در اولین فرصت این جانوران موذی را بکشد (بدون محاکمه)، عملی شایان تحسین انجام داده است. لکن ربی عقیوا را عقیده بر این بود که تنها یک دادگاه بیست و سه نفری میتواند حکم قتل آنان را بدهد.»

۱ - شهرهای نامبرده از شهرهای فلسطین بودند.

۲ - محاکمه و اعدام حیوانات در زمانهای قدیم امری عادی بوده، و این شیوه تقریباً تا دورانهای معاصر نیز ادامه داشته است. اطلاعاتی جالب در این باره را میتوان در کتاب ای. بی. اوانس . E.p.Evans . بنام «محاکمه جنائی و اعدام حیوانات» یافت.

(میشنا سنهدرین ۱۶: ۴) .

«از کجا میدانیم که سنهدرین کوچک دارای بیست و سه عضو است؟ از این آیه‌ها: «جماعت داوری کنند... جماعت رهائی دهند». (سفر اعداد، ۳۵: ۲۴، ۲۵). از آنجا که يك جماعت (که نمیتواند کمتر از ده نفر باشد) محاکمه میکند (متهمین را). و يك جماعت نیز رهائی میدهد (تبرئه میکند)، پس بیست قاضی لازم داریم. و از کجا بدانیم که يك «جماعت» لااقل شامل ده تن است؟ از آنجا که گفته شده است: «تابکی (شرارت) این جماعت بدرا تحمل کنم» (سفر اعداد ۱۶: ۲۷). در این آیه به دوازده جاسوسی که از طرف موسی برای جاسوسی بسرزمین کنعان رفته بودند اشاره شده است. لکن چون یهوشوع و کالو Kaleb. بخاطر اینکه نخواستند در شرارت و یا غیگری با آنان همدست شوند از جمع ایشان خارج شده بودند، بنابراین کلمه «جماعت» اشاره به يك جمعیت ده نفری میکند. و از کجا که باید سه قاضی دیگر بر جمع آن بیست قاضی افزود؟ از مفهوم این آیه: «برای بدی کردن (محکوم نمودن) از اکثریت پیروی مکن» (سفر خروج، ۲۳: ۲) ، من چنین استنباط میکنم که برای خوبی کردن «تبرئه نمودن» باید تابع اکثریت باشم. اگر چنین است، پس چرا باز در همان آیه گفته است: «در مرافعه، محض متابعت از اکثریت سخنی برای منحرف ساختن حق مگو»؟ این نکته چنین توضیحی در بردارد، میان اکثریتی که برای تبرئه کردن لازم است و اکثریتی که برای محکوم ساختن مورد نیاز است، باید تفاوتی وجود داشته باشد. برای تبرئه کردن، اکثریت يك نفری کافی است. اما برای محکوم نمودن، اکثریت دو نفری لازم است. (و از این رو عده قاضیان به بیست و دو نفر میرسد). و برای آنکه دادگاه را از تقسیم شدن به دو دسته متساوی (یازده نفر و یازده نفر) بدور دارند، يك تن دیگر بر تعداد قضاات می افزایند، و در نتیجه اعضای دادگاه جنائی به بیست و سه نفر بالغ میگردد. جمعیت يك شهر چقدر باید باشد تا آنکه این شهر سزاوار داشتن يك سنهدرین کوچک بشود؟ یکصد و بیست نفر. نحمیا میگفت: دویست و سی نفر، تا آنکه هر کدام از اعضای سنهدرین کوچک بتوانند فرمانده ده نفر باشند» (سفر خروج، ۱۸: ۲۱، میشنا سنهدرین ۱۶: ۶). نظر ربی نحمیا رد شد و عدد یکصد و بیست نفر مورد قبول دانشمندان واقع گردید.

سنهدرین کوچک هم مانند سنهدرین کبیر دارای سه ردیف از دانشمندان بود. (سنهدرین، ۱۷ ب) و قدرت و اختیارات آن نیز مانند قدرت و اختیارات سنهدرین کبیر بمرور زمان رو بنقصان نهاد. چهل سال قبل از ویران شدن معبد بیت همیقداش دوم، قدرت دادرسی کسانی که باید حکم اعدام درباره آنها صادر شود از اسرائیل سلب گردید. در ایام ربی شیمعون بن یوحای (۱) حق رسیدگی به دعاوی مالی نیز از اسرائیل گرفته شد. (پروشلمی سنهدرین ۸ الف). با خاتمه یافتن خود مختاری سیاسی ملت اسرائیل، قدرت و فعالیت دادگاههای جنائی هم ناگزیر پایان رسید.

۴- دادگاههای مدنی

در زمان برپا بودن معبد بیت همیقداش دوم، دادگاههای مدنی در اغلب شهرهای فلسطین وجود داشته که جلسات خود را بطور منظم در روزهای معینی از هفته تشکیل میداده‌اند. در تلمود آمده است: «بیت دین (دادگاه)های محلی هفته‌ای دو روز، یعنی در روزهای دوشنبه و پنجشنبه در شهرها

۱ - ربی شیمعون بن یوحای در زمان سلطنت هادریان امپراطور روم در آغاز قرن دوم میلادی که یهودیان تحت ظلم و ستم بودند میزیسته‌است.

تشکیل جلسه میدادند». (میشنا کتوبوت ، ۱ : ۱) این دادگاه‌ها نه فقط به حل مسائل و رفع اشکالات دینی میپرداختند، بلکه رسیدگی به ادعاهای خسارت از جانب اشخاص نیز جزو وظیفه آنان بود. درباره نوع دعاوی که در دادگاه‌های مدنی مورد رسیدگی قرار می‌گرفتند در میشنا چنین توضیحی داده شده است: «رسیدگی به دعاوی مالی و مدنی از وظائف دادگاه‌سه نفری است. دادرسی در موارد زیر نیز برعهده این دادگاه می‌باشد: دزدی و غصب اموال دیگران، آسیب‌ها و جراحات بدنی، تاوان تمام خسارت یا نصف آن (۱)، پرداخت جریمه دوبرابر یا چهار یا پنج برابر خسارت (سفر خروج، فصل ۲۲، آیه‌های ۳، ۶، ۸، و فصل ۲۱ آیه ۳۷)، تجاوز به جبر و عنف بیک دختر باکره، فریفتن یک دوشیزه و یا بدنام‌ساختن وی. این نظر ربی مؤثر است. لکن دانشمندان دیگر می‌گویند، که با اتهام بدنام کردن یک دختر باکره، دادگاه بیست و سه نفری باید رسیدگی کند. چون ممکن است که این محاکمه بصدر حکم اعدام جهت منجم منجر شود». (۲). (میشنا سنهدرین، ۱ : ۱).

محاکمه سه نفری پس از سقوط دولت اسرائیل نیز بکار خود ادامه دادند، ولی کم‌کم بصورت دادگاه‌های حکمیت درآمدند. سازمان و طرزکار این دادگاه‌ها را در جملات زیر چنین شرح داده‌اند: دعاوی مالی و مدنی بتوسط دادگاه‌های سه نفری مورد رسیدگی قرار گرفته و حل و فصل می‌شوند. بنا بقعیده ربی مؤثر، هر کدام از طرفین دعوا یک داور بر می‌گزینند و آنوقت... هر دو باهم داور سومی را انتخاب می‌کنند. لکن دانشمندان می‌گویند که دو داور منتخب داور سومی را انتخاب مینمایند. ربی مؤثر می‌گوید که هر یک از طرفین دعوا میتواند داور منتخب طرف دیگر را رد کند. اما دانشمندان اعتقاد دارند که یکی از طرفین دعوا در صورتی میتواند داور منتخب طرف دیگر را رد کند که دلیل بیاورد او از خویشاوندان نزدیک طرف است، و یا بعلل دیگری صلاحیت آنرا ندارد که داور او بشود. ولی اگر داور منتخب صلاحیت داوری را داشته یا اینکه خبره باشد، نمیتوان از او سلب صلاحیت کرد». (میشنا سنهدرین، ۳ : ۱).

طرفین دعوی باید سندی را امضاء کنند حاکی از اینکه هر دو بالاتفاق حل و فصل دعوی را با اختیار سه قاضی منتخب می‌گذارند و به حکم آنان گردن می‌نهند. چنین سندی را «گومپرومیسا» Gompromissa یا «سازش‌نامه» می‌نامند. (یروشلمی موعد قاطان، ۴ الف).

بمرور زمان وضع بدین منوال باقی نماند، زیرا مواردی هم پیش می‌آمد که محاکمه توسط هیئتی کمتر از سه نفر نیز انجام می‌شد. از یک طرف چنین داریم: «اگر دو قاضی به دعاوی مالی رسیدگی کنند، همه صاحب نظران با این عقیده موافقند که رای ایشان بی‌ارزش است». (سنهدرین، ۲ ب). و درباره داوری که بخواهد به تنهایی قضاوت کند گفته شده است: «خودت به تنهایی قضاوت مکن. چون هیچ‌کس بجز خدای یکتا نبایستی به تنهایی قضاوت کند». (میشنا آووت، ۴ : ۸ یا ۱۰). معهذا وقتی بمرور زمان افراد ذیصلاحیت برای قضاوت کمیاب گشتند، ناگزیر شدند که این قانون را سهلتر بگیرند، و در دعاوی مالی، «شخصی که مردم او را بعنوان خبره قبول داشته باشند میتواند به تنهایی قضاوت کند» (سنهدرین، ۵ الف)، مشروط بر آنکه طرفین دعوا باهم توافق کنند که رأی او را بپذیرند.

۱ - غرض از تاوان خسارت و آسیبی است که بر اثر شاخ زدن يك گاو وارد شود. اگر این گاو پیش از آن نیز اشخاصی را شاخ زده باشد، صاحب آن باید همه خسارت شخص مضروب را بپردازد. در غیر این صورت فقط نصف آنرا می‌پردازد.

۲ - مقصود از موردی است که شخصی بیک دختر کاهن تهمت بی‌عصمتی بزند. اگر این تهمت صحیح باشد، آن دختر در آتش سوخته می‌شود. (سفر لاویان، ۲۱ : ۹). ولی اگر ثابت شود که آن تهمت ناروا و بی‌اساس بوده است، طبق قانون تورات تهمت زننده با اعدام محکوم خواهد شد. (سفر تثبیه، فصل ۱۹، از آیه ۱۶ تا آخر فصل).

سرانجام، بیت دین مخصوصی نیز وجود داشت که وظیفه تنظیم تقدیم را که برای جامعه حائز کمال اهمیت بود انجام میداد. در آن روزگار، آغاز ماه قمری را بوسیله محاسبه تعیین نمیکردند، بلکه این کار با دیدن هلال ماه انجام میگرفت، و شهودی که ماه نو را دیده بودند باید در این دادگاه حضور یابند تا برای تعیین صحت گواهی‌شان از آنها بازپرسی و بازجوئی دقیق بعمل آید.

«در باره افزودن یک روز بماه قمری (تا آنکه آنرا بجای بیست و نه روز سی روزه بگیرند)، و کیسه کردن سال قمری (که یک ماه بر آن بیافزایند و آنرا سیزده ماهه اعلام کنند)، تصمیم لازم توسط دادگاه سه نفری اتخاذ میشد. این نظر ربی مئیر است. ربان شیمعون بن گملیئل میگوید: این کار با سه نفر شروع میگردد، پنج نفر درباره آن بحث میکنند، و بالاخره تصمیم نهائی توسط هفت نفر گرفته میشود. معذالک اگر رأی نهائی توسط سه نفر صادر شده باشد، کیسه شدن سال قمری دارای ارزش قانونی است.» (میشنا سنهدرین، ۱: ۲).

تلمود درباره نظر ربان شیمعون بن گملیئل چنین توضیح میدهد: «اگر یکی از سه قاضی اعلام دارد که لازم است جلسه تشکیل شود (برای بحث درباره اینکه سال قمری آینده را سیزده ماهه اعلام کنند یا نه)، و دو قاضی دیگر تشکیل چنین جلسه‌ای را لازم ندانند (چونکه ایشان معتقدند که احتیاجی با افزودن یک ماه برسال نیست)، نظر اقلیت رد میشود. اگر دو نفر از قضات اظهار بدارند که لازم است جلسه تشکیل شود و سومی با این نظر مخالف باشد، دو قاضی دیگر بر هیئت سه نفری می‌افزایند، و هر پنج نفر درباره این موضوع به بحث میپردازند. اگر دو نفر بگویند که بایستی یک ماه برسال افزوده شود، و سه نفر دیگر با این امر مخالفت کنند، نظر اقلیت رد میشود. اگر سه نفر بگویند که لازم است یک ماه برسال قمری اضافه شود، و دو نفر دیگر با این عقیده مخالف باشند، دو قاضی دیگر بر هیئت پنج نفری می‌افزایند. زیرا عده لازم (برای اخذ چنین تصمیمی) نباید کمتر از هفت نفر باشد.» (سنهدرین، ۱۰: ب).

درباره طرز عمل بیت دین در مورد تعیین نخستین روز ماه نو قمری، این اطلاعات را در دست داریم: «در اورشلیم خانه بزرگی بود که بیت یعزق Beth, Yaazegh. نام داشت، و تمام گواهان رؤیت هلال ماه در آن جمع میشدند، و بیت دین بطریق ذیل از آنان بازجوئی میکرد. زوج شهودی که زودتر از دیگران برای ادای شهادت آمده بود، اول همه مورد بازجوئی قرار میگرفت. ابتداء شاهدی را که بردیگری (از حیث سن و عقل و علم) برتری داشت، بدرون خوانده و از وی میپرسیدند: هلال را در آسمان در چه وضعی دیدی؟ برآمدگی قوس آن رو بخورشید بود یا فرو رفتگی آن؟ ماه در شمال خورشید بود یا در جنوب آن؟ ارتفاع آن (در افق) چقدر بود؟ تمایل آن بکدام سمت بود؟ پهنای آن چه اندازه بود؟ اگر میگفت که فرو رفتگی هلال را رو بخورشید دیده است، گواهی او بی ارزش و باطل بود. سپس دومین نفر از اولین زوج شهود را احضار میکردند و سئوالات مشابهی از او می‌نمودند. اگر پاسخی هر دو شاهد باهم مطابق بود، شهادت ایشان پذیرفته میشد. آنگاه از سایر گواهان فقط بطور سطحی و خلاصه بازجوئی میکردند. نه از این لحاظ که شهادت ایشان مورد نیاز بود. بلکه بدین جهت از آنها نیز سئوالاتی میشد تا آنکه مایوس باز نگردند (که چرا کسی بگواهی ایشان توجهی نکرده است)، و دفعات بعد نیز با شوق و دلگرمی (برای ادای شهادت درباره رؤیت هلال ماه) به بیت دین بیایند. رئیس بیت دین اعلام میداشت: «ماه نو خاص و تقدیس شده است»، و همه افراد حاضر با هم میگفتند: «خاص و تقدیس شده است، خاص و تقدیس شده است.» (میشنا روش هسانا، ۲: ۶۶۵، ۷).

۵- قضاوت و گواهان

درباره شرایطی که قضاوت، علی‌الخصوص در محاکم عالی، باید دارا باشند مقررات دقیق و مؤکدی وضع شده است از این قرار: «برای قضاوت در دعای مالی، همگی یهودیان شایسته‌اند. لکن برای داوری در محاکمات جنائی، فقط کاهنان، لاویان و نیز یهودیانی که می‌توانند دختران خود را بازواج کاهنان درآورند شایستگی دارند» (میشنا سنهدرین، ۴: ۲)، یعنی افرادی که از سلالة پاك فرزندان اسرائیل هستند. در باره کسی که تازه بدین یهود درآمده باشد قانون چنین میگوید: «طبق حکم تورات، يك تازه یهودی شده مجاز است که تازه یهودی شده دیگری را محاکمه کند (چه در محاکمات جنائی و چه در محاکمات مالی). و اگر مادر او یهودی بوده است، می‌تواند حتی يك یهودی را نیز محاکمه کند». (یواموت، ۱۰۲ الف). يك قاعده کلی دیگر چنین است: «هرکس که حق قضاوت در محاکمات جنائی را داشته باشد، شایستگی قضاوت در محاکمات مالی را نیز دارد. لکن هستند افرادی که شایستگی داوری در محاکمات مالی را دارند، در حالی که حق قضاوت در محاکمات جنائی به آنان داده نشده است. هرکس که حق قضاوت کردن را دارد، شایسته گواهی دادن نیز هست. لکن هستند اشخاصی که شایستگی شهادت دادن را دارند، در صورتی که حق قضاوت کردن از آنها سلب شده است». (میشنا نیدا، ۶: ۴). زن نمی‌تواند وظیفه قضاوت را انجام دهد، و نیز برای شهادت دادن شایسته نیست. (بروشلمی یوما، ۷ ب).

برای رسیدن بمقامات و مناصب پرمسئولیت، داشتن کمالات جسمی اخلاقی و علمی لازم و واجب است، و کمال مطلوب را در گفتار زیر چنین توصیف کرده‌اند: «فقط مردانی را بعضویت سنهدرین بر میگزینند که رشید و بلند قامت، عاقل و دانشمند، نیکو منظر، سالخورده، استاد و آشنا به هفتاد زبان (۱) باشند، تا آنکه اعضای سنهدرین هیچ بحث و دعوائی را از زبان مترجم نشنوند. (بلکه مستقیماً از زبان خود مدعی بشنوند)». (سنهدرین، ۱۷ الف). از آنجا که نمیتوان انتظار داشت که همه اعضای سنهدرین بکلیه زبانهای رایج در جهان آشنا باشند، از این رو اگر فقط چند نفر از اعضاء همه زبانها را بدانند، کافی است. «هر سنهدرینی که دو تن از اعضایش بتوانند بهفتاد زبان صحبت کنند، و سایر اعضای آن و دیگران بتوانند سخنان ایشان را بفهمند، صلاحیت آن را دارد که بعنوان سنهدرین انجام وظیفه نماید. اگر سه نفر از اعضاء آن بهمه زبانها صحبت کنند، این يك سنهدرین عادی است. و اگر چهار نفر عالم بهمه السنه یافت شوند، این يك سنهدرین فاضل است». (توسیفتا سنهدرین، ۸: ۱). در نتیجه هرگز احتیاج به آن نبود که از يك مترجم که غیر از اعضای سنهدرین باشد استفاده شود.

برای آنکه عدالت با رحمت توأم باشد، قانون چنین بود مردانی را که محتمل است فاقد احساسات رقیق انسانی باشند، بعضویت سنهدرین انتخاب نکنند. در نتیجه چنین گفتاری داریم: «مرد پیر، خواجه، و شخص بی‌اولاد را بعضویت سنهدرین نمی‌پذیرند. ربی یهودا اضافه میکند: و نیز آدم بیرحم و سنگدل را». (سنهدرین، ۳۶ ب). قضاوت از هیچ مرجعی حقوق نمیگرفتند. «کسی که برای قضاوت دستمزد بگیرد، قضاوت و حکمش فاقد ارزش است». (میشنا بخوروت، ۴: ۶).

باهمیت و مسئولیت مقام قضاوت قبلاً اشاره شده است. این منصب را تنها بخاطر عزت و احترامی که

نصیب انسان میکند نباید آرزو نمود، و به ناراحتی‌های فراوانی که از آن حاصل میگردد مخصوصاً اشاره شده است، تا آنکه اشخاص طالب جاه و مقام از تصدی آن منصرف گردند. «کسی که از تصدی منصب قضاوت روگردان است، خود را از کینه دیگران، از غصب مال مردم و از سوگند بیهوده بدور میدارد. و آنکس که درباره مسائل دینی گستاخانه رأی میدهد و فتوی صادر میکند، ابله و شریر و متکبر است». (میشنا آووت، ۴: ۷ یا ۹).

دستوراتی چند برای راهنمایی قضات داده شده است: «در قضاوت صبور و با احتیاط باشید». (میشنا آووت، ۱: ۱). «(در منصب قضاوت) وظیفه و کیل را انجام مده. وقتی طرفین دعوا در حضور تو ایستاده‌اند، هر دوی آنها در نظر تو گناهکار و مجرم محسوب شوند. اما وقتی از نزد تو مرخص شدند، هر دوی ایشان را تبرئه شده و بیگناه بدان. زیرا هر دو حکم محکمه را پذیرفته و به آن گردن نهاده‌اند». (۱، ۸). «از گواهان زیاد بازجوئی و تحقیق کن، و مواظب گفتار خود باش، تا مبادا از سخنان تو سوء استفاده کنند، و در آن نکته‌ای بیابند که از روی آن دروغ بگویند». (۱، ۹). «به همکاران قضائی خودت مگر که نظر مرا بپذیرید. زیرا اختیار قبول یا رد نظر تو با ایشان است، و تو نمیتوانی آنها را باین کار مجبور کنی». (۴، ۸ یا ۱۰).

کشف حقیقت و برقرار ساختن آن، تنها بلیاقت و شایستگی و انصاف داوران بستگی ندارد، بلکه بدرجه بیشتری به قابل اعتماد بودن گواهان بسته است. بدین جهت قانون تلمود عالترین مراتب شایستگی را که از قضات انتظار دارد، از شهود نیز خواستار است. تا شخص بیاکدامنی و نیکنامی مشهور نباشد و شهادت او کاملاً بیطرفانه و عاری از منافع شخصی تلقی نگردد، گواهی او پذیرفته نمیشود.

کمک به امر قضاوت بوسیله شهادت دادن، وظیفه‌ای مقدس است. «آنکس که میتواند درباره ممنوع خود شهادتی را بدهد ولی این کار را نمیکند، در دادگاه بشری مجرم شناخته نمیشود، لکن محکمه عدل الهی او را گناهکار میداند». (باواقما، ۵۵ ب). «ذات قدوس متبارک سه نفر را دشمن میدارد و از آنان متنفر است: آنکس که با زبانش چیزی را میگوید ولی در دل، فکر دیگری دارد، آنکس که میتواند به نفع دیگری شهادت دهد، لکن از برای او گواهی نمیدهد، و آنکس که چیزی نا شایست در اعمال ممنوع خود می‌بیند و خود به تنهایی علیه او از اینکار خودداری میکند». (۱) (پساحیم، ۱۱۳ ب). و علاوه بر آن: «گواهان باید بدانند علیه کی (۲) و در حضور چه کسی شهادت میدهند، و چه کسی ایشان را در آینده مجازات خواهد کرد». (سنهدرین، ۶ ب).

چند نمونه از کسانی که صلاحیت قضاوت و یا شهادت دادن را ندارند، ارائه میشود: «طاس بازان» (یعنی قمار بازان)، رباخواران، کبوتر بازان (که در مسابقات کبوتر پرانی شرط بندی میکنند)، و اشخاصی که محصولات سال هفتم (شمیطا) را خرید و فروش می‌نمایند (۳). ربی شیمعون گفت: در آغاز، ایشان را «گرد آورندگان محصول سال هفتم (شمیطا)» میخواندند لکن از وقتی که عاملان و مأموران ظالم و بیدادگر زیاد شدند (که از مردم مالیات‌های سنگین گرفته و از آنها اخاذی میکردند)، ایشان را «سوداگران محصول

۱ - شهادت يك شاهد پذیرفته نمیشود و شهود باید لااقل چون باشند.

۲ - کسی که شهادت دروغ میدهد، اینکار را علیه خداوند کرده است. زیرا بشاطر شهادت دروغ او عدالت اجرا نمیشود، و خداوند باید برای رفع ظلمی که بطرف مظلوم شده است اقدام نماید. (سنهدرین، ۸ الف).

۳ - در تورات نوشته شده است: «(محصول) سبت زمین، خوراک بجهت شما خواهد بود». (سفر لاویان، ۲۵: ۶) یعنی برای مصرف خوراک شما، و نه برای مامله و خرید و فروش.

سال هفتم» خواندند. ربی یهودا گفت: چه وقت (قماربازان و سایر مردودین شایستگی و حق قضاوت و شهادت دادن ندارند)؟ وقتی که ایشان حرفه و پیشه دیگری بجز کارهای فوق‌الذکر نداشته باشند. ولی اگر وسیله دیگری برای امرامعاش داشته باشند، شایستگی قضاوت و شهادت دادن را دارند». (میشنا سنهدرین، ۳: ۳).

نام افراد دیگری نیز که شایستگی قضاوت و شهادت دادن را ندارند، بصورت فوق اضافه شده است: «دانشمندان ما چوپایان (۱)، مأموران وصول خراج و مالیات بگیران را نیز مشمول این قانون کردند». (سنهدرین، ۲۵ ب). «ایشان اضافه کردند که چوپایان، غاصبان، ستمکاران و همه کسانی که مشکوک بخیانیت بمال دیگران هستند، شهادتشان در دادگاه پذیرفته نمیشود». (توسیفتا سنهدرین، ۵: ۵). از روی این آیه: «دو مرد که میانشان منازعه است در حضور خداوند بایستند» (سفر تثنیه، ۱۹: ۱۷)، این قانون استخراج شده است که «شهود باید مردان باشند و نه زنان و کودکان». (پروشلمی یوما، ۷ ب). «در مواردی که از مجرم غرامت اخذ میگردد، فقط شهادت مردان آزاد و اشخاص غیرت پرست قبول میشود». (میشنا باواقما، ۱: ۳). «هرگاه شاهدهی برای گواهی خود دستمزد بگیرد، شهادت او مردود و باطل است». (میشنا بخوروت، ۴: ۶).

کسانی که بایکی از طرفین دعوی نسبت خویشاوندی نزدیک دارند، مجاز نیستند که در آن دعوا قضاوت کنند و یا گواهی دهند. این خویشاوندان از این قرارند: پدر، برادر، عمو، دایی، شوهر خواهر، شوهر عمه، شوهر خاله، شوهر مادر، پدر زن، باجناق، هم خودایشان و هم پسرانشان و دامادهایشان، و نیز ناپسری انسان. ربی یوسه گفت: این مطالب گفته ربی عقیواست. اما میشنای قبلی چنین گفته است: عمو و پسر عمو، و هرکس که ممکن است وارث او بشود، و شخصی که در ساعت وقوع جرم خویشاوند او بوده است، حق ندارد درباره او شهادت دهد. ولی اگر قبل از وقوع جرم خویشاوند او بوده (۲)، و در هنگام وقوع آن، این خویشاوندی قطع شده باشد (۳)، شهادت او قبول است. ربی یهودا گفت: اگر دخترش مرده و فرزندانی از خود باقی گذاشته باشد، شوهر آن دختر هنوز خویشاوند او محسوب میگردد». (میشنا سنهدرین، ۳: ۴).

«دوست و دشمن انسان مجاز نیستند درباره او شهادتی بدهند. دوست کدام است؟ آنکس که (آنقدر با او صمیمی است که در عروسی اش) ساقدوش او میشود. دشمن کدام است؟ آنکس که از روی بغض و کینه جوئی سه روز با او حرف نزده باشد. ولی دانشمندان میگویند: فرزندان اسرائیل برای چنین عملی مورد سوءظن قرار نمیگیرند (چونکه چنین کاری از ایشان سرنمیزند)» (۴). (میشنا سنهدرین، ۳: ۵). مقصود این آیه چیست: «پدران بخاطر فرزندان کشته نشوند، و فرزندان نیز بخاطر پدران بقتل نرسند؟» (سفر تثنیه، ۲۴: ۱۶). اگر غرض آن است که پدران نباید بخاطر گناهی که فرزندانشان مرتکب گشته‌اند اعدام شوند و بالعکس، مگر نه اینکه این مطلب صریحاً در جای دیگر اظهار شده است: «هرکسی بخاطر گناه خودش کشته شود»؟ (دنباله آیه فوق). پس مقصود آن است که: پدران نباید بر اثر شهادت فرزندانشان

۱ - زیرا چوپانان غالباً گله های خود را در مزارع مردم می چرانند و به آنها ضرر میزنند.

۲ - غرض از داماد است.

۳ - یعنی با فوت دختر، خویشاوندی او با شوهر آن دختر قطع شده باشد.

۴ - که بخاطر دوستی یا دشمنی که با کسی دارند از روی حقیقت درباره او شهادت ندهند. بنابراین ایشان بعنوان شاهد

اعدام شوند و بالعکس». (سهدرین ، ۲۷ ب) .
 تورات این قانون کلی را وضع کرده است که برای اقامه دعوا و تعقیب آن در دادگاه ، دست کم دو شاهد مورد نیاز است ، و باین نکته در علم قانون دانشمندان یهود اهمیت زیادی داده شده است . « و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد» . (سفر اعداد ، ۳۵ : ۳۰) . اصل کلی چنین است : در هر جا تورات کلمه «شاهد» را بکار میبرد ، مقصود از دو گواه است ، مگر در جایی که خود کتاب مقدس صریحاً یک شاهد اشاره کند . (سفره مربوط به آیه فوق ، بند ۱۶۱ ، صفحه ۶۲ ب) . «شهادت یک شاهد مورد قبول نیست» . (میشنا روش هشانا ، ۳ : ۱) .

شهادتی که از روی حدس و مبتنی بر قرائن باشد ، هر قدر هم که معقول و متقاعد کننده بنظر آید ، پذیرفته نمیشود . یک شاهد فقط در صورتی مجاز است گواهی دهد ، که خود ناظر وقوع جرم و جنایت بوده باشد . بعنوان نمونه شهادتی که قابل پذیرفته شدن نیست ، مثال زیر را میتوان نقل کرد : «اگر شهود بگویند : ما دیدیم که متهم شمشیر دردست بدنبال مردی میدوید ، و کسی که مورد تعقیب قرار گرفته بود به دکانی پناه برد ، و متهم نیز در پی او داخل دکان شد . وقتی که ما بدنبال آنان وارد دکان شدیم ، مرد تعقیب شده را کشته یافتیم ، و شمشیر را که خون از آن میچکید دردست متهم دیدیم .» (توسیفنا سهدرین ، ۸ ، ۲) . بنابراین ، تهمت درباره جنایت را نمیتوان پذیرفت ، مگر آنکه عمل جنایت را دو نفر مرد قابل اعتماد و نیکنام بچشم دیده باشند .

با شهادتی که گواهی دروغین بدهد ، با شدت و سختی تمام رفتار میکنند ، و تفسیر قانون تورات در این باره ، باعث مباحثه و جدال میان فریسیان و صادوقیان شده بود . «گواهانی که شهادت دروغ داده اند فقط در صورتی اعدام میشوند ، که محاکمه شخص متهم پایان رسیده و حکم اعدام درباره او صادر شده باشد و سپس دروغ بودن شهادت شهود به ثبوت برسد . لکن صادوقیان میگفتند فقط در صورتی که متهم بنا حق اعدام شده باشد . شهود کاذب نیز اعدام خواهند شد . چونکه گفته شده است : «جان در عوض جان» (سفر تثنیه ، ۱۹ : ۲۱) . دانشمندان فریسی در جواب ایشان اظهار میداشتند : ولی قبلاً گفته شده است : «همان کاری را که او قصد داشت با برادرش بکند ، شما همان را درباره او انجام دهید» . (سفر تثنیه ، ۱۹ : ۱۹) . و از این آیه چنین برمی آید که برادرش هنوز زنده است ! اگر چنین است ، پس چرا گفته شده است : «جان در عوض جان» چون ممکن بود چنین بیندیشیم که پس از آنکه (قضات) شهادت شهود را شنیدند (و ثابت شد که شهادتشان کذب است) ، گواهان باید اعدام شوند . از این رو است که تورات گفته است : «جان در عوض جان» . یعنی آنکه شهود کاذب فقط پس از پایان یافتن محاکمه شخص متهم و صدور حکم اعدام جهت او اعدام خواهند شد» . (میشنا مکوت ، ۱ : ۶) . نظر شدیدتر فریسیان با نظری که یوسفوس مورخ یهود دارد موافق است . «اگر ثابت شود که کسی شهادت دروغ داده است ، باید با همان مجازاتی کیفر بیند که ممکن بود شخصی که علیه او شهادت داده است آنرا تحمل نماید» . (قدمت یهودیان ، قسمت چهارم ، فصل ۸ بند ۱۵) .

۳- محاکمه

به قضات دستور اکید داده شده است که با طرفین دعوی یک نحو رفتار کنند ، و کمترین طرفداری را از هیچکدام بعمل نیاورند . برخی از مقررات مربوط باین موضوع از این قرارند : «طرفین دعوی موظفند که

در طی محاکمه سر پا بایستند. اگر داوران بخواهند اجازه دهند که هر دو تن آنها بنشینند، میتوانند چنین کنند. لکن ممنوع است که اجازه دهند فقط یک نفر از آنها بنشیند، بطوریکه یکی نشسته باشد و دیگری ایستاده. و نیز مجاز نیستند که یکی از آنها اجازه دهند که هر آنچه را که میخواهد اظهار دارد، ولی دیگری بگویند: سخنان را مختصر کن». (شووعوت، ۳۰ الف) اگر يك دانشمند و يك عامی دعوائی باهم داشته باشند، نباید دانشمند پیش از مرد عامی وارد دادگاه بشود و بنشیند. زیرا ممکن است چنین بنظر رسد که او سرگرم توضیح موضوع دعوی (با جملاتی که برفع خود اوست) برای قاضی است (و او را تحت تأثیر قرار میدهد) (شووعوت، ۳۰ ب). «اگر یکی از طرفین دعوی با جامه‌ای زنده بدادگاه بیاید و دیگری لباسی فاخر (۱) بتن داشته باشد، به دومی میگویند: یا مانند او لباس پیوش، و یا اینکه جامه‌ای شبیه جامه خودت به تن او کن. قاضی حق ندارد که بشکایت یکی از طرفین دعوی پیش از آمدن طرف دیگر بدادگاه گوش کند». (شووعوت، ۳۱ الف).

طرز عمل دادرسی در محاکمات جنائی و مالی باهم فرق دارد. مهمترین اختلافات بین این دو نوع محاکمه ذکر میشود: «هر دو نوع دادرسی باید بوسیله بازپرسی و بازجویی انجام شوند. چنانکه گفته شده است: «شما يك شیوة قضاوت خواهید داشت». (سفر لاویان، ۲۴: ۲۲). لکن این تفاوتها میان این دو نوع دادرسی وجود دارد: محاکمات مالی بوسیله دادگاه سه نفری رسیدگی میشود، و بمحاکمات جنائی بتوسط دادگاه بیست و سه نفری. در محاکمات مالی، دادرسی رامیتوان هم با دفاع از متهم شروع نمود و هم با طرح ادعا علیه او. ولی در محاکمات جنائی، دادرسی رافقط با دفاع از متهم آغاز میکنند. در محاکمات مالی، اکثریت يك رأی برای محکوم کردن یا تبرئه نمودن متهم کافی است. اما در محاکمات جنائی، برای تبرئه کردن متهم اکثریت يك رأی کافی است، در صورتی که برای محکوم نمودن اکثریت دو رأی لازم است. در محاکمات مالی، قضاوت میتواند برفع هر يك از طرفین دعوی در حکم صادره تجدید نظر کنند. لکن در محاکمات جنائی، حق دارند فقط برای تبرئه متهم در حکم صادره علیه او تجدید نظر نمایند، و نه برای محکوم کردن او پس از صدور رأی تبرئه. در محاکمات مالی، جملگی قضاوت میتواند متفقاً به برائت یا محکومیت متهم رای دهند. ولی در محاکمات جنائی، همگی آنها میتوانند متفقاً برای برائت متهم رای دهند و نه برای محکومیت او (۲). در محاکمات مالی، يك قاضی که به محکومیت یکی از طرفین دعوی رأی داده باشد، میتواند (پس از تفکر) برفع او رأی دهد. و یا بالعکس. ولی در محاکمات جنائی، يك قاضی که علیه متهم رأی داده باشد، بعداً میتواند برای برائت او رأی دهد. اما اگر برای برائت متهم رأی داده باشد، دیگر نمیتواند عقیده خود را تغییر دهد و به محکومیت او رأی دهد. بمحاکمات مالی در طی روز رسیدگی میکنند، و در شب رأی لازم را صادر کرده بدادرسی خاتمه میدهند. اما در محاکمات جنائی هرگاه اکثریت به برائت متهم رأی دهند، محاکمه باید در همان روز پایان پذیرد. ولی اگر اکثریت قضاوت متهم را محکوم نمایند، اعلام حکم محکومیت باید بفرمای آن روز موکول گردد. بهمین جهت، محاکمات جنائی را در روز جمعه و یا در روز قبل از یکی از اعیاد مقدس انجام نمیدهند. در دعاوی حقوقی و در مسائل مربوط

۱ - «جامه‌ای که یکصد مانا ارزش دارد». یعنی آنکه او جامه فاخر و گرانبهائی پوشیده باشد تا قضاوت را تحت تأثیر قرار دهد.

۲ - چون باید کسی هم باشد که برفع متهم صحبت کند و از حق او دفاع نماید. این يك وجه بسیار جالب توجه از طرز عمل دانشمندان یهود است. زیرا تا چندی پیش، کسی که در انگلستان باهام جنایتی باز داشت میشد، این حق باو داده نمیشد که وکیل از وی دفاع کند.

به پاکی و یا ناپاکی مذهبی، ارشد قاضیان نظر خود را قبل از همه اظهار میکنند. لکن در محاکمات جنائی، ابتدا آن داوری که از حیث سن و معلومات و مقام از همکاران خود کوچکتر است، بحث را آغاز می‌نماید. (میشناسهدرین، ۴: ۱، ۲). با این ترتیب، قضاتی که از حیث دانش و مقام از قضات دیگر کوچکتر هستند، تحت تأثیر همکاران بزرگتر از خود قرار نخواهند گرفت.

اگر احتمال رود که ممکن است محاکمه‌ای منتهی بصدور حکم اعدام متهم گردد، برای نشان دادن اهمیت موضوع بگواهان، از طرف دادگاه اخطار شدیدی به آنان میشود. نوعی از این اخطار در میشنا ثبت شده و مضمون آن چنین است: «شاید شهادتی که میخواهید بدهید، مبنی بر حدسی است که میزنید، یا متکی بر شایعاتی است که شنیده‌اید، یا این شهادت را از قول شاهد دیگری نقل میکنید یا قصد دارید بگوئید که این موضوع را از شخص قابل اعتمادی شنیده‌اید. و یا شاید نمیدانید که ما شما را در معرض بازپرسی و بازجویی دقیقی قرار خواهیم داد. باید بدانید که محاکمات جنائی مانند محاکمات مالی نیست. در محاکمات مالی، (اگر شاهدی شهادت دروغ بدهد)، تاوان خساراتی را که وارد آورده است میپردازد و گناهش بخشوده میشود. ولی در محاکمات جنائی، (اگر شاهدی شهادت دروغ بدهد و بر اثر آن شخص بیگناهی اعدام شود)، خون شخص اعدام شده و خون اولاد او (که دیگر بجهان نخواهند آمد) تا آخر عالم بگردن او خواهد بود. و ما همین نکته را درباره قیین (قایل) که ههول (هاییل) برادرش را کشت می‌یابیم. (خداوند به قیین فرمود): «این آواز خون‌های برادر تو است که از زمین بسوی من فریاد میزنند». (۱) (سفر پیدایش)، ۴: ۱۰. در تورات گفته نشده است: «خون برادرت»، بلکه: «خونهای برادرت»، یعنی خون خود او و خون اولاد و اعقابش. به همین جهت آدم ابوالبشر در آغاز خلقت بصورت یک فرد تنها آفریده شد، تا این درس را بما تعلیم دهد، که هر کس جان انسانی را تباه سازد و او را هلاک کند، تورات در حق او چنین حکم میکند که گوئی همه جهانیان را نابود کرده است. و هر کس که جان کسی را از نابودی نجات بخشد، تورات درباره او چنین حکم کرده که گوئی جان همه جهانیان را نجات داده است (۲). شاید بگوئید (از آنجا که مسئولیت اینقدر سنگین است)، پس چرا این دردسر را برای خود بسازیم؟ (۳). ولی قبلاً گفته شده است: «و هر گاه او شاهد موضوع بوده، و یا آنرا دیده و یا دانسته باشد. اگر آنرا اطلاع ندهد» گناه خود را متحمل خواهد شد. (سفر لویان، ۵: ۱). یا شاید بگوئید: چرا سبب ریخته شدن خون این شخص بشویم؟ ولی قبلاً گفته شده است: «وقتی که شیران از میان برداشته شوند، فریاد شادی بلند میشود». (امثال سلیمان، ۱۱: ۱۰، میشناسهدرین، ۴: ۵).

چنین توصیه شده است. در صورتی که مجازات اعدام در کار نباشد، در بازپرسی و بازجویی زیاد سختگیری نشود. چون این کار ممکن است اثر بد و مخربی در روابط میان افراد بگذارد و باعث آن شود

۱ - در متن عبری تورات کلمه «خون» بصورت جمع آمده است.

۲ - در این میشنا این مطالب نیز آمده است (بصورت وعظ و اندرز و نه بصورت قسمتی از اخطار دادگاه بگواهان): «بشر در آغاز خلقت یک فرد تنها آفریده شد، تا آنکه صبح در میان انسانها برقرار باشد، و یک انسان به انسان دیگری نکوید: جد من تو بزرگتر و والا مقامتر بود. و تا آنکه کافران و مرتدان نیز نکویند: در آسمان چندین غذا و نیروی خلاقه وجود دارد. و نیز برای نشان دادن بزرگی و عظمت ذات قدوس متبارک. زیرا انسان با یک سر سکه، سکه های بسیاری را ضرب میکند و همگی شبیه بهم هستند، در حالی که پادشاه همه پادشاهان ذات قدوس متبارک همه انسانها را با قالب نخستین آدم (ابوالبشر) می‌آفریند، و آنها همه با هم تفاوت دارند. از این رو هر انسانی موظف است که بگوید: بخاطر من بود که جهان آفریده شد».

۳ - و به همین خاطر بهتر است که از شهادت دادن خودداری ننمائیم

که مردم از قرض دادن به تنگ‌دستان خودداری کنند (۱) « دانشمندان گفته‌اند که در محاکمات مالی نیازی به بازپرسی و بازجوئی زیاده از حد نیست، تا آنکه در بروی کسانی که میخواهند از دیگران قرض بگیرند بسته نشود». (سنهدرین، ۳ الف).

نحوه عمل در محاکمات مالی را بدین گونه وصف کرده‌اند: «صدق گفتار گواهان را چگونه آزمایش میکنند؟ آنها را بدادگاه می‌آورند، و بایشان جداآخطار میکنند (که دروغ نگویند). سپس همه شهود را باستثنای آنکه از همه بزرگتر است بخارج بفرستند، و به شاهدی که در دادگاه مانده است چنین میگویند: بما بگو، تو از کجا میدانی که مدعی علیه به شاکی مدیون است؟ اگر در جواب بگوید: مدعی علیه خود بمن گفت که مدیونم، یا دیگری بمن گفت که مدعی علیه به شاکی مقروض است، گواهی او ارزشی ندارد. مگر آنکه چنین شهادت دهد: مدعی علیه در حضور ما (۲) نزد شاکی اقرار کرد که مبلغ دوست‌زوز بدو بدهکار است. پس از آن شاهد دوم احضار شده بهمانگونه مورد بازجوئی قرار میگیرد. اگر گفته‌های ایشان باهم تطبیق کند، قضات به بحث درباره دعوی میپردازند. اگر دو تن از قضات رأی به برائت مدعی علیه بدهند، و قاضی سوم او را محکوم سازد، تبرئه میشود. و اگر دو تن از داوران رأی بمحکومیت مدعی علیه بدهند و قاضی سوم او را تبرئه کند، محکوم است. اگر یکی از قضات مدعی علیه را تبرئه کند و قاضی دیگری او را محکوم نماید، یا آنکه اگر دو تن از قضات او را تبرئه کنند و یا محکوم نمایند و قاضی سومی بگوید: من نمیدانم چه بگویم، بر تعداد قاضیان می‌افزایند (۳)».

« وقتی که دادگاه بحث و شور را تمام کند (و بخواهد رأی خود را اعلام نماید)، طرفین دعوی بدرون دادگاه احضار میشوند، و قاضی ارشد به برنده دعوی گوید تو حاکم هستی و بدیگری گوید، محکوم شدی و یکی از قاضیان نباید بعدا بشخصی که محکوم شد بگوید: من رأی به حاکمیت تو دادم و همکارانم تو را محکوم کردند، چه میتوانستم بکنم، چونکه ایشان در اکثریت بودند؟ درباره چنین شخصی است که گفته شده است: «بمیان قوم خود برای سخن چینی مرو». (سفر لاویان، ۱۹: ۱۶). و نیز آمده است: «کسی که برای سخن چینی میرود، رازها را فاش میکند». (امثال سلیمان، ۱۱: ۱۳). «تا هر وقت که مدعی علیه بتواند دلیل تازه‌ای بر برائت خود اقامه نماید، دادگاه محاکمه را لغو می‌کند و آن را باطل میسازد. اگر قضات بگویند: کلیه دلائلی را که داری باید ظرف سی روز آینده اقامه کنی، و او چنین دلایلی را در مهلت مذکور ارائه نماید، محاکمه لغو میشود. لکن اگر پس از گذشتن سی روز دلایلی اقامه کند، محاکمه باطل نمیشود. ربان شیمعون بن گملیل گفت اگر مدعی علیه نتواند دلایلی را در ظرف سی روز گرد آورد، و پس از گذشتن سی روز دلایلی بدست آورد. تکلیف او از چه قرار خواهد بود؟ ... اگر قضات به مدعی علیه بگویند: شهود خود را بیاور، و او جواب گوید: من شاهدی ندارم، یا آنکه باو بگویند، دلیل بیاور، و او پاسخ دهد: دلیلی ندارم، و پس از سپری شدن مدت مهلت دلیلی بیاورد و یا گواهانی را پیدا کند، آنان ارزشی نخواهد داشت. ربان شیمعون بن گملیل گفت: این شخصی که نمیدانست، گواهانی دارد و بعداً آنها را پیدا کرد، و یا از وجود دلیل بی‌خبر بود و سپس از آن باخبر شد چه باید بکند؟ اگر قاضیان باو گفتند: گواهان خود را بیاور، و او

۱ - از ترس اینکه مبدا قرض تیرنده بدهکاری خود را انکار کند و قرض دهنده دچار اشکالات دادرسی و گرفتار بیج و خمهای باز پرسی و بازجوئی گردد و شاید هم موفق به وصول طلب خود نشود. (مترجم)

۲ - یعنی در حضور او و یک شاهد دیگر.

۳ - زیرا در واقع مدعی علیه فقط دو قاضی محاکمه شده است، در حالی که تعداد قضات نباید کمتر از سه نفر باشد

پاسخ داد: شاهدهی ندارم، ویا باو گفتند، دلیل بیاور، و او جواب داد: حجتی ندارم، و سپس وقتی که دید در شرف محکوم شدن است گفت: ای فلانی و فلانی بیاید و برفع من شهادت دهید، ویا اینکه مدرکی را از زیر کمر بند خود بیرون کشید و ارائه داد، آنها ارزشی نخواهند داشت (حتی در نظر ربان شیمعون بن گملیل) (سهدرین، ۳: ۶، ۸۶۷).

در محاکمات جنائی نیز گواهان به همین ترتیب فرداً فرد مورد باز پرسى و بازجوئى قرار میگیرند، و پرسش‌ها بیشتر درباره زمان و مکان جنایت است، «قضات از گواهان هفت نوع تحقیق میکنند: در کدام دوه هفت ساله این جنایت رخ داد؟ (۱). کدام سال چه ماهی چندم ماه کدام روز هفته چه ساعتی از روز کجا آیا شما این مرد (متهم) را می‌شناختید آیا باو اخطار کردید (که مرتکب آن جنایب نشود)؟ (۲). اگر موضوع اتهام بت پرستی باشد، این سئوالات نیز از متهم بعمل می‌آید: کدام بت را پرستید چگونه آنرا پرستش کرد؟»

« هرچه قاضی از گواهان بیشتر بازجوئى کند، بهتر است، درباره ربان یوحانان بن زکای گفته‌اند، در يك بازجوئى حتی از گواهان درباره ضحامت ویا نازکی دم انجیر هائی که طبق اظهار شهود، جنایت زیر درخت آن اتفاق افتاده بود سئوالاتی کرد (۳). میان باز پرسى و بازجوئى چه تفاوتی است؟ در باز پرسى، اگر یکی از گواهان اظهار عدم اطلاع کند، گواهی شهود بی ارزش و باطل است. اما اگر در بازجوئى یکی از گواهان یا دو تن از آنها اظهار عدم اطلاع نمایند، گواهی ایشان هنوز معتبر است. چه در باز پرسى، وچه در بازجوئى، اگر شهادت گواهان ضد و تقیض باشد، گواهی آنان بی ارزش و باطل است.»

« اگر یکی از گواهان اظهار کند که جنایت در دوم ماه (قمری) اتفاق افتاد، و دیگری بگوید که در سوم ماه بود، گواهی آنان معتبر است. زیرا ممکن است که شاهد اولی از سی روزه بودن ماه قبلی اطلاع داشته، و دومی از آن بی‌خبر بوده است (۴). ولی اگر یکی بگوید که جنایت در روز سوم ماه رخ داد، و دیگری بگوید که در پنجم ماه بود، گواهی ایشان بی ارزش است. اگر یکی بگوید: که جنایت در ساعت دو از روز برآمده (ساعت هشت صبح اتفاق افتاد، و دیگری بگوید که ساعت سه بود، گواهی آنان معتبر است. اما اگر یکی بگوید که ساعت سه بود، و دیگری بگوید ساعت پنج، گواهی ایشان بی ارزش و باطل است. لکن ریبی بودا چنین گواهی را معتبر میداند (۵). اگر یکی بگوید ساعت پنج از روز برآمده بود، و دیگری بگوید ساعت هفت بود، گواهی ایشان فاقد ارزش است.»

۱ - سالها در گروه های هفتگانه شهرده میشوند که سال هفتم سال شمیطا یا سال انفکاله نام دارد، و در آن سال زمین را در فلسطین کشت و زرع نمیکنند.

۲ - طبق قانون تلمود، واجب است که گواهان به شخصی که میخواهد مرتکب جنایتی شود اخطار کنند که عملی که او در شرف انجام دادن آن میباشد یک جنایت است، و مجازات آن چنین و چنان خواهد بود. مقصود از این اخطار آن است که: «تفاوت گذاشته شود بین شخصی که از روی سهو عمل میکند و کسی که جنایتی را عمداً مرتکب میشود»

۳ - ربان یوحانان بن زکای در آن وقت هنوز بدریافت اجازه فتوی دادن نائل نشده بود. اما چون در يك محاکمه مربوط به قتل حضور داشت، و توانست با پرسشهای دقیق از يك گواه درباره کلفتی و نازکی دم انجیر هائی که طبق اظهار گواهان، جنایت در زیر درخت آن اتفاق افتاده بود، ثابت کند که گواهی او دروغ است، از این رو به او لقب «بن زکای»، بمعنی فرزند شخص معصوم داده شد، یعنی کسی که بیگناهی متهم را ثابت کرد.

۴ - در آن روزگار تقویم وجود نداشت، و سهدرین پس از استماع گواهی اشخاصی که ماهنو را دیده بودند اعلام میکرد کسه اول ماه چه روزی است. از این رو ممکن بود که بعضی اشخاص در روزهای نخستین مطلع نشده باشند که اول ماه چه روزی بوده است.

۵ - زیرا بمقیده او ممکن است مردم تا دو ساعت را اشتباه کنند. شروع روز را از ساعت شش صبح میدانستند.

زیرا در ساعت پنج از روز برآمده (ساعت یازده صبح) خورشید در مشرق، و در ساعت هفت (یک بعد از ظهر) در مغرب است.»

«سپس شاهد دوم بدادگاه احضار می‌شود و مورد بازجویی قرار می‌گیرد. اگر گواهی هردو شاهد باهم تطبیق کند، قضات بحث را با تقاضای برائت متهم شروع می‌کنند. اگر یکی از گواهان بگوید: من مطلبی دارم که برفع متهم اظهار نمایم (۱)، یا یکی از شاگردان بگوید: من مطلبی علیه متهم دارم، قضات او را ساکت می‌کنند. ولی اگر یکی از شاگردان بگوید: من مطلبی دارم که برفع متهم اظهار کنم، او را پیش آورده، و در میان قاضیان جائی به‌وی می‌دهند و تمام روز در آن جایگاه باقی می‌ماند. اگر در اظهارات او مطلب قابل توجهی باشد، بسختی گوش می‌دهند، و حتی اگر متهم بگوید که مطلبی برای دفاع از خود دارد، با اظهاراتش گوش می‌کنند، مشروط بر آنکه در گفته‌های او مطلب قابل توجه و بالارزش یافت شود» (۲).

«اگر قاضیان او را بیگناه تشخیص دهند، بیدرنک آزادش می‌کنند. وگرنه، اعلام رأی نهائی را به روز دیگر موکول می‌سازند. سپس دو بدو می‌نشینند، غذائی کمتر از معمول همیشگی می‌خورند، و در تمام آن روز شراب نمی‌آشامند، و در سراسر شب نیز درباره آن موضوع بحث و مذاقه می‌کنند. صبح روز بعد خیلی زود به دادگاه می‌آیند (و نظرات خود را اعلام می‌دارند). داوری که رأی به برائت متهم داده بود می‌گوید: من خواهان برائت متهم بوده‌ام و هنوز هم همان نظر را دارم. و داوری که رأی به محکومیت متهم داده بود می‌گوید: من خواستار محکوم کردن متهم بوده‌ام و هنوز هم ببقیده خود باقی هستم. قاضی که (روز قبل) رأی به محکومیت متهم داده بود، می‌تواند تغییر عقیده داده رأی به برائت وی بدهد. اما عکس این قضیه جایز نیست. اگر قاضیان در نظری که اظهار می‌دارند دچار اشتباهی بشوند (۳)، دو منشی دادگاه اشتباه ایشان را گوشزد و تصحیح می‌کنند. اگر دادگاه متهم را بیگناه تشخیص دهد، بیدرنک آزاد می‌شود، وگرنه، برای تعیین سرنوشت او رأی می‌گیرند. اگر دوازده تن از بیست و سه تن قاضی دادگاه رأی بر برائت متهم بدهند و یازده نفر او را مجرم اعلام کنند، تبرئه می‌شود. اگر دوازده قاضی او را مجرم تشخیص دهند و یازده تن او را بیگناه بشناسند، و حتی اگر یازده نفر او را مجرم تشخیص دهند و یازده تن رأی بر برائت وی بدهند و یکی بیطرف مانده اظهاری نکند، و نیز حتی اگر بیست و دو قاضی او را بیگناه بشناسند و یا مجرم تشخیص دهند، و یکی بیطرف مانده چیزی نگوید، قاضیان دیگری بر تعداد قضات دادگاه می‌افزایند (۴). چند قاضی دیگر بر تعداد داوران محکمه می‌افزایند؟ دو تن. و اگر هنوز نتیجه قطعی گرفته نشود، آنقدر دو نفر دو نفر بر عده قضات دادگاه می‌افزایند، تا تعداد کل آنها بهفتاد و یک نفر برسد. آنوقت اگر سی و شش تن از اعضای دادگاه جدید متهم را بیگناه شناخته و سی و پنج نفر دیگر او را مجرم اعلام کنند، دادگاه رأی بر برائت او می‌دهد. و اگر سی و شش قاضی او را مجرم تشخیص داده و سی و پنج نفر دیگر او را بیگناه اعلام

۱ - بدیهی است که در آن موقع از دادرسی به‌او اجازه نمی‌دهند که بضرر متهم چیزی بگوید.

۲ - متهم مجاز نیست که بضرر خودگواهی دهد. زیرا قانون چنین می‌گوید: «انسان نمیتواند خود را متهم بارتکاب جرمی کند».

(مفسرین، ۹ ب).

۳ - یعنی که امروز سخنانی برخلاف آنچه که دیروز گفته بودند بگویند

۴ - زیرا در واقع فقط بیست و دو قاضی او را محاکمه کرده‌اند در صورتی که عده قضات یک محکمه جنائی باید بیست و

سمنفر باشد.

کنند، اعضای دادگاه آنقدر درباره موضوع باهم بحث میکنند، تا آنکه عاقبت یکی از طرفداران محکومیت متهم با طرفداران برائت هم عقیده شود یا بالعکس». (میشنا سنهدرین، ۵: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵). در تلمود گفتاری هست که مفهوم آن را معمولاً چنین انگاشته‌اند: «اگر همگی اعضای سنهدرین متهمی را متفقاً مجرم تشخیص دهند، او را مرخص میکنند». (سنهدرین، ۱۷ الف). چون غالباً چنین تصور میشود که اگر حتی یک قاضی نیز رأی بر برائت متهم ندهد، پس بیگمان نظر سوئی علیه او وجود دارد. لکن در موردی که حقیقت مجرم بودن متهم آنچنان بارز و روشن باشد که تصور تبرئه شدن وی محال بنظر رسید، آیا او را آزاد میکنند؟ بدیهی است که چنین اقدامی کاملاً غیر منطقی و دور از عقل است. بلکه چنین احتمال میرود کلمات «پوترین اوتو» Potrin Oto. که در گفتار فوق آمد و معمولاً بمعنی «او را مرخص میکنند» می‌باشد بایستی ترجمه شود، محاکمه او را مرخص میکنند، یعنی آنکه دیگر ادامه دادرسی را بروز بدموکول نکرده، و در همان روز حکم محکومیتش را صادر می‌نمایند (۱).

۴ - طریقه مجازات

هنگامی که وقوع قتل برای دادگاه ثابت شود، یکی از این دو مجازات را درباره شخص محکوم اجرا میکنند: تبعید به یک شهر پناهگاه (سفر اعداد فصل ۳۵)، در صورتی که قتل سهواً و بر اثر تصادفی که نتیجه سهل انگاری و تقصیر متهم نبوده است رخ داده باشد، و یا اجرای حکم اعدام، در موردی که آدم‌کشی عمدی بوده، یا در نتیجه سهل انگاری با نیت جنایتکارانه اتفاق افتاده باشد، تفاوت میان این دو قتل را با ذکر مثالهایی چنین شرح داده‌اند: «اگر او مشغول تسطیح بام بود، و بام غلتان از بالا به پائین افتاد و کسی را کشت، یا اینکه او چلیکی را از جای بلندی بیائین میفرستاد و چلیک روی سر کسی افتاد و او را بقتل رسانید، یا آنکه داشت از نردبانی پائین می‌آمد و در حین فرود آمدن روی کسی افتاد و او را کشت، بشهر پناهگاه تبعید میشود. ولی اگر او بام غلتانی را از پائین به بالا (بروی بام)، میکشید، و بام غلتان روی سر کسی افتاد و او را کشت، یا اینکه چلیکی را از پائین به بالا میکشید و طناب گسست و چلیک روی شخصی افتاد و او را بقتل رسانید، یا آنکه از نردبانی بالا میرفت و در حین بالا رفتن روی کسی افتاد و او را کشت، او را تبعید نمیکنند. قاعده کلی چنین است: اگر وقت پائین آوردن شیئی کسی بوسیله آن شیئی کشته شود، مجازات تبعید درباره مسبب قتل اجرا میشود. لکن اگر قتل هنگام پائین آوردن شیئی اتفاق نیفتاده باشد، او را تبعید نمیکنند (۲) اگر آهن (تبر) از دسته‌اش جدا شد و کسی را کشت، بنا به اعتقاد ربی یهودا هناسی صاحب تبر تبعید نمیشود. لکن دانشمندان را عقیده بر این است که او را تبعید میکنند. اگر یک قطعه چوب که (بر اثر ضربه تبر) از درختی کنده شد سبب مرگ کسی گردید، ربی یهودا هناسی را نظر بر این است که صاحب تبر تبعید میشود، لکن

۱ - این توضیح در صفحه ۵۰ از جلد چهارم کتاب «اوتسر اسرائیل» Otzar Israel. داده شده است و نظیر همین جمله با چنین معنی مشابهی در مسعت شووعوت صفحه ۴۹ الف آمده، و راشی مفسر معروف نیز آن را با هدین مفهوم تفسیر کرده است. تفسیر دیگر جمله فوق از این قرار است: وقتی که همگی اعضای سنهدرین مجرم بودن متهم را بدیهی و مسلم بدانند، دیگر لزومی بمحاکمه او نخواهد بود.

۲ - این اختلاف مبتنی بر این اصل است که اگر هنگام فرود آوردن شیئی واقعه ناخواهی اتفاق افتد، نشانه آن است که سهل انگاری بیشتری در کار بوده است. چون که شخص میتواند ببیند که کسی از زیر میگذرد یا نه.

دانشمندان میگویند که او را تبعید نمیکنند .

« اگر شخصی سنگی را در معبرعام انداخت و کسی را کشت ، او را تبعید میکنند . ربی‌اليعزرین يعقوب گفت : اگر وقتی که سنگ از دست او خارج شد آن شخص سر خود را پیش آورد و سنگ به او اصابت کرد ، سنگ‌انداز از جرم بری است . هرگاه شخصی سنگی را بمیان خانه خود بیاندازد و کسی را بکشد ، اگر مقتول حق داشته است که به آن‌خانه رفت و آمد کند ، ضارب تبعید میشود ، در غیر این صورت ، او را تبعید نمیکنند . چنانکه گفته شده است : « مثل کسی که با رفیقش برای بریدن درختان بجنگل برود » . (سفر تثنیه ، ۱۹ : ۵) . همانطور که در مورد جنگل ضارب و مضروب هر دو حق ورود بآن را دارند ، همانگونه است درباره مکانی که ضارب و مضروب هر دو حق ورود به آنرا داشته باشند (که اگر قتل سهو در آن اتفاق افتد ، قاتل تبعید میشود) . لکن در مورد خانه‌ای که ملك شخصی است و مضروب حق ورود به آنجا را نداشته است ، اگر صاحبخانه او را در آن جا سهواً کشته باشد ، چنین قاتلی از قانون فوق مستثنی است و تبعید نمیشود . اباشائول گفت : همانطور که شکستن چوب و بریدن درخت عملی اختیاری است ، و اگر کسی در طی آن سهواً کشته شود قاتل را تبعید میکنند . همانگونه است هر عملی که اختیاری باشد (که اگر کسی بر اثر آن بقتل برسد ، قاتل تبعید میشود) . ولی اگر پدری پسر خود را بمنظور تادیب او بزند ، و معلمی شاگرد خود را تنبیه کند ، و مامور بیت دین (دادگاه) مجازات تازیانه‌زدن را بحکم دادگاه اجرا نماید ، (اگر در موارد فوق مضروب در هنگام ضرب بمیرد ، ضارب) تبعید نمیشود (۱) .

« پدر بخاطر (قتل سهو) پسرش محکوم به تبعید میشود (۲) ، و بهمین نحو پسر را نیز بخاطر قتل غیر عمد پدرش تبعید میکنند . همه کس (۳) بخاطر قتل سهو يك يهودی تبعید میشود ، و يهودی نیز برای قتل غیر عمد آنان تبعید میگردد ، باستثناء « گرتوشاو » . GerToshav . (۴) . يك گرتوشاو بخاطر قتل غیر عمد گرتوشاو دیگر تبعید میشود . ربی‌يهودا معتقد است که اگر يك نایینا (۵) سهواً کسی را بکشد ، تبعید نمیشود . ولی ربی‌مثیر میگوید که او را تبعید میکنند . يك دشمن (اگر دشمن خود را سهواً بکشد) تبعید نمیشود . ربی یوسه میگوید : يك دشمن (که دشمن خود را ظاهراً از روی سهو کشته باشد) اعدام میشود ، زیرا او بعنوان شخصی که علاقه به صدمه زدن بدشمن خود دارد شناخته شده است . ربی شیمعون میگوید : دشمن (اگر دشمن خود را کشته باشد) ، گاهی تبعید میشود . گاهی نمیشود . قاعده کلی چنین است : هرگاه بتوان گفت که او دشمن خود را عمدآکشته است تبعید نمیشود . ولی اگر بتوان گفت که او از روی سهو مرتکب قتل شده است ، تبعید میگردد . (میشنا مکوت ، ۲ : ۱ ، ۲ ، ۳) .

۱ - چون در این سه مورد ، کسی که سبب مرتکب شدن شخص مضروب شد نیت قتل نداشته و انجام وظیفه میکرده است .

۲ - اگر قتل درحالی که او را تنبیه میکرده اتفاق نیافتاده ، بلکه در یکی از حالاتی که فوقاً بدان اشاره شد رخ داده باشد .

۳ - مثلاً يك خدمتکار غیر يهودی .

۴ - يك بت‌پرست که در فلسطین ساکن شده ، و برای آنکه اجازه سکونت دائم در این سرزمین را داشته باشد از بت پرستی دست‌کشیده است . او با « گرتوباق » . Ger , Sedegh . که کاملاً بدین یهود ترویده است فرق دارد . وقتی يك « گرتوشاو » سهواً کشته شود ، قاتل او تبعید نمیشود . شاید بدین جهت که خونخواهی که انتقام مرتکب او را بگیرد وجود ندارد ، و در نتیجه احتیاجی نیست که قاتل در شهر پناهگاه بست بنشیند .

۵ - تورات کلمات « بی آنکه او را ببیند » را بکار برده است . (سفر اعداد ، ۲۵ : ۲۲) . یعنی ضارب توانایی دیدن را داشته ولی متوجه شخص مضروب نشده است .

قاتل سهو تا مرگ کاهن اعظم در شهر پناهگاه باقی میماند (سفر اعداد، ۳۵: ۲۵). «اگر پس از آنکه رأی دادگاه اعلام شد کاهن اعظم فوت نمود، متهم تبعید نمیشود. اگر پیش از آنکه رأی دادگاه اعلام شود کاهن اعظم بمیرد و کاهن اعظم دیگری بجانشینی او منصوب گردد و پس از آن رأی دادگاه را اعلام نمایند، قاتل سهو با مرگ کاهن اعظم دومی (از شهر پناهگاه) بخانه خود باز میگردد. هرگاه در زمانی که کاهن اعظمی در کار نباشد رأی دادگاه اعلام گردد، یا کاهن اعظم سهواً بقتل برسد، یا آنکه خود کاهن اعظم کسی را سهواً بکشد، در هر سه حال قاتل تا پایان عمر خود از شهر پناهگاه خارج نمیشود.» (میشنا مکوت، ۷، ۶، ۲).

«دو تن از دانشمندان مامور میشوند که قاتل سهورا (تاشهر پناهگاه) همراهی کنند، مبادا (خونخواه) او را در طی سفر بکشد. ایشان وظیفه دارند که خونخواه را باسخنان خود قانع کنند (که از خونخواهی و کشتن قاتل چشم پیوشد)». (میشنا مکوت، ۲: ۵).

اگر دادگاه تشخیص دهد که قتل عمدی بوده است، حکم اعدام متهم صادر میشود. لکن همواره عدم تمایل شدیدی برای صادر کردن حکم اعدام وجود داشته، و همه گونه کوشش بعمل آمده است تا از آن احتراز شود. بهمین جهت است که گفته اند: «سنهدرینی که در ظرف مدت هفت سال کسی را باعدام محکوم کند، تباه کننده خوانده میشود. ربی العازار بن عزریا گفت: در مدت هفتاد سال. ربی طرفون و ربی عقیوا میگفتند: اگر ماعضو سنهدرین می بودیم، هرگز کسی محکوم باعدام نمیشد. ربان شیمعون گمیلث گفت: در صورت ایشان باعث میشدند که خونریزی در اسرائیل فراوان گردد!» (میشنا مکوت، ۱۰: ۱۰).

حکم اعدام یکی از چهار صورت زیر اجرا میشود: «سنگسار کردن، سوزانیدن، گردن زدن و خفه کردن». (میشنا سنهدرین، ۷: ۱). طریقه سنگسار کردن چنین بود: «پس از صدور حکم اعدام از طرف دادگاه، محکوم را برای سنگسار کردن به خارج میبردند. محل سنگسار کردن، خارج از محوطه دادگاه بود. چنانکه گفته شده است: «لعنت کننده را (۱) بخارج از اردوگاه ببر.» (سفر لایوان، ۲۴: ۱۴). يك نفر که پرچمی در دست داشت دم در دادگاه می ایستاد، و شخص دیگری سوار بر اسب در فاصله ای دور از او ولی بطوریکه بتواند او را ببیند در حال انتظار میماند. اگر در آن وقت یکی از قضات میگفت: من دلیل برای براءت متهم دارم، شخصی که بردر دادگاه ایستاده بود پرچم را باهتزاز درمی آورد، و آن اسب سوار بشتاب میتاخت و (اجرای حکم اعدام را) متوقف میکرد. حتی اگر خود متهم میگفت: من دلیلی برای اثبات بیگناهی خود دارم، او را در صورت لزوم چهار یا پنج بار بدادگاه باز میگردانیدند، مشروط بر آنکه درسخنان او مطلبی قابل توجه و مهم وجود داشته باشد. اگر دلیل موجه و کافی برای براءت او می یافتند، ویرا آزاد میکردند. وگرنه او را برای سنگسار کردن بخارج میبردند، و يك جارچی پیشاپیش او میرفت و چنین اعلام میداشت: فلانکس پسر فلانکس را برای سنگسار کردن میبرند، برای اینکه چنین یا چنان جنایتی را مرتکب شده است، و فلانی و فلانی علیه او گواهی داده اند. هرآنکس که دلیلی برای براءت او دارد بیاید و آن را بنفع وی اقامه کند.»

«وقتی محکوم بفاصله ده ذراعی از محل سنگسار کردن میرسید، به او میگفتند: بگناه خود

اعتراف کن ، زیرا همه کسانی که محکوم با اعدام میشوند به جرم خود اعتراف میکنند. و هر کس که بگناهان خود اعتراف نماید ، از دنیای آینده و عالم باقی سهم خواهد داشت . چنانکه ما دربارهٔ ، عخان ، می‌بینیم که یوشع به او گفت : « ای پسر من الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد او اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی، و عخان یوشع را پاسخ داده گفت: فی الحقیقه من بدرگاه خداوند خدای اسرائیل گناه کرده و چنین و چنان بعمل آورده‌ام (یوشع، ۷: ۱۹، ۲۰) . از کجا بدانیم که اعتراف عخان موجب آمرزش گناهان او شد ؟ از آنجا که گفته شده است : « و یوشع گفت : برای چه ما را مضطرب ساختی ؟ خداوند امروز تو را مضطرب خواهد ساخت . « (یوشع ، ۷ ، ۲۵) . خداوند امروز تو را مضطرب خواهد ساخت، اما در جهان آینده تو را مضطرب نخواهد نمود... اگر شخص محکوم با اعدام نداند چگونه اعتراف کند به او میگویند : چنین بگو : امید آنکه مرگ من کفارهٔ تمام گناهانم باشد . «

«وقتی او بفاصلهٔ چهار ذراعی محل سنگسار کردن میرسید ، جامه‌های او را از تنش بیرون می‌آوردند . اگر محکوم مرد بود ، جلوی بدن او را می‌پوشانیدند. و اگر زن بود ، او را از دو طرف می‌پوشانیدند . این نظر ربی یهود است . ولی دیگر دانشمندان میگویند : فقط مرد بدون پوشاک سنگسار میشود و نه زن . «

« محل سنگسار کردن بارتفاع دو برابر قامت يك انسان از سطح زمین بلندتر بود . یکی از گواهان محکوم را (که بالای محل سنگسار کردن ایستاده بود) رو بجلو میراند (و او را پائین می‌انداخت ، بطوریکه بر پهلو زمین بیافتد) . و اگر از صورت بزمین می‌افتاد ، گواه او را روی پهلو برمیگردانید. اگر محکوم بر اثر این سقوط میمرد ، حکم اعدام اجرا شده بود . و گرنه ، شاهد دوم سنگ (۱) را بدست میگرفت و آن را روی قلب شخص محکوم می‌انداخت . اگر بر اثر ضربهٔ سنگ میمرد ، حکم اعدام اجرا شده بود. و گرنه ، سنگسار کردن می‌بایست توسط همهٔ جماعت حاضر انجام گیرد . چنانکه گفته شده است : « اول همه دست گواهان بجهت کشتن او بر وی بلندشود ، و پس از آن تمامی افراد قوم . (سفر تثیبه ، ۱۷ : ۷) . جسد همه کسانی را که سنگسار میشوند ، بر دار می‌آویزند . این نظر ربی‌العیزر است لکن دیگر دانشمندان میگویند : تنها اجساد کسانی که کفر گفته یا بت پرستی کرده باشند بر دار آویخته میشود . مرد را در حالی که صورتش رو ب مردم باشد بر دار می‌آویزند ، اما زن چهره‌اش باید بسوی چوبه‌دار باشد . این عقیدهٔ ربی‌العیزر است. اما دیگر دانشمندان گفتند : فقط مرد بر دار آویخته میشود و نه زن . ربی‌العیزر به آنان گفت : مگر نه اینکه شیمعون بن شطح زنانی را (بجرم جادوگری) در شهر اشقلون . Ashghelon . بر دار آویخت ؟ در جواب گفتند : او هشتاد زن را (در يك روز) بدار آویخت، در صورتی که طبق قانون نباید دو تن را در يك روز محاکمه کرد (۲) . بدار آویختن جسد مقتول چگونه انجام میگردد ؟ تیری را در زمین نصب میکنند و از انتهای بالائی تیر چوبه دار خارج میشود . دو دست جسد را روی هم می‌بندند و جسد را از دستهایش می‌آویزند . ربی‌یوسه گفت : تیر را بدیوار می‌فهند (و در زمین نصب نمیکنند) ، و جسد را بشیوهٔ قصابان (که گوسفند را بقلاب می‌زنند) از آن می‌آویزند ، سپس جسد را بیدرنگ از دار پائین می‌کشند . زیرا اگر بحال تعلیق باقی بماند این قانون نقض میشود : « جسد او در شب بر دار نماند ، بلکه او را البته در همان روز دفن کن . زیرا کسی که بر دار آویخته شود ملعون خداوند است . « (سفر تثیبه ،

۱ - این سنگ باید آنچنان وزن باشد که دو مرد برای حمل آن لازم شود . سنگ را هر دو شاهد با هم بلند میکردند لکن یکنفر از آندو مجاز بود آنرا روی قلب محکوم بیندازد تا شدت ضربه بیشتر باشد (سته‌مین ، ۵۰ ب) .

۲ - یعنی نباید از عمل شیمعون بن‌شطح تقلید نمود .

۲۱ : ۲۳ . یعنی آنکه ، مردمی که جسد مقتول را آویخته بر دار ببینند ، خواهند پرسید : چرا او بدار آویخته شده است و در پاسخ خواهند شنید : زیرا با اسم اعظم خداوند ناسزا گفته است . و در نتیجه اسم اعظم بیحرمت خواهد شد . (میشنا سنهدرین ، ۶ : ۱ ، ۳ ، ۴) .

« جسد اعدام شده را در گورستان خانوادگی دفن نمی‌کردند . بلکه دادگاه دو گورستان اختصاصی داشت . یکی برای کسانی که گردن زده یا خفه می‌شدند ، و دیگری برای آنها که سنگسار یا سوخته می‌شدند . وقتی گوشت جسد فاسد می‌شد ، استخوانها را جمع می‌کردند و در جای مناسبی مدفون می‌ساختند . خویشاوندان اعدام شده به نزد قاضیان و گواهان محاکمه رفته ایشان را درود می‌گفتند ، و قصدشان از اینکار این بود که بگویند « ما کینه‌ای از شما در دل نداریم زیرا دیدیم که رأی شما عادلانه بود » . تشریفات عادی سوگواری در چنین مواردی برای اعدام شده اجرا نمی‌گردید » (میشنا سنهدرین ، ۶ : ۵ ، ۶) .

و جرائمی که محکومیت آن سنگسار شدن است : « زنا با مادر زن یا با عروس خود ، عمل لواط ، مقاربت غیرطبیعی یک مرد یا یک زن با یک حیوان ، کفر و ناسزاگفتن ، بت‌پرستی ، کودکی را بمنظور پرستش بت مولخ . Molekh . از میان آتش گذرانیدن . پیشگوئی و غیب‌گوئی بوسیله احضار ارواح مردگان ، فال‌گیری و جن‌گیری ، بیحرمتی بقدوسیت شنبه ، نفرین کردن فرزند پدر یا مادر خود ، زنا با دوشیزگانیکه نامزد دارند ، فریب یکنفر و یا فریب مردم یک‌شهر ، و وادار کردن آنها به بت‌پرستی ، جادوگری ، یاغی شدن فرزند بر پدر و مادر خود » . (میشنا سنهدرین ، ۷ : ۴) .

« حکم اعدام بوسیله گردن زدن بدین گونه اجرا می‌شد که گردن محکوم را بشیوه مأمورین دولت (روم) با شمشیر می‌زدند . ربی‌یهودا گفت : چنین طریقه اعدامی خفت‌آور است . بلکه سرشخص محکوم را باید روی کنده درخت بگذارند و آن را با تبر قطع کنند . دانشمندان گفتند : مرگی خفت‌آورتر از این یافت نمی‌شود ! »

« حکم اعدام بوسیله خفه کردن بدین طریق اجرا می‌شد : محکوم را تا بزانو در توده‌ای از کود فرو می‌بردند ، و سپس شالی از پارچه خشن تاب داده و آنرا درون پارچه نرمی می‌گذاشتند و بدور گردن او می‌پیچیدند . آنگاه یکی از شهود از یک سر شال میکشید و شاهد دوم از سر دیگر ، تا آنکه خفه می‌شد و در می‌گشت » . (میشنا سنهدرین ، ۷ : ۲ ، ۳) .

« کسان زیر محکوم بسوختن می‌شوند : مردی که با یک زن و دختر وی همخواب شود ، و دختر کاهنی که مرتکب زنا گردد . « یک زن و دختر وی » که شامل دختر خود انسان ، دختر دختر و دختر پسرش ، دختر زن انسان و دختر دختر و دختر پسر وی ، مادر زن ، مادر مادر زن و مادر پدر زن نیز می‌شود . و این افراد بمجازات ، گردن زدن ، محکوم می‌شوند : قاتل عمد و ساکنان شهری که به بت‌پرستی گرویده باشند » . (میشنا سنهدرین ، ۹ : ۱) .

کسانی که به خفه شدن محکوم می‌شوند عبارتند از : آن که پدر یا مادر خود را بزند ، کسی که یهودی را بدزد (تا آنکه او را بگلامی بفروشد) دانشمندی که به رأی و فتوای محکمه عالی مذهبی (بیت دین) گردن نهد ، پیغمبر دروغین ، کسی که بنام بتها نبوت آورد ، مردی که بازن شوهردار زنا کند ، شخصی که علیه دختر یک کاهن شهادت دروغ بدهد (و او را به زنا کاری متهم نماید) ، و مردی که با دختر یک کاهن مرتکب زنا شود » . (میشنا سنهدرین ، ۱۱ : ۱) .

« اگر کسی محکوم بدو نوع اعدام شود، آن حکم اعدامی که شدیدتر است دربارهٔ او اجرا می‌گردد. اگر مرتکب جرمی شده باشد که مجازات آن شامل دو نوع اعدام است (۱)، حکم شدیدتر دربارهٔ او اجرا خواهد شد. (میشنا سنهدرین، ۹: ۴). نسبت شدت انواع مجازات اعدام بترتیب از این قرار است: سنگسارکردن، سوزاندن در آتش، گردن زدن و خفه کردن. (سنهدرین ۴۹ ب، ۵۰ الف).

برای آنکه محکوم رنج و شکنجه اعدام را احساس نکند، مسکری بسیار قوی که حالت مستی و بی‌حسی شدید ایجاد می‌کرد بوی می‌نوشانیدند. «بکسی که میرفت اعدام شود یک دانه کندر در یک جام شراب می‌نوشانیدند تا آنکه کاملاً بی‌حس شود (و درد و رنج احساس نکند). چنانکه گفته شده است: «بکسی که مشرف بهلاکت است مسکری قوی بدهید، و شراب را بتلخ جانان (بنوشانید)» (امثال سلیمان، ۳۱: ۶) چنین روایت کنند که زنان نیکوکار و مهربان اورشلیم این مسکرا را داوطلبانه تهیه می‌کردند و برای محکومان به اعدام می‌پردند، و اگر آنها نمی‌پردند، این مشروب از پول بیت‌المال تهیه می‌شد. (سنهدرین، ۴۳ الف).

در این مورد یک قاتل عمد محکوم به حبس ابد می‌شود: «کسی که مرتکب قتل عمد شده باشد لکن هنگام ارتکاب در صحنه جنایت شاهدی ناظر بر این قتل نباشد. او را در زندان می‌کنند و به وی «نان ضیق و آب محنت» (اشعیاء، ۳۰: ۲۰) می‌دهند. (میشنا سنهدرین، ۹: ۵) گمارا این نکته را این طور مورد بحث قرار می‌دهد: «از کجا میدانیم (که او مجرم است، در صورتی که گواهان ناظر بر جنایت او نبوده‌اند)؟ او گفت: این برای موردی است که (گواهانی شاهد جرم او بوده‌اند لکن) گواهی آنان از هم گسیخته است (۲). شموئل گفت: این برای موردی است که (گواهانی شاهد جنایت بوده‌اند لکن در حین ارتکاب قتل اخطار لازم را به قاتل یادآوری نکرده باشند. دانشمندیگری می‌گوید: این برای موردی است که در بازجویی از شهود، تضاد و تناقض بین اظهارات ایشان مشاهده شود، ولی در هفت پرسش اصلی (دربارهٔ زمان و مکان جنایت) پاسخ‌های آنان با هم مطابق باشد. (سنهدرین، ۸۱ ب). مجازات حبس دربارهٔ کسی نیز اجرا می‌شود» که او را قبلاً بواسطهٔ ارتکاب جرمی تازیانه زده باشند و بازهم گناه را مجدداً مرتکب شود. (مأخذ فوق).

حکم تنبیهات بدنی توسط دادگاهی مرکب از سه قاضی صادر می‌شد. لکن یکی از دانشمندان معتقد بود که این کار وظیفهٔ دادگاه بیست و سه نفری است. (میشنا سنهدرین، ۱: ۲). قانون کلی چنین است که برای تخلف از یک نهی که در تورات آمده است، حکم تازیانه زدن صادر می‌شود. (سفره دواریم ۲۸۶ - صفحه ۱۲۵ الف). جزو گناهانی که مرتکب آن مستوجب عقوبت تازیانه می‌شود می‌توان گناهان زیر را نام برد: زنا با بعضی از خویشاوندان، بی‌حرمتی بقدوسیت معبد بیت همیقداش، خوردن غذاهای ممنوعه، و خودداری از انجام بعضی فرائض دینی که تورات آن را فرمان داده است.

۱ - بعنوان مثال - اگر مردی با مادرزن خود زنا کند، چون با زن شوهر دار زنا کرده است، مجازات او اعدام بوسیلهٔ خفه‌شدن است. و چون مادرزن او نیز بوده است، مجازات او سوخته شدن هم می‌باشد.
 ۲ - فی‌المثل، یکی از دوگواه بسبب خویشاوندی با متهم دارای صلاحیت گواهی نباشد. قانون مقرر داشته است که هر دو گواه بایستی از یک محل شاهد وقوع جنایت بوده باشند، یا آنکه درجائی بوده باشند که بتوانند یکدیگر را ببینند. این شرایط ممکن است که موجود نبوده باشد مطلقاً شهادت گواهان قضات را به مجرم بودن متهم معتقد می‌کنند. تورات اعدام چنین قاتلی را منع کرده است لکن دانشمندان نبود بقیضات اختیار آن را داده‌اند که وی را مجازات کنند.

حداکثر تعداد ضربات تازیانه سی و نه ضربه تعیین شده است. « چند ضربه تازیانه باو میزنند » ؟
 چهل ضربه یکی کم. چنانکه گفته شده است: « بتعداد چهل ضربه » (۱) (سفر تثنیه ، ۲۵ : ۳، ۲) یعنی
 عددی که نزدیک به چهل است ، ربی یهودا گفت : «چهل ضربه تمام باو میزنند» . (میشنا مکوت ، ۳ :
 ۱۰) . نظر دوم مورد قبول واقع نشده است یک قانون دیگر از این قرار است : « برای تازیانه زدن
 بمجرم » فقط تعداد ضرباتی را در نظر میگیرند که قابل قسمت بر سه باشد . اگر ابتدا چنین تخمین زدند
 که او توانائی چهل (در واقع سی و نه) ضربه را دارد ، و پس از آنکه تعدادی از ضربه‌ها زده شد ملاحظه
 کردند که نخواهد توانست تمام سی و نه ضربه را تحمل کند ، بقیه را بدو می‌بخشند . اگر تخمین
 زدند که او طاقت فقط هجده ضربه تازیانه را دارد ، و پس از آنکه هجده ضربه را باو زدند دیدند که
 توانائی تمام سی و نه ضربه را دارد ، دیگر بیست و یک ضربه باقی را باو می‌بخشند . اگر مرتکب گناهی شده
 باشد که شامل دو نهی است (و بنا براین باید دو دوره تازیانه بخورد) ، و تخمین زدند که توانائی
 فقط یک دوره تازیانه را دارد ، همان یک دوره تازیانه را میخورد و بقیه را باو می‌بخشند . و اگر ببینند که
 طاقت هر دو دوره تازیانه را دارد ، اول یک دوره را باو میزنند ، و باو فرصت میدهند تا بهبود یابد ، و
 سپس دوره دوم را میزنند » . (میشنا مکوت ، ۳ : ۱۱) .

طریقه اجرای مجازات تازیانه بقرار زیر است : «دو دست را بستون می‌بندند . بطوریکه هر دست در یک
 طرف ستون باشد . مامور کنیسه جامه‌های محکوم را (از یقه) به دست میگیرد و میکشد و اگر جامه
 شکافته یا پاره پاره شود ، اهمیتی ندارد ، تا آنکه سینه وی برهنه شود . سنگی پشت سر او روی زمین
 میگذارند و مامور کنیسه روی آن می‌ایستد ، درحالی که تازیانه‌ای از چرم گوساله که ابتدا دولا و
 سپس چهارلا شده است در دست دارد . دو تسمه نازک (از پوست دراز گوش) از دو انتهای تازیانه آویخته
 است که هنگام ضربه زدن چنین بنظر میرسد که بالا و پائین می‌رود » .

« طول دسته تازیانه باندازه یک قبضه (پهنای دست) ، و عرض تازیانه نیز یک قبضه است ، و
 انتهای آن تا به شکم (شخص محکوم) میرسد . یک سوم ضربه‌ها را از جلو (روی سینه‌اش) ، و دو سوم
 دیگر را بر پشتش میزنند (یک سوم روی هر کتف) . ضربه‌ها را نه در حال ایستاده و نه در حال نشسته ،
 بلکه در حال خمیده میخورد . چنانکه گفته شده است : « قاضی او را بخواباند » . (سفر تثنیه ، ۲۵ : ۲) .
 زنده تازیانه محکوم را با یک دست و با تمام قوت خود میزند » .

« ارشد داوران این آیه ها را (در طی تازیانه زدن) میخواند : « اگر مواظب انجام دادن
 تمامی مطالب این تورات نباشی آنگاه خداوند بلاهای (۲) تو و بلاهای اولادت را عجیب خواهد ساخت » .
 (سفر تثنیه ، ۲۸ : ۵۸ ، ۵۹) . (و اگر داور قبل از پایان ضربات تازیانه ، خواندن آیه را تمام کرده باشد) ،
 آن را تکرار میکند . بنا بریک قول دیگر ، داور این آیه را میخواند : « پس مطالب این عهد را نگاه دارید
 و آنها را بجای آورید ، تا در هر کاری که انجام میدهید کامیاب شوید » . (سفر تثنیه ، ۲۹ : ۸ یا ۹) .
 و بعد از آن این آیه را قرائت میکند : « ولی او که رحیم است گناه را عفو میکند ... » (مزامیر داود ،

۱ - در متن عبری تورات ، کلمه « بتعداد » آخرین کلمه یک آیه ، و کلمه « چهل » اولین لغت آیه بعدی آن است .

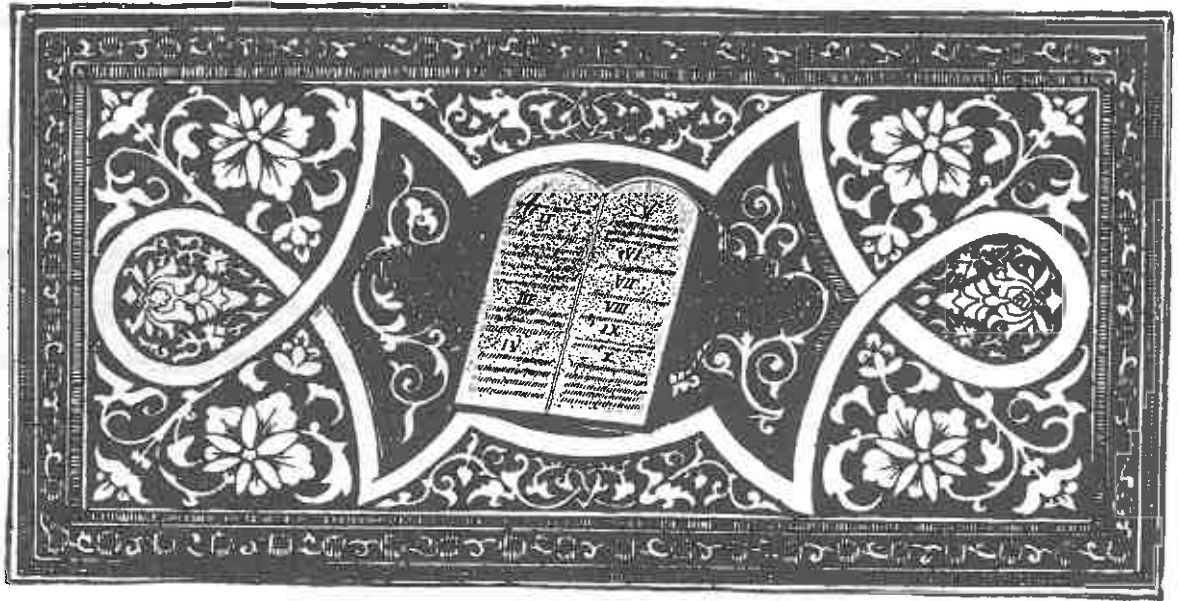
۲ - کلمه « مگا » در عبری هم بمعنی بلا و هم بمعنی ضربت است .

۷۸ : ۳۸) ، و در صورت لزوم آیه اولی را تکرار می‌کند (۱) . اگر محکوم زیر دست کسی که تازیانه را میزند بمیرد ، وی از مسئولیت قتل او مبرا است ، لکن اگر يك ضربه زیاده‌تر از حد لزوم باو بزند ، و محکوم بر اثر آن بمیرد ، زننده تازیانه بشهر پناهگاه تبعید میشود . اگر شخص محکوم (در حین تازیانه خوردن) خود را با مدفوع یا پیشاب پلید سازد ، بقیه ضربات را باو می‌بخشند () . (میشنا مکوت ، ۳ : ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴) .

در مورد بعضی از گناهان ، تورات ، این جمله را بکار میبرد : « آن جان از اسرائیل منقطع خواهد شد » . (سفر خروج ، ۱۲ : ۱۵) تلمود در این باره چنین توضیح میدهد که « منقطع شدن جان » بمعنی مردن شخص گناهکار در پنجاه سالگی است . (موعده قاطان ، ۲۸ الف) . لکن طبق قوانین دانشمندان یهود ، کسانی که گناهی کرده‌اند اگر پشیمان شوند و توبه نمایند ، باید تازیانه بخورند تا گناهشان بخشوده شود . « تمام کسانی که سزاوار آن هستند که جانشان منقطع شود ، اگر تازیانه بخورند ، از عقوبت منقطع شدن معاف خواهند شد . » (میشنا مکوت ، ۳ : ۱۵) . گناهایی نیز هست که مجازات آن « مرگ بدست خداوند » است ، و آن را بمعنی مرگ شخص گناهکار در شصت سالگی تفسیر کرده‌اند . (موعده قاطان ، ۲۸ الف) .



۱ - آیه ۸ از فصل ۲۹ سفر تثنیه و همچنین آیه ۲۸ از فصل ۷۸ مزامیر داود هر کدام دارای سیزده کلمه است . اگر قرار بر این باشد که محکوم سیزده ضربه تازیانه بخورد ، فقط آیه اول خوانده میشود ، یعنی آنکه هر کلمه آن هنگام فرود آمدن يك ضربه تازیانه ادا می‌گردد . اگر باید بیست و شش ضربه بخورد ، هر دو آیه خوانده می‌شود ، و در صورتی که تعداد ضربات ۲۹ باشد ، آیه اول تکرار میشود .



فصل یازدهم ، علم قانون .

قسمت دوم

خسارات و غرامات ، اموال یافته شده ، امانت‌داری و نگهبانی ، اجاره و استجاره ، فروش و تحویل و انتقال ، حق مالکیت از طریق مرور زمان ، قوانین وراثت .

قوانین مدنی و مالی

۱- خسارات و غرامات ،

قوانین مربوط به اختلافات و دعاوی گوناگون که چه بخاطر صدمات جانی و چه بسبب خسارات مالی و غیره ، باشد ، موضوع بحث سه رساله مهم از رسالات تلمود است ، که برترتیب بنامهای «باواقما» . Bava Ghamma . و «باوا مصیعا» . . Bava Metzia . و «باوابترا» . Bava Batatra . به ترتیب

به معنی نخستین باب ، باب وسطی و آخرین باب نامیده شده است .

رساله باوا قما درباره قوانین مربوط به خسارات و غرامات سخن میگوید . انسان بطور کلی برای صدمه و خسارتی که چه بواسطه عمل خود . و چه بواسطه آنچه که متعلق به اوست (مثلا يك حيوان) به دیگری وارد آورد ، مسئول شناخته میشود ، و مجبور است که تاوان و غرامت آن را بپردازد . حوادث و سوانحی که ممکن است از این راه اتفاق افتد ، تحت چهار عنوان طبقه بندی شده است ، و از چهار پیشامد احتمالی که در تورات بدانها اشاره شده است مشتق میشود . چهار نوع عامل اصلی خسارت هست که عبارتند از گاو (۱) (سفر خروج ، ۲۱ : ۳۵ ، ۳۶) ، چاه و چاله (سفر خروج ، ۲۱ : ۳۳ ، ۳۴) ، چرا (چریدن) (سفر خروج ۲۲ : ۴) و حریق (ماخذ فوق آیه ۵) . وجه مشترك این چهار عامل آن است که همگی آنها موجب زیان و خسارت میشوند ، و مسئولیت حراست آنها و جلوگیری از حدوث ضرر و آسیب بواسطه آنها برعهده آدمی است . از این رو اگر آسیب و خسارتی توسط یکی از این عوامل وارد آید ، کسی که باعث آن بوده است موظف به پرداخت غرامت از بهترین قسمت زمین یا اموال

خود میباشد». (میشنا با واقما، ۱: ۱). قاعده کلی که شامل همه این گونه موارد میشود بدین طرز بیان شده است: «هر چیز که من مسئولیت حراست آن را برعهده بگیرم، خود مسئول خسارتی که ناشی از آن باشد هستم و موظف به جبران آن. و اگر من موظف به جبران قسمتی از خسارتی که باعث شده است باشم، خود موظف به جبران همه آن خسارت هستم». (ماخذ فوق، ۱: ۲).

هریک از چهار عامل اصلی فوق الذکر دارای فروع و مشتقات زیادی است، که هر کدام جزء بجزء مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است و در اینجا بعضی از موارد مهم و برجسته آن را بعنوان نمونه ذکر میکنیم. درباره قوانین مربوط به خسارات ناشی از حمله و شاخ زدن گاو (یا حیوانات دیگر)، تورات برای حیواناتیکه عادت بشاخ زدن و آسیب رساندن دارند و حیوانیکه چنین عادتی را ندارد وجه تمایز و تفاوت قابل شده است (سفر خروج، ۲۱: ۲۸ تا ۳۲). حیوان رام و بیضرر را «تام» Tam. یعنی ساده یا بیگناه و حیوان سرکش را «موعاد» Muad. به معنای (حیوان کسی که قبلاً باو) اخطار شده است (۱) میخوانند. و چون دارنده حیوان از روی تجربه دریافته باشد که ناگزیر از دقت بیشتری در حراست از حیوان است و چنین نکند، بی شک مسئولیت او زیادتر، و جریمه‌ای که باو تعلق میگیرد سنگین تر خواهد بود.

دانشمندان یهود تفاوت میان تام و موعاد را گسترش داده و آن را شامل حال همه عوامل تولید خسارت نموده‌اند. «پنج عمل تحت عنوان «تام» می‌آید، و پنج عمل دیگر تحت عنوان «موعاد».

یک حیوان اهلی معمولاً برای شاخ زدن، فشار وارد آوردن، گاز گرفتن خوابیدن روی چیزی و یالگد زدن، «موعاد» محسوب نمیشود (۲) در مورد (خسارت وارده بواسطه) دندان، حیوان فقط برای خوردن چیزی که مناسب خوراک اوست «موعاد» بشمار می‌آید (۳). در باره (خسارت وارده بوسیله) پای حیوان برای شکستن و یا له کردن چیزی حین راه رفتن، «موعاد» بشمار می‌آید. (۴) گاوی که بشاخ زنی مشهور شده باشد «موعاد» است. و همین طور است وضع گاوی که در محوطه ملک شخصی یک نفر باو خسارت برساند. انسان در هر حال که باشد «موعاد» خوانده میشود. تفاوت میان «تام» و «موعاد» در این است که اگر حیوان «تام» سبب خسارتی شود، آن را می‌فروشند، و از پول فروش حیوان نصف خسارت را می‌پردازند. ولی اگر یک حیوان «موعاد» خسارتی وارد آورد، صاحبش باید تمام خسارت را با بهترین قسمت اموال خود جبران کند. (میشنا با واقما، ۱: ۴). موضوع «موعاد» بشمار آمدن انسان قابل توجه است، و در سخن زیر توضیح بیشتری در این باره داده شده است: «انسان همواره «موعاد» محسوب میشود، چه از روی سهو عمل کند و چه عمداً، چه بیدار باشد و چه در خواب». (۲، ۶). یعنی آنکه ماجرا هر چه باشد، انسان باید بابت خسارتی که وارد می‌آورد، غرامت

۱ - «موعاد» را چنین تعریف کرده‌اند: گاوی که در ظرف سه روز سه بار شاخ زده، و بصاحبش اخطار کرده باشند که مراقب او باشد و از شرارت او جلوگیری نماید. «تام» گاوی است که در ظرف سه روز هیچ شاخ زده باشد. یکی از دانشمندان عامل زمان را نادیده گرفته، و گاوی را که سه بار شاخ زده باشد «موعاد» میخواند، و «تام» گاوی را میداند که اگر کودکی باو دست بزند و باوی بازی کند، او را شاخ زنند. (میشنا با واقما، ۲: ۴)

۲ - مگر این که این کار را سه بار کرده باشد.

۳ - «اگر میوه یا سبزی بخورد، «موعاد» است. ولی اگر پارچه و لباس بخورد، «موعاد» محسوب نمیشود». (میشنا با واقما، ۲: ۲).

۴ - ولی اگر حین راه رفتن، سنگها را با پای خود لگد کند، و آنها از زیر پای او جسته و سبب شکستن چیزی شوند، آن حیوان «موعاد» نیست، و صاحبش فقط نصف تاوان خسارت وارده را می‌پردازد. (میشنا با واقما، ۲: ۱).

کامل پردازد .

قوانین مربوط به خسارت وارده بواسطه گودال (چاه و چاله) از این قرار است: « اگر کسی گودالی را در ملك شخصی و خصوصی حفر کند و دهانه آن را در معبر عام قرار دهد و یا بالعکس ، و یا گودالی را در ملك شخصی و خصوصی حفر کند و دهانه آن را در ملك خصوصی دیگری باز نماید ، مسئول (خسارات وارده بواسطه آن گودال) است . اگر کسی گودالی را در معبر عام حفر کند ، و گاو یا درازگوشی در آن بیفتد و بمیرد ، موظف بجبران خسارت وارده است . گودال حفر شده چه مدور باشد ، چه دراز و باریک ، چه مسقف ، چه خندقی شکل و چه دارای مقطعی سه گوش ، حکم همه یکسان است و مسبب آن مسئول خسارت وارده است . اگر چنین است پس چرا تورات کلمه « گودال » را بکار برده است ؟ چون میخواهد این نکته را بفهماند ، همانگونه که يك گودال باید (لا اقل) بعمق ده قبضه باشد تا باعث مرگ کسی که در آن می افتد بشود ، همانطور هر حفرة دیگری نیز باید دست کم بعمق ده قبضه باشد ، تا سبب فوت کسی که در آن سقوط میکند بشود . اگر عمق گودالی کمتر از ده قبضه بود ، و گاو یا درازگوشی در آن افتاد و مرد ، (کسی که آن حفره را حفر کرده است) از پرداخت غرامت معاف است . لکن اگر آن حیوان آسیبی دید و مجروح شد ، او باید تاوان آن را پردازد . (۵ ، ۵) .

درباره خسارتی که از چریدن چهارپایان در زمین دیگران وارد میشود ، چنین گفته اند : « اگر کسی گوسفند یا بزى را در آغل کرد و در آغل را خوب بروی او بست ، و معذالك حیوان خارج (و یا چریدن در زمین دیگران) باعث خسارت شد ، آن شخص مسئول نیست . لکن اگر در را خوب بر روی حیوان بست ، و خارج شد و خسارت رسانید ، آن کس مسئول است . اگر شبانگاه رخنه‌ای در دیوار آغل پدید آمد ، و یا دزدان و راهزنان رخنه‌ای در آن ایجاد کردند ، و حیوان از آنجا خارج و سبب خسارت گردید ، صاحب حیوان از پرداخت تاوان معاف است . اگر دزدان حیوان را از آغل خارج کنند ، آنها ملزم به پرداخت تاوان خسارت وارده هستند . »

« اگر او حیوان را در آفتاب گذاشت (۱) ، و یا آن را بدست يك کر و لال ، يك ناقص العقل و یا کودک خردسال سپرد ، و حیوان خارج شد و سبب خسارت گردید ، خود صاحب حیوان مسئول است . ولی اگر حیوان را بدست چوپانی سپرد ، مسئولیت بعهده چوپان است . اگر حیوان (از معبر عام) در باغچه‌ای (که در سطحی پائین تر قرار داشت) افتاد و از محصولات آن باغچه خورد ، صاحبش بابت آنچه که وی خورده است غرامت میپردازد (و نه برای خسارات دیگر) . ولی اگر حیوان بطور عادی (بدون آنکه بیفتد) بیباغچه فرود آمد و خسارت وارد آورد ، صاحبش بابت آنچه که خسارت رسانده است تاوان میپردازد . »

« اگر کسی محصول خود را در کشتزار دوستش بدون کسب اجازه از او توده کرد ، و حیوان متعلق بمالك کشتزار آن را خورد ، صاحب زمین مسئول خسارت وارده نیست . و اگر از آن توده محصول آسیبی بر حیوان رسید ، صاحب محصول مسئول آن است . و اگر او محصول خود را با اجازه صاحب زمین توده کرده باشد ، مالك کشتزار مسئول خسارت وارده از جانب حیوانش بر توده محصول است . » (۳ ، ۲ ، ۱ ، ۶) .

۱- ولو اینکه در آغل باشد . زیرا که گرمای آفتاب باعث خواهد شد که حیوان هرطور شده خود را از آغل خارج کند .

درباره خسارت وارده از آتش‌سوزی، قانون‌چنین می‌گوید: «اگر شخصی مواد مولد حریق را بتوسط کر و لال، شخص ناقص‌عقل و یا کودك خردسال بجائی بفرستد (و بر اثر این کار آتش‌سوزی ایجاد شود)، او از مجازات آدمیان معاف است، لکن از جانب خداوند عقوبت خواهد دید (۱). اگر مواد تولیدکننده آتش‌سوزی را توسط فرد با شعور بجائی بفرستد، شخص اخیر مسئول خسارات وارده است. اگر يك نفر آتش را بیاورد، و در پی او شخص دیگری سوخت و یا هیزم را فراهم کند، شخص اخیر مسئول خسارات وارده از آتش‌سوزی حاصله است. ولی اگر کسی سوخت یا هیزم را آماده کند، و در پی او شخص دیگری آتش را بیاورد، آورنده آتش مسئول است. اگر سوم شخص بیاید و آتش را شعله‌ور کند، او مسئول است. لکن اگر باد سبب شعله‌کشیدن آتش شود، هیچکدام از آنها مسئول نیستند» (۶، ۷).

چنانچه جرقه‌ای از زیر پتك آهنگر بجهد و سبب خسارت گردد، آهنگر مسئول آن است. اگر شتری که بار آن کتان است از معبر عام بگذرد، و در حین عبور شتر، قسمتی از کتانها داخل دکانی شده و بر اثر برخورد با چراغ دکاندار آتش بگیرد و باعث سوختن ساختمان شود، صاحب شتر مسئول خسارات وارده است. اما اگر دکاندار چراغش را بیرون از دکان گذاشته باشد، آنوقت خود او مسئول است. ربی یهودا گفت: اگر این چراغ مال جشن حنوکا (۲) باشد، دکاندار مسئول نیست» (۶، ۷).

نیمه دوم رساله باوقما درباره خسارات و آسیب‌هایی که جنبه جنائی دارد، و بر اثر دزدی، حمله و راهزنی ایجاد میشود بحث‌میکند. در مورد مجازات سرقت، تورات از چند حالت مختلف سخن می‌گوید، و تاوان خسارت گاهی دو یا چهار و یا پنج برابر قیمت شیئی مسروقه است. (سفر خروج، ۲۱: ۳۷ و ۲۲: ۳، ۶، ۸). درباره این اختلافات، شرح و توجیه جالبی در تلمود آمده است. «شاگردان ربان یوحانان بن‌زکای از وی پرسیدند: چرا تورات مجازات يك دزد را (که بخاطر دزدیدن يك گاو یا يك گوسفند باید چهار یا پنج برابر قیمت آن جریمه‌پیردازد)، از مجازات يك غاصب (که باید فقط آنچه را که بزور گرفته است و یا بهای آن را بصاحبش مسترد دارد) شدیدتر معین کرده است؟ در پاسخ ایشان گفت: زیرا غاصب لااقل احترام بنده (یعنی انسان) را با احترام اربابش (یعنی خداوند) برابر دانست. (چون او عمل غصب را آشکارا و با دست بلند انجام داد، و نه از خداوند ترسید و نه از بندگان او). لکن دزد احترام خداوند را با احترام بندگانش برابر ندانست، (چونکه او از ترس بندگان خداوند، دزدی خود را در خفا انجام داد، اما از خداوند که ناظر اعمال او بود نهراسید)، و با این عمل خود چنین وانمود کرد، که گوئی دیدگان خداوند کارهای او را نمی‌بینند، و گوش او سخنان وی را نمیشنود» (باوقما، ۷۹ ب).

دو علت ذکر شده است که چرا دزد باید برای گاوی که دزدیده‌است پنج‌گاو (یا معادل قیمت) بصاحب آن بدهد، و در عوض گوسفندی که سرقت کرده‌است چهارگوسفند (یا برابر بهای آنرا) جریمه دهد: «ربی مثیر گفت بنگر که مقام و مرتبت کارچه عالی است. برای دزدی يك گاو که دزد آن را از کار باز داشت (و صاحبش را از نتیجه کار آن محروم ساخت)، سارق پنج‌گاو باید بدهد. ولی در مورد سرقت يك گوسفند که کاری نداشته‌است که از آن بازماند، دزد چهارگوسفند پس میدهد. ربان یوحانان

۱ - یعنی او اخلاقاً و وجداناً مسئول و مقصر است و نه قانوناً.

۲ - جشن حنوکا یا جشن چراغانی بیاد بود پیروزیهای یهودا مگابی در جنگهایش با یونانیان و برقرار شدن مجدد آیین عبادت در معبد بیت‌همقدس برگزار میشود. این یادبود را از شب بیست و پنجم ماه کیسلو بعد مدت هشت شب متوالی باروشن کردن چراغهایی که طبق قانون باید در محلی کاملاً مرئی گذاشته شود جشن میگیرند.

بن‌زکای گفت: بنگر که عزت و احترام آدمی چه بسیار است، گاو که با پای خود راه می‌رود، اگر دزدی آنرا بدزدد، در ازای آن پنج‌گاو جریمه می‌دهد. اما گوسفند که به آسانی با پای خود همراه دزد نمی‌رود، و سارق مجبور می‌شود آن را بر دوش خود حمل کند (و از این رو به عزت و وقارش لطمه وارد می‌آید)، بابت آن چهار گوسفند بصاحبش می‌دهد». (مأخذ فوق).

برخی از مواد مربوط بقانون فوق چنین است: «مجازات دو برابر غرامت دادن، از مجازات چهار برابر یا پنج برابر تاوان دادن فراوان‌تر است و بیشتر پیش می‌آید. زیرا مجازات اولی هم در مورد دزدی موجودات جاندار اجرا می‌شود و هم در مورد اشیاء بی‌جان، در صورتی که دومی فقط در مورد سرقت گوسفند یا گاو عملی می‌گردد. (سفر خروج، ۲۱: ۳۷). اگر کسی از يك دزدچیزی را که او دزدیده است سرقت کند، برای این دزدی غرامت دو برابر نمی‌پردازد. و همین‌طور کسی که از يك دزد گوسفند یا گاوی را که او سرقت کرده است بدزدد و سپس آن را ذبح کند یا بفروشد، تاوان چهار یا پنج برابر نمی‌پردازد».

«اگر دو شاهد گواهی دادند که او (گوسفند یا گاوی را) دزدیده است، و همان دو شاهد یا دو شاهد دیگر شهادت دادند که او گوسفند یا گاو را ذبح کرده یا آنرا فروخته است، او جریمه چهار برابر (برای گوسفند)، و تاوان پنج برابر (برای گاو) می‌پردازد. اگر گوسفند یا گاوی را در شب یا روز شنبه دزدید و فروخت، و یا آنرا برای بت‌پرستی دزدید و فروخت، و یا در روز کیبور (کفاره) آنرا دزدید و ذبح کرد، و یا آنکه گوسفند یا گاو متعلق پیدر خود را دزدید و ذبح کرد یا فروخت، و پس از آن پدرش فوت کرد، یا آنکه گوسفند یا گاوی را ربود و آن را ذبح کرد، و بعد از ذبح وقف معبد بیت همیقداش نمود، در تمام موارد فوق غرامت چهار برابر (برای گوسفند) و یا پنج برابر (برای گاو) می‌پردازد. اگر گوسفند یا گاوی را دزدید، و جهت مصرف درمانی یا برای خوراک دادن به سگان آن را ذبح کرد یا آنکه آن را ذبح کرد و معلوم شد که گوشت آن حیوان طبق قانون مذهبی قابل خوردن نیست، یا آنکه آنرا بغیر از عنوان قربانی در صحن معبد بیت همیقداش ذبح نمود، در کلیه موارد فوق باید غرامت چهار یا پنج برابر بپردازد. ربی شیمعون او را برای دو مورد آخری مجرم نمی‌شمارد».

«اگر دو شاهد شهادت دادند که او (گوسفند یا گاوی را) دزدیده است. و فقط يك شاهد گواهی داد که آن را ذبح کرده یا فروخته است، یا آنکه خود اقرار به ذبح یا فروش حیوان کرد، فقط غرامت دو برابر می‌پردازد، و نه تاوان چهار یا پنج برابر. اگر گوسفند یا گاوی را شنبه دزدید و ذبح کرد، یا آنکه آنرا برای بت‌پرستی دزدید و ذبح کرد، و یا آنکه گوسفند یا گاو متعلق پیدرش را دزدید و پدرش فوت کرد و پس از آن حیوان دزدیده شده را ذبح کرد یا فروخت، و یا آنکه حیوان را دزدید و آنرا وقف معبد بیت همیقداش نمود و سپس آنرا ذبح کرد یا فروخت، در همه این موارد فقط غرامت دو برابر می‌پردازد، و نه تاوان چهار یا پنج برابر». (میشنا باواقما، ۷: ۱، ۲، ۴).

بابت صدمه و آسیبی که بر اثر ضرب و جرح بر کسی وارد شود، صدمه رساننده موظف به پرداخت پنج‌گونه غرامت است. «کسی که بهمنوع خود صدمه و آسیبی میرساند، محکوم به پرداخت پنج نوع تاوان است: تاوان صدمه بدنی، تاوان درد و رنجی که شخص آسیب دیده تحمل کرده است، مخارج دوا و درمان او، غرامت ضرر روزهائی که بر اثر این صدمه از کار خود بازمانده است و تاوان خجالتی که کشیده است (بواسطه معیوب و یا ناقص‌العضو شدن). تاوان صدمه بدنی چگونه است؟ اگر آسیب رساننده چشم کسی را کور کرد، دستش را قطع نمود و یا پایش را شکست، فرض می‌کنند، که مصدوم غلامی است که

میخواهند او رادر بازار برده‌فروشان بعلامی بفروشند، و تخمین میزنند که اگر این صدمه را نخورده بود به چه قیمت بفروش میرفت و اکنون با این نقص عضو چقدر ارزش دارد، (و ضارب این تفاوت دو قیمت را بعنوان تاوان صدمهٔ بدنی بمصدوم میپردازد). تاوان درد و رنج را بدینگونه برآورد میکنند: اگر آسیب‌رساننده قسمتی از بدن همنوع خود را با سیخ یا با میخ داغ سوزانیده باشد، ولو اینکه این کار را روی ناخن (دست یا پای) او انجام داده باشد که در چنین محلی زخم و جراحی تولید نمیشود، تخمین میزنند که شخص دیگری که همردیدف شخص مصدوم است با گرفتن چه مبلغی حاضر است چنین درد و رنجی را تحمل کند. دربارهٔ مخارج دارو و درمان، اگر آسیب‌رساننده همنوع خود را مضروب و مجروح کرده باشد، بایستی هزینهٔ دوا و درمان ویرا بپردازد. هرگاه در جای زخم ورم و تاول تولید شود، اگر این ورم و تاول بر اثر همان زخم حاصل شده باشد، ضارب مسئول (درمان آن) است. لکن اگر بر اثر آن زخم تولید نشده باشد، ضارب مسئول آن نیست. اگر زخم خوب شد و دوباره عود کرد، بار دیگر خوب شد و باز هم عود نمود، ضارب موظف بپرداخت هزینهٔ معالجهٔ اوست. ولی اگر زخم کاملاً شفا یافت و پس از مدتی دوباره ظاهر شد، ضارب دیگر مسئول معالجه آن نیست (چون ممکن است که بی‌مبالاتی شخص مصدوم باعث عود زخم شده باشد). برای برآورد زیان ایامی که مضروب از کار خود بیکار شده است، فرض میکنند که او نگهبان جالیز خیار (۱) بوده است (و مزدکار او را مزد روزانهٔ چنین نگهبانی حساب میکنند)، زیرا که مضروب بهای دست یا پای خود را قبلاً دریافت داشته است. مبلغ تاوان خجالت‌زدگی بستگی بشأن و مقام خجالت‌دهنده و خجالت‌کشنده دارد. (میشنا باوقما، ۸: ۱).

دربارهٔ تاوان خجالت‌زدگی، در میشنا چنین آمده است: «اگر کسی همنوع خود را (با مشت) بزند، يك سلح. Selaa. بابت تاوان خجالت‌زدگی باو میدهد. طبق يك نظریه دیگر، مبلغ این تاوان يك مانه. Maneh. (۲) است. اگر بصورتش سیلی بزند، بابت تاوان خجالت‌زدگی دویست زوز (دو مانه) باو میدهد. اگر سیلی را با پشت دست بزند، مبلغ غرامت بچهارصد زوز (چهار مانه) بالغ میگردد. اگر گوش او را بکشد، مویش را بکند، یا بر او آب‌دهان بیندازد و آب دهانش بر صورت یا بدن او بیفتد، و یا جامه‌اش را از تنش بیرون کند، و یا آنکه سر زنی رادر بازار و معبر عام برهنه سازد، باید چهارصد زوز بعنوان تاوان خجالت‌زدگی بپردازد. همهٔ اینها به حیثیت کسی که باو توهین شده است بستگی دارد. اما ربی‌عقیوا گفت: حتی بفقراى اسرائیل آنچنان بنظر احترام مینگرند، که گوئی ایشان مردانی اصیل و آزاده بوده‌اند که بر اثر حوادث روزگار ثروت خود را از دست داده‌اند. زیرا همگی آنان فرزندان ابراهیم اسحق و یعقوب هستند». (میشنا باوقما، ۸: ۶).

دربارهٔ صدمات و آسیب‌های بدنی و نقص اعضاء، تلمود قانون «عضو در عوض عضو» را که در تورات آمده است مورد بحث و تفسیر قرار داده است. دانشمندان یهود این تفسیر و تعبیر را که اگر شخصی بهمنوع خود صدمهٔ بدنی وارد آورد و یکی از اعضای او را ناقص کرد باید همان عضو خود او ناقص گردد، بشدت رد میکنند، و اظهار میدارند که در چنین مواردی شخص آسیب‌رساننده باید بابت آسیبی که بهمنوع خود وارد آورده است تاوان پولی بپردازد. «چشم در عوض چشم». (سفر خروج، ۲۱: ۳۴)،

۱ چنین نگهبانی میتواند يك دست و يالنگ باشد.

۲ - سلح سکه‌ای از نقره بود که چهار زوز ارزش داشت، و ارزش آن با بهای يك شقل مقدس یا دو شقل معمولی برابر بود.

مانه عبارت از یکصد زوز بود.

بمعنی پرداخت تاوان پولی است. آیا تو قبول داری که مقصود کلمات فوق پرداخت غرامت نقدی است، یا اینکه میگوئی، اگر کسی چشم ممنوع خود را کور کرد، باید در عوض چشم خود او را کور کنند؟ تو خود بگو اگر چشم ضارب بزرگ بود و چشم مضروب کوچک (یا بالعکس)، در این صورت چگونه میتوان دستور تورات را که گفته است «چشم در عوض چشم» اجرا نمود؟... یا اینکه فرض کنیم يك نابینا چشم ممنوع خود را کور کرد، یا يك دست بریده دست رفیق خود را برید، و یا يك لنگ، شخص دیگری را لنگ کرد، در این صورت چگونه ممکن خواهد بود که دستور تورات که فرموده است «چشم در عوض چشم» عیناً اجرا شود؟ در حالی که تورات اعلام داشته است: «شما يك قانون خواهید داشت» (سفر لاویان، ۲۴: ۲۲)، یعنی قانونی که برای همگی شما مساوی و یکسان باشد». (۱) (باوقما، ۸۳، ب و ۸۴ الف).

آخرین موضوع جنحه‌ای که درباره آن در رساله باوقما سخن رفته است، مربوط به دزدی و غصب اموال دیگران است، که بدین گونه مورد بحث قرار گرفته است: «اگر کسی چوب متعلق ب دیگری را سرقت یا غصب کرد و آن را بصورت ظرف یا اثاثه‌ای در آورد، و یا پشم دزدید یا غصب کرد و از آن جامه ساخت، بهای آنچه را که غصب کرده است، یعنی بهای چوب یا پشم خام را میپردازد. اگر ماده گاو آبستنی را سرقت کرد و آن دام در خانه او زائید، یا گوسفند پشم‌داری را دزدید و سپس پشم آنرا چید، بهای ماده گاوی را که در شرف زائیدن است، و یا قیمت گوسفندی را که آماده برای پشم چینی است بصاحبش میپردازد (۲). اگر ماده گاوی را سرقت کرد، و در زمانی که حیوان در اختیار او بود آبستن شد و زائید، و یا گوسفندی را دزدید و آن دام در خانه او پر پشم شد و او پشمش را چید بهای گاو یا گوسفند را طبق قیمتی که در ساعت دزدیده شدن داشته است میپردازد. قانون کلی چنین است: همه سارقین و غاصبین، بهای آنرا که دزدیده یا غصب کرده‌اند، طبق قیمتی که در ساعت دزدی یا غصب داشته‌است میپردازند».

«اگر کسی حیوانی را دزدید و آن حیوان در اختیار او پیر شد، یا غلامانی سرقت کرد و آنان در خانه او سالخورده شدند، بهائی را میپردازد که ایشان در زمان سرقت داشته‌اند. لکن ربی میسر گفت، که در مورد غلامان، سارق یا غاصب بصاحب آنها میگوید: اینک مال تو در جلوی تو است (و آنرا با خود ببر). اگر او سکه‌ای را از کسی بسرقت برد و آن سکه ترك برداشت، یا میوه‌هایی را دزدید و آن میوه‌ها فاسد شد، و یا شراب دزدید و آن شراب ترش شد، همان بهائی را که هنگام وقوع سرقت داشته‌اند بصاحبشان میپردازد». (میشنا باوقما، ۹: ۲۶۱).

۲- اموال یافته شده

در رساله باوامصیعا مسائل بسیاری درباره اکتساب و انتقال اموال مطرح شده است، که اصول و نکات مهم آن ذیلا و در قسمت‌های بعدی نقل میشود. حالت اول مربوط ب مالکیت يك شیئی یافته شده است که صاحبش برای پس گرفتن آن خود را نشان نمیدهد. دو تن (بدادگاه می‌آیند و) جامه‌ای

۱ - بنابراین چون قانون «چشم در عوض چشم» همانطور که دیدیم همیشه ممکن نیست که بطور عادلانه و عیناً اجرا شود، لذا اصطلاح فوق باید تفسیر دیگری داشته باشد تا همواره بتوان آن را منصفانه و در هر مورد و درباره هر کس انجام داد، و این جز با تفسیر «پرداخت تاوان نقدی» امکان پذیر نیست.

۲ - بهای گوساله گاو یا پشم گوسفند را نمیپردازد برای آنکه زحمت توجه از ماده گاو آبستن و چیدن پشم گوسفند را متحمل

را با هم به دست گرفته‌اند. یکی از آنها ادعا میکند «من آن را یافته‌ام (و این جامه بمن میرسد)، و دیگری نیز میگوید که «من آنرا پیدا کرده‌ام» (و بمن تعلق دارد)، یا اینکه یکی از آنها میگوید: «(این جامه‌ها من خریدهام) و متعلق به من است»، و دیگری نیز مدعی است که «(جامه را من خریدهام و) تماماً متعلق به من است»، در هر دو صورت هر کدام از آنها باید سوگند یاد کند که کمتر از نصف جامه باو تعلق ندارد (۱)، و آنوقت یا خود جامه را نصف میکنند (اگر ممکن باشد)، یا بهای آنرا، (و هر کدام نیمی از آن را بر میدارند). اگر یکی از آنها بگوید: «همه جامه از آن من است»، و دیگری بگوید: «نیمی از آن مال من است»، اولی باید سوگند یاد کند که حق او کمتر از سه چهارم جامه نیست، و دومی نیز باید قسم بخورد که حق او کمتر از یک چهارم آن نیست، و آنوقت اولی سه چهارم و دومی یک-چهارم جامه یا بهای آن دریافت میدارد. (۲).

«اگر دو تن بر یک حیوان سوار باشند، یا آنکه یکی سوار باشد و دیگری آن را براند (۳)، و هر دو اظهار کنند: «این حیوان کلاً متعلق به من است»، هر یک از ایشان باید سوگند یاد کند که حق او کمتر از نصف آن حیوان نیست، و آنوقت ایشان (بهای) آنرا میان خود تقسیم میکنند. در صورتی که دو نفرشان تصدیق کنند (که هر دو در یک دم آن را بمالکیت خود در آورده‌اند)، و یسا شاهدهی در این باره داشته باشند، ایشان بدون یاد کردن سوگند بهای آن را میان خود تقسیم میکنند.» «اگر شخصی که سوار بر یک حیوان است شیئی گم شده‌ای را در راه پیدا کند و بدوست خود بگوید: «آن را بمن بده»، و دوستش آن شیئی را بلند کند و بگوید: «من مالک آن شدم»، ادعای او معتبر و با ارزش است. ولی اگر آن را بردارد و بدوست خود بدهد و سپس بگوید: «من مالک آن شدم»، ادعای او اعتبار و ارزش ندارد. (۴).

«اگر شخصی شیئی مفقود را در راه ببیند و خود را روی آن بیاندازد، و دیگری بیاید و آن را تصرف کند، آن شیئی مال دومی است.» (۵).

«شیئی که بواسطه پسر یا دختر صغیر کسی، بوسیله غلام و کنیز غیر یهودی او، و یا بواسطه زوجه او یافته شود، بخود آن کس تعلق دارد. اما شیئی که بوسیله پسر یا دختر بالغ کسی، بواسطه غلام یا کنیز یهودی او، و یا بواسطه زوجه مطلقه‌اش (حتی اگر هنوز مهریه و صداق خود را دریافت نکرده باشد) یافته شود، به یابنده آن تعلق دارد.» (میشنا باوامصیا ۱: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵).

این اصل که میگوید: «یافتن یک شیئی، تملک آن است»، در صورتی تحقق می‌یابد، که مالک اصلی از باز یافتن آن مأیوس بشود. از این رو، یابنده یک شیئی موظف است اعلان کند که چیزی را یافته

۱ - از او نمیخواهند که سوگند یاد کند که همه جامه از آن اوست، چون که همه جامه را به او نخواهند داد. همین‌طور از او درخواست نمیکنند که قسم بخورد که نیمی از آن مال اوست، زیرا چنین سوگندی مقایر با ادعای اولیه اوست. مفهوم ضمنی این سوگند از این قرار است: «من هنوز ادعا دارم که تمام جامه متعلق به من است. ولی بادر نظر گرفتن ادعای طرف، من سوگند یاد میکنم که کمتر از نیم آن حق من نیست.»

۲ - در واقع دعوا روی نیمی از جامه است، زیرا شخص دوم فقط مدعی مالکیت همین مقدار است. درباره این نصف جامه که مورد دعوی طرفین است همان حکمی را صادر میکنند که در حالت اول یعنی در وقتی که همه جامه مورد ادعای طرفین بود صادر شد. ۳ - برای اثبات حق مالکیت درباره یک شیئی یافته شده، یابنده باید عملی را که نشان دهنده مالکیت یا تصرف است درباره آن اجرا کند. در اینجا، سوار بودن بر حیوان و یا راندن آن دلیل تصرف و مالکیت است.

۴ - زیرا بآوردن آن شیئی بدوست خود، عملاً تصدیق کرده است که در این مورد دوستش نماینده وی بوده است، و بنابراین نمیتواند حقی برای خود ادعا کند.

۵ - خود را روی یک شیئی انداختن، دلیل آن نیست که آن شیئی بمالکیت شخص درآمده است.

است ، تا صاحب آن آمده ، و با ارائه نشانی های لازم شیئی گمشده خود را دریافت دارد . لکن اگر شیئی یافته شده دارای نشانی های مشخصی نباشد تا بتوان با آن صاحب واقعی آنرا شناخت ، یا آنکه شیئی در جائی یافته شود که نتوان آن مکان را بعنوان علامت مشخصی برای آن شیئی دانست ، آنوقت است که یابنده بلامانع مالک آن شیئی میشود .

«بعضی از اشیاء یافته شده از همان لحظه پیدا شدن بمالکیت یابنده در می آیند ، و درباره برخی دیگر باید آگهی داد (تا شاید صاحب اصلی آن مراجعه کند) . اشیائی که از همان لحظه یافته شدن بمالکیت یابنده در می آید از این قبیل است . میوه های پراکنده ، سکه های پراکنده ، بافه های کوچک غلات که در معبر عام افتاده باشند ، گرده های انجیر فشرده شده ، نان نانویان ، ماهی هایی که با نخ بهم بسته شده باشند ، قطعات گوشت ، دسته های پشم خام ، دسته های الیاف کتان ، و دسته های پشم که برنگ ارغوانی ملون شده باشند . بنا به اعتقاد ربی مئیر ، همه این اشیاء و مواد اگر یافته شوند ، به یابنده تعلق دارد . (۱) .

ولکن ربی یهودا میگوید : هر چه که دارای علامتی مشخص بوده ، و با اشیاء نظیر خود فرق داشته باشد ، یابنده باید درباره آن آگهی دهد . فی المثل ، اگر کسی یک گرده انجیر فشرده شده بیابد که در آن قطعه ای از سفال باشد و یا قرص نانی پیدا کند که در میان آن سکه های پول یافت گردد» .

« درباره پیدا کردن این اشیاء ، باید آگهی داد : میوه هایی که درون ظرفی باشد ، ظروف خالی ، سکه هایی که در کیسه یا کیفی باشد ، کیسه و کیف خالی ، توده ای از میوه ، کومه ای از سکه ها ، سه سکه که روی هم قرار گرفته باشد ، بافه های کوچکی از غلات که در ملک شخصی کسی افتاده باشد ، گرده های نان خانگی ، دسته های پشمی که از کارخانه آورده باشند ، کوزه های شراب و کوزه های روغن» . (۲) (میشنا باوامصیعا ، ۲ : ۱ ، ۲) .

« اگر کسی شیئی را در دکانی بیابد ، آن شیئی متعلق به او میشود (۳) . اگر آن شیئی میان پیشخوان دکاندار پیدا شود ، مالک آن خود صاحب مغازه است . اگر کسی چیزی را جلو (میز یا پیشخوان) صراف بیابد ، آن شیئی بخود او تعلق دارد . اگر آن شیئی بین پیشخوان (که سکه ها را روی آن میگذارند تا در معرض دید مشتریان قرار گیرد) و صراف پیدا شود ، متعلق به خود صراف است . اگر کسی از دیگری میوه خرید ، یا اینکه دوستش برای او میوه فرستاد ، و او در میان میوه ها سکه پول یافت . آن سکه متعلق بخود او است لکن اگر سکه در چیزی بسته شده باشد . باید درباره پیدا شدن آن آگهی دهد (تا صاحب آن پیدا شود)» . (۲ ، ۴) .

« یابنده یک شیئی تا چه مدت موظف است درباره آن شیئی آگهی دهد ؟ تا وقتی که همسایگانش از موضوع پیدا شدن آن شیئی مطلع گردند . این عقیده ربی مئیر است . لکن ربی یهودا میگوید : تا آنکه سه عید (پسخ ، شاعوت و سوکوت) متوالیاً فرا رسند (۴) . و هفت روز نیز از پایان آخرین عید بگذرد ، تا کسانی که از آگهی مطلع میشوند سه روز وقت داشته باشند تا بخانه خود بروند (۵) ، و

۱ - زیرا که این اشیاء دارای علامت مشخصی نیستند نا صاحب آنها بتواند بوسیله آن علامت مالکیت خود را اثبات کند .

۲ - این اشیاء همگی علامت مشخصی دارند ، که بواسطه آن میتوان مالک واقعی را شناخت .

۳ - با احتمال این شیئی را یکی از مشتریان دکان تم کرده است ، و در دکانی که محل تردد عموم است ، امیدی باینکه مالک اصلی آن شیئی معلوم شود نیست .

۴ - چون در این سه عید همه یهودیان برای زیارت و قربانی بردن در اورشلیم گرد می آیند .

۵ - و در خانه جستجو کنند و ببینند آیا آن شیئی از ایشان تم شده است یا نه .

را با هم به دست گرفته‌اند. یکی از آنها ادعا میکند «من آن را یافته‌ام (و این جامه بمن میرسد)، و دیگری نیز میگوید که «من آنرا پیدا کرده‌ام» (و بمن تعلق دارد)، یا اینکه یکی از آنها میگوید: «(این جامه‌ها من خریدهام) و متعلق به من است»، و دیگری نیز مدعی است که «(جامه را من خریدهام و) تماماً متعلق به من است»، در هر دو صورت هر کدام از آنها باید سوگند یاد کند که کمتر از نصف جامه باو تعلق ندارد (۱)، و آنوقت یا خود جامه را نصف میکنند (اگر ممکن باشد)، یا بهای آنرا، (و هر کدام نیمی از آن را بر میدارند). اگر یکی از آنها بگوید: «همه جامه از آن من است»، و دیگری بگوید: «نیمی از آن مال من است»، اولی باید سوگند یاد کند که حق او کمتر از سه چهارم جامه نیست، و دومی نیز باید قسم بخورد که حق او کمتر از یک چهارم آن نیست، و آنوقت اولی سه چهارم و دومی یک-چهارم جامه یا بهای آن دریافت میدارد. (۲).

«اگر دو تن بر یک حیوان سوار باشند، یا آنکه یکی سوار باشد و دیگری آن را براند (۳)، و هر دو اظهار کنند: «این حیوان کلاً متعلق به من است»، هر یک از ایشان باید سوگند یاد کند که حق او کمتر از نصف آن حیوان نیست، و آنوقت ایشان (بهای) آنرا میان خود تقسیم میکنند. در صورتی که دو نفرشان تصدیق کنند (که هر دو در یک دم آن را بمالکیت خود در آورده‌اند)، و یا شاهدی در این باره داشته باشند، ایشان بدون یاد کردن سوگند بهای آن را میان خود تقسیم میکنند.» «اگر شخصی که سوار بر یک حیوان است شیئی گم شده‌ای را در راه پیدا کند و بدوست خود بگوید: «آن را بمن بده»، و دوستش آن شیئی را بلند کند و بگوید: «من مالک آن شدم»، ادعای او معتبر و با ارزش است. ولی اگر آن را بردارد و بدوست خود بدهد و سپس بگوید: «من مالک آن شدم»، ادعای او اعتبار و ارزشی ندارد.» (۴).

«اگر شخصی شیئی مفقود را در راه ببیند و خود را روی آن بیاندازد، و دیگری بیاید و آن را تصرف کند، آن شیئی مال دومی است.» (۵).

«شیئی که بواسطه پسر یا دختر صغیر کسی، بوسیله غلام و کنیز غیر یهودی او، و یا بواسطه زوجة او یافته شود، بخود آن کس تعلق دارد. اما شیئی که بوسیله پسر یا دختر بالغ کسی، بواسطه غلام یا کنیز یهودی او، و یا بواسطه زوجة مطلقه‌اش (حتی اگر هنوز مهریه و صداق خود را دریافت نکرده باشد) یافته شود، به یابنده آن تعلق دارد.» (میشنا باوامصیعا ۱: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵).

این اصل که میگوید: «یافتن یک شیئی، تملک آن است»، در صورتی تحقق می‌یابد، که مالک اصلی از باز یافتن آن مأیوس بشود. از این رو، یابنده یک شیئی موظف است اعلان کند که چیزی را یافته

۱ - از او نمیخواهند که سوگند یاد کند که همه جامه از آن اوست، چون که همه جامه را به او نخواهند داد. همین‌طور از او درخواست نمیکنند که قسم بخورد که نیمی از آن مال اوست، زیرا چنین سوگندی مفایر با ادعای اولیه اوست. مفهوم ضمنی این سوگند از این قرار است: «من هنوز ادعا دارم که تمام جامه متعلق به من است. ولی بادر نظر گرفتن ادعای طرف، من سوگند یاد میکنم که کمتر از نیم آن حق من نیست.»

۲ - در واقع دعوا روی نیمی از جامه است، زیرا شخص دوم فقط مدعی مالکیت همین مقدار است. درباره این نصف جامه که مورد دعوی طرفین است همان حکمی را صادر میکنند که در حالت اول یعنی در وقتی که همه جامه مورد ادعای طرفین بود صادر شد. ۳ - برای اثبات حق مالکیت درباره یک شیئی یافته شده، یابنده باید عملی را که نشان دهنده مالکیت یا تصرف است درباره آن اجرا کند. در اینجا، سوار بودن بر حیوان و یا راندن آن دلیل تصرف و مالکیت است.

۴ - زیرا بآندن آن شیئی بدوست خود، عملاً تصدیق کرده است که در این مورد دوستش نماینده وی بوده است، و بنابراین نمیتواند حقی برای خود ادعا کند.

۵ - خود را روی یک شیئی انداختن، دلیل آن نیست که آن شیئی بمالکیت شخص درآمده است.

است ، تا صاحب آن آمده ، و با ارائه نشانی های لازم شیئی گمشده خود را دریافت دارد . لکن اگر شیئی یافته شده دارای نشانی های مشخصی نباشد تا بتوان با آن صاحب واقعی آنرا شناخت ، یا آنکه شیئی در جائی یافته شود که نتوان آن مکان را بعنوان علامت مشخصی برای آن شیئی دانست ، آنوقت است که یابنده بلامانع مالک آن شیئی میشود .

«بعضی از اشیاء یافته شده از همان لحظه پیدا شدن بمالکیت یابنده در می آیند ، و درباره برخی دیگر باید آگهی داد (تا شاید صاحب اصلی آن مراجعه کند) . اشیائیکه از همان لحظه یافته شدن بمالکیت یابنده در می آید از این قبیل است . میوه های پراکنده ، سکه های پراکنده ، بافه های کوچک غلات که در معبر عام افتاده باشند ، گرده های انجیر فشرده شده ، نان نانوایان ، ماهی هایی که با نخ بهم بسته شده باشند ، قطعات گوشت ، دسته های پشم خام ، دسته های الیاف کتان ، و دسته های پشم که برنگ ارغوانی ملون شده باشند . بنا به اعتقاد ربی میئر ، همه این اشیاء و مواد اگر یافته شوند ، به یابنده تعلق دارد . (۱) .

ولکن ربی یهودا میگوید : هر چه که دارای علامتی مشخص بوده ، و با اشیاء نظیر خود فرق داشته باشد ، یابنده باید درباره آن آگهی دهد . فی المثل ، اگر کسی يك گرده انجیر فشرده شده بیابد که در آن قطعه ای از سفال باشد و یا قرص نانی پیدا کند که در میان آن سکه های پول یافت گردد» .

« درباره پیدا کردن این اشیاء ، باید آگهی داد: میوه هایی که درون ظرفی باشد ، ظروف خالی ، سکه هایی که در کیسه یا کیفی باشد ، کیسه و کیف خالی ، توده ای از میوه ، کومه ای از سکه ها ، سه سکه که روی هم قرار گرفته باشد ، بافه های کوچکی از غلات که در ملك شخصی کسی افتاده باشد ، گرده های نان خانگی ، دسته های پشمی که از کارخانه آورده باشند ، کوزه های شراب و کوزه های روغن» . (۲) (میشنا باوامصیعا ، ۲ : ۱ ، ۲) .

«اگر کسی شیئی را در دکانی بیابد ، آن شیئی متعلق به او میشود (۳) . اگر آن شیئی میان پیشخوان دکاندار پیدا شود ، مالک آن خود صاحب مغازه است . اگر کسی چیزی را جلو (میز یا پیشخوان) صراف بیابد ، آن شیئی بخود او تعلق دارد . اگر آن شیئی بین پیشخوان (که سکه ها را روی آن میگذارند تا در معرض دید مشتریان قرار گیرد) و صراف پیدا شود ، متعلق به خود صراف است . اگر کسی از دیگری میوه خرید ، یا اینکه دوستش برای او میوه فرستاد ، و او در میان میوه ها سکه پول یافت . آن سکه متعلق بخود او است لکن اگر سکه در چیزی بسته شده باشد . باید درباره پیدا شدن آن آگهی دهد (تا صاحب آن پیدا شود)» . (۴ ، ۲) .

«یابنده يك شیئی تا چه مدت موظف است درباره آن شیئی آگهی دهد ؟ تا وقتی که همسایگانش از موضوع پیدا شدن آن شیئی مطلع گردند . این عقیده ربی میئر است . لکن ربی یهودا میگوید : تا آنکه سه عید (پسح ، شاعوت و سوکوت) متوالیاً فرا رسند (۴) . و هفت روز نیز از پایان آخرین عید بگذرد ، تا کسانی که از آگهی مطلع میشوند سه روز وقت داشته باشند تا بخانه خود بروند (۵) ، و

۱ - زیرا که این اشیاء دارای علامت مشخصی نیستند تا صاحب آنها بتواند بوسیله آن علامت مالکیت خود را اثبات کند .

۲ - این اشیاء همگی علامت مشخصی دارند ، که بواسطه آن میتوان مالک واقعی را شناخت .

۳ - با احتمال این شیئی را یکی از مشتریان دکان تم کرده است ، و در دکانی که محل تردد عموم است ، امیدی باینکه مالک

اصلی آن شیئی معلوم شود نیست .

۴ - چون در این سه عید همه یهودیان برای زیارت و قربانی بردن در اورشلیم گرد می آیند .

۵ - و در خانه جستجو کنند و ببینند آیا آن شیئی از ایشان تم شده است یا نه .

سه روز دیگر وقت صرف کنند تا باورشلیم برگردند، يك روز هم فرصت داشته باشند که با یابنده شیئی تماس بگیرند، و پس از ارائه نشانی‌های لازم، گمشده خود را دریافت دارند.»

«اگر کسی که مدعی است شیئی پیدا شده به او تعلق دارد بگوید آن شیئی چیست لکن نشانی‌های مشخص کننده آن را نداند (۱) یابنده شیئی نباید آنرا مسترد کند. و اگر مدعی شخص دغل و غیر قابل اعتمادی باشد، حتی اگر نشانی‌های مشخص کننده شیئی یافته شده را نیز بگوید، یابنده نباید آن را مسترد دارد. اگر یافته شده حیوانی باشد که هزینه خوراک آن بوسیله کاری که میکند تامین میشود، یابنده آن حیوان را بکار و امیدارد و خوراکش را تأمین میکند (تا وقتی که صاحبش پیدا شود).

ولی اگر حیوان چنین نباشد، یابنده حیوان را میفروشد (۲). یابنده با تقد فروش حیوان به میتواند بکند؟ ربی طرفون گوید: مجاز است پول را خرج کند (و وقتی که صاحب حیوان پیدا شد، مبلغی معادل آن وجه باو بدهد). و در نتیجه، اگر آن پول گم شود، او مسئول گم شدن آن است و باید معادل آن را بصاحبش بپردازد. و اما ربی عقیوا میگوید: حق ندارد آن پول را خرج کند. و بنابراین اگر پول گم شود، مسئولیتی ندارد (و ملزم نیست که معادل آنرا بصاحب حیوان پس بدهد). (۷، ۶، ۲). «در اورشلیم مکانی بود که بنام «سنگ ادعا» خوانده میشد، و هرکس که شیئی را گم میکرد و یا می‌یافت، به آنجا میرفت. یابنده اعلام میداشت که چیزی را یافته است، و کسی که آن شیئی را گم کرده بود نشانی‌های مشخص کننده را میگفت، و شیئی را دریافت میکرد.» (باوامصیعا ۲۸، ب).

«پس از آنکه معبد بیت همیقداش ویران شد، آگهی یافته شدن اشیاء را به کنیسه‌ها و مدارس میدادند. لکن از هنگامیکه افراد طماع و قلدر فراوان شدند، چنین مقرره گردید که موضوع را فقط به همسایگان و آشنایان اطلاع دهند، و همین بس است.» (ماخذ فوق).

۳- امانت‌داری و نگهداری

دانشمندان یهود مطالب آیه‌های ششم الی چهاردهم فصل ۲۲ سفر خروج را بعنوان آنکه چهار طبقه مختلف از امانت داران و نگهداران را معین میکند تفسیر کرده‌اند. «چهار نوع امانت‌دار و نگهدار هست: امانت‌دار بی‌مزد (آیه‌های ۶، ۷، ۸)، عاریت گیرنده (۱۳، ۱۴)، امانت‌دار مزد بگیر (۹)، و کرایه‌کننده (۱۲)، و امانت‌دار بی‌مزد در همه موارد سوگند یاد میکند (که شیئی سپرده شده باو مفقود گردیده و یادزدیده شده است و او در امانت‌قصوری نورزیده است، و آنوقت تاوانی بابت آن نمیدارد). عاریت گیرنده در همه موارد تاوان میپردازد. امانت‌دار مزد بگیر و کرایه‌کننده درباره حیوانی که مجروح یا اسیر شده و یا مرده سوگند یاد میکنند (که باماتی که نزدشان بوده است خیانتی نکرده و در مواظبت از آن کوتاهی نکرده‌اند، و آنوقت غرامتی بابت آن نمیدارند). و اما در صورت گم شدن یا بسرقت رفتن (حیوان یا شیئی که مأمور نگهداری آن بوده‌اند یا آنرا کرایه کرده‌اند) تاوان آنرا میپردازند.» (میشنا

۱ - چون مضمون آیهی چنین است: «يك شیئی پیدا شده است». مدعی مالکیت شیئی یافته شده هم باید بگوید آن شیئی چیست و هم آنکه نشانی‌های مشخص کننده آنرا برشمارد.

۲ - و وجه فروش را آنقدر نزد خود نگاه میدارد تا صاحب حیوان پیدا شود و بهای فروش را به وی تسلیم نماید.

باوامصیعا ، ۷ : ۸).

گفتار کلی فوق در رساله باوامصیعا به تفصیل شرح داده شده ، و پیش آمدهای احتمالی گوناگون پیش‌بینی شده است « اگر کسی حیوان یا اشیائی را به‌دیگری بسپارد (و او متعهد شود که بدون دریافت مزد از آنها نگهداری کند) ، و آنها دزدیده و یا گم شوند ، اگر امانت‌دار تصمیم پرداخت تاوان بگیرد و مایل نباشد که سوگند یاد کند (۱) - زیرا دانشمندان گفته‌اند : امانت‌دار بی‌مزد سوگند یاد میکند و دیگر تاوانی نمیپردازد ، و پس از آن دزد پیدا شود ، سارق باید دو برابر بهای آنچه را که دزدیده است بپردازد . و اگر سارق حیوان را ذبح کرده یا فروخته باشد ، باید غرامت چهار یا پنج برابر بپردازد . سارق این غرامت‌ها را بچه‌کسی میپردازد ؟ بامانت‌دار » .

اگر کسی گاوی را از دوستش کرایه کند و آنرا به‌دیگری عاریت دهد (با اجازه صاحب گاو) ، و گاو بمرگ طبیعی بمیرد ، کرایه‌کننده سوگند یاد میکند که حیوان بمرگ طبیعی مرده است و عاریت‌گیرنده باید بهای آن را به‌کرایه‌کننده بپردازد . ربی یوسه گفت : چگونه جایز است که کرایه‌کننده با گاو دوست خود تجارت کند ؟ بلکه بهای گاو باید بصاحب اصلی آن بازگردد « . (۲) . (میشنا باوامصیعا ، ۳ : ۲۶۱)

« اگر دو نفر نقدینه خود را نزد شخص ثالث بامانت گذارند ، و نقدینه یکی از آندو يك مانه بود و از دیگری دوپست زوز (دو مانه) ، و بعداً هر يك از آندو ادعا کرده که دوپست زوز متعلق به او بوده است ، امانت‌دار به هر يك از آنها یکصد زوز میپردازد ، و باقیمانده را نزد خود نگه میدارد تا هنگامی که ایلیای (الیاس) پیامبر بازگردد (۳) . ربی یوسه گفت : در آن صورت شخص دغل و مکار چه از دست داده است (با چنان ادعائی) ؟ بنابراین ، همه مبلغ باید تا آمدن ایلیا نزد امانت‌دار بماند « . (۴) (میشنا باوامصیعا ، ۳ : ۴)

« اگر کسی نقدینه‌ای نزد دوست خود بامانت بگذارد (بدون آنکه مزدی بپردازد) ، و امانت‌دار آنرا در يك بسته گرد آورد و روی دوش خود افکند ، یا آن را به‌پسر یا دختر صغیر خود بسپارد ، یا آنکه در خانه را که پول در آن نگهداری میشود نیندد و بدقت قفل نکند (و نقدینه مفقود شود) ، امانت‌نگهدار مقصر است ، زیرا آنطور که رسم امانت‌داری است از آن پول حراست نکرده است . اما اگر در نهایت دقت و توجه از آن نگهداری کرد (و نقدینه مفقود شد) ، او (از پرداخت غرامت) معاف است . «

« اگر کسی مبلغی پول نزد صراف بامانت گذاشت (تا آن را نگهدارد) ، اگر پول در کیسه و گره‌بسته بود (۵) ، صراف نباید از آن استفاده کند . بنابراین اگر مفقود شود (در صورتی که صراف در حراست از آن قصوری نکرده باشد) ، صراف موظف به پرداخت غرامت نیست . اما اگر پول در کیسه و گره

۱ - امانت‌دار سوگند یاد میکند که بامانت خیانت نرزیده و خود آنرا تصاحب نکرده است ، و یا در نگهداری از آن کوتاهی ننموده ، و آن امانت اکنون در اختیار او نیست .

۲ - بالنسبه بهای گاو باید به مالک آن پرداخته شود و نه بکرایه‌کننده . تلمود نظر ربی یوسه را پذیرفته است .

۳ - اعتقاد عموم یهودیان بر آن است که ایلیای نبی روزی خواهد آمد و همه مشکلات و نکات مبهم مورد مناقشه را روشن خواهد کرد . این جمله در واقع بیک منت نامحدود اشاره میکند مقصود گفتار مورد بحث ما آن است که امانت‌دار باقیمانده پول را آنقدر نزد خود نگه میدارد ، تا یکی از طرفین بالاخره اقرار کند که در واقع یکصد زوز مال او بوده است .

۴ - نظر ربی یوسه در این مورد پذیرفته نشده است .

۵ - اگر صاحب پول امانت خود را در کیسه و گره بسته کند ، قصد او این است که مایل نیست نقدینه‌اش با سرمایه صراف درهم شود ، و باید جداگانه نگهداری شود .

بسته نبود، صراف میتواند از آن استفاده کند. بنابراین اگر مفقود شود، وی موظف پرداخت تاوان است. و اگر تقدینه را نزد يك صاحبخانه (کسی که شغلش صرافی نیست) بامانت گذاشت، چه آن تقدینه در کیسه و گره بسته باشد و چه نباشد، صاحبخانه نباید از آن استفاده کند. بنابراین اگر مفقود شود، صاحبخانه (در صورتی که در نگهداری از آن قصوری نکرده باشد) موظف پرداخت غرامت نیست (زیرا وی حکم امانت‌دار بی‌مزد را دارد) « (۳، ۱۰، ۱۱۶) ».

برخی از مقررات مربوط به مسئولیت کرایه کنندگان بقرار ذیل است: « اگر کسی الاغی را کرایه کرد مشروط بر آنکه بکوهستان ببرد (برای حمل بار) و آنرا بدره یا به‌جلگه برد و یا بالعکس، حتی اگر فاصله هر دو راه یکسان بود، و الاغ در راه مرد، کرایه‌کننده موظف پرداخت تاوان است (۱). اگر کسی الاغی را کرایه کرد، و الاغ کور شد، و یا از طرف دولت مصادره شد، صاحب دراز گوش میتواند بکرایه کننده بگوید: مالت پیش روی تو است (۲). اگر دراز گوش بمیرد یا مجروح شود، مالک باید دراز گوش دیگری را در اختیار کرایه کننده بگذارد. اگر کسی الاغی را کرایه کرد تا بکوهستان ببرد، ولی آنرا بدره یا به‌جلگه برد، اگر حیوان لغزید (و افتاد و صدمه دید یا مرد)، کرایه‌کننده از پرداخت غرامت معاف است. (زیرا که امکان لغزیدن و افتادن برای حیوان در کوهستان بیش از هر دره و جلگه است، و کرایه کننده الاغ را بجائی برده بود که خطر لغزیدن در آن کمتر است). و اگر حیوان (در دره یا جلگه) گرمزده شد (و مرد)، کرایه‌کننده موظف پرداخت تاوان آن است. (چونکه خطر گرمزدگی در دره و جلگه بیش از کوهستان است). اگر حیوان را کرایه کرد تا آنرا به‌دره یا به‌جلگه ببرد و آنرا بکوهستان ببرد، اگر حیوان لغزید (و افتاد و صدمه دید یا مرد)، کرایه‌کننده موظف پرداخت غرامت است. اگر حیوان گرمزده شد (و مرد)، کرایه‌کننده از پرداخت غرامت معاف است. اما اگر حیوان در نتیجه بالا رفتن از کوه گرمزده شد (و مرد)، کرایه‌کننده موظف پرداخت غرامت است ».

« اگر کسی گاوی را (با گاو آهن) کرایه کرد تا در کوهستان شخم بزند، و در دره یا جلگه شخم زد، اگر گاو آهن شکست، کرایه‌کننده از پرداخت غرامت معاف است. اگر گاو را کرایه کرد تا در دره یا جلگه شخم بزند و در کوهستان شخم زد، اگر گاو آهن شکست، موظف پرداخت غرامت است. اگر گاو را کرایه کرد تا حبوبات بکوبد، اما غلات کوید (و حیوان لغزید و افتاد و صدمه دید)، کرایه‌کننده از پرداخت غرامت معاف است. اگر حیوان را کرایه کرد تا با آن غلات بکوبد اما حبوبات کوید (و حیوان لغزید و افتاد و باو آسیب رسید)، کرایه‌کننده موظف پرداخت غرامت است. زیرا حیوان روی حبوبات بیشتر میلغزد تا روی غلات ».

« اگر کسی الاغی را کرایه کرد تا (وزن معینی) گندم حمل کند، لکن (همان وزن) جو حمل کرد (و حیوان در حین حمل جو صدمه دید)، کرایه‌کننده موظف پرداخت غرامت است. اگر حیوان را کرایه کرد تا غلات حمل کند اما گاو حمل کرد (و حیوان در حین حمل گاو) صدمه دید کرایه‌کننده موظف پرداخت غرامت است. زیرا بزرگی حجم بار حمل آنرا مشکلتر میکند » (۶، ۳، ۴، ۵) ».

« اگر کسی بدیگری بگوید: « این شیئی را برای من نگاهدار و من (در يك فرصت دیگر) چیزی

۱ - زیرا طبق قرارداد از حیوان استفاده نکرده است.

۲ - یعنی آنکه کرایه دهنده موظف نیست دراز گوش دیگری را در اختیار او بگذارد.

را برای تو نگاه خواهم داشت» ، شخص دوم امانت دار مزدبگیر محسوب میشود . اگر بگوید : « این شیئی را برای من نگاهدار » ، و دیگری در جواب بگوید : « آنرا پیش روی من بگذار » ، شخص دوم يك امانت‌دار بی‌مزد بشمار می‌آید .

« اگر کسی تقدینه‌ای را در مقابل وثیقه بدیگری وام دهد ، وام‌دهنده (برای نگهداری از آن وثیقه) امانت‌دار مزدبگیر محسوب میشود . ربی یهودا گفت : اگر این وام فقط تقدینه باشد (در مقابل وثیقه) ، وام‌دهنده امانت‌دار بی‌مزد بشمار می‌آید . لکن چنانچه وام میوه و محصول کشاورزی باشد ، امانت‌دار مزدبگیر محسوب میشود (۱) » .

« اگر کسی خمره‌ای را حین حمل و نقل از جائی بجای دیگر بشکنند ، خواه امانت دار بی‌مزد باشد ، و خواه امانت‌نگهدار مزد بگیر ، سوگند یاد میکند (که قصوری نکرده است ، و در نتیجه از پرداخت غرامت معاف میشود) » (۲) . (۸۶۷ ، ۶۶۶) .

کسی که مزدور میشود تا کاری را در خانه خود برای کارفرما انجام دهد ، در صورتیکه چیزیکه مشغول ساختن آن است مفقود یا دزدیده شود ، چنان است که گوئی برای نگهداری آن شیئی مزد دریافت کرده است « تمام کارگران و صنعتگران ، امانت‌دار مزدبگیر محسوب میشوند . اما کارگر و صنعتگری که (پس از خاتمه کار به کارفرما) بگوید : شیئی (ساخته شده) خود را بردار و بیرومزد آن را (بعداً) بپرداز ، امانت‌دار بی‌مزد بشمار می‌آید » (۶ ، ۶) . و در نتیجه دیگر مسئول حراست آن شیئی نیست .

درباره عاریت گرفتن ، قانون چنین است : « اگر کسی گاوی را از دیگری بعاریت بگیرد ، و صاحبش را نیز با آن بعاریت بگیرد (بدون آنکه مزدی به وی بپردازد) ، یا آنکه او را نیز اجیر کند یا اگر صاحب گاو را بعاریت بگیرد یا اجیر کند و سپس گاو او را بعاریت بگیرد ، اگر گاو بمیرد ، عاریت گیرنده از پرداخت غرامت معاف است . چنانکه گفته شده است : « اگر صاحبش همراه آن باشد . (عاریت گیرنده غرامت) نپردازد » . (سفر خروج ، ۲۲ : ۱۵) . اما اگر اول گاو را بعاریت بگیرد و سپس صاحب آن را بعاریت بگیرد یا او را اجیر کند ، و گاو بمیرد ، عاریت گیرنده موظف پرداخت غرامت است . چنانکه نوشته شده است : « اگر صاحبش همراه آن نباشد ، (عاریت گیرنده) البته باید غرامت بپردازد » . (مأخذ فوق ، آیه ۱۴) .

« اگر کسی گاوی را بعاریت بگیرد ، بدین نحو که آن را برای نیمی از روز بعاریت بگیرد ، و برای نیمه دیگر روز آن را کرایه کند ، یا آنکه گاو را برای يك روز بعاریت بگیرد و برای روز دیگر آنرا کرایه کند ، یا آنکه يك گاو بعاریت بگیرد و گاو دیگری را کرایه کند ، و گاو بمیرد ، اگر عاریت دهنده بگوید : گاوی که بعاریت گرفته بودی مرده است ، یا در آن روزی که بعاریت گرفته شده بود مرده است ، یا در طی زمانی که بعاریت گرفته شده بود مرده است ، و عاریت گیرنده بگوید : من اطلاع ندارم (حقیقت چگونه بوده است) ، عاریت گیرنده موظف پرداخت غرامت است (۳) . ولی اگر کرایه کننده بگوید : گاوی که کرایه کرده بودم مرده است ، یا در آن روزی که کرایه شده بود مرده است ، یا در زمانی که کرایه شده

۱ - از آنجا که وام دهنده میوه بدین وسیله از زحمت نگهداری و محافظت میوه های خویش آسوده شده است ، لذا مانند این است که از این وام دادن سودی برده است ، و بنابراین در محافظتی که از وثیقه میکند ، حکم امانت نگه‌دار مزد بگیر را دارد .
 ۲ - این قانون هرگز دقیقاً اجرا نمیشود . چون اگر هم برابر که معمولاً مستمند است در کار خود قصوری کرده ، و بر اثر این قصور خمره شکسته شده باشد ، مصادک مروت ایجاب میکند که از او تاوانی نگیرند .
 ۳ - در هر يك از این حالات ، عاریت گیرنده موظف به پرداخت غرامت است . زیرا در مقابل به عاریت دادن حیوان خود مزدی دریافت نداشته است

بود مرده است، و کرایه دهنده بگوید: من اطلاع ندارم (حقیقت چه بوده است)، کرایه کننده از پرداخت غرامت معاف است. اگر عاریت دهنده بگوید: گاوی که بعاریت گرفته بودی مرده است، و عاریت گیرنده بگوید، گاوی که کرایه کرده بودم مرده است، عاریت گیرنده سوگند یاد میکند که گاوی که کرایه شده بود مرده است (و آن وقت وی از پرداخت غرامت معاف است). اگر هر یک از طرفین بگویند: من اطلاع ندارم (حقیقت چه بوده است)، آنگاه مبلغ زیان را بطور مساوی میان خود تقسیم میکنند (۱)».

«اگر کسی گاوی را از دیگری بعاریت بگیرد، و صاحب گاو آنرا بتوسط پسر یا غلام یا نماینده خود برای وی بفرستد، یا آنکه گاو را بتوسط پسر یا غلام یا نماینده عاریت گیرنده برای او بفرستد، گاو (ضمن راه) بمیرد، عاریت گیرنده از پرداخت غرامت معاف است (۲). لکن اگر عاریت گیرنده بعاریت دهنده بگوید: گاو را بتوسط پسر یا غلام یا نماینده خودت برای من بفرست. یا آنکه به وی بگوید: گاو را بتوسط پسر یا غلام یا نماینده خودت برای تو میفرستم، و عاریت گیرنده بگوید: بفرست، و عاریت دهنده آنرا بفرستد و گاو (ضمن راه) بمیرد، در این صورت عاریت گیرنده موظف پرداخت غرامت است. همین قانون درباره بازگشت حیوان بصاحبش نیز اجرا میشود» (۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸).

۴- اجاره و استجاره

مقررات مربوط به مسئولیت و حقوق مالک و مستاجر نیز در رساله باو امصیعا مورد بحث قرار گرفته است. «اگر کسی خانه خود را در فصل باران (۳) بدیگری اجاره دهد، موجر حق ندارد مستاجر را از عید سوکوت تا عید پسخ از آن خانه براند (۴). و اگر موجر بخواهد مستاجر را در فصل گرما اخراج کند، باید سی روز قبل او را مطلع سازد. در شهرهای بزرگ (که یافتن خانه آسان نیست). چه در فصل باران و چه در فصل گرما، مالک باید از دوازده ماه قبل درباره تخلیه خانه بمستاجر اطلاع دهد. در مورد تخلیه دکان و مغازه، چه در شهرهای کوچک و چه در شهرهای بزرگ، مالک باید از دوازده ماه قبل بمستاجر اطلاع دهد. ربان شیمعون بن گملیل گفت: در مورد تخلیه دکانهای نانوائی و رنگرزی، موجر باید از سه سال قبل بمستاجر اطلاع دهد (۵).

«مالکی که خانه خود را بکسی اجاره میدهد، موظف است که در، کلون، قفل و هر چیز دیگری را که باید توسط صنعتگر ماهری ساخته شود، برای آن خانه فراهم سازد. اما اشیائی که لازم نیست توسط صنعتگران ماهر ساخته شود مستاجر شخصاً باید تهیه نماید. کودی که در حیاط جمع میشود (۶)، بموجر تعلق دارد، و فقط خاکستر تنورها و اجاقهای خوراک‌پزی متعلق به مستاجر است.»

۱ - فتوای آخر را قانون تلمود نپذیرفته است.

۲ - زیرا مسئولیت عاریت گیرنده از زمانی شروع میشود که حیوان بدست او برسد.

۳ - در فصل های بائیز و زمستان، چون در این دو فصل یافتن خانه برای مستاجر آسان نیست. در این ماه ها موجر مستاجر را می پذیرد، بدون آنکه درباره تخلیه خانه باوی شرطی قائل شود.

۴ - فاصله بین این دو عید، فصل بائیز و زمستان را دربر میگیرد

۵ - این نظر را تلمود پذیرفته است. و سبب آن است که نانوائیان و رنگرزان معمولاً بمشتریان خود نسیه میدهند، و برای وصول مطالبات خویش وقت زیادی لازم دارند.

۶ - از حیواناتی که بمستاجر تعلق ندارند و از خارج به آن خانه می آیند

«اگر کسی خانه خود را بدیگری برای مدت یکسال اجاره دهد و آن سال را سیزده ماهه اعلام کند ماه سیزدهم بنفع مستاجر است (وبابت آن کرایه اضافی نمی‌پردازد). و اگر خانه را باوماهانه اجاره دهد و آن سال سیزده ماهه باشد، ماه سیزدهم بنفع موجر است (و بابت آن کرایه دریافت میکند). چنین اتفاق افتاد که در شهر سیفوریس. Sepphoris. کسی گرما به‌ای اجاره کرد بقرارداده دینار طلا در سال و یک دینار طلا در ماه. چون آن سال سیزده ماهه اعلام شد، موجر و مستاجر (برای تعیین تکلیف اجاره ماه سیزدهم) بحضور ربان شیمعون بن گملیل و ربی یوسه رفتند، و ایشان چنین فتوی دادند که مال الاجاره ماه سیزدهم بطور مساوی بین مالک و مستاجر تقسیم شود» (۱).

«اگر کسی خانه‌ای را بدیگری اجاره داد (۲) و آن خانه فرو ریخت، موجر باید خانه دیگری را برای مستاجر تهیه کند. اگر خانه فرو ریخته کوچک بود، موجر نباید خانه بزرگتری را در اختیار او بگذارد، و بالعکس. اگر خانه قبلی فقط یک اتاق داشت، موجر نباید برای مستاجر خانه‌ای دو اتاقه فراهم سازد، و بالعکس. و نیز نباید تعداد پنجره‌ها را زیاده‌تر یا کمتر کند. مگر با رضایت طرفین.» (میشنا باوامصیعا، ۸: ۹، ۸، ۷، ۶).

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری اجاره کند (۳)، در دیاری که رسم چنان است که محصول را درو کنند، او نیز باید آنرا درو کند. اگر مرسوم باشد که محصول را با ریشه از زمین بیرون آورند، او نیز باید چنان کند. اگر مرسوم چنان باشد که زمین را شخم بزنند (بعد از درو کردن محصول و بمنظور از میان بردن علف‌های هرزه). او نیز باید آنرا شخم بزند. همه این‌ها به رسوم متداول میان مردم محل بستگی دارد. همانطور که موجر و مستاجر محصول زمین را با یکدیگر قسمت میکنند همانگونه گاه و کاهبن را میان خود تقسیم مینمایند. همانطور که شراب را با هم قسمت میکنند. (در مورد تاناکستان) همانگونه نیز شاخه‌های تاک و چوبه‌های تکیه‌گاه را میان خود بخش میکنند. چونکه هر دوی ایشان چوبه‌های تکیه‌گاه را (در اول هر سال) باهم تهیه میکنند.»

«اگر کسی کشتزاری را که باید با آب چشمه یا چاه آبیاری شود یا آنکه درخت در آن غرس شده است از دیگری اجاره کند، و منبع (آبیاری) خشک شود و یا درختان بریده شوند، او نباید از مبلغ اجاره بهای مورد توافق چیزی بکاهد. اما اگر اجاره کننده بصاحب زمین گفته باشد که «این کشتزار محتاج آبیاری و یا این زمین مشجر را بمن اجاره بده»، و در هنگامی که کشتزار در اجاره اوست منبع خشک شود یا درختان قطع گردند، میتواند از مبلغ اجاره بهای مورد توافق چیزی را بکاهد.»

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری اجاره کرد (مشروط به واگذاری قسمتی از محصول آن به مالک زمین)، و آن را کشت و زرع نکرد، تخمین می‌زنند که آن زمین به چه میزان محصول بیارمیاورد، و مستاجر معادل قیمت آن محصول را که سهم صاحب زمین است باو می‌پردازد. زیرا مستاجر در اجاره نامه چنین مینویسد: «اگر زمین را کشت و زرع نکنم، سهم صاحب زمین را همانقدر خواهم پرداخت، که

۱ - چنین فتوایی بدین جهت توسط ربان شیمعون بن گملیل و ربی یوسه صادر شد که در اجاره نامه، اجاره سالانه و اجاره ماهانه هر دو قید شده بود.

۲ - بدون آنکه تعیین کند کدام خانه را باو باجاره خواهد داد. اگر محل خانه در اجاره نامه معین شده باشد، مالک موظف نیست که در صورت فرو ریختن خانه یا وقوع آتش سوزی، خانه دیگری برای مستاجر فراهم سازد.

۳ - در مقابل مبلغی مقطوع از اجاره بها، یا مقدار معینی از محصول، یا سهم مشخصی (چند درصد) از حاصل آن زمین.

اگر زمین را بهترین وجه کشت و زرع کرده بودم به وی میپردازم» (۱).
 «اگر کسی کشتزاری را از دیگری اجاره کرده، و نخواست آنرا وجین کند، و به مالک گفت: «بتوجه ربط دارد، زیرا من در هر صورت اجاره‌بهای زمین را میپردازم»، به این حرف توجه نمی‌کنند. زیرا مالک میتواند در جواب بگوید: فردا زمین مرا ترك خواهی گفت. و من باید زحمت و جین کردن علفهای هرزه‌ای را که در این مدت رشد میکنند بکشم.»

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری اجاره کرد (مشروط به تأدیه چند درصد از محصول باو)، و زمین آنطور که انتظار میرفت محصول نداد، اگر فرآورده آنقدر باشد که بتوان از آن يك توده (باندازه دوسئاه) درست کرد، اجاره‌کننده موظف است از زمین توجه نماید و به آن رسیدگی کند. ربی یهودا گفت: چگونه ممکن است چنین توده‌ای را مقیاس قرار داد؟ (۲). بلکه اگر همان مقدار بذری را که کاشته است بدست آورد (باید زمین را کشت و زرع کند).»

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری (مشروط به دادن حصه‌ای از محصول باو) اجاره کرد، و محصول را ملخ خورد یا باد زد، اگر این آفت سراسر آن ناحیه را فرا گرفته باشد، میتواند از مبلغ مال الاجاره مقداری بکاهد. ولی اگر آفت سراسر آن ناحیه را نگرفته باشد، نمیتواند از مبلغ مال الاجاره چیزی کم کند. ربی یهودا گفت: اگر زمین را در مقابل پرداخت نقدینه اجاره کرده باشد، در هیچ حال نمیتواند از مبلغ اجاره بها چیزی بکاهد (۳).»

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری در مقابل ده کور. Kog. گندم در سال اجاره کند و محصول آن خوب نشود ده کور گندم مال الاجاره را از همان محصول بمالك زمین میدهد. و اگر محصول از نوع فوق العاده خوب باشد، حق ندارد بگوید: «من گندمی (از نوع معمولی) از بازار خواهم خرید و سهمیه تو را از آن خواهم داد.» بلکه باید از همان محصولی که بدست آورده است، ده کور گندم مال الاجاره را بمالك زمین بپردازد.»

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری اجاره کرد تا جو بکارد، نباید در آن گندم کشت کند لکن اگر در قرارداد قید کرده باشد که در زمین گندم بکارد، میتواند در آن جو بکارد (۴). ربان شیمعون بن گمیلئیل شق اخیر را نیز منع میکند. اگر زمین را برای کشت غلات اجاره کرده باشد، حق ندارد در آن حبوبات بکارد. اما اگر شرط شده باشد که حبوبات بکارد، میتواند در آن غلات کشت کند. ربان شیمعون بن گمیلئیل چنین کاری را نیز جایز نمیداند.»

«اگر کسی کشتزاری را از دیگری برای مدت چند سال (۵) اجاره کند، نباید در آن کتان بکارد، یا شاخه‌های درختان چنار را که در آن است قطع کند (۶). اما اگر زمین را برای مدت هفت سال اجاره

۱ - به این شرط همواره عمل می‌کنند، ولو آنکه بطور صریح در اجاره نامه قید نشده باشد.

۲ - چون که ابعاد کشتزارها و در نتیجه مقدار محصولشان باهم فرق میکند.

۳ - این نظر مورد قبول تلمود قرار نگرفته است.

۴ - چونکه کشت گندم، زمین را بیشتر از کشت جو فرسوده میکند.

۵ - یعنی کمتر از هفت سال.

۶ - کشت کتان در يك زمین باعث تضعیف زمین میشود، و ریشه‌های کتان تا هفت سال در زمین میماند. و همین‌طور شاخه‌های درخت چنار اگر قطع شود. در طی مدت اجاره که کمتر از هفت سال است بغویبی رشد نمیکنند و بحال اول نمیرسند، و این بضرر مالک زمین تمام میشود.

کند، میتواند سال اول در آن کتان کشت کند، و شاخه‌های چنار را قطع نماید.»
 «اگر کسی کشتزاری را از دیگری برای یک دوره هفت ساله که سال هفتم آن سال شمیطا یا سال انفکاک (۱) است بمبلغ هفتصد زوز اجاره کند، سال هفتم (شمیطا یا انفکاک) نیز جزو سالهای اجاره محسوب میشود. ولی اگر آن را برای مدت هفت سال و با مال الاجاره هفتصد زوز اجاره کند، سال شمیطا جزو سالهای اجاره بشمار نمی‌آید.» (میشنا باوامصیعا، بندهای از یک تا ده).

در باره مالکیت و اجاره خانه‌ای که آسیب ببیند، این مقررات وضع شده است: «اگر طبقه زیرین یک خانه متعلق به یک نفر، و طبقه بالای آن متعلق به دیگری باشد و خانه فرو ریزد، هر دو مالک، تیرها سنگها، آجرها و خاک را میان خود تقسیم میکنند (۲). و تحقیق مینمایند که کدام یک از سنگها و آجرها احتمال شکسته شدن را بیشتر داشته‌اند (۳). اگر یکی از مالکین بعضی از سنگها و آجرهای خانه خود را بشناسد آنها را برای خود بر میدارد و مالک دیگر در مقابل از سنگ و آجرهای دیگر استفاده میکند.»

«اگر طبقات زیرین و بالائی یک خانه را دو تن اشغال کرده باشند (۴)، و (کف) طبقه بالائی شکست بردارد و صاحبخانه نخواهد آنرا تعمیر کند، مستاجر طبقه بالائی حق دارد پائین بیاید و آنقدر در طبقه زیرین منزل کند، تا آنکه صاحبخانه طبقه بالا را تعمیر نماید. ربی یوسه گفت: آنکه در طبقه زیرین می‌نشیند تیرها را تهیه میکند، و آنکه در طبقه بالائی ساکن است حصیر و گل و فرش آن را فراهم می‌آورد (۵).»

«اگر طبقه زیرین خانه‌ای از یک نفر، و طبقه بالا متعلق به کس دیگری باشد، و ساختمان فرو ریزد، و مالک طبقه بالا از صاحب طبقه زیرین تقاضا کند که طبقه زیرین را بسازد تا او بتواند طبقه بالا را بنا کند، ولی مالک طبقه زیرین از انجام این درخواست امتناع ورزد، در آن صورت مالک طبقه فوقانی میتواند طبقه زیرین را بسازد و آنقدر در آن منزل کند تا آنکه مالک طبقه تحتانی مخارجی را که صاحب طبقه بالا کرده است بوی بپردازد. ربی یهودا گفت: در آن صورت، مالک طبقه فوقانی که در طبقه زیرین و در ملک متعلق به مسایه خود منزل میکند، باید باو اجاره بها بپردازد. بلکه قانون چنین است که مالک طبقه بالائی هر دو آشکوب را میسازد و فقط سقف طبقه فوقانی را میزند، و خود آنقدر در طبقه زیرین می‌نشیند، تا که مالک طبقه تحتانی مخارجی را که شده باو بپردازد (۶)» (میشنا باوامصیعا، ۱۰: ۱، ۲، ۳).

۵- فروش و تحویل و انتقال

بخش دیگری از قوانین که در رساله باوامصیعا مورد بحث قرار گرفته است، مربوط به عمل انتقال ملک و دارائی از شخصی به شخص دیگر از راه فروش یا معاوضه است. در مورد خرید و فروش، موقعی شیئی خریداری شده متعلق به خریدار میشود، که آنرا از فروشنده تحویل بگیرد، و نه هنگامی که بهای آنرا باو

۱ - هر هفتمین سال، سال شمیطا یا انفکاک خوانده میشود، که در آن کشت و زرع زمین مجاز نیست. (سفر لاویان، ۲۵). اگر قرار داد برای یک دوره هفت ساله منعقد شده باشد، مقصود از هفت سال متوالی است که سال شمیطا آخرین سال آن است.

۲ - این در صورتی است که معلوم نشود تیرها و سنگها و خاک کدام یک از مالکین میتوانند تعلق داشته باشند.

۳ - اگر خانه از بن خراب شده باشد، در آن صورت سنگها و آجرهای طبقه پائین بیشتر شکسته شده است.

۴ - یعنی آنکه صاحبخانه طبقه زیرین و مستاجر طبقه فوقانی را در اختیار داشته باشد، و کف و طاق بالائی سقف اطلاق پائینی باشد.

۵ - این نظر را قانون تلمود نپذیرفته است.

۶ - این نظر نیز پذیرفته نشده است.

میردازد. بعبارت دیگر، پرداخت بهای کالا، آن را بمالکیت خریدار در نمی‌آورد، بلکه تحویل گرفتن جنس است که آن را از آن خریدار میکند.

«هرگاه کسی بخواهد سکه طلائی را به دیگری بدهد و در عوض سکه‌های نقره از او بگیرد، (تحویل دادن) سکه طلا (بطرف معامله)، خرید سکه‌های نقره را از او قطعی میکند. اما تا وقتی که سکه طلا را تحویل طرف نداده باشد، هر چند که سکه‌های نقره را از او تحویل گرفته باشد، هنوز معامله انجام نگرفته است. هرگاه کسی بخواهد سکه‌های مس را با سکه نقره معاوضه کند، تحویل دادن سکه‌های مس بطرف معامله، خرید سکه نقره را از او قطعی میکند، ولی نه بالعکس. تحویل دادن سکه‌های غیر رایج (۱) بطرف معامله، خرید سکه‌های رایج را از او قطعی میکند، اما نه بالعکس. تحویل دادن سکه‌ای که نقش صورت آن محو شده باشد بطرف معامله، خرید سکه نقره را از او عملی قطعی میکند، و نه بالعکس. تحویل دادن اموال منقول بطرف معامله، خرید سکه‌های نقره را از او عملی و قطعی میکند، و نه بالعکس. قانون کلی چنین است: (تحویل دادن) اموال منقول (بطرف معامله)، خرید اموال منقول دیگری را از وی عملی و قطعی میکند (۲).»

«این چگونه است؟ اگر خریدار محصولات کشاورزی و میوه‌هایی را از فروشنده تحویل گرفته، اما هنوز بهای آنرا پرداخته باشد، هیچ یک از طرفین نمیتوانند معامله را فسخ کنند. اما اگر خریدار پول را پرداخته باشد و هنوز محصولات و میوه‌ها را از فروشنده تحویل نگرفته باشد، هر یک از طرفین میتوانند معامله را فسخ کنند. معهذا دانشمندان، که گفته‌اند که همان خدائی که مردم دوره طوفان نوح (سفر پیدایش، ۶) و مردم دوره پراکندگی (سفر پیدایش: ۱۱) را کینه‌داد، او خود همه کسانی را که به قول خود وفادار نیستند در آینده مجازات خواهد نمود. ربی شیمعون گفت: کسی که پول را در اختیار خود دارد، دستش بالاست (و حق فسخ معامله را دارد) (۳).»

«اگر یکی از طرفین معامله طرف دیگر را مغبون کند، میزان و مقدار غبن چیست؟ تا طرف مغبون براساس آن حق داشته باشد معامله را فسخ کند؟ بیش از یک ششم بهای معامله فی‌المثل اگر کالائی که بیست و چهار سکه ارزش دارد تا کمتر از بیست و هشت سکه فروخته شود، معامله برقرار است. اگر آن کالا به بیست و هشت سکه فروخته شود، یعنی آنکه مبلغ غبن به یک ششم بهای کالا برسد، مغبون کننده مبلغ غبن را بطرف مسترد میدارد، و معامله برقرار است. لکن اگر مبلغ غبن بیش از یک ششم بهای کالا باشد، معامله فسخ میشود. طرف مغبون تا چه مدت مهلت دارد غبن خود را پس بگیرد و یا معامله را فسخ کند؟ تا آنقدر که فرصت داشته باشد شیئی مورد معامله را به یک بازرگان خبره و یا یکی از خویشاوندان خود نشان دهد.»

«قانون مربوط به غبن و فریب شامل خریدار و فروشنده و بازرگان و غیر بازرگان بطور مشابه میشود.

۱ - فرض از سکه هائی است که در آن کشور رایج نیست.

۲ - مقصود آن است که در مورد خرید و فروش یا معاوضه کالاها و اموال منقول، این مهم نیست که کدام یک بیشتر و زودتر بفروش میرسد. بنابراین، اگر یکی از طرفین معامله کالای طرف دیگر را از او تحویل بگیرد، معامله خرید یا معاوضه عملی و قطعی شده است.

۳ - این بدان معنی است که اگر خریدار پول را بفروشنده پرداخت لکن شیئی مورد معامله را از او تحویل نگرفت، تنها فروشنده است که میتواند معامله را فسخ کند. و این نظر ربی شیمعون مورد تأیید و قبول تلمود قرار نگرفته است.

ربی یهودا گفت: قانون غبن شامل حال بازرگانان نمیشود (۱). طرفی که مغبون شده است دستش بالاست، و این حق را دارد که به مغبون کننده بگوید: پولم را پس بده و یا مبلغی را که با آن مغبونم کرده‌ای بمن بازده. (میشنا باوامصیا، ۴: ۱، ۲، ۳، ۴).

«قانون مربوط به غبن و فریب شامل معاملات زیر نمیشود: خرید و فروش غلامان، اسناد و قبوض بدهکاری، اموال غیرمنقول و اشیائیکه وقف مصدقیت همیقداش میشوند (۲).»
 «همانطور که در خرید و فروش غبن و فریب هست در گفتار نیز غبن و فریب میتواند وجود داشته باشد. فی‌المثل، کسی که خیال ندارد کالائی را از همنوع خود بخرد، نباید از او بپرسد: این کالا را بچند میفروشی.» (۴، ۹، ۱۰).

بحث درباره قوانین مربوط به معاملات و خرید و فروش، در رساله سوم یعنی رساله باواپترانیز ادامه می‌یابد. در نکاتی که مورد بحث قرار گرفته، این نکته چشمگیر است، که در هنگام فروش ملك، چه چیزهایی ضمن آن بفروش میرسد و متعلق به خریدار میشود و چه چیزهایی نمیشود. و همچنین قوانین مربوط به معاملات و خرید و فروش کالاهای از بین رفتنی نیز در این رساله آمده است.
 «اگر کسی خانه‌ای را (بدون ذکر و قید مشخصات آن) بفروشد، اطاق ضمیمه آن را نفروخته است، حتی اگر آن اطاق بخانه باز شود، و نه حجره‌ای را که درون آن است، و نه بام خانه را در صورتی که دارای محجری بارتفاع ده قبضه باشد. ربی یهودا گفت: اگر راه ورود به بام دارای شکل در باشد، حتی اگر محجر دور بام بارتفاع ده قبضه نباشد، بام (بعنوان بخشی از خانه) فروخته نشده است (۳).»

«(اگر خانه را بدون ذکر و قید مشخصات آن بفروشد)، چاه و آب انبار آنرا نفروخته است، حتی اگر فروشنده در سند فروش کلمات «عمق و ارتفاع ساختمان» را ذکر کرده باشد. در این صورت فروشنده باید برای خود (از خریدار) یک راه عبور (به چاه یا به آب انبار، اگر بخواهد از آنها استفاده کند) بخرد. این نظر ربی عقیوا است. لکن دیگر دانشمندان میگویند: لزومی ندارد که فروشنده راه عبوری (به چاه یا به آب انبار) برای خود از خریدار اکتفا نماید. (چون در موقع فروش خانه، این حق عبور را برای خود محفوظ نگاه داشته است). معذالك ربی عقیوا معترف است، که هرگاه در موقع فروش خانه فروشنده به خریدار بگوید که من (خانه را بتو می‌فروشم)، ولی اینها (چاه یا آب انبار) را نمی‌فروشم، دیگر لزومی ندارد که فروشنده برای خود حق عبور به چاه یا به آب انبار را بخرد (۴). اگر فقط چاه یا آب انبار را بکسی فروخت (و خانه را برای خود نگاه داشت)، ربی عقیوا میگوید: لزومی ندارد که خریدار برای خود راه عبوری به چاه یا به آب انبار از فروشنده بخرد. لکن دیگر دانشمندان میگویند که بایستی این

۱ - زیرا چون او خبره است، قیمت واقعی کالا را میداند، و اگر آنرا به بهای خیلی ناازل فروخته باشد، چنین احتمال میرود که این کار را از روی اطلاع و بغاظر احتیاجی که به پول داشته کرده است. لکن نظر ربی یهودا پذیرفته نشده است. زیرا بازرگانان نیز ممکن است در تعیین بهای يك کالا اشتباه کنند.

۲ - تلمود این قانون را از آیه زیر استنتاج میکند: «و هرگاه چیزی را به همنوع خود بفروشید و یا (چیزی را) از دست همنوع خود بخرید، یکدیگر را مغبون نکنید.» (سفر لاویان ۲۵: ۱۴). کلمات «(چیزی را) از دست همنوع خود بخرید»، اشاره به اشیائی میکنند که میتوان آنها را در معاملات دست به دست گردانید. در نتیجه، اموال غیر منقول که دست به دست نمیگردند، و غلامان نیز که حکم اموال غیر منقول را دارند، مشمول قانون غبن نمیشوند. کلمه «همنوع» معاملات مربوط به موقوفات مصدقیت همیقداش را از قانون غبن مستثنی میکند.

۳ - این نظر ربی یهودا را تلمود پذیرفته است.

۴ - تلمود نظر ربی عقیوا را در این مورد و در مورد دیگری که بعداً خواهد آمد پذیرفته است.

حق عبور را ابتیاع کند .»

«اگر کسی خانه‌ای را بفروشد (بدون ذکر وقید مشخصات آن)، در ورودی خانه را فروخته است، ولی نه کلید آن را. هاون ثابت جزو معامله فروش است، ولی نه هاون قابل حمل و نقل. سنگ زیرین آسیا (که ثابت است) فروخته شده است، ولی نه زنبیلی که آرد آسیا شده را دریافت میدارد (چونکه این زنبیل قابل حمل و نقل است)، و نه تنور، و نه اجاقهای خوراک‌پزی. اما اگر فروشنده بخریدار بگوید: «خانه و همه محتویات آنرا (بتو فروختم)، آنگاه همه فروخته شده‌اند.»

«اگر کسی حیاطی را بفروشد، اطاقها، چاه‌ها، گودال‌های آن را نیز در ضمن آن فروخته است، ولی نه اثاث منقول آن را. اما اگر فروشنده گفته باشد: حیاط و همه محتویات آنرا (بتو فروختم)، آنگاه همه چیز را فروخته است. ولی در هر صورت وی گرمابه یا کارگاه روغن‌کشی را که ممکن است در آن باشد فروخته است. ربی‌الیمزر گفت: اگر کسی حیاطی را بدیگری بفروشد (بدون تعیین و قید مشخصات آن)، او فقط فضای آن را فروخته است (۱)». (میشنا با وابترا، ۴: ۱، ۲، ۳، ۴).

«اگر کسی یک کشتی را بفروشد، دکل، بادبان، لنگر و هرچه را که برای هدایت کشتی لازم است نیز فروخته است. لکن جاشوان (کارگران) و کیسه‌های بارگیری (برای حمل کالاها) و کالاهای موجود در کشتی را فروخته است. اما اگر گفته باشد: کشتی و همه محتویات آن را (بتو فروختم)، آنوقت همه اینها نیز فروخته شده است. اگر کسی ارابه‌ای را بفروشد، استرهای کشنده آن را فروخته است، و بالعکس. اگر شخصی یوغی را بفروشد، گاوه‌های کشنده گاوا آهن را فروخته است، و بالعکس. ربی یهودا گفت: از روی قیمت خرید میتوان پی برد که چه چیز فروخته شده است. چطور؟ اگر کسی بدیگری بگوید: یوغت را به قیمت دوست زوز بمن بفروش، واضح است که یوغ (به تنهایی) بچنین بهای گزافی فروخته نمیشود. لکن دانشمندان گفته‌اند که قیمت فروش دلیل برجیزی نمیشود (۲)».

«اگر کسی درازگوشی را بفروشد، جوال‌ها و خورجین‌های آنرا فروخته است (۳). ناحوم مادی گفت که جوالها و خورجین‌های آنرا نیز فروخته است. ربی یهودا گفت: زمانی فروخته است، و زمانی فروخته است. چگونه؟ اگر درازگوش با جوال‌ها و خورجین‌هایش پیش او ایستاده باشد و خریدار بگوید: «این درازگوش را بمن بفروش» آنوقت معامله شامل جوال‌ها و خورجین‌ها نیز میشود. ولی اگر او بپرسد: «آیا این الاغ از آن تو است؟ (آن را بمن بفروش)، معامله شامل جوالها و خورجین‌ها نمیشود (۴)».

«اگر کسی ماده‌الاعنی را بفروشد، این معامله شامل کره آن درازگوش نیز میشود. ولی اگر ماده گاوی را بفروشد، معامله شامل گوساله آن نمیشود (۵). اگر کسی مزبله‌ای را بفروشد، زباله آن را نیز

۱ - یعنی ساختمانهای آنرا فروخته است. این نظر ربی‌الیمزر را تلمود رد کرده است.

۲ - در چنین مواردی، هم احتمال فین می‌رود، و هم ممکن است که خریدار عمداً قیمت را بالا برده باشد تا کمک مالی بفروشنده بکند، بدون آنکه او را شرمزده کرده باشد.

۳ - همه دانشمندان موافقند که در چنین معامله‌ای، بالان و یراق الاغ نیز با آن فروخته شده است.

۴ - بررسی اول آشکارا به درازگوش و هر آنچه که روی آن است اشاره میکند، و سؤال دوم فقط درباره خود حیوان است.

۵ - در کماری توضیح داده شده است که این مطلب، در موردی است که فروشنده بخریدار بگوید: من بتو یک ماده الاغ شیرده و یا یک ماده گاو شیرده می‌فروشم. در مورد اول معلوم است، که غرض از فروش کره الاغ نیز بوده است، زیرا شیر ماده الاغ مبرفی ندارد، ولی ماده گاو را میتوان فقط برای شیری که میدهد خرید

فروخته است. اگر آب انباری را بفروشد، آب آنرا نیز فروخته است. اگر يك كندوی عسل را بفروشد، زنبورهای آن را نیز فروخته است. اگر کبوترخانی را بفروشد، کبوترهای آن را نیز فروخته است. اگر کسی جوجه کبوترهای کبوترخانی را از دیگری بخرد، باید نخستین جوجه‌ها را در کبوترخان بجای گذارد (۱). اگر زنبورهای نوزاد يك كندو را از دیگری بخرد، خریدار سه نسل از زنبوران عسل را برمی‌دارد، و مالک میتواند بقیه را عقیم سازد. اگر شانه‌های عسل بخرد، باید دو شانه را در كندو باقی گذارد (برای مصرف غذائی زنبوران عسل در زمستان). اگر درختهای زیتون را برای قطع کردن آن بخرد، موظف است که در هر درخت دو شاخه باقی گذارد. بنابراین عقیده دیگر، باید از کنده درخت‌ها بارتفاع دو قبضه باقی بگذارد (تا آنکه شاخه‌های تازه از آن برویند و درخت خشک نشود و مالک آن متضرر نگردد) « . (میشنا باوآترا، ۵ : ۱، ۲، ۳) .

« اگر کسی دانه‌های کشاورزی بدیگری فروخت (بدون تعیین اینکه برای خوردن مناسب است و یا برای کاشتن) ، و آن دانه‌ها فروید، حتی اگر دانه‌های کتان هم باشد (که معمولاً آنها را برای کاشتن می‌خرند) ، فروشنده مسئولیتی برای جبران خسارت وارده بخریدار ندارد. ربان شیمون بن گمیلئ گفت: اگر فروشند بذرهائی که در باغچه کاشته میشود و خوردنی نیست فروخته باشد، خود موظف به جبران خسارت وارده بخریدار است » .

« اگر کسی به دیگری میوه بفروشد، خریدار باید برای هر ستاده میوه يك چهارم قب (۲) میوه دور انداختنی قبول کند. در هنگام خرید انجیر، خریدار باید وجود ده انجیر کرم‌زده را در هر صد انجیر بپذیرد. در وقت خرید سردابی که پر از بشکه‌های شراب است، خریدار باید وجود ده بشکه شراب‌ترش را در هر صد بشکه قبول کند. در زمان خرید کوزه‌های سفالی که از خاک سرزمین شارون (۳) ساخته شده باشد، خریدار باید وجود ده کوزه ناپخته را در هر صد کوزه بپذیرد » .

« اگر کسی بهمنوع خود شراب بفروشد و آن شراب ترش شود، فروشنده مسئول خسارت وارده بخریدار نیست. لکن اگر فروشنده میدانست که شرابش همه‌ساله ترش میشود و (این موضوع را با اطلاع خریدار نرسانید) ، این معامله نیرنگ آمیز بوده و باطل است. اگر فروشنده بخریدار گفته باشد: « من شراب ادویه‌دار و معطر بتو می‌فروشم (۴) ، این شراب باید تا عید شاوووعوت (گلریزان) (۵) به خوبی باقی بماند. اگر شراب کهنه فروخته باشد، این شراب باید از سال گذشته باشد. اگر شراب « بسیار کهنه » بفروشد، این شراب باید لااقل سه‌ساله باشد » . (میشنا باوآترا، ۶ : ۱، ۲، ۳) .

۶- حق مالکیت از طریق هر و زمان

طبق قانون دینی یهود، تصاحب مداوم و بدون مزاحم يك ملك، یا استفاده بلامانع از يك شیئی، در پاره‌ای موارد نشانه اثبات حق مالکیت آن است. این حق مالکیت که از تصاحب بلامزاحم يك ملك،

۱ - برای مالک قبلی. تا آنکه کبوتران والد علاقه‌ای بمانند در کبوتر خان داشته باشند.

۲ - قب يك ششم سئاه است.

۳ - این خاله از نوع اطی نیست.

۴ - چنین شرابی دارای این تضمین است که ترش نخواهد شد و به خوبی باقی خواهد ماند.

۵ - این عید در آغاز تابستان است و پس از آن ممکن است شراب بسبب گرمی هوا ترش شود، و فروشنده مسئول آن نیست.

و یا استفاده بلامانع از يك شیئی بدست می‌آید ، « حزاقا » . Hazaghah . یعنی « حق تصرف و مالکیت از طریق مرور زمان » نام دارد .

« قانون حزاقا شامل حال خانه‌ها ، چاه‌ها ، گودال‌ها ، غارها ، کبوترخان‌ها ، گرمابه‌ها ، کارگاه‌های روغن‌کشی و شراب‌سازی ، زمین‌هایی که بواسطه آبیاری زراعت میشوند ، غلامان و هر چیز که بطور مداوم ثمر بیار می‌آورد میشود ، و مدت حزاقای آنان سه سال کامل است . مدت حزاقا برای زمینی که نیاز به آبیاری ندارد سه سال است ، لکن لازم نیست که این سه سال کامل باشد . ربی یשמاعل گفت : (اگر کسی زمینی را تصرف و اشغال کرد) ، سه ماه در (پایان) اولین سال ، سه ماه در (آغاز) سومین سال ، و دوازده ماه در سال دوم ، یعنی جمعا هجده ماه (کافی است که بتواند از حق حزاقا برخوردار گردد) (۱) . ربی عقیوا گفت : (کافی است که او زمین را) يك ماه در آخر سال اول ، يك ماه در آغاز سال سوم ، و دوازده ماه در سال دوم ، جمعا چهارده ماه (در تصرف خود داشته باشد) . ربی یשמاعیل گفت : گفته‌من (درباره مدت هجده ماه) شامل حال کشتزارهایی میشود که محصول آن غلات است (۲) ولی در مورد باغ میوه‌ای (۳) که در آن اول انگورها را می‌چینند ، و سپس هنگام دیگر زیتون‌ها را جمع‌آوری میکنند ، و پس از مدتی دیگر انجیرها را گردآوری می‌نمایند ، (مدتی که برای انجام این سه کار لازم است) بجای سه سال محسوب میشود (برای استفاده از حق حزاقا) (۴) .

« مقررات حزاقا در سه سرزمین یهودا ، ماوراء اردن و جلیل با یکدیگر تفاوت میکند . اگر کسی مالک زمینی در جلیل بود ، و زمانی که در سرزمین یهودا اقامت داشت ، دیگری آمد و درباره زمین او که در جلیل بود ادعای حزاقا نمود ، و یا بالعکس ، حق حزاقا برای او مسلم نمیشود ، مگر آنکه مالک و مدعی هر دو در يك سرزمین مقیم باشند . ربی یهودا گفت : مدت سه سال فقط از این لحاظ در مورد حزاقا معین شده است ، تا اگر احیانا مالک زمین در کشور اسپانیا (۵) باشد ، و کسی زمین او را (که در یهودا است) برای مدت یکسال اشغال کرده باشد ، يك سال وقت لازم است تا با اسپانیا بروند و موضوع اشغال زمین را با اطلاع صاحب آن برسانند ، و او هم يك سال وقت صرف کند تا بر سرزمین یهودا بازگردد (و با اشغال کننده زمین بدادگاه برود و ادعای حزاقای او را باطل کند) .

« هر حزاقائی که با يك ادعا همراه نباشد (۶) ، ارزش و اعتباری ندارد و باطل است . چگونه ؟ اگر کسی به اشغال کننده زمین بگوید : « تو در ملك من چه میکنی ؟ » و او جواب دهد : « (من نمیدانستم این زمین مال کیست ، و) چون تاکنون هیچکس بمن اعتراضی نکرده است (که چرا این زمین را تصرف کرده‌ام ، از این رو اکنون سه سال است که در آن سکونت دارم) » ، چنین حزاقائی اعتباری ندارد و

۱ - در سه ماه اول فرصت دارد زمین را بگارد ، و در سه ماه آخر میتواند کشته آخر سال دوم را دوکند . در نتیجه ، از نقطه نظر کشاورزی زمین سه سال در تصرف او برده است .

۲ - در چنین زمین‌هایی تمام محصول در يك هنگام درو میشود .

۳ - که در آن انواع گوناگون درخت میوه یافته میگردد ، و میوه این درختان در فصل‌های گوناگون چیده میشود .

۴ - اگر هم این سه کار در يك سال انجام گیرد . نظر ربی عقیوا و ربی یשמاعل هر دو رد شده است ، و طبق قانون ، برای تصاحب يك زمین لازم است که مدت حزاقا لااقل سه سال کامل طول بکشد ، و کسی در این باره اعتراضی به متصرف آن نکند و مزاحم او نشود .

۵ - کشور اسپانیا از این لحاظ بعنوان مثال ذکر شده است ، که در دوران دانشمندان میشنا ، يك سال وقت لازم بود تا از فلسطین به آن سرزمین بروند .

۶ - که تصرف کننده ادعا کند که آن زمین را خریده است یا که آن را کسی باو بخشیده است .

باطل است. ولی اگر اشغال‌کننده زمین در جواب بگوید: «چون تو خودت آن را بمن فروخته‌ای»، یا «چون تو خودت آنرا بمن بخشیده‌ای»، یا «پدرت آن را بمن فروخته است»، یا «پدرت آن را بمن بخشیده است»، چنین حزاقائی معتبر و قوت قانونی دارد. اگر اشغال‌کننده ادعا کند که آن زمین را از پدر بارت برده است، لازم نیست ادعای دیگری بکند و دلیل دیگری اقامه نماید (که زمین چگونه بمالکیت پدرش درآمده است. بلکه کافی است ثابت کند که پدرش لااقل يك روز آن زمین را در تصرف خود داشته است). حق حزاقا شامل حال صنعتگران، شرکاء، اجاره‌کاران زراعتی و قییم‌های یتیمان نمیشود (۱) شوهر حق حزاقا دربارهٔ اموال همسرش ندارد و بالعکس. پدر نیز حق حزاقا دربارهٔ اموال پسر ندارد و بالعکس. آنچه تاکنون دربارهٔ حزاقا گفته شد، در چه مورد صادق است؟ در مورد کسی که ادعای حزاقا دارد (و این حزاقا مورد اعتراض شخص دیگری قرار میگیرد) ولی در مورد کسی که زمینی را بدیگری هدیه میکند (و آن دیگری میخواهد آن زمین را به تصرف خود در آورد)، و یا برادرانی که يك ملك موروثی را میان خود تقسیم میکنند (و هریک از آنها میخواهد سهم خود را تصرف کند)، یا کسی که میخواهد ملك يك تازه یهودی شده را که فوت کرده و وارثی ندارد (۲) بتصرف خود در آورد، اگر متصرف يك در (در آن ملك) بسازد، یا اطراف آن دیواری بکشد، یا در دیوار اطراف آن رخنه‌ای هر قدر هم که کوچک باشد پدید آورد، (و یا تغییر دیگری در آن ملك بدهد)، هریک از این کارها حق حزاقا را برای وی مسلم میسازد.

قانون حزاقا شامل این اعمال (که ذیلا ذکر میشود) خواهد بود، و اعمال دیگری نیز هست که این قانون شامل آنها نمیشود. اگر کسی (برای مدت سه سال) چهار پایان خود را در حیاطی نگاه داشته باشد، یا آنکه در آن حیاط تنور یا اجاق یا آسیائی کار گذاشته باشد، یا ماکیان پرورش داده باشد، یا زباله در آن ریخته باشد، این کارها حق حزاقا باو نمیدهد. لکن اگر در آن حیاط برای چهارپایان خود محوطه‌ای ساخته باشد که دیوار اطراف آن به بلندی لااقل ده قبضه باشد، یا چنین محوطه‌ای را برای تنور یا اجاق یا آسیای خود ساخته باشد، یا آنکه ماکیان را داخل اطاقهای آن حیاط نگهداری کرده باشد، یا آنکه در آن حیاط مزبله‌ای بمق یا ببلندی سه قبضه برای زباله ساخته باشد (با گود کردن زمین حیاط بمق سه قبضه، یا با انباشتن زباله‌ها ببلندی سه قبضه)، هریک از این کارها حق حزاقا را برای وی مسلم میسازد، و آن حیاط بتصاحب وی در می‌آید. (مشروط بر آنکه مدت حزاقا لااقل سه سال کامل طول کشیده باشد و در این مدت کسی به وی اعتراضی نکرده باشد) «میشنا باو ابتر، ۳: ۱، ۲، ۳،

۷- قوانین وراثت

مسائل مربوط به وراثت، و اینکه چه خویشان دانی وارث کدام خویشاوند خود میشوند، در رسالهٔ باو ابتر مورد بحث قرار گرفته است.

«برخی از منسوبان، هم از يك خویش خود ارث می‌برند، و هم اموال خود را برای او بارت می‌گذارند، برخی دیگر از يك خویش خود ارث می‌برند، ولی آن خویش وارث آنها نمیشود. بعضی

۱ - یعنی تصاحب مداوم و بلا مزاحم يك ملك یا يك شیئی در مدت سه سال حق مالکیت بر آن را بدیشان نمیدهد.

۲ - يك تازه‌بدین یهود گرویده‌ای که بدون وارث بمیرد، دارائی و املاک او بی‌صاحب میشود و هر کس میتواند آنرا تصاحب کند.

از خویشان، اموال خود را برای یکی از بستگان خود وارث میگذارند، ولی از او ارث نمیبرند. و برخی هم نه از یکی از بستگان خود ارث میبرند، و نه آن بسته وارث آنها میشود. این افراد، هم از خویشاوند خود ارث میبرند، و هم آن خویشاوند وارث آنها میشود: پدر نسبت بفرزندانش (۱)، فرزندان نسبت به پدر، و برادرانی که از یک پدر هستند نسبت بیکدیگر. و این افراد از خویشاوند خود ارث میبرند، ولی آن خویشاوند وارث آنان نمیشود: مرد نسبت به مادرش، شوهر نسبت به همسرش، و فرزندان خواهر نسبت به دایی خود این اشخاص، اموال خود را برای یک خویشاوند به ارث میگذارند، ولی خود وارث آن خویشاوند نمیشوند: زن نسبت بفرزندانش، زوجه نسبت به شوهرش، و دایی نسبت به اولاد خواهرش (۲). برادرانی که از یک مادرند لکن پدرشان یکی نیست آنها وارث یکدیگر نمیشوند.

« ترتیب وراثت از این قرار است (در تورات چنین آمده است): « اگر مردی بمیرد و پسری نداشته باشد، میراث او را به دخترش انتقال دهید ». (سفر اعداد، ۲۷: ۸). از این رو، پسر در ارث بردن از والدین خود بر دختر حق تقدم دارد، و همه فرزندان پسر نیز بر دختر (یعنی بر عمه خود) مقدم هستند. دختر (اگر برادری نداشته باشد)، در ارث بردن از پدر متوفای خود برعموهایش تقدم دارد، و فرزندان دختر متوفی (اگر پسری نداشته باشد) نیز بر برادران متوفی تقدم دارند. برادران متوفی برعموهای وی تقدم دارند، و بهمین گونه، فرزندان برادران شخص متوفی نیز برعموهای وی مقدم هستند. قانون کلی چنین است: هر آنکس که در ارث بردن از یک خویشاوند بر شخص دیگر تقدم داشته باشد، فرزندانش نیز پس از وی دارای حق تقدم هستند. و پدر همواره در ارث بردن از فرزند متوفای خویش بر همه اخلاف خود حق تقدم دارد ». (میشنا باوآترا، ۸: ۲۱).

« پسر و دختر در مورد ارث بردن از والدین خود یکسان هستند، جز آنکه پسر (اگر نخست زاده باشد - سفر تثبیه، ۲۱: ۱۷) از میراث پدر خود سهم دو برابر میبرد، ولی نه از میراث مادر، و نفقه دختران از میراث پدرشان به آنها داده میشود، و نه از میراث مادر ».

« اگر کسی (در وصیت نامه خود) اعلام دارد: فلانی که نخست زاده من است نباید از میراث سهم مضاعف ببرد، یا آنکه: فلان پسر نباید مانند سایر فرزندانم از میراث من بهره مند شود، اظهارات او دارای قوت قانونی نیست. زیرا او شرطی برخلاف نص صریح تورات نهاده است. معذالک اگر کسی اموال خود را بطور شفاهی میان فرزندانش تقسیم نمود، و یکی از آنها سهم بیشتری داد و یکی قسمت کمتر، یا آنکه سهم نخست زاده خود را با سهم سایر فرزندانش برابر کرد، سخنان او دارای قوت قانونی است. لکن اگر کلمه « میراث » را بکار برده باشد، سخنانش دارای قوت قانونی نیست (۴). اگر در آغاز، در وسط، یا در پایان وصیت نامه خود نوشت: « بعنوان بخشش » (۵)، سخنانش دارای قوت قانونی است.

۱ - یعنی اگر کسی بدون اولاد بمیرد، پدرش وارث دارایی او میشود. و همین طور بعد از مرگ پدر، فرزندان ماترک او را به ارث میبرند.

۲ - اموال عم و دایی به برادرزاده و خواهر زاده وارث میرسد، و نه بالمکس.

۳ - اگر شخص متوفی فرزند بلاصلی از خود باقی نگذارد، پدر یا پدر بزرگ از چنانچه زنده باشند وارث اموال او خواهند شد.

۴ - تا وقتی که کلمه « میراث » را بکار نبرد، آنچه را که بفرزندانش میدهد بصورت بخشش است و نه ارث، و هر کسی میتواند اموال خود را بنحوی که دلخواه اوست بدیگران ببخشد. لکن قانون تلمود اختیارات او را در مورد ارثیه قانونی محدود کرده است.

۵ - سه صورتی که بدان اشاره شد عبارتند از: « این زمین به پسرم بخشیده شود تا که آن را به ارث برد، یا: « او آنرا

به ارث برد و باو بخشیده شود تا که آن را وارث گردد، یا: « آنرا بمیراث برد و بدو بخشیده شود ».

اگر کسی که دارای دختر است بگوید: «فلانکس (که پسر نیست) وارث من میشود، و یا در صورتی که دارای پسر باشد بگوید: «دخترم وارث من گردد»، گفته او بی‌ارزش است. زیرا شرطی مخالف با آنچه که در تورات آمده است نهاده است. ربی یوحنا بن بروقا گفت: اگر سخن او اشاره به کسی کند که حق ارث از اموال او دارد (۱)، سخنانش دارای قوت قانونی است. اما اگر سخن او اشاره به کسی کند که حق ارث از اموال او ندارد، دارای قوت قانونی نیست. اگر کسی در وصیت‌نامه خود بنویسد که اموالش را به بیگانگان به ارث دهند، و فرزندان خود را از میراث خویش محروم سازد، این عمل دارای قوت قانونی است، لکن دانشمندان از این کار خشنود و راضی نیستند. ربان شیمعون بن گمیلئیل گفت: اگر فرزندان او دارای رفتار و کرداری ناشایسته باشند، از او باید بخوبی یاد کرد (که اموال خود را به فرزندانش بخشیده است) (۲).

«اگر مردی بگوید: «این پسر من است»، سخن او را باور میکنند (در مورد دادن سهمی از ارثیه‌اش به وی). ولی اگر کسی بگوید: «این برادر من است»، سخن او را باور نمیکنند (۳). لکن آن برادری که او را به برادری خود قبول دارد، سهم خود از میراث پدری را با وی قسمت میکند (۴). اگر این شخص بمیرد (بدون وارث)، آنگاه سهمی که آن برادر از ارثیه پدری بوی داده بود، دوباره بهمان برادر باز میگردد. و اگر آن‌کس از خود اموال دیگری داشته باشد (و بدون باقی‌گذارن وارث بمیرد)، برادرانی که او را به برادری خود قبول نداشتند و آن برادری که او را برادر خود میخواند، اموالش را با او میبرد و میان خود قسمت میکنند (۵). اگر کسی مرد و وصیت‌نامه‌ای بسته به راننش (یا قسمت دیگری از بدنش) یافت شد، چنین وصیت‌نامه‌ای سند معتبری نیست، و ارزش قانونی ندارد (۶). ولی اگر قبل از فوت به شخص دیگری گفته باشد: این سند را بنفع فلانکس از دست من بگیر، خواه آن شخص ثالث از وراثت وی باشد و خواه نباشد، سخنان او ارزش قانونی دارند»

«اگر کسی در مدت حیات خود اموالش را بفرزندانش ببخشد (۷)، باید کلمات: «از امروز و بعد از مرگم» (۸) را در هبه نامه ذکر کند. این عقیده ربی یهوداست. لکن ربی یوسه میگوید: (نوشتن کلمات فوق در هبه نامه) لزومی ندارد (۹). اگر کسی در مدت حیات خود اموالش را بنحوی بفرزندانش ببخشد که فقط پس از مرگ او به تصرف فرزندان درآید، نمیتواند آن اموال را بفروشد، زیرا طبق هبه‌نامه آنها را بخشیده است. فرزند نیز (تا زمانی که پدر زنده است) نمیتواند آنها را بفروشد، زیرا

۱ - فی‌المثل به یکی از فرزندان اشاره کرده باشد.

۲ - این نظر ربان شیمعون بن گمیلئیل را تلمود پذیرفته است.

۳ - یعنی در صورتیکه سایر برادران آن شخص را برادری خود قبول نداشته باشند، از ارث پدری بوی سهم نمیدهند.

۴ - یعنی اگر کسی دو پسر از خود باقی‌گذارد، و یکی از ایشان نسبت برادری را با شخص ثالثی بپذیرد و دیگری قبول نکند، آنگاه برادری که آن شخص ثالث را برادری خود قبول دارد، نیمی از سهم خود از ارث پدری را بوی میدهد.

۵ - این قانون در صورتی اجرا میشود که آن برادران نسبت برادری را با آن شخص بطور قطعی انکار نکرده بلکه گفته باشند که نمیدانند آیا آن شخص برادر ایشان است یا نه.

۶ - هرچند که وصیت نامه درجائی پیدا شده است که نمیتوان آن را سندی جعلی دانست، معذالک چون طبق قانون، وصیت نامه باید بدست شخص دیگری سپرده شود و این کار انجام نگرفته است، از این رو چنین وصیت نامه‌ای معتبر نیست.

۷ - این در موردی است که کسی قصد داشته باشد باریک‌ازدواج کند، و مایل است اموالش نصیب فرزندان گردد که از نخستین همسر داشته است.

۸ - این کلمات فرزندان را صاحبان قانونی اموال پدر میکنند، و پدر در طی حیات خود از درآمد آن استفاده میکند.

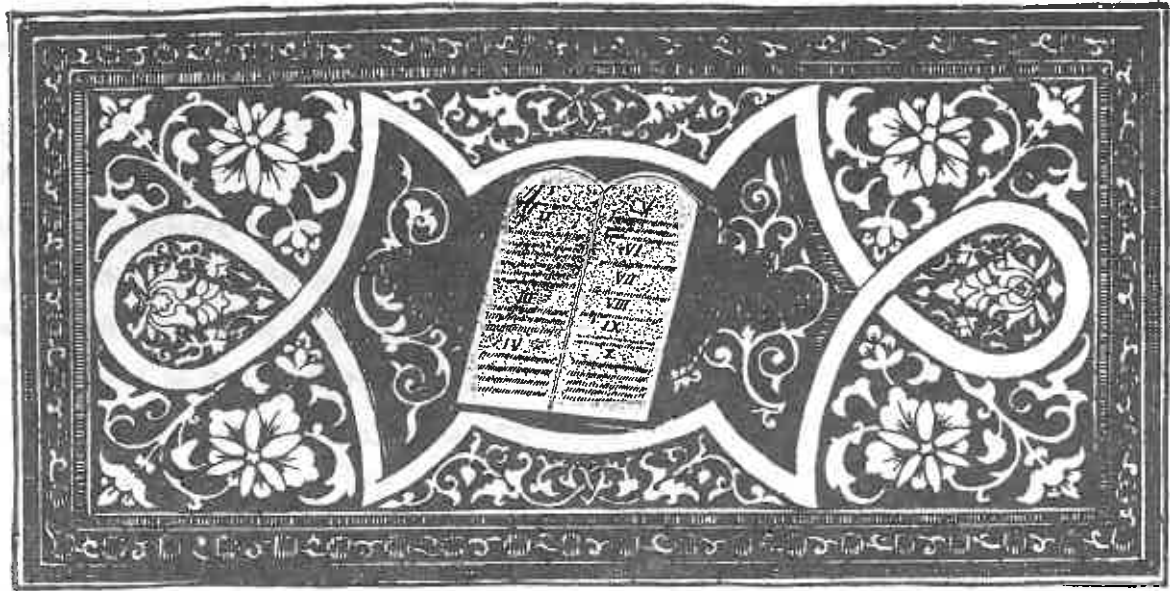
۹ - زیرا تاریخ هبه نامه نیت آن‌کس را مشخص می‌کند. این نظر ربی یوسه را تلمود پذیرفته است.

آن اموال در اختیار پدر است. اگر پدر آنها را بفروشد، فقط تاروژی که زنده‌است آن اموال متعلق به خریدار است. اگر فرزند آنها را بفروشد، تاروژی که پدر زنده است خریدار حق استفاده از آنها را ندارد. پدر مجاز است که از ثمره و سود این اموال بهره‌کس می‌خواهد استفاده برساند. لکن آنچه که از این ثمره و سود (در هنگام مرگ پدر) باقی بماند، متعلق به وراثت اوست. اگر کسی مرد (۱) و چند فرزند کبیر و صغیر از خود بجای گذاشت، فرزندان کبیر مجاز نیستند که بضرر فرزندان صغیر برای خود جامه تهیه کنند، و فرزندان صغیر نیز حق ندارند که بضرر فرزندان کبیر اعاشه نمایند (۲). بلکه همه فرزندان ارثیه پدری را بطور مساوی میان خود تقسیم میکنند، (و آنگاه هرکس از سهمیه‌اش برای خود جامه و غذا تهیه میکند). اگر فرزندان کبیر از ارثیه پدری (قبل از تقسیم آن بین ورثه) برای مخارج عروسی خود چیزی برداشت کرده باشند، فرزندان صغیر نیز میتوانند برای مخارج عروسی خود از آن ارثیه (قبل از تقسیم) برداشت کنند. اما اگر فرزندان صغیر (پس از مرگ پدر) بگویند: «ما نیز میخواهیم عروسی کنیم (با برداشت از ارثیه پدری قبل از تقسیم آن میان وراثت) همانگونه که شما عروسی کردید (زمانی که پدرمان زنده بود و با پول او)، ادعای ایشان باطل است و بجائی نمیرسد. زیرا آنچه پدر در حیات خود بفرزندانش داده است، حکم هدیه و بخشش را داشته است».

«این مقررات درباره دختران نیز اجرا میشود، و لکن در این مورد دختران مزیتی بر پسران دارند و آن این است که: دختران را (از اموال پدری) به هزینه پسران نفقه میدهند، و نه به هزینه دختران دیگر (۳)». «اگر کسی بمیرد و از خود پسران و دخترانی بجای گذارد، اگر ماترك او زیاد باشد (۴)، پسران سهم خود را از ارث پدری میبرند، و دختران بخرج ایشان اعاشه میکنند. اگر ماترك پدر زیاد نباشد، دختران مخارج خود را از آن برداشت می‌کنند و پسران بروند و کار کنند (۵). Admon. (۶) گفت: آیا چون من مذکر هستم، باید از لحاظ مادی متضرر شوم؟ ربان گملیل گفت: من با عقیده Admon موافق هستم». (میشنا با وابترا ۸، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹: ۱)



- ۱ - بدون بجای گذاشتن وصیتنامه.
- ۲ - چنین فرض شده است که بهای جامه یک فرد کبیر بیشتر از قیمت لباس یک کودک صغیر است، و در مقابل، مخارج غذایی که یک کودک صغیر دارد، زیاده‌تر از هزینه غذایی یک فرد کبیر است. زیرا کودکان بخاطر ریخت و پاشی که میکنند غذای بیشتری لازم دارند.
- ۳ - اگر کسی از خود فقط دخترانی بجای گذارد، ایشان دارائی پدر را بطور مساوی میان خود تقسیم میکنند.
- ۴ - باندازه کاشی برای تامین مخارج همه فرزندان و دادن نفقه به دختران تا زمانی که بسن بلوغ برسند.
- ۵ - این بدان معنی است که پسران فقط آنچه را که بعد از تامین مخارج زندگی دختران تا رسیدنشان به بلوغ باقی بماند دریافت خواهند کرد.
- ۶ - یکی از قضات معروف بود و در اورشلیم میزیست (میشنا کنویوت، ۱۲: ۱). نظر او را تلمود نپذیرفته است.



فصل دوازدهم، جهان آینده

ماشیح ، رستاخیز مردگان ، جهان آینده ، آخرین
داوری ، جهنم ، باغ عدن یا بهشت .

۱- ماشیح ، MASHIAH .

هنگامی که ملل روزگار باستان، دوران طلایی تاریخ خود را در گذشته‌های تاریک و بسیار دور قرار میدادند ، یهودیان آن را به آینده محول کرده‌اند . انبیای اسرائیل بکرات به « روزهای آخر » (که هنوز فرا نرسیده است) ، بعنوان دورانی که در آن عظمت ملی یهود به آخرین حد اعتلای خود خواهد رسید ، اشاره کرده‌اند . این امید به یک آینده نورانی و مشحون از سعادت در دل عامه مردم سخت جایگزین شد ، و با گذشت زمان نه فقط شدت پیدا کرد ، بلکه رؤیاهای شگفت‌انگیزی را نیز که در جهان آینده تحقق خواهد یافت ، در برگرفت . این آینده درخشان و باشکوه ، در اطراف شخصیت « ماشیح » (تدهین شده ، با روغن مسح مقدس) که از جانب خداوند مأموریت خواهد داشت تا این دوران تازه و پر از شگفتی‌ها را آغاز کند ، تمرکز خواهد یافت .

تلمود صدها بار به ماشیح و مأموریت او اشاره کرده است ، و ما فقط یک دانشمند را می‌یابیم که در این باره لحنی شکاک دارد . ربی هیلل ، که یکی از دانشمندان قرن چهارم میلادی بود . اظهار داشته است : « ملت اسرائیل دیگر ماشیحی (که ظهور کند) نخواهد داشت . زیرا که در زمان حیزقیا (سلطان یهودا) بهره خود را از او بردند » . (سنهدرین ، ۹۸ ب) . لکن ربی هیلل برای این سخن سخت مورد مؤاخذه قرار گرفت . ممکن است که بخشی از افراد ملت باین معتقد بوده‌اند ، که دوران باشکوه و پر افتخار سلطنت حیزقیا ، شاهد وقوع پیشگوئی‌های اشعیای نبی در باره ماشیح بوده است ، لکن تلمود این عقیده را صریحاً رد کرده است . « چرا در کلمه لمربه . Lemarben . بمعنی « برای افزایش و ترقی » (اشعیاء ۹ : ۶) حرف میم آخر در وسط کلمه آمده است ؟ (۱) چونکه ذات قدوس متبارک میخواست

۱ - پنج حرف از انبیای عبری ، منجمله میم ، وقتی که در آخر کلمه واقع شوند ، شکلشان تغییر میکند . در کلمه « لمربه » ، حرف میم هرچند که در آخر کلمه قرار نگرفته ، معادلک بشکل میم آخر نوشته شده است .

حیزقیا را ماشیح ، و سنحریب (سلطان آشور) را گوگ و ماگوگ (۱) (یا جوج و ماجوج بسازد) اما عدالت بحضور « او » چنین عرض کرد : ای پروردگار عالم ، چه شد که داود پادشاه اسرائیل را که آنهمه سرود و مزمور در وصف جلال تو تصنیف کرد ، ومدح و ثنای تو را گفت ، ماشیح نساختی ، لکن میخواستی حیزقیا را که این همه آیات و معجزات برایش نمودی . و او حتی يك سرود هم بدرگاهت نخواند ، ماشیح سازی ؟ » این بود که بلافاصله (راه ترقی حیزقیا) مسدود شد (وبهین سبب حرف میم در کلمه « لمر به » بشکل میم آخر که از همه طرف مسدود است درآمد) (سنهدرین ، ۹۴ الف) . معهذا ، هنگامی که ربان یوحانان بن زکای میخواست در بستر مرگ با شاگردانش وداع کند ، باین جمله مرموز به آنها خطاب کرد و گفت : « يك کرسی برای حیزقیا پادشاه یهودا که دارد می آید ، آماده کنید » . (براخوت ، ۲۸ ب) . این سخنان ربان یوحانان بن زکای را معمولا بعنوان پیش گوئی درباره ظهور ماشیح تعبیر می کنند و اگر چنین باشد می توان حدس زد که این دانشمند برجسته قرن اول میلادی نیز ، حیزقیا را ماشیح دانسته است . همانطور که خواهیم دید ، درباره هویت ماشیح یا ناجی آینده ، عقاید مختلفی اظهار شده است .

اعتقاد عموم براین است ، که ظهور ماشیح و فعالیت های او در راه بهبود وضع جهان و تأمین سعادت بشر ، قسمتی از نقشه خداوند در آغاز آفرینش جهان بوده است . « پیش از آنکه عالم هستی بوجود آید ، هفت چیز آفریده شد : تورات ، توبه ، باغ عدن (بهشت) ، جهنم ، اورنگ جلال الهی ، بیت همیقداش ، و نام ماشیح » (پساحیم ، ۵۴ الف) . دریک میدراش مؤخر چنین اظهار نظر شده است : « از آغاز خلقت عالم ، پادشاه ماشیح بدینا آمد . زیرا (لزوم وجود او) حتی پیش از آنکه جهان آفریده شود ، بذهن (خداوند) خطور کرد » . (پسیقتا رباتی ، ۱۵۲ ب) .

طبیعی است که تحقیقات فراوانی درباره اینکه ماشیح چه کسی خواهد بود بعمل آمده ، و برای روشن شدن این مطلب آیه های کتاب مقدس بدقت مطالعه و مو شکافی شده است . جملگی دانشمندان یهود درباره يك نکته متفق الرأی بوده اند ، و آن این است که ماشیح يك انسان خواهد بود که از طرف خداوند مأمور انجام وظیفه خاصی خواهد شد . تلمود در هیچ جا باین اعتقاد که ماشیح ممکن است يك ناجی و موجود فوق انسانی باشد ، اشاره ای نمیکند .

برخی از صاحب نظران وی را باداود پادشاه اسرائیل یکی میدانند . درباره این آیه که میگوید : « بعد از آن بنی اسرائیل برگشته و خداوند خدای خود و داود پادشاه خریش را خواهند طلبید » (هوشع ، ۳ : ۵) ، چنین تفسیر شده است : « دانشمندان میگویند : این پادشاه ماشیح است . اگر او جزو زندگان است ، اسمش داود است . و اگر هم جزو مردگان است (که بعداً زنده خواهند شد) . نامش داود است » . (یروشلمی ، براخوت : ۵ الف) . عقیده بالا ، با ذکر آیه دیگری سخت مورد اعتراض قرار گرفت : « نجات عظیمی به پادشاه خود میدهد ، و به ماشیح خویش احسان میکند ، یعنی به داود و به ذریت او تا به ابد » . (مزامیر داود ، ۱۸ : ۵۱) . در این آیه نوشته نشده است « به داود » ، بلکه : « به داود و به ذریت او » (ایخاربا ، ۱ : ۵۱) . اعتقاد عموم بر این است که ماشیح از نسل پادشاه داود خواهد بود ، و در ادبیات دانشمندان یهود ملقب به « فرزند داود » است .

آیاتی از کتاب مقدس ، که طبق تفسیر علمای یهود اشاره به ماشیح میکند ، نامهای گوناگونی را که به آن خوانده خواهد شد ، مشخص میسازد . بعضی از شاگردان دانشمندان حتی کوشش کرده‌اند ، که برای ماشیح ، نامی مشابه با اسم استاد خود از متن آیات کتاب مقدس بیابند . « نام ماشیح چه خواهد بود شاگردان مکتب ربی شیلا . Sheila . میگویند: نامش شیلو . Shiloh . خواهد بود » چنانکه مکتوب است : « تا که شیلو بیابد » . (سفر پیدایش ، ۴۹ : ۱۰) . شاگردان مکتب ربی‌ینای Yannay میگویند: اسمش « ینون » . Yinnon . خواهد بود . چنانکه آمده است : « نام او تا به ابد باقی خواهد ماند ، و اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد » . (به عبری « ینون ») (مزامیر داود ، ۱۷ : ۷۲) . شاگردان مکتب ربی حینا . Haninah . میگویند : اسمش « حینا » خواهد بود . چنانکه گفته شده است : « زیرا که بر شما ترحم (به عبری « حینا ») نخواهم کرد » . (ارمیاء ، ۱۶ : ۱۳) . برخی دیگر میگویند که اسم او منجم بن حیزقیא . Menahem , Ben . Hizghyah . است . چنانکه نوشته شده است : « زیرا تسلی دهنده (به عبری « منجم ») و تازه کننده جانم از من دور شده است » . (مراثی ارمیاء ، ۱ : ۱۶) . دانشمندان میگویند : اسمش « مبروص مکتب ربی یهوداهناسی » است . چنانکه نوشته شده است : « مسلماً او بیماریهای ما را تحمل کرده و دردهای ما را بر خود حمل نموده است . ولی ما او را بلاکشیده (۱) و ضربت خورده و رنج دیده از جانب خداوند محسوب نمودیم » . (اشعیاء ، ۵۳ : ۴) . او یهودا از قول راو گفت : ذات قدوس متبارك ، در آینده داود دیگری را برای ملت اسرائیل برپا خواهد ساخت . چنانکه مکتوب است : « ایشان خداوند خدای خود و داود پادشاه خویش را که برای ایشان برپا خواهیم ساخت خدمت خواهند کرد » . (ارمیاء ، ۳۰ : ۹) . گفته نشده است « برپا ساختم » ، بلکه : « برپا خواهم ساخت » . (سنهدرین ، ۹۸ ب) .

باسامی دیگری که برای ماشیح در نظر گرفته‌اند ، در سخنان زیر اشاره شده است « ربی یهوشوع بن لوی گفت : اسم او « صمخ » . Tzémah . (نهال) است . (زکریا ، ۶ : ۱۲) . ربی یودان فرزند ربی ایبوگفت : نامش منجم است . حنینا فرزند ربی اباهو گفت : این دو اسم یعنی صمخ و منجم باهم تشابه دارند . چون که شماره حروف هر دوی آنها بحساب ابجد ۱۳۸ میباشد » . (یروشلمی براخوت ه الف) . « راو نعمان از ربی اسحق پرسید: آیا شنیده‌ای و اطلاع داری که بر نطفه Bar Naphlé . (فرزند افتاده) چه هنگام می‌آید ؟ ربی اسحق از او سؤال کرد : بر نطفه کیست ؟ وی در جواب گفت : ماشیح . راو نعمان از او پرسید : آیا تو ماشیح را بر نطفه مینامی ؟ ربی اسحق گفت : آری . زیرا چنین نوشته شده است : « در آن روز خیمه داود را که افتاده است برپا خواهم نمود » . (عاموس ، ۹ : ۱۱) (سنهدرین ، ۹۶ ب) .

به شخصیت اسرار آمیز دیگری نیز بنام ماشیح فرزند یوسف اشاره شده است . آن عبارت چنین است : « ماشیح فرزند یوسف کشته شده است . چنانکه مرقوم است : « بر من خواهند نگرست بخاطر آنکس که (جسمش را) سوراخ کرده‌اند . و برای وی سوگواری خواهند کرد ، مانند کسی که برای

۱ - دانشمندان یهود کلمه « بلاکشیده » را بمعنی مبروص تفسیر کرده‌اند . بنابراین آیه مذکور درباره ماشیحی بیشگونی میکند که از بیماری برص رنج خواهد برد . درباره ربی یهودا هناسی گفته اند ، که هر چند که مدت سیزده سال شدت از بیماری رنج میبرد ، معذالك عادت داشت که بگوید : رنجا عزیز هستند ، چونکه نشانه رحمت الهی میباشد » . (باوا مصیعا ، ۸۵ الف) . بنابراین چنین نتیجه گرفته شده است ، که ماشیح ، طبق نبوت اشعیاء باید از طبقه‌ای از رنج‌دیدگان باشد ، که ربی یهوداهناسی نمونه آن است .

فرزند یگانه خود سوگواری کند». (زکریا، ۱۲: ۱۰، سوکا، ۵۲ الف). «فرزند یوسف، و «فرزند داود»، اشاره به کسانی می‌کند که نسب آنها به یوسف فرزند یعقوب و داود پادشاه اسرائیل می‌رسد، و بنای این اعتقاد، گفتار زیر است: «یعقوب جد ما پیش بینی کرد که نسل عیسو فقط بدست نسل یوسف تسلیم خواهد شد. چنانکه گفته شده است: «خاندان یعقوب آتش، خاندان یوسف شعله، و خاندان عیسو گاه خواهند بود، و در میان آنها مشتعل شده، و ایشان را خواهند سوزانید...» (عوودیا، ۱۸، با وابترا، ۱۲۳ ب) (۱).

امید به ظهور ماشیح بالطبع هنگام بدبختی‌های ملی شدت می‌یافته است. وقتی که ظلم و تعدی یک دولت فاتح که ملت اسرائیل را زیر سلطه خود داشت غیر قابل تحمل می‌شد، یهودیان از روی غریزه به پیشگویی‌هایی که در کتاب مقدس درباره ظهور ماشیح شده است توجه می‌کردند. یوسفوس مورخ مشهور یهود در تاریخ خود شرح داده است که چگونه در سالهای قبل از خرابی معبد بیت همیقداش دوم، افرادی ادعا می‌کرده‌اند که همان نجات‌دهنده‌ای هستند که انبیاء ظهور او را از پیش خبر داده‌اند. یک نمونه قابل توجه از این گونه افراد، برکوخوا Bar, Kokhva است، که بعضی او را بر کوزیوا Bar, Koziva نامیده‌اند، و یک قرن بعد، رهبر شورش یهودیان علیه رومیان بود، و ربی عقیوا او را ماشیح می‌خواند.

چنین خوانده‌ایم که: ربی عقیوا این آیه را: «ستاره‌ای (در عبری: کوخوا) از یعقوب طلوع خواهد کرد» (سفر اعداد، ۲۴: ۱۷). این طور تفسیر مینمود: «کوزیوا از یعقوب طلوع خواهد کرد». هر وقت که ربی عقیوا بر کوزیوا را میدید، میگفت: «این همان پادشاه ماشیح است». ولی ربی یوحانان بن تورتا به وی می‌گفت: «عقیوا، از گونه‌های تو (در قبر) علفها خواهند رویید، و هنوز (ماشیح) فرزند داود نیامده است». (یروشلمی تعنیت، ۶ دال).

برای دلداری افراد در روزهای پر از رنج و مشقت، و برای تشویق و تشجیع آنها باینکه در برابر شدیدترین سختی‌ها تاب مقاومت بیاورند و نگذارند یأس و حرمان بر آنها چیره گردد. دانشمندان یهود این حقیقت را گوشزد می‌کردند که «دردهای زایمان دوره ماشیح» سخت و شدید خواهند بود. یعنی همانطور که قبل از تولد طفل، مادر باید درد ورنج زیادی را تحمل کند، بهمان گونه، ظهور ماشیح نیز با سختی‌ها و مشقات طاقت فرسا همراه خواهد بود. با توجه باین اصل که تاریکی و سیاهی شب، قبل از دمیدن سپیده فزونی می‌یابد، دانشمندان یهود این نکته را بمردم یادآور می‌شدند که پیش از ظهور ماشیح آشفتگی و فساد در جهان بعد اعلی خواهد رسید، و مشکلات و سختی‌های زندگی تقریباً غیر قابل تحمل خواهند شد.

در این باره چنین مطالبی در تلمود آمده است: «در دوره‌ای که (ماشیح) فرزند داود ظهور می‌کند. جوانان به پیران بی‌احترامی کرده و آنها را خجالت خواهند داد و پیران در جلوی جوانان پیا خواهند ایستاد. دختر با مادر خود و عروس با مادر شوهر مخالفت خواهد کرد. روی مردم دوره چون روی سگ خواهد بود (از بی‌حیائی)، و فرزند از پدر خود خجالت نخواهد کشید». (سنهدرین، ۹۷ الف).

۱ - شخصیت ماشیح فرزند یوسف در روایات یهود مقام برجسته‌ای دارد. یکی از این روایات وی را همان پسری میدانند که توسط ایلای، نبی (الیاس) زنده شد. (سدر الیاهو ربا فصل ۱۸ چاپ فریمان صفحه ۹۷).

« محل تحصیل و مطالعه به اما کن فساد مبدل شده ، دانش دبیران فاسد خواهد گشت ، و کسانی که از خطا کردن بترسند منفور خواهند بود . » (مأخذ فوق) . (ماشیح) فرزند داود فقط در دوره‌ای ظهور خواهد کرد ، که همه مردم آن یا معصوم باشند یا مجرم . همه معصوم باشند ، چنانکه نوشته شده است : « و قوم تو همگی عادل و نیکوکار خواهند بود و برای همیشه زمین را بمیراث خواهند برد . » (اشعیاء ، ۶۰ : ۲۱) . همه مجرم باشند ، چنانکه مرقوم است : « و او دید که کسی نیست ، و حیران ماند از این که شفاعت کننده‌ای وجود ندارد و از این رو بازویش او را نجات داد . » (اشعیاء ، ۵۹ : ۱۶) . و در جای دیگر نوشته شده است : « برای خاطر خودم و برای خاطر خودم (۱) این کار را خواهم کرد . » (اشعیاء ، ۴۸ : ۱۱ ، سنهدرین ، ۹۸ الف) .

يك روایت چنین نقل میکند : « طی دوران هفت ساله‌ای که (ماشیح) فرزند داود در آن ظهور خواهد کرد ، در سال اول آن ، مفاد این آیه بوقوع خواهد پیوست : « بريك شهر بارانیدم و بر شهر دیگر نبارانیدم . » (عاموس ، ۴ : ۷) . در سال دوم ، تیر های قحطی رها خواهند شد . در سال سوم ، قحطی شدیدی حکمفرما خواهد شد ، مردان و زنان و کودکان و اشخاص متقی و پارسا و قدیسی خواهند مرد ، و آموزندگان تورات آنرا فراموش خواهند کرد . در سال چهارم سیری و وفور نعمت خواهد بود ، ولی نه بطور کامل (۲) . در سال پنجم سیری و فراوانی عظیمی حکمفرما خواهد شد . و مردم خواهند خورد و خواهند نوشید و شاد خواهند بود ، و تورات بسوی آموزندگان باز خواهد گشت . در سال ششم ، صدهائی (از آسمان) بگوش خواهد رسید . در سال هفتم جنگها در خواهند گرفت ، و در پایان این دوران هفت ساله ، فرزند داود ظهور خواهد کرد . » (سنهدرین ، ۹۷ الف) .

زمان ظهور ماشیح بواسطه بروز ناراحتی های سیاسی که به جنگهای سخت منجر خواهد گردید ، مشخص خواهد شد . هر وقت بینی که دولت‌ها باهم بجنگ می‌پردازند ، منتظر قدم ماشیح باش . بدان که همینطور است چون در دوره ابراهیم نیز چنین شد ، و هنگامی که دولت‌ها باهم بجنگ پرداختند . (سفر پیدایش ، ۱۴) ، برای ابراهیم نجات حاصل گردید . (برشیت ، ربا ، ۴۲ : ۴) .

این کشمکش‌ها و جنگهای میان دولت های جهان ، « جنگ‌های گوگ و ماگوگ » یا جوج و مأجوج (نام دارد) (حزقیال فصلهای ۳۸ ، ۲۹) . « برخیز ای خداوند ، پیش روی او درآ ، و او را بزانو درآور » . (مزامیر داود ، ۱۷ : ۱۳) . « داود در کتاب مزامیر خود پنجبار از ذات قدوس متبارک خواسته است که برخیزد . (مزامیر داود ، ۳ : ۸ ، ۷ ، ۶ ، ۵ ، ۴ ، ۳ ، ۲ ، ۱ ، ۱۲ ، ۱۷ ، ۱۳) . چهار از آنها مربوط به چهار دولتی است که داود بوسیله روح القدس پیش‌بینی کرد که اسرائیل را زیر دست و برده خود خواهند کرد ، و از خداوند خواست که علیه هر يك از آنان قیام کند ، و پنجمی مربوط به دولت گوگ و ماگوگ است ، که طبق پیش‌بینی داود ، با قدرتی عظیم علیه اسرائیل به جنگ خواهد آمد . از این رو داود بحضور ذات قدوس متبارک چنین عرض کرد : « برخیز ای خداوند ، ای پروردگار ، دستت را بلند کن (قدرتت را نشان بده) . (مزامیر داود ، ۱۰ : ۱۲) ، زیرا ما حامی و فرمانروائی جز تو نداریم که باوی (با گوگ و ماگوگ) مجادله و مبارزه کند . » (میدراش مربوط به آیه فوق ، صفحه ۶۶ ب) . چهار دولتی که فوقاً به آنها اشاره شد . در گفتار زیر مشخص شده است : « و باوجود این همه نیز ، موقعی

۱ - و نه بخاطر عادلان و نیکو کاران ، زیرا که چنین کسانی یافت نخواهند شد .

۲ - هرچند که وفور نعمت است ، معذالك باز مردم ناراضی خواهند بود .

که آنها در سرزمین دشمنان خود باشند، من ایشان را رد و طرد نخواهم کرد، و آنان را مکروه نخواهم داشت که فنایشان سازم و عهد خود را با ایشان بشکنم. زیرا من خداوند خدای ایشان هستم». (سفر لاویان، ۲۶: ۴۴). «ایشان را رد و طرد نخواهم کرد»، در زمان (سلطه) یونانیان، «و آنان را مکروه نخواهم داشت»، در ایام نبوخذ نصر (بخت‌النصر)، «که فنایشان سازم»، در ایام هامان (صدر اعظم خشایارشا)، «و عهد خود را با ایشان بشکنم»، در ایام رومیان، «زیرا من خداوند خدای ایشان هستم»، در ایام گوگ و ماگوگ. (مگیلا، ۱۱ الف).

نکته قابل توجه مربوط به موضوع ظهور ماشیح، در روایت زیر آمده است: ربی حانان بر تحلیفا این پیام را برای راویوسف فرستاد: من بمردی برخورد کردم که طوماری که بخط اشوریت (حروف عبری مربع) و بزبان مقدس عبری نوشته شده بود، در دست داشت، از او پرسیدم: این را از کجا بدست آورده‌ای؟ بمن گفت: من یک سرباز چریک در ارتش رومی‌ها بودم، و این طومار را در بایگانی آن دولت یافتیم. در آن طومار نوشته شده بود: «در سال چهار هزار و دوست و نودویک از آفرینش (در سال ۵۳۱ میلادی)، جهان ویران خواهد شد. بخشی بواسطه جنگ بین ننگهای عظیم دریائی، و بخشی بواسطه جنگهای گوگ و ماگوگ، و آنوقت ایام ماشیح پیش خواهد آمد. و ذات قدوس متبارک جهان خود را از نو خواهد ساخت، مگر بعد از گذشت هفت هزار سال». (سنهدرین، ۹۷ ب).

محاسبات دیگری مربوط به تاریخ ظهور ماشیح در تلمود یافت میشود، که اغلب آنان تاریخی در حدود پایان قرن پنجم میلادی را نشان میدهند. مثلاً، ایلیای نبی به یکی از دانشمندان گفت: «دنیا دست کم هشتاد و پنج یوول (۴۲۵۰ سال، هر یوول ۵۰ سال است) دوام خواهد داشت. و در یوول آخرین (ماشیح) فرزند داود خواهد آمد». آن دانشمند از ایلیا پرسید: آیا ماشیح در آغاز آن یوول ظهور خواهد کرد، یا در پایان آن؟ ایلیا جواب داد: نمیدانم. (مأخذ فوق). پیشگوئی فوق سالهای بین ۴۴۰ و ۴۹۰ میلادی را در بر میگیرد. ربی حینا گفت: اگر در سال چهار صد پس از ویرانی معبد بیت همیقداش دوم (که در سال هفتاد میلادی خراب شد) کسی بتو پیشنهاد کند که زمینی را که یک هزار دینار ارزش دارد به یک دینار خریداری کن، نپذیر. گفتاری از دانشمندان هست که مضمون آن چنین است: در سال چهار هزار و دوست و سی و یک از آفرینش (سال ۴۷۱ میلادی). اگر کسی بتو پیشنهاد کند زمینی را که یک هزار دینار ارزش دارد برای خود به یک دینار بخر، تو آنرا نپذیر. (عوودازارا، ۹ ب). زیرا در آن وقت ماشیح ظهور خواهد کرد و ارزش زمین از بین خواهد رفت و او آشه که از علمای متأخر تلمود بود گفته است، که مقصود دانشمندان از ذکر تاریخهای مذکور برای ظهور ماشیح این بوده، که تا آن تاریخ نباید منتظر آمدن ماشیح بود. لکن از آن بعد باید انتظار ظهور او را داشت. (سنهدرین، ۹۷ ب).

کوشش برای محاسبه و یافتن تاریخ پایان ذلت قوم اسرائیل و ظهور ماشیح، از طرف اکثریت دانشمندان یهود بشدت تقبیح شده است. زیرا این محاسبات و پیشگوئی‌ها امیدهایی در دل مردم پدید می‌آورد که بعداً بحقیقت نپیوسته و باعث یأس و حرمان میشود. از این رو چنین اخطار شدیدی داریم: «لعنت بر کسانی باد که تاریخ پایان ذلت اسرائیل و ظهور ماشیح را محاسبه میکنند. زیرا ایشان چنین استدلال مینمایند، که اگر تاریخ پایان ذلت فرارسید و ماشیح نیامد، هرگز دیگر نخواهد آمد..... لکن

همواره منتظر ظهور او باش. چنانکه گفته شده است: « اگرچه (فرا رسیدن پایان ذلت) تأخیر نماید، معذالك در انتظارش باش ». (حبقوق ، ۲ : ۳ ، سنهدرین ، ۹۷ ب). بنا بر يك نظر ، « اسرائیل در ماه تیشری نجات خواهد یافت ». نظر دیگرچنین است : « (اسرائیل) در ماه نیسان (از مصر) نجات یافت ، و در آینده نیز ، در ماه نیسان نجات خواهد یافت ». (۱) (روش هشانا ، ۱۱ الف).

در مقابل این نظریه که خداوند زمان مشخصی را برای آغاز دوران ماشیح در نظر گرفته است. نظریه دیگری نیز هست که ضمن آن این زمان قبالامعین نشده بلکه بنا بر کردار مردم تغییر خواهد یافت. نظر اخیر از این آیه استنباط شده است: « من خداوند در وقت خودش آنرا تسریع خواهم کرد ». (اشعیاء ، ۶۰ : ۲۲) ، که آنرا بدین طریق تفسیر کرده‌اند. اگر (ملت اسرائیل) استحقاق آنرا داشته باشد ، نجات ایشان را تسریع خواهم کرد. و اگر استحقاق نداشته باشد ، در وقت خودش (آنها را نجات خواهم داد.) (سنهدرین ، ۹۸ الف).

چنین سخنانی نیز در تلمود داریم: « توبه ، کاری عظیم است ، زیرا که نجات را نزدیک میکند ». (یوما ، ۸۶ ب). « زمان‌هایی که برای پایان ذلت معین شده بود سپری گشت (و ماشیح هنوز نیامده است) ، و ظهور او فقط بسته به توبه مردم و اعمال نیکی است که انجام دهند » (سنهدرین ، ۹۷ ب). « اگر ملت اسرائیل فقط يك روز توبه کند ، بلافاصله (ماشیح) فرزند داود خواهد آمد. اگر ملت اسرائیل فقط يك (شبانه روز) شنبه را بطور صحیح و کامل نگه دارد ، بیدرنگ فرزند داود خواهد آمد ». (یروشلمی تمنیت ، ۲ الف). « اگر ملت اسرائیل دو (شبانه روز) شنبه را طبق قوانین آن نگه‌دارد. بلافاصله نجات خواهد یافت ». (شبات ، ۱۱۸ ب) .

وضعی که جهان زبردست دگرگون کننده ماشیح خواهد داشت ، به بهترین وجه توصیف شده است. نیروی باروری طبیعت تابمیزانی شگفت‌انگیز و معجزآسا فزونی خواهد یافت. « اوضاع جهان آینده (۲) ، مانند اوضاع جهان کنونی نخواهد بود. در جهان کنونی ، باید برای چیدن انگور و پایمال کردن و گرفتن آب آن زحمت کشید اما در دوران ماشیح ، انسان يك حبه انگور را با گاری یا با قایق می‌آورد ، و آن را گوشه خانه خود میگذارد ، و از آن بقدر يك خم بزرگ آب انگور میگیرد ، و بقایای آنرا در آشپزخانه میسوزاند (و با آن خوراك میپزد) ، و يك حبه انگور که سی پیمانه شراب ندهد یافت نخواهد شد ». (کتوبوت ، ۱۱۱ ب). « در جهان کنونی ، غلات ظرف شش ماه بعمل می‌آیند ، و درختان دوازده ماه میوه میدهند. ولی در جهان آینده ، غلات در مدت يك ماه رشد میکنند ، و درختان ظرف دو ماه میوه خواهند داد. ربی یوسه گفت : در زمان ماشیح غلات ظرف پانزده روز بعمل خواهند آمد ، و درختان در مدت يك ماه میوه خواهند داد ». (یروشلمی تمنیت ، ۲ الف) این سخنان شگفت‌انگیز تر بنظر میرسد : « در جهان ماشیح در سرزمین اسرائیل ، گرده‌هایی از عالیتترین آرد ، و پارچه‌هایی از نفیس‌ترین پشم از زمین خواهد روئید ... در آینده ، يك دانه گندم باندازه دو قلوه يك گاو بزرگ خواهد بود ». (کتوبوت ، ۱۱۱ ب). « در جهان آینده ، زنان هرروز خواهند زائید ، و درختان در هر روز

۱ - تیشری هفتمین ماه تقویم عبری است که عید روش‌هشانا (اول سال نو) در آن واقع میشود. نیسان ماه اول است ، که عید فطیر (پسخ) در پانزدهم آن میباشد.

۲ - در اینجا و در اغلب موارد دیگر ، مقصود از « جهان آینده » ، دوران ماشیح است.

میوه خواهند داد. (شبات، ۳۰ ب).

وصفی استادانه و زیبا از اثری که دوران ماشیح بر وضع دنیای آینده خواهد گذاشت در گفتار زیر آمده است: «ذات قدوس متبارک ده چیز را دوران ماشیح تازه خواهد کرد:

۱ - او خود جهان را بنور خویش روشن خواهد کرد. چنانکه مکتوب است. بار دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود، و ماه بادرخشندگی برای تو نخواهد تابید، زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود. (اشعیاء، ۶۰: ۱۹). آیا مگر انسان میتواند به ذات قدوس متبارک بنگرد؟ و گذشته از این، خداوند با خورشید چه خواهد کرد؟ او آنرا با چهل و نه بخش نور روشن خواهد کرد (۱). چنانکه آمده است: روشنایی ماه مثل روشنایی آفتاب و روشنایی آفتاب هفت چندان مثل روشنایی هفت روز (هفته، یا هفت روز خلقت) خواهد بود. (اشعیاء، ۳۰: ۲۶). حتی اگر کسی بیمار باشد ذات قدوس متبارک به خورشید فرمان خواهد داد تا ویرا شفا دهد. چنانکه گفته شده است: «ولی برای شما که از نام من میترسید، آفتاب عدالت خواهد تابید، و در بالهای وی شفا و درمان خواهد بود.» (ملاکی، ۴: ۲ یا ۳: ۱۹).

۲ - خداوند از اورشلیم آب روان جاری خواهد ساخت، و هرکسی را که بیماری داشته باشد، بواسطه آن شفا خواهد داد. «و واقع خواهد شد که هر ذیحیات جنبنده‌ای در هر جایی که آن نهر داخل شود زنده خواهد گشت. (شفا خواهد یافت)». (حزقیال، ۴۷: ۹).

۳ - درختان را وادار میکند تا هر ماه میوه آورند، و انسان از آن میوه‌ها میخورد و شفامی‌یابد. و بر لب آن نهر در این طرف و آنطرف هر نوع درخت خوراکی خواهد روئید، که برگ آن پژمرده نخواهد شد. و میوه‌اش تمام نخواهد گشت، و هر ماه میوه تازه خواهد آورد. زیرا که آبش از مقدس جاری میشود، و میوه آن برای خوراک، و برگ آن بجهت علاج و شفا خواهد بود. (حزقیال، ۴۷: ۱۲).

۴ - تمام شهرهای ویران شده را از نو آباد خواهند کرد، و در جهان جایی ویرانه یافت نخواهد شد. حتی شهرهای سدوم و عمورا نیز در زمان ماشیح آباد خواهند شد. «و خواهرانت شهر سدوم و دخترانش (دهات اطرافش) بحالت نخستین خود باز خواهند گشت.» (حزقیال، ۱۶: ۵۵).

۵ - خداوند اورشلیم را با سنگ‌های یاقوت کبود از نو بنا خواهد کرد. چنانکه آمده است: «اینک من سنگهای تورا از سنگ سرمه نصب خواهم کرد، و بنیاد تورا با سنگهای یاقوت کبود خواهم نهاد. شیشه‌های پنجره‌هایت را از لعل، دروازه‌هایت را از سنگ‌های یاقوت آتشی، و تمامی حدودت را از سنگهای گرانقیمت خواهم ساخت.» (اشعیاء، ۵۴: ۱۱، ۱۲). و آن سنگها همچون خورشید نور خواهند داد، و بت پرستان آمده و عزت و جلال اسرائیل را خواهند دید. «ملت‌ها بسوی روشنایی تو خواهند آمد.» (اشعیاء، ۶۰: ۳).

۶ - صلح جاویدان در سراسر طبیعت حکمفرما خواهد شد. «گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و گاو پروار باهم (خواهند زیست)، و طفل کوچک آنها را خواهد راند و گاو با خرس خواهد چرید، و بچه‌های آنها باهم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و طفل شیر خواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد، و کودک از شیر باز داشته‌شده

دست خود را بر لانه افعی خواهد گذاشت». (اشعیاء، ۱۱: ۶، ۷، ۸)

۷- خداوند تمامی حیوانات و خزندگان را فرا خوانده و با آنها و با تمام اسرائیل عهد خواهد بست. چنانکه گفته شده است: «در آن روز بجهت ایشان با حیوانات صحرا و پرندگان آسمان و خزندگان زمین عهد بسته، و کمان و شمشیر و جنگ را از زمین خواهم شکست، و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید». (هوشع، ۲: ۲۰).

۸- گریه و شیون و زاری در جهان نخواهد بود. و آواز گریه و فغان صدای ناله و فریاد دیگر در آن شنیده نخواهد شد». (اشعیاء، ۶۵: ۱۹).

۹- مرگ دیگر در دنیا وجود نخواهد داشت. چنانکه گفته شده است: «مرگ را تا باید ناپود خواهد ساخت، و خداوند خدا اشک را از روی هر چهره‌ای پاک میکند، و عار و ننگ قوم خود را از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد، زیرا خداوند چنین گفته است». (اشعیاء، ۲۵: ۸).

۱۰- دیگر نه آه و ناله‌ای بگوش خواهد رسید، و نه فریاد و فغانی، نه غم و اندوهی وجود خواهد داشت، و نه حزن و ماتمی. بلکه همه شادمان و خوشحال خواهند بود. چنانکه آمده است: «و فدیه شدگان خداوند باز گشته، و با ترنم به صهیون خواهند آمد، و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. و شادمان و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد». (اشعیاء، ۳۵: ۱۰، شموت ربا، ۱۵: ۲۱).

این نکته که ماشیح دورانی از صلح پایدار و بی‌زوال و شادمانی و خرسندی را در سراسر جهان پدید خواهد آورد، بالطبع تأکید شده است. «جهان آینده مانند جهان کنونی نخواهد بود. در جهان کنونی، انسان هنگام شنیدن خبر های خوش چنین میگوید: «متبارک است خدائی که نیک است و نیکی میکند». و هنگام استماع خبرهای بد باید بگوید: «متبارک است داور حقیقی». لکن در جهان آینده، فقط این را خواهد گفت: «متبارک است خدائی که نیک است و نیکی می‌کند» (زیرا دیگر کسی خبر بد نخواهد شنید.) (پساحیم، ۵۰ الف). «در جهان کنونی، انسان بنائی را میسازد، و دیگری آن را فرسوده میکند. کسی نهالی را می‌نشانند، و دیگری میوه آن را می‌خورد. اما درباره جهان آینده مکتوب است: «آنها بنا خواهند کرد تا دیگری در آن ساکن شود، و (درخت) غرس نخواهند کرد تا دیگری (میوه آن را) بخورد.... زحمت بیهوده نخواهند کشید، و اولاد بجهت وحشت و اضطراب بدنیا نخواهند آورد». (اشعیاء، ۶۵: ۲۲، ۲۳، و یقرا ربا، ۲۵: ۸). هر کس را که ذات قدوس متبارک در جهان کنونی ضربتی زده است، خود ویرا در جهان آینده شفا خواهد داد. کوران شفا خواهند یافت (و بی‌نا خواهند شد). «آنگاه چشمان کوران باز و بی‌نا خواهند شد». (اشعیاء، ۳۵: ۵). لنگان شفا خواهند یافت. «آنگاه شخص لنگ مثل غزال جست و خیز خواهد کرد، و زبان گنگ خواهد سرائید» (اشعیاء، ۳۵: ۶، برشیت ربا، ۱: ۹۵). «ذات قدوس متبارک چنین فرمود: در این جهان، بندگان من بواسطه انگیزه بدی و شرارت بایکدیگر اختلاف پیدا کردند و به هفتاد زبان (یا هفتاد ملت) تقسیم شدند. اما در زمان ماشیح، همگی همدوش و متحد خواهند شد تا نام مرا بخوانند، و مرا پرستش کنند و در این مورد آمده است «زیرا که در آن زمان به ملت ها زبان پاک و روشنی خواهم داد، تا جمیع ایشان اسم خدا را بخوانند، و یک دل و یک دوش او را عبادت نمایند». (صفنیا، ۳: ۹، تحوما

نوح، ۱۹) .

بیش از همه ملتها، ملت اسرائیل با ظهور ماشیح خوشبخت خواهد شد. ظلم و جوری که از جهانیان متعددی تحمل کرده است پایان خواهد یافت، و به مقام عالی که خداوند برایش مقدر کرده است خواهد رسید.

دگرگونی بخت ملت اسرائیل از بدی به خوبی، و ترقی و سعادت ایشان بحدی قابل توجه و شگفت‌انگیز خواهد بود، که بسیاری از غیر یهودیان کوشش خواهند کرد تا بجامعه ایشان پیوندند. ولی چون محرك اصلی آنان سهم بردن از سعادت اسرائیل است و نه گرویدن بدین موسی، از این جهت آنها را در جامعه یهود نخواهند پذیرفت، «در جهان آینده، بت‌پرستان می‌آیند تا بدین یهود بگروند، لکن آنها را قبول نخواهند کرد. زیرا دانشمندان گفته‌اند: در دوران ماشیح، اگر کسی بخواهد بدین یهود درآید، او را نمی‌پذیرند». (عوودازارا، ۳ ب).

يك اعتقاد پا برجای دیگر این است، که ماشیح جمع‌آوری و اتحاد اسباط اسرائیل را عملی خواهد کرد. هرچند که چنین گفتاری هست: «ده سبط اسرائیل سهمی از جهان آینده ندارند» (توسیفنا سنهدرین، ۱۳: ۱۲). اما تلمود نظری مخالف با آن دارد. با توجه بمطالبی که در اشعیا، ۳۷: ۱۳ و ارمیاء، ۳: ۱۲ آمده است، علمای یهود این عقیده را که ده سبط گم شده بار دیگر بسرزمین اسرائیل مراجعت خواهند کرد، صریحاً اظهار داشته‌اند. (سنهدرین، ۱۱۰ ب). «عظیم خواهد بود روز جمع‌آوری پراکندگان اسرائیل (که در نقاط مختلف جهان زندگی میکنند)، مانند روزی که آسمان و زمین در روز آفریده شد». (پساحیم، ۸۸ الف). حتی یکی از قوانین طبیعت نیز بطور معجزه‌آسا تغییر خواهد کرد، تا شاهد این رجعت و اجتماع عظیم و شگرف باشد. در جهان کنونی، وقتی باد از شمال میوزد، دیگر از جنوب نمیوزد، و بالعکس. ولی ذات قدوس متبارک فرموده است، که در جهان آینده، برای جمع‌آوری پراکندگان اسرائیل من بادی را بجهان خواهم آورد، که از هر دو جهت بوزد. چنانکه نوشته شده است: «بشمال خواهم گشت که بده، و بجنوب (خواهم فرمود) که ممانعت مکن. پسران مرا از جاهای دور، و دخترانم را از کرانه‌های زمین بیاور». (اشعیا، ۴۳: ۶) (میدراش استر، ۱: ۸).

پیش از گرد آمدن مجدد اسباط پراکنده اسرائیل، واقعه شگفت‌انگیز دیگری رخ خواهد داد، و آن تجدید بنای شهر مقدس اورشلیم است. اگر کسی بگوید که پراکندگان ملت اسرائیل گرد آمده‌اند، و هنوز اورشلیم آباد نگشته است، سخنش را باور مکن. چرا؟ زیرا که نخست مکتوب است: «خداوند اورشلیم را بنا میکند» و سپس گفته شده است: «و پراکندگان اسرائیل را جمع‌آوری می‌نماید». (مزامیر داود، ۱۴۷: ۲). فرزندان اسرائیل بحضور ذات قدوس متبارک چنین عرض کردند: ای پروردگار عالم مگر نه اینکه اورشلیم قبلاً آباد بود و سپس ویران گشت؟ «او تعالی» فرمود: بخاطر گناهان شما بود که اورشلیم خراب شد و از آن پراکنده گشتید و به غربت رفتید. ولی در جهان آینده آن را از نو آباد میکنم، و دیگر هرگز ویرانش نخواهم کرد. چنانکه آمده است: زیرا «خداوند صهیون را بنا نموده و در جلال خود ظهور فرموده است». (مزامیر داود، ۱۰۲: ۱۷، تنحوما نوح، ۱۱).

تجدید بنای شهر اورشلیم ، شامل برقراری مجدد معبد بیت همیقداش نیز خواهد بود. این اعتقاد و ایمان از آیه های چندی استنتاج شده است . این آیه : « محبوب خداوند نزد وی ایمن ساکن خواهد شد » (سفر تثئیه ، ۳۳ : ۱۲) ، اشاره به بنای اولین معبد بیت همیقداش میکند. « تمامی روزا را مستور میسازد » ، درباره بنای معبد بیت همیقداش دوم گفته شده است . « و در میان کنفهایش ساکن میشود » ، اشاره به بیت همیقداش سوم است که در جهان آینده تجدید بنا و تکمیل خواهد شد . (سیفره دواریم ، ۳۵۲ : صفحه ۱۴۵ ب) . « تا آنچه را که در ایام آخر برای شما واقع خواهد شد بشما اطلاع دهم » (سفر پیدایش ، ۴۹ : ۱) ، این جمله می فهماند که یعقوب تجدید بنای بیت همیقداش سوم را بفرزندان خود نشان داد . (برشیت ربا ، ۹۸ : ۲) . چنین گفتاری را نیز داریم : « ذات قدوس متبارك فرمود : من بودم که بیت همیقداش را در جهان کنونی به تل خرابه ای مبدل کردم ، و من هستم که آنرا در جهان آینده بسیار زیبا خواهم ساخت ... خداوند در آینده بیت همیقداش را از نو بنا خواهد کرد و شخینای (نورجلال) خود را در آن متجلی خواهد نمود » . (میدراش شیر هشریم ربا بند ۶ مربوط به آیه ششم از فصل چهارم غزل غزلهای سلیمان) .

بیت همیقداش سوم ، نقش دو بیت همیقداش قبلی را در زندگی ملت اسرائیل عیناً بازی نخواهد کرد . چون که در جهان آینده دیگر گناهی نیست ، و از این رو احتیاجی بگذرانیدن قربانیها بمنظور کفاره گناهان نخواهد بود . معذالك احساس حقشناسی و سپاسگزاری که همه قلبها را آکنده خواهد ساخت ، گذرانیدن يك نوع قربانی را ایجاب خواهد نمود . « در جهان آینده ، گذرانیدن همه قربانیها موقوف خواهد شد . بجز تقدیم قربانی شکرانه که هرگز ترك نخواهد گشت » . (پسیتتا ، ۷۹ الف) .

از آنجا که دوران ماشیح چنین خوشیها و چنین سعادت عظیمی را باخود خواهد آورد . پس حق آن است که به نیکوکارانی که از جهان گذشته اند اجازه داده شود تا در آن شرکت جسته ، و شریران و بدکاران از آن محروم گردند . در نتیجه اعتقاد به ظهور ماشیح ، با ایمان به حقیقت رستاخیز مردگان ، در صورتی که شایسته چنین پاداش و موهبتی باشند ، همراه است . موضوع رستاخیز مردگان در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت . درباره کسانی که زندگی ناشایسته و پراز فساد دارند ، چنین گفته شده است : « نزدیک ایام ماشیح ، طاعون عظیمی بجهان خواهد آمد ، و شریران با آن نابود خواهند شد » . (شیر هشریم ربا ، مربوط به آیه سیزدهم از فصل دوم غزل غزلهای سلیمان) .

یکی از دانشمندان این نظریه را اظهار کرده است که دوران ماشیح تنها يك مزیت خواهد داشت ، و آن نجات ملت اسرائیل از ستمگران است . لکن برای رهائی از بدبختی های گوناگونی که آدمی گرفتار آن است باید صبر کند تا زمانی که رخت از این جهان بر بندد . « بین جهان کنونی و دوران ماشیح تفاوتی نیست ، مگر خدمت و بندگی دولتها (۱) » . چنانکه آمده است : « چونکه فقیر از روی زمین نایاب نخواهد شد » (سفر تثئیه ، ۱۵ : ۱۱ ، براخوت - ۳۴ ب) . یعنی حتی در دوران ماشیح .

بعضی از علمای یهود اعتقاد داشتند که دوران ماشیح فقط يك مرحله انتقالی میان دنیای کنونی و جهان آینده خواهد بود ، و درباره طول مدت آن نظریه های گوناگونی اظهار شده است . « دوران ماشیح

چقدر بطول خواهد انجامید؟ ربی عقیوا گفت: چهل سال، یعنی باندازه مدتی که ملت اسرائیل در بیابان بسر برد (پس از خروج از کشور مصر). ربی الیعزر (فرزند ربی یوسه) گفت: یکصد سال. ربی برخیا از قول ربی دوسا گفت: ششصد سال. ربی یهودا هناسی گفت: چهار صد سال، باندازه مدت غربت مصر. ربی الیعزر (فرزند هور قانوس) گفت: یک هزار سال. ربی ابا هو گفت: هفت هزار سال. و دانشمندان دیگر گفته‌اند: دو هزار سال. «(تنحوما عقو، ۷)». گفتارهای دیگری نیز در این باره آمده است از این قرار: «ربی الیعزر گفت: دوران ماشیح چهل سال طول خواهد کشید. ربی العازار بن عزریا گفت: هفتاد سال. ربی یهودا هناسی گفت: سه نسل». (سنهدرین، ۹۹ الف). ربی الیعزر گفت: «دوران ماشیح چهل سال خواهد بود. ربی دوسا گفت: چهار صد سال. ربی یهودا هناسی گفت: سیصد و شصت و پنج سال. ربی اویمی Avimi. فرزند ربی ابا هو گفت: هفت هزار سال، راو یهودا از قول شموئل گفت: باندازه مدتی که از آفرینش جهان تا کنون است. راو نعمان بر اسحق گفت: باندازه زمانی که از طوفان نوح تا کنون سپری شده است». (ماخذ فوق) در مکتب الیاهو این گفتار اظهار شد: عمر این دنیا شش هزار سال معین شده است. دو هزار سال اول آن دوره آشفته‌گی بود، دو هزار سال دوم دوران حکومت تورات بود، و دو هزار سال آخر میبایستی دوران ماشیح باشد. ولی بخاطر گناهان زیاد ما، سالهای بسیاری از دوران ماشیح بیهوده سپری شد». (سنهدرین، ۹۷ الف).

۴- رستاخیز مردگان

در تعلیمات دینی دانشمندان یهود، هیچ‌یک از موضوعات مربوط به جهان آینده، مانند اعتقاد به رستاخیز مردگان دارای اهمیت نیست. اعتقاد به رستاخیز یکی از اصول دین و ایمان یهود است، و انکار آن، گناهی بزرگ محسوب میشود. در تلمود چنین آمده است: «کسی که به رستاخیز مردگان معتقد نباشد و آنها را انکار کند، از رستاخیز سهمی نخواهد داشت (و زنده نخواهد شد)» (سنهدرین، ۹۰ الف). اهمیتی که این اعتقاد دینی بخود گرفت، مباحثات و مجادلات بسیاری را پدید آورد و یکی از نکات مورد اختلاف میان فریسیان و صادوقیان، همین ایمان به رستاخیز بود. بطوری که از منابع دیگر اطلاع داریم. صادوقیان چنین تعلیم میدادند، که با مردن جسم، روح نیز معدوم میشود، و مرگ پایان موجودیت انسان است. انکار وجود جهان آینده، با انکار اصل پاداش و مجازات که فریسیان برای آن اهمیت بسیاری قائل بودند توأم بود، و از این رو فریسیان با این بی‌ایمانی بشدت مبارزه میکردند. علمای یهود، اعتقاد به رستاخیز را موضوع یکی از دعا‌های «برکات هجده گانه» که بخش مهمی از نمازهای روزانه است، قرار دادند، و آن دعا چنین است: «تو تا به ابد جبار هستی، ای خدا، تو زنده کننده مردگان هستی. برای نجات دادن، بزرگ و عظیمی، شبنم را فرود می‌آوری، باد را میفرستی و باران را نازل میکنی زندگان را با احسان روزی میدهی، مردگان را برحمانیت و شفقت بسیار زنده میسازی، افتادگان را تکیه‌گاه هستی، بیماران را شفا میدهی، زندانیان و بندیان را آزاد و از بندرها میفرمائی و به عهد خود که با خفتگان در خاک بسته‌ای وفا میکنی. چه کسی مانند تو صاحب توانائی و جبروت است، و کی شبیه تو است ای پادشاهی که مرگ و زندگی بدست تو است و نجات را میروانی. و تو

امین هستی که مردگان را زنده کنی . متبارک هستی تو ای خدائی که مردگان را زنده میکنی .» (۱) .
 مباحثه برسر این موضوع باعث شد که در کلمات یکی از دعاهائی که در بیت همیقداش خوانده
 میشد ، تغییری داده شود . « در آخر تمام دعاهائی که در معبد بیت همیقداش خوانده میشد ، می‌گفتند :
 « از (اول) عالم » (خداوند متبارک و مدوح است) و چون مرتدان خرابکاری کردند (و حقیقت
 رستاخیز مردگان را انکار نمودند) و گفتند که يك جهان بیشتر وجود ندارد ، چنین مقرر شد که در پایان
 دعاها بگویند : « از این جهان (کنونی) تا آن جهان (آینده) » . (میشنا بر اخوت ، ۹ : ۵) .
 علت ظاهری این امر ، که چرا صادوقیان اعتقاد به رستاخیز مردگان را رد میکردند این بود ،
 که بنا به عقیده ایشان ، ذکری از این موضوع در اسفار پنجگانه تورات نیامده است ، و فقط در تورات
 شفاهی که مورد قبول آنها نبود سخن بمیان آمده است این نظر صادوقیان رادانشمندان یهود بدشدت رد کرده‌اند .
 در تلمود چنین اظهار شده است : « هیچ قسمتی از تورات (کتبی) نیست که به اعتقاد رستاخیز مردگان
 دلالت نکند . لکن ما صلاحیت ! نداریم که آن را بدین معنی تفسیر کنیم » . (سیفره دواویم ، ۳۰۶ ،
 صفحه ۱۳۲ الف) . در نتیجه ، زیرکی و استادی بسیاری بکار رفته است تا نشان داده شود که تورات
 به موضوع رستاخیز مردگان اشاره کرده و دلائل آن را ارائه داده است . و چند نمونه از آن ذیلا یادآور
 میشود .

« از کجا بدانیم که تورات به موضوع رستاخیز مردگان اشاره کرده است ؟ از آنجا که مکتوب
 است : « واز آنها ، هدیهٔ افراشتنی خداوند را به هارون کاهن بدهید » . (سفر اعداد ، ۱۸ : ۲۸) .
 ولی آیا هارون تا به ابد زنده خواهد ماند ؟ مگر نه اینکه او داخل سرزمین اسراکیل نشد تا باو هدیهٔ
 افراشتنی بدهند ؟ این آیه می‌آموزد که هارون در (جهان) آینده زنده خواهد شد ، و افراد ملت اسراکیل
 هدیه‌های افراشتنی خود را باو خواهند داد . از این جا مدلل است که موضوع رستاخیز مردگان در تورات
 ذکر شده است » . (سنهدرین ، ۹۰ ب) .

« صادوقیان از ربان گملیل پرسیدند : از کجا بدانیم که ذات قدوس متبارک مردگان را بار
 دیگر زنده خواهد کرد ؟ او به آنها پاسخ داد : از تورات ، از کتاب های پیغمبران واز کتوبیم . لکن
 آنها دلائل وی را نپذیرفتند ، و مباحثه‌ایکه برسر این موضوع میان ایشان در گرفت بدینقرار آمده است .
 ربان گملیل گفت از تورات چنانکه نوشته شده است : « خداوند به موسی فرمود : اینک تو نزد
 پدران خود می‌خواهی و برمی‌خیزی » . (سفر تثنیه ، ۳۱ : ۱۶) . آنها جواب دادند : بهتر است که (کلمهٔ
 « برمی‌خیزی » را بخوانیم « برمی‌خیزد » (۲) و جمله را این طور بخوانیم : « این قوم بر می‌خیزد و
 در پی خدایان بیگانهٔ آن سر زمین‌زنا میکنند » گملیل گفت از کتابهای پیغمبران ، چنانکه مکتوب است :
 « مردگان تو زنده خواهند شد ، جسدهای اموات من بر خواهند خاست . ای شما که در خاک ساکنید بیدار
 شوید و ترنم نمائید ، زیرا که شبنم تو شبنم نباتات است ، و زمین ، مردگان را بیرون خواهد افکند » .
 (اشعیاء ، ۲۶ : ۱۹) . آنها به وی پاسخ دادند : شاید این آیه مربوط به مردگانی است که حزقیال نبی زنده

۱ - به این دعا در بند ۲ از فصل ۵ میشنا براخوت اشاره شده است . دعای دیگری که در صیح باید خوانده شود ، و موضوع
 زنده شدن مردگان در آن ذکر شده ، در همین کتاب در آخر فصل سوم از قسمت « انسان » آمده است .

۲ - در این آیه کلمه « وقام » آمده است که در زبان عبری ، بسته به ضمیری که همراه آن باشد یکی از این سه معنی را می‌دهد :
 برمی‌خیزم ، برمی‌خیزی ، برمی‌خیزد .

کرد . (حزقیال ، باب ۳۷) (۱) گفت از کنویم ، چنانکه نوشته شده است : « و کام تو مانند بهترین شراب است که برای محبوبم به نرمی فرو می‌رود و لبهای خفتگان (۲) را به سخن می‌آورد » . (غزل غزلهای ، ۷ : ۱۰) . آنها در جواب گفتند : شاید مقصود آن است که لبان یک مرده (در قبر) به حرکت در می‌آید . همان طور که ربی یوحانان از قول ربی شیمعون بن یهو صادق گفته است : « هردانشمندی (که از جهان رخت پر بسته و) یک هلاخا (فتوی و قانون مذهبی) از گفته او در این جهان نقل شود ، لب های وی در گور بحرکت درمی‌آیند . چنانکه گفته شده است : « لب های خفتگان را به سخن می‌آورد » . تا بالاخره ربان گملیل از این آیه برای صادقان دلیل آورد : « تادر آن سرزمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که آن را بایشان و ذریت ایشان بدهد عمری دراز داشته باشید ؟ (سفر تثنیه ، ۱۱ : ۹) . در این آیه نگفته است « بشما و ذریت شما بدهد » ، بلکه « بایشان و ذریت ایشان بدهد » . از این جا مدلل است که موضوع رستاخیز مردگان در تورات آمده است (۳) . برخی گویند که ربان گملیل از این آیه برای صادقان دلیل آورد : « و شما که به خداوند خدای خود ملحق شده‌اید . همگیتان امروز زنده هستید » . (سفر تثنیه ، ۴ : ۴) این که واضح است که « همگی شما امروز زنده هستید » ، و احتیاج بگفتن ندارد بلکه باید گفت ، که حتی در روزی که همه اهل جهان مرده‌اند ، شما زنده خواهید بود . یعنی همانطور که امروز همگی شما زنده و برپا هستید ، همانگونه در جهان آینده نیز همگی شما زنده و برپا خواهید بود » . (سنهدرین ، ۹۰۴ ب) .

« در تورات مرقوم است : « من می‌میرانم و زنده میکنم » . (سفر تثنیه ، ۳۲ : ۳۹) . آیا میتوان گفت که مردن برای یکی گفته شده است و زنده شدن برای دیگری همانطور که رسم معمول دنیاست (که یکی می‌میرد و دیگری بدنیا می‌آید) ؟ از این جهت در تورات در دنباله جمله فوق گفته شده است : « من مجروح کرده ام و خودم شفا خواهم داد » . همانطور که مجروح شدن و شفا یافتن هردو برای یک تن گفته شده است ، همان گونه مردن و زنده شدن نیز هردو درباره یک تن گفته شده است . پس این آیه ادعای کسانی را که میگویند موضوع رستاخیز مردگان در تورات نیامده است ، تکذیب میکند . ربی مئیر پرسید : از کجا معلوم که موضوع رستاخیز مردگان در تورات آمده است ؟ از آنجا که گفته شده است : « آنوقت موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند خواهند سرائید . » (۴) . (سفر خروج ، ۱۵ : ۱) . گفته نشده است « سرائید » ، بلکه « خواهند سرائید » . از اینجا معلوم است که موضوع رستاخیز مردگان در تورات آمده است . ربی یهوشوع بن لوی پرسید : از کجا بدانیم که موضوع رستاخیز مردگان در کتاب مقدس آمده است ؟ از آنجا که مکتوب است : « خوشا بحال آنانی که در خانه تو ساکنند ، بار دیگر برای تو تسبیح خواهند خواند . سلاه » . (مزامیر داود ، ۸۴ : ۵) . گفته نشده است : « برای تو تسبیح خوانده‌اند یا میخوانند » ، بلکه : « برای تو تسبیح خواهند خواند » (در جهان آینده) . از اینجا معلوم

۱ - و بنابراین ، نمیتوان گفت که این آیه بطور قطع درباره رستاخیز مردگان در جهان آینده است .

۲ - ربان گملیل چنین تفسیر میکرد که « خفتگان » همان مردگان هستند .

۳ - از آنجا که « پدران » از جهان در گذشته‌اند ، پس لازم است که بار دیگر زنده شوند ، تا قول خداوند درباره ایشان عملی

گردد .

هرگاه کلمه « از » (آنوقت) جلوی فعلی که بزمان آینده است قرار میشود ، و « یاشیر » زمان آینده فعل سرائیدن (« شیر ») است . کلمه « یاشیر » را بدون در نظر گرفتن عمل واژگون کننده کلمه « از » گیرد ، زمان آینده مبدل بزمان گذشته میشود : ربی مئیر در اینجا ۴ - این آیه در زبان عبری با کلمات « آزیاشیر » شروع و بمعنی لغوی آن تفسیر کرده است .

میشود که موضوع رستاخیز مردگان در کتاب مقدس ذکر شده است. راوا پرسید: از کجا مسلم است که موضوع رستاخیز مردگان در تورات آمده است؟ از آنجا که گفته شده است: «رئوون زنده بماند و نمیرد». (سفر تثنیه، ۳۳: ۶). «رئوون زنده بماند»، در این جهان، «و نمیرد»، در جهان آینده. راوینا Ravina گفت: از این آیه «و بسیاری از آفانی که در زمین خاکی خفته‌اند بیدار خواهند شد، اینان برای زندگی جاودانی، و آنان برای (تحمل) رسوائی‌ها و ننگ ابدی». (دانیال، ۱۲: ۲). راو آشه گفت: دلیل ما از این آیه است: «و اما تو به آخرت برو و (بدان که) استراحت خواهی کرد، و در آخر ایام برای (سهم بردن) نصیب خود پیا خواهی خاست». (دانیال، ۱۲: ۱۳، سنهدرین، ۹۱ ب و ۹۲ الف). علاوه بر صادوقیان، فرقه دیگری نیز اعتقاد به رستاخیز مردگان را انکار میکردند، و آنها، شومرونی‌ها یا سامره‌ای‌ها بودند. نتیجه مباحثه‌ای که با آنها بعمل آمده، در این گفتار نقل شده است: «ربی‌اليعزر بن ربی‌یوسه گفت: در این مورد، من کذب متن کتاب‌های شومرونی‌ها (۱) را که گفته‌اند دلیل رستاخیز مردگان در تورات نیست، ثابت کردم. من بایشان گفتم: شما متن تورات را تحریف کرده‌اید، ولی از این کار سودی نبرده‌اید، چون شما میگوئید که موضوع رستاخیز مردگان در تورات ذکر نشده است. در صورتیکه در تورات مرقوم است: «آن جان البته منقطع خواهد شد، و گناهِش بر وی خواهد بود». (سفر اعداد، ۱۵: ۳۱). «البته منقطع خواهد شد»، یعنی در این جهان (۳). پس «و گناهِش بر وی خواهد بود»، برای چه وقت گفته شده است؟ آیا نه برای جهان آینده؟» (سنهدرین، ۹۰ ب).

«مقصود این آیه چیست که میگوید: «سه چیز هستند که سیر نمیشوند.... هاویه (گور) و رحم نازا»؟ (امثال سلیمان، ۳۰: ۱۵، ۱۶). میان گورو رحم نازا چه رابطه‌ای وجود دارد؟ بلکه میخواهد بگوید: همانطور که زهدان دریافت میدارد و سپس از خود بیرون میدهد، همانگونه قبر دریافت میکند و سپس از خود بیرون میدهد. در این مورد تناسبی وجود دارد. چگونه، زهدان که نطفه را در خفا و بی سروصدا دریافت داشته، کودک را با سر و صدای زیاد از خود بیرون میدهد، پس گور که مرده را با سروصدا و شیون فراوان تشییع کنندگان دریافت میدارد، بطریق اولی که آن را با سر و صدای فراوان از خود بیرون خواهد داد. این نکته دلیل و پاسخی است برای کسانی که میگویند، موضوع رستاخیز مردگان در کتاب مقدس ذکر نشده است». (براخوت، ۱۵ ب).

بغیر از مطالبی که از تفسیر آیات کتاب مقدس استنباط میشود، از دلایل دیگری نیز برای اثبات حقیقت، رستاخیز مردگان استفاده شده است. «اگر کسی بگوید که مردگان بار دیگر زنده نخواهند شد، داستان (الیاس) ایلیا را (که مرده‌ای را زنده کرد) برای او نقل کن». (بمیدبار ربا، ۱۴: ۱). «کافری به ربان گملیئل گفت: شما بر این قائلید که مردگان بار دیگر زنده خواهند شد. ولی آنها خاک شده‌اند، و آیا خاک میتواند زنده شود؟ دختر ربان گملیئل به پدر خود گفت: او را بمن واگذار، تا جوابش را بدهم. در شهر ما دو کوزه گر هست. یکی از آب کوزه می‌سازد، و دیگری از گل. کدام یک از ایشان بیشتر قابل ستایش است؟ کافر پاسخ داد: البته آن که از آب کوزه می‌سازد. دختر گفت: در این صورت،

۱ - در تلمود آمده است «صادوقیان». ولی صحیح آن همان «شومرونی‌ها» است.

۲ - علمای یهود چنین تفسیر کرده‌اند، که مقصود از «منقطع شدن جان» شخص کناهار، مرکز نابینگام اوست.

خداوند که انسان را از يك قطره مایع بوجود می‌آورد، بطریق اولی که میتواند او را بار دیگر از خاك و گل بوجود آورد. (سهدرین، ۹۰ ب، ۹۱ الف).

« یکی از صادقان به گویا بن‌پسیسا Geviha Ben, Pesisa. گفت: وای بر شما ای گناهکاران (۱) که می‌گویید مردگان بار دیگر زنده خواهند شد. زندگان البته می‌میرند. ولی آیا مردگان زنده خواهند شد؟ گویا در پاسخ گفت: وای بر شما ای گناهکاران (صادوقیان) که می‌گویید مردگان بار دیگر زنده نخواهند شد آنها که وجود نداشتند، بوجود آمدند و زنده شدند، پس مردگانی که قبلاً زنده بودند، بطریق اولی که بار دیگر زنده خواهند شد. (سهدرین، ۹۱ الف).

« چنین روایت کرده‌اند که مردی از اهالی شهر سیفوریس فرزندش را از دست داد. ربی یوسه بن حلفتا بخانه او رفت، تا وی را تسلی دهد. مردی نیز در آنجا حضور داشت. ربی یوسه را دیدند که نشسته و خندان است. پدر از او پرسید: چرا خندان هستی؟ ربی یوسه گفت: ما بخدای آسمانها توکل داریم، و اطمینان داریم که تو در جهان آینده بار دیگر فرزندت را خواهی دید. مرتد به ربی یوسه گفت: آیا غم و درد این مرد برایش بس نیست، که تو آمده‌ای بر آن بیافزایی؟ آیا ممکن است قطعات يك كوزه شکسته بار دیگر بهم بچسبند و آن کوزه از نو سالم شود، مگر نه اینکه مکتوب است: « مثل كوزه كوزه گر آنها را خرد کن »؟ (۱) (مزامیر داود، ۲: ۹). ربی یوسه جواب داد: ظرف سفالین از آب (و خاك) ساخته میشود و بواسطه آتش در کوره کامل میشود. ظرف بلورین با آتش ساخته میشود (۳) و با آتش کامل میگردد اگر ظرف سفالین بشکند، آیا میتوان آنرا مرمت نمود؟ (۴) اما اگر ظرف بلورین شکسته شود، آیا نمیتوان دوباره آن را مرمت کرد؟، مرتد پاسخ داد: ظرف بلورین را از این جهت میتوان مرمت نمود، که بواسطه دمیدن ساخته شده است. ربی یوسه گفت: گوش تو بشنود آنچه را که دهانت میگوید. اگر ظرفی که توسط يك انسان بواسطه دمیدن ساخته شده، قابل مرمت است، پس انسان که توسط ذات قدوس متبارک بواسطه دمیدن ساخته شده است (۵)، بطریق اولی که قابل مرمت می‌باشد. (برشیت ربا، ۱۴: ۷).

این مسأله، که آیا چه کسانی پس از مرگ زنده خواهند شد، مورد بحث دانشمندان یهود قرار گرفته است و نظریات ایشان در فصل‌های «جهان آینده» و «داوری نهائی» بطور مفصلتر نقل خواهد گردید عبارت‌هایی که بطور کلی درباره رستاخیز مردگان است، بحسب ظاهر فاقد هماهنگی است. از يك سو بچنین سخنانی برمیخوریم: «آنها که متولد میشوند، سرانجام خواهند مرد، و مردگان عاقبت زنده خواهند شد». (میشنا آووت، ۴: ۲۹). و این گفتار نیز هست: «آنها (رحمت‌های الهی) هر بامداد تازه میشوند، و امانت تو بسیار است». (مراثی ارمیاء، ۳: ۲۳). ربی آلکساندرای گفت: پروردگارا، از آنجا که تو زندگی ما را هر بامداد تجدید میکنی، میدانیم که «امانت تو بسیار است

۱ - مقصود او از فریسی‌ها و علمای یهود بود.

۲ - میخواست از روی این آیه ثابت کند که يك كوزه سفالین شکسته را نمیتوان مرمت کرد، و بنابراین مردگان نیز بار دیگر زنده نخواهند شد.

۳ - بواسطه ذوب کردن سنگ ریزه و تبدیل آن به شیشه و بلور.

۴ - زیرا ساختمان آن با دو عنصر متفاوت انجام میگردد، آن را نمیتوان مرمت کرد. ولی ظرف بلورین شکسته را میتوان ذوب کرد، و از آن ظرف بلورین دیگری ساخت.

۵ - چون درباره خلقت آدم مکتوب است. «و در بینی‌وی روح حیات دمید». (سفر پیدایش، ۲: ۷).

برای زنده کردن مردگان» . (میدراش ربا مربوط به آیه فوق) . چنین بنظر میرسد که مضمون این سخنان شامل همه جهانیان میشود (۱) . از سوی دیگر گروهی از علمای یهود معتقدند زندگی آینده پاداشی است که تنها به کسانی که لایق آن باشند داده خواهد شد . «یک روز بارانی از رستاخیز مردگان مهمتر است . زیرا که رستاخیز مردگان فقط شامل حال عادلان و نیکوکاران خواهد شد ، در صورتیکه باران هم برای نیکوکاران می‌بارد ، و هم برای شریران» . (تمنیت ، ۷ الف) . از تشبیه فوق چنین برمی‌آید ، که مقصود گوینده از «عادلان و نیکوکاران» ، تنها افراد ملت یهود نیست . زیرا باران برای همه جهانیان ، بدون در نظر گرفتن نژاد و ملیت آنان می‌بارد . از این گفتار چنین استنباط میشود ، که حتی یهودیانی که لیاقت و امتیازات لازم را کسب نکرده باشند ، از پاداش زندگی بعد از مرگ محروم خواهند ماند . « ییسوادان و کسانی که از علم تورات بهره‌ای ندارند ، بار دیگر زنده نخواهند شد . چنانکه آمده است : « مردگان زنده نخواهند شد» . (اشعیا ، ۲۶ : ۱۴) . آیا میتوان گفت که این پیشگویی شامل حال همه خواهد بود ؟ نه . زیرا در همان آیه داریم : « وفات یافتگان بر نخواهند خاست . کلمات « وفات یافتگان » اشاره به کسانی میکند که در آموختن مطالب تورات سستی و کاهلی میکنند (۲) . هر کس که از نور دانش تورات استفاده میکند ، نور دانش تورات او را (پس از مرگ) زنده خواهد کرد . و هر کس که از نور دانش تورات استفاده نمی‌کند ، نور دانش تورات او را زنده نخواهد کرد » (کتوبوت ، ۱۱۱ ب) .

تلمود ، عقاید و نظریاتی را که درباره مطالب گوناگون مربوط به رستاخیز مردگان اظهار شده ، ثبت کرده است . این اعتقاد رایج و راسخ است که واقعه عظیم و شگرف رستاخیز مردگان ، در ارض مقدس فلسطین روی خواهد داد . برخی از دانشمندان یهود حتی این نظریه را اظهار کرده‌اند که فقط مردگانی که در خاک سرزمین اسرائیل خفته‌اند ، از تجدید حیات بهره‌مند خواهند شد . « مردگانی که در سرزمین‌های خارج از اسرائیل خفته‌اند ، زنده نخواهند شد . چنانکه گفته شده است : « من در سرزمین زندگان جلال و شادمانی را برقرار خواهم نمود » . (حزقیال ، ۲۶ : ۲۰) . سرزمینی که مایه رضایت خاطر و شادمانی من است ، مردگانش بار دیگر زنده خواهند شد . لکن سرزمینی که مایه رضایت خاطر و شادمانی من نیست ، مردگانش بار دیگر زنده نخواهند شد » . (کتوبوت ، ۱۱۱ الف) . « حتی یک کتیز کنعانی که در سرزمین اسرائیل بسر میبرد ، مطمئن باشد که اهل عالم باقی و جهان آینده است » . (مأخذ فوق) .

علمای دیگر ، در عین حال که موافق رستاخیز مردگان در ارض مقدس روی خواهد داد ، معذالك تا این حد پیش نمی‌روند که بگویند ، مردگانی که در سرزمین‌های خارج از ارض مقدس خفته‌اند ، زنده نخواهند شد ، به اعتقاد آنها ، اجساد این مردگان قبل از رستاخیز به ارض مقدس منتقل میشود ، و در آنجا بار دیگر زنده خواهند شد . « مردگان تو زنده خواهند شد ، و جسد های من بر خواهند خاست » . (اشعیا ، ۲۶ : ۱۹) . قسمت اول این آیه مربوط به کسانی است که در سرزمین اسرائیل می‌میرند ، و قسمت دوم آن درباره افرادی گفته شده است که در خارج از کشور اسرائیل فوت میکنند . (کتوبوت ، ۱۱۱ الف) . مؤید این نظر ، گفتار جالب زیر است : « بحضور خداوند سالك خواهم بود ، در زمین‌های

۱ - این نظر مورد قبول همگان است که برای حیوانات رستاخیزی وجود ندارد (رجوع شود بمیدراش تهیلیم مربوط به آیه یکم از فصل ۱۹ مزامیر داود) .

۲ - کلمه عبری « وفات یافتگان » « رفائیم » است ، که ریشه آن به ریشه فعل « رافه » بمعنی « سست شدن و کاهلی کردن » شباهت لغوی دارد .

زندگان». (مزامیر داود، ۱۱۶: ۹). این همان زمینی است، که مردگان آن در زمان ماشیح قبل از همه زنده خواهند شد. برای چه؟ زیرا مکتوب است: «اوروح و نفس را بقومی که در آن باشند (۱) می‌دهد». (اشعیاء، ۴۲: ۵). پس اگر چنین باشد، دانشمندان ما که در بابل سکونت دارند محروم خواهند ماند (زیرا که زنده نخواهند) شد، نه. برای اینکه ذات قدوس متبارک پیش روی آنان زیرزمین نقب خواهد زد، و اجساد آنان در این نقب مانند مشک‌ها خواهد غلتید، و هنگامی که بسرزمین اسرائیل برسند، ارواحشان به آنها خواهند پیوست (و زنده خواهند شد). (یروشلمی کتبوت، ۱۲ ب).

یکی از نکات مورد بحث میان پیروان مکتب هیلل و شمای، مربوط به ترتیبی است که بر طبق آن اجساد مردگان باردیگر شکل خواهد گرفت و زنده خواهند شد. پیروان مکتب شمای می‌گویند: شکل یافتن انسان در جهان آینده، مانند شکل یافتن او در این جهان نخواهد بود. در این جهان، شکل یافتن بدن از پوست و گوشت شروع شده، و با رگها و پی‌ها و استخوانها خاتمه می‌یابد. ولی در جهان آینده، از رگها و پی‌ها و استخوانها آغاز شده، و با پوست و گوشت پایان می‌پذیرد. چنانکه درباره زنده شدن مردگانی که حزقیال شاهد تجدید حیاتشان بود، گفته شده است: «و دیدم اینک رگها و پی‌ها و گوشت بر آنها برآمد، و پوست آنها را از بالا پوشانید». (حزقیال، ۳۷: ۸). ربی یوناتان گفت: ما از سرگذشت مردگانی که حزقیال شاهد زنده شدن آنها بود، چیزی استنتاج نمی‌کنیم. زنده شدن آن مردگان به چه شباهت داشت؟ به کسی که وارد گرمابه می‌شود. او ملبوسی را که هنگام ورود بحمام نخست از تن بدر میکند، وقت خروج از گرمابه آخر می‌پوشد. پیروان مکتب هیلل می‌گویند: شکل پذیرفتن بدن انسان در جهان آینده، مانند شکل یافتنش در این جهان خواهد بود. در این جهان، شکل پذیرفتن بدن از پوست و گوشت شروع شده و با رگها و پی‌ها و استخوانها خاتمه می‌یابد. در جهان آینده نیز، از پوست و گوشت آغاز شده، و با رگها و پی‌ها و استخوانها پایان می‌پذیرد. برای همین است که ایوب می‌گوید: «مگر نه اینکه مرا مثل شیر می‌ریزی، و مانند پنیر منجمد می‌سازی؟» (ایوب، ۱۰: ۱۰). نوشته است: «مرا مثل شیر ریختی»، بلکه: «مرا مثل شیر می‌ریزی». نگفته است: «مانند پنیر منجمد ساختی»، بلکه: «مانند پنیر منجمد می‌سازی». نوشته است: «مرا با پوست و گوشت پوشانیدی»، بلکه: «مرا با پوست و گوشت می‌پوشانی». همین‌طور نگفته است: «و با استخوانها و رگها و پی‌ها مرا بهم پیوستی»، بلکه: «و با استخوانها و رگها و پی‌ها مرا بهم می‌پیوندی». این شباهت به یک کاسه پر از شیر دارد. تا وقتی که مایه پنیر به آن زده‌اند، شیر بحالت مایع باقی می‌ماند. اما هنگامی که مایه پنیر به آن بزنند، می‌بندد و سفت می‌شود (برشیت ربا، ۱۴: ۱۴: ۵).

هنگامی که مردگان زنده می‌شوند و قیام می‌کنند، آیا جامه برتن دارند، یا برهنه‌اند؟ جواب چنین است: «همان‌طور که انسان با جامه (کفن، بدرون‌گور) می‌رود، همان‌گونه با جامه (از گور بیرون) خواهد آمد. این موضوع رامیتوان از واقعه سموئیل که شائول اورادید دریافت. شائول از ساحره عین دور پرسید: «شکل او چگونه است؟ آن زن گفت: مردی پیر برمی‌آید و بردائی ملبس است» (کتاب اول سموئیل، ۲۸: ۱۴).

(برشیت‌ربا، ۹۵: ۱). دلیلی برله این نظر در روایت زیر آمده است: «ملکه کلتوپاترا (۱) از ربی مشیر پرسید: من میدانم که مردگان بار دیگر زنده میشوند. زیرا که مکتوب است: «و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد». (مزامیرداود، ۷۲: ۱۶). لکن وقتی که آنها (ازگور) برمیخیزند، برهنه هستند، یا اینکه با جامه‌های خود بیا می‌ایستند؟ ربی مشیر پاسخ داد: با در نظر گرفتن وضع گندم، میتوان تناسبی را بکار بست: دانه گندم برهنه در خاک میرود، و با چندین پوشش از خاک سر بر می‌آورد. عادلان و نیکوکاران که با جامه‌های خود دفن میشوند، بطریق اولی (که با جامه سر از خاک بیرون خواهند آورد.)» (سهدرین، ۹۰ ب). در این جا برسم تدفین مردگان با کفن اشاره شده است.

و در این روایت درباره مسأله دیگری بحث شده است: «آدرین (امپراطور روم) از ربی یهوشوع بن حننیا پرسید: در جهان آینده ذات قدوس متبارک انسان را از چه برپا خواهد نمود؟ (۲) ربی یهوشوع گفت: از فقره‌ای که در ستون فقرات است و لوز نام دارد. آدرین پرسید: تو این را از کجا میدانی؟ ربی یهوشوع گفت: چنین فقره‌ای را برای من بیاور، تا بتو نشان دهم. آن استخوان را آوردند، و زیر سنگ آسیا گذاشتند تا سائیده شود، ولی سائیده نشد. خواستند آنرا در آتش بسوزانند، سوخته نشد. آنرا در آب گذاشتند، حل نشد. آنرا روی سندان گذاشته و با پتک کوبیدند. سندان شکاف برداشت، و پتک متلاشی گردید، اما چیزی از آن استخوان کم نشد.» (برشیت‌ربا، ۲۸: ۳).

آخرین سؤال درباره موضوع رستاخیز این است، که وقتی مردگان بیا میخیزند، آیا نقائص جسمانی که قبل از مردن در آنها بوده است، دوباره ظاهر خواهد شد یا نه. «نسلی میرود و نسل دیگری می‌آید». (جامعه سلیمان، ۱: ۴). یک نسل، همانطور که میرود، همانگونه نیز باز می‌گردد. اگر کسی با پای لنگ از جهان رفته باشد، با پای لنگ نیز برمیگردد. اگر کسی با چشم کور رفته باشد، با چشم کور نیز باز می‌گردد. تا معاندان نگویند، که خداوند در عوض و بجای افرادی که مرده‌اند، افراد دیگری را زنده کرده است. چنانکه مکتوب است: «من می‌میرانم و زنده میگردانم». (سفر تثنیه، ۳۲: ۳۹). همان خدائی که میگوید، قدرت دارد کار سخت را انجام دهد، هم او میگوید که کار آسان را انجام خواهد داد. «من می‌میرانم و زنده میگردانم»، این کار سختی است. پس بطریق اولی، «من مجروح کردم و خودم شفا خواهم داد» (آیه فوق) که کار آسانتری است، خداوند آنرا انجام خواهد داد بلکه میخواهد بگوید: من مردگان را با نقائص بدنی آنان دوباره زنده میکنم، تا مردم نگویند: خداوند در عوض و بجای افرادی که مرده‌اند، افراد دیگری را زنده کرده است. این است که میگوید: «من می‌میرانم و زنده می‌گردانم، من مجروح کردم (در این جهان) و خودم برمیگردم و آنان را شفا میدهم (پس از اینکه دوباره زنده شدند)». (قوهلت‌ربا مربوط به آیه چهارم از فصل یکم جامعه سلیمان).

کسی که از سوی خداوند مأمور واقعه عظیم رستاخیز خواهد بود، ایلیای (الیاس) نبی است. «رستاخیز مردگان توسط ایلیا عملی خواهد شد». (میشنا سوطا، ۹: ۱۵). و هم اوست که بعنوان

۱ - نظریاتی که ملکه کلتوپاترا در حدود دو قرن قبل از ربی مشیر میزیسته است، لذا ذکر نام وی در اینجا يك اشتباه تاریخی است. شك نیست که هنگام استنساخ مطالب، اشتباه قلمی روی داده، و متن صحیح آن چنین است: «رئیس قوم شومرونی ها (سامریان)».

۲ - از آنجائی که بدن درگور مبدل بخاک میشود، پس چه چیز مشخصی از آن باقی می‌ماند، تا کسی که میرود زنده گردد دوباره از آن ساخته میشود و تن و پیکر دوباره یابد.

منادی ، بشارت ظهور ماشیح را خواهد داد . (رجوع شود به آیه پنجم از فصل ملاکی ، در متن عبری : آیه ۲۳ از فصل ۳) . زندگی دوباره پس از رستاخیز بی پایان خواهد بود « عادلان و نیکوکارانی که ذات قدوس متبارک آنها را در آینده دوباره زنده خواهد کرد ، هرگز دیگر به خاک خود برنخواهند گشت » . (سنهدرین ، ۹۲ الف) .

۳- جهان آینده

بین نظرات علمای یهود درباره مرگ و آخرت اختلافات بارزی را میتوان مشاهده کرد . دانشمندان یهود دوران‌های اولیه ، دوره ماشیح را با جهان آینده یکی میدانستند . طبق نظر آنان ، منجی موعود به وضع و نظام فعلی در این جهان پایان داده ، نظامی جاودان برقرار خواهد ساخت ، که در آن ، افراد عادل و نیکوکار یک زندگی روحانی فارغ از قید و بندهای جسم را طی خواهند کرد . در حالی که معلمان دوران های بعدی ، دوره ماشیح را یک مرحله زودگذر واقع در میان دنیای فعلی و جهان آینده میدانستند .

این اعتقاد که زندگی کنونی انسان در این جهان ، مقدمه‌ای است برای حیات جاودانی دیگری که از زندگی فعلی او بسی عالیت خواهد بود ، مورد قبول کلیه دانشمندان یهود است و همگی آنان این نظر را که میگوید : « این جهان مانند دالانی است در جلوی جهان آینده . خود را در این دالان آماده کن ، تا آنکه بتوانی داخل طالار شوی » (میشنا آووت ، ۴ : ۲۱) ، تأیید میکنند . لکن این راز ، که افرادی که امتیاز ورود به « طالار » را خواهند داشت در آن چه خواهند دید ، برهیچکس ، و حتی پیامبران اسرائیل فاش نشده است ؛ « تمام پیامبران فقط درباره ایام دوران ماشیح نبوت کرده‌اند . ولی درباره جهان آینده گفته شده است : خداوندا ، هیچ چشمی بغیر از تو ندیده است آنچه را که تو برای امیدواران خود درست میکنی » . (اشعیا ، ۴۴ : ۴) (براخوت ، ۳۴ ب) . « تمام افراد ملت اسرائیل نزد موسی جمع شده به وی گفتند : ای سرور ما موسی ، بما بگو ، که ذات قدوس متبارک چه خویها و نعمتهائی را در جهان آینده نصیب ما خواهد کرد ؟ او به آنها پاسخ داد : من نمیدانم بشما چه بگویم . لکن بواسطه آنچه که برای شما آماده شده است شما خوشبخت خواهید بود » . (سیفره دواریم ، ۳۵۶ ، صفحه ۱۴۸ ب) .

علی‌رغم این سکوت ، دانشمندان اسرائیل از تجسم تصویری برای خود از وضع جهان آینده خودداری نکرده‌اند . تفکرات آنها درباره مسائل زندگی ، ایشان را مجبور کرد که جهان تازه‌ای را در نظر خود مجسم کنند ، که در آن ، عدم مساوات و بیعدالتی‌های جهان کنونی از میان رفته ، و عدالت الهی آشکار شده است . این راه حل معمای وجود بدیها و شرارت‌هایی که در جهان کنونی حکمفرما است ، به تصویری که علمای یهود از جهان آینده دارند ، زیبایی و لطف خاصی بخشیده است .

بنا به یک روایت ، اعتقاد دانشمندان اسرائیل درباره جهان آینده ، از روی تجربه تأیید و ثابت شده است . « راو یوسف پسر ربی بهوشوع بن لوی بیمار شد و به حالت اغماء افتاد . وقتی که بهوش آمد ، پدرش از وی پرسید : چه دیدی ؟ او پاسخ داد : من دنیائی دیدم که بعکس این دنیا بود . آنهایی که در این دنیا عالیمقام بودند ، در آن دنیا مقام و منزلتی نداشتند ، و بالعکس . ربی بهوشوع باو گفت : فرزند تو دنیای روشن و صحیحی را دیدی . ولی بگو بینم وضع و موقعیت ما دانشمندان تورات در آنجا چگونه

است؟ راو یوسف جواب داد: ما هرطور که در اینجا هستیم، در آنجا نیز خواهیم بود. و من شنیدم که می‌گویند: خوشا بحال کسی که باینجا می‌آید، و معلوماتش همراه او است. و نیز شنیدم که می‌گویند: شهیدان راه دین (چنان مقامی دارند که) هیچکس نمیتواند بمقام ایشان برسد». (پساحیم، ۵۰ الف). در نتیجه چنین استنباط میگردد، رنجهایی که انسان معصومانه در این جهان متحمل می‌شود، و محرومیت‌هایی که از روی میل و رضا بر خود قبول میکند، باو کمک می‌کند تا بجهان آینده راه یابد. «ربی یهودا هناسی میگوید: هرکس که لذت و خوشی‌های این جهان را بر خود قبول می‌کند و از آن بهره می‌برد، از لذات و خوشی‌های آن جهان محروم خواهد ماند. و هرکس که لذات و خوشی‌های این جهان را بر خود قبول نمی‌کند و از آن بهره نمی‌برد، لذات و خوشی‌های آن جهان را نصیب وی میکنند.» (آووت ربی‌ناتان، ۲۸). حتی چنین اشاره‌ای نیز شده است: «ذات قدوس متبارک سه هدیه گرانبها نصیب اسرائیل کرده است. لکن هیچیک از آنها را بایشان نمیدهد، مگر پس از آنکه رنجها و سختی‌های فراوانی را تحمل نمایند. و آن سه هدیه عبارتند از تورات، سرزمین اسرائیل، و جهان آینده.» (براخت، ۵ الف). و این گفتار زبانزد مردم بود: «نه هرکس از نعمات دو سفره بهره‌مند خواهد شد.» (براخت، ۵ ب). یعنی هیچکس در عین حال، هم از نعمات و لذت‌های این دنیا، و هم از خوشیها و سعادت جهان آینده فیض نخواهد برد.

علامت خاصی که دو جهان کنونی و آینده را از یکدیگر متمایز میکند، ارزیابی مجدد ارزش‌هاست. وقتی که انسان از پل رابط میان این دو جهان میگذرد و به آن عالم قدم می‌نهد، آنچه که در این دنیا بنظر او بسیار مهم و با ارزش جلوه میکرد، و تمام کوشش‌هایش صرف بدست آوردن آن میشد، در آن جهان دیگر برای او وجود ندارد. این مطلب در کلمات قصار یکی از دانشمندان چنین خلاصه شده است: «جهان آینده، مانند جهان کنونی نیست. در جهان آینده، نه خوردن هست و نه آشامیدن. نه زاده و ولد هست و نه دادوستد، نه حسد هست و نه کینه و رقابت. بلکه عادلان و نیکوکاران (بر تخت) نشسته، و تاجهای خود را بر سردارند، و از فروغ و شکوه شخینا (نور جلال الهی) لذت می‌برند.» (براخت، ۱۷ الف). زندگی در آن جهان، در سطحی کاملاً متفاوت با آنچه در این جهان وجود دارد، طی خواهد شد. امیال و هوسهای جسمانی دیگر مزاحم انسان نخواهند شد، و نفوذ و قدرت طبیعت عقلانی و روحانی شخص بر او مسلط خواهند بود. همانطور که در این جهان روز مقدس شنبه با روزهای دیگر هفته تفاوت دارد، و برای انسان روز آسایش و خوشی است، همان‌گونه جهان آینده نیز با جهان کنونی تفاوت دارد، و البته به نسبتی بسیار افزون‌تر. (لذت و خوشی) روز شنبه يك شصتم (لذت و خوشی) جهان آینده است.» (براخت، ۵۷ ب).

سخنی که معنی و مفهوم آن مبهم بنظر میرسد چنین است: «يك ساعت از زندگی توأم با توبه و کارهای نیک در این جهان، بهتر و خوشتر است از تمام زندگی جهان آینده. و يك ساعت از آرامش خاطر و سعادت روحانی در جهان آینده، شیرین‌تر و خوش‌تر است از تمام زندگی این دنیا.» (میشنا آووت، ۴: ۲۲). رضایت‌بخش‌ترین توضیح درباره گفتار فوق، تفسیر ر. ت. هرفورد است. به اعتقاد وی، مقصود این تعلیم نشان دادن تفاوت و تباین میان بی‌ثباتی زندگی کنونی و ثبات زندگی آینده است. در این جهان، انسان قادر است توبه کند و اعمال نیکی انجام دهد، و این‌ها برای وی لذت و خوشی خاصی حاصل میکنند

که حتی از «سعادت پایدار و ابدی» که مخصوص جهان آینده است عالیتر است. از طرف دیگر، در جهانی که در آن تمییز و تبدیلی وجود ندارد، عالیترین و بهترین صورت زندگی، صلح و صفای کامل توأم با لذت حاصله از مشاهده جلال الهی است. یک ساعت از چنین سعادت‌ی، و در شرایط چنان جهانی، از تمام دگرگونی‌ها و فرصت‌های این زندگی فانی بهتر و خوشتر است (۱).

با مطالعه و آموزش تورات و بجا آوردن فرامین الهی در «دالان» (جهان کنونی)، انسان خود را به بهترین وجه برای ورود به محیط پاک و روحانی «طالار» (جهان آینده) آماده و شایسته میکند. «آنکس که مطالب و دانش تورات را کسب کند، زندگی جهان آینده را برای خود بدست آورده است». (میشنا آووت، ۲: ۸)، درباره تورات چنین گفته شده است: «هنگامی که خوابیده‌ای، (تورات) از تو نگهبانی خواهد کرد». یعنی در تمام مدت که انسان مرده و درگور خفته است. «و وقتی که بیدار میشوی، (یعنی در ایام ماشیح)» (تورات) با تو صحبت خواهد کرد، در جهان آینده. (امثال سلیمان، ۶: ۲۲) (سیفره دواریم، ۳۴، صفحه ۷۴ ب). صریح‌تر از مطلب فوق، این گفتار است: «لحظه‌ای که انسان از این جهان رحلت میکند، نه سیم و زرش همراه وی میرود، و نه سنگهای گرانها و مرواریدهایش. بلکه فقط دانش تورات و اعمال نیکش او را همراهی خواهند کرد. چنانکه آمده است: «هنگامیکه راه‌میروی، (تورات) تو را راهنمایی خواهد کرد. وقتی که خوابیده‌ای، از تو نگهبانی خواهد نمود، و وقتی هم که بیدار میشوی، با تو صحبت خواهد کرد». «هنگامی که راه میروی (تورات) تو را راهنمایی خواهد کرد»، در این جهان. «وقتی که خوابیده‌ای از تو نگهبانی خواهد نمود»، درگور. و «وقتی هم که بیدار میشوی، با تو صحبت خواهد کرد، در جهان آینده». (میشنا آووت، ۹: ۶).

عبارات دیگری که همین فکر را بیان میکند از این قرار است: «مقصود این آیه چیست:» و چون بیدار شوم از (دیدن) صورت تو سیر خواهم شد؟ (مزامیر داود، ۱۷: ۱۵)، این آیه اشاره بدانشمندی میکند که در این جهان خواب را از چشمان خود میگریزانند، و ذات قدوس متبارک در جهان آینده آنانرا از فروغ و شکوه شخینا سیر خواهد کرد. (باوابترا، ۱۰ الف). ربی نحوینابن هقانا، . . Rabbi Nehunya, Ben.Haghanah. که یک دانشمند قدیس قرن اول میلادی بود، هر وقت که از دارالعلم خارج میشد، این دعا را میخواند: پروردگارا، بحضور تو سپاسگزارم، که نصیب و قسمت مرا با کسانی مقدر فرموده‌ای که در دارالعلم بسر میبرند، و با کسانی که در رهگذرها (۲) می‌نشینند. زیرا هم من بامدادان زود از خواب برمیخیزم، و هم آنها. من برای تحصیل مطالب و دانش تورات برمیخیزم، و آنها برای اشتغال بکارهای پوچ و بیهوده سحرخیزی میکنند. من زحمت میکشم، و آنها هم زحمت می‌کشند. من زحمت میکشم، و در مقابل آن مزد و پاداش دریافت میدارم، در صورتی که ایشان زحمت میکشند، ولی مزد و پاداش دریافت نمیکنند. من میشتابم و میدوم، و آنها نیز می‌شتابند و میدوند. من میشتابم و میدوم بسوی زندگی جاویدان جهان آینده، ولی آنها می‌شتابند و میدوند بسوی چاه فنا و درک اسفل؛ (براخت، ۹۸ ب).

۱ - از سخنان ر. ت. هر فورد در کتاب «بیرقه آووت» صفحه ۱۱۶.

۲ - در تلمود یروشلمی چنین آمده است: «و نه با کسانی که به تماشاخانه‌ها و سیرکها میروند».

«هنگامی که ربی‌العیزر بیمار شد، شاگردانش بی‌عادت او رفتند. و باو گفتند: ای استاد شیوه‌های زندگانی را بما بیاموز. تا بدان وسیله به زندگانی جهان آینده نائل شویم. به ایشان گفت: همواره مواظب آن باشید که عزت و احترام دوستان و همکاران خود را نگه دارید. فرزندان خود را از فرا گرفتن مطالب سطحی (۱) باز دارید، و آن‌ها را پیش روی دانشمندان بنشانید. و هنگامی که نماز می‌گزارید بدانید در برابر چه کسی ایستاده‌اید. با انجام این دستورات، بزنگانی جهان آینده نائل خواهید شد. (ماخذ فوق).

از آنجا که همواره درجات عالیتری در روحانیت وجود دارد تا انسان بواسطه آن بمقامات بالاتری برسد، لذا چنین سخنی را می‌یابیم: «دانشمندان، نه در این دنیا آسایش دارند، و نه در آن جهان.» چنانکه گفته شده است: «از قوت به قوت می‌خرامند، و هر یک از ایشان در پیشگاه خداوند در صهیون ظاهر خواهد شد.» (مزامیر داود، ۸۴: ۸، براخوت - ۶۴ الف).

دانشمندان یهود توجه زیادی به این، مسأله داشتند، که چه کسانی از لذات و خوشیهای جهان آینده بهره‌مند میشوند و چه کسانی از آن محروم خواهند شد. در تلمود، ضمن تفسیر مطالب کتاب مقدس گفتارهای فراوانی هست مبنی بر اینکه اگر کسی فلان کار را انجام دهد، از جهان آینده سهمی خواهد داشت یا از آن محروم خواهد ماند و تعدادی از این گفتارها را بطور نمونه ذکر میکنیم: درباره کسی که از حاصل دسترنج خود امرار معاش می‌کند، چنین آمده است: «اگر از (حاصل) دسترنج خود بخوری. خوشا بحال تو، و سعادت با تو خواهد بود.» (مزامیر داود، ۱۲۸: ۳). «خوشا بحال تو»، در این جهان، «و سعادت با تو خواهد بود، در جهان آینده.» (براخوت، ۸ الف). «چه کسی اهل جهان آینده و عالم باقی خواهد بود؟ آنکس که دعای «متبارک‌هستی تو ای خدائی که اسرائیل را نجات دادی» را به ابتدای نماز هجده برکتی پیوست می‌کند.» (براخوت، ۴ ب) (۲). «هر کسی که مزبور یکصد و چهل و پنجم کتاب مزامیر داود را سه بار در روز بخواند. اطمینان داشته باشد که اهل جهان آینده و عالم باقی است و سبب این امر آن است که در این مزبور چنین آیه‌ای وجود دارد: «دست خویش را باز میکنی و هر موجود زنده‌ای را با رضا و میل سیر مینمائی.» (آیه شانزدهم، براخوت، ۴ ب) (۳). «مرکس که دعای بعد از غذا را با پیمانهای پراز شراب در دست بخواند، میراثی نا محدود و بی پایان باو عطا میکنند، و استحقاق آنرا پیدا میکند که از دو جهان نصیب برد، از این جهان و از جهان آینده.» (براخوت، ۵۱ الف) (۳).

«در میان کسانی که از جهان آینده نصیب می‌برند، این افراد هستند: کسی که در سرزمین اسرائیل سکونت دارد، و کسی که فرزندان خود را علاقه‌مند به آموختن تورات بیارمی آورد.» (پساحیم،

۱ - جمله ایست مبهم و نامفهوم که آنرا بطرق گوناگون شرح داده‌اند، و از جمله آنرا چنین معنی کرده‌اند: یاد گرفتن مطالب کتاب مقدس بطور سطحی بوسیله از حفظ کردن آن، تفکرات فلسفی (کلمه عبری آن «هیگایون» Higayan است که در زبان جدید معنی تفکر و منطق را میدهد)؛ یا مطالعه کتابهای ضد مذهب.

۲ - مقصود آن است که میان آنها هیچ فاصله‌ای نباشد. این مطلب را شاید بدان سبب گفته‌اند تا این رسم که معمول شده بود در خواستهای شخصی در این بخش از نماز اضافه شود منسوخ گردد و سبب آن نشود که نماز جماعت برهم خورد و نماز بصورت استغفانه شخصی درآید.

۳ - با قرائت این مزبور، نمازگزار روزانه سه بار تصدیق میکند که متکی به رحمت الهی است.

۴ - این نشانه سپاسگزاری از الطاف و نعمت های الهی است.

. (۱۱۳ الف)

« هر آنکس که چهار ذراع در سرزمین اسرائیل راه برود ، مطمئن باشد که اهل جهان آینده و عالم باقی خواهد بود . » (کتوبوت ، ۱۱۱ الف) . « هرکس که قوانین مذهبی را تحصیل میکند و فرا میگیرد ، اطمینان داشته باشد که اهل جهان آینده و عالم باقی است . » (مگیلا ، ۲۸ ب) . « دانشمندان ساکن سرزمین اسرائیل ، از علمای مقیم بابل چنین سئوالی کردند : چه کسی اهل جهان آینده و عالم باقی خواهد بود ؟ ایشان پاسخ دادند : آن کسی که فرو تن و افتاده است ، با رفتاری متواضعانه می‌آید و میرود . پیوسته مشغول مطالعه و آموختن تورات است ، و برای خود اهمیت و مقامی قائل نیست . » (سنهدرین ، ۸۸ ب) .

در باره اینکه چه کسانی از جهان آینده سهمی نخواهند داشت ، این سخنان را داریم : « هر کس که بدنبال يك زن از رودخانه میگذرد ، سهمی از جهان آینده و عالم باقی نخواهد داشت . » (۱) (براخوت ، ۶۱ الف) . « آنکس که هموع خود را در میان جمع شرمگین میسازد و سبب میشود که از خجلت رنگ باخته گردد سهمی از جهان آینده و عالم باقی نخواهد داشت . » (باوامصیعا ، ۵۹ الف) .

بدیهی است که ما نمیتوانیم با استناد به سخنان فوق رای قاطع درباره سرنوشت ابدی کسان مورد بحث صادر کنیم . چون این سخنان ، عباراتی مبالغه آمیز در مدح و یا ذم اعمال آن کسان است . بنابر اعتقاد دانشمندان یهود ، انسان هر قدر هم گناهش سنگین و دفتر اعمالش سیاه باشد ، باز میتواند بواسطه توبه و انجام اعمال نیک ، سیاهی اوراق نامه اعمالش را بشوید و خویشتن را از جهان آینده و عالم باقی سازد و اهمیت زیادی باید برای گفتار زیرقائل شویم ، کلیه افراد ملت اسرائیل از جهان آینده و عالم باقی سهمی دارند . چنانکه آمده است : « و جمیع افراد قوم تو عادل خواهند بود ، وزمین را تا به ابد بمیراث خواهند برد . » (اشعیاء ، ۶۰ : ۲۱) . و اینها از جهان آینده و عالم باقی نصیبی نخواهند داشت : آنکس که میگوید دلیل رستاخیز مردگان از مطالب تورات استنباط نمیشود و که تورات کتاب آسمانی نیست ، و کسی که پیرو عقیده ، اپیکوریان ، است و در نتیجه کافر و لامذهب بشمار میاید ربی عقیوا میگوید : و نیز آنکس که کتابهای کفرآمیز و گمراه کننده را مطالعه میکند ، و آنکس که روی زخم افسونی خوانده و این آیه را تلاوت می کند : « هیچ يك از امراضی را که در مصر (برمصریان) وارد آوردم بر تو نخواهم آورد ، زیرا که من خداوند شفا دهنده تو هستم . » (سفر خروج ، ۱۵ : ۲۶) . اباشائول میگوید : « و نیز آنکسی که حروف اسم اعظم را همانطور که نوشته شده اند تلفظ کند . » (میشنا سنهدرین ، ۱۱ : ۱) .

این اشتباه است اگر ما بخواهیم در جمله اول گفتار فوق ، نشانه‌ای از لطف بخصوص خداوند نسبت بملت اسرائیل بجوئیم و اگر این جمله را با در نظر گرفتن زمینه تاریخی آن تجزیه و تحلیل کنیم ، می بینیم که مقصود علمای یهود آن بوده است که یهودیان را تشویق و تشجیع کنند ، تا در مبارزه‌ایکه برای حفظ شخصیت و موجودیت خویش در مقابل فشار های شدید بیگانگان دارند ، استقامت بخرج دهند . در آن روزگار دو نیرو در صدد برانداختن جامعه یهود خودنمایی میکرد . یکی ظلم و ستم قدرت

۱ - و این در صورتی است که تعقیب زن از روی هوسرانی و شهوترانی باشد که در نتیجه سبب فساد اخلاق میشود ، و سرانجام زناکاری و محرومیت از جهان آینده به بار خواهد آورد

های غیر یهود و بت‌پرست ، و دیگری نفوذ و تأثیر افکار جدید ، چه یونانی و چه مسیحی و تنها بوسیله کوشش مصمم و هشیارانه‌ای که معمولاً با دادن قربانیهای سنگین توأم است یهودیان را برآن داشت تا استقامت موفقیت‌آمیز خود را ادامه دهند ، و دانشمندان یهود نیز، با این تعلیم که آنها مزد و پاداش خود را در جهان آینده دریافت خواهند داشت در این مورد بایشان کمک کردند . یهودیان این اطمینان را داشتند که افرادی که از این مبارزه و کشمکش جان سالم بدر برند و باقی بمانند ، تشکیل جامعه‌ای را خواهند داد که « همگی عادل و نیکوکار » خواهند بود ، و خداوند نیز آنها را با همین عنوان شناخته ، و سهمی از جهان آینده بدانها عطا خواهد فرمود .

باین سؤال که آیا غیر یهودیان نیز سهمی از جهان آینده خواهند داشت یا نه ، چنین پاسخی داده شده است : « در میان افراد سایر ملت‌ها ، عادلان و نیکوکارانی یافت میشوند که از جهان آینده و عالم باقی سهم خواهند داشت » : (توسیفنا سنهدرین ، ۱۳ : ۲) . ربی مشه برمایمون (هارامبام) نیز، در کتاب قوانین معروف خود بنام « میشنه تورا » یا « هیادهجزافا » ، در بند پنجم از فصل سوم قسمت « هیلخوت تشووا » چنین نوشته است : « صالحان و نیکوکاران غیر یهود نیز از جهان آینده و عالم باقی نصیب خواهند داشت » .

درباره اینکه کودک یهودی از چه هنگام شایسته ورود به جهان آینده و عالم باقی میشود ، بحث شده است . « از چه وقت کودک شایستگی ورود به جهان آینده و عالم باقی را خواهد داشت ؟ یکی از دانشمندان گفته است : از لحظه تولد . چنانکه مکتوب است : « ایشان خواهند آمد و عدالت او را به قومی که متولد میشود اطلاع خواهند داد که او چنین کرده است » . (مزامیر داود ، ۲۲ : ۳۱) . دیگری گفته است : از ساعتی که طفل میتواند سخن بگوید . چنانکه مرقوم است : « نسلی که او را عبادت میکنند درباره (معجزات) خداوند برای دوره (بعدی) تعریف خواهند کرد » . (مزموور فوق آیه ۳۰) . بنابر نظریه دیگر ، از زمانی که نطفه طفل بسته میشود . چنانکه آمده است : « نسلی (ذریتی یا نطفه‌ای) که او را عبادت میکنند » . دیگری گفته است : « از وقتی که کودک ختنه میشود . چنانکه مرقوم است : « من مستندم ، و از طفولیت مشرف بموت بوده‌ام ، ترسهای تورا متحمل شده ، متحیر گردیده‌ام » . (مزامیر داود ، ۸۸ : ۱۶) . دیگری گفته است : از هنگامی که طفل آمین میگوید . چنانکه مکتوب است : « دروازه‌ها را بگشائید تا امت عادل که امانت را نگه میدارد (امین است) داخل شود » . (اشعیا ، ۲۶ : ۲) . مخوان « که امانت را نگه میدارد (امین است) » . بلکه چنین بخوان : « که آمین میگوید » . (۱) (سنهدرین ، ۱۱۰ ب) .

۴- آخرین داوری

همانطور که ملاحظه شد موضوع پاداش و کیفر یکی از معتقدات اصلی دانشمندان یهود است ، در ضمن تنها راه حل مسأله ایست که وضع اسف‌انگیز ملت آنان پدید آورده است . ملل دیگر نمی‌توانند قوم برگزیده خداوند را برای همیشه مورد ظلم و ستم قرار دهند و از تنبیه و مکافات ایمن بمانند ، و

۱ - در اینجا از شباهت کلمات استفاده شده است . « که امانت را نگاه میدارد » دوبری چنین است : « شوهر امونیم » . Shomer . Emunim . و « که آمین میگوید » شه اوامر امن . . Shé - Omer . Amen .

روز حساب و جزا سرانجام فرا خواهد رسید . «و با کثرت بزرگی و جلال خود ، آنهایی را که علیه تو قیام میکنند منهدم میسازی» . (سفر خروج ، ۱۵ : ۷) . چه کسانی هستند که علیه « تو » قیام می کنند ؟ همانهایی که علیه فرزندان تو قیام می کنند . نوشته نشده است : « آنهایی را که علیه ما قیام می کنند منهدم میسازی » . بلکه : « آنهایی را که علیه « تو » قیام می کنند منهدم میسازی » . « حاصل آنکه هر کس علیه ملت اسرائیل بنا حق و از روی ظلم و ستم قیام کند ، چنان است که گوئی علیه ذات قدوس متبارک قیام کرده است » . (مخیلتا مربوط به آیه فوق ، صفحه ۳۹ الف) . اکنون که چنین است ، پس خداوند باید ملل ستمگر را بخاطر رفتار ظالمانه‌ای که نسبت به ملت اسرائیل داشته‌اند ، بمحاکمه احضار کند .

بنا بر این ، علاوه بر دادگاهی که روح هرفرد انسانی پس از مرگ در آن حضور می‌یابد و در این دادگاه باعمالش رسیدگی میشود ، يك دادگاه نیز تعیین خواهد شد تا ملتهای ستمگر در آن محاکمه شوند . این حادثه در آغاز دوران ماشیح ، هنگامی که عدالت و نیکوکاری و درستی در جهان حکمفرما می‌شود روی خواهد داد . و « خداوند لشکر ها بقضاوت و انصاف متعال خواهد شد » . (اشعیاء ، ۵ : ۱۶) . چه وقت ذات قدوس متبارک در جهان خود متعال خواهد شد ؟ هنگامی که ملل بت پرست و ستمگر را داوری و محاکمه کند . چنانکه آمده است : « خداوند برای محاجه برخاسته ، وبجهت داوری قوما ایستاده است » . (اشعیاء ، ۳ : ۱۳) . و نیز گفته شده است : « من نظر می‌کردم تا که کرسی‌ها برقرار شدند » . (دانیال ، ۷ : ۹) . آیا در آسمان کرسی های بسیاری هست ؟ مگر نه اینکه مکتوب است : « خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود » ، (اشعیاء ، ۶ : ۱) . و نیز نوشته شده است : « پادشاهی که بر کرسی داوری می‌نشیند » ؟ (امثال سلیمان ، ۲۰ : ۸) . پس « کرسی‌ها » چه معنی میدهد ؟ ربی یوسه هگالیلی گفت : این اشاره به اورنگ (جلال الهی) و کرسی زیر پای آن است . ربی عقیوا گفت : این اشاره به تخت های سلطنت ملل ظالم و ستمگر است که خداوند در آینده آنها را واژگون خواهد کرد . چنانکه گفته شده است : « کرسی کشور ها را واژگون خواهم نمود » . (حجی ، ۲ : ۲۲) . دانشمندان گفته‌اند : در جهان آینده ، ذات قدوس متبارک نزول اجلال خواهد فرمود ، وفرشتگان کرسی هائی برای بزرگان اسرائیل برقرار خواهند کرد تا بر آنها بنشینند . ذات قدوس متبارک مانند رئیس دادگاه با پیران اسرائیل جلوس خواهد فرمود ، و متفقاً ملت های ستمگر را داوری خواهند کرد . چنانکه آمده است : « خداوند همراه پیران قوم خود برای قضاوت خواهد آمد » . (اشعیاء ، ۳ : ۱۴) . نگفته است : « علیه پیران قوم خود » ، بلکه : « همراه پیران قوم خود » . این نشان میدهد که ذات قدوس متبارک همراه آنان خواهد نشست ، و ملتهای ستمگر را داوری خواهد کرد . معنی این آیه چیست که میگوید : « و موی سرش مانند پشم پاك بود » ؟ (دانیال ، ۷ : ۹) . این اشاره به آن است که ذات قدوس متبارک حساب خود را با ملتهای ستمگر پاك خواهد کرد . بدین طریق که پاداش کارهای نيك سبکی را که در این جهان انجام داده‌اند به آنها خواهد داد ، تا در جهان آینده ایشان را داوری و محکوم کند . و نیز تا آنکه دیگر عذر و بهانه‌ای نداشته باشند ، و حق وشایستگی برای آنها یافت نشود » . (تنحوما قدوشیم ، ۱) .

و در این گفتار توصیفی از صحنه داوری ملتهای ستمگر بعمل آمده است : « در جهان آینده ، ذات قدوس متبارک يك طومار از تورات را گرفته و آنرا پیش خود می‌گذارد و میفرماید : هر کس که

به آموختن این تورات و انجام دادن فرامین آن مشغول بوده است ، بیاید و پاداش خود را دریافت دارد . بیدرنک ملت های جهان گرد آمده و بای نظمی پیش می روند . ذات قدوس متبارک به آنها میفرماید : با بی نظمی بدرگاه من میایید ، بلکه هر ملت به همراه معلمان و رهبران خود بحضور آید . نخست ملت روم ، چون از همه مهمتر و معظم تر است بحضور می آید . ذات قدوس متبارک میفرماید : شما خود را بچه کاری مشغول میداشتید ؟ میگویند : ای پروردگار عالم ، ما بازار های بسیاری ساخته ایم ، گرمابه های فراوانی بنا کرده ایم ، سیم و زر بیشماری گرد آورده ایم . و همه این کارها را فقط بخاطر ملت اسرائیل انجام داده ایم تا آنها (آسوده خاطر) سرگرم آموختن تورات باشند . ذات قدوس متبارک به آنها میفرماید : ای نادان ترین مردم جهان ، تمام اعمالی که انجام داده اید ، برای لهو و لعب و بخاطر منافع شخصی خودتان بوده است . بازارها ساختید ، تا زنان روسبی را در آن بنشانید . گرمابه ها پدید آوردید ، تا در آن تفریح کنید و لذت ببرید . سیم و زرهم که متعلق به من است . ملت روم بیدرنک با نومییدی باز میگردند ، و پس از ایشان ملت دیگری بحضور می آید . ذات قدوس متبارک از آنها می پرسد : شما خود را بچه کاری مشغول میداشتید ؟ آنها جواب میدهند : ای سلطان عالم ، ما پلهای بیشماری ساخته ایم ، شهرهای بسیاری را فتح کرده ایم ، جنگهای فراوانی کرده ایم . و همه این کارها فقط بخاطر ملت اسرائیل بوده است ، تا آنها با فراغ خاطر مشغول آموختن تورات باشند . ذات قدوس متبارک به آنها میفرماید : هرچه کرده اید ، به سود خودتان بوده است . پلها ساخته اید ، تا از آن (عابران از پل) باج بگیرید . شهرها را گشوده اید ، تا ساکنان آنرا به بیگاری بگیرید . جنگ هارا نیز من کرده ام . و بدنبال این سؤال و جواب آن ملت نیز با نومییدی باز میگردد ، و بهمین نحو ملت های دیگر بترتیب می آیند ، و پس از سؤال و جواب نومییدانه باز میگردند . سپس همه ملت ها بحضور خداوند چنین ادعا خواهند کرد : ای پروردگار عالم آیات و تورات را بمادادی و ما آنرا قبول نکردیم ؟ ولی آنها چگونه می توانند چنین ادعائی را داشته باشند ؟ مگر نه اینکه ذات قدوس متبارک تورات را ب همه ملت ها پیشنهاد کرد ، اما ایشان آنرا نپذیرفتند ، تا اینکه این پیشنهاد را به ملت اسرائیل فرمود ، و اسرائیل پذیرفت ؟ عاقبت این محاکمه با محکومیت ملت های کافر و ستمگر و تجلیل و سرافرازی قوم اسرائیل پایان می یابد . (عوودازارا ، ۲ الف ، ب و ۳ الف ، ب) .

برای مردم عادی ، خداوند « روزی داوری بزرگ » را تعیین فرموده است (مخیلتا مربوط به آیه ۲۵ از فصل ۱۶ سفر خروج ، صفحه ۵۰ ب) ، که پس از مرگ واقع میشود . قانون تلمود چنین مقرر داشته است : « کسی که قبرهای یهودیان را می بیند ، این دعا را میخواند : « متبارک است خدائی که شمارا بعدالت آفرید ، شمارا بعدالت روزی داد ، شما را بعدالت پرورش داد ، شمارا بعدالت از این جهان برد و در جهان آینده شمارا بعدالت (از گور) بر می انگیزد » . (براخوت ، ۵۸ ب) . نه فقط یهودیان ، بلکه همگی انسانها پس از مرگ برای روز حساب فرا خوانده می شوند . گفتار زیر جنبه ای کاملاً عمومی دارد : « آنها که متولد میشوند ، عاقبت خواهند مرد ، مردگان باردیگر زنده خواهند شد ، و آنها که زنده هستند عاقبت داوری خواهند شد ، تا دانسته شود ، تا اطلاع داده شود ، و تا معلوم گردد که او خداست ، او بوجود آورنده است ، او آفریننده است ، او مطلع است ، او داور است ، او شاهد است ، او مدعی است ، او در جهان آینده همه را داوری خواهد کرد . متبارک است او ، که بحضورش نه

بی‌انصافی وجود دارد و نه فراموشی، نه ملاحظه و نه رشوه خواری. و بدان که همه چیز از روی حساب است. نفس اماره تو را مطمئن نسازد که گور برای تو گریزگاه و پناهگاهی است. زیرا بدون آنکه خود خواسته باشی بوجود آمده‌ای، بدون آنکه اراده کرده باشی از مادر متولد شده‌ای، بدون دخالت و اراده تو اعمال زیستی وجودت انجام می‌پذیرد، بدون آنکه خود بخواهی مرگ تو فرا میرسد، و خواهی نخواهی مجبور هستی پاسخگوی کلیه اعمال در جهان آینده بحضور پادشاه پادشاهان ذات قدوس متبارک باشی». (میشنا آووت، ۴: ۲۹).

در بسیاری از عبارات دیگر، کلمات «عادلان و نیکوکاران» و «شریران و بدکاران» بدون ذکر مذهب و یا ملیت آنان آمده است. «آنانی که از وادی گریه میگذرند آنرا بچشمه مبدل می‌سازند و باران نیز آنرا با برکات می‌پوشاند». (مزامیرداود، ۸۴: ۷). «آنانی که میگذرند، اینها افرادی هستند که از میل و رضایت ذات قدوس متبارک میگذرند و تخطی میکنند. «وادی» اشاره به آن است که آنان دوزخ را برای خود عمیق می‌سازند. «گریه» اشاره به آن است که آنها خواهند گریست، و مانند چشمه کنار قربانگاه بیت هیتقدش اشک خواهند ریخت. «و باران نیز آن را با برکات می‌پوشاند»، مقصود آن است که آنها حکم محکمه الهی را بر خود قبول کرده و میگویند: ای پروردگار عالم، بعدالت داوری کردی، بعدالت تبرئه نمودی، بعدالت محکوم ساختی، و بعدالت دوزخ را برای شریران و بدکاران و بهشت را برای عادلان و نیکوکاران مهیا کرده‌ای». (عرووین، ۱۹ الف).

«این موضوع بچه می‌ماند؟ پادشاهی که ضیافتی ترتیب داد و میهمانانی را به ضیافت دعوت کرد، پادشاه فرمانی صادر کرد که مضمون آن چنین بود: هر میهمان باید آنچه را که میخواهد روی آن بنشیند و به آن تکیه زند با خود بیاورد. بعضی قالی، برخی تشک و گروهی نیز متکا یا بالش یا کرسی، یا کنده درخت و یا سنگ آوردند. پادشاه آنها را دید و گفت: هرکسی روی آنچه که آورده است بنشیند و تکیه زند. آنها که روی کنده‌های درخت و سنگها نشستند زمزمه کردند و گفتند: آیا شایسته مقام و عزت پادشاه چنین است، که ما میهمانان وی، برکنده درخت و سنگ بنشینیم؟ وقتی پادشاه این را شنید، بدیشان گفت: آیا این بس نیست که شما کاخ مجلل مرا که با هزینه گزاف بنا شده است، با کنده‌های چوب و سنگها بی‌حرمت و خوار کرده‌اید، و اکنون جسارت را بحدی میرسانید که از من بدگویی نیز میکنید؟ شما خود باعث شده‌اید که احترامی نداشته باشید. به همین گونه، در جهان آینده شریران و بدکاران محکوم به دوزخ خواهند شد، و علیه ذات قدوس متبارک نالیده خواهند گفت: ما منتظر نجات ذات قدوس متبارک بودیم. و اکنون آیا رواست که چنین سرنوشتی نصیب ما گردد؟ آنگاه ذات قدوس متبارک بدیشان خواهد فرمود: مگر نه اینکه وقتی شما در جهان روی زمین بودید، با هموعان خود اختلاف و مشاجره داشتید، سخن چینی میکردید، بیکدیگر تهمت میزدید، و همه نوع شرارت و بدی از دست شما برمی‌آمد؟ مگر نه اینکه شما اهل نزاع بودید و بیکدیگر ظلم و ستم میکردید؟ برای همین است که مکتوب است: «اینک جملگی شما آتش می‌افروزید و کمر خود را با جرعه‌ها و شعله‌های آتش می‌بندید». (اشعیا، ۵۰: ۱۱). بنابراین: «در روشنایی آتش خود و در جرعه‌ها و شعله‌هایی که خود افروخته‌اید راه بروید». (آیه فوق). و اگر بگویید: «این (وضع) از دست من برای شما حاصل شده است». چنین نیست. بلکه شما خود این کار را کرده و این بلا را برای خود آورده‌اید. و بهمین

جهت: «در غم و اندوه خواهید خوابید». (آیه فوق) (قوهلت ربا مربوط به آیه نهم از فصل سوم جامعه سلیمان).

عبارات دیگری صریحاً به موضوع داوری شدن یهودیان در جهان دیگر اشاره میکند. چون ایشان تورات را قبول کرده‌اند. بهمین جهت مسئولیت سنگین تری را برعهده دارند. اطاعت از فرامین تورات و انجام دادن دستورات آن پاداش عظیمی را برای آنان در پی دارد. وبهمان نسبت، نافرمانی از اوامر الهی مجازات و عقوبت سختی را برای ایشان خواهد آورد. «در جهان آینده، ذات قدوس متبارک، نیکوکاران و بدکاران اسرائیل را داوری خواهد کرد. به نیکوکاران اجازه خواهد داد که داخل بهشت شوند، و بدکاران را بدوزخ خواهد فرستاد. سپس بدکاران را از دوزخ بیرون کشیده و در بهشت کنار نیکوکاران خواهد نشاند، وبایشان خواهد گفت: «ببینید، این مقام نیکوکاران است، وهنوز مکان خالی در آن یافت میشود، تا آنکه شما نگوئید که اگر توبه میکردیم، برایمان جائی در بهشت در میان نیکوکاران نبود». آنگاه نیکوکاران را از بهشت بیرون آورده و آنها را به دوزخ خواهد برد، وبایشان خواهد گفت: «ببینید، این جای بدکاران است، وهنوز مکان خالی در آن یافت میشود، تا آنکه شما نگوئید اگر ما گناه می‌کردیم، برایمان جائی در دوزخ نبود. ولی بدکاران سهم خود و سهم شما را در دوزخ وارث خواهند شد». و همین است معنی و مقصود این آیه: «در عوض خجالت خود نصیب مضاعف خواهید یافت... بنابراین ایشان در زمین خود میراث مضاعف خواهند برد» (اشعیاء، ۶۱: ۷). آنگاه «او» نیکوکاران را به بهشت، و بدکاران را بدوزخ باز خواهد گردانید. (میدراش تهیلیم مربوط به فصل ۳۱ از مزامیر داود، صفحه ۱۲۰ الف).

مقصود جمله فوق: «بدکاران سهم خود و سهم شما را در دوزخ وارث خواهند شد» در این روایت روشن شده است: «پس از آنکه الیشاع بن ابویا مرتد و از دین بدر شد، روزی از ربی میسر پرسید: غرض از این آیه چیست که میگوید: «خداوند این را نیز در مقابل این قراردادده است؟» (جامعه سلیمان، ۷: ۱۴). ربی میسر در پاسخ وی گفت: هرچه را که ذات قدوس متبارک آفریده، چیزی را در مقابل آن بوجود آورده است. فی‌المثل، تپه‌ها را در مقابل کوهها، ورودخانه‌ها را در مقابل دریاها، الیشاع بن ابویا به او گفت: ولی ربی عقیوا معلم و استاد تو چنین نگفته است. بلکه او چنین شرح داده است: خداوند، بدکاران را در مقابل نیکوکاران، و دوزخ را در مقابل بهشت آفریده است. هر انسانی دو سهم در جهان آینده دارد، یکی در بهشت، و یکی در دوزخ. آنکس که شایسته و نیکو کار است، سهم خویش و سهم هم‌نوع بدکار خود را در بهشت وارث میشود. و آنکس که مجرم و بدکار است، قسمت خویش و قسمت هم‌نوع نیکوکار خود را در دوزخ بمیراث میبرد. (حگیگا، ۱۵ الف).

از کلیه اعمالی که انسان در روزهای زندگی انجام میدهد، گزارشی ثبت میشود تا هنگام داوری از آن استفاده کنند. «و تمام اعمال تو در کتاب نوشته و ثبت میشوند». (میشنا آووت، ۲: ۱). «در لحظه مرگ آدمی، کلیه اعمالش پیش روی او جزء بجزء ظاهر میشود و بوی میگویند: تو در فلان مکان و در فلان روز چنین و چنان کرده‌ای. و او تصدیق میکند و میگوید: آری. سپس باو میگویند: زیر ثبت دفتر را امضاء کن، و او امضاء میکند. نه همین و بس. بلکه او عادلانه بودن حکم را گواهی میکند و میگوید: مرا از روی عدالت و انصاف کامل داوری کرده‌اید». (تعنیت، ۱۱ الف). «حتی

سخنان اضافی که میان انسان و همسرش رد و بدل میگردد ، (ثبت میشود و) در ساعت مرگ آنرا برای وی بازگو میکنند . (حگیگا ، ۵ ب) . « ذات قدوس متبارک برای داوری کردن نیکوکاران و بدکاران جلوس خواهد فرمود . او نیکوکاران را داوری میفرماید و آنها را به بهشت خواهد برد ، بدکاران را نیز داوری فرموده و آنها را به دوزخ خواهد فرستاد . بدکاران خواهند گفت : « او ما را از روی عدالت و انصاف داوری نکرده است . او هر که را بخواهد تبرئه میکند ، و هر که را که مایل باشد محکوم می‌سازد . » آنگاه ذات قدوس متبارک بایشان میفرماید : « من نمی‌خواستم از روی اعمال شما پرده بردارم . » سپس گزارش اعمال آنها را از روی آنچه که ثبت شده است میخواند و سپس همگی بدوزخ مخلد میشوند . میدراش تهیلیم به مزمور اول مزامیر داود ، صفحه ۱۲ ب) .

زمانی که انسان را (پس از مرگ) داوری میکنند ، از او درباره بسیاری از خلافکارهاییکه هنگام ارتکاب آن تصور میکرده است ، کاری ناچیز است بازخواست خواهند کرد . معنی این آیه چیست « گناه پاشنه هایم مرا احاطه میکند » ؟ (مزامیر داود ۴۹ : ۵) . گناهایی که انسان آنها را در این جهان زیرپاشنه‌هایش لگدکوب میکند (و بابی اعتنائی آنها را مرتکب میشود) ، در روز داوری او را احاطه میکنند . (عوودازارا ، ۱۸ الف) .

« در روز داوری ، ورستاخیز این سئوالات را از آدمی میکنند : آیا داد وستد و کار و کسب از روی درستی و امانت بود ؟ آیا اوقاتی را برای آموختن تورات تخصیص میدادی ؟ آیا وظیفه خود را در امر تشکیل خانواده و زاد و ولد بخوبی انجام دادی ؟ آیا منتظر ظهور و نجات ماشیح بودی ؟ آیا برای افزودن دانش خود مطالعه و بحث و تلاش میکردی ؟ آیا کوشش و جد و جهد مینمودی که از هر مطلب حکمت‌آمیز ، مطلب تازه‌ای را درک و استنباط کنی و از آن نتیجه بگیری ؟ حتی اگرهم بتواند بتمام این پرسش‌ها پاسخ مثبت بدهد ، معذالك ، اگر « ترس از خداوند گنجینه او باشد » (اشعیا ، ۶:۳۳) ، برای او سودمند است ، و در غیر این صورت ، سودی عاید او نخواهد شد . » (شبات ، ۳۱ الف) .

این مسأله که آیا مکافات گناهایی که انسان در دوران زندگی خود مرتکب میشود ، شامل حال جسم و جان هر دو میشود یا نه ، موضوع تمثیلی بود که در قسمت اول از فصل هشتم این کتاب نقل شده است . نتیجه اخلاقی این بود ، که چون جسم و جان هر دو باهم در ارتکاب گناهان شریک بوده‌اند ، از این رو باهم نیز تنبیه خواهند شد ، لکن تمثیل دیگری داریم که به نتیجه‌ای عکس نتیجه تمثیل مذکور میرسد . « مردی کاهن دو زن داشت ، که یکی از آنها دختر کاهن بود ، و دیگری دختریک یهودی (غیر کاهن) . روزی به آنها مقداری خمیر از آرد تروما (۱) داد ، و ایشان آنرا پلید کردند . مرد از آنها پرسید : این خمیر را چه کسی پلید کرده است ؟ هر کدام دیگری را به پلید کردن خمیر متهم نمود . آن کاهن چه کرد ؟ او دختر یهودی را رها ساخت : ، و شروع بسرزنش کردن دختر کاهن نمود . دختر کاهن بوی گفت : سرور من چرا تو دختر یهودی را رها کردی و مرا سرزنش میکنی ؟ مگر نه اینکه تو خمیر را بدست هر دو ما سپردی ؟ شوهر گفت : او دختریک یهودی غیر کاهن است ، و در خانه پدر به او نیاموخته‌اند (که باید در پاك نگاهداشتن تروما دقت نماید) . لکن تو دختر کاهن هستی ، و در خانه پدرت

۱ - تروما قسمتی از محصول است که بایستی آنرا بعنوان هدیه بکاهنان داد ، و ایشان نیز موظفند که در ظاهر نگاهداشتن آن بکوشند .

اهمیت حرمت تروما را بتو آموخته‌اند . بهمین جهت من دختر یهودی را رها کردم و تو را توییح میکنم . بهمین گونه ، در آخرت روح و جسم هردو در محکمه عدل الهی داوری میشوند . ذات قدوس متبارک چه میکند ؟ او جسم را رها نموده ، و روح را مورد سرزنش و توییح قرار میدهد . روح بحضور وی عرض می‌نماید : ای پروردگار عالم‌ها ، ما هردو باهم خطا کردیم . پس بچه جهت تو جسم را رها نموده و مرا سرزنش و توییح میکنی ؟ خداوند به روح میفرماید : جسم در دنیا بوجود آمده است ، و در آنجا موجودات خطا میکنند . ولی تو اهل جهان بالا هستی ، و در آنجا کسی مرتکب خطا نمیشود . بهمین جهت من جسم را رها کرده و از تو مؤاخذه میکنم » . (و یقرا ربا ، ۴ : ۵) .

عقیده‌ای که بطور کلی پذیرفته شده این است که روح باردیگر بجسم می‌پیوندد و هردو باهم داوری میشوند ، « طی دوازده ماه پس از مرگ ، جسم وجود دارد ، و روح به بالا رفته و پائین می‌آید . پس از دوازده ماه ، جسم از میان رفته و روح به بالا صعود میکند و دیگر پائین نمی‌آید » . (شبات ، ۱۵۲ ب) . زمان مجازاتی که برای روح گناهکار تعیین میشود چقدر است ، آیا تلمود مجازات گناهکاران را ابدی میداند ؟ لاقول يك گفتار در تلمود هست که چنین نظری را میتوان از آن استنباط کرد . « هنگامی که ربان یوحنا بن زکای در بستر بیماری افتاد (و مشرف بموت بود) ، شاگردانش بیادت وی آمدند . و او همینکه ایشان را دید ، شروع بگریستن کرد . آنها از او پرسیدند : ای چراغ روشن اسرائیل ای ستون سمت راست بیت همیقداش ، وای پتک نیرومند بچه سبب گریه میکنی ؟ وی در پاسخ ایشان گفت : اگر مرا بحضور داور و فرمانروائی که امروز در این جهان است و فردا در گور خواهد خفت میبردند ، فرمانروائی که اگر بر من خشم گیرد خشمش همیشه نیست . و اگر مرا زندانی کند ، حبس او حبس ابد نیست ، و اگر مرا محکوم بمرگ کند ، این مرگ مرگ دائمی نیست ، و من میتوانم باسخانی دلاویز خشم او را فرو نشانم ، و باهدایا و پیشکش رضای او را فراهم آورم باز (از ترس او) می‌گریستم . و حال که مرا بحضور اعلی پادشاه پادشاهان ذات قدوس متبارک میبرند ، همان پادشاهی که تا ابد الابد زنده و جاوید است ، و اگر بر من خشم گیرد ، خشمش لایتنهای است ، و اگر مرا زندانی کند ، حبس او حبس ابد است ، و اگر مرا بمرگ محکوم کند ، این مرگ مرگی دائمی است ، و من نمیتوانم نه باسخان خود خشم او را فرو نشانم ، و نه بارشوه او را از خود راضی کنم ، و نه همین و بس ، بلکه در پیش پای من دو راه وجود دارد ، یکی بسوی بهشت ، و دیگری دوزخ ، و من نمیدانم در کدام يك از این دو راه مرا خواهند برد ، آیا گریه نکنم ؟ » (بر اخوت ، ۲۸ ب) .

البته کار معقولی نخواهد بود اگر ما از گفتار بدیع فوق چنین استنتاج کنیم که ربان یوحنا واقعاً به مجازات ابدی معتقد بوده است . در این گفتار ، تباین میان يك فرمانروای انسانی و سلطان سلاطین یعنی خداوند جهان ، بعد اعلای خود نشان داده شده است و اعتقاد اصلی علمای یهود توسط ربی عقیوا در جملات زیر بیان شده است : « مدت زمان داوری و مجازات مردم دوران طوفان نوح دوازده ماه بود . داوری ایوب دوازده ماه طول کشید . داوری و مجازات مصریان مدت دوازه ماه ادامه داشت . داوری و مجازات گوگ و ماگوگ (یا جوج و مأجوج) در جهان آینده دوازده ماه بطول خواهد انجامید ، و مدت محاکمه و مجازات ارواح بدکاران در دوزخ دوازده ماه است . ربی یوحنا بن نوری گفت : طول مدت این مجازاتها فقط هفت هفته است ، یعنی باندازه مدت زمانی که از عید پسخ (فطیر) تا عید

شاووعوت طول میکشد». (میشنا عدویوت، ۲: ۱۰).

هر چند که بطور وضوح گفته شده است که: «مردم دوران طوفان نوح سهمی از جهان آینده ندارند»، و درباره اینکه آیا آنان در روز رستاخیز مردگان از گور بر خواهند خاست یا نه، میان دانشمندان یهود اختلاف نظر وجود دارد، (میشناسنهدرین، ۱۰: ۳)، معذالک ما چنین اظهار نظری را نیز می‌یابیم: «مدت محاکمه و مجازات مردم دوران طوفان نوح دوازده ماه است. پس از اینکه ایشان مجازات و کیفر اعمال خود را متحمل شدند، از جهان آینده بهره‌ای خواهند داشت». (برشیت ربا، ۲۸: ۹). این نشانه آنست که علمای یهود اگرچه دارند از اینکه به یک مجازات بی پایان معتقد باشند. یکی از دانشمندان گفته است: «تمام آنانی که بدوزخ می‌افتند، از آن بالا می‌آیند، بجز سه گروه که در جهنم باقی می‌مانند، و هرگز از آن آزاد نمی‌شوند. یکی آنان که با زنی شوهردارزنا میکنند، دوم کسانی که هم‌نوع خود را در میان جمع خجلت می‌دهند و سوم آنان که نام و عنوان زشت بر روی دیگران می‌گذارند (و او را به آن نام می‌خوانند.)» (باوامصیعا، ۵۸ ب).

و گفتاری جالب درباره موضوع فوق چنین است: «پیروان مکتب شمای می‌گویند: در روز داوری نهائی ورستاخیزمردگان، مردم سه گروه تقسیم می‌شوند: نیکوکاران کامل، بدکاران کامل و اشخاص متوسط الحال. نام نیکوکاران کامل بلادرنگ در دفتر حیات ابدی می‌آید و حکم زندگی جاویدان برای آنان مهر میشود. نام بدکاران کامل بلافاصله برای افتادن به دوزخ ثبت میگردد و حکم مجازات آنان مهیا است. چنانکه مکتوب است: «و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خفته‌اند بیدار خواهند شد. اما اینان برای زیستن زندگی جاودانی، و آنان برای تحمل رسوائی‌ها و ننگ ابدی». (دانیال، ۱۲: ۲) و افراد متوسط الحال بدوزخ می‌روند، (واز تحمل عذابهای آن) فریادها می‌زنند، و سپس از دوزخ برآمده و آزاد می‌شوند. چنانکه گفته شده است: «ودسته سوم را بمیان آتش خواهم برد، و ایشان را مثل قال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت، و مانند مصفا ساختن طلا ایشان را مصفا خواهم نمود. آنان نام مرا خواهند خواند، و من دعای ایشان را اجابت خواهم کرد». (زکریا، ۱۳: ۹). و حنا (مادر سموئیل) درباره آنان گفته است: «خداوند می‌میراند و زنده میگرداند، بقبر فرود می‌آورد و از آن بالا میکشد». (کتاب اول سموئیل، ۲: ۶). پیروان مکتب هیلل می‌گویند: «(خداوند) کثیر احسان است.» (سفر خروج، ۳۴: ۶)، یعنی آنکه حکم گناهکاران را بسوی احسان متمایل میکند. و داود راجع بایشان گفته است: «من خداوند را دوست دارم زیرا که او آواز من و استغاثه‌های مرا می‌شنود». (مزامیر داود، ۱۱۶: ۱). و تمام این مزمور را داود درباره آنان سروده است. «ذلیل شده‌ام و (خداوند) مرا نجات میدهد». (مزمور فوق آیه ۶). یهودیانی که با بدن خود خطا میکنند، و افراد ملل غیر یهودی که با جسم خود مرتکب گناه می‌شوند، بدوزخ فرو می‌روند و در آنجا مدت دوازده ماه محاکمه و مجازات می‌گردند و بعد از دوازده ماه، جسم آنها نابود و روحشان سوخته می‌شود، و بوسیله باد زیر کف پاهای نیکوکاران پراکنده میگردد. چنانکه آمده است: «شما شریران و بدکاران را پایمال خواهید نمود، زیرا ایشان زیر کف پاهای شما بسان خاکستر خواهند بود». (ملاکی، ۳: ۲۱ یا ۳: ۴). لکن مرتدان، سخن چینان، و لامذهبانی که به (آسمانی بودن) تورات و رستاخیز مردگان اعتقاد ندارند و آن را انکار میکنند، و افرادی که خود را از همراهی با جامعه کنار میکشند، و کسانی

که ترس و وحشت را بر سرزمین زندگان حکمفرما میسازند (۱) ، و آنانی که مانند یربام بن نواط و همگانش هم خود خطا میکنند و هم دیگران را بخطا کردن وامیدارند ، بجهنم فرو میشوند و در آن طی دورانه‌های بسیار دآوری و مجازات می‌گردند . چنانکه گفته شده است : « وایشان بیرون رفته و لاشه های اشخاص را که بر من عاصی شده‌اند خواهند دید . زیرا کرم ایشان نخواهد مرد ، و آتش ایشان خاموش نخواهد شد . وایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود » . (اشعیا ۶۶ : ۲۴) . جهنم تمام خواهد شد ، ولی (درد ورنج) ایشان تمام نخواهد گشت . چنانکه مکتوب است : « وجمال ایشان در درك اسفل پوسیده خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد » . (مزامیر داود ، ۴۹ : ۱۵) . وحننا درباره ایشان گفته است : « آنانی که با خداوند مخاصمه کنند ، شکسته خواهند شد » . (کتاب اول سموئیل ، ۲ : ۱۰) . ربی اسحق براوین گفت : « چهره‌های ایشان مانند پشت دیگ سیاه خواهد شد » . (روش هشانا ، ۱۶ و ۱۷ الف) .

از مطلب فوق چنین استنباط میکنیم ، که پیروان یکی از مکتب های مهم علمای یهود در قرن اول ، که تحت تأثیر آیه‌ای از کتاب دانیال قرار گرفته بودند ، عقیده داشتند ، که شخص شریر و بدکار کامل ، بمجازات و مکافات ابدی محکوم خواهد شد ، لکن پیروان مکتب دیگر چنین اعتقادی را با رحمت الهی ناسازگار میدانستند . البته گناهکاران باید مجازات شوند . ایشان دوازده ماه رنج میکشند و سپس نابود می‌شوند ، زیرا شایستگی ورود به بهشت را ندارند . ارواح افرادی که زیاده از حد شریر و بدکار بوده‌اند ، « طی دورانه‌های بسیار » در دوزخ بسر خواهند برد . این نکته که « طی دورانه‌های بسیار » بمعنی ابدیت نیست ، از جمله « جهنم تمام خواهد شد » مفهوم میگردد . این ارواح پس از رنج بردن در دوزخ معدوم نخواهند شد . بلکه بعنوان موجوداتی صاحب عقل و شعور در حالت پشیمانی دائمی به هستی خود ادامه خواهند داد . اما چطور و کجا ؟ توضیح داده نشده است .

۵- جهنم

همانطور که خوانندگان عزیز تاکنون دریافته‌اند ، سرنوشت ارواح بدکاران آن است که به جایگاه خاص مجازات و تصفیه که بزبان عبری « گه هی نوم (۲) Gehinnom خوانده میشود ، فرود آیند . « يك بانوی اشرافی رومی از ربی یوسه بن حلفتا پرسید : مقصود از این آیه چیست : « کیست روح انسان‌ها را بداند که بی‌الا صعود میکند » ؟ (جامعه سلیمان ، ۳ : ۲۱) . ربی یوسه در پاسخ گفت : این اشاره به ارواح نیکوکاران است که در خزانه نعمات الهی بسر می‌برند و از آن تملذ میشوند . همانطور که اوی گئیل . Avigail . با استفاده از روح القدس به داود گفت : « جان آقای من در دست حیات نزد خداوند خدای تو بسته خواهد شد » . (کتاب اول سموئیل ، ۲۵ : ۲۹) . آیا میتوان گفت که چنین سرنوشتی در انتظار بدکاران نیز میباشد ؟ نه . زیرا کتاب مقدس ادامه داده و میگوید : « اما جان دشمنان ترا گویا از میان کفه فلاخن پرتاب خواهد کرد » . بانوی رومی سپس پرسید : پس معنی این آیه چیست : « وروح بهائم را

۱ - این جمله در تلمود چنین تفسیر شده است : « يك رئیس و فرماتروا که در جامعه‌ای که بر آن حکمرانی میکند ترس و وحشتی فوق‌العاده برقرار میسازد . لکن نه محض رضای خدا ، بلکه بخاطر منافع شخص خود » .
 ۲ - گه‌هی نوم ، همانست که در زبان عرب تغییر یافته آن ، جهنم ، شده است .

که پائین‌سوی زمین نزول می‌نماید» (جامعه سلیمان، ۳ : ۲۱) . ربی یوسه گفت : این عبارت اشاره به ارواح شریران و بدکاران میکند که پائین به جهنم فرو می‌شوند . (قوهلت ربا مربوط به آیه فوق از کتاب جامعه سلیمان) .

در کتاب مقدس ، اسامی متعددی برای نامیدن این جایگاه مجازات بکار رفته است . «جهنم به هفت اسم خوانده شده است : ۱ - شئول. Shéol. (یونس ، ۲ : ۲) . ۲ - اودون . Avaddon. (فنائی و نابودی) (مزامیر داود ، ۸۸ : ۱۲) . ۳ - شحت . Shahat (فساد و هلاکت) (مزامیر داود ، ۱۶ : ۱۰) . ۴ - بورشائون . Bor Shaon. (چاه هلاکت) (مزامیر داود ، ۴۰ : ۲) . ۵ - طیسط هیاوون . Tit . Hayaven . (گل لجن) (ماخذ فوق) . ۶ - صلماوت . Tzal Mavet . (سایه مرگ) (مزامیر داود ، ۱۰۷ : ۱۰) ۷ - ارض هتحتیت . Eretz . Hatahtit . بمعنی زمین یا جهان زیرین که از این نام در کتاب مقدس یاد نشده ، بلکه فقط در تورات منقول آمده است . دوزخ به نامهای زیر نیز نامیده شده است : گه‌هینوم . Guéhinnom. بمعنی دره‌ای . Gué. عمیق که همه بخاطر فساد اخلاق و شهوت‌رانی Hinnom. به آن فرو می‌افتند ، توفت . Tophet. (اشعیا ، ۳۰ : ۳۳) که بچنین اسمی نامیده شده است بمناسبت آنکه هرکس فریب‌گریزه حیوانی خود را بخورد میتپته . Mithpatteh . ، در آن می‌افتد . (عرووین ، ۱۹ الف) .

جهنم دارای هفت طبقه است و هرچه انسان شریرتر و بدکارتر باشد ، بهمان نسبت جان او در طبقه پائین‌تری خواهد بود . « هرکدام از ارواح هفت گروه مردمی که در ، باغ بهشت ، هستند . برای خود محل و مسکنی جداگانه دارند . در مقابل ، درجهنم نیز هفت اشکوب برای ارواح شریران و بدکاران وجود دارد ، که نام آنها از این قرار است : شئول ، اودون ، گهی‌نوم . Gehinnom . ، دوما . Dumah. (سر زمین سکوت و خاموشی) (مزامیر داود ، ۱۱۵ : ۱۷) . صلماوت (سایه مرگ) ارض تحتیت (زمین زیرین) . ارض نشیا . Eretz . Neshiah . (سرزمین نیسان و فراموشی) . « (مزامیر داود ، ۸۸ : ۱۳) ، میدراش تهیلیم مربوط به آیه ۷ از مزمور ۱۱ مزامیر داود ، صفحه ۵۱ الف) « هنگامی که گیسوان ابشالوم پسر داود بشاخه های درخت بلوط گیر کرده و او در هوا معلق ماند ، شئول زیر پای او دهان باز کرد . پس از مرگ وی ، داود پدرش بشدت در سوگ فرزند میگریست و میگفت : « ای پسرم ابشالوم ، ای کاش من بجای تو می‌مردم ، ای ابشالوم پسرم ، ای پسرم » . (کتاب دوم سموئیل ، ۱۹ : ۱) . و بعداً آمده است : « و پادشاه روی خود را پوشانید ، و پادشاه به آواز بلند فریاد میزد و میگفت : ای پسرم ابشالوم ، ای ابشالوم پسرم ، ای پسرم » . (کتاب دوم سموئیل ، ۱۹ : ۵) . چرا هنگام نوحه سرائی بر مرگ فرزند ، داود هشت بار گفت « پسرم » ؟ هفت بار برای آن بود که وی را از هفت طبقه جهنم بیالا آورد ، و یک بار هم بجهت آنکه سرش که از تن جدا شده بود بجسد ملحق شود . بعضی‌ها میگویند : برای آنکه او را وارد عالم باقی جهان آینده نماید . (سوطا ، ۱۰ ب) .

مهمترین عنصر و عاملی که در جهنم برای تصفیه ارواح گناهکاران و شریران یافت میشود ، آتش است ، آتشی با حرارت و حدتی خارق‌العاده . « (حرارت) آتش (معمولی) یک شصتم (حرارت آتش) جهنم است » . (براخوت ، ۵۷ ب) . « نهری از آتش جاری بود که از پیش روی او بیرون می‌آمد » . (دانیال ، ۷ : ۱۰) . این نهر از کجا سرچشمه میگیرد؟ از عرق حیوت . Hayyoth . مقدس (دسته‌ای از

فرشتگان آسمانی). و بکجا فرو میریزد؟ بر سر ارواح شریران و بدکارانی که در جهنم هستند. چنانکه گفته شده است: « اینک تندباد غضب خداوند صادر شده، و گردبادی چرخ میزند و بر سر شریران و بدکاران فرود خواهد آمد ». (ارمیاء، ۲۳، ۱۹، حگیگا، ۱۳، ب). یکی از دانشمندان روایت میکند که یک اعرابی او را در بیابان دید و به وی گفت: « بیا تا بتو نشان دهم که قورح (قارون) در کجا بزمین فرو رفت ». من دو شکاف در زمین دیدم که از آنها دود برمیخاست. آن عرب یک گلوله پشم گرفته، آن را در آب خیس کرد، و سپس برنوک نیزه خود نهاده و درون یکی از آن شکافها کرد. هنگامی که گلوله پشم را بیرون کشید، پشم کاملاً سوخته بود. (باوآترا، ۷۴ الف).

نظریه‌ای داریم این چنین: « آتش جهنم هرگز خاموش نخواهد شد ». (توسیفنا پراخوت، ۶: ۷). لکن این نظریه با اعتقاد پیروان مکتب هیلل که گفته‌اند « جهنم تمام خواهد شد »، منافات دارد. همچنین گفته شده است: « ذات قدوس متبارک ارواح شریران و بدکاران را مدت دوازده ماه در جهنم محاکمه و مجازات میکند. ابتدا ایشان را مبتلا به جرب و خارش میکند (و با آن رنجشان میدهد). بعد از آن ایشان را بدرون آتش می‌فرستد (و با آن آزارشان میرساند) و آنها فریادها می‌زنند و سپس آنها را در برف فرو می‌برد (و با سرمای شدید عذابشان میدهد) و آنها نعره‌ها می‌کشند » (پروشلمی، سنهدرین، ۱۳ ب).

تاریکی و ظلمت نیز در دوزخ حکمفرماست. « شریران و بدکاران (عامل) تاریکی هستند، جهنم (محل) تاریکی، و لجه نیز (پوشیده از) تاریکی است. من شریران و بدکاران را بجهنم می‌فرستم، و آنها را بوسیله لجه می‌پوشانم. (برشیت ربا، ۳۳: ۱). « جهنم مانند شب (سیاه و تاریک) است ». (یوآموت، ۱۰۹ ب). « کسانی که بجهنم فرو می‌روند، با هیچ چیز دیگر بجز تاریکی محاکمه و مجازات نمیشوند. چنانکه مکتوب است: « پیش از آنکه بروم بجائی که از آن برنخواهم گشت، به زمین تاریکی و سایه مرگ، به زمین تاریکی غلیظ مثل ظلمات، زمین سایه مرگ و بی‌ترتیب، که روشنائی آن مثل ظلمات است ». (ایوب، ۱۰: ۲۲، ۲۱). (میدراش تنحوما، نوح، فصل ۱).

بوسائل گوناگون میتوان رنجها و عذابهای جهنم را کاهش داد، و حتی میشود بکلی از آن رهایی یافت. فی‌المثل کسی که ختنه شده باشد، ممکن است رنج او در جهنم کمتر شود، مگر آنکه شرارت و بدکاری او از حد گذشته باشد. « در جهان آینده، ابراهیم خلیل در مدخل جهنم می‌نشیند، و نمی‌گذارد که هیچ فرد یهودی ختنه شده‌ای بدانجا فرود آید. درباره اشخاصی که (مختون هستند ولی) زیاده از حد خطا کرده‌اند چه میکند؟ او قلفه (پوست ختنه‌گاه) کودکانی را که قبل از ختنه شدن مرده‌اند گرفته و آنرا روی افراد فوق‌الذکر می‌گذارد و ایشان را بجهنم سرازیر میکند ». (برشیت ربا، ۴۸: ۷ یا ۸).

ابراهیم خلیل، جداعلی و سرور قوم یهود، برای رهایی ارواحی که محکوم به عقوبت کشیدن در جهنم شده‌اند کوشش میکند « آنانی که در وادی گریه عبور میکنند »، (مزامیر داود، ۸۴: ۷)، اشاره به ارواحی است که برای مدت معینی محکوم به عقوبت کشیدن در جهنم شده‌اند. ابراهیم آنها را از آن مکان بیرون می‌آورد، و از ایشان پذیرائی میکند، بغیر از یهودیانی که با زنان غیریهودی همبستر شده، و یا آنکه پوست ختنه‌گاه خود را کشیده‌اند تا که نامختون بنظر آیند و شناخته نشوند که یهودی هستند. (عروین، ۱۹ الف).

خواندن بعضی دعاها نیز وسیله دیگری است برای ایمن ماندن از عقوبت جهنم. «هرکس که (شمع اسرائیل) را بخواند، و در صحیح تلفظ کردن حروف آن دقت نماید، جهنم را برای او سرد میکنند». (براخت، ۱۵ ب). این کار را سابقاً قربانگاه (مذبح) معبد بیت‌ه‌میکداش انجام میداد، و باعث کفاره گناهان اسرائیل میشد. «قربانگاه چرا مذبح (بعبری مزبح) خوانده شده است؟ برای آنکه هر یک از چهار حرف این کلمه اشاره به یک موضوع میکند. م اشاره به کلمه میحلا، (Mehilah. عفو و آمرزش) میکند، زیرا قربانگاه سبب بخشوده شدن گناهان یهودیان میشود. ز، اولین حرف کلمه (زخوت. Zekhuth. شایستگی) است، بدین معنی که قربانگاه آنان را شایسته بهره‌مند شدن از جهان آینده میکند. ب اولین حرف کلمه (براکه. Berakhah. برکت) و اشاره به آن است که ذات قدوس متبارک بعمل دست‌ان یهودیان برکت میدهد. ح حرف اول کلمه (حییم. Hayyim. زندگی)، و بدین معنی است که آنان نائل به زندگی کردن در جهان آینده خواهند شد. کسی که به این چهار نعمت، یعنی آمرزش، شایستگی، برکت و زندگی پشت‌پا زده و مرتکب بت‌پرستی شود، در آتش عظیم سوخته خواهد شد. چنانکه گفته شده است: «زیرا که خداوند خدای تو آتش سوزنده و خدای غیور است». (سفر تثیبه، ۴: ۲۴).... لکن اگر توبه کند و براه راست بازگردد، آتشی که روی قربانگاه میسوزد گناهان او را کفاره میکند، و آتش جهنم را خنثی خواهد کرد». (تنحوما، صو Tzav. فصل ۱۴).

مهمترین وسیله‌رهای انسان از عقوبت دوزخ، آموختن و مطالعه تورات است. «آتش جهنم بر دانشمندان تورات اثری ندارد. ما با توجه به وضع سمندر باین حقیقت پی می‌بریم. چگونه؟ اگر کسی خون سمندر را که از آتش پدید آمده است بر بدن خود بمالد، آتش باو آزاری نمی‌رساند. پس دانشمندان تورات که سراسر وجودشان آتش است، بطریق اولی که آتش جهنم بر آنها کارگر نیست. چنانکه گفته شده است: «خداوند می‌فرماید: مگر نه اینکه کلام من مثل آتش است؟» (ارمیا، ۲۳: ۲۹). آتش جهنم تسلطی بر ارواح گناهکاران اسرائیل ندارد. این نکته را میتوان از وضع قربانگاه زرین درک نمود. اگر قربانگاه زرین که روکشی از طلا بضمخامت یک دینار داشت از آتشی که سالهای بسیار روی آن میسخت آسیبی نمیدید، پس گناهکاران اسرائیل که علی‌رغم گناهکاریشان هنوز باندازه دانه‌های انار پر از نیکوکاری هستند، بطریق اولی که آتش جهنم بر ارواح آنها مسلط نمی‌شود» (حگیگا، ۲۷ الف).

ارواحی که در دوزخ رنج می‌برند، شب و روز شنبه از آرامش و استراحت برخوردار هستند. این مطلب از مکالمه‌ای که میان تی‌نیوس روفوس Tineius - Rufus. حاکم رومی و ربی‌عقیوا بعمل آمده است استنباط میگردد. «تی‌نیوس روفوس ظالم از ربی‌عقیوا پرسید: چرا روز شنبه با سایر روزهای هفته تفاوت دارد؟ ربی‌عقیوا در مقابل از وی سؤال کرد: چرا تو (بعنوان یک حاکم رومی)، با مردم معمولی تفاوت داری؟ تی‌نیوس روفوس گفت: بجهت آنکه امپراطور اراده کرده است مرا مقام و منزلت بخشد. ربی‌عقیوا گفت: بهمانگونه، ذات قدوس متبارک نیز اراده کرده است که روز شنبه را مرتبت و عزت بخشد. تی‌نیوس روفوس پرسید: تو چگونه میتوانی این موضوع را ثابت کنی؟ ربی‌عقیوا گفت: رودخانه سبتیون. Sabbatyon. گواه بر این امر است. چون این رودخانه در سراسر روزهای هفته سنگهایی را همراه جریان خود می‌برد، ولسی شنبه این کار را نمیکند. حاکم رومی گفت: تو برای من شاهی را گواه ادعای خود می‌آوری که دستم به آن نمیرسد. ربی‌عقیوا گفت: یک احضار کننده

ارواح می‌تواند این ادعای مرا ثابت کند. زیرا ارواح مردگان در تمام روزهای هفته حاضر میشوند، بجز روز شنبه، و تو می‌توانی بوسیله احضار روح پدرت این موضوع را آزمایش کنی. زمانی تی‌نیوس روفوس احتیاج پیدا کرد که روح پدرش را احضار کند. آن روح در تمام روزهای هفته حاضر میشد بجز روز شنبه. روز یکشنبه تی‌نیوس روفوس روح پدر را احضار کرد و از او پرسید: آیا تو پس از مرگ یهودی شده‌ای؟ چرا در تمام روزهای هفته حاضر میشدی، ولی روز شنبه خبری از تو نمی‌رسید؟ روح گفت: هر کس که شنبه را نزد شما (روی زمین) بمیل خود نگاه ندارد، در اینجا این کار را از روی اجبار خواهد کرد. پسر پرسید: مگر در آن جهان کار و زحمتی وجود دارد که شما در تمام روزهای هفته کار می‌کنید و زحمت می‌کشید، و در روز شنبه باستراحت می‌پردازید؟ روح گفت: ما گناهکاران در تمام روزهای هفته مجازات شده و عقوبت میکشیم، ولی شنبه‌ها استراحت داریم» (برشیت ربا، ۱۱: ۵).

این نکته قابل توجه است که بعقیده یکی از علمای یهود احتیاجی به آن نیست که شریران و بدکاران در مکان مشخص و بخصوصی مکافات اعمال خود را تحمل نمایند، بلکه هر کجا باشند، بکیفر اعمال زشت خود خواهند رسید. ربی شیمعون بن لقیث Shimeon. Ben Laghish. که در قرن سوم میلادی میزیست، چنین گفته است: «در جهان آینده (در دوران ماشیح)، جهنمی وجود نخواهد داشت (احتیاجی به آن نخواهد بود). بلکه ذات قدوس متبارک خورشید را از غلافش بیرون آورده و (جهان را با اشعه سوزان آن) سیاه خواهد کرد. شریران و بدکاران بوسیله اشعه خورشید مجازات خواهند شد، و عادلان و نیکوکاران بتوسط آن از دردها و بیماری‌های خود شفا خواهند یافت». (عوودازارا، ۳ ب).

۶- گن عدن (باغ عدن یا بهشت)

جایگاه لذت و شادمانی ابدی و کانون سعادت و خوشبختی جاویدان که برای نیکوکاران تعیین شده است، گن عدن. Gan.Eden. یا باغ عدن نام دارد که همان بهشت معروف است. این بهشت با بهشتی که آدم ابوالبشر و حوا در ابتدای زندگی خود، در آن بسر میبردند تفاوت دارد. غرض از این آیه چیست: «ای خداوند، بغیر از تو چشمی ندیده است آنچه را که (خداوند) برای کسی که منتظر (نجات و رحمت) اوست انجام خواهد داد» (اشعیا، ۶۴: ۴). این اشاره به عدن است که چشم هیچ مخلوقی تاکنون بر آن نیافتاده است. شاید بگوئید اگر این چنین است، پس آدم ابوالبشر کجا زندگی میکرد؟ او در باغی میزیست که آن باغ همان عدن است. از این جهت تورات میگوید: «نهری از عدن بیرون می‌آید تا باغ را آبیاری کند». (سفر پیدایش، ۲: ۱۰). از این آیه چنین استنباط میگردد که باغ جائی دیگر است و عدن مکانی دیگر. (بر اخوت، ۳۴ ب).

مانند جهنم، گن عدن یا بهشت دارای هفت طبقه است، که هفت دسته از نیکوکاران در آن سکنی دارند. هفت طبقه از عادلان و نیکوکاران در گن عدن یافت میشوند که به ترتیب از طبقه اول بی‌الا مقام و منزلت آنان، عالیتر میشود و به طبقه اول در این آیه اشاره شده است: «هر آینه عادلان و نیکوکاران نام تو را شکر خواهند گفت، و درستکاران در حضور تو خواهند نشست». (مزامیر داود، ۱۴۰: ۱۳) و از طبقه دوم در این آیه سخن رفته است: «خوشا بحال کسی که تو او را برگزینی و مقرب خود سازی، و در دربارهای تو ساکن شود». (مزامیر داود، ۶۵: ۵). و از طبقه سوم در این آیه یاد شده است:

«خوشا بحال آنانی که در خانه تو ساکنند». (مزامیر داود، ۸۴: ۵). از طبقه چهارم در این آیه: «خداوند، چه کسی در خیمه تو منزل خواهد کرد؟» (مزامیر داود، ۱۵: ۱) از پنجمین طبقه در این آیه: «چه کسی در کوه مقدس تو ساکن خواهد شد؟» (مأخذ فوق). از طبقه ششم این آیه: «چه کسی بکوه خداوند بر خواهد آمد؟» (مزامیر داود، ۲۴: ۳). و از طبقه هفتم در این آیه سخن آمده است: «و چه کسی در مقام مقدس او خواهد ایستاد؟» (مأخذ فوق) (سیفره دوا ریم، ۱۰، صفحه ۶۷ الف). بنابراین، اگر هفت طبقه گن‌عدن را از بالا به پایین بشماریم، اسامی آنها چنین است: حضور، دربار، خانه، خیمه، کوه مقدس، کوه خداوند، مقام مقدس.

روایت دیگر چنین است: «هفت طبقه از مردم در جهان آینده بحضور ذات قدوس متبارک خواهند ایستاد. کدام از سایر طبقات ممتازتر و عالی‌مقام‌تر است که از حضور شخینا مستفیض خواهد شد؟ طبقه درستکاران. چنانکه گفته شده است: «درستکاران چهره آنها را خواهند دید». (مزامیر داود، ۱۱: ۷) نوشته نشده است «چهره او»، بلکه «چهره آنها». یعنی حضور شخینا و ملتزمین او. ارواح افراد طبقه اول بحضور سلطان عالم‌ها نشسته و نور جلال او را خواهند دید. چنانکه گفته شده است: «درستکاران در حضور تو خواهند نشست». افراد طبقه دوم در خانه سلطان عالم‌ها منزل خواهند کرد. چنانکه مکتوب است: «خوشا بحال آنانی که در خانه تو ساکنند». افراد طبقه سوم از کوه بالا رفته، سلطان عالم‌ها را ملاقات خواهند کرد. چنانکه آمده است: «چه کسی بکوه خداوند بر خواهد آمد؟» افراد طبقه چهارم در دربار سلطان عالم‌ها ساکن خواهند شد. چنانکه داریم: خوشا بحال کسی که تو او را برگزینی و مقرب خود سازی و در دربارهای تو ساکن شود». افراد طبقه پنجم در خیمه سلطان عالم‌ها منزل خواهند داشت. چنانکه گفته شده است: «خداوند آنچه کسی در خیمه تو منزل خواهد کرد؟» افراد طبقه ششم در کوه مقدس سلطان عالم‌ها ساکن خواهند شد. چنانکه مکتوب است: «چه کسی در کوه مقدس تو ساکن خواهد شد؟» افراد طبقه هفتم در مقام مقدس سلطان عالم‌ها خواهند ایستاد. چنانکه نوشته شده است: «چه کسی در مقام مقدس او خواهد ایستاد؟» (میدراش تهیلیم مربوط به آیه ۷ از مزمو ر ۱۱ مزامیر داود، صفحه ۵۱ الف).

ارواح کسانی که به گن‌عدن پذیرفته میشوند طبقه بندی شده و هر یک به بخشی که شایسته مقام اوست وارد میگردد. «به هر فرد عادل و نیکوکار منزلی در گن‌عدن میدهند که متناسب با شأن و منزلت اوست. مانند پادشاهی که با خدمتکاران و ملتزمین رکاب خود وارد شهری میشود. هنگام ورود بشهر، همگی از یک دروازه داخل میشوند. لکن وقتی که میخواهند در شهر بیتوته کنند، بهر کدام از آنها منزلی میدهند که درخور شأن و مقامش باشد». (شبات، ۱۵۲ الف).

صفت متمیزه اصلی این مسکن آسمانی آن است، که ارواح افراد متدین و پرهیزگاری که در این جهان سختی و محرومیت کشیده‌اند، در آنجا به آسایش و خوشی میرسند. «در این جهان برخی از شریران و بدکاران ثروتمند هستند و در آسایش و رفاه بسر میبرند، در حالی که عادلان و نیکوکاران از مال دنیا بهره‌افری ندارند. اما در جهان آینده، هنگامی که ذات قدوس متبارک خزانه‌های گن‌عدن را بر روی عادلان و نیکوکاران می‌گشاید، ظالمان و بدکارانی که رباخواری میکرده‌اند، گوشت تن خود را با دندانهایشان خواهند گرفت. چنانکه آمده است: «شخص احمق دستهای خود را بر هم نهاده و گوشت

تن خویش را می‌خورد». (جامعه سلیمان، ۴: ۵). و ایشان خواهند گفت: یکاش هنگام زندگی بر روی زمین کارگر یا باربر یا غلام می‌بودیم، و در عوض اکنون سرنوشتی مانند این نیکوکاران داشتیم. چنانکه گفته شده است: «یک مشت پر (از خوراکی) با راحتی و آسایش، از دو مشت پر (از غذا) که با مشقت و کوشش بیهوده همراه باشد بهتر است». (جامعه سلیمان، ۴: ۶، شموت ربا، ۳۱-۵).

خوشی و سعادت و لذات روحانی که برای افراد شایسته ورود به گن‌عدن ذخیره شده است، معمولاً به ضیافتی عالی و بی‌نظیر تشبیه می‌شود. کتاب مقدس از موجودی بنام، لویاتان، صحبت می‌کند که خداوند او را ذبح کرد و «بعنوان غذا بقوم ساکن در بیابان داد». (مزامیر داود، ۷۴: ۱۴) (۱). گوشت لویاتان، غذای اصلی ضیافتی را که در آینده برای عادلان و نیکوکاران ترتیب داده می‌شود، تشکیل خواهد داد. «در جهان آینده، ذات قدوس متبارک ضیافتی از گوشت لویاتان برای عادلان و نیکوکاران ترتیب خواهد داد. و ایشان بقیه گوشت آن را قسمت کرده و بعنوان کالائی گرانبهار بازارهای اورشلیم خواهند فروخت (۲). در جهان آینده، ذات قدوس متبارک سایبانی از پوست لویاتان جهت عادلان و نیکوکاران خواهد ساخت». (باووترا، ۷۵ الف). نوشابه ایشان در این ضیافت «شرابی خواهد بود که از شش روز خلقت در انگور محفوظ باقی مانده است». (براخت، ۳۴ ب).

عالیترین لذتی که ارواح عادلان و نیکوکاران در گن‌عدن از آن بهره‌مند خواهند شد، بودن آنها در حضور خداوند است. «در جهان آینده، ذات قدوس متبارک ضیافتی برای عادلان و نیکوکاران در گن‌عدن ترتیب خواهد داد، و در این ضیافت احتیاجی به، بلسان، و سایر عطریات نخواهد بود. زیرا بادشمال و باد جنوب خواهد وزید، و کلیه بوهای خوش بهشت را همراه به آن مجلس ضیافت خواهد آورد. در آن هنگام فرزندان اسرائیل بحضور ذات قدوس متبارک چنین عرض خواهند کرد: آیا ممکن است میزبانی برای مهمانان خویش ضیافتی ترتیب دهد، و خود نزد آنها ننشیند؟ آیا شایسته است که دامادی برای مدعوین خویش مجلس جشنی برپا کند، و خود نزد آنان جلوس ننماید؟ اگر رضایت بر این تعلق گیرد: «محبوب من بیاغ خود آید و از میوه‌های لذیذ و گرانبهای آن بخورد». (غزل‌ها، ۴: ۱۶). آنگاه ذات قدوس متبارک بایشان خواهد گفت: «من طبق میل و درخواست شما رفتار خواهم کرد»، و در آن لحظه «او» به گن‌عدن نزول اجلال خواهد فرمود. چنانکه گفته شده است: «ای خواهر من عروس، من بیاغ خود آمدم». (غزل‌ها، ۵: ۱) (بمیدبار ربا، ۱۳: ۲).

در گفتار زیر، با بیان متهورانه‌تری درباره گن‌عدن سخن بمیان آمده است: «در جهان آینده، پروردگار عالم مجلس جشنی برای عادلان و نیکوکاران در گن‌عدن ترتیب میدهد و ذات مقدسش در میان ایشان جلوس خواهد فرمود و هر یک از ایشان با انگشت خود باو اشاره کرده خواهد گفت: «اینک این خدای ماست که منتظر او بوده‌ایم، و او ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بوده‌ایم، و ما از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد». (اشعیاء، ۲۵: ۹، تعنیت، ۳۱ الف). در تورات آمده است: «من در میان شما خواهم خرامید». (سفر لاویان، ۲۶: ۱۲). این موضوع بچه شباهت

۱ - رجوع شود به مزامیر داود، ۱۰۴: ۲۶، اشعیاء، ۲۷: ۱، ایوب، ۴: ۲۵.

۲ - مقصود از «گوشت لویاتان و ضیافت جهان آینده» هم اشاره‌ای است به خوشی‌ها و نعمات مادی دوران ماشیح، و هم کتابه‌ای است از سعادت و لذات روحانی جهان بعد از مرگ.

دارد؟ به يك پادشاه که با مشاور خود برای گردش به باغ میوه رفت، و آن مشاور خود را از وی پنهان می‌ساخت. پادشاه باو گفت: برای چه تو خود را از من پنهان میکنی؟ بنگر، من همانند تو هستم. بهمین گونه، در جهان آینده، ذات قدوس متبارک با عادلان و نیکوکاران در گن‌عدن گردش خواهد کرد. لکن آن نیکوکاران از دیدن او هراسان شده، از ترس خواهند لرزید. آنگاه او بایشان خواهد فرمود: ببینید، من همانند شما هستم. در این صورت، آیا میتوان گفت که ترس من دیگر در دل شما نخواهد بود؟ زیرا در تورات می‌گوید: «من خدای شما خواهم بود، و شما قوم من محسوب خواهید شد.» (مأخذ فوق) (سيفرا، بند مربوط به آیه فوق) (۱).

از آنجا که آموزش و مطالعه تورات انسان را بسوی تقوی و نیکوکاری سوق میدهد، بهمین جهت تورات راه بهشت عدن را بروی او می‌گشاید، و ارواح کسانی که در طی زندگی در این جهان وقت و نیروی خود را صرف و وقف کسب دانش تورات کرده‌اند، در بهشت عدن مقام و منزلتی شامخ خواهند داشت. «ربان یوحانان بن زکای به ربی یوسه کاهن گفت: در خواب دیدم که من و تو بالای کوه سینا نشسته و تکیه کرده‌ایم، و يك بت‌قول (منادی آسمانی) از آسمان ندا در داد و بما گفت: باینجا صعود کنید، باینجا صعود کنید. بسترهای عالی و زیبا برای شما آماده و گسترده است. شما و شاگردان شما و شاگردان شاگردان شما دعوت دارید که در جزو دسته سوم (از مردم اهل بهشت) باشید.» (۲) (حگیگا، ۱۴ ب). پادشاه ممتاز بهشتیان، حل مشکلات علمی است که هنگام زندگیشان روی زمین، از آن عاجز بوده‌اند، و خاطر آنها بجهت آن آزرده می‌شده است. «در جهان آینده، ذات قدوس متبارک اسرارشگفت‌انگیز تورات را جهت دانشمندی که پیشانی خود را در این جهان برای درک و فهم مطالب آن پرچین میکنند فاش خواهد ساخت.» (حگیگا، ۱۴ الف).

در تلمود و میدراش‌های کهن‌تر، بیش از آنچه که در فوق ذکر شد، راجع به وضع داخلی بهشت عدن و زندگی بهشتیان در آن شرحی داده نشده است. لکن در نوشته‌های دانشمندان متأخر، توضیحات بیشتری در این باره بچشم می‌خورد. در کتاب «یلقوط شیمعونی» (گلچینی از میدراش‌های مختلف و آثار علمای یهود که در حدود قرن سیزدهم میلادی تدوین شده است)، در فصل ۲۰ از قسمت مربوط به سفر پیدایش شرحی بسیار جالب درباره بهشت عدن یافت میشود. این شرح را به ربی یهوشوع بن لوی که یکی از دانشمندان قرن سوم میلادی بود و تمایل شدیدی به عرفان و تصوف و کشف اسرار تورات داشته است، نسبت میدهند، و ما قسمتی از آن را در اینجا نقل میکنیم: «ارواح هفت طبقه از عادلان و نیکوکاران در گن‌عدن از نعیم جاودانی مستفیض میشوند. طبقه اول کسانی که در راه حفظ دین و ایمان خود شهید شده‌اند (۳)، مانند ربی عقیوا و همکنانش. طبقه دوم، غرق شدگان دریا (۴). در طبقه سوم ربان یوحانان

۱ - از گفتار فوق باین نکته پی می‌بریم که طلماي يهود کوشش و اصرار داشتند این موضوع را گوشزد کنند که همواره مابین خداوند و انسان، حتی در عالیترین درجات روحانیتش، فاصله‌ای از بین نرفتنی وجود دارد. انسان هرگز بطور کامل شبیه خداوند نخواهد شد. حتی در جهان آینده، که در آن موجودات انسانی نزدیکترین ارتباط را با خدای خود خواهند داشت، هنوز او خداوند بوده و ایشان نیز «قوم او» یعنی موجودات انسانی خواهند بود.

۲ - طبقه سوم از هفت طبقه بهشتیویزه دانشمندان بزرگ‌است.

۳ - این مطلب را که ارواح شهداء مقامی بس عالی در گن‌عدن دارند، پسر ربی یهوشوع بن لوی پس از بهوش آمدن از يك حالت اغماء برای پدر خود نقل کرده است. (پساحیم، ۵ الف).

۴ - مقصود از آن عده جوانان و دختران یهود است که برای حفظ عفت و ناموس خویش، خود را در دریا غرق کرده‌اند. (ایخاربا،

بن زکای و شاگردانش (۱). طبقه چهارم کسانی که ابر جلال و عزت بر آنها فرود آمده و ایشان را پوشانید (۲). طبقه پنجم، توبه کاران. و جایی که توبه کاران به سر می‌برند، حتی نیکوکاران کامل نمی‌توانند حضور یابند. (۳). طبقه ششم جوانان مجرد که هرگز طعم خطا و شهوترانی را نچشیده‌اند (و پاک و معصوم چشم از جهان بر بسته‌اند). طبقه هفتم افرادی که در دوران زندگی خود در این جهان فقیر و مستمند بودند و در عین حال از علم تورات و میشنابهرمور شده‌اند، و نیز دارای کسب و کاری بوده‌اند، و از دسترنج خود امرار معاش می‌کرده‌اند. درباره آنها نوشته شده است: «و همه کسانی که بتو توکل میکنند شادی خواهند کرد، و تا به ابد ترنم خواهند نمود». (مزامیر داود، ۵: ۱۲). ذات قدوس متبارک در میان آنها جلوس می‌نماید و مطالب تورات را برای ایشان شرح می‌دهد. چنانکه مکتوب است: «چشمان من بر امنای زمین است تا با من همنشین شوند». (مزامیر داود، ۱۰۱: ۶).

به نیکی پایان یافت

مهرماه ۱۳۵۰ شمسی



۱ - غرض از دانشمندی است که عمر خود را صرف آموختن تورات و علم و دانش و تعلیم آن به دیگران کرده‌اند.
 ۲ - درست معلوم نیست که این گفتار بچه کسانی اشاره میکند. ممکن است که مقصود از افراد عالیمقامی باشد که خداوند ایشان را هنگام زندگی و یا وقت مردنشان برجسته و ممتاز نموده است، بدینطریق که آنها را با ابر جلال و عزت پوشانیده است. هنگامی که موسی برای دریافت تورات بکوه سینا صعود نمود، خداوند با گستردن یک پرده ابر بالای سر وی، او را از حسد فرشتگان و آسیب ایشان محافظت فرمود (شبات، ۸۸ ب). وقتی که موسی پیش از وفات هارون برادرش، جامه های مجلل کهانت را از تن او بیرون آورد، ابر جلال و عزت نازل شد و او را پوشانید. (یلقوت شیمعونی بمیدبار بند ۷۸۷). یوسفوس مورخ مشهور یهود نیز چنین می‌گوید: «هنگامی که موسی قبل از چشم‌پوشیدن از این جهان، المازار پسر هارون و یهوشوع را در آغوش گرفته و با آنها سخن میگفت، ناگهان ابری بالای سر او پدیدار گشت و او در دره‌ای ناپدید شد». (قدمت یهودیان، قسمت چهارم، فصل ۸ بند ۴۸).

۳ - بدین معنی است که مقام توبه‌کاران از مقام نیکوکاران کامل که هرگز خطا نکرده‌اند عالی‌تر است. زیرا توبه‌کاران طعم گناه را چشیده‌اند و معذالک با نفس اماره جنگیده و بر آن غالب شده و برآوردی بازگشته‌اند. در صورتی که نیکوکاران کامل چنین نبردی را در پیش نداشته‌اند.



آنها که متولد میشوند ، عاقبت خواهند مرد . مردگان بار دیگر زنده خواهند شد و آنها که زنده هستند عاقبت داوری خواهند شد . تا دانسته شود ، تا اطلاع داده شود و تا معلوم گردد . که او خداست ، او بوجود آورنده است ، او آفریننده است ، او مطلع است ، او داور است ، او شاهد است ، او مدعی است و او در جهان آینده همه را داوری خواهد کرد ، متبارک است او ، که بحضورش نه بی انصافی وجود دارد و نه فراموشی ، نه ملاحظه و نه رشوه خواری ، و بدان که همه چیز از روی حساب است ، نفس اماره ترا مطمئن نسازد که گور برای تو گریزگاه و پناهگاهی است ، زیرا بدون آنکه خود خواسته باشی بوجود آمده‌ای ، بدون آنکه اراده کرده باشی از مادر متولد شده‌ای . بدون دخالت و اراده تو اعمال زیستی وجودت انجام می‌پذیرد . بدون آنکه خود بخواهی مرگ تو فرا میرسد . و خواهی نخواهی مجبور هستی پاسخگوی کلیه اعمالت در جهان آینده بحضور پادشاه پادشاهان ، ذات قدوس متبارک باشی .

« میثنا آووت ، ۴ : ۲۹ »